

تفسیر انوار القرآن

نوشته:

عبدالرؤف مخلص



این کتاب از سایت سنت داندلود دریافت شده است. برای داندلود کتب بیشتر به آدرس زیر مراجعه کنید.

www.SunnatDownload.com

فهرست سوره‌ها^۱

اسم سوره	نزول	ترتیب مصحف	شماره صفحه	تعداد آیات	ترتیب نزول
انفال	مدنی	۸	۹۲۷	۷۵	۸۸
توبه	مدنی	۹	۹۶۸	۱۲۹	۱۱۳
یونس	مکی	۱۰	۱۰۴۷	۱۰۹	۵۱
هود	مکی	۱۱	۱۱۰۳	۱۲۳	۵۲
یوسف	مکی	۱۲	۱۱۶۰	۱۱۱	۵۳
رعد	مدنی	۱۳	۱۲۱۲	۴۳	۹۶
ابراهیم	مکی	۱۴	۱۲۴۳	۵۲	۷۲
حجر	مکی	۱۵	۱۲۶۸	۹۹	۵۴
نحل	مکی	۱۶	۱۲۹۶	۱۲۸	۷۰
اسراء	مکی	۱۷	۱۳۵۶	۱۱۱	۵۰
کهف	مکی	۱۸	۱۴۱۳	۱۱۰	۶۹
مریم	مکی	۱۹	۱۴۶۳	۹۸	۴۴
طه	مکی	۲۰	۱۴۹۷	۱۳۵	۴۵
أنبياء	مکی	۲۱	۱۵۴۶	۱۱۲	۷۳
حج	مدنی	۲۲	۱۵۹۱	۷۸	۱۰۳
مومنون	مکی	۲۳	۱۶۳۲	۱۱۸	۷۴
نور	مدنی	۲۴	۱۶۷۱	۶۴	۱۰۲
فرقان	مکی	۲۵	۱۷۱۷	۷۷	۴۲

^۱ برای مطالعه سوره مورد نظر، کلید **Ctrl** را پایین نگهداشته و بر روی اسم سوره کلیک کنید.

۴۷	۲۲۷	۱۷۴۹	۲۶	مکی	شعراء
۴۸	۹۳	۱۸۰۱	۲۷	مکی	نمل

﴿سوره انفال﴾

مدنی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است. این سوره در غزوه «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾

«ای پیامبر! از تو درباره انفال «یعنی: غنایم جنگ» می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد» یعنی: صدور حکم درباره آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آن که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژه او بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمدی ﷺ حرام بود. شاهد سخن ما این حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنایم رسیدند و فرمودند: «و غنایم برایم حلال شد در حالی که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»^۱.

از عباد بن صامت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عزوجل مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فرو ریخته دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت صلی الله علیه و آله حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم

^۱ این حدیث شریف به طور کامل در سوره «اعراف» نقل شد.

لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست و جوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خدا ﷺ را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده و از بیم آن‌که مبادا دشمن به ایشان گزند ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ نازل شد، آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیه کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملک رسول خدا ﷺ گردانید و سپس این حکم با «آیه ۴۱/» از همین سوره: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...﴾ منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن عباس رضی الله عنهما «انفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان - افزون بر استحقاقشان - می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنابر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابراین، انفال از (خمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است. «پس از خدا پروا دارید» در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی «و» از آن جمله این که: «با یک‌دیگر سازش نمایید» زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنایم اختلاف کرده بودند. مکحول می‌گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذات‌البین در میان‌شان بدین گونه میسر بود که غنایم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاقشان نزد رسول خدا ﷺ ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود.» «و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و اصلاح ذات‌البین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به‌سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرفی شد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢٠٠﴾

«جزاین نیست که مؤمنان» کامل «همان کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان بترسد» یعنی: پدیدآمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدی می‌گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، به‌وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه بازمی‌ایستد.» «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید» زیرا پشت سرهم آمدن ادله، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل می‌کنند» نه بر غیر وی. توکل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن جبیر رضی الله عنه گفته است: «توکل بر خدای عزوجل، همه ایمان است».

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

«همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از خدای عزوجل، اخلاص و توکل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾

«آن گروه» که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند «در حقیقت، ایشانند مؤمنان» یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن رسیده‌اند. (حقا): مفید این معنی است که ایشان به‌کلی از کفر بری و برکنارند. امام ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری! من حقا مؤمن هستم! و نگوئید: من مؤمنم ان شاءالله.» «برای آنان درجاتی است» یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها - به

حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود - از بعضی دیگر برتر است چنان که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین تر از اهل علیین قرار دارند، آنها را چنان می بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افقهای آسمان را می بینید». آری! این درجات برایشان «نزد پروردگارشان» است. بیان این که این درجات نزد پروردگارشان است، متضمن افزودن بر گرمی داشت و تشریف و تفخیم ایشان می باشد «و» برای ایشان «آمزشی است» گناهانشان را «و روزی ای نیک است» که از فضل بیکران پروردگار و دریای پایان ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می شود.

در حدیث شریف آمده است که روزی حارث بن مالک انصاری رضی الله عنه به محضر رسول خدا ﷺ مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت مومناً حقاً. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقيقة، فما حقيقة إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، و كأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: يا حارث! عرفت فألزم - ثلاثاً: ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده ام! رسول خدا ﷺ فرمودند: بنگر که چه می گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می دارم و گویی به سوی عرش پروردگارم چنان می نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به سوی اهل بهشت - در حالی که با هم دیدار می کنند - می نگرم و گویی به سوی اهل دوزخ می نگرم که به یکدیگر بانگ می زنند و صدایشان را به فریاد و گریه بلند می کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿٥﴾

«همچنان که پروردگارت تو را از خانه ات به حق» یعنی: به حکمت و صواب «بیرون آورد» به سوی جنگ بدر «و حال آن که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند» از این که از مدینه بیرون روند. کاف در ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ﴾ برای تشبیه است و کراهیت اصحاب در حکم غنایم را - هرچند که به آن رضا دادند - به کراهیت شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی‌که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالی‌که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسانهای دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعه بدر لازم است. ابن‌کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به‌سوی آن بیرون آید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر ﷺ به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ﷺ برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ پیکی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ﷺ با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به‌نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

مُجِدُّوْنَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

«با تو درباره حق - بعد از آن‌که روشن گردید - مجادله می‌کردند» مجادله اصحاب با رسول خدا ﷺ از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ﷺ ایشان را به‌قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتی از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم ﷺ اصحاب را درحالی‌که جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلا ما را از وقوع جنگ آگاه

می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم. ﴿فِي الْحَقِّ﴾: یعنی با تو درباره جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برایشان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی «گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و ایشان در آن می‌نگرند» یعنی: در حالی که میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَيْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُوا لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾

«و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد» دو گروه: یکی کاروان تجارتنی قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتنی از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکه به قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود «و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح» یعنی: قافله تجارتنی «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن بپردازد «حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمانهای خویش ثابت کند» با پیروز ساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود «و می‌خواست تا بنیاد کافران را ببرد» و آنان را ریشه‌کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، درحالی‌که خداوند ﷻ اموری والاتر از آن؛ چون برتر ساختن کلمه خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصله بسیاری است.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

«می‌خواست تا حق را ثابت کند» یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند «و باطل را نابود گرداند» یعنی: شرک را محو و نابود کند «هرچند مجرمان» یعنی: مشرکان قریش، یا تمام

گروهها و طوائف کفر «خوش نداشته باشند».

إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ ﴿١٠﴾

«هنگامی را» به یاد آورید «که پروردگار خود را به فریاد می طلبید».

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گریزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتی شخص رسول اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می خواندند: «اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض: بارها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بارها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». «پس دعای شما را اجابت کرد که: من یاری دهنده شما هستم با هزار کس از فرشتگان» که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند «که» آن فرشتگان «از پی خود گروهی دیگر آورند» به‌طور پیاپی. زیرا خداوند متعال در آغاز، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعدا آنان را با پنج هزار تن به حد کمال رسانید.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١١﴾

«و خداوند این را» یعنی: مدد رساندنتان به وسیله فرشتگان را «جز بشارتی قرار نداد» برای شما بر پیروزی‌تان «و تا آن‌که دل‌های شما بدان» امداد «آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدا نیست» پس بدانید که پیروزی مسلما از نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت‌دهنده شما و فرشتگان هر دو، خود باری تعالی است «همانا الله عزیز» و غالبی است که مغلوب نمی‌شود «و حکیم است» در تمام کارهای خود و از آن جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای عزوجل خود به آن داناتر است». همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر - از سوی صحابه و مشرکان هر دو - است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيَطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

«هنگامی که شما را در پرده خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند» یعنی: خداوند جل جلاله در بدر چنان سکون و آرامشی بر دل‌هایتان مسلط گردانید که بدون احساس هیچ‌گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می‌شد. بعضی گفته‌اند: بلکه در حال رویارویی دو صف نبرد، ایشان را خواب سبک فرا گرفت و سبب آرامش‌شان در جنگ شد «و از آسمان آبی بر شما فرو ریخت» خداوند جل جلاله قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد «تا شما را با آن پاک گرداند» یعنی: تا پلیدی‌ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضوئی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». «و از شما پلیدی شیطان را بزداید» یعنی: هراس و وسوسه تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افکند «و تا دل‌هایتان را محکم سازد» و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند «و گام‌هایتان را بدان استوار دارد» زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرار داشت پس خداوند جل جلاله باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهنده آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمتهای خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: «آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم» با تأیید و یاری خویش «پس مؤمنان را ثابت قدم بدارید» یعنی: به آنان مژده پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت‌قدم بدارید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیار ساختن شمارشان «به زودی در دل کافران رعب خواهم افکنم» تفسیر نظیر این عبارت، در سوره «آل عمران/۱۵۱» گذشت «پس فراز گردنها را بزنید» یعنی: فراز گردنهای مشرکان را بزنید، چرا که فراز گردنها جای مفصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع شدن گردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد «و از آنان همه سرانگشتانشان را بزنید» یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع‌بن‌انس رضی الله عنه می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردنها و سرانگشتانشان می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

«این» کشتار مشرکان «به سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند» و دشمنی و عناد نمودند «و هر کس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت کیفر است».

ابن‌کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب‌کنندگان امت‌های پیشین بود».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٤﴾

«اینها را» یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد «بپوشید» درد آن را احساس کنید و غصه آن را جرعه‌جرعه بنوشید «و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست» اشاره به عذاب پایدار و درازمدت آینده آنان در آخرت است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْاَدْبَارَ ﴿١٥﴾

«ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید» زحفا: به هم گلاویز شده و به سوی همدیگر روی آوردید «پس به آنان پشت نکنید» و به شکست و انهزام تن در ندهید.

وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَكَأَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

«و هر کس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند» یعنی: هر کس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند ﷻ قرار می‌گیرد «مگر آن‌که برای نبردی» مجدد «کناره‌جو باشد» و از روی به‌کار بردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفکند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و «یا پناه‌جو باشد به جمعی» دیگر از مسلمانان هم‌رزمش - جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد - حتی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خط اول رویارویی به سوی فرمانده خویش، یا به سوی مرکزیت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) گریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنه نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا مرز شهادت بجنگند. اما اگر فرار از صحنه جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده نمی‌شد: «پس قطعاً» شخص فرارکننده از میدان جنگ «به خشمی از سوی الله گرفتار شده است» یعنی: بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدد با دشمن به‌طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد، هر فرارکننده دیگری از صحنه جنگ، به خشمی مسلم از سوی خدا ﷻ بازگشته است «و جایگاهش دوزخ است» پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته، درافکنده است «و چه بد سرانجامی است» دوزخ، که او به سبب پشت کردن به دشمن، بدان پیوسته است.

بایسته یاد آوری است که پشت کردن در نبرد، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک‌کننده پرهیزید. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی

که خداوند عز وجل قتل او را حرام کرده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی خبر به زنا».

احناف بر آنند که عقب نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول نبرد - اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی - در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سربه ها (گروه های جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن اند و سپاهی که دوازده هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی خورد و هرگز به این علت مغلوب نمی شود».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت» با فراهم ساختن اسباب و مقدمات پیروزی شما «و ای محمد! تو نیفگندی وقتی که افگندی» آن مشت خاک را «بلکه خدا بود که افگند» یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتاً افگنده تو می بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از انداختن یک فرد بشر متصور است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی شد که ذرات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمل آن را ندارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: مستی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفکن! رسول خدا صلی الله علیه و آله مستی خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این که بر چشمها و سوراخ های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت

کردند و تار و مار شدند. «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمتهای نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از ﴿بَلَاءٌ حَسَنًا﴾ بخششی نیکو است. «همانا الله شنواست» دعای آنان را «دانااست» به احوالشان.

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدَ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾

«حال این بود» که بیان کردیم؛ از پیروز ساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفار «و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می گرداند» یعنی: قطعاً هدف از این عنایات الهی بر شما که در این آیات بیان شد، انعام نمودن به مؤمنان و نقش برآب ساختن نقشه کافران بود.

إِنْ تَسْتَفْهِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْهَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدًا وَلَنْ نُنْفِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾

«اگر طلب فتح می کردید پس فتح به شما آمد» خطاب متوجه کفار است و هدف از آن استهزایشان می باشد زیرا در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان قریش هنگامی که از مکه برای جنگ با مسلمانان بیرون می رفتند، از خداوند عزوجل خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است، گروه بر حق را پیروز گرداند. لذا خدای عزوجل با لحنی تمسخرآلود خطاب به آنان می فرماید: اگر داوری می خواستید، اینک نتیجه داوری برایتان آمد! «و اگر باز ایستید» از کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ «آن» باز ایستادن از کفر و دشمنی «برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید» به سوی کفر و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان «ما هم بر می گردیم» با مسلط ساختن مؤمنان بر شما، همان گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم «و بدانید که گروه شما هرچند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد» مراد از این گروه، قوم قریش در مکه است «و بدانید که خدا با مؤمنان است» پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾

«ای مؤمنان! خدا و فرستاده او را فرمان برید» در همه چیز و از آن جمله در جنگ «و از او روی برنتابید درحالی که می شنوید» ندای او را.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۳۱﴾

«و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم» پیام حق را و اطاعت کردیم «و حال آن که نمی شنوند» و در حقیقت اطاعت نمی کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوشه‌پوشان پیام حق را می شنوند، بی آن که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

﴿۳۲﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۳۲﴾

«قطعا بدترین جنبندها» که بر روی زمین می جنبند و حرکت می کنند «نزد خداوند» یعنی: در حکم و داوری وی «ناشنوایان لالی هستند که نمی اندیشند» در آنچه که نفعشان در آن است تا به سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند عز وجل بدترین جنبندها هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شر - به نسبت - فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می دهد.

وصف کردن کفار به ناشنوایان گنگ - درحالی که به ظاهر هم می شنوند و هم نطق می کنند - به سبب عدم بهره‌گیری‌شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۳۳﴾

«و اگر خدا در آنان» یعنی: در آن گروه کرولال «خیری می یافت، قطعا به آنان می شنواید» به چنان شنوایی‌ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجتها و برهانها را دریابند «و اگر آنان را شنوا می کرد، حتما باز به حال اعراض، روی برمی تافتند» زیرا این امر که آنان ایمان نمی آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ

مُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

«ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرامی خواند، لبیک اجابت بگویید» یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما ﷺ و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت‌مندانه و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجا که پیامبر شما را به سوی اموری فرامی خواند که حیات حقیقی تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمانهای قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چرا که اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می کند.

اما از سیاق آیات چنین بر می آید که لبیک گفتن به ندای خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان که محمد بن اسحاق از عرو بن زبیر رضی الله عنه چنین نقل کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید بن معلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا ﷺ مرا فراخواندند ولی (به تصور این که به پایان رساندن نماز اولی است) اجابت شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول الله! شما مرا در حالی فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای خدا و پیامبر - چون شما را فراخواند - لبیک اجابت بگویید؟». «و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می گردد» یعنی: مادامی که دل‌هایتان نرم و به فرمان است، به سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید، قبل از آن که احوال متغیر شود و دل‌هایتان از شما فرمان نبرد. فرمان نبرد دل از انسان بامرگ وی است که نقطه پایان عمل اوست. یا: هر کس بسیار گناه کند، چه بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد.

در حدیث شریف به روایت ام سلمه آمده است که رسول خدا ﷺ این دعا را بسیار می خواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك: بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتم یا رسول الله ﷺ! مگر دلها را دگرگونی ای است؟ فرمودند: «آری! خدای عزوجل هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می گرداند لذا از الله پروردگاران درخواست می کنیم که دل‌هایمان

را - بعد از آن که هدایت‌مان نموده - منحرف نگرداند و از او می‌طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید، همانا او بسیار بخشاینده است...». «و بدانید که به‌سوی او حشر خواهید شد» در روز قیامت، آن‌گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان، پاداش می‌دهد.

وَأْتُوا فِتْنَةً لِّأَنْصِبِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٥﴾

«و از فتنه‌ای» یعنی: از آزمون و محنتی «پرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی‌رسد» یعنی: از فتنه‌ای پرهیزید که از ظالم گذشته، دامن‌گیر خوبان نیز می‌شود و صالح و طالح همه را دربر می‌گیرد زیرا آن‌گاه که به او امر خدا و رسولش لبیک‌نگویید و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیایید، چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدای عزوجل عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به‌خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند جل جلاله خاص و عام همه را عذاب می‌کند». «و بدانید که خداوند سخت کیفر است» و عذاب نمودن کسانی که مباشرتا و مستقیما مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به‌طور غیرمستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر - مخصوصا - فرود نمی‌آید بلکه به‌طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا جل جلاله و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطِفَكُمْ النَّاسُ فَتَأْوِنَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَمَّا كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

«و یاد کنید» ای مهاجران! و به قولی: ای امت عرب! «هنگامی را که شما در زمین، اندک و مستضعف بودید» مراد: سرزمین مکه است «می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند» مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خطف: گرفتن و ربودن به سرعت است. «پس او شما را جای داد» یعنی: خدای منان شما را به مدینه، یا به‌سوی انصار، جای و مأوی داد «و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید» در

روز بدر «و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد» که از جمله آنها یکی هم غنایم جنگ است «تا باشد که سپاس بگذارید» این نعمت‌ها را و بنابراین، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

«ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید» با ترک آنچه که شما را بدان مکلف نموده‌ایم و با فرو گذاشتن آنچه که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است «و در امانت‌های یک‌دیگر» که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، افشاکردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است «در حالی که خود می‌دانید» که این کار خیانت است، اما عمدا مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را نزد طایفه بنی قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به داوری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره خود تن در دهند، به آنان برسانند. پس چون ابولبابه پیغام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره خود - هرچه که باشد - بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این که: پذیرش حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معنی گردن زدن شماست! ولی بی‌درنگ متوجه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه‌پذیر شود. آن‌گاه به مسجدالنبی رفت و خود را محکم به یکی از ستونهای مسجد بست و به مدت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که خدای عزوجل از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و وی را باز کردند...».

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا ءَامَوكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣٨﴾

«و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند» یعنی: آنها سبب افتادن در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می‌شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟ «و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» پس حق خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدم بدانید و مبادا اموال و اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

«ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد» یعنی: برای شما به وسیله تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می‌دهد که بتوانید با آن، میان حق و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایه بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند «و» اگر از خدا عز وجل پروا بدانید «سیئات را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرد» یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است «و خدا صاحب فضل بزرگ است» بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبْتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول خدا صلی الله علیه و آله را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به‌طور دسته‌جمعی بر او یورش برند و او را باضربه‌ای چون ضربه یک

مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همه قبایل توزیع خواهد شد و قطعاً بنی‌هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره‌های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عزوجل پیامبرش را از نیرنگ و نقشه دشمنان آگاه کرد. آن‌گاه حضرت علی علیه السلام مأمور شد تا بر بالین آن حضرت علیه السلام بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت علیه السلام شبانگاه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

«و آنان مکر می‌کردند و خداوند هم مکر می‌کرد» یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیرنگها و توطئه‌ها می‌تیدند، اما خدای عزوجل در مقابل، نیرنگهایشان را بی‌اثر می‌کرد و بدانند که در برابر این نیرنگها مجازاتشان می‌کند و نیرنگهایشان را به خودشان بر می‌گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله»¹ مکرنامیده شد «و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا فَأَلْوُوا قَدَّ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَآئِٓتِ هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾

«و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند» از روی سرسختی، تعصب، تمرد و دوری از حق «شنیدیم» آنچه را که تو بر ما می‌خوانی «اگر بخواهیم مانند این را» که تو بر ما خوانده‌ای «می‌گوییم» اما چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن‌گاه ناگزیر از روی عناد و تمرد گفتند: «این جز اساطیر پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره‌پردازان، از اخبار و داستانهای پیشینیان می‌نویسند.

در بیان سبب نزول آمده است: گوینده این سخن، نضر بن حارث - لعنه الله - بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَٰذِهِ حَقًّا لِمَنْ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

«و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور» این سخن را از سر جهل و تندروی و افراطگری در انکار و تکذیب‌شان

¹ مشکله یا هم‌شکل‌گویی: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

گفتند، در حالی که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حق است، ما را به سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!

وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانُ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

«و مادام که تو در میانشان هستی، خداوند عذاب کننده آنان نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! مادام که تو در میانشان هستی، آنان از عذاب استیصال و براندازی کامل در مهلت قرار دارند زیرا سنت خدای عزوجل بر آن است که هیچ امتی را درحالی که پیامبرشان در میانشان است، به عذاب استیصال عذاب نکند «و خدا عذاب کننده آنان نیست درحالی که استغفار می کنند» یعنی: خداوند ﷻ عذاب کننده مشرکان نیست مادامی که آمرزش می خواهند. روایت شده است که کفار قریش به هنگام طواف می گفتند: «غفرانک: پروردگارا! از تو آمرزش می خواهیم». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «در میان کفار قریش دو امان وجود داشت: یکی وجود پیامبر خدا ﷺ و دیگری استغفار پس پیامبر خدا ﷺ از میانشان رفتند، اما استغفار باقی ماند». همچنان ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «خداوند هیچ قومی را - مادامی که انبیایشان در میانشان باشند - به عذاب ریشه کن نمی کند تا آن که انبیا را از میانشان بیرون برد». در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل دو امان برای امتم نازل نموده است: ﴿وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانُ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ «یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار» پس چون من درگذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می گذارم». اما به قولی معنی این است: اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند، او عذاب کننده شان نیست. به قولی دیگر معنی این است: خداوند ﷻ عذاب کننده شان نیست مادامی که در میانشان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می کنند ولی چون مسلمانان از میانشان بیرون رفتند، خداوند ﷻ در روز بدر و بعد از آن، عذاب شان کرد.

وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائِهِمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

«و چیست آنان را که خداوند عذاب شان نکند، حال آن که» آنان مردمی را که به خدای یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می کنند «از مسجد الحرام بازمی دارند» و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی دهند. یعنی: آنان به سبب فجایی که مرتکب شده اند، مستحق عذاب خداوند ﷻ هستند ولی این عذاب به برکت

اقامت رسول خدا ﷺ در میانشان، بر آنان نازل نگشت. «و» آنان مردم را از مسجدالحرام در حالی باز می‌دارند که «متولیان آن نیستند» این رد سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولیان کعبه هستیم «اولیای آن جز متقیان نیستند» یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن خدا ﷻ است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: ﴿إِنَّ أَوْلِيَآؤَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ، یا شایسته تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

«و نماز آنان در خانه کعبه جز سوت کشیدن و کف زدن نیست» یعنی: در دوره سلطه مشرکان، خانه کعبه به چنان عبادتی که خداوند ﷻ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرار گیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف زدن - آن هم به نام نماز - عرصه‌گاه حرکات وقیحانه آنان شده بود. به قولی معنی این است: مشرکان در خانه کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشاندند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افکنند «پس ای کافران! به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافله تجارتنی قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: «همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا مردمان را از راه الله بازدارند» با به راه انداختن نبرد علیه رسول خدا ﷺ و جمع کردن لشکری برای این هدف «پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز» فرجام «آن انفاقشان، حسرتی بر آنان

باشد» و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را - بی آن که حاصلی از آن به دست آورند - می‌بازند و تلاشهای مذبحخانه‌شان سراسر برایشان مصیبت بار خواهد بود «سپس مغلوب می‌شوند» و این وعده ما است چنان که فرموده‌ایم: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾: (خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) «مجادله/۲۱». سرانجام کار نیز این‌گونه بود و وعده خدای سبحان به واقعیت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است «و کافران به سوی دوزخ رانده می‌شوند» پس هم اموالشان تباه می‌شود، هم در دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این همه به سود مؤمنان است.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَيْثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ
 الْخٰسِرُونَ ﴿٣٧﴾

«چنین است تا خداوند» گروه «پلید را» که کفارند «از» گروه «پاک» که مؤمنانند «جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد» یعنی: گروه‌های کفار را بر روی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشته هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند «پس» آن‌گاه «آن را» یعنی: آن گروه پلید را «در جهنم اندازد، اینان همان زیانکارانند» که خود و اموال خود را باخته‌اند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

«به کافران بگو: اگر باز ایستند» از دشمنی رسول خدا ﷺ و مخالفت با وی، با ورود در اسلام «آنچه گذشته است» از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگشان علیه مسلمانان «بر آنان آمرزیده می‌شود» زیرا - چنان که در احادیث آمده است - اسلام، ما قبلش را محو می‌کند. امام ابوحنیفه رحمته الله به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتد مسلمان شد، قضا آوردن عبادت‌های ترک شده بر وی لازم نیست».

«و اگر باز گردند» یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند «به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشته است» یعنی: بدانند که سنت خدا ﷺ بر آنان نیز خواهد گذشت چنان که بر امت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

وَقَدِّمُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُمُ اللَّهُ فَإِنِ آتَهُمُ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرَةً ﴿٣١﴾

«و با آنان» یعنی: با کفار «بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد» یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البته این آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطه عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیت‌های کفر برچیده شود.

آیه کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلحانه در اسلام، رسیدن به وضعیتی جهانی است که در آن کلمه خداند ﷺ برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سوره «بقره/۱۹۳» نیز گذشت. «پس اگر باز ایستند» از کفر «قطعا خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست» بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می‌دهد.

وَإِن تَوَلَّوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانِكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

«و اگر روی برتافتند» از ایمان و از کفر باز نایستادند «پس بدانید» ای مؤمنان «که الله مولای شماست» یعنی: نصرت‌دهنده شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید «چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است» لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله ﷺ نایل شد؛ رستگار و هر کس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

﴿٤١﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآبِئِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أٰمَنْتُمْ

بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَفَىٰ أَلْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

«و بدانید که هر چیزی را» اندک یا بسیار «از کافران به غنیمت گرفتید» چگونگی تقسیم آن این است که: «یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است»

غنیمت: آن بخش از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی - اعم از زمین، کالا، پول و... است - که مسلمانان از کفار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زاممدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآنند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن و درعوض، مقررکردن خراج بر آن، منخیر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین‌کما فی السابق ملک مالکان خود می‌گردد.

امام شافعی رحمته الله می‌گوید: خمس (یک‌پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود زیرا سهم خداوند جل جلاله و رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف می‌رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می‌گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می‌شود: یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (مسافران). زیرا حکم سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد، فقط از باب فقر و مسکنت‌شان است - چنانچه فقیرباشند - نه از باب قرابت‌شان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی‌مطلب اند.

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهارسهم باقی‌مانده غنایم بر غنیمت‌گیرانی تقسیم می‌شود که در جنگ حضورداشته‌اند. مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم.

«اگر به خداوند ایمان آورده‌اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید «و» اگر «به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات «در روزفرقان» ایمان آورده‌اید، در حکم غنایم همین‌گونه عمل کنید که فرمان داده‌ایم. «روز فرقان»: روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل، جدایی افگند «روزی که آن دو گروه» یعنی: مسلمانان و کافران «با هم رو در روشدند. و خداوند بر هر چیز توانا است» از آن جمله بر نصرت دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان‌که در بدر چنین کرد.

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می‌فرماید:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيُخَيَّرَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٤﴾

«آن‌گاه که شما در کناره نزدیک بودید» یعنی: شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود «و آنان در کناره دورتر بودند» یعنی: دشمن در دامنه دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکه موضع گرفته بود «و کاروان پایین‌تر از شما بود» مراد؛ کاروان تجارتنی ابوسفیان است که در موقعیتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی که وضعیت این‌گونه بود، خدای عزوجل با یاری دادن مؤمنان بر کفار، بر ایشان منت گذاشت «و اگر با یک‌دیگر وعده جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید» یعنی: اگر شما و مشرکان مکه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعده قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلت تعدادتان و کثرت دشمنتان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هبیتی که از رسول خدا ﷺ در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت «و لیکن» حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گردآورد «تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند» از پیروز ساختن دوستان و خوار ساختن دشمنانش و عزت بخشیدن به دینش و به ذلت کشانیدن کفر در حالی که هرگز محاسبه دو گروه بر این مبنا نبود که این اتفاق به این صورت روی می‌دهد، اما خدای عزوجل این اتفاق را به همین شکل محقق گردانید «تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجت» و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عزوجل عذر و حجتی باقی نماند. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین‌گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برایشان روشن و آفتابی شده است که دین خدا ﷻ پیروز است و دوستانش فاتح و مسلمانند «و

همانا الله شنوای داناست» تمام سخنان بندگان را می شنود و همه چیز آنان را می داند - اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَأَيْتُمْ كَثِيرًا لَفِشَاتُمُ وَلَنَنْزَعَنَّهُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

«هنگامی که خداوند آنان را» یعنی: لشکر مشرکان را «در خوابت به تو اندک نشان داد» رسول خدا ﷺ در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید «و اگر آنان را به تو بسیار نشان می داد، البته سست می شدید و حتما با یکدیگر در کار نزاع می کردید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ لشکر مشرکان را در خواب بسیار می دیدند، بی گمان اصحابشان از جنگیدن با کفار احساس جبن و انفعال و سستی می کردند و در کار جنگ با یکدیگر نزاع و کشمکش می نمودند که آیا با کفار رودر رو شوند یا خیر؟ «ولی خدا به سلامت داشت» شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول خدا ﷺ کم نشان داد «چراکه او به راز دلها داناست» و نقاط ضعف و قوت بندگان را به درستی می داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ اتَّقَيْتُمْ فِيْ أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِيْ أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

«و آن گاه که با هم روبرو شدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند» تا هریک از دو گروه را علیه دیگری - با ضعف نشان دادن آن - برانگیزد. این اندک نمایی تا بدانجا بود که گوینده ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حد هفتاد تن تخمین می زنی؟ او در پاسخ گفت: آنها در حدود صد تن اند. حال آن که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین گونه مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایاند تا بدانجا که گوینده ای از مشرکان گفت: آنها در حد خوردگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البته اندک نمایاندن مسلمانان در چشم کفار قبل از شروع جنگ بود، اما چون جنگ آغاز شد، خداوند ﷻ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد¹ «تا

¹ نگاه کنید به «آل عمران/۱۳»

خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند» یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یکدیگر، برای آن بود تا خداوند عز وجله میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد «و کارها به سوی خدا بازگردانده می شود» پس به آنچه بخواهد حکم می کند - و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا لَقِيْتُمْ فِتْنَةً فَاْتِبُوْا وَاذْكُرُوْا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿٤٥﴾

«ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید» و در نبرد با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. البته گاهی ثبات و پایداری جز با عقب نشینی به منظور آماده شدن برای نبردی مجدد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌زمان، حاصل نمی‌شود.

این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و خدا را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد خدا عز وجله شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبانه‌ایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه گاه نبرد گفتند: ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ «بقره/۲۵۰». «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش درکسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

وَاطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَلَا تَنَزَعُوْا فَنفْسُوْا وَاْتِذْهَبْ بِرِيْحِكُمْ وَاصْبِرُوْا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿٤٦﴾

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات خویش.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل می شوید» تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جبن و سستی در جنگ می شود «و» در صورت اختلاف و تنازع «شان و شوکتان بر باد می رود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است «و صبر کنید، همانا الله با صابران است» این قاعده پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

«و مانند کسانی نباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم مردم خارج شدند» آنان قبیله قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن که در میان راه به آنان خبر رسید که قافله ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، اما به مکه باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته، شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست افشانی پردازیم و زنان آوازخوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازه قوت و شوکتمان رابشنوند. پس این حرکت هایشان جز به انگیزه سرمستی و تکبر و خودنمایی در چشم مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قریش را این گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

۱ - به هنگام تلاوت قرآن.

۲ - به هنگام جنگ.

۳ - به هنگام حمل جنازه».

مطالعه فنون جنگ نیز نشان می دهد که سروصدا و همهمه در جنگ، نشانه ضعف روحیه است. «و» مانند کسانی نباشید که «از راه الله باز می دارند» صد: حائل شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا عَلَيْهِ السَّلَام نباشید «و خدا به آنچه می کنند، احاطه دارد» این، تهدیدی برای مشرکان است.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

«و» به یاد آورید «هنگامی را که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست» یعنی: در آنان این پندار را افگند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد «و گفت» به مشرکان «امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه‌کننده نیست و همانا من جار شما هستم» یعنی: پناه‌دهنده شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهنده شما هستم وگفت: من از قبیله بنی‌کنانه هستم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند «پس چون هر دو گروه» یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان «روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت» یعنی: به عقب بازگشت «و گفت: همانا من از شما بیزارم» زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان براءت جست، سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش گفت: «همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» شیطان جبرئیل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را درحالی دید که فرشتگان همراه وی بودند «همانا من از الله می‌ترسم» شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عزوجل را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلل ورزید. آن‌گاه ادامه داد: «و خدا سخت کیفر است» بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

«هنگامی که منافقان» در مدینه، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ «می‌گفتند: این گروه را» یعنی: مسلمانان را «دینشان فریفته است» تا بدانجاکه با تکلف و دشواری، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می‌دهند، درحالی‌که هرگز تاب و توان این کار را ندارند. حق تعالی در پاسخشان می‌فرماید: «و هر کس بر خدا توکل کند، بداند که

خداوند، عزیز حکیم است» پس هیچ نیرویی نمی‌تواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلط می‌کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکل‌کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَصْرِيحُونَ وَجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

«و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می‌کنند. آری! اگر صحنه قبض ارواحشان را ببینی، بی‌گمان کاری بزرگ را دیده‌ای «بر چهره‌ها و بر پشت‌های آنان می‌زنند» به قولی: زدن فرشتگان بر چهره‌ها و بر پشت‌های کفار، به‌هنگام مرگ و جان‌ستاندن آنهاست. به قولی دیگر: این کار در روز قیامت است، هنگامی که فرشتگان، کفار را به‌سوی دوزخ می‌رانند «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: فرشتگان به کفار می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید. در حدیث شریف آمده است: «چون ملک‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آن‌گاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می‌شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افکار می‌شود».

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

«این» مجازات سخت «به‌سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است» یعنی: به‌سبب معاصی‌ای است که مرتکب شده‌اید «و» به‌سبب «آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست» زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به‌سوی‌شان فرستاده و کتابهای خویش را بر آنان فرود آورده و راه را بر آنان روشن ساخته ولی آنان این ارزشها را پاس نداشتند لذا مستحق این کیفر عادلانه گردیدند.

كَذَابٍ ءَا لٍ فِرْعَوْنَ ۗ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ سَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

بعد از آن که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خبر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنت وی در گروههای کفار حکایت می‌کند: «همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفرورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت کیفر است» یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروههای کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. دأب: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾

«این» عذابی که خداوند عز وجل بر آنان فرود آورد «بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کننده نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته» یعنی: عادت الهی در بندگانش، عدم دگرگون ساختن نعمتها بر آنان است؛ «مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند» از احوال و اخلاق خویش، با کفران نعمتهای الله عز وجل و ناسپاسی احسان و اهمال اوامر و نواهی وی. پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکه، نتیجه عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همه عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است «و خداوند شنواست» سخنان تکذیب‌کنندگان را «دانااست» به آنچه که انجام می‌دهند.

كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ۖ وَكُلُّ كَاذِبٍ ظَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

﴿٥٤﴾

«همانند عادت فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است «آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنها ستمکار بودند» یعنی: کسان فرعون و پیشینیانشان و همین‌طور مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای سبحان و آیات و پیامبرانش و نیز

ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنت الله ﷺ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امت بود».

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾ الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرْوَةٍ وَهُمْ لَا يُتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

«بی‌تردید، بدترین جنبندها» یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبد «در نزد خدا» یعنی: در حکم وی «کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند» یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به‌کار نگرفته و به آنچه که صلاحشان در آن است، راه نیافته‌اند «پس آنان ایمان نمی‌آورند» اصلاً و ابداً از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند «همان کسانی که از آنان پیمان گرفتگی، سپس پیمان خود را» که از آنان گرفته بودی «در هر بار می‌شکنند» یعنی: در هر پیمانی «و پروایی» از پیمان‌شکنی «ندارند» و از عاقبت آن نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروه طائفه بنی‌قریظه که رسول خدا ﷺ با آنان بر این امر که کفار را یاری نکنند، پیمان بستند، اما آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکه رفتند تا کفار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعده یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به‌سوی غزوه خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی‌قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوه خندق، حساب‌کار را با آنان یکسره کردند چنان‌که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندها روی زمین معرفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان‌شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

فَإِذَا تَفَفَنُوا فِي الْحَرْبِ فَشَرَدْتُمْ بِهِمْ مَنْ خَلَفْتُمْ لَمَأْتُمْ يَدَّكَرُونَ ﴿٥٧﴾

«پس اگر در جنگ آنان را یافتی» یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی «به‌سبب آنان» یعنی: با کشتن و تیره‌روز ساختن آنان «کسانی را که پشتیبان آنان هستند» از

محاربان اهل شرک «متفرق ساز» و تار و مار کن «باشد که عبرت گیرند» یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانانشان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن که بر آنان همان فرود آید که بر پیشاهنگانشان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

وَأَمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْذِرْ لَهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَائِزِينَ ﴿٥٨﴾

«و اگر از گروهی بیم خیانت داری» یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید «پس بپرداز به سوی آنان» پیمانی را که میان تو و آنان است «به طور برابر» یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به گونه آشکار و اعلام شده، طرف مقابل را از بی اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هرچند آیه کریمه در شأن یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عام است و هر هم پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر می گیرد «زیرا خدا خائنان را دوست نمی دارد» این هشدار برای رسول خدا ﷺ است که مبدا قبل از اعلام صریح و بی پرده بی اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کند.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

۱ - کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا عزوجل است.

۲ - کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را پیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.

۳ - کسی که تو را بر امانتی امین می گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِرُونَ ﴿٥٩﴾

«و باید که نپندارند کافران» درباره خود «که آنان پیشی جسته اند» یعنی: نپندارند که از نزد ما جان به در برده و به سلامت جسته اند، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم «زیرا آنان عاجز نتوانند کرد» یعنی: هرچند برخی از آنان از معرکه «بدر» گریخته و جان به در برده اند ولی بدانند که

خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبر ﷺ! مطمئن باش که جان به در بردگان از بدر، سرانجام گرفتار خواهند شد.

و از آنجا که مبارزه علیه کفار آمادگی می‌طلبد، مسلمانان باید مجهز باشند زیرا عذاب خداوند ﷻ بر کفار، به دست مؤمنان فرود می‌آید:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ ۚ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

«و» ای مسلمانان! «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» قوه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن کثیر می‌گوید: «معنای قوه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف (قوه) را به «رمی: افکندن تیر» تفسیر کرده اند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِيَّ: آگاه باشید که قوه، تیر اندازی است». لذا آماده ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن - از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و غیره - در مفهوم «رمی»، شامل است «و» ای مسلمانان! هر چه در توان دارید «از اسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». «تا با این» تدارکات و آمادگی‌ها «دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» که همانا مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی اند که با شما می‌جنگند «و» نیز بترسانید «قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان» که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است «و آنچه در راه الله انفاق کنید» یعنی: در جهاد «هر چه باشد» اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار «پاداشش به شما تمام داده می‌شود» در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر «و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه، خدای متعال آیه کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به انفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو، بدون انفاق مال میسر نیست.

❖ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١﴾

«و اگر به صلح گراییدند، تو نیز به آن میل کن» یعنی: اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل شدند، از آنان بپذیر.

به قولی: این آیه، به آیه «سیف» در سوره «برائة»: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا يَمُنُّ إِلَّا بِالْإِسْلَامِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ «آیه ۵» منسوخ گردید. اما ابن کثیر - ترجیحا - بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است.

شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتفاق علما جایز است ولی به سر رساندن آن الزامی نیست، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد، الغای پیمان صلح به طور اعلام شده آن جایز است «و بر خدا توکل کن» در گرایش به سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا «که او شنوای» آن چیزی است که می‌گویند «دانا است» به آنچه می‌کنند.

❖ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢﴾

«و اگر بخواهند که تو را فریب دهند» با صلح در حالی که خیانت و نیرنگشان را پنهان می‌دارند «خدا برای تو بس است» و شرارت‌های آنها با غدر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد «همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد» پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز - هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد - تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

❖ وَاللَّهُ يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَالْعَدْوَانِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

«و هم اوست که میان دلهایشان» یعنی: دلهای مؤمنان که وسیله نیرومندی تو هستند «الفت انداخت» مراد؛ الفت انداختن میان دلهای اوس و خزرج است که در جاهلیت عصیبت شدید و جنگ‌های بزرگی در میانشان مشتعل بود پس خدای عزوجل با توفیق دادنشان به ایمان، در میان دلهایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛

لفت انداختن میان دل‌های مهاجران و انصار است «اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی» از آنجا که عصبیت و عداوت در میانشان به حدی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادی به‌هیچ وجه ممکن نبود «ولی الله میان آنان الفت افکند» به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیله دین استوار و قویم خویش به ایشان عنایت نمود. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و خداوند ﷻ شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند ﷻ شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس خداوند ﷻ به وسیله من میان شما الفت افکند؟». «همانا او غالب است» و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسل می‌شوند، سرکوب و مقهور می‌گرداند «و باحکمت» است، در پیروز ساختن مؤمنان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

«ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است» یعنی: خدا ﷻ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند. همچنین محتمل است که معنی این‌گونه باشد: خدا ﷻ هم برای تو کافی است و هم برای مؤمنانی که پیرو تو هستند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَبِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

«ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز» و رغبت ده. البته رسول خدا ﷺ به پیروی از این فرمان، همیشه امت‌شان را به جهاد تشویق و تحریک می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یارانشان فرمودند: «پاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمانها و زمین است» «آل عمران/۱۳۳». در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیر بن حمام رضی الله عنه گفت: پهنای آن به وسعت آسمانها و زمین است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید.

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدار ساختن دلهای مؤمنان و آرام‌ساختن خاطر ایشان چنین بشارتشان می‌دهد: «اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند» این بشارت به همین نسبت - یک تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفار - در هر شماری جاری است «و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند» و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میانشان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیه کریمه هرچند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند «چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند» حکمت جنگ را چنان‌که شما می‌فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری‌جویی و توسعه‌طلبی می‌جنگند ولی شما برای اعلا‌ی کلمه‌الله جهاد می‌کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می‌جنگند و هر کس این چنین باشد، او اکثراً مغلوب است.

الَّذِينَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان برآنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکیباً باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند - به اذن الله» بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید «و خداوند با صابران است» به عنایت و رحمت و نصرت خود.

مَا كَانَتْ لِيَنْبِيَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ أَسْرَى حَتَّى يُبْعَثَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

«برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند» زیرا با کشتار است که مقاومت کفار کاملاً سلب شده و قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفار کشتار سختی به پا کنید.

خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند «شما متاع دنیا را می‌خواهید» با آنچه که از فدیة (سربها) می‌گیرید «و خداوند آخرت را می‌خواهد» برای شما، با پاداشی که در بسیار کشتن کفار برایتان تعلق می‌گیرد «و الله غالب» است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و «با حکمت است» در سرزنش نمودن دوستانش.

تَوَلَّاهُ كَتَبٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لِمَسْكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

«اگر حکم پیشین الهی نبود» در این‌که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به‌عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ می‌رسید» آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه داشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می‌توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است.

ابن کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این‌که، امام (زامدار مسلمانان) درباره اسیران کافر مخیر است؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان‌که رسول خدا ﷺ با بنی قریظه چنین کردند و اگر می‌خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنان‌که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

«پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: از فدیة‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیة اسیران از جمله غنایمی است که خدای عزوجل آن را برای شما حلال ساخته است. بدین‌گونه، خدای منان - بعد از آن‌که در آیه گذشته مسلمانان را بر اسیر گرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود - در این آیه بهره‌گیری از فدیة اسیران را برایشان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیة بر ایشان حرام است «و از خداوند پروا دارید» در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است «همانا خدا آمرزنده است» آن تقصیری را

که از شما سرزد «مهربان است» به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیة اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقی نکنید.

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون غزوه بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحاب‌شان کرده فرمودند: رأی شما درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! اینان قوم و خانواده شما هستند لذا آنها را نکشید، چه بسا که خدای عزوجل بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افکنید و گردنهایشان را بزنید. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! بنگرید که در کجا وادی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افکنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند: «همانا شما تنگدست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیة یا با گردن زدن». همان بود که خدای عزوجل آیه: ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى...﴾ را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرار داد.

يَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي آيَاتِكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو» همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیة (سربها) گرفته‌اید «اگر خداوند در دلهای شما خیری سراغ داشته باشد» یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی «البته بهتر از آنچه از شما گرفته‌شده» از فدیة «به شما عطا می‌کند» یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد «و بر شما می‌آمزد» گناهانتان را «و الله آمرزنده مهربان است».

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «عباس رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این آیه درباره من نازل شد زیرا من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از اسلام آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیة) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، اما ایشان ابا ورزیدند پس خدای عزوجل در عوض، به من بیست غلام عنایت نمود که همه آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازه تمام آن مالم ثروت داشتند». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اسیران بدر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: به پیامی که با خود

آورده‌ای، ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستاده خداوند ﷺ هستی و برایت نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیه کریمه نازل شد».

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

«و اگر بخواهند به تو خیانت کنند» یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد «همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده بودند» زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند «پس خداوند مسلط کرد» تو را «برآنان» بنابراین، اگر باز هم به خیانت باز گردند؛ خداوند ﷻ مجدداً تو را برآنان مسلط خواهد کرد «و خدا دانای حکیم است» پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَقٍّ يُهَاجِرُوا وَإِنْ ءَسْتَنْصِرُوهُمْ فِي الَّذِينَ قَاتَلْتُمْ بِئِنَّكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِثْقَلٌ وَوَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾

خداوند متعال این سوره مبارکه را با بیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هر گروه، دوستانشان را که از آنان یاری می‌جویند، بشناسند. در جانب مقابل؛ کفار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرفی می‌نماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند» حق تعالی پناه‌گزینان به‌سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لیبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند «و کسانی که جای دادند و نصرت کردند» یعنی: انصار مدینه «اینان بعضی دوستان بعضی دیگرند» و در نصرت و یاری‌گری کارساز یک‌دیگر می‌باشند. البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک‌دیگر میراث می‌برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یک‌دیگر میراث می‌بردند،

سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (۷۵) از همین سوره: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...﴾ منسوخ گردانید.

«و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست» یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به سر می‌برند «مگر آن‌که هجرت کنند» و الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند. «و اگر در کار دین از شما مدد طلب کردند» یعنی: اگر این گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده‌اند، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ «پس بر شماست یاری کردن آنان» یعنی: یاری کردن آنان بر شما فرض است «مگر» این‌که از شما یاری بجویند «علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است» که در این‌صورت، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی که یاری کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان، شکستن این پیمان است و خداوند عز و جل خائنان و پیمان‌شکنان را دوست ندارد پس عهدی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانتان است تا به پایان رسیدن مدت آن نشکنید «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿۷۳﴾

«و کسانی که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند» این بیان، در برگیرنده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است «اگر این دستور را به‌کار نبندید» یعنی: ای مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین‌گونه دستور ترک موالات با کافران را به‌کار نبندید «در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد» هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده نشناسند، در این‌صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در حدیث شریف آمده‌است: «من جامع المشرك و سكن معه فانه مثله: هر کس با مشرک درآمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾

«و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند» یعنی: آنان در ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان - چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن - را فراهم آورده‌اند «برای آنان است» از نزد خداوند متعال «آمزشی» برای گناهانشان در آخرت «و» برای آنان در دنیا «رزق کریمی است» رزق کریم: روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

«و کسانی که بعد از این ایمان آورده‌اند» یعنی: بعد از نزول این آیات «و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند» یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته‌اند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری‌گری، کمال ایمان و مغفرت و برخوردارگی از روزی‌ای نیک و شایسته، از جمله مهاجران و انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند «و صاحبان قرابت» یعنی: نزدیکان نسبی، یا خویشاوندان سببی «نسبت به یک‌دیگر در کتاب خدا» یعنی: در حکم وی «سزاوارترند» که قبل از هرچیز دیگر، میراث‌بردن آنها از یک‌دیگر شامل این سزاوارتر بودن می‌شود، به‌خاطر وجود سبب آن‌که همانا نزدیکی و قرابت است «آری، خدا به هر چیزی داناست».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیه کریمه نازل شد: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ...﴾، آن‌گاه میراث‌بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. اما «ولایت‌عامه» یعنی رابطه نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

﴿سوره توبه﴾

مدنی است و دارای (۱۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است.

شایان ذکر است که سوره توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکه نازل شد.

مفسران نقل می‌کنند: رسول خدا ﷺ بعد از برگشتن از غزوه تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حج بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این رو در آن سال ابوبکر صدیق رضی الله عنه را امیر حج تعیین کردند تا مناسک حج را به مردم اقامه کند و چون ابوبکر رضی الله عنه عازم شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله به دنبال وی، ده آیه اول از این سوره را با علی رضی الله عنه فرستادند تا این آیات را به مردم مکه و به کافه مردم در مناسک حج ابلاغ نماید و پیمانهای مشرکان را - بعد از آن که پیمان شکنی از سویشان بسیار شده بود - به سوی آنان افکنده و ملغی اعلام کند؛ علی رضی الله عنه مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

«ای مردم! جز انسان مؤمن، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود.

بعد از این، هیچ کس نباید در خانه کعبه برهنه طواف کند.

بعد از گذشت این سال، دیگر مسلمان و کافر نباید با هم در بیت الحرام گرد آیند.

هر کس که میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی است، پیمانش تا به پایان رسیدن مدتش دارای اعتبار است و هر کس که با ایشان پیمانی ندارد، بداند که مهلت وی فقط چهار ماه است و بس».

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: صلی الله علیه و آله سوره «انفال» از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سوره «برائه» از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان «برائه» شبیه داستان «انفال» بود، من چنین پنداشتم که «برائه» جزء «انفال» است، از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند در حالی که برای ما بیان نکرده بودند که «برائه» جزء «انفال» است یا خیر، به همین جهت، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها (آیه فاصله دهنده) **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** را نوشتم».

باید دانست که اصحاب رضی الله عنهم بعد از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را نوشتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سوره براهه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) نوشته نشده؟ فرمود: زیرا (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) امان است و براهه حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن، امانی نیست». بدین جهت، «برائه» و «عذاب» از نامهای مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنان که نسفی نامهای آن را چنین نقل می کند: «برائه، توبه، مقشقه (بیزاری کننده از نفاق)، مبعثره (افشاکننده رازهای منافقان)، مشرده (برهم زننده منافقان و مشرکان)، مخزیه (خوارکننده منافقان و مشرکان)، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان)، مشیره، حافره، منکله و مدمدمه - که در معنی شبیه هم اند - یعنی تارومار کننده کفار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیرقرار دارند:

۱ - پذیرفتن اسلام.

۲ - تن دادن به جنگ.

۳ - قبول جزیه.

اما مشرکان عرب - به اجماع علما - دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب - از جمله با مجوس - مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن نهادن به سلطه اسلام و مسلمانان است.

البته آیات نخست این سوره، از اعلام براهت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می گوید.

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱﴾

«این» آیات «اعلام براهتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید» عهد: عقد و پیمانی است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عزوجل به مسلمانان خبر می دهد که او و پیامبرش به سبب پیمان شکنی هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام براهت و بیزاری می کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمانهای آنان را بی اعتبار اعلام کنند.

در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا این‌که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمانشان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمانشان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمانشان بیشتر از چهارماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابراین، اعلام شد که:

۱ - کسانی که نیت خیانت و پیمان‌شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمانشان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سوره انفال گذشت).

۲ - کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمانشان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.

۳ - کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمانشان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد - چنان‌که در آیه بعد می‌خوانیم - و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.

۴ - مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند، حکم آنان در مقدمه این سوره بیان شد.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿۴﴾

«پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید» یعنی: خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار اعلام کردن پیمان مشرکان، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور آزادانه و با امنیت کامل در زمین سیر کنند و به هرجایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ آماده شوند ولی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. «و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید» یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید «و بدانید که خدا رسواکننده کافران است» یعنی: خوار و خردکننده آنان است، در دنیا؛ باکشتن و به اسارت درآوردن و در آخرت؛ با عذاب نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ. فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

«و اذانی است» اذان: یعنی: اعلام و اعلان عامی است «از جانب الله و رسول او برای مردم» یعنی: برای کافه مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است. توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز، گرد هم می آیند چراکه معظم افعال حج در آن انجام می شود، یا بدان سبب که عمره «حج اصغر» نامیده شده، این مناسک، «حج اکبر» نامیده می شود. دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، این است که اعلام آن در این روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر می باشد که بعد از آن، تهمت پیمان شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

متن این اعلامیه این است: «که خدا از مشرکان بیزار است» یعنی: بی گمان او از مشرکان پیمان شکن براءت می جوید «و رسول او نیز» قطعا از آنان بیزار است. ملاحظه می کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «براءت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می دارد. البته ثبوت «براءت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام براءت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان. «پس اگر توبه کردید» از کفر، «آن» توبه «برای شما بهتر است» از استمرارتان در آن «و اگر روی بگردانید» و بر کفر خویش باقی بمانید «پس بدانید که شما درمانده خداوند نیستید» یعنی: از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابنده شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می کند «وکافران را از عذاب دردناک خیر ده» به عنوان جزایی بر کفرشان.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْفُضُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

«مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته اید و چیزی از تعهدات خود را نسبت به شما فروگذار نکرده اند» و از جانبشان هیچ فروگذاشتی در تعهداتشان - ولو ناچیز - روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده اند «و هیچ کس» از دشمنانتان «را علیه شما پشتیبانی نکرده اند پس پیمان آنان را تمام

کنید» یعنی: به عهد خود با آنان به طور تام و کامل پایبند باشید «تا مدتشان» یعنی: تا همان مدتی که با آنان عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه باشد «چرا که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد» یعنی: کسانی را که از او در محرماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیمان‌شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند تا به سر رسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه (۲) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

فَإِذَا أَنْسَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

«پس چون ماههای حرام سپری شد» یعنی: همان چهار ماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ «مشرکان را هر جا که یافتید بکشید» یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند ﷻ در جنگ با کفار مشروع گردانیده است «و آنان را بگیرید» یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است «و آنان را به حصر در آورید» حصر: بازداشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست «و برای آنان در هر مرصدی بنشینید» مرصد: کمین‌گاهی است که دشمن از آن مورد ترصد قرار می‌گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصد کنید.

این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به‌سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیرمحارب شناخته می‌شوند و اهل کتابی که جزیه می‌پردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ می‌کند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با

مشرکان به پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند. از ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم¹ بجنگم تا آن‌که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خونها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید» یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان درآورید و نه آنان را بکشید «زیرا خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام - از کفر و خیانت - مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدنشان برمی‌دارد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مَأْمَنَةً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«و اگر کسی از مشرکان» غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و «از تو پناه خواست» یعنی: از تو امان خواست «به او پناه بده» یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن «تا کلام خدا را بشنود» از تو و چنان‌که باید، در آن تدبر کند و برحقیقت دعوت واقف شود «سپس او را به جای امنش برسان» یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا صلی الله علیه و آله، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن‌که او را به مأمثن رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج شده و به مأمثن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. «این» فرمان پناه دادن به آنان «از آن است که آنان قومی نادانند» یعنی: آنان از علم نافع که وسیله تمییز خیر از شر است، بی‌بهره‌اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است - چنانچه این امان از امام (زمامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدت چهار ماه - برای ضرورتی - در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زمامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور

¹ مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب‌اند.

اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را بپردازد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

«چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستاده او عهده‌ای تواند بود» یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اضرار شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید «مگر در مورد کسانی که با آنان کنار مسجد الحرام عهد بسته بودید» و آن عهد را نشکستند «پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید» یعنی: با آنان نجنگید. مراد؛ پیمان صلح حدیبیه است که یک‌سال قبل از نزول این سوره، در میان پیامبر اکرم ﷺ و مشرکان منعقد گردید. به قولی: مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود: قوم «بنی‌کنانه» بودند.

باید دانست که رسول خدا ﷺ و مسلمانان، بر اساس فرمان الهی، در عهد خود با قریش و مردم مکه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهده حدیبیه، از ذی‌القعدة سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آن‌که قریش عهد خود را شکسته و قبیلہ بنی‌بکر را که هم‌پیمانان بودند بر قبیلہ خزاعه که هم‌پیمان رسول خدا ﷺ بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کردند «هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد» اشاره است به این‌که وفا به عهد و پایداری و استواری بر آن، از اعمال متقیان است.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

«چگونه برای آنان» یعنی: برای مشرکان «عهده‌ای است، با این‌که اگر بر شما دست یابند» و غلبه پیدا کنند «در باب شما نگاه نمی‌دارند» یعنی: در حق شما مراعات نمی‌کنند «الی را» ال: قرابت و خویشاوندی است «و نه ذمه‌ای را» ذمه: عهد و پیمان است «شما را با زبانشان راضی می‌کنند» با مجامله و خوشگویی، برای

این که دل‌هایشان را به دست آورند و شما را راضی نگه دارند «حال آن که دل‌هایشان از آن ابا دارد» و برخلاف آن می‌تپد زیرا دل‌هایشان پر از کینه و بغض علیه شماست، دل‌هایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است «و بیشترین آنان فاسقند» فسقشان عبارت است از: تمرد و بی‌باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

أَشْتَرُوا بِعَايِنَةِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠﴾

«آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند» یعنی: آیات قرآن را که از جمله آن، آیات متضمن دستور وفا به عهد است، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های فانی مورد نظر آنهاست، فروختند «و از راه الله باز داشتند» خود از حقوقی برتافتند و غیر خویش از مردم را نیز از راه حق بازداشتند «به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْجُونَ فِي مَوْتِهِمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١١﴾

«درباره هیچ مؤمنی» اعم از یاران رسول خدا ﷺ، یا غیر ایشان «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی‌کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. به این ترتیب در آیه (۸) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر کرد و در اینجا در مورد همه مؤمنان به‌طور عام بیان فرمود «و آنان همان تجاوزکارانند» یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به‌سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شر و تمرد به منت‌های آن رسیده‌اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این‌چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوُنْكُمْ فِي الْأَيِّنِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٢﴾

«پس اگر توبه کردند» از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزی را فروگذاشتند و به وحدانیت خدا ﷻ و رسالت رسول بر حق وی ﷺ گواهی دادند «و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین» و مسلمانانی همانند شما «هستند» بنابراین، جنگیدن با

آنان برای شما جایز نیست. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است». «و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌داریم» پس باید در آیات ما تأمل کنند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیه کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد. در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان، زکات نمی‌پردازند، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟!

وَإِنْ كَفَرُوا بَعْدَ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ

۱۲

«ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند» یعنی: اگر پیمانهایی را که با مسلمانان بسته‌اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند، شکستند و به‌علاوه آن «به شما در دیتان طعنه زدند» یعنی: پیمان‌شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام‌گویی به آن همراه کردند «پس با ائمه کفر» یعنی: با سران و پیشوایان آن «بجنگید» تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند «چرا که برای آنان سوگندی نیست» یعنی: سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به‌خاطر آن سزاوار مصون ماندن خون و مالشان باشند. آری! با آنان بجنگید «باشد که بازایستند» از کفر و پیمان‌شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد.

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوْلَٰك مَرَّةً أَخَشَوْهُمْ فَاَللَّهِ

أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۳

«آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟» این خطاب به‌منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از مکه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هر کس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است «آیا از آنان می‌ترسید؟» یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای

ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرومی گذارید؟ «خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان رسان و نفع رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا عز وجله نترسید.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ صُدُورِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيُذْهِبَ غِيظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

«با آنان بجنگید، خداوند آنان را به دست شما عذاب می کند و رسوایشان می سازد و شما را بر آنان پیروز می گرداند و سینه های گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد» لذا بر جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، از جمله:

- ۱ - عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.
- ۲ - رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی ای که بر آنان فرود می آید.
- ۳ - پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.
- ۴ - شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که حق تعالی سینه هایشان را از سرکوب قبیله «بنی بکر» تشفی داد و آنان را به شکست شان دلشاد کرد. «و خشم و خروش دلهایشان را ببرد» یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دلهای مؤمنان را که به سبب پیمان شکنی کفار سخت برافروخته بودند، برطرف می کند. باید یادآور شد که این وعده ها همه تحقق یافت و این معجزه قرآن کریم است «و خدا توبه هر که را بخواهد می پذیرد» چنان که توبه کسانی از مردم مکه را که در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلامشان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست «و خدا دانای حکیم است» به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه کاران صاحب حکمت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهْتِ وَاللَّهُ

خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان بینی مؤمنان می پردازد: «آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید» بی آن که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیرید که مؤمن و منافق با آن امور از یکدیگر متمایز ساخته می‌شوند «در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز نگردانیده است؟» یعنی: چنین نپندارید که به حال خود وا گذاشته می‌شوید، با آن که خداوند ﷻ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است (و) کسانی را نیز که «جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند» از مشرکان متمایز نساخته است؟ ولیجه: محرم اسرار و دوست پنهانی است. حاصل معنی این است: خداوند ﷻ حتماً گروه مجاهد باصلاحت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَيْهِ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ

خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

«مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند» یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطلشان مورد بهره‌برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد بپردازند. به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مسجد الحرام است «درحالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند» با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آباد ساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است، جمع کرد؟ به قولی: مراد از گواهی دادن آنها بر کفر، این قول آنان است در طواف خویش: «لییک لاشریک لک إلا شریکا هو لک تملکه و ما ملک - پروردگارا! به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک هستی و مالک آنچه که او دارد!!» «آنانند که اعمالشان» که بدان افتخار می‌کردند و می‌پنداشتند که اعمال

خیری است «تباه شده» و از جمله، آبادسازی مساجد. یعنی این اعمالشان باطل شده و هیچ اثری برای آن باقی نمانده «و خود در آتش جاودانند».

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند» به آباد ساختن معنوی و حسی «که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپاداشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند» و شکی نیست که تنها انسان مؤمن، این اعمال شایسته را - چنان که پروردگار متعال بدان فرمان داده - انجام می دهد بنابراین، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آباد ساختن مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد. مراد از این که ایشان جز خدا ﷻ از هیچ کس دیگر نترسیده اند، این است که: ایشان از بتی، یا بشری، یا خدای پنداری ای یا از غیر آنها در باب دین نترسیده اند، به این معنی که چنان نبوده تا به سبب ترس از آن امر غیر خدایی، رضای غیر خدا ﷻ را بر رضای وی برگزینند، در غیر آن؛ ترس از چیزهای ترسناک یک امر طبعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی باشد «پس امید است که این گروه از راه یافتگان باشند» هرگاه راه یابی و هدایت این مؤمنان یکتاپرست، فقط در حد امید و توقع باشد، چگونه خواهد بود حال کفاری که به هیچ یک از این صفات موصوف نیستند! ابن کثیر می گوید: هر «عسی: امید است» در قرآن کریم که مربوط به خداوند ﷻ باشد، حق و ثابت است و یقیناً تحقق یافتنی است. به قولی: امید در این آیه راجع به بندگان است، یعنی: آنها باید به راه یافته بودن خود امیدوار باشند.

﴿١٩﴾ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

«آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند عمل کسی قرار داده اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ نه! این دو نزد خدا یکسان نیستند» یعنی: این گروه کافر آب دهنده به حجاج و آبادکننده مسجد الحرام، با آن گروه مؤمن به خدا ﷻ و روز آخرت و جهادگر در راه وی، برابر نیستند پس چگونه ادعا می کنند که از نظر عمل و جایگاه، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ «و

خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

سپس گروه برتر را معرفی نموده، می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

«کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد کرده‌اند» یعنی: جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان «نزد خدا مقامی والاتر دارند» و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شده خویش افتخار می‌کنند، سزاوارترند «و آن گروه» موصوف به اوصاف یاد شده «ایشان همان رستگارانند» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به رستگاری در نزد خداوند ﷻ، نه غیر آنان از اهل شرک، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَلِيدٌ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

«پروردگارشان آنان را» یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می‌دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج است. نعیم مقیم: نعمتهای دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود. «جاودانند در آن به‌طور ابد، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» و این‌که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد، نشانه عظمت آن است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «چون پدرم عباس رضی الله عنه در روز بدر اسیر شد، در پاسخ به سرزنش مؤمنان گفت: اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده، حجاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم. پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿أَجَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ...﴾. یعنی: اعمال کذابی شما، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی دیگر آمده است: «این علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بود که حضرت عباس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا ﷺ و قطع رحم به درستی سرزنش نمود».

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَمِنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٣﴾

«ای مؤمنان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید» این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است «و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند» بر خود، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال. حکم به ستمکار بودن آنان دلیل بر آن است که: دوستی با کفار، از بزرگترین و سنگین‌ترین گناهان است. در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه و آیه بعد از آن، درباره سرزنش متخلفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که پدران و برادرانشان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان - که نوعی تأیید از آنان تلقی می‌شود - نهی کرد.

قُلْ إِن كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٤٤﴾

«بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیره شما» عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند «و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتي که از کسادهش بیمناکید» مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به‌خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به‌سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «و منزلهایی که می‌پسندید» یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیه آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها «نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است» به‌طوری که با مشغول شدن به آنها از حق خداوند جلّ و اجزای او امر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید «پس منتظر باشید تا خدا فرمانش

را به اجرا درآورد» و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیت وی است، محقق گرداند «و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند» زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا ﷻ و رسول وی ﷺ دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی تمایل نداشته باشند، فاسقاند و سزاوار هدایت نمی‌باشند.

این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند - که این گروه در عصر ما فراوانند! چه قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند ﷻ طمع‌ها و انتظارات دوردرازی دارند، در حالی که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی. در حدیث شریف آمده است: «آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آن‌گاه که دم‌های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا ﷻ را ترک کردید، بی‌گمان خداوند ﷻ بر شما ذلتی را مسلط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعاً آن را از شما دور نمی‌کند».

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَيْتُمْ مُدْرِبًا ﴿١٥﴾

«قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین» شما را یاری کرد. «حنین» وادی‌ای در میان مکه و طائف است «آن‌هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود» اما در غزوات قبل از حنین، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت‌زده نمی‌شدند «ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید» بر اثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود «سپس درحالی که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید» یعنی: شکست خوردید.

در شوال سال هشتم هجری - بعد از فتح مکه - به رسول خدا ﷺ خبر رسید که قبایل «هوازن» و «ثقیف» به رهبری مالک بن عوف متحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده‌اند و هم‌اینک با زنان، فرزندان، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده‌اند. رسول خدا ﷺ با مسلمانان همراهشان که به (۱۲۰۰۰) مرد جنگی بالغ می‌شدند، به مقابله آنها شتافتند. در این هنگام گوینده‌ای از مسلمانان گفت: امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی‌شویم! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ﷺ با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می‌شد - و ابوبکر، عمر، عباس عموی پیامبر ﷺ و ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بودند - پایداری کردند، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ﷺ لبیک

گفته به خود آمدند و از عقبه‌های فرار، به میدان کارزار بازگشتند و نهایتاً پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد. یادآور می‌شویم که حنین آخرین غزوه بر ضد مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند. در این غزوه بود که رسول خدا ﷺ از مرد مشرکی به نام صفوان بن امیه، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند.

امام ابوحنیفه رحمته الله و امام شافعی رحمته الله با استناد به این روایت گفته‌اند: اگر سلطه غالب، سلطه اسلام باشد، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری جسته شود، اما اگر حاکمیت شرک برتر بود، یاری جستن از مشرکان مکروه است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٦٦﴾

«آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد» یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خدا ﷺ که پایدارانه در میدان بودند، پیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند - که اغلب آنها از انصار بودند - هر دو نازل نمود «و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید» که فرشتگان بودند «و کافران را عذاب کرد» با قتل و اسارت و از دست دادن اموال و فرزندان «و این است سزای کافران».

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٧﴾

«سپس خداوند بعد از این، توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد» یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی که به سوی اسلام رو آورند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا ﷺ شتافتند «و خدا آمرزنده مهربان است».

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ
 يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

«ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند» مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتا نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا ﷺ در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتا نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسما هم نجس‌اند «پس نباید که به مسجدالحرام نزدیک شوند» یعنی: کفار نباید به حرم مکی - از جمله به مسجدالحرام - وارد شوند، هرچند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حج یا عمره بگزارند. اما درباره مساجد دیگر - بجز مسجدالحرام - باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک رحمته الله است. ولی احناف، ورود به مساجد را - اعم از مسجدالحرام یا غیر آن - برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. اما شافعی رحمته الله بر آن است که مشرکان باید - مخصوصا - از مسجدالحرام بازداشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر رضی الله عنه طبق فرمان رسول خدا ﷺ، امارت حجاج را برعهده داشت. پس بر مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد «و اگر از فقر بیمناکید پس به زودی خدا - اگر بخواهد - از فضل خود شما را توانگر خواهد ساخت» عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرود آوردن پیایی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیز کردن زمین‌ها، اسلام آوردن اعراب - که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکه حمل می‌کردند - و با اموال غنیمت و فیه و جزیه، توانگر ساخت». جمله (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیت خداوند متعال معلق سازند و همه امیدها را به او بر بندند «همانا خداوند داناست» به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش «حکیم» است در بر آوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان سبب نزول آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکی و محل برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان مواد غذایی و اموال تجارتي را به سوی حرم مکی می‌آوردند؛ شیطان ترس

از فقر را در دل‌های مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عزوجل به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت - و سپاس او را که چنان کرد.

فَقِيلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٤﴾

این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: خداوند ﷻ را به حق معرفتش نمی‌شناسند «و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند» این دو جمله، به بیان جرمشان از جنبه اعتقادی می‌پردازد «و آنچه را خدا و پیامبرش» در کتاب و سنت «حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند» این جمله، بیانگر فزون بودن جرمشان با مخالفت حکم شرع در اعمال است «و به دین حق گردن نمی‌نهند» که دین اسلام است. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است. آری! با آنان بجنگید «تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند» بی‌هیچ نکول و امتناعی. به قولی؛ معنی این است: تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند، بی آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. قید: (کمال خواری)، مفید آن است که ذمی باید جزیه را درحالی بدهد که خوار و ذلیل باشد به‌طوری که خودش شخصا - و نه از طریق نماینده‌ای - با کمال ذلت آن را حاضر کند و درحال پرداخت جزیه، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد، نشسته باشد. جزیه: مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کافری که به وی اجازه اقامت در دار اسلام داده می‌شود، به عنوان جزایی بر کفر وی، مقرر گشته است.

مذهب شافعی و احمدبن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثالشان - چون مجوس - گرفته نمی‌شود. اما ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان - چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان - جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود - مگر این‌که از اهل کتاب باشند - لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار - اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست - جایز است.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ﷺ به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می‌دیدند». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگونساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن کثیر نقل می‌کنیم:

«... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...»

آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی‌کنیم...»

دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.

کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می‌کنیم.

در منازل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم...»

به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم...»

هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام - چنانچه بخواهند به آن درآیند - باز نمی‌داریم.

به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.

به مسلمانان در چیزی از لباسهایشان - اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر - خود را مشابه نمی‌گردانیم.

به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.

بر چهارپایان به‌طور برهنه - بدون زین - سوار می‌شویم.

بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی‌گیریم...»

موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در

لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

بر کمرهایمان زنار می‌بندیم.

بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول خدا ﷺ جزیه پرداختند، اهالی شام بودند. جا دارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمل کرده و بیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده است؟ و این نیست مگر به علت دوریمان از اصول اسلام، که فروگذاشتن جهاد، از جمله مهمترین مظاهر آن است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزْرُ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرِيُّ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيهِمْ قَوْلَ الْكٰفِرِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ قَدْ نَعَلَهُمُ اللّٰهُ اَنْ يُّؤْفَكُوْا ﴿٣٠﴾

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که عزیر رضی الله عنه تورات را برای آنان - بعد از آن که آن را فراموش کرده بودند - از حافظه خود املا کرد «و نصاری مسیح پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می کند، به علاوه خود هم بدون پدر به دنیا آمده است «این سخن آنان است به دهانهایشان» یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه‌ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادعای میان تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این که همین گونه از دهانهایشان خارج شده، مفید هیچ فایده در خور اعتباری نیست «به سخن قومی تشبه می جویند که پیش از این کافر شدند» زیرا نسبت پدر دادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین شده قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می گفتند: لات، منات، عزی و فرشتگان دختران خدایند! «خدا آنان را بکشد» این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می شوند؛ زیرا کسی که خدا عز وجل او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده می شوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن که برایشان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می روند؟!

اتَّخَذُوا اٰخْبَارَهُمْ وَرُهْبٰنَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا اُمْرُوْا اِلَّا لِيَعْبُدُوْا اِلٰهًا وَّاحِدًا اِلَّا اِلٰهًا اِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴿٣١﴾

«اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند» زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبانشان برایشان حلال می‌کردند، حلال می‌شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می‌ساختند، حرام می‌شمردند و در امر و نهی‌هایی که با احکام خداوند عزوجل مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتابهای حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به‌منزله کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبانشان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود («و» همچنان، نصاری «مسیح پسر مریم را» به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قرار دادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عزیر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزله بت قرار داده‌اند - پناه بر خدا «با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را پرستند» یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عزیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ «معبودی جز او نیست، منزله است او از آنچه با او شریک می‌گردانند» یعنی: باری تعالی از این‌که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزله است.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٢٣﴾

«می‌خواهند» این گروه اهل کتاب که «نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند» نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت از بین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مثل به‌کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همه افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنهم با فوت کردن! لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! «و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که نور خود را» یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را «کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند» زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند عزوجل خواسته‌ای و البته این خواسته خداوند عزوجل است که نافذ و جاری است.

آری! هر کس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجه قرار دهد که مؤسسات «تبشیری» وابسته به بنیادگرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمل قرار دهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

«هم اوست که پیامبر خود» محمد ﷺ «را با هدایت فرستاد» یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیله آنها هدایت می‌کند «و» هم اوست که پیامبر خود را با «دین حق» که اسلام است فرستاد، اسلامی که ممثل عقیده حق و معرف توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزّه می‌باشد «تا آن را» یعنی: تا پیامبرش، یا دین حق را به وسیله حجتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرنده آن است «بر همه ادیان پیروز گرداند» و سپاس خدای عزوجل را که این وعده هم روی داد «هرچند مشرکان خوش نداشته باشند» این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همه آنها، اسلام همیشه غالب و پیروز است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ زَوْي لِي الْأَرْضِ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيْبَلِغَ مَلِكِ أُمَّتِي مَا زَوْي لِي مِنْهَا: خدای عزوجل زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به طوری که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

﴿٣٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبُطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

«ای مسلمانان! در حقیقت، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب، اموال مردم را به ناروا می‌خورند» یعنی: بسیاری از سردمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند، مال حرام - همچون رشوه - را می‌خورند. احبار: علمای یهود و رهبان: زاهدان نصاری اند. سفیان بن عیینه می‌گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». «و» همچنان آن احبار و رهبان «آنها را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می‌انجامد - که همانا دین اسلام است - باز می‌دارند «و کسانی که طلا و نقره را کتم می‌کنند» یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کتم نیست، هرچند هم بسیار باشد - که قول راجح در تفسیر (کتم) همین است. کتم: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره و گنج شود. «و آن را» یعنی: آن گنجها و اموال را «در راه الله خرج نمی‌کنند»

پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده» مراد از آنان: یا همان احبار و راهبان اهل کتابند - که مسلمانان دارای این صفت، نیز شامل این حکم می شوند - یا این که مراد مسلمانان گردآورنده اموال و انفاق نکننده آنند که از باب تغلیظ و توبیخ، با احبار حرام‌خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده‌اند. بشارت دادن آنان به عذاب، از باب استهزا و تحقیر آنهاست.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَرَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

«روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند» یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند «و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند» این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می‌دیدند، روترش می‌کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می‌شدند، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او، تحقیرش می‌کردند. یا معنی این است: این عذاب بر هر چهار سوی بدنشان شعله‌ور است «این است آنچه برای خود ذخیره نهادید» یعنی: از باب استهزا و توبیخ به آنها گفته می‌شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته‌اید تا از آن سود بگیرید، این است سود آن؛ «پس آنچه را ذخیره می‌کردید، بچشید» یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن عمر رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه فرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال‌اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عزوجل آن را پاک‌کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا صلوات الله علیها عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم إني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علام الغيوب: بارخدايا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمت را ارزانی بداری و از تو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادت را به نیکویی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه

که می دانی، پناه می برم و از تو از آنچه که می دانی، آمرزش می خواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

**إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ
الَّذِينَ الْفَيْمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَدْ نَلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُفْدِنُونَكُمْ كَافَّةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
الْمُتَّقِينَ ﴿٣٨﴾**

«همانا شمار ماهها نزد خداوند» یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی «در کتابش» یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرر داشته «از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است» یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است «از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است» که عبارتند از ماههای: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب، که سه ماه اول پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماههای حج حرام قرارداد شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی‌الحجه حرام قرارداد شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها و مناطقشان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است «پس در آنها بر خود ستم نکنید» یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها - با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماهها - بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این‌آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. اما به قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا جَلَّ جَلالُه در همه ماهها بی‌هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است «و همگی شما» با همدستی و تعاون همدیگر «با مشرکان

بجنگید چنان که آنان همگی با شما» به همدستی و تعاون با همدیگر «می جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است» لذا آنان را نصرت می دهد و پایدارشان می گرداند و هر کس خدا عز وجل با او باشد، قطعا پیروز است و سرانجام کار، از آن اوست. بدین سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برایشان تضمین می کند.

إِنَّمَا السَّيِّئُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءٌ أَعْمَلِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

«جز این نیست که نسیء فزونی ای در کفر است» نسیء: عبارت است از: به تأخیر افگندن تحریم ماههای حرام و جایجا کردن آنها از ماهی به ماهی دیگر.

در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرف می کردند؛ اول این که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این که: عبادت و تجارت در موسم حج - در فصل تابستان که فصل گرم است، بر آنان سخت تمام می شد.

شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کبیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (۸/۲ ثانیه + ۴۴ دقیقه + ۱۲ ساعت + ۲۹ روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریبا یازده روز کمتر می شود و از طرفی، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند. روش دوم: نسیء بود؛ نسیء: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلا آنها به خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می گردانیدند لذا حق تعالی تصرفشان در جایجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: این کار شما (فزونی ای در کفر است). یعنی: این کار بر کفر شما به خدا عز وجل و رسول وی و روز آخرت می افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزونی در کفر وی است «که کافران به وسیله آن گمراه ساخته می شوند» یعنی: کسی که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته، آنان را با این روش و

سنت غلط، گمراه می‌گرداند «آن را» یعنی: آن ماه حرام را «یک سال حلال می‌شمرند» با بدل کردن آن به ماهی دیگر از ماههای حلال «و یک سال دیگر آن را حرام می‌شمارند» یعنی: حرمت آن را به حال خود نگه داشته، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند «تا با شماره ماههایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند» آری! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند، مگر این که ماهی دیگر را به جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماههای حرام همچنان - علی‌الظاهر فقط در شمار - چهار ماه باقی بماند. پس خداوند متعال این دست بردنشان را که انگیزه آن فقط هوای نفسشان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند «کردارهای بد آنان برایشان آراسته شده است» یعنی: شیطان بدکرداریهایشان و از جمله «نسیء» را برایشان آراسته است «و خداوند گروه کافران را» یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را برگزیده‌اند «هدایت نمی‌کند».

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ءَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ
 الْآخِرَةِ فَمَا مَتَعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٢٨﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آید، سنگین شده به سوی زمین میل می‌کنید» تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید. در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند.

یادآور می‌شویم که غزوه تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی القری و شام است. نفیر: بیرون رفتن برای جنگ است. اصل ﴿اتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾، «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خود میل کردید «آیا به جای آخرت به زندگی دنیا» یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمی‌دانید که نعمتهای آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمتهای مادی؟ «متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت» یعنی: در پهلوی آخرت و در برابر آن «جز اندکی نیست» که اصلا ارزش و اهمیتی ندارد. در حدیث شریف

آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را - و به‌سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند - در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!».

إِلَّا نَفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

«اگر بیرون نیایید» به‌سوی جهاد «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با سرکوب نمودن و به ذلت کشیدنتان به دست دشمنانتان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی «و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد» که دین خدا ﷻ را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرارگیرد «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با فرو گذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد. یا هیچ زیانی به رسول خدا ﷺ نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد «و خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله توانایی‌های وی، عذاب نمودنتان و عوض کردنتان با قوم دیگری است. آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

إِلَّا تَضُرُّهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِثَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا اللَّهُ مَعَنَا فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

«اگر او را یاری ندهید» یعنی: اگر یاری رسول خدا ﷺ را فروگذارید، بدانید که خداوند ﷻ متکفل و عهده‌دار کار وی است و «قطعا خداوند او را نصرت داد» در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی‌که در گذشته نصرتش داده‌اند - هنگامی که با پیامبر ﷺ جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود - باز هم او را نصرت خواهند داد «آن‌گاه که کافران او را بیرون کردند» از مکه «و او نفر دوم از دو تن بود» که آن دو تن، یکی خود رسول خدا ﷺ و دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود «هنگامی که این دو کس در غار بودند» این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خدا ﷺ با یارشان ابوبکر رضی الله عنه سه روز را در آن به‌سر بردند «آن‌گاه که می‌گفت» پیامبر ﷺ «به یار خود» ابوبکر رضی الله عنه «اندوهگین نباش که خدا با ماست» با یاری و نگهداری‌اش و هر کس که خدا ﷻ با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و

نگرانی را بر او رنگی نباشد «پس خداوند سکینه خود را بر او فرو فرستاد» سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت صلی الله علیه و آله بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است: خداوند صلی الله علیه و آله اضطراب ابوبکر رضی الله عنه را تسکین داد. ولی قول اول راجح است «و او را به لشکریانی که آنها را نمی دیدید، قوت داد» که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد «و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت» یعنی: کلمه شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد «و کلمه خداست که برتر است» که این کلمه؛ کلمه توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه راکه با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

﴿۴۱﴾ أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

«بیرون آیید» به جهاد «سبکبار و گرانبار» یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرد و متأهل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آیید «و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا صلی الله علیه و آله فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری نمی‌توانست جلو دشمن را سد کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته اما به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هر سال یکبار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه بپردازند «این» امر به نفیر عام و امر به جهاد «برای شما خیر است» یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است «اگر بدانید» و کسی که از بهتر بودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائۀ) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما - اعم از پیر و جوان - را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند عز و جلاله بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر رضی الله عنه جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر رضی الله عنه جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدر جان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوطلحه پذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند - مگر بعد از نه روز از درگذشتش - ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَةُ وَسَيَعْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٦﴾

بعد از آن که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلف از جهاد می‌پردازد: «اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود» یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان فرسا «و اگر سفری آسان» و متوسط - نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک - در پیش می‌بود «قطعا از تو پیروی می‌کردند» یعنی: این گروه متخلف از جهاد، قطعا همراه تو می‌آمدند «ولی راه پرمشقت» یعنی: غزوه تبوک «بر آنان گران آمد» زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود «و به زودی» تخلف‌کنندگان از غزوه تبوک «به خدا سوگند خواهند خورد» درحالی که می‌گویند: «اگر می‌توانستیم» یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم «حتما با شما بیرون می‌آمدیم» و از جهاد تخلف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ «خود را هلاک می‌کنند» زیرا کسی که به دروغ سوگند خورد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است «و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند» در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون آمدن به جهاد را داشتند، اما سرپیچی و سستی کردند و به سبب زحمت و مشقت جهاد، از آن روی برتافتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ ﴿٤٣﴾

«خدایت ببخشاید» این عتابی لطف‌آمیز برای رسول خدا ﷺ است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد «چرا پیش از آن که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟» چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازه تخلف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنی و درنگ نمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش کشیدن عذرها و دروغ دروغگویان در این امر، بر تو روشن شود؟

لَا يَسْتَعِذُّنَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

«کسانی که به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اند، در این که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند» یعنی: مؤمنان، در باب تخلف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوه آنها این است که بی هیچ توقفی و بی آن که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به سوی جهاد می‌شتابند. حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدم ساختن جهاد با مال، قابل تحقق نیست «و خدا به حال تقواییشان داناست» همانان که از تو اجازه تخلف نخواستند.

إِنَّمَا يَسْتَعِذُّنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَزَّابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾

«جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه» سرپیچی از جهاد و تخلف از آن را «می‌طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند» و آنان منافقانند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن‌روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه خدا ﷻ است «و دل‌هایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان» و متحیر «اند» بنابراین، گروهی که از تو اجازه تخلف می‌طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکاک و متحیر و مضطربند، آنها به سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امید ندارند.

﴿٤٦﴾ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً وَلٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ لِعِبَادِهِمُ فِئْبَطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾

«و اگر اینان به راستی اراده بیرون رفتن» به جهاد را «داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می دیدند» و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی کردند چنان که مؤمنان برای این امر آماده گی گرفتند لذا آنها در این ادعایشان دروغگویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشه راه و سلاحی آماده کرده بودند «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان برمی انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود «و به آنان گفته شد: بنشینید» یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دلهایشان افکند؛ برای این که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلت در خانه خود وامانند «با خانه نشینان» یعنی: با آفت زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان. در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک شماری ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا لَكُمْ بَعْدَ مَا كُنتُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمْعُونُ لَهُمُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ



«اگر با شما بیرون می آمدند، جز خبال برای شما نمی افزودند» یعنی: جز فساد و شر چیز دیگری برای شما نمی افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند. این تعبیر، تسلیت و دلجویی ای برای مؤمنان از تخلف منافقان است. خبال: فساد، دو به هم زنی، اختلاف افگنی و شایعه پراکنی است «و البته به سرعت خود را میان شما می افکندند» یعنی: با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه جویی می پرداختند، با دروغها و اکاذیبی که برمی ساختند و برمی پراکندند، دروغهایی که موجب فساد ذات البین است «و در حق شما فتنه جویی می کردند» بابرهم انگیزتن و دوبهم زدن و تیره کردن روابط نیک شما «و در میان شما سخن شنوایی دارند» که دروغ پردازیهای آنان را شنیده و پذیرفته، سپس آن را به شما انتقال می دهند و در نتیجه میان شما و برادران دینی تان اختلاف و فساد ذات البین می پراکنند. یا معنی این است: در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می دهند «و خدا به ستمگران داناست» و می داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند.

شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن ابی رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون‌رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قومشان شأن و هیبتی بود.

لَقَدْ اَسْتَفَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَكَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿٤٨﴾

«هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند» یعنی: منافقان پیش از غزوه «تبوک» نیز، جویای فسادانگیزی، دو بهم زنی، شایعه‌پراکنی، جوسازی، متفرق ساختن وحدت کلمه مؤمنان و پراکنده ساختن جمعشان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوه احد کردند آنچه کردند «و کارها را بر تو وارونه ساختند» یعنی: آرا و نظریاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزمتان را بر جهاد سست کند «تا آن‌که حق آمد» یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد «و امر خدا آشکار شد» با عزت دادن دین، برتر ساختن شریعت و سرکوب دشمنانش «در حالی که آنان ناخشنود بودند» از پیروزی حق و این پیروزی به رغم میل آنان بود.

وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ اَنْذَن لِي وَلَا تَفْتِنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾

بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: «و از آنان» یعنی: از منافقان «کسی است که می‌گوید» به رسول خدا ﷺ «مرا اجازه ده» در تخلف از جهاد و باقی ماندن در مدینه «و مرا در فتنه نینداز».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشتند، به جدبن‌قیس فرمودند: ای جد! رأی تو در جهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست؟ جدبن‌قیس گفت: یا رسول‌الله! من شخصی هستم شیفته زنان و چون زنان بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم، فریفته آنان می‌شوم پس به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه - یعنی در گناه - نینداز زیرا اگر به من اجازه ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلف می‌کنم و

در این صورت به گناه درمی افتم. «آگاه باش که هم اکنون در فتنه افتاده اند» یعنی: در آن فتنه ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنه تخلف از جهاد و بهانه تراشی های بی اساس و بیهوده است، در افتاده اند و چه فتنه ای بزرگتر از تخلف از جهاد است! «و همانا دوزخ دربرگیرنده کافران است» و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَفُؤُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُوا



«اگر به تو حسنه ای برسد، آنان را ناخوش می کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم» یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حزم و دوراندیشی را از دست نداده ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. «و شادمانه روی برتافته، برمی گردند» در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند.

در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می دهد که برایشان سه اصل زیر را تفهیم کند:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

«بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است» در لوح محفوظ از خیر و شر «نمی رسد» و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به هر حال، امر او را اطاعت می کنیم «اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعا دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد - هرچند در ظاهر امر شر باشد - در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست «و باید که مؤمنان بر خدا توکل کنند» توکل بر خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر کسی دیگر توکل نمی کنند و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا
فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟» آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که هر دوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ «در حالی که ما انتظار می‌کشیم» در باره شما یکی از دو بدی و بدفرجامی را؛ یا «که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند» یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند «یا» بچشانند به شما عذابی «با دست ما» یعنی: با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت کردن و به بند کشیدن شما «پس انتظار بکشید» برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته «که ما نیز با شما در انتظاریم» آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٣﴾

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود» اگر به میل و رغبت خود، اما بدون دستوری از جانب خدا ﷻ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا ﷻ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست «چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید» در حالی که خداوند ﷻ فقط از تقوایندگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرد است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ نَفَقْتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ
إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿٥٤﴾

«و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی‌آیند» خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به‌عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر می‌کند: اول کفر. دوم این که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی‌گزارند زیرا

آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می‌ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این‌که: «انفاق نمی‌کنند» اموالشان را «جز با کراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می‌پندارند؛ انفاق مال در راه خدا ﷻ، قرارداد آن در معرض اتلاف و نابودی است چرا که به وعده‌های خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَزَحَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

«پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیورد» و آنچه را که از اموال و فرزندان دارند، نیک مپندار زیرا «جزاین نیست که خدا می‌خواهد به‌وسیله اینها در زندگی دنیا عذاب‌شان کند» به سبب این‌که آنها پروردگاری را که بخشنده این نعمتهاست، شکر گزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی‌گذارند «و جانشان درحالی بیرون آید که کافر باشند» یعنی: خداوند متعال می‌خواهد تا ارواحشان در حال کفر از بدنهایشان بیرون آید بدان‌جهت که پیامهای منزله بر انبیا ﷺ را نپذیرفته و بر کفر مصمم‌اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

وَيَلْفُتُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿٥٦﴾

«و به خدا سوگند یاد می‌کنند که قطعاً از شما هستند» یعنی: مسلمانند و از جمله شما هستند «در حالی که آنان از شما نیستند» زیرا نهاد و عواطفشان با کفار است «لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند» از رویارویی با دشمنان، به علت جبن. یا مراد این است: از آن می‌ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت و بدبختی‌ای فرود آید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از روی تقیه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَبًا أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

«اگر پناهگاهی را بیابند» که خود را در آن از آسیب شما ننگه دارند «یا غارهایی را» بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهتان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید «یا سوراخی را» یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «قطعاً شتابزده به‌سوی آن روی می‌آورند» یعنی: چنان با شتاب به‌سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ‌چیز آنها را

بر نمی‌گرداند چنان‌که اسب - اگر بر آن مهار نزنند - به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فرارویشان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ ﴿٥٨﴾

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می‌پردازد:

«و برخی از آنان در صدقات» یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات «بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود» به‌اندازه‌ای که می‌خواهند «خشنود می‌گردند» از نحوه عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن‌رو که جز بهره‌ناچیز و فانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدین به‌دورند «و اگر به آنان از آن داده نشود» در حدی که می‌خواهند و جویای آن هستند «بناگاه به خشم می‌آیند» و اظهار ناخشنودی کرده، می‌غرند و بر خود می‌پیچند.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «اموال زکاتی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، ایشان آن اموال را در موارد معین آن تقسیم کردند، در این حال، مردی از انصار که همه جا پشت سر ایشان حرکت می‌کرد، گفت: این تقسیم عادلانه نبود! همان بود که این آیه نازل شد».

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾

﴿٥٩﴾

«و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده‌اند» یعنی: بدانچه که خداوند ﷻ برایشان مقرر داشته و رسول وی ﷺ به آنان داده است «راضی می‌شدند» هرچند که بهره‌شان اندک هم می‌بود، آری! اگر چنین می‌کردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود «و» اگر «می‌گفتند: خدا ما را بس است، به‌زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می‌دهند» و این همان چیزی است که ما توقع و انتظار آن را داریم؛ «ما به‌سوی الله راغبیم» در این‌که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد، آری! اگر چنین می‌کردند؛ قطعاً رفتاری این‌گونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود.

این آیه کریمه آداب بزرگی را به ما می‌آموزد.

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ

السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراضشان را دفع و به فتنه‌انگیزی‌شان پایان دهد: «جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد» فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیادبن حرث رضی الله عنه می‌گوید: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا ﷺ فرمودند: بدان که خدای عزوجل به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».

«و» اموال زکات «به مساکین اختصاص دارد» در حدیث شریف آمده است که اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسی که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

«و» اموال زکات «به کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد» یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع‌آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به‌شمار می‌روند.

«و» اموال زکات «به مؤلفه‌القلوب اختصاص دارد» آنان زعمای قبایلی بودند که رسول خدا ﷺ دل‌هایشان را به‌دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلفه‌القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خدا ﷺ با دادودهدش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه‌القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر

«الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه القلوب را احیا کند».

«و» اموال زکات «در راه آزادی بردگان اختصاص دارد» به این ترتیب که بردگانی مکاتب شده^۱ را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

«و» اموال زکات «به وام‌داران اختصاص دارد» مراد از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین‌طور به یاری‌کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«و» اموال زکات «در راه خدا اختصاص دارد» این صنف عبارت‌اند از: مجاهدان و مرزدارانی^۲ که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود، هرچند توانگر هم باشند. ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هرچند توانگر هم باشند.

«و» اموال زکات «به ابن السبیل اختصاص دارد» ابن السبیل: مسافری است که توشه رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی، از اموال زکات پرداخت می‌شود، هرچند در محل بودوباش و زندگی خود، از اغنیا هم باشد «این فریضه‌ای از جانب خداست» یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگان فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به

^۱ مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این‌که آزادی خود را در برابر بهایی بازخرد کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

^۲ کسانی که در مرزها، یا اردوگاه‌های نظامی، آماده فرمان و مشغول حراست هستند، اصطلاحاً «مرباط» نامیده می‌شوند.

مصلحت بندگانش و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان دشوار نیست «حکیم است» در تعیین فریضه زکات، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همه هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعه سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند:

«و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است» اذن: به کسی گفته می‌شود که سخن هر کسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت دادند که به حلم آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و گذشت‌شان از جنایات خویش - که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم‌پوشی ایشان بود - غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است «بگو: اذنی نیکو برای شما است» یعنی: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شما می‌شنود ولی او نیکوشنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شر را و خیر را از شر باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (اذن خیر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: «به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند» یعنی: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خداوند عَلَّامٌ خَبِيرٌ باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال لایتنه‌ای او را شناخته است، همچنان، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند «و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند» در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قلمداد کردند، درحالی‌که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقا هوشمندانه بوده است به‌طوری‌که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند.»

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

«برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خوشنود گردانند» منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خدا ﷺ طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه درباره‌آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند «در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خوشنود سازند» با طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند ﷻ و مقام منیع پیامبرش را در نمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خدا ﷺ رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مَن يُكَادِرُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَأَنْتَ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿١٢٣﴾

«آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد» و با ایشان درافتد و دشمنی کند «بی‌گمان برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه می‌ماند، این» عذاب، همانا «خفت و خواری بزرگ است» و چه خواری از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا بِإِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿١٢٤﴾

«منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان» یعنی: بر رسول اکرم ﷺ «سوره‌ای فرود آورده شود» در باره‌شان «که آنان را» یعنی: منافقان را «از آنچه در دل‌هایشان است» از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عزوجل و پیامبرش ﷺ «خبر دهد» یعنی: آنان را از نفاق نهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه‌ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دل‌های خود پنهان می‌دارند، آگاهند «بگو» به منافقان «مسخره کنید» این تهدیدی برایشان است «بی‌گمان خداوند آشکار

کننده چیزی است که از آن بیمناکید» یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنانه‌تان.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

«و اگر از آنان پرسی» درباره آنچه که در طعنه زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین گفته‌اند، بعد از آن‌که خداوند عز وجل تو را بر آن آگاه کرده است؛ «مسلمانا می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم» یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟» بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

«عذر نیاورید» زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملاساختن رازهای خائنانه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد «همانا شما بعد از ایمانتان» یعنی: بعد از آن‌که اظهار ایمان کرده بودید «کافر شده‌اید» یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید «اگر از گروهی از شما درگذریم» مراد از آنان: کسانی بودند که ایمانشان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به‌نام مخشی بن حمیر بود که در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآویخت و به زاری می‌گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد^۱ و این خیریت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبه مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرحمن گذاشتند و او از خداوند عز وجل درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد، همان بود که در روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند.

آری! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند، مورد بخشایش قراردهیم «البته گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند» یعنی: بر نفاق خویش مصر بودند و از آن توبه‌کار نشدند.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «شخصی در غزوه تبوک در مجلسی گفت: ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر، به زبان دروغ‌گوتر و در هنگام نبرد جیون‌تر ندیده‌ایم!

^۱ مخشی: یعنی متعفن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی بن حمیر، یعنی گندیده فرزند خر!

مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت: دروغ گفתי، تو منافق هستی و این یاوه‌ها را از سر نفاق می‌گویی، قطعاً من رسول خدا ﷺ را از سخنان آگاه خواهم ساخت. همان بود که این ماجرا به رسول خدا ﷺ رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد. راوی اضافه می‌کند: من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خدا ﷺ در آویخته بود، در حالی که سنگها پاهایش را می‌خراشید و می‌گفت: «یا رسول‌الله! ما فقط بازی و سرگرمی می‌کردیم! و رسول خدا ﷺ به او می‌گفتند: ﴿أَيُّ اللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟».

الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بِمُضْمَرٍ مِنْ بَعْضِ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾

«مردان و زنان منافق همه از یک‌دیگرند» مردان منافق، در نفاق همانند زنانشان هستند و احوالشان در این امر با هم یکسان است «امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند» بدین‌سان است که در نفاق و دوری از ایمان، حد نهایی انحطاط را می‌پیمایند «و دستهای خود را فرو می‌بندند» یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلح رحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند «خدا را فراموش کردند» تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خطور نمی‌کند «پس خدا هم فراموششان کرد» یعنی: آنان را از رحمت و فضل خویش به‌دور داشت «در حقیقت، این منافقانند که فاسقند» یعنی: منافقان در فسقشان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكٰفِرَ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدٍ فِيْهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

«خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داده است، در آن جاودانه‌اند، آن برایشان کافی است» یعنی: آتش دوزخ برایشان بس است و به‌عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خود، بر سختی عذاب‌شان دلالت می‌کند «و خدا آنان را لعنت کرد» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت «و برای آنان عذاب پایداری است» که از آنان هیچ جدایی ندارد.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَآكَثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِمَخْلَقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِمَخْلَقِكُمْ كَمَا
 اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِمَخْلَقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا أَوْلِيَّكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦١﴾

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: «مانند کسانی که پیش از شما بودند» یعنی: شما منافقان مانند پیشینیان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیان است، آنها «از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش» که خداوند عز وجل برایشان از لذت‌های دنیا مقدر کرده بود «برخوردار شدند و شما نیز» ای منافقان! «از نصیب خویش برخوردار شدید» همان نصیبی که خداوند عز وجل برای شما مقدر کرده بود «همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند» بدین‌سان است که خداوند متعال غرق شدن در بهره‌های دنیا را - بدان گونه که به غفلت از حق منعم ذوالمن بینجامد - بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند «و شما فرورفتید» در لذت‌های دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا عز وجل «همان‌گونه که آنان فرو رفتند» در این اعمال و در این امور «آن گروه» موصوف به این اوصاف «حبط شد» یعنی: تباه و نابود شد «اعمالشان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد «در دنیا و آخرت» تباهی اعمالشان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می‌پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. اما تباهی اعمالشان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند «و آن گروه همان زیانکارانند» زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعاً شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمدند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول‌الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَنَّهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

«آیا به آنان» یعنی: به منافقان «خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است» خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلق گرفت.

آن‌گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می‌کند که اعراب فی‌الجمله اخبارشان را شنیده و از داستانهایشان آگاه بودند.

اول خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

«و» دوم: خبر قوم «عاد» که به وسیله بادی مهلک نابود ساخته شدند.

«و» سوم: خبر قوم «ثمود» که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

«و» چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که خداوند عز وجل پشه را بر آنان مسلط کرد و نمرود ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«و» پنجم: خبر «اصحاب مدین» که قوم شعیب علیه السلام بودند و زلزله آنان را فروگرفت.

«و» ششم: خبر «اهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط علیه السلام که خداوند عز وجل با سنگباران به هلاکتشان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«پیامبرانشان» یعنی: پیامبران آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه «معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند» زیرا پیامبرانش آنان را بیم و هشدار دادند «ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند» به سبب کفر به خداوند عز وجل و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

چون حق تعالی صفات ذمیمه منافقان را ذکر کرد، به دنبال آن صفات ستوده مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید: «و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یک‌دیگرند» یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطف دوجانبه، با

همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به خدای عزوجل است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آن‌گاه انگشتانشان را در یک‌دیگر داخل کردند». پس مؤمنان «به‌معروف امر می‌کنند» یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است «و از منکر» یعنی: از آنچه که در دین ناپسند است «نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و خدا را فرمانبرداری می‌کنند» در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است «و رسول او را» نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است، پیروی می‌کنند «آن گروه» موصوف به این اوصاف؛ «خدا به‌زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد» در دنیا و آخرت، با برآوردن وعده‌های خویش «همانا الله غالب و حکیم است» غالب است بر هر چیز، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

البته هر کس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمل قرار دهد، به این واقعیت می‌رسد که عامه مسلمانان، از مجموعه این اوصاف فاصله گرفته‌اند و عامل انحطاط اوضاع و احوالشان نیز همین است.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده‌است که از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آن «نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و نیز خانه‌های پاک» و پسندیده‌ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی‌ای در آنها نیست، در آنها خوش می‌زیند و در اوج برخورداری و رفاه به‌سر می‌برند «در بهشتهای عدن» عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به‌قول راجح: نام شهری در بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول‌الله! به‌ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن درآید،

خوش‌برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». «و خشنودی‌ای» هرچند اندک «از» سوی «الله، بزرگتر است از همه» این نعمتهای بهستی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلماً هیچ چیز از لذات جسمانی - هرچند هم که بزرگ باشد - با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادت است «این» باغهای بهستی و خشنودی حق تعالی «همان کامیابی بزرگ است» و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لیبک ای پروردگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن» جهاد با کفار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه بپردازند. و جهاد با منافقان، اقامه حجت و برپاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات اقامه حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند «و بر آنان غلظت کن» غلظت: شدت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد «و» اما در آخرت؛ «جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!» علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه می‌فرماید: «خدای متعال رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن‌گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذَبْنَهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ

وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

«به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند» سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه به سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمد در سخنانش نسبت به برادران ما - که سروران و برگزیدگان ما هستند - صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خدا ﷺ از این سخن وی آگاه شدند ولی گوینده آن شروع به سوگند خوردن کرد که این سخن کفرآمیز را نگفته است. «در حالی که قطعاً سخن کفر را گفته‌اند» و آن همان سخنی است که بیان کردیم «و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلامشان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند «و قصد کاری را کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند» به قولی: این قصدشان عبارت بود از سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در راه بازگشت از غزوه تبوک، که دوازده تن از منافقان سازمان دهنده آن بودند «و به عیب‌جویی برخاستند مگر بر آن که خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی» یعنی: به انکار و اعتراض و عیب‌جویی برخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیاز ساختن خداوند ﷻ و رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف آوری رسول خدا ﷺ به مدینه، آنان در تنگی معیشت به سر می‌بردند ولی بعد از آن که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموالشان بسیار شد «پس اگر توبه کنند» از نفاقشان «برایشان بهتر است» از این نفاقی که در آن دست‌وپا می‌زنند «و اگر روی برتابند» از توبه و ایمان «خداوند آنان را عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا» با کشتن و به اسارت درآوردنشان به دست مؤمنان «و» در «آخرت» با عذاب دوزخ «و» برایشان در زمین هیچ ولی و نصیری نیست» که از عذاب الهی نجاتشان دهد.

﴿ وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَاهُم مِّن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ ﴿٧٥﴾

«و از آنان» یعنی: از منافقان «کسانی اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش» یعنی: از مال و ثروت «به ما عطا کند، قطعاً صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد» با شکرگزاری برای خداوند ﷻ به وسیله ایمان و عمل صالح.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره یکی از اهالی مدینه به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه بن حاطب را با اسانید آن از ابن عباس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، اما با سند ضعیفی از ابی امامه باهلی چنین نقل کرده است: ثعلبه بن حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعاً حق هر ذی‌حقی را از آن خواهم داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای بر تو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارها! به ثعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان که کرمها و حشرات به زودی و به انبوهی رشد و تکثر می‌کنند، تکثر کردند تا بدانجا که در اندک مدتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر شدند و این روند چنان روبه فزونی بود که او باز هم از حول و حوش مدینه دورتر رفت، سرانجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب! ای وای بر ثعلبه بن حاطب!».

سپس آن حضرت ﷺ دو تن از اصحاب رضی الله عنهم را برای جمع‌آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش را بپردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ﷺ ایشان را دیدند، قبل از آن که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب!». همان بود که خدای عزوجل این سه آیه را درباره وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول خدا ﷺ

خطاب به وی فرمودند: خدای عزوجل مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول خدا ﷺ از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان رضی الله عنه مرد.

فَلَمَّا آتَتْهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

«پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند» و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند «و اعراض کنان برگشتند» از طاعت حق تعالی، درحالی که بر این اعراض خویش مصر بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

«در نتیجه، به سزای آن که وعده خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دل‌هایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد» پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خدا ﷺ خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. آری! خدای متعال به سزای بخلشان، پیامدهای نفاق را در دل‌هایشان مستمرا تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای عزوجل ملاقات می کنند. یا معنی این است: بخل، نفاقی پایدار در دل‌هایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاقشان چیزی جز بخل نبود.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَهُ الْغَيْبُ ﴿٧٨﴾

«آیا ندانسته‌اند» منافقان «که خداوند راز و نجوایشان را می داند» در مورد طعنه زدن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر یارانشان و بر دین اسلام «و خداوند دانای غیبه‌هاست» پس هیچ چیز - از جمله آنچه که از منافقان سر می زند - بر وی مخفی نمی ماند.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٨﴾

در بیان سبب نزول آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود - افزون بر زکات فرض - به طور داوطلبانه صدقه نافله می دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می دادند و چون یکی از مؤمنان، چیزی اندکی از مال خود را داوطلبانه صدقه می کرد، منافقان می گفتند: خدا از این صدقه وی بس بی نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می کرد، باز هم طعنه زنان می گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقه وی خالصانه برای خدا نبوده است! همان بود که نازل شد: «کسانی که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می گیرند و عیب می گیرند بر کسانی که جز به اندازه توانشان» چیزی را برای صدقه کردن «نمی یابند» و آن مال اندک هم حاصل دسترنج و زحمت شان است «و آنان را مورد تمسخر قرار می دهند» یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می کنند، مورد تمسخر قرار می دهند؛ سزای آنها این است که: «خدا تمسخرشان کرد» یعنی: خوار و ذلیل و رسوایشان کرده و در برابر این تمسخر جزایشان می دهد «و برایشان عذابی دردناک است» در آخرت.

أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾

«چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی» هرگز خداوند ﷻ بر آنان نمی آمرزد. یعنی: آمرزش خواستن و عدم آن از جانب پیامبر ﷺ برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر ﷺ برایشان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد «اگر هفتادبار برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی آمرزد» یعنی: خدای سبحان هرگز بر آنان نمی آمرزد، هرچند برایشان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آمرزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد از آن روست که اعراب، عدد هفتاد را در مبالغه کثرت به کار می برند «این» نیامرزیدن بر آنان «به سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده اند» یعنی: سبب عدم آمرزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آمرزشی نیست «و خدا گروه فاسقان را» یعنی:

متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا نَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

«برجای گذاشتگان، به خانه‌نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند» آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان‌لعین، آنها را از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک بازداشت لذا از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خدا ﷺ نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خدا ﷺ و تخلف از جهاد، شادمان شدند «و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند» سبب این نفریشان از جهاد، حرص و بخلشان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاقشان بود «و گفتند: در این گرما بیرون نروید» منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند «بگو: آتش جهنم گرمتر است، اگر دریابند» یعنی: ای منافقان! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید، درحالی‌که آتش جهنم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند، از آنچه که هم‌اکنون از آن فرار می‌کنید، گرمتر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان‌ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقتی اندک، خود را در مشقتی ابدی می‌افکند، از هر جاهلی جاهل‌تر است.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ آیه: ﴿...نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ را خواندند، آن‌گاه فرمودند: «خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد، آن‌گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند».

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

«پس به سزای آنچه می کردند» از معاصی و نافرمانی‌ها «اندکی بخندند و بسیار بگریند» یعنی: منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست، همان‌گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَدْرَكَ لِيَخْرُجَ فَعَلَّ لَنْ نَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ نُفْتِنَا مَعِيَ عِدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿٨٣﴾

«پس اگر خدا تورا» از غزوه تبوک «به سوی گروهی از آنان باز آورد» دلیل این که فرمود: (به سوی گروهی از آنان)، نه به سوی همه آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلف و واپس‌مانی از جهاد نادم شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی «و» بعد از آن، آن گروه منافق «از تو برای بیرون آمدن» همراهت در غزوه دیگری «اجازه خواستند، بگو» به آنان: «شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد» پس محرومیت از شرف جهاد، اولین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است «زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید» در غزوه تبوک «پس اکنون هم با خانه‌نشینان» یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوه تبوک بازماندند، در خانه «بنشینید».

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨٤﴾

دومین مجازات منافقان این است: «و هرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان «که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست» قبلا چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت ﷺ بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه‌تان» و بر آن نماز نمی‌گزاردند. همچنین عمر رضی الله عنه بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حدیقه بن‌یمان رضی الله عنه بر او نماز نگذارد زیرا حدیقه، امین راز پیامبر ﷺ بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقاً می‌شناخت «چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و در حال فسق مردند» پس این است علت منع آن حضرت ﷺ از نمازگزاردن بر مرده منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن

به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خبائثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت تر و ناشایست تر گردانیده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «از عمر بن الخطاب رضی الله عنه شنیدم که فرمود: چون عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه مرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازه وی حاضر شدند و چون به پا ایستادند تا بر وی نماز بگذارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله بن ابی نماز می گزارید که گوینده این... و این... سخن بود؟ بدین گونه ایام و کارنامه های ننگین او را بر می شمردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبسم می کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بدار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیر ساخته شده ام، به من گفته شده: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ...﴾: «چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار آمرزش خواهی ام سبب آمرزش وی می شود، قطعا بر هفتاد بار می افزایم! آن گاه بر وی نماز خواندند و جنازه وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر رضی الله عنه می گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شگفت شدم - و خدا ورسولش به آنچه می گویم داناترند - ولی به خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ...﴾. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند».

نهی خدای عزوجل از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتا بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربتها در حق مؤمنان می باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است». از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه احد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان رضی الله عنه راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از دفن مرده فارغ می شدند، بر سر قبرش می ایستادند و می فرمودند: «برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم اکنون مورد پرسش قرار می گیرد».

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

«و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می خواهد آنها را به وسیله آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود» تفسیر نظیر این آیه کریمه در آیه (۵۵) گذشت.

نسفی در حکمت تکرار آن می‌گوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آن‌که آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است».

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَائِدِينَ ﴿٨٦﴾

«و چون سوره‌ای» به قولی: مراد همین سوره، یعنی سوره «برائت» است «نازل شود» بدین مضمون «که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید» علیه دشمنان دین خدا ﷺ «توانمندانشان» یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکت، یا رؤسا و بزرگانشان که چشم مردم به سوی آنهاست «از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم» یعنی: اجازه بده که ما با برجای ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین‌گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾

«به این راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند» یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شک و جبنی که در دل‌هایشان است، ابا نورزیدند از این‌که پشت سر رسول خدا ﷺ با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند «و بردل‌هایشان مهر زده شده است» از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند «در نتیجه قدرت درک ندارند» که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادت و در تخلف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

لَكِنَّ الرُّسُلَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَتِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيَتِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾

«ولی» اگر این گروه منافق از جهاد تخلف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد بپاخواستند؛ یعنی: «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همه خیرات برای آنان است» خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان خوبروی تن‌آرا در بهشت‌اند «و این گروه همان رستگارانند» که به هر مطلوبی نایل می‌شوند. از خدای عزوجل مسئلت می‌کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّةً بَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾

«خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر» درختان و ساختمانهای آن «نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است».

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾

سپس مجموعه دیگری از آیات می‌آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می‌گوید؛ این که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می‌شویم: «و معذران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه» ترک جهاد «داده شود» معذر: کسی است که عذر پیش می‌افکند، اما در واقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه‌نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خدا ﷺ به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند «وکسانی که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند» و با وجود آن که با رسول خدا ﷺ بر حرف‌شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، اما نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابراین، با تخلفشان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده‌اند. پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

۱ - کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.

۲ - کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی‌اساسی پیش‌افگندند و اجازه نشستن خواستند.

۳ - کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«به زودی به کافران از آنان» یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلف عذرتراش غیرمعدور و تکذیب کنندگان بی‌پروا «عذاب دردناک خواهد رسید».

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره گروهی از قبیله بنی‌غفار نازل شد.

لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلف می‌کنند: «بر ناتوانان هیچ گناهی نیست» که زنان و کودکانند «و بر بیماران هیچ گناهی نیست» مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی در تخلف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: «و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا» در راه جهاد «خرج کنند، هیچ گناهی نیست» پس با وجود داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برایشان فرض نیست «به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند» نصیحت و خیرخواهی برای خدا جَلَّ جَلَالُهُ عبارت است از: ایمان آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا جَلَّ جَلَالُهُ، محبت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برایشان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنانشان به وجهی از وجوه، در قدم اول شامل معنی خیرخواهی برای خدا جَلَّ جَلَالُهُ است. اما نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عبارت است از: تصدیق نبوت ایشان، اطاعت‌شان در هر آنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دشمنی با دشمنان ایشان، محبت و تعظیم آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و احیای سنت‌شان بعد از رحلت‌شان با تمام توان و با همه سعی و امکان.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامه آنان». «بر نیکوکاران هیچ راهی نیست» یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برایشان مترتب است، به سبب این‌که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزه بی‌رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجهی بوده است «و خدا آمرزنده مهربان است» لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلف کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحق رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن‌کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی - از جمله عائذبن‌عمر و مزنی - و بخش دوم، درباره بنی‌مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون» : گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُحْمَلُهُمْ قُلْتُ لَا أُجِدُ مَا أُحْمَلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ فَنِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿١٢﴾

«و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی» بر مرکبها، برای این که به جهاد رهسپار شوند «گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم» یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه «برگشتند؛ درحالی که چشمانشان سرشار از اشک بود» چون به آنان گفتی: وسیله‌ای برای سوار کردنشان نمی‌یابم! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند «از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند» نه در نزد خود و نه در نزد تو.

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای غزوه تبوک بسیج عمومی اعلام کردند، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیله سواری در اختیارشان قرار داده شود که عازم آن غزوه گردند. به قولی: ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله توشه راه خواستند. به قولی دیگر: ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند: «همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید، مگر این که با شما در پاداش شریکند، ایشان را عذر - و به روایتی بیماری - از مشارکت در جهاد بازداشت». پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برایشان در تخلف از جهاد هیچ گناهی نیست.

﴿ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند: «جز این نیست که راه» عتاب و ایراد و مؤاخذه، فقط «بر کسانی است که با این که توانگرند» و وسیله‌ای را که خود را بدان به جهاد مجهز کنند، می‌یابند، با آن‌هم «از تو اجازه می‌طلبند» در تخلف از جهاد «به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند» خوالف: زنان خانه‌نشین هستند «و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است، در نتیجه آنان» به سبب این مهر نهادن «نمی‌فهمند» آنچه را که سودشان در آن است تا آن را بر آنچه که مایه خسران و زیانشان است، ترجیح دهند.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَنْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ
وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنذِرُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می آورند» این جمله، از حال منافقان متخلفی که در مدینه باقی ماندند، چنین خبر می دهد که آنها به زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوه تبوک، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش می آورند «بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی کنیم» یعنی: شما را در این عذآوریتان تصدیق نمی کنیم.

آن گاه سبب تصدیق نکردن آنها را بیان کرده، می فرماید: «همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده» یعنی: عذرتان را بدان جهت نمی پذیریم که خدای عزوجل از طریق وحی، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم «و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید» در آینده، که آیا از شر و فسادی که هم اکنون بر آن هستید، دست برمی دارید یا خیر «آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار» که خدای تبارک و تعالی است «باز گردانیده می شوید و شما را از آنچه می کردید خبر می دهد» زیرا او به هر قول و عمل و نیتی که از شما صدور یافته - اعم از آنچه که نهان می داشتید، یا آنچه که بدان تظاهر می کردید - داناست و در نتیجه، شما را در قبال آن جزا می دهد.

سَيَعْلَمُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَهُمُ جَهَنَّمَ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾

«چون به سوی آنان باز گردید، به زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد» یعنی: به زودی عذرهای بی اساسی را که آورده اند، با سوگندهای دروغ مؤکد خواهند ساخت «تا از آنان صرف نظر کنید» یعنی: هدفشان از آن سوگندهای دروغین این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف نظر کنید و به سبب تخلفشان از جهاد، سرزنش و مؤاخذه شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید «پس از آنان رو بگردانید» یعنی: ترک و طردشان کرده، از گناهشان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید «چراکه آنان پلیدند» و تمام اعمالشان پلید و زشت است پس به این علت، دیگر اهلیت پذیرش پند و ارشاد به سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شر را ندارند بنابراین، تنها

برخوردی که سزاوار شأن آنهاست، وا گذاشتن شان به حالشان می باشد «و به سزای آنچه می کردند، جایگاهشان دوزخ است».

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿١٦﴾

«برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان خشنود گردید» یعنی: هدف حقیقی آنها از سوگند خوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی تان به دنیایشان زیان نرساند «پس اگر شما از آنان خشنود شوید» برای کمک به حال و وضعشان چنان که خواسته آنان نیز همین است، بدانید که «قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نمی شود».

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که خداوند ﷻ از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٧﴾

«بادیه نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت ترند» از دیگران زیرا آنان دل‌هایی سخت تر، طبیعت‌هایی درشت تر و زبان‌هایی خشن تر دارند بنابراین، آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیام‌های پیامبران وی دورترند. چنان که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله حدیث شریف وارده به روایت عائشه رضی الله عنها که فرمود: گروهی از بادیه نشینان عرب نزد رسول خدا ﷺ آمده بودند، آنها از یاران رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا شما کودکانتان را می بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی بوسیم! در این اثنا رسول خدا ﷺ فرمودند: «وقتی خدای عزوجل رحمت و مهر را از دل‌هایتان برداشته است، من چه می توانم بکنم!». اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان که در بادیه و صحرا سکونت دارند، «اعرابی» نامیده می شوند. «و» بادیه نشینان عرب «سزاوارترند به این که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند» به سبب دوریشان از اماکن انبیا ﷺ و از دیار نزول وحی «و خدا دانای حکیم است» داناست به احوالشان، صاحب حکمت است در امهال و فرصت دادن به آنان.

ابن کثیر می گوید: «به سبب درشت خویی و سنگدلی بادیه نشینان بود که خداوند عز وجل از آنان پیامبری برنینگیخت بلکه پیامبران صلی الله علیه و آله را از مردم شهرها برانگیخت».

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَابِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨﴾

«و از اعراب» یعنی: از بادیه نشینان «کسانی هستند که آنچه را انفاق می کنند» در راه خدا عز وجل «تاوان می شمارند» برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برایشان است پس فقط از روی ریا و تقیه انفاق می کنند «و برای شما دوائر را انتظار می برند» دائره: پیش آمد مصیبت بار و تقلب روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می شود. آری! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می کشند تا غلبه شما از میان برود و آن وقت، زکات اموال خود را نپردازند.

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه ای از معجزات غیبی قرآن کریم است.

«پیشامد بد» و حادثه های ناگوار؛ چون شر و شکست و عذاب و بلا و هر پیش آمد ناگوار دیگری «بر آنان باد» بدین گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن رخدادی که آنها در حق مسلمانان انتظار می بردند، همانند گردانید «و خدا شنواست» به آنچه که می گویند «دانا است» به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می دارند.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبًا عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سِذَّخْتَهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩﴾

«و برخی دیگر از اعراب» یعنی: از بادیه نشینان «کسانی اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند» اینان گروه دوم از بادیه نشینان هستند «و آنچه را انفاق می کنند» در راه خدا عز وجل «سبب تقرب نزد خدا می شمارند» قربات: آنچه که انسان به سبب آن به خدا عز وجل تقرب و نزدیکی جوید «و صلوات پیامبر را» یعنی: دعا های نیک و آمرزش خواهی پیامبر را نیز مایه تقرب نزد خدای سبحان می شمارند، از آن رو که به خدا عز وجل و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ دارند «آگاه باش که بی گمان این» انفاق و صدقاتشان و نیز دعاها و آمرزش خواهی پیامبر صلی الله علیه و آله «قربتی است» مقبول و پذیرفته شده «برای آنان» نزد خدای متعال «به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می آورد» رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه

که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت می‌کند «همانا خداوند آمرزنده است» و عیب مقصران را می‌پوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش اندک‌مایه‌گان را می‌پذیرد.

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾

«و سابقون الاولون از مهاجران و انصار» سابقون الاولون از مهاجران و پیشگامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی سابقه آنها در اسلام به عهده‌ی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر»‌اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آن‌گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آن‌گاه اهل «بیعت‌الرضوان» در «حدیبیه». و سابقون الاولون از انصار: نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ﷺ در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده‌اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله‌روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه رضی الله عنهم و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان خشنود شد» و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منان به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان‌که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این‌که پروردگار متعال سابقه‌داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاقشان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمِنَ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَإِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمُ سَعَدِيهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

در اینجا با مجموعه دیگری از آیات روبرو می‌شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روشهای منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می‌کند: «و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند، منافق‌اند» این گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشتند «و نیز بعضی از اهل مدینه» مردمانی منافق‌اند که «بر نفاق خو گرفته‌اند» یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شدیداً بر آن سرسختی نشان می‌دهند و از آن منصرف نگشته‌اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاقشان حتی بر رسول خدا ﷺ نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان «تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو آنان را به اشخاص و اعیان‌شان نمی‌شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شک و شبهه در ایمانشان گردد، دوری می‌گزینند به طوری که نفاقشان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست «ما به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم» مراد از دو بار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاقشان و دیگری عذاب نمودنشان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جانهایشان و دیگری عذاب قبر است «آن‌گاه به‌سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند» یعنی: به‌سوی درک اسفل در دوزخ.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

در این آیه، خداوند ﷻ به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می‌پردازد که تخلفشان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند» یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده اما از غزوه تبوک بی‌هیچ عذر موجهی تخلف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلف خویش نزد رسول خدا ﷺ، به پیش‌کشیدن عذرهای دروغین متوسل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند ﷻ برآنان توبه‌پذیر شود «عملی نیک را» یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات «با عمل دیگر که بد است درآمیخته‌اند» مراد: تخلفشان از غزوه تبوک است. ولی ایشان یک‌بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعترافشان به آن عمل بد و توبه‌شان از

آن است «نزدیک است که خداوند توبه آنان را بپذیرد» زیرا اعترافشان به گناه، خود توبه است «که همانا خداوند آمرزنده مهربان است» گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگووارانه می‌بخشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک تخلف کردند و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی دیگر نباید از ستونها بازماند کند. و بعد از نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصا آنها را از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیه کریمه درباره همه مؤمنان خطاکار، عام است.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر» که کفاره گناهانشان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصا از سوی این گروهی است که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را به گرفتن بعضی از اموالشان - نه کل آن - دستور داد «تا آنها را با آن» زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری «پاک و پاکیزه سازی» تطهیر: از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است.

آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

«و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است» سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد «و خدا شنوای داناست» شنوای دعایت، یا شنوای اعتراف به گناه و دعای آنان است، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد.

عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایشان دعا می‌کردند...».

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

آن‌گاه ایشان را به رو آوردن به سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می‌فرماید: «آیا ندانسته‌اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می‌پذیرد» زیرا او از اطاعت مطیعان بی‌نیاز است و از معصیت عاصیان، پروایی ندارد «و صدقات را می‌گیرد» یعنی: می‌پذیرد «و» آیا ندانسته‌اند «که خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است» به کسانی که صدق و راستگویی‌شان را در توبه و انابت بدانند؟.

این آیه، گرمی داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام‌دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه، در حوزه اختیارات رسول خدا ﷺ یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند جل جلاله می‌باشد پس صدقه‌دهندگان باید فقط رضای او را مدنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست (بلاکیف) راستش می‌گیرد، آن‌گاه برای شما آن را چنان پرورش می‌دهد که یکی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقه او، همانند کوه احد می‌شود».

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنشِرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

«و بگو» ای محمد ﷺ! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: «عمل کنید که به زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگرست» پس به سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای عزوجل بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند «و به زودی» پس از مرگ «به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید» یعنی: به سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید «آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را - هرچه که باشد - برای مردم بیرون خواهد افگند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفایتان عرضه می‌شود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این باشد، می‌گویند: بارخدا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی».

وَأَخْرَجَكَ مَرْجُونَ لَأْمُرِ اللَّهُ إِمَامًا يَعْزِبُ عَنْهُمْ وَإِمَامًا يَنْتَوِي بِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠٦﴾

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند عزوجل قبول توبه آنان را به تأخیر افکند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت: «و دیگری هستند که به امر الهی واگذاشته اند، یا این است که آنان را عذاب می‌کند» اگر بر حالی که در آن قرار دارند، باقی بمانند «و یا توبه آنها را می‌پذیرد» اگر توبه راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند «و خدا دانای حکیم است» داناست به‌راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیرافگندن پذیرش توبه از ایشان.

در بیان سبب نزول آمده است: ایشان سه تن از انصار به‌نام‌های؛ کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع بودند که از غزوه تبوک تخلف کردند و هرچند همانند گروه ابولبابه، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستونهای مسجد نبسته و در توبه جدیت نکردند پس در چنین حالتی، کارشان به فرمان الهی موقوف ماند. در آخر سوره خواهد آمد که خداوند عزوجل سرانجام توبه آنان را نیز پذیرفت.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفَرِّقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٧﴾

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: «و آنهایی که مسجدی برای زیان رسانیدن ساختند» تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به‌نام ابوعامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به‌نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضرار: یعنی: به قصد ضرر رساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میانشان. «و آن مسجد را «برای کفر» ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل کفر و نفاق نداشتند «و برای تفرقه‌افگندن میان مسلمانان» همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانه ساختن «مسجد ضرار»، درمسجد «قبا» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زاینده اختلاف، از بین برنده الفت و محبت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست «و» آن مسجد را بنا کردند جهت «کمینگاه ساختن برای کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار «با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند» که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند «و البته سوگند می‌خورند که» از بنای این مسجد «هدفی جز نیکی و خیر» یعنی: ذکر خدا عزوجل و مهربانی به مسلمانان «نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغ‌گویند» در این سوگند خود.

در بیان سبب نزول آمده است: ابو عامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر - شاه روم - را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید! آن حضرت ﷺ فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان شاء الله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ﷺ را از راز توطئه و نیرنگشان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب ﷺ را فراخوانده به ایشان فرمودند: به سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی که منافقان طراح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

لَا نَقْمَ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى اللَّهِ يُحِبُّ
 الْمَظْهَرِينَ ﴿١٠٨﴾

«هرگز در آن نیست» مراد: نهی پیامبر ﷺ از نمازگزاردن در مسجد ضرار است «هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده» که مسجد «قبا» و به قولی: مسجدالنبی ﷺ است. مراد از ﴿مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ روز تأسیس آن است «سزاوارتر است که در آن» یعنی: در مسجد تقوی «ایستاده شوی» یعنی: اگر حتی نمازگزاردن در مسجد منافقان جایز می‌بود، بی‌گمان ایستادن به نماز و ذکر خدا ﷻ در مسجدی که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود «در آن، مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند» از همه پلیدی‌ها - به وسیله وضو و غسل - و بر پاکسازی خود در هنگام عارض شدن موجب آن، حریصند «و خداوند پاکیزگان» از نجاسات و گناهان «را دوست می‌دارد» و از آنان راضی است. درباره فضیلت مسجد «قبا» احادیثی آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «گزاردن نمازی در مسجد قبا، همانند انجام دادن یک عمره است».

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول می گوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است. در حدیث شریف آمده است: روزی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای یاران خود نماز بامداد را اقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می شود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی دهند پس هر کس همراه ما در نماز حاضر می شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَسَ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُيُوتَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَاتَّخَذَ بَيْتَهُ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٦٩﴾

«آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرومی افتد؟» یعنی: کسی که بنیاد کار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی ریزی کرده - چون تأسیس مسجد قباء - بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنم فرو می افتد؟ پس ساختن آبادی بر اساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کناره رودخانه مشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و عجب و داشتن نیت ناخالص در اعمال است. جرف: کناره و لبه وادی ای است که در معرض هجوم آب و سیل بردگی قرار دارد. هار: یعنی: مشرف به سقوط «و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی کند» یعنی: به آنان - به عنوان مجازاتی بر نفاقشان - توفیق خیر نمی دهد.

لَا يَزَالُ بُتِّئُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

«همواره آن ساختمانی که بنا کرده اند، در دلهایشان سبب شک» و برانگیزاننده شبهه و نفاق «است» زیرا بنیان مسجد ضرار، منافقانی شکاک بودند که بعد از ویران ساختن آن مسجد و ختنی شدن نیرنگ و

توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند «تا آن‌که دل‌هایشان پاره‌پاره شود» یعنی: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره‌پاره شود و فقط در این هنگام است که شک و شبهه از دل‌هایشان رخت برمی‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان به‌وسیله توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به‌نیت‌هایشان، صاحب حکمت است در جزا دادن آنها به سبب جرایم‌شان.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْيِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می‌کند: «همانا خداوند از مسلمانان جانها و مال‌هایشان را به این‌که بهشت برایشان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جان‌هایشان را به‌خدای متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مال‌هایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است «همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند» یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می‌تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته‌شدن، کشته هم نشدند «این به‌عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست» خدای سبحان خبر می‌دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعده راستین و ثابتی از سوی او در کتابهای تورات و انجیل است، همچنان‌که این وعده در قرآن نیز هست «و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟» مسلماً هیچ‌کس! زیرا حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند «پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید» و اظهار مسرت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده‌اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله‌ای آنچنان سودی نمی‌کند - مگر کسی که به‌مانند شما عمل کند «و این همان کامیابی بزرگ است» زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجا باید کسانی که با خدای خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت صلی الله علیه و آله در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در بیان این رخداد می گوید: «در آنجا من به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: هر چه می خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای پروردگارم شرط می نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می نمایم که آنچه را از جانها و مالهایتان باز می دارید، از من نیز باز دارید». بیعت کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پادشمان چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می کنیم و نه طالب فسخ آن می شویم! همان بود که نازل شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾

التَّائِبُونَ الْعَمِيدُونَ الْحَكِيمُونَ الْمُخْلِصُونَ الْمُسَوِّغُونَ لِدُورِ اللَّهِ وَنَشِرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۶﴾

اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده می کنند؟: «آنان توبه کنندگانند» یعنی: بازگشت کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت خدا جل جلاله «عبادت کنندگانند» یعنی: قیام کنندگانند به عبادت خدای عزوجل همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده اند «حمدگویانند» که خدای متعال را در رنج و راحت و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می گویند «سائحانند» به قولی: سائحان؛ روزه داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیر و سفر کنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم اند «رکوع و سجده کنندگانند» یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند «امر کنندگانند به معروف» یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی کنندگانند از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند «و نگاه دارندگان حدود خدایند» یعنی: به احکام و برنامه های خداوند جل جلاله و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. «و مؤمنان را» یعنی: کسانی را که به اوصاف یاد شده موصوفند و به راستی شایسته وصف ایمان می باشند؛ «بشارت ده».

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا جل جلاله است».

پس اینها در مجموع، ده وصف است و دعوتگران و مربیان این امت، اگر می خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده گانه را نصب العین خویش قرار دهند.

مَا كَانَتْ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ

الْحَبِيرِ ﴿١١٣﴾

در بیان سبب نزول آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ﷺ - در حالی که ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز نزد وی بودند - بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عم من! بگو: لا اله الا الله تا با آن نزد خدا ﷻ برایت حجت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله بن امیه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلب رو بر می گردانی؟! رسول خدا ﷺ پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن امیه او را به عناد و مخالفت برمی انگیزتند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطلب هستم! و از این که «لا اله الا الله» بگوید، ابا ورزید. پس چون رسول خدا ﷺ از ایمان آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن گاه که از آمرزش خواستن برایت نهی نشوم، برایت آمرزش می طلبم». همان بود که نازل شد: «بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند خویشاوندانشان باشند پس از آن که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ اند» بدان جهت که بر شرک مرده اند.

این آیه متضمن قطع موالات با کفار، تحریم آمرزش خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برایشان جایز نیست. همچنین نمازخواندن بر جنازه کافر، آمرزش خواهی برای وی است و از آن نهی به عمل آمده است. البته نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی - در امثال این امور - به حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه آمده است: «رسول خدا ﷺ روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریه ایشان گریستم، آن گاه فرمودند: این قبری که بر سر آن نشسته ام، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حق وی دعا کنم، اما او به من اجازه نداد».

وَمَا كَانَتْ اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ

حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

آن گاه خداوند متعال، عذر ابراهیم علیه السلام را در آمرزش خواهی وی برای پدرش ذکر می کند: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود» آن گاه که به پدرش گفت: ﴿لَا سَغْفَرَ لَكَ﴾

۱! همچنین وعده ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او از اهل دوزخ و از دشمنان خدا ﷻ است «ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست چرا که ابراهیم اوهای حلیم بود» اواه: زاری کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می افتد و می گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می شوم! حلیم: شخص بردباری است که از اشتباهات درمی گذرد و بر آزارها صبر می کند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ يُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

«و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایت شان کرد، گمراه کند، مگر آن که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برایشان بیان کرده باشد» یعنی: خداوند ﷻ بعد از آن که گروهی را به سوی اسلام و تطبیق برنامه های آن هدایت کرد، گمراهی را بر آنان روا نمی دارد تا آن گاه که بر چیزی از محرمات وی - بعد از آن که برایشان روشن شده باشد که آن چیز حرام است - قصد نکرده باشند؛ اما اگر قبل از آن که برایشان روشن شود که آن چیز حرام است، مرتکب آن کار حرام گردند، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی شوند زیرا اطاعت و معصیت، بعد از بیان اوامر و نواهی است «همانا خداوند به همه چیز داناست» و هیچ چیز از حیطة بیکران علم وی خارج نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

«در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، زنده می کند و می میراند و برای شما جز خدا یار و یآوری نیست» پس به نصرت خدا ﷻ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی نهراسید. در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام رضی الله عنه آمده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحابشان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می شنوم، شما نیز می شنوید؟» اصحاب رضی الله عنهم گفتند: ما چیزی نمی شنویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می شنوم و نباید آسمان را بر این که ناله می کند، سرزنش کرد؛ در حالی که جای وجبی در آن نیست مگر این که بر آن فرشته ای یا سجده می کند، یا به عبادت ایستاده است.»
آیه کریمه برانگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

^۱ نگاه کنید به سوره «ممتحنه/۴»

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٧﴾

«به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشد» در این که به واپس ماندگان متخلف از غزوه تبوک اجازه تخلف داد، یا در این که برای مشرکان آمرزش خواست (و) نیز ببخشد بر «مهاجران و انصار» گناهانشان را بدان جهت «که در آن ساعت دشوار» که همانا غزوه تبوک بود «از پیامبر پیروی کردند» و از پیروی او تخلف نوزیدند «بعد از آن که چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان از جای برود» و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

انان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشه برگشت از جبهه جهاد فرورفتند.

«باز بر ایشان توبه پذیر شد» یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا برهمگی مؤمنان «چرا که او نسبت به آنان رئوف و رحیم است».

عمر رضی الله عنه در وصف دشواری و سختی غزوه تبوک می‌گوید: «هنگامی بارسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غزوه تبوک عازم شدیم که چله تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردنهای ما بریده خواهد شد... در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه گفت: یارسول الله! خدای عزوجل شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنا می‌کنم برای ما دعا کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستانشان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحاب رضی الله عنهم ظروفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحاب رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همچو ساعات دشواری‌ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و شدت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان‌فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همه وجود خود لمس می‌کردند، اما آن همه سختی را در راه خدا جل جلاله و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمل کردند، هم

ازین رو، شایسته برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای عزوجل هم از ایشان راضی شد و هم راضی شان ساخت.
سبب نزول آیه کریمه، غزوه تبوک بود.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَىٰ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

«و بر آن سه کس که بازپس داشته شدند» یعنی: همچنین خداوند ﷺ بر آن سه تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبه آنان همچون توبه گروه متخلف دیگر - از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت - دردم پذیرفته نشد،^۱ نیز توبه پذیر گردید و رسول خدا ﷺ توبه آنها را پذیرفته تلقی نکردند تا آن که این آیه و آیه بعدی در باره قبول توبه شان نازل شد «تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید» به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن نگفتن کسی با آنان چرا که رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با آنان نهی کرده بودند «و از خود به تنگ آمدند» یعنی: قبول توبه ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند «و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست» یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار «سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند» یعنی: حق تعالی به رحمت خود بر آنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به سوی خدای سبحان بازگردند. «همانا الله رؤوف و رحیم است»
داستان توبه این سه تن (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) که به رسول خدا ص راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نیفکنده بلکه به خطای خود در تخلف از غزوه تبوک اعتراف کردند، در کتب سیرت و در سبب نزول آیه کریمه^۲ آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾

^۱ نگاه کنید به آیه «۱۰۶»
^۲ همچنین در آیه «۱۰۶» همین سوره.

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راست گویان باشید» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات بخش انسان از مهالک است. نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند عَلَّامٌ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنان نیز هست.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا أَلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

در این آیه کریمه، خدای متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد: «برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه نشینان» چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع «سزاوار نیست که از همراهی رسول خدا باز پس مانند» یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به سوی جهاد می شتابد، آنان از همراهی آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات - بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به غزوه تبوک بروند «و نه این» سزاوار آنهاست «که جان خود را از جان او عزیزتر بدانند» و فقط به حفظ جان خود و مصون نگاه داشتن آن از سختی ها حریص بوده اما به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی ترین خلق پروردگار عالمیان و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی انس و جان، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رنجها و مشقتها را به جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بذل و نثار کنند «این» وجوب متابعت آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نهی از تخلف «به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی ای در راه خدا» یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمی رسد» ظمأ: تشنگی، نصب: رنج و تعب و مخمصه: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به گونه ای که گویی پنهان شده است «و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد، قدم نمی گذارند» یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گامهایشان، یا با سم اسبانشان نمی کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند «و هیچ

دست بردی از دشمنی به دست نمی آورند» با کشتن، یا اسیر گرفتن، یا شکست دادن و یا غنیمت گرفتن از آن «مگر این که به سبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته می شود» یعنی: برایشان حسنه پذیرفته شده ای نوشته می شود که به سبب آن پاداش می یابند «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند» یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ پاداششان را ضایع نمی کند.

وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٣﴾

«و» این گروه مجاهد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ «هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند و هیچ وادی را» یعنی: کوره راهی را در میان کوهها، یا پشته ای را «نمی پیمایند، مگر این که به حساب آنان نوشته می شود» یعنی: این عمل صالح شان در انفاق و جهاد، به حساب حسناتشان نوشته می شود «تا خدا آنان را» به سبب آن عمل صالح «در مقابل نیکوترین آنچه می کردند، پاداش دهد» یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون پایه تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بیونداند تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از این آیه کریمه حظی وافر و بهره ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن عفان هیچ عملی زیان نمی رساند».

﴿ وَمَا كَانُ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَنْفِقَهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا

إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١١٤﴾

«و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند» و مدینه را خالی گذارند «پس چرا از هر فرقه ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند» تا دیگران در مدینه باقی بمانند «تا» آنان که در مدینه باقی مانده اند «در دین دانشمند شوند تا قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان بترسند» از کیفر الهی؟ یعنی: جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی که از همان جمع در مدینه باقی مانده اند، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند، آن علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند. همچنین احتمال دارد که معنی آیه این باشد: تا کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار جهاد شده اند، با آنچه از قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می آموزند، در

دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می گردند، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند.

براساس این آیه طلب علم فرض کفایه است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «چون خداوند جل جلاله بر تخلف کنندگان از جهاد سخت گرفت، مردم گفتند: دیگر هیچ یک از ما، از همراهی با هیچ غزوه یا سریه‌ای تخلف نخواهیم کرد. پس به مجرد اعزام سپاهی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مقصدی از مقاصد، همه با آن سپاه همراه می شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه تنها باقی ماندند. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می کند: لذا این آیه مخصوص به سریه‌ها (دسته‌های جنگی) است، اما نهی از تخلف به معنی عام آن، در مواردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید» خدای سبحان به مؤمنان فرمان می دهد تا در جنگ با کفاری که نزدیک ایشانند، سخت کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ مشرکان در جزیره العرب اولویت دادند «و باید که کافران در شما درشتی بیابند» یعنی: مسلمانان باید در جنگ با کفار، شیوه خشونت و درشتی را در پیش گیرند، چه با زبان و چه با سلاح. و هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیکند، مهمتر و مقدم تر می باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین طور مرحله به مرحله درجه بندی می شود «و بدانید که خدا با متقیان است» با پیروز ساختن ایشان در جهاد.

آری! حرکت جهادی در قرنهای سه گانه اول اسلام که بهترین این امت در آن می زیستند، بر این منوال بود و همراه با حرکت جهادی، فتوحات اسلامی نیز پیوسته جریان داشت تا این که چون فتنه‌ها سربر آوردند و هواها و اختلافات در میان شاهان و امرای ممالک اسلامی بالا گرفت و جهاد با کفار به خاموشی گرایید، دشمنان در بلاد اسلام طمع کردند و بر بسیاری از سرزمین‌های آنان مسلط شدند. پس این رهنمودهای قرآن، برای حرکت‌های جهادی دارای اهمیت خاصی است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ آيَاتُهَا هُذُوبٌ لِّمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُم يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان» یعنی: از میان منافقان «کسی است که می‌گوید» به برادرانش در نفاق «این» سوره نازل شده «ایمان کدام یک از شما را افزود؟» منافقان این سخن را از روی انکار و به استهزا کشاندن مؤمنان می‌گویند. خداوند متعال در رد سخنشان می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمانشان افزوده است» یعنی: نزول آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمانشان به خدای متعال و تصدیقشان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیفشان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عباداتشان، ایمانشان نیز افزون می‌شود «و آنان شادمان می‌شوند» یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که بر آن مترتب است، شادمان می‌شوند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾

«و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری» شک و نفاق «است پس» سوره نازل شده «پلیدی‌ای بر پلیدی‌شان» یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابراین، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

أُولَٰئِكَ يَرْوُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند» یفتنون: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم ﷺ «باز هم توبه نمی‌کنند» از نفاق خویش و به خود نمی‌آیند به سبب این آزمایش «و پند و عبرت هم نمی‌گیرند» تا در روش خود تجدید نظر کنند؟

این آیه از حال منافقان و تعصب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجب وامی‌دارد.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿١٢٧﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند» و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی که می‌گویند: «آیا کسی» از مؤمنان «شما را می‌بیند؟» تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به در رویم زیرا ما تحمل شنیدن آیات را نداریم و باید به جایی برویم که فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم «سپس باز می‌گردند» مخفیانه از مجلس وحی به سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد «خدا دل‌هایشان را بازگردانیده است» از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است «زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند» آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبیر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾

«قطعا، برای شما» ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی‌آدم! «پیامبری آمده است» که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ او را به سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن «از خودتان» از جنس‌تان در این‌که عرب و بشر است.

بایسته یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این‌که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیع» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. اما زجاج می‌گوید: این خطاب برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ وی را به‌عنوان رحمتی به‌سوی‌شان فرستاده است «دشوار است بر وی رنج شما» یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است «بر شما حریص است» یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما «ونسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است» پس شما را چه شده که حق خدا جَلَّ جَلَالُهُ را درباره وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید؟! به روایت ابی‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیه قرآن کریم است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٣٠﴾

«پس اگر روی برتافتند» از تو ای محمد ﷺ! و به آنچه که به همراه آورده‌ای، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند «بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: خدایی که در الوهیت یکتاست، برایم بس است و من نیازمند اتکا بر غیر وی نیستم، یا به‌سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم «بر او توکل کردم» یعنی: تمام امورم را به او تفویض نمودم «و او پروردگار عرش عظیم است» و هر کس صاحب عرش عظیم - که بزرگترین مخلوقات است - باشد، بی‌گمان توکل بر او، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدرداء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس در صبح و شام، هفت بار: *حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم* - را بخواند، خدای عزوجل هر مهمی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند».

(سوره یونس)

مکی است و دارای (۱۰۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر داستان یونس پیامبر صلی الله علیه و آله در آن؛ «یونس» نامیده شد. موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدار ساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«الف، لام، راء» سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره یونس متضمن آن است «آیات کتاب» یعنی قرآن «حکیم است» یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. اما به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمتهاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان‌که این آیه شاهد مدعا است:

﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾: (و با پیامبران، کتاب را به‌راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند...) «بقره / ۲۱۳».

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ

إِن كَذَلِكَ سَجَرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

در این آیه، خداوند متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار می‌دهد: «آیا برای مردمان شگفت‌آور است» یعنی: چگونه برای آنان مایه شگفتی است «که به‌سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟» یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی‌که در وحی فرستادن به‌سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و

ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می‌گردید چرا که انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیتی مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از آن‌که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت‌های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. «و مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قدم صدقی است بشارت ده» قدم صدق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برایشان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند «کافران گفتند: همانا این مرد» یعنی محمد صلی الله علیه و آله «جادوگری آشکار است» پس ای پیامبر! بر این سخنانشان شکبیا باش و به راه دعوت پایدارانه ادامه بده.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ
ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾

«همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنان‌که در آیه کریمه (۴۷) از سوره «حج» آمده است: (و بی‌گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می‌شمیرد). «سپس بر عرش مستقر شد» و این ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی است. در برخی از ترجمه‌های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش: بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همه آنهاست و چنان‌که در تفسیر ابن‌کثیر آمده،

عرش یاقوتی است سرخ‌فام^۱ «امر را تدبیر می‌کند» یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می‌دهد «هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست» یعنی: به کسی این امکان داده نمی‌شود که نزد خداوند متعال در امری از امور - جز بعد از اذن و دستور خود وی - شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب دانایتر است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست «این است خدا پروردگار شما» با این‌صنع بدیع و اقتدار عظیمش «پس او را پرستید» به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او «آیا پند نمی‌گیرید؟» زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین‌ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی‌ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به‌سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محل تعجب خواهد بود؟!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

«بازگشت همه شما یکجا به‌سوی اوست» پس با ره‌توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشدار است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد.^۲ «وعده خدا حق است» یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به‌سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند «بی‌گمان هموست که آفرینش را آغاز می‌کند» از خاک پس همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزه قدرت مطلقه وی می‌باشد «سپس آن را باز می‌گرداند» به‌سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط» یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست «پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آشامیدنی‌ای از حمیم است» حمیم: آب نهایت داغ و جوشان است «و» آن کافران «به سزای کفرشان عذابی دردناک در پیش دارند».

^۱ تفسیر استوا بر عرش، قبلا گذشت.
^۲ نگاه کنید به (آیه/۳).

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

«او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت» ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به وسیله پرتوافگنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آینه. و از آنجاکه نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است. «و» هموست که «برای ماه منزهایی معین کرد» یعنی: مسیر ماه را در منزهایی، مقدر و معین کرد. منزل ماه: مسافتی است که ماه آن را با حرکت مخصوص به خود در یک شبانه روز طی می‌کند و منازل آن جمعا بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به طوری که در اولین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوس و ضعیف و ضعیف تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزهایی معین کرد «تا شمار سالها و حساب را بدانید» و اگر این برنامه معین و مقدر الهی برای سیر ماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و بالطبع، بسیاری از مصالح و منافعشان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند «خداوند اینها را جز به حق نیافریده است» یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آن که عظمت و قدرت و حکمت و حقانیت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. «نشانه‌های خود را» یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را «برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند» پس هرگاه خدای عزوجل از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرومی‌گذارد؟ لذا شگفتی شکاکان از فرود آوردن وحی، کاملا بی‌مورد است.

إِنَّ فِي آخِزَاتِ الْأَيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

«به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند» از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی «نشانه‌هاست» بنابراین، تقوای پیشه‌گان از ترس این‌که مبدا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مخالف باشد، در مخلوقات وی به امعان و دقت نظر می‌اندیشند. البته این تفکر و اندیشه ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یک‌دیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سوره «بقره/۱۶۴» گذشت.

**إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ نَارُ
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾**

«همانا کسانی که به لقای ما امید ندارند» نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدی به آن بسته‌اند «و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند» به‌جای آخرت، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی «و بدان اطمینان یافته‌اند» یعنی: به زندگانی دنیا دل‌سپرده‌اند و نفس‌هایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به‌طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است «وهم کسانی که از آیات ما» یعنی: از دلایل و نشانه‌های وحدانیت ما «غافل‌اند» و در آنها تفکر و تأمل نمی‌کنند؛ «اینان جایگاهشان» محل اقامتشان «آتش است، به‌سبب آنچه می‌کردند» از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١﴾

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند «پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند» یعنی: آنان را به سبب ایمانشان به‌سوی عمل صالح و شاهراه هدایت رهنمون می‌شود پس بدین‌وسیله «به باغهای پر ناز و نعمت» واصل می‌شوند در بهشت برین «که جویباران از فرودست آنان جاری است» یعنی: از فرودست باغهای بهشتیان، یا از پیش‌روی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تخت‌های برافراشته‌ای قراردادارند.

دَعْوَتُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَنَحْمَدُكَ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرُ دَعْوَتُهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

«دعایشان در آنجا» یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: «سبحانک اللهم: خداوندا! پاکی تو راست» پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است «و تحیتشان در آنجا سلام است» یعنی: درود و دعایشان در میانشان، یا تحیت و درود خداوند جَلَّ جَلَّالاً یا فرشتگان برایشان، سلام گفتن است «و پایان دعایشان این است که: الحمد رب العالمین» یعنی: پایان‌بخش دعایشان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایشها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است. در حدیث شریف آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نفس کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای عزوجل، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا جَلَّ جَلَّالاً آرام‌بخش جانها و روانهایشان است.

❖ **وَلَوْ يَعْلَمُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَلْسِنَةً أَسْتَعْبَاهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَذُرُّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ**

يَعْمَهُونَ ۱۱

«و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شر را به آنها به شتاب می‌رسانید» یعنی: اگر خداوند جَلَّ جَلَّالاً عذاب را برای مردم به شتاب می‌رسانید، همان‌گونه که آنها به سوی خیر و پاداش شتاب می‌ورزند؛ «قطعا اجلشان فرامی‌رسید» یعنی: قطعا نابود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد. به قولی معنی این است: اگر خداوند جَلَّ جَلَّالاً دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکانشان، همانند دعا‌های خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعا هلاکشان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعا‌های بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغه او به بندگان است. از همین‌رو در حدیث شریف آمده است: «لا تدعوا علی أنفسکم، لا تدعوا علی اولادکم، لا تدعوا علی أموالکم، لا توافقوا من الله ساعة فیها إجابة فیستجیب لکم: در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندان‌تان دعای بد نکنید، در حق اموالتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا جَلَّ جَلَّالاً در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می‌شود، موافق نیفتید». چنان‌که مشرکان مکه دعا می‌کردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/۳۲». ولی

خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

«پس کسانی را که به دیدار ما امیدی ندارند، در بیراهی شان سرگردان وامی گذاریم» یعنی: نامؤمنان را در گردن کشی و تکبر و حق ناباوری و حق ستیزیشان، متحیر و سردرگم فرو می گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند عز وجل خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می بود، او این کار را می کرد و چون این کار را نکرد، دیگر مسلم شد که قرآن بر حق نیست! بگذار که در این خیال سرگردان باشند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ

زَيْنَ الْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد، ما را» برای دورساختن آن رنج «به پهلو یا نشسته یا ایستاده می خواند» گویی فرمود: به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی دارد «و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می رود، گویی ما را برای دفع کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود» یعنی: چون گرفتاریش را برطرف کنیم، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه ای را در پیش می گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب بر آن روان بود و حالت سختی و بلا و محل دعا و تضرع را فراموش می کند و به آن باز نمی گردد، گویی اصلا با آن حال، هیچ سابقه و آشنایی ای نداشته است.

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتفاق می افتد زیرا زبانهایشان در هنگام نزول مصایب و رنجها و آفتها، به دعا و نیایش و زاری نرم می شود، اما چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد، دیگر غافل می شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف ساختن رنج و آسیب و بدی از خود را از یاد می برند در حالی که این کار لایق شأن مؤمنان نیست. در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة: خداوند عز وجل را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می شناسد». پس بار خدایا! ما را بر شکر نعمتهایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاها ایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه بدار تا شکر را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم. «این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می دادند زینت

داده شده است» یعنی: اعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، در نظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

۱۳

«و هرآینه قرن‌های پیش از شما را» یعنی: امتهای پیشین را «هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند» با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و درازدستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها «و پیامبرانشان» که ما به سویشان برانگیخته بودیم «با نشانه‌های روشن» و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت «به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند» راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود «این‌گونه مردم مجرم» یعنی کافر «را جزا می‌دهیم» و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۱۴

«آن‌گاه شمارا» ای کسانی که محمد صلی الله علیه و آله به‌سویتان به رسالت مبعوث شده است «بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم» یعنی: بعد از آن امتهایی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم «تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید» آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شر؟ و بدانید که با شما بر حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند جل جلاله جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِنَا بِسُورَةٍ غَيْرِ هَذِهِ أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ
 أَبَدِلَهُ مِنْ تِلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» مراد آیاتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند «کسانی که به دیدار ما امید ندارند» یعنی منکران معاد «می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور» که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرار نگرفته باشد «یا آن را عوض کن» با منسوخ ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کل آیات آن و نهادن آیاتی دیگر به جای آن که با اهداف ما سازگار باشد «بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم» بلکه این در حوزه فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست «جز آنچه را که به من وحی می‌شود» از نزد خدای سبحان «پیروی نمی‌کنم» بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی «در حقیقت اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم» بر فرض و تقدیر - با انجام دادن آنچه که شما از من می‌طلبید «از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَبْتُكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

«بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم» یعنی: اگر خدا عز وجل می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است «و» اگر خدا عز وجل می‌خواست «خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید» یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید «قطعاً پیش از آن» یعنی پیش از نزول قرآن «عمری در میان شما به سر برده‌ام» یعنی: زمان درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابراین، کتابهای نازل شده بر پیامبران علیهم السلام را نخوانده‌ام و علمی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌های همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید «آیا تعقل نمی‌کنید؟» تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممتنع است؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمَجْرِمُونَ ﴿١٧﴾

«پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بربندد، یا آیات او را تکذیب کند؟» چون مشرکان از رسول خدا ﷺ خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت ﷺ برایشان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای عزوجل دروغ بسته است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد «به راستی مجرمان رستگار نمی شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی رسند.

خدای عزوجل با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجت اقامه کرد. عبدالله بن سلام رضی الله عنه می گوید: چون رسول خدا ﷺ به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت ﷺ رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صله ارحام را برقرار کنید و در شب - هنگامی که مردم در خوابند - نماز بگذارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

«و» در حالی که مشرکان پرستش خداوند عز وجل را به طور کلی ترک هم نمی کنند، اما «به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند» اگر آنها را نپرستند «و نه به آنان سود می رساند» در صورتی که آنها را بپرستند. در حالی که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایده پرستش وی چیست؟ «و می گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند» مشرکان می پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند عز وجل شفاعت می کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی کند، همچنان می پندارند که خدایانشان نزد الله عز وجل در اصلاح احوال دنیایشان نیز برایشان واسطه می شوند! این است منطق سخیف و ابلهانه شرک «بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمانها و زمین نمی داند، آگاه می کنید؟» یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام مخلوقاتش که در آسمانها

و زمین وی به سر می‌برند، هیچ شریک و شفيعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! «پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند».

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

آن‌گاه حق تعالی از این واقعیت خبر می‌دهد که پدیده شرک در میان مردم امری نوپیداست و بشریت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: «و مردم، جز امتی واحد نبودند» امتی موحد و یکتاپرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این یگانگی دینی، یا در عهد آدم عليه السلام و قرنهای ده‌گانه بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوح عليه السلام که بر روی زمین هیچ کافری باقی نگذاشت «پس اختلاف پیدا کردند» بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند «و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود» آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میانشان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: «قطعاً فیصله می‌کرد» خدای سبحان «میان آنان» در دنیا «در آنچه که در آن اختلاف دارند» و در نتیجه، محق را از مبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران عليهم السلام چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/۱۵».

نتیجه سخن این است که: برانگیختن پیامبران عليهم السلام و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدیشان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنَظِّرِينَ ﴿٢٠﴾

«و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فرودفرستاده نشده است؟» گوینده این سخن مردم مکه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خدا عليه السلام نازل شده

بود، هیچ اهمیتی نداده و از آن حضرت صلی الله علیه و آله خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند «بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است» یعنی: فرورستاندن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند عز وجل اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم خدا عز وجل را درباره خود و درباره شما.

ابن کثیر می‌گوید: «اگر خداوند عز وجل می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابتشان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجاجتشان واگذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

امام ابو محمد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که به تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - شق القمر که به درخواست قریش در مکه روی داد.
- ۳ - اطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر رضی الله عنه و در منزل ابوطلحه رضی الله عنه در روز جنگ خندق و اطعام سپاهی که تعدادشان نهصد تن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خود آورد و همه از آن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.
- ۴ - فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت صلی الله علیه و آله در چشمه خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دار شدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیه ریخت و در حالی که آن چاه قبلاً خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به طوری که هزار و چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.
- ۵ - زدن سپاه مشرکان در بدر با مستی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همه آنها و تارومار شدنشان که آیه (۱۷) سوره «انفال» مبین آن است.

۶ - ناله ستونی در مسجدالنبی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پای آن خطبه می خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای ناله آن را که چون آواز شتر می نالید و مویه می کرد - که بعد از آن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفتند و آرام شد.

۷ - دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادعاراستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر - که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.

۸ - خبر دادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:

- خبر دادن ایشان از این که عمار رضی الله عنه را گروهی باغی به شهادت می رسانند - و چنین شد.
- خبر دادن ایشان از این که به عثمان رضی الله عنه بلوایی می رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است - و چنین شد.
- خبر دادن ایشان از این که حسن بن علی رضی الله عنهما سید و سالاری است که خداوند جل جلاله به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می آورد - و چنین شد.
- خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعدا آن مرد خودکشی کرد - و چنان شد که خبر داده بودند.

۹ - سراقه بن مالک بن جعثم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودنشان، جایزه مشرکان مکه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت صلی الله علیه و آله و دعای ایشان و به راه افتادن مجدد اسب وی.

۱۰ - خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می شود - و چنین شد.

۱۱ - خبر دادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی که او در صنعاء یمن بود و نیز خبر دادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است - و چنان بود که خبر دادند.

۱۲ - اعلام مرگ نجاشی از سوی ایشان در حالی که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و نماز جنازه خواندن بر او و صحت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.

۱۳ - بیرون شدن ایشان از خانه خود در مکه از حلقه محاصره دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.

۱۴ - شکایت شتر نزد ایشان و تواضع آن در برابر ایشان در حالی که اصحابشان نیز حاضر بودند.

۱۵ - دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیابند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستوردادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.

۱۶ - آن حضرت صلی الله علیه و آله بیشتر میانه بالا بودند ولی چون با قد بلندان راه می رفتند، از آنها بلندتر دیده می شدند.

۱۷ - آن حضرت صلی الله علیه و آله نصاری را دعوت به مباحله کردند و خبردادند که اگر آنان مباحله کنند، همگی نابود می شوند و نصاری با اطمینان از صحت سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله، حاضر به مباحله نشدند - که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

۱۸ - خبر دادن ایشان از این که خود کشنده ابی بن خلف جمحی خواهند بود - و چنان شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز احد اندک خدشه ای بر او وارد کردند - که بر اثر آن هلاک گشت.

۱۹ - سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان - که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

۲۰ - آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز بدر به اصحابشان خبر دادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

۲۱ - آن حضرت صلی الله علیه و آله خبردادند که گروه هایی از امت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به ام حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

۲۲ - زمین برای آن حضرت صلی الله علیه و آله درهم پیچانده شد به طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبردادند که فرمانروایی امتشان به آن محدوده ها که دیده بودند، خواهد رسید - و چنان شد زیرا فرمانروایی امت ایشان از اول مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، اما فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

۲۳ - به فاطمه دختر خود - رضی الله عنها - خبر دادند که او اولین فرد از اعضای خانواده ایشان خواهد بود که بعد از درگذشت شان به ایشان ملحق خواهد شد - و چنان شد.

۲۴ - به همسران خویش خبردادند که آن کسی که در انفاق از دیگران دراز دست تر است، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اولین همسر ایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

۲۵ - پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیده آن لبریز از شیر شد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گردید. بار دیگر در خیمه ام معبد خزاعی چنین معجزه ای از ایشان روی داد.

۲۶ - در روز خیبر بر چشمان علی رضی الله عنه که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی در دم شفا یافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه بر نمی گردد - و چنان شد.

۲۷ - اصحاب رضی الله عنهم، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت صلی الله علیه و آله می شنیدند.

۲۸ - حکم بن ابی العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تقلید کرد، فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنَّا بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَمِّمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢٧﴾

«و چون به مردم پس از سختی ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است» یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرود آوردن باران و به عمل آوردن میوه ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و ارزاق، وسعت و گشایش پدید آورد - بعد از آن که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنجها به آنان رسیده است - آنها نعمت هایش را شکر نگزارده و چنان که باید، قدر آن را نمی شناسند بلکه مشرکان این نعمتها را به بتان بی جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا جل جلاله طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حيله و نیرنگی متوسل گشتند «بگو: خداوند در مکر سریع تر است» یعنی: در مجازات کردن شتابان تر است «در حقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می کنید، می نویسند» مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ رِيحٌ طَيِّبَةٌ وَقَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٨﴾

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند» یعنی: شما در خشکی به وسیله پاهایی که حق تعالی برای بهره گیری تان آفریده است و به وسیله چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می پیمایید و به شما فن ساختن کشتی هایی را که عرض و طول دریاها و اقیانوسها را بر آنها می پیمایید، نیز الهام کرد «تا وقتی که در کشتیها نشینید و آنها با بادی خوش» که کشتی ها را به جلو می راند

و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی‌ها را بشوراند «آن‌را ببرند و آن‌ان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آن‌ان بادی تند وزد» عصف: شدت وزش باد است «و موج از هر طرف» یعنی: از تمام جهات و از همه اطراف «بر آن‌ان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده‌اند» و در محاصره امواج سرکش افتاده‌اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمانهایشان غلبه کند «در آن حال به جناب الله دعا کنند» و خالصانه به سوی او متوجه شوند، از آن‌رو که می‌دانند: فقط او بر نجات دادنشان تواناست «در حالی که دین خود را برایش پاک و خالص کرده‌اند» یعنی: در این حال، دعایشان را به هیچ شائبه‌ای نمی‌آلایند چنان‌که عادتشان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتانشان را در دعا شریک می‌ساختند. و با تأکید و سوگند می‌گویند: «که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم شد».

البته برگشت به آستان الله ﷻ در هنگام سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتاً خداپرست و خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهنده آن است که دعای فرد مضطر و بیچاره مستجاب می‌شود، هر چند کافر باشد.

فَلَمَّا أَنْجَلْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَثْنَاكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

«پس چون نجاتشان داد» خداوند ﷻ از این محنت و دعایشان را اجابت کرد «ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمانها و عهدهایی را که با خداوند ﷻ بسته بودند، فراموش می‌کنند «ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست» پس سرکشی و تجاوز انسان به دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این‌که فرجام و پیامد آن تجاوز - که چیزی جز مجازات و انتقام نیست - به خود وی برمی‌گردد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند». «بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست «سپس بازگشتان به سوی ماست» بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزه دنیا «آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید» در دنیا از خیر و شر

«با خبر خواهیم کرد» و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هر کس خیری می بیند؛ باید خدا جل جلاله را سپاس گوید و هر کس شری می بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند.
 مکحول با استناد به حدیث شریف می گوید: «سه خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان شکنی».

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنزِلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَيْهَا آمْنًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

بعد از آن که خدای متعال از بهره دنیا یاد کرد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلی را می آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: «جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است «پس با آن» آب «رستنیهای زمین درهم آمیخت» و بر اثر آن، رستنیها به حد کمال خود رسید «از آنچه مردم و چهارپایان می خورند» از دانهها و میوهها و علوفه «تا آن گاه که چون زمین پیرایه خود را بر گرفت و آراسته گردید» یعنی: چون زمین با انواع رستنیها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طناز و زیبا و نگارینه شد و جلوهها و آراستگیهای خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنیهایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرد و... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامههای زیبا و رنگارنگ و زیوراتی گونه گونه بر خود می پوشد و خود را به انواع آرایشها می آراید تا انظار را به خود جلب نماید. «و ساکنان آن پنداشتند که بر آن» یعنی: برچیدن محصولات آن و بهره گیری از آن «توانا هستند، بناگاه فرمان ما» یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود

نداشته است، این گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجت‌ها و ادله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است «برای مردمی که اندیشه می‌کنند» و از این مثلها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می‌برند و درس عبرت می‌گیرند، «به روشنی بیان می‌کنیم».

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿٣٥﴾

آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است «و هر که را خواهد، به سوی راه راست هدایت می‌کند» یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند جَلَّ جَلَلُهُ همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در حدیث شریف به روایت جابر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت در آمد، از نعمتها بهره‌مند شد».

﴿٣٦﴾ لِلَّذِيْنَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿٣٦﴾

«برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای است» یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است «و زیادتی بر آن است» آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد خداوند جل جلاله وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می‌زند و ایشان به‌سوی او می‌نگرند. سوگند به خدای عزوجل که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظر کردن به سوی خویش نبخشیده است.» «وچهره‌هایشان را هیچ غبار و ذلتی نمی‌پوشاند» نه روی آنان را سیاهی‌ای می‌پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره‌هایشان می‌نشانند «اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود».

**وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَزَهُفُهُمْ ذَلَّةٌ مَّا هُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِرٍ كَانَمَا أَغَشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنْ آيِلٍ مُظْلِمًا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٧﴾**

«و کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است» یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می‌دهد و بر آن نمی‌افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن «و بر آنان غبار خواری نشیند» از اثر گناهانشان و ترس و دلهره‌ای که از آن دارند «برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست» یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهار پناه نمی‌دهد «گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تار پوشیده شده‌است» از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره‌هایشان را فرو پوشانیده‌است «آنان اصحاب آتش‌اند که» هیچ جدایی‌ای از آن ندارند و «جاودانه درآیند».

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَوَلَّيْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَا مَا بَدَّلُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاللَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَلْبَسُوا الْحُلُمَ إِنَّهُمْ كَانُوا لَمِنَ الْبَاقِيْنَ ﴿٣٨﴾

«و روزی که همگی آنان را حشر کنیم» یعنی: تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی گردآوریم «آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم» به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودانشان: «شما و شریکانتان» که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید «بر جای خود باشید» یعنی: در

جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید «پس میان آنها جدایی می‌افکنیم» یعنی: معبودان را از عبادت‌کنندگان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک‌دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم «و شریکانشان» به آنان «می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید» یعنی: ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطینتان را که گمراهتان کرده بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید. بنابراین، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿٢٩﴾

«پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است» یعنی: خدای سبحان گواه است بر این‌که: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم «همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم» ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چرا که عقل و شعوری نداشتیم. این سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی‌شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلَّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَمَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

«آنجاست» یعنی: در آن مکان یا در آن زمان است «که هر کسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد» یعنی: هر کس جزای عملی را که پیش فرستاده بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا، سودمند بوده یا زیانبار، مورد قبول بوده یا مردود؟ «و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند» یعنی: آنان‌که شرک ورزیده‌اند، به‌سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد» خدایان باطلشان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن‌که چنین روزی در رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ
الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

«بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد» با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن «و» کیست که به شما از «زمین» روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند عز وجل، بخشنده و آفریننده اینهاست «یا کیست که مالک گوشها و دیدگان است» چه کسی آنها را براین اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ «و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد؟ «و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند» یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ «خواهند گفت: خدا» یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤالات چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند عز وجل است چنان‌که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند «بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید» یعنی: با آن‌که این حقیقت را می‌دانید، چرا از خدایی که این پدیده‌ها را نظم و سامان می‌بخشد، پروا نمی‌کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟!»

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

«این گونه» یعنی: به مانند این حقیقت، یا به مانند برگشتن این گروه از حق «کلمه پروردگارت» یعنی حکم و فیصله وی «بر کسانی که فسق ورزیدند» یعنی: از حق به سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره، در کفر خویش تمرّد کردند «به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی آورند» آری! این است آن حکم ازلی خداوند عز وجل که: کافر معاند و فاسق، اهلیت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای عزوجل او را هدایت نمی کند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَن تَتُفَكَّرُونَ ﴿٣٤﴾

بعد از آن که خداوند متعال بر ربوبیت خویش حجت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیت مشرکان، حجت برپا می دارد: «بگو؛ آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند» با آفریدن انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگرداندن شب بعد از روز و غیره؟ «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می کند و باز آن را بر می گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی توانید برای شریکان پنداری تان، چنین توانایی ای را ادعا کنید «پس چگونه باز گردانیده می شوید» از حق به سوی باطل؟.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَا يَهْدِي إِلَّا أَن يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمُ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

«بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی دین حق راه نماید؟» یعنی: به سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به سوی حق دعوت نماید؟ طبعاً پاسخ آنان منفی است پس چون گفتند: نه! «بگو: خداست که به سوی دین حق راه می نماید» به وسیله فرستادن پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتابهایش و به وسیله نشانه هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمل و نگرش در آنها از طریق به کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند «پس، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی نماید مگر آن که خود، هدایت شود؟» یعنی: آیا کسی که مردم را به سوی حق هدایت می کند - که خدای سبحان است - سزاوارتر به پیروی و اقتدا می باشد، یا کسی که حتی خودش به نیروی خود هدایت نمی شود، مگر این که دیگری او را هدایت

نماید، چه رسد به این که غیر خویش را هدایت کند؟ «شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟» این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می کنید؟ آخر چگونه میان خدا جَلَّ جَلَالُهُ و خلقش تساوی قایل می شوید؟ مگر عقلهایتان پاک از بین رفته و خردهایتان تباه شده است؟

وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٧﴾

«و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی کنند» یعنی: این شیوه پندار و عملشان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که بر خاسته از گمان پیشینیانشان است، همانان که می پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می سازند و نزد وی برایشان شفاعت می کنند. آری! این گمانشان هرگز بر حجت و سند و تکیه گاهی از خرد و بینش متکی نبوده بلکه صرفاً پندار و خیالی باطل و بی اساس است «و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی نیاز نمی گرداند» زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم است که حق از باطل متمایز می شود نه با گمان و تکهن «همانا خدا به آنچه می کنند» از پیروی گمان و فرو گذاشتن حق «دانا است» پس این کارهایشان بی کیفر نمی ماند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

«و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ باشد زیرا جز خدای عزوجل، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست «بلکه» خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی که «تصدیق کننده آنچه پیش از آن است، می باشد» از کتابهای منزل بر انبیاء الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و آن کتابها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق کند «و» احکام و قوانین بیان شده در قرآن «تفصیل کتاب است» یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر

پیشینیان و پسینیان شماسست و حکم آنچه در میان شماسست». «در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است» بنابراین، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

«یا می‌گویند» کفار مکه «آن را به دروغ ساخته است» پیامبر از نزد خود «بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن، مانند من هستید «و فراخوانید هر که را می‌توانید» فراخوانید و به وی استعانت جوید از همیاران و پشتیبانان خود - اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می‌پندارید «اگر راستگو هستید» در این ادعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتهامی که به من نسبت می‌دهید، راستگو هستید. اما مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این سومین مورد از اعلام هم‌اوردطلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ، وَلَمَّا يَا تَأْتِيهِمْ نَأْوِيلُهُ، كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾

«بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند» یعنی: به تکذیب قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرنده آن است، احاطه علمی داشته باشند و هر کس چیزی را قبل از آن‌که به آن احاطه علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی‌گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی‌خردی و اثبات‌کننده کوتاه‌بینی و کوتاه اندیشی خویش از دریافت حجتها و برهانها شده است «و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است» یعنی: سرانجام اخبار غیبی‌ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز بر آنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گزاف می‌گویند و سفسطه می‌بافند؟!»

حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجاز‌گری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آن‌که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند «کسانی که پیش از آنان بودند» از امتها نیز «همین گونه» بی‌پشتوانه دلیل و برهان «تکذیب کردند» پیامبرانشان را و هنگامی‌که پیامبرانشان حجتها و برهانهای خداوند ﷻ را برایشان آوردند، قبل از آن‌که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنها را تکذیب کردند «پس بنگر که عاقبت ستمگران» از امتهای پیشین «چگونه بوده است» و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان‌که قرآن داستانهایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤١﴾

«و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد» یعنی: از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر حق است ولی صرفاً به انگیزه مکابره و عناد، آن را تکذیب می‌کند «و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد» و در نهان وجود خود نیز، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزه جهل، آن را تکذیب می‌نماید «و پروردگار تو به حال مفسدان داناتر است» پس آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. مراد از مفسدان: کسانی‌اند که بر عناد خویش اصرار می‌ورزند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «حق تعالی به کسانی که مستحق هدایتند، داناتر است؛ پس هدایتشان می‌کند و به کسانی که مستحق گمراهی‌اند نیز داناتر است؛ پس گمراهشان می‌گرداند لذا حق تعالی عادل است که هرگز ستم نمی‌کند».

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

«و اگر تو را تکذیب کردند» یعنی: اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این‌که دعوت را اجابت کنند، نا امید شدی «بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد» یعنی: از آنان و از عملشان بی‌زاری بجوی و بگو: جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده‌ام و جز این، بر عهده من هیچ تکلیف دیگری نیست «شما از آنچه من می‌کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم» یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَعِينُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الضَّمَمَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

«و» ای پیامبر ﷺ! «از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرا می‌دهند» آن‌گاه که قرآن می‌خوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند «آیا تو می‌توانی به ناشنویان بشنوانی» یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هر کس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی‌فهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود «هرچند که تعقل نکنند؟» یعنی: آیا تو اصرار داری که به ناشنویان بشنوانی، هرچند با وجود ناشنوایی، از عقل هم بی‌بهره باشند؟ زیرا ناشنوای عاقل، چه بسا با فراست چیزی را دریابد، اما اگر نبود عقل و شنوایی هر دو با هم یکجا شد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ ﴿٤٣﴾

«و از آنان کسی است که به سوی تو» به چشم حقارت «می‌نگرد، آیا تو نابینایان را – هرچند نبینند – هدایت توانی کرد؟» و هر کس که کوری ظاهر و باطن در او جمع شود، یقیناً از دریافت حق ناتوان است. هدف این آیه، تسلیت و دلجویی از رسول اکرم ﷺ است. آری! طیب اگر بیماری را ببیند که اصلاً علاج‌پذیر نیست، از وی رو بر می‌گرداند و از مشغول شدن به وی صرف‌نظر می‌کند پس رسول اکرم ﷺ نیز که طیب دل‌هایند، باید از این کوردلان بی‌بصیرت روی برگردانند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

«در حقیقت، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند» با سلب حواس و خرد از آنان «بلکه مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند» به سبب تعصب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت‌هایشان نهفته است و در نتیجه، تباه ساختن حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصب و عناد، بر خویشتن ستم کرده‌اند و خدای عزوجل به هیچ‌وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برایشان مشاعر و ادراکاتی قرارداده که بوسیله آن بتوانند حقایق را به کاملترین شکل دریابند و حواسی را در آنها خلق کرده که به وسیله آن به خواسته‌های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی‌شان را برآورده سازند، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی‌شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جاده حق روان گردند، اما اسفا که

هوسهای رنگارنگ، همچون پرندۀ براقش بر نفسهایشان برنشسته و دمامد لحظه‌های غفلتشان را شکار می‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لُّرَيْبًا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِقَوْلِهِ وَكَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

«و روزی که آنان را حشر می‌کند، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند» در دنیا، یا در گورهایشان. این مدت دراز را بدان جهت بسیار کم می‌پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذتهای دنیا را به سبب طول درنگ و توقف در محشر فراموش می‌کنند، گویی این لذتها اصلا وجود واقعی نداشته است «با هم اظهار آشنایی می‌کنند» یعنی: احساس می‌کنند که در دنیا جز زمانی اندک که بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته‌اند، به سر نبرده‌اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنه هولناک محشر از بین می‌رود، از این رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند «قطعا کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان کار شدند» و کدام زیان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است «و راه یافته نبودند» در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

وَإِنَّمَا نُزِتْنَاكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوبُكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

«و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم» در زندگی‌ات، چون پیروز ساختن دینت با قتل و اسارت آنان «یا تو را بمیرانیم» قبل از آن که این وعده‌ها محقق گردد «به هر حال؛ بازگشتشان به سوی ماست» و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذابشان را به تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زود هنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعا بدان که در آخرت از آنان انتقام می‌گیریم «سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است» یعنی: سپس خداوند عز وجل در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند، گواهی می‌دهد. نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی علیه السلام است: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (من تا آن‌گاه که در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم، اما چون مرا به سوی خود فراخواندی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) «مائده/۱۱۷».

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

«و برای هر امتی» از امتهای گذشته «پیامبری است» که خدای متعال او را به سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروع و وی را به آنان بیان نمود «پس چون پیامبرشان آمد» و پیامی را که خداوند ﷻ او را برای ابلاغ آن فرستاده بود، به آنان ابلاغ کرد، آنها همگی تکذیب کردند «میانشان به قسط» یعنی به عدل «داوری می شود» یعنی: میان آن امت و پیامبرش در دنیا داوری می شود پس پیامبر نجات می یابد و تکذیب کنندگان هلاک می گردند «و بر آنان ستم نمی رود» با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته اند.

بعضی از مفسران بر آنند که این رخداد در آخرت است. یعنی میان هر امتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می شود... تا به آخر.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

«و می گویند» بعد از آن که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است «اگر راست می گوید» که وعده عذاب حق است پس «این وعده چه وقت است؟» این سؤال را از سر شتاب زدگی و استبعاد مطرح می کنند. پس رسول خدا ﷺ مأمور شدند تا این گونه به آنان پاسخ دهند:

قُلْ لَا أَمْرٌ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَسْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

«بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم» پس چگونه می توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ «مگر آنچه خدا خواسته است» لیکن آنچه که خدا ﷻ از این سود و زیان در حق من خواسته است، تحقق می یابد زیرا من هم بنده ای از بندگان خداوند ﷻ هستم و فرمان و مشیت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح القدير» می گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول خدا ﷺ را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصایبی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ﷺ استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که از رسول

خدا ﷻ چیزهایی را می‌طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فرو گذاشته و به جای آن یا به جناب رسول الله ﷺ یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لاله‌الاله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را راسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾: (آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کهف/۱۰۴». پس بر این مصیبت عظمی إنا لله و إنا إليه راجعون می‌گوییم.

«برای هر امتی اجلی است» که آنچه را خدای سبحان در باره آن امت - از عذاب یا غیر آن - اراده کرده است، در آن میعاد معین بر آن امت فرود می‌آورد «و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند» از این اجل و میعاد معین «و نه» ساعتی از آن «پیش افتند» پس ای تکذیب کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُهُ بَيْنَنَا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

«بگو: به من خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هر حال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟» زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و در حالی که سزاوار شأن مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

أَتَعْرَبُونَ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنٌ بِهِ ءَأَلْقَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

«سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟» آیا بعد از آن که عذاب الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی که این ایمان به حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زیبایی را از شما دفع نمی‌کند؟ آری! «آیا اکنون» به آن ایمان آورده‌اید «در حالی که پیش از این آن را» یعنی عذاب را «به شتاب می‌طلبیدید» از روی تکذیب و استهزا؟!.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

«سپس به کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر و تکذیب و شک و انکار «گفته می‌شود: عذاب جاوید را» که هیچ گسست و انقطاعی ندارد «بچشید، آیا جز به کیفر آنچه می‌کردید» در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی «جزا داده می‌شوید؟» هرگز!

﴿وَيَسْتَدِيعُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلٌ إِي وَرَبِّ إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ ﴿٥٣﴾

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعا حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. این‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

«و اگر برای هرکسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعا آن‌را فدیة خود می‌داد» یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعا دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیة و بلا گردان خویش کند «و چون عذاب را ببینند، پشیمانی خود را پنهان دارند» یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقل‌هایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، اما بعد از ورود در عذاب می‌گویند: ﴿يَحْسَرْنَآ عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم «انعام/۳۱» و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و برآنان ستم نمی‌رود».

الْأَيْنَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

«آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است» پس او برآوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست «آگاه باشید که در حقیقت وعده خدا حق است» یعنی: وعده او خواه‌ناخواه شدنی و تحقق‌یافتنی است «ولی بیشتر آنان» یعنی بیشتر کفار «نمی‌دانند» که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

هُوَ يَحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

«او زنده می‌کند و می‌میراند» پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد «و به سوی او باز گردانیده می‌شوید» و قطعاً شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ ۗ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

«ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است» یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوه بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همه معانی را به شیوه وعظ و اندرز مطرح می‌کند «و شفایی است برای آنچه در سینه‌هاست» یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، درمان کرده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند. که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است «و هدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد «و رحمتی است برای مؤمنان» پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است. این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازه ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد، اما کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ ۖ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

«بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند» یعنی: باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا عزوجلله در قرآن برایشان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمت‌های بی‌پایان الهی شادمان شوند «این از هر چه گرد می‌آورند» از بهره‌های فانی دنیا «بہتر است» از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت شده است که فرمود: «فضل خدا، قرآن و رحمت وی اسلام است».

در حدیث شریف به روایت انس رضی اللہ عنہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده است که فرمودند: «خدای عزوجل بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند - تا روزی که او را ملاقات کند - فقر را می‌نویسد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: ﴿قُلْ يَفْضِلُ اللَّهُ وِ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ إِنَّ اللَّهَ آذَنَ لَكُمْ أَمْرًا عَلَى اللَّهِ تَقَاتُونَ ﴿٥٨﴾

«بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید» درحالی‌که حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق ویژه خداوند عزوجلله است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند¹ «بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند عزوجلله است، حکم خداوند عزوجلله فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی‌که هیچ حجت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران علیہم السلام آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام‌سازی فقط بر خدای عزوجل افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه شریفه، هشدار سخت به شتاب‌کنندگان در عرصه فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا عزوجلله در

¹ نگاه کنید به سوره انعام «آیه/۱۳۹» و ما بعد آن.

شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجتهای خدا ﷻ ژرف اندیشانه فروروند و آنها را چنانکه باید از کتاب و سنت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این امت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنانکه باید آن را نفهمیده، یا این‌که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقی کرده و حکم آن را از بندگان خدا ﷻ مرفوع پنداشته‌اند.

آنها باید به این امر توجه داشته باشند که آن امام مجتهد مرجع تقلید، خود نیز مکلف و متعبد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلف و متعبدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و اصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهده وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیر وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجتش شایسته نیست».

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

«و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟» یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ «همانا خدا بر مردم صاحب فضل است» زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران علیهم‌السلام را به‌سویشان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده «ولی» با همه این فضل و احسانها «بیشترشان سپاسگزاری نمی‌کنند» و کفران نعمت کرده با دین خدا ﷻ می‌ستیزند و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

«و نمی باشی» ای پیامبر ﷺ «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می آید، «و نمی خوانی هیچ آیه ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امت نمی خوانی تا حکم آنها با خواندن دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی کنید» خطاب برای رسول خدا ﷺ و امت ایشان است «مگر این که ما بر شما گواهیم» شما را می بینیم و از شما می شنویم «آن گاه که بدان مبادرت می ورزید» به گفتار و کردار «و هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» ذره: موریانه سرخ رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر از آن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «و نه بزرگتر» از آن «چیزی نیست، مگر این که» آن چیز نزد خدا ﷻ «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می ماند؟!

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

آلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٢٣﴾

«آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند «و نه آنان اندوهگین می شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سر گذاشته اند چنان که دوست داران دنیا بر از دست دادن آن اندوهگین می شوند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٢٣﴾

این گروه دوستان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «همانان» اند «که ایمان آورده‌اند» به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند «و تقوی ورزیده‌اند» یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر از دست دادن خواسته‌های از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قدر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جان‌شان پرنشاط و دل‌هایشان شادمان و مسرور است. در حدیث شریف به روایت سعید بن جبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: «اولیای خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به یاد انسان می‌آورد.»

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَبْدِيلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٤﴾

«برای ایشان» یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است».

مفسران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

۱ - این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خوشنود می‌شود.

۲ - این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژده نیک می‌دهد چنان‌که در حدیث شریف مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشرات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حق وی می‌بینند، باقی نمانده است.»

۳ - این بشارت، فضل خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر مؤمنان با اجابت دعاهاشان در دنیاست.

۴ - این بشارت، مژده دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: ﴿

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾: (بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد) «فصلت/۳۰».

اما بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به سلامت ماندنشان از عذاب دوزخ. «کلمات خدا را تبدیلی نیست» سخنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را

عموما تغییر و تبدیلی نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است «این» پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت «همان کامیابی بزرگ است».

وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

«و سخن آنان تو را غمگین نکند» سخنی که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا «عزت به تمامی از آن خداست» یعنی: غلبه و قهر در گستره ملک و فرمانروایی باری تعالی، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنانشان اندوهگین شوی؟ «او شنوای دانا است» سخنان بندگان را می‌شنود و به احوالشان دانا است پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

«آگاه باش که هر که» و هر چه «در آسمانها و هر که» و هر چه «در زمین است، از آن خداست» در عبودیت و در خلق و امر پس همه - از جمله این گروه مشرک - ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن‌گونه که بخواهد تصرف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیه کریمه متضمن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها مملوک را پرستیده و مالک را فرو گذاشته‌اند «و کسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: مشرکان هر چند معبودات باطل خود را شرکای خداوند عز وجل می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نامهای بی‌مسمایی هستند که صلاحیت مشارکت با آفریننده خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعا از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند «و آنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ آيَاتٍ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿١٧﴾

«اوست آن که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید» یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغله روزگار، فارغ‌بال و راحت گردانید «و روز را روشن» و روشنگر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسانها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند «بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند» آنچه را که بر آنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمل کرده و به دیده عبرت می‌نگرند؛ «نشانه‌هایی است» زیرا این اندیشه و تأمل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ اِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلٰطٰنٍ بِهٰذَا اَتَقُولُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿١٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: «کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزّه است، او بی‌نیاز است» بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزند آن را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزند است که جانشین وی گردد در حالی که خدای عزوجل زنده پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فنايي عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلق و تعلقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزند، منافات وجود دارد «شما را بر این ادعا» که خداوند عزوجل دارای فرزند است «هیچ حاجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا می‌بندید؟» این، تهدید و توبیخی سخت برای آنان است.

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

«بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند» با نسبت دادن فرزند و شریک برای وی «رستگار نمی‌شوند» به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

مَتَّعَ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِيْقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

«متاعی است» فانی «در دنیا» یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندی اندکی در دنیاست «سپس بازگشتشان به سوی ماست» با مرگ «آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم» یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ بستن بر خدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب می‌کنیم.

﴿٧١﴾ وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

«و خبر نوح را بر آنان بخوان» یعنی: داستان وی را با قومش که به پیام حق وی کفر ورزیدند چنان‌که کفار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان «آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما گران آمده است» و تاب تحمل آن‌را ندارید «پس» بدانید که من «بر خدا توکل کرده‌ام» بنابراین، روش شما را جز با توکل بر خدای عزوجل، به شیوه دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می‌دهم «پس عزمتان را جزم کنید» و تصمیمتان را استوار گردانید «همراه شریکان خویش» یعنی: آنها را در تصمیم‌گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید «باز کارتان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیرید «سپس برسانید به من» یعنی: آن‌کاری را که در حق من اراده کرده و آن تصمیمی را که در

باره من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید «و مهلتم ندهید» بلکه در کارتان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ کاره‌اید. این سخن نوح علیه السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرْتُمْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾

«پس اگر روی گردانیدید» از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا تعالى و پیروی از من «بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام» یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوتم، به چشمداشت‌های مادی متهم سازید «پاداش من جز بر عهده خدا نیست» و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای عظام علیهم السلام است، هر چند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلْفَيْهِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٣﴾

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: قوم نوح علیه السلام به تکذیب خود استمرار و برمخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند «آن‌گاه او و کسانی را که با او بودند» از مؤمنانی که - به‌رغم عناد و ایذای قومشان - از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند «نجات دادیم در کشتی» ای که نوح علیه السلام را مأمور ساختن آن کردیم «و آنان را جانشینان گردانیدیم» در زمین، زمینی که قبلاً از آن نابودشدگان در توفان بود «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند با نوح علیه السلام «غرق کردیم» به وسیله توفان «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ای مخاطب که: «فرجام کار بیم‌داده‌شدگان چگونه بود» یعنی: پایان کارشان چه عبرت‌انگیز بود؟ وما با دروغ‌انگاران حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. این تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تهدیدی برای مشرکان است.

داستان نوح عليه السلام قبلا در سوره «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستانهای قرآنی، در برخی از سوره‌های دیگر هم تکرار می‌شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟
 شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می‌کند:
 اول این‌که: داستانی که در یک سوره مطرح می‌شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می‌کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین‌کننده آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می‌خورد.

دوم این‌که: داستانهای قرآنی در چهارچوب اندرزه‌های مطرح شده در آن، نقش ویژه خود را در هر سوره ایفا می‌کنند و این داستانها بر اساس طول، توسط یا کوتاه‌بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می‌نمایند.
 بنابراین، طرح داستان نوح عليه السلام، به سیاق و موضوع عام سوره «یونس» کمک می‌کند و آن عبارت از نفی تعجب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده‌ای است. چنان‌که طرح این داستان، به شفای قلب بیماردلان از بیماری شک نیز کمک کرده و مؤمن را بر در پیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفار تربیت می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٦﴾

«آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم» چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب عليهم السلام را «پس برای آنان» یعنی: برای قومشان «بینات را آوردند» یعنی: معجزات، ادله، برهانها و احکام دین را «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح عليه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح عليه السلام قبلا آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند «این‌گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران» از حد در کفر و فساد «مهر می‌نهم» و در نتیجه، دل‌هایشان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابراین، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٦﴾

«سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امتهایشان «موسی و هارون را با آیات خویش به سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم» آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد «ولی آنان گردنکشی کردند» یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبر ورزیده و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرنده آن بود، اذعان نمودند «و قومی مجرم بودند» به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون (علیهما السلام) با خود آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانه خود در پیش گرفتند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

«پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند» از روی مکابره و عناد «بی‌گمان این سحری آشکار است» فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، در حالی که می‌دانستند این سخنشان دروغی بیش نیست.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ ﴿٧٧﴾

«موسی گفت» اعتراض‌کنان برآنان «آیا وقتی حق به‌سوی شما آمد، می‌گویید این سحر است؟ آیا این سحر است؟» در حالی که همین معجزه حق بود که سحر ساحران را تماما بی‌اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می‌باشد «و حال آن‌که ساحران رستگار نمی‌شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی‌رسند و از شر و بلایی نجات نمی‌یابند پس چگونه کسی که فرستاده الله ﷻ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می‌افتد؟

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

«گفتند» فرعونیان «آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم» یعنی از پرستش بتان «بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد» ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی

است. پس فرعون و فرعونیان، علت عدم پذیرش دعوت موسی علیه السلام را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و او را تصدیق می‌کردند، در این صورت، کلیدهای امر امت وی در اختیارش قرار می‌گرفت و برای فرعون، ریاست تام و کاملی باقی نمی‌ماند، چرا که تدبیر و اداره شئون مردم به وسیله دین، اداره فرعون را با سیاستها و روشها و منشهای وی، ملغی و بی‌اعتبار می‌گردانید. «و ما به شما دوتن ایمان نمی‌آوریم» این همان قرار نهایی و فیصله‌آخیرینی بود که آن را اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتَنْتَوْنِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿٧٨﴾

و چون فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی علیه السلام را دید، برای این‌که موضع خویش در قبال دعوت موسی علیه السلام را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: «و فرعون گفت: هر جادوگر دانایی را پیش من آورید» زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی علیه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغاسالاری، با پیام‌موسی علیه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السِّحْرُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٨٠﴾

«و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید» یعنی: آنچه را که با خود از ریسمانها و عصاها دارید به میدان افکنید.

دلیل این‌که موسی علیه السلام آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمانهای خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال‌افگنی‌هایشان را به میدان افگند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمانهایشان، جادویشان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می‌افگند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدداً آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمانها و

عصاهای ساحران نابود می‌شود، از آن‌رو که تخیل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْفَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِغُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

«پس چون افگندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است» یعنی: باطل قلبی‌ای است که به وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افکنید، به خلاف آورده من که حق و واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات خداوند جَلَّ جَلَالُهُ می‌باشد «به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد» یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی‌اثر خواهد کرد به طوری که مردم، بطلان آن را - با نشانه‌های اعجاز‌گری که خدای سبحان بر دست من آشکار می‌گرداند - خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد «خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند» و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشانند زیرا این سنتی از سنت‌های خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است که عمل مفسد، قابلیت اصلاح را ندارد.

آن‌گاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

«و خدا حق را ثابت می‌گرداند» یعنی: حق را به عرصه ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشانند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند «با کلمات خود» که آنها را در کتابهایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگیرنده حجتها و برهانهای او می‌باشند «هر چند مجرمان» از کسان فرعون و دیگران «را خوش نیاید» یا مراد از کلمات: فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمانها و عصاهایشان را فرو بلعد.

فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ

المُتَسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

«سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جز ذریه‌ای از قوم وی» از زاد و ولد بنی اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی علیه السلام ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت^۱ و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی که: «با وجود خوف از فرعون و ملأ آنها» یعنی: اشراف قومش «که مبادا آنان را در فتنه افکنند» یعنی: آنها را از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی علیه السلام ایمان آوردند «و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود» یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری جو، سرکش، متکبر و مستبد بود «و او از اسرافکاران بود» در کفر و در آنچه که از کشتن و به دار آویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذابها بر مردم اعمال می‌کرد. از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی علیه السلام، رعمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی می‌بریم.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ مَسْلُومِينَ ۖ

«و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکل کنید، اگر اهل تسلیمید» این فرمانی است به بنی اسرائیل که آنها را براین امر برمی‌انگیزد که به خدای عزوجل توکل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۖ

«پس گفتند» بنی اسرائیل: «بر خدا توکل کردیم» و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن‌گاه به بارگاه حق تعالی رو آورده و چنین دعا کردند: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را

^۱ نگاه کنید به سوره «غافر/۲۸».

به وسیله ما بفریبند، بدین گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَيَحْنَأُ بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

«و» نیز بنی اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و این چنین اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید» یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهره فعلی قرار داشت «و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید» یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت المقدس، یا جهت کعبه است «و نماز را برپا دارید» همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامه آن فرمان داده است «و مؤمنان را بشارت ده» ای موسی به آنچه که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از پیروزی و جانشین ساختنشان در زمین به آنان وعده داده است.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيْنَا أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

«و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای» زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیله سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره «پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو» یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقت مورد بهره‌برداری قراردادند «پروردگارا! اموالشان را نابود کن» و بی‌برکت و محو گردان

«و دلهایشان را سخت کن» یعنی: آنها را سنگدل گردان وبر دلهایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، به گونه‌ای «که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند» یعنی: ایمان آنها با دیدن عذاب همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

این نفرین‌های موسی علیه السلام علیه آنان، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا جل جلاله و دینش، علیه فرعون و سران قوم وی، یعنی کسانی بود که برای موسی علیه السلام روشن شده بود که خیری در آنان نیست، به همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان که می‌فرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمْ فَاَسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾

«خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید» استقامت: ثبات و پایداری آنها بر تمسک به دین، عدم بیرون رفتن از دایره احکام آن و دعا و التجایشان به سوی خدای عزوجل است «و از راه جاهلان پیروی نکنید» یعنی: از شریعت خدا جل جلاله منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. و هرچند که دعاکننده موسی علیه السلام بود، لیکن چون هارون علیه السلام نیز به دعای موسی علیه السلام آمین می‌گفت، در اینجا صیغه تثنیه به کار گرفته شد.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این که کفر است، کفر می‌باشد، اما رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود».

﴿ وَجَوَّزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَهُمُ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْفَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي

ءَأَمِنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

«و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم» خداوند متعال دریا را خشک کرد و بنی اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید^۱ «پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند» بغی: ستم و عدو: تجاوز است «تا وقتی که» فرعون «در شرف غرق شدن قرار گرفت» و آب تا دهانش بالا آمد، «گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست» زیرا هنگامی که فرعون و

^۱ تفسیر این واقعه در سوره «بقره/۵۰» گذشت.

کسانش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به خدا جل جلاله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوای الوهیت باقی مانده بود «و» گفت «من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا جل جلاله و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البته آن ایمان در چنان وقتی، به حال وی سودی نکرد چنان که خدای متعال فرمود:

ءَاَكْنُونَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۱﴾

«اکنون؟» یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری «در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبهاران بودی؟» پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

اجماع امت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنت الهی که: ایمان در حال فرود آمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

فَأَيُّكُمْ يُنَجِّيكَ بَدَنُكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿۱۲﴾

«پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم» یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روح بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افگند به طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند «تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد» از آیات و نشانه‌های ما، که امت‌های آینده وقتی خبر این واقعه عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت اعلیٰ شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان پرهیزند. آری! اینک این جثه بی‌جان وی است که در ساحل دریا در فضایی بازافکنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه رب اعلیٰ بلکه جسد بی‌جان بی‌نوایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایسته یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزه آثار باستانی مصر در قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه، جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند «و بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما» یعنی: از نشانه‌های ما که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند «غافلند» و از آنها درس عبرت فرا نمی‌گیرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٣﴾

«به راستی ما بنی اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم» یعنی: آنان را در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم «و از چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دینشان و در آن به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آن که بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آن که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم - یعنی قرآن - به آنان آمد، آن گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَ مِنَ

الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤﴾

«و اگر از آنچه به سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی» خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر ﷺ است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، پرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند - همچون عبدالله بن سلام رضی الله عنه - پرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق خدا جل جلاله است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعا حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل‌پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک آوردندگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما رسیده است که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «ازاهل کتاب» سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (ازشک‌آورندگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مورد شکی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند عَلَّمَ خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «آیا توبه مردم گفتمی که من و مادرم را معبود خویش بگیرید؟» «مائده/۱۱۶» در حالی که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفتم».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاریه: هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب‌المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٥﴾

«و از زمره کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران می شوی» این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر ﷺ و امتشان بر راه حق و قطع طمع های باطل پرستان است.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ بَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

«همانا کسانی که حکم پروردگارت» به عذاب «بر آنان ثابت شده» و قضا و قدر الهی براین که آنان بر کفر اصرار می ورزند و بر کفر هم می میرند، بر آنان لازم گردیده «ایمان نمی آورند» پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی آید «هر چند هرگونه آیتی برایشان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند ﷻ زیرا آیات (نشانه ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می آورند چنان که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده ای به حالش داشت و نه نجات بخش او بود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای عزوجل توبه بنده را - تا آن گاه که او در غرغره جان کندن نباشد - می پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می زند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

﴿٩٨﴾

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن گاه که عذاب را می بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس» که ایمانشان - به عنوان یک استثنا - در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به هنگام و عبرت انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای خدا ﷻ خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس عليه السلام «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس عليه السلام نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس علیه السلام، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی - علیهما السلام - است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اولی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس علیه السلام روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند - بجز ایمان قوم یونس علیه السلام - سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای عزوجل قوم یونس علیه السلام را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس علیه السلام در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم کردند - زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود - در این هنگام، خدای عزوجل گرایش به توبه را در دل‌هایشان افکند پس پوشاک‌های زبر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل بامداد در این حالت به‌سوی خدای عزوجل بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پرکرده بود پس چون خدای عزوجل صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستینشان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن‌که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود. این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد».

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تَكْرَهُهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿١١﴾

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه یکجا ایمان می‌آوردند» به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می‌بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی‌داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا ایمانی این‌چنین، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغه پروردگار در این است که قضیه ایمان را به اختیار انسان واگذارد «آیا تو» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «مردم را به اکراه و امیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچ‌گونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند.

وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

«و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا» و خواست وی «ایمان بیاورد» بنابراین، آنچه که خدا عز وجل نخواهد هرگز روی نمی‌دهد «و بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد» یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی‌ای را که همانا سبب عذاب است بر کفاری واقع می‌گرداند که در حجت‌های خدا عز وجل تعقل نمی‌کنند و در آیات و ادله‌ای که باری تعالی بر ایشان بر پا کرده، تدبر و اندیشه نمی‌نمایند. چنان‌که از عدم تعقل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی نبرده‌اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایتشان کند و نتیجه این شد که در پلیدیشان باقی ماندند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

«بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟» یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران علیهم‌السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد» پس هر کس این چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبر در این دلایل نیز، برایشان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

«پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟» یعنی: این گروه کفار معاصر محمد صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفاری را که پیش از آنان در گذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین علیهم‌السلام، کفار زمانشان را از پیش آمد ایامی که در برگیرنده انواع عذاب است هشدار می‌دادند، اما آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشرده تا سرانجام خدای عزوجل عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت «بگو: انتظار

بکشید» تحقق هشدار پروردگار خویش را «همانا من نیز با شما از منتظرانم» تحقق هشدار پروردگارم را در حقتان.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم» یعنی: امتهای تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراهشان را نجات می‌دهیم «بدین‌گونه نجات می‌دهیم مؤمنان» به محمد «از قریش و دیگران «را» از عذابی که برای کفار آماده کرده‌ایم «وعده داده‌ایم؛ وعده حق لازم بر خود» که چنین کنیم.

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

«بگو: ای مردم! اگر از دین من» که عبادت خداوند و احد لاشریک است «در شک هستید» و حقیقت آن را دریافته‌اید «پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم» در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم «بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد» و شما را به سختی عذاب می‌کند «و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم» و دینم را برای او خالص گردانم. این آیه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

«و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور» یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حنیف: یعنی مایل از

هر دینی به سوی دین اسلام «و» به من دستور داده شده که «زنها از مشرکان مباش» نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٦﴾

«و» به من دستور داده شده که: «به جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان» زیرا پرستش کسی که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شک کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد «که اگر چنین کنی» و آنها را بخوانی و مورد پرستش قرار دهی «در آن صورت، قطعا از جمله ستمکارانی» بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد.

آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٧﴾

«و اگر خدا به تو زیانی برساند» یعنی: این فقط خدای سبحان است که زیان‌رسان نفع‌بخش است پس اگر به بنده خود زیانی برساند، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند «پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست» یعنی: هیچ‌کس - هر کس و هر نیرویی که باشد - نمی‌تواند آن شر و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شر و بلا مانع گردد، بجز خود خدای یگانه و لاشریک «و اگر خیری برایت بخواهد» یعنی: اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند «پس فضل او را هیچ رد کننده‌ای نیست» یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمتها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان، نیکو ساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد، از جمله این نعمتهاست و از آن جمله

است هدایت نمودنشان به راه راست و از آن جمله است نبوتی که محمد ﷺ را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمتها جملگی از فضل خدای عزوجل است و هیچ کس قادر به بازداشتن آنها نیست. «آن را» یعنی: فضل خود را «به هر کس از بندگان که بخواهد می‌رساند» به محض اختیار خود «و او آمرزنده مهربان است» و از جمله آنچه که می‌آمزد، کوتاهی و قصور بندگان از شکر و سپاس نعمتهای وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند ﷻ است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، وتعرضوا لنفحات ربکم، فإن لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، واسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را وزش‌هایی از رحمت است که آن را به هر کس از بندگان که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را پپوشاند و ترسها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

قُلْ يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ

بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

«بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به‌خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمی‌شود و خدا ﷻ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست «و من بر شما نگهبان نیستم» تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبورکنم، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس.

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَ اللَّهُ بِهِ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

«و» ای محمد ﷺ! «از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن» و اوامر و نواهی ما را بجا آور «و شکیباً باش» در برابر آزارهای کفار و مشقتهای تبلیغ و بر رنجهایی که از رنگارنگ بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری «تا خداوند فیصله کند» یعنی: میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختنت بر آنان و در آخرت؛ با عذاب نمودنشان در آتش دوزخ «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» لذا برایت سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتماً روی می‌دهد و هیچ شکی در آن نیست.

﴿سوره هود﴾

مکی است و دارای (۱۲۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان هود علیه السلام است، «هود» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت ترمذی و حاکم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شما هم که پیر شده‌اید! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم يتساءلون و إذا الشمس كورت پیر ساخت». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه چیز از سوره هود شما را پیر ساخت؟ فرمودند: این دستور خدای متعال: ﴿فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ!﴾ (چنان که مأمور شده‌ای، استقامت کن).

فضیلت آن: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی‌ای مانند وصف اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه با مشرکان و ذکر داستانهای بعضی از انبیاء علیهم السلام به اجمال بیان شده است، با اندک تفصیل بیشتری بیان می‌دارد.

الرَّكِنُ أَحْكَمُ أَيْنُهُ ثُمَّ فَصَلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، را» تفسیر حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این» قرآن کریم «کتابی است که آیات آن استوار ساخته شده» یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون بنایی استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب - برخلاف تورات و انجیل - منسوخ هم نشده است «سپس به تفصیل بیان شده است» با تبیین وعده‌ها، هشدارها و ثواب و عقاب در آن. مجاهد و قتاده در تفسیر آیه می‌گویند: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی - هر دو - کامل می‌باشد». «از جانب حکیمی آگاه» یعنی: قرآن را خداوندی

استوار ساخته که حکیم است و کسی آن را به تفصیل بیان کرده که به جایگاه نزول احکام و عواقب آنها دانا و آگاه می‌باشد.

أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُرْمَةٌ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾

«که» این تفصیل و تبیین، به این مضمون است: «جز خدا را نپرستید» یعنی: پیام آیتی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنها را در قرآن محکم و استوار ساخته و سپس به توضیح و تفصیل آنها پرداخته، مربوط به پرستش اوست که این پرستش باید فقط از آن او بوده و احدی بجز او مورد پرستش قرار نگیرد «به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده‌ام» و نافرمانان را از عذاب وی بیم می‌دهم «و بشارت دهنده‌ام» که فرمانبرداران را به بهشت و خشنودی او مژده می‌دهم.

وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَنِّعَكُمْ مِّنَّا حَسَنًا إِنَّ أَجَلَ مُسَيِّئٍ وَّيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ. وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ

كَبِيرٍ ﴿٣﴾

«و» نیز خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در قرآن شما را فرمان داده است به «این‌که: از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید» آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست‌یافتن به آن می‌باشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به‌سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از گناهان کبیره «تا شما را بهره‌مند سازد» در دنیا «به بهره نیک» مانند بخشیدن گشایش در روزی و بخشیدن رفاه و فراوانی در معیشت «تا میعاد معلوم» که نزد خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مقدر است و آن هنگام مرگ‌تان می‌باشد «و تا به هر صاحب فضلی» در عقیده و عمل «فضل او را» یعنی: پاداش فضل او را «بدهد» در دنیا، یا در آخرت، یا در هر دو. به قولی؛ معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای هر کسی که حسناتش بسیار باشد، از فضلی که بدان بر بندگانش تفضل می‌کند، می‌بخشد پس فضل اهل فضل از جانب حق تعالی است.

ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در تفسیر ﴿وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ می‌گوید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته می‌شود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می‌شود. پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می‌ماند و اگر با

آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می‌شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می‌ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگانهای او بر دهگانهایش غلبه کرد». «و اگر رویگردان شوید» از عبادت و استغفار و توبه «پس در حقیقت من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که عذاب روز قیامت است. البته این مقام، مقام ترهیب و تخویف است چنان‌که مقام اول ذکر شده در آغاز آیه، مقام ترغیب بود.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

«بازگشت شما به سوی خداست» با مرگ، سپس زنده شدن بعد از آن و آن‌گاه دریافت پاداش و جزا «و او بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عذاب کردن شما در مقابل ترک اوامرش. پس این آیات، مقاصد قرآن را در دو چیز خلاصه کرده‌اند: عبادت و استغفار، و بشارت و انذار زیرا هیچ کس نمی‌تواند عبادت حق تعالی را چنان‌که باید انجام دهد لذا همراه با عبادت، استغفار نیز لازم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْرُوكُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

سبب نزول آیه کریمه این بود که: چون رسول خدا ﷺ از برابر کفار می‌گذشتند، برخی از آنان سینه‌های خود را پیچانیده و پشت‌های خود را بر می‌گردانیدند و جامه‌های خود را بر سر خویش می‌کشیدند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبیند. به قولی: این آیه درباره گروهی از مشرکان نازل شد که گفتند؛ چون پرده‌های خانه‌هایمان را فروانداخته و پتوهایمان را بر سرهایمان بیندازیم، آن‌گاه سینه‌هایمان را بر دشمنی محمد ﷺ بپیچانیم، چه کسی از این حال ما آگاه می‌شود؟

«آگاه باش که آنان سینه‌های خود را می‌پیچند» یعنی: کافران سینه‌های خود را از پیامبر ﷺ بر می‌پیچند و از ایشان به سبب اصرار بر کفر روی بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی با اسلام و پیامبر را در سینه‌های خود پنهان می‌دارند؛ «تا از او پنهان شوند» یعنی: تا از خدا ﷻ یا پیامبرش با اعمال بد خود پنهان شوند و بنابراین، خداوند ﷻ پیامبر خود و مؤمنان را از اعمال بدشان آگاه نگرداند؛ «آگاه باش، آن‌گاه که آنها جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند» یعنی: آن‌گاه که بر بسترهای خواب خود جای گرفته و پتوهای خود را بر سرهای خود می‌پوشانند، یا آن‌گاه که جامه بر سر می‌کشند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبیند؛ «می‌داند» خدای سبحان «آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند» پس از این پنهان‌سازی خود هیچ سودی

نمی‌برند زیرا پنهان و آشکارشان نزد خداوند عز وجل یکسان است «چرا که او دانای راز سینه‌هاست» مراد از صدر: ضمیر انسان است که سینه در برگیرنده آن می‌باشد.

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾ (٦)

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیش بر عهده خداست» حق تعالی انواع خوراکی‌هایی را که سزاوار حال هرگونه جاننداری با اختلاف انواع و گونه‌های آنهاست، تأمین می‌کند. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب اوست، نه این که بر وی واجب باشد. پس هرگاه خداوند متعال از حال هیچ جاننداری - به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده است - غافل نمی‌ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می‌ماند؟ «و محل استقرار آن را می‌داند» یعنی: حق تعالی جایی از زمین را که آن جاندار در آن استقرار می‌یابد و آرام می‌گیرد، می‌داند «و بازگشتگاه آن را» یعنی: جایی را که آن جنبنده در آن می‌میرد، نیز می‌داند «همه در کتابی مبین ثبت است» یعنی: همه آنچه که در باره جانداران ذکر شد؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها، در کتابی روشن که همانا لوح محفوظ می‌باشد، ثبت است.

شاه ولی الله دهلوی؛ در معنی: ﴿وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾ می‌گوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن می‌ماند؛ مانند خانه».

﴿ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾ (٧)

«و اوست آن که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» برای این که تانی و تأمل رابه بندگانش بیاموزاند «در حالی که عرش وی بر آب بود» یعنی: قبل از آفرینش آسمانها و زمین، عرش حق تعالی بر آب بود. عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله عز وجل و مصدر تدبیر اوست که از آسمانها و زمین بزرگتر است. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. «تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکار ترید» در امثال اوامر و نواهی

خداوند ﷻ، آن گاه نیکوکار را در برابر نیکوکاری اش و بدکردار را در برابر بدکرداری اش پاداش می دهد. دلیل این که فرمود: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾: (نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اکثر عملا!»: بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای خدای عزوجل خالص نبوده و با شریعت پیامبرش ﷺ منطبق نباشد. پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی ثمر است «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده اند می گویند: این سخن جز سحری آشکار نیست» یعنی: جز باطلی همانند بطلان سحر و فریبی چون فریب آن نیست.

وَلَيْنَ آخِرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابُ إِلَىٰ أُمَّتِهِمْ مَعْدُودَةٌ لِّقَوْلِكَ مَا يَحْسَبُهُ ۗ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِدِينِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨﴾

«و اگر عذاب را از آنان تا مدتی شمرده شده به تأخیر افکنیم» یعنی: تا مدتی اندک شمار. و به قولی: تا آن هنگام که عمر گروهی شمرده شده از مردم سپری شود «می گویند: چه چیز آن را باز می دارد؟» یعنی: منافقان در این هنگام می گویند: چه چیز عذاب را از فرود آمدن باز می دارد؟ این سخن را از روی شتابزدگی و استهزا و تکذیب می گویند «آگاه باش، روزی که عذاب به آنان برسد از آنان بازگشتنی نیست» یعنی: از آنان بازداشتنی نیست بلکه حتماً و خواه ناخواه بر آنان فرود می آید «و آنچه را که مسخره می کردند آنان را فرو خواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزا و تمسخر به شتاب می طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است. شایان ذکر است که «امت» در قرآن کریم در معانی متعددی به کار رفته که از آن جمله است: ۱ - امام. ۲ - دین و آیین. ۳ - جماعت. ۴ - فرقه و طائفه. ۵ - زمان.

وَلَيْنَ آذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ ۗ ﴿٩﴾

«و اگر از جانب خود به انسان رحمتی بچشانیم» مانند آماده کردن روزی، بخشیدن سلامتی و دور ماندن از رنجها و محتتها. رحمت: نعمت است «سپس آن را از وی برگیریم» یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم «قطعاً او نا امید است» از رحمت ما و از بازگشت آن نعمت و امثال آن سخت مأیوس است «و ناسپاس»

کفور: بسیار ناسپاس و کفران‌کننده نعمت است لذا همه نعمتهایی را که در گذشته از آنها بهره مند بوده، فراموش می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال آنها شکر و سپاس نعمتهای از دست رفته را بکند. البته ناامیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر - هر دو - می‌شود.

وَلَمَّا أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَنَفْحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

«و اگر به آدمی پس از محنتی که به او رسیده نعمتی بچشانیم، می‌گوید: سختی‌ها از من دور شد» یعنی: اگر خدای سبحان به بنده خود - بعد از آن که در رنج و بلا، فقر، یا بیماری، یا ترس و بیم گرفتار بوده است - نعمتهای خود - از جمله سلامتی و توانگری - را بچشاند، او این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه می‌گوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آن‌که در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار خداوند متعال، یا منت‌پذیر وی باشد «بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است» یعنی: او به آنچه که خداوند تعالی بر وی از نعمتهای آماده خود منت نهاده، بسیار فخر فروش، گردنکش، خودستا و برتری‌جو و از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده است.

آری! این طبیعت انسان است، به جز کسانی که به وصف صبر و عمل صالح موصوف باشند:

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾

«مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده خدای عزوجل را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال نکبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمتها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند «آن گروه» موصوف به وصف صبر و عمل به شایستگی‌ها «برای آنان است آمرزشی» برای گناهانشان «و پاداشی بزرگ» و بسیار عظیم برای اعمال شایسته‌شان. در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خدای عزوجل در باره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به اوشادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به

خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ‌کس دیگر چنین حالی ندارد».

فَلَمَّا تَرَكَ تَارِكًا بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَصَاحِبٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٣﴾

بعد از آن‌که خدای عزوجل به بیان این حقیقت پرداخت که قرآن برای تحقق عبودیت و معرفت وی نازل شده است و بعد از آن‌که حکمت آفرینش آسمانها و زمین و موضع اهل کفر و ایمان را در قبال سختی‌ها و نعمت‌ها بیان کرد، اکنون پیامبرش صلی الله علیه و آله را به پایداری در تمسک به قرآن فرامی‌خواند زیرا هرگونه اخلاقی در تطبیق قرآن، اخلال به عبادت حق تعالی و اخلال در تحقق حکمت آفرینش هستی است: «و مبدا برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود، فروگذاری» یعنی: مبدا به‌خاطر خشونت و درشتی کفر و تکذیبی که از سوی کفار می‌بینی و به سبب این‌که آنان از روی عناد و هوس، معجزات و نشانه‌های حسی را درخواست می‌کنند، برخی از آنچه را که حق تعالی بر تو نازل کرده و تو را به تبلیغ آن مأمور کرده، ترک کنی؛ مانند اموری که شنیدن یا عمل کردن به آن بر آنها دشوار می‌آید، مانند دشنام دادن خدایان باطلشان و دستور دادنشان به یگانه‌پرستی. پس نباید چنین کاری از تو سرزند بلکه تو مأموری تا تمام آنچه را که بر تو نازل کرده‌ایم به آنان ابلاغ کنی، چه آن را دوست بدارند و چه از آن نفرت داشته باشند. لعل: در اینجا برای توقع و ترجیح نیست بلکه استفهام انکاری‌ای است که مراد از آن نفی یا نهی است «و مبدا از آن دل تنگ داری که بگویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده» که از آن بهره‌گیرد «یا چرا فرشته‌ای با او نیامده است» تا او را تصدیق کرده و از صحت رسالتش به ما خبر دهد؟ «جز این نیست که تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است» پس بر او توکل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن‌که به استکبار و استهزای آنان پروا داشته باشی و بدان که حق تعالی به‌حالشان داناست پس آنان را در برابر سخنان و اعمالشان مجازات می‌کند.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته می‌فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَبْنَاهُ قُلُوبًا بَعَثَ سُورًا مِثْلِهِ مُفْتَرِينَ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾

«یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است» و آن را افتراکنان به خداوند عَلَّامٌ نسبت می‌دهد؟ «بگو: پس ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید» که در بلاغت، حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی، مانند آن باشد. یعنی: بر فرض که من قرآن را برساخته باشم، آیا جز این است که من نیز بشری مانند شما هستم. پس اگر من این قرآن را بر ساخته‌ام، اینک شما هم به میدان آید و کمترین تعداد از این سوره‌هایی را که من بر ساخته‌ام، بر سازید «و فرا خوانید» برای پشتیبانی خود بر ساختن ده سوره مانند قرآن «هر که رامی‌توانید» که فراخوانید، از انسانهایی که به یاری جستن از آنان تواناید و همچنان از کسانی که آنها را عبادت کرده و شریک خدای سبحان قرار می‌دهید «اگر راستگو هستید» در این پندارتان که من این قرآن را برساخته‌ام زیرا اگر قضیه چنان باشد که شما ادعا می‌کنید، در آن صورت در امکان شما نیز هست که مانند آن را بیاورید.

شاه ولی الله هلوی رَحْمَةُ می‌گوید: «نخست به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این چنین بر اعجاز قرآن حجت اقامه کرد و این حجت تا روز قیامت برپاست». ابن کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد - مقدس و منزّه است پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَإِذَا رَسَّخْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنَّ لِلَّهِ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس اگر شما را اجابت نکردند» یعنی: اگر از عهده کاری که شما از آنان خواسته‌اید و در آن تحدی و معارضه طلبی کرده‌اید، بر نیامدند و آن را انجام ندادند «پس بدانید» به علم یقین ای مؤمنان! یا ای کافران! «که قرآن نازل کرده شده است به علم خدا» یعنی: به علم مخصوص به او که عقلها را به کنه و حقیقت آن دسترسی نیست زیرا قرآن مشتمل بر اعجازی است که احاطه بر آن از توان وامکان بشر خارج است «و بدانید که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند «پس آیا شما گردن می‌نهدید؟» یعنی: آیا شما مسلمانان بر اسلام ثابت قدم و برای خدای عزوجل مخلص هستید و بر طاعات خود می‌افزایید؟ آری! این‌گونه باشید و برای خدا عَلَّامٌ

گردن نهید زیرا با عجز کفار از آوردن نظیر ده سوره مانند قرآن، برای شما آرامش و بینشی افزونتر از آنچه که قبلا بر آن قرار داشته‌اید، حاصل شده است، هرچند که از قبل نیز، مسلمان و مطیع بوده‌اید. اما اگر مخاطب کفار باشند، معنی چنین است: ای کافران! شما باید بعد از این حجت قاطع مسلمان شوید زیرا عجزتان از آوردن قرآن، خود مستلزم گردن نهادن به اعجاز آن است و لازمه آن این است که: یگانگی خدا ﷻ را باور نموده و اسلام را بپذیرید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾

«کسانی که زندگی دنیا و تجمل آن را خواسته باشند، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم و به آنان در دنیا کم داده نخواهد شد» یعنی: کسانی که بعد از حجت قاطع یاد شده، باز هم به قرآن ایمان نیاورند، مسلما با این اعراض، جز دستیابی به دنیا هیچ هدف و مقصود دیگری ندارند و هر کس با عمل خویش فقط طالب بهره دنیا باشد، به پاداش دنیا - چون سلامتی، امنیت، گشایش در روزی، بالارفتن میزان برخورداری، برآورده شدن خواسته‌های مادی و مانند اینها - دست می‌یابد و این امر نیز بر اساس مشیت خدای سبحان است، به دلیل این که می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ (هر کس خواهان دنیای زودگذر است، به زودی هر که را بخواهیم نصیبی از آن می‌دهیم) «اسراء / ۱۸».

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر ﴿وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ می‌گوید: «پاداش صدقه و صله رحمی که کفار انجام می‌دهند، در دنیا - با گشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان - داده می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَطُلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نیست» به سبب آن که در قبال چیزی از اعمال نیک خود قصد پاداش آخرت را نداشته‌اند تا به‌خاطر آن پاداش نیک سرای آخرت را دریافت نمایند «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند «و آنچه

به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمالشان از اصل و اساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است.

شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِّنَ الْأَحْزَابِ فَأَلَنَّا مَوْعِدَهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ لَمَقْرُونٌ مِّن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه و آله، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایش‌های آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله اند «و شاهی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل علیه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن حجت، گواه و شاهی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و مایه رحمت بود» تقدیر آیه چنین است: با آن گواه، گواه دیگری که پیش از آن است پیوسته می‌باشد، آن گواه کتاب موسی علیه السلام است، کتابی که مژده‌آور بعثت محمد صلی الله علیه و آله گردید و از این حقیقت که ایشان فرستاده خداوند متعال اند خبر داد. آری! کتاب موسی علیه السلام راهنما و مایه رحمت و نعمت بزرگی بود که خدای عزوجل به وسیله آن بر امت موسی علیه السلام منت گذاشت. امام: کسی یا چیزی است که در دین به آن اقتدا شود. «این گروه» یعنی: کسانی که از جانب پروردگار خویش بر حجتی روشن قرار دارند و به گواهی آن دو شاهد ذکر شده، دانا هستند «به آن ایمان می‌آورند» یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا قرآن را تصدیق می‌کنند و بهشت از آن ایشان است «و هر کس از احزاب به آن کفر ورزد» اعم از مردم مکه و غیر آنها از تمامی اهل ادیان. احزاب: گروه‌ها. «پس آتش وعده‌گاه اوست» یعنی: او خواه‌ناخواه از اهل آتش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان

نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود». «پس، از آن در شبهه مباش» یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش «که آن حق است از جانب پروردگارت» پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای نیست «ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾

«و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بر بست» با این سخن خویش که بتان نزد خداوند ﷻ برای ما شفاعت می‌کنند و فرشتگان دختران خدا ﷻ اند و مانند این از یووها و اراجیف دیگر «آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند» در صحرای محشر پس آنان را در برابر اعمالشان مورد محاسبه قرار می‌دهد «و گواهان می‌گویند» مراد از گواهان: فرشتگان و پیامبران و علمایی‌اند که آنچه را خدای عزوجل به تبلیغ آن دستور داده است، به آنان ابلاغ کرده‌اند. آری! این گواهان در هنگامی که آن ستمکاران بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، می‌گویند: «اینان» یعنی: این عرضه‌شدگان «همان کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند» با شرکی که به او نسبت دادند «هان! لعنت خدا بر ستمگران باد» یعنی: بر کسانی باد که با دروغ بستن بر خدای عزوجل، بر خود ستم کرده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای عزوجل در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک می‌کند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور می‌گرداند، سپس او را به گناهانش مقرر و معترف ساخته و به او می‌گوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن می‌گوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام می‌فرماید: اما من این گناهان را در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را برایت می‌آمزم. سپس نامه حسناتش به وی داده می‌شود. اما گواهان درباره کافر و منافق می‌گویند: ﴿هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾! اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت خداوند ﷻ بر ستمگران باد».

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾

«همانان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: این ستمگران همان کسانی هستند که هر که را می‌توانند از دین خدا ﷻ باز دارند، از آن باز می‌دارند «و برای آن راه، کجی را می‌خواهند» یعنی: راه خدا ﷻ را به کجی وصف می‌کنند تا مردم را از آن متنفر و بدان بداندیش کنند «و هم آنان آخرت را منکرند» و باور ندارند.

آری! در عصر حاضر نیز بسیاری از شیاطین انسی را می‌یابیم که همیشه در پی یافتن نقطه ضعفی برای دین خدا ﷻ هستند و هرگاه به ظن خود در آن کجی و عیبی تراشیدند، آن را در بوق و کرنا گذاشته اینجا و آنجا تبلیغ می‌کنند. که لعنت خداوند ﷻ بر این ستمگران باد.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضْعِفُ لَهُمْ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾

«آنان در زمین عاجزکننده نیستند» یعنی: آنان از عذاب خدا ﷻ در دنیا گریزی ندارند؛ چنانچه بخواهد آنان را مجازات کند بلکه در زیر قهر و غلبه و در قبضه و سلطه وی قراردارند «و جز خدا دوستانی برای آنان نیست» تا عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند ﷻ به ستمگر مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست». هم به این دلیل می‌فرماید: «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افترایشان بر خدای عزوجل، بازداشتنشان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد «آنان توان شنیدن حق را نداشتند و حق را نمی‌دیدند» یعنی: آنان در اعراض از حق و بغض و کین در برابر آن تا بدانجا افراط کردند که گویی از شدت تنفر نسبت به حق، نه توان شنیدن آن را داشتند و نه یارای دیدن آن را.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

«اینانند که» با پرستش غیر خدا ﷻ «به خود زیان زده‌اند» زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند «و آنچه بر می‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که بر خدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برایشان باقی نماند.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾

«بدون شک آنان در آخرت زیانکارترند» زیرا بهشت برین را به دوزخ جحیم فروخته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان حال اشقیا و سیه روزان، به بیان حال نیک‌بختان می‌پردازد: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و فروتنی کرده‌اند رو نموده به سوی پروردگار خویش» یعنی: در برابر پروردگار خود خشیت و خشوع داشته و در پناه یاد و نام او آرامش یافته‌اند «انان اهل بهشتند و در آن جاودانند».

﴿٢٤﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْبَرَ وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ ۚ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

سپس خداوند متعال برای کافران و مؤمنان مثلی زده و می‌فرماید: «مثل این دو گروه، چون نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست» پس کافر به کسی تشبیه شده که هم کور و هم کر است و مؤمن به کسی تشبیه شده که هم شنوایی دارد و هم بینایی «آیا در مثل یکسانند؟» یعنی: آیا آن دو گروه در حال و وصف خود برابرند؟ هرگز! «پس آیا پند نمی‌گیرید» از تأمل در عدم برابری میان آنها و در تفاوت آشکاری که میان آنها وجود دارد تا به خود آییند و از اهل ایمان گردید؟.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم» درحالی که می گفت: «بی گمان من برای شما بیم دهنده‌ای آشکار هستم» از جانب حق تعالی و با من حجتی است روشن بر این که پیامبر او هستم.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْآسْرِ ﴿٣٦﴾

سپس نوح عليه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است: «که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» نوح عليه السلام این روز سهمگین را به طور مبهم یاد نمود و آن را برایشان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا زَرْنَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا زَرْنَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الْأَرَى وَمَا زَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبًا ﴿٣٧﴾

«پس ملای که کافر بودند از قوم او گفتند» ملأ: سران و اشرافند. این تعبیر متضمن آن است که برخی از اشراف قوم نوح عليه السلام، کافر نبودند. آری! اشراف کافر از قوم نوح عليه السلام پاسخ او را به گونه‌ای دادند که از سه وجه مقتضی طعنشان در نبوت وی است:

وجه اول این سخنشان است: «ما تو را جز بشری مانند خویش نمی بینیم» ای نوح! نه تو فرشته هستی و نه فرمانروا، از این رو، تو از چنان مزیت خاصی برخوردار نیستی که با آن سزاوار نبوت باشی ولی ما نباشیم. وجه دوم این سخنشان است: «و نمی بینیم کسی جز اراذل ما از تو پیروی کرده باشد» اراذل: از نظر آنان فقرا و کسانی بودند که مشاغل و حرفه‌های فرومایه‌ای داشته و از حسب و شرف ظاهری‌ای برخوردار نبودند. یعنی: کسی از اشراف از تو پیروی نکرده است پس تو را با این مشت فرومایه از پیروانت، بر ما هیچ مزیتی نیست زیرا این فرومایگان در آنچه می شنوند به نقاط ضعف و اشتباه پی نمی برند بلکه هر کسی را که به سوی مذهب و راه و روش جدیدی فراخواند، بی آنکه از سخن وی فهم و برداشت درستی داشته باشند، پیروی می کنند «آن هم نسنجیده» یعنی: این فرومایگان از تو به طور سرسری، بی تأمل و نسنجیده پیروی می کنند، بی آن که در این امر که تو آیا حقیقتاً پیامبر هستی یا خیر، تعمق و تحقیق کنند.

وجه سوم از طعنهایشان این سخن بود: «و برای شما بر خود هیچ برتری نمی بینیم» این بخش از سخنانشان را خطاب به نوح عليه السلام و پیروانش - هر دو - گفتند. یعنی: ای نوح! ما برای تو و کسانی از فرومایگان که از

تو پیروی کرده‌اند، هیچ‌گونه فضل و برتری‌ای بر خود نمی‌بینیم که با آن بر ما امتیازی داشته و شایسته این تفوق ادعایی خویش باشید.

سپس آنها بر سبیل استدراک از آن طعنهای سه‌گانه دست برداشته به گمان بی‌بهره از برهان خویش که جز عصبیت محض و حسد و حرص بر باقی ماندن ریاست دنیوی‌شان، هیچ تکیه‌گاه دیگری نداشت، منتقل شدند و گفتند: «بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم» یعنی: تو را ای نوح در دعوت و شما پیروانش را در اجابت و تصدیقش، دروغگو می‌پنداریم و شما در دعوت و اجابت با هم تبانی کرده‌اید تا ریاست و رهبری را به چنگ آورید.

قَالَ يَقْوَرُ أَرَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَدَيْهِ مِنْ رَبِّي وَرَحْمَةً مِّنْ عِنْدِي فَعِمَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ هَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ ﴿٢٨﴾

«گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من! به من خبر دهید که اگر از سوی پروردگارم بر حجتی روشن باشم» یعنی: اگر از سوی پروردگارم در نبوت خود حجت و برهان روشنی داشته باشم که بر صحت نبوتم دلالت کند و پذیرش آن را بر شما حتمی گرداند چه‌طور؟ آیا باز هم دعوتم را انکار می‌کنید؟ «و» آیا باز هم انکار می‌کنید اگر حق تعالی «مرا از نزد خود رحمتی» مانند نبوت «بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده باشد» یعنی: بر شما پوشیده مانده باشد؟ شما باید بدانید که برابر بودن در وصف بشریت، مانع داشتن امتیاز در وصف نبوت نیست زیرا ممکن است که همه انسانها در آدمیت برابر باشند ولی لزوماً همه آنها شایستگی وصف نبوت را نداشته باشند «پس آیا ما شما را بدان ملزم کنیم» یعنی: آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دعوت مجبور کنیم و ایمان را علی‌رغم میل باطنی‌تان به دل‌هایتان فرونماییم؟ «در حالی که شما بدان اگراه داشته باشید» بی‌آنکه در آن تدبر و اندیشه کنید؟ قطعاً این کاری است که جز خدای عزوجل، هیچ کس دیگری بر آن توانا نیست.

وَيَقْوَرُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَآ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُّكَلَّفُوا رِيْبَهُمْ وَلَكِنِّي أَرْسَلْتُكُمْ قَوْمًا

تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

«و ای قوم من! بر این امر» یعنی: بر تبلیغ رسالت «مالی از شما درخواست نمی‌کنم» زیرا فرستاده خدا ﷻ در برابر تبلیغ رسالت، از کسی مال و منالی طلب نمی‌کند تا با این کار در موضع تهمت قرار گیرد «مزد من فقط بر خداوند است» و او برایم کافی است «و من طردکننده کسانی که ایمان آورده‌اند» از فقرا «نیستم»

چنان‌که شما می‌خواهید «قطعا آنان با پروردگارشان دیدارکننده‌اند» یعنی: آن فقرای مسلمان به لقای پروردگارشان مشرف می‌شوند و این همه فضل و برتری دارند پس در واقع امر، اشراف حقیقی آنانند که به بارگاه حق تعالی قرب و منزلتی داشته و در برابر ایمانشان از او پاداش دریافت می‌کنند. یا معنی این‌است: اگر پردازان کم، آن‌گاه که با پروردگارشان ملاقات کنند، از من شکایت می‌کنند «ولی من شما را قومی می‌بینم که جهالت می‌کنید» و قطعا فرومایه پنداشتن فقرا و درخواست طرد آنان، از جهل و نادانی شما ناشی شده است، شما باید بدانید که اشراف حقیقی همانا پیروان حق‌اند، هرچند که فقیر و بی‌حسب و نسب باشند و در مقابل، کسانی که با حق می‌ستیزند، اراذل و اوباش فرومایه‌اند، هرچند که توانگر و سرمایه‌دار باشند و این حقیقتی است که در آن کمترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین این سخن شما که: فقرای مؤمن، سرسری نگر، بی‌تأمل و نسنجیده‌کارند، نکوهشی برایشان نیست زیرا وقتی حق روشن بود، دیگر برای رأی و اندیشه و فکر و تأمل، هیچ مجالی باقی نمی‌ماند و اصولا فکر و تأمل در امر حقی که روشن و آفتابی است، خود مستوجب مذمت و نکوهش است چنان‌که نقطه مقابل آن محل ستایش می‌باشد، به‌همین دلیل است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف راجع به ستایش ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند: «هیچ‌کس را به‌سوی اسلام دعوت نکردم مگر این‌که برایش درنگی بود، جز ابوبکر که هیچ درنگی نکرد و بی‌تأمل پذیرا شد».

وَيَقْوَمُ مَن بَصُرْنِي مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٠﴾

«و ای قوم من! اگر آنان را طرد کنم، چه کسی مرا در برابر خداوند یاری خواهد کرد؟» در حالی‌که ایشان به‌سوی ایمان و اجابت دعوتی که خداوند جل جلاله مرا برای برافراشتن پرچم آن فرستاده است، سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند؟ بنابراین، فقرا به‌سبب پیشدستی در ایمان، به اکرام و ترفیع مقام شایسته‌تر و سزاوارترند تا به طرد و راندن و اهانت پس جز جاهلان به حق خدای عزوجل، کسی دیگر با آنان چنان رویه‌ای در پیش نمی‌گیرد و من درحالی‌که فرستاده خدا جل جلاله هستم، چگونه به صف جاهلان از خدا بی‌خبر بی‌بندم؟ وانگهی اگر مرتکب این معصیت بشوم، چه کسی مرا در برابر خداوند جل جلاله یاری خواهد کرد زیرا شکی نیست که مؤمنان شتابگر به‌سوی طاعت خدا جل جلاله، اولیا و دوستان وی‌اند، هر چند که فقیر بوده و مالک چیزی نباشند پس اگر من به آنان بدی کنم و پردازان نمایم، یقینا خدای قهار خصم من خواهد بود، آن

وقت چه کسی مرا در برابر مجازات او یاری خواهد کرد؟ «آیا پند نمی گیرید» و نمی فهمید که هر کس به خداوند عَلَّاهُ ایمان آورد، نباید طرد شود بلکه باید مورد اکرام و تجلیل قرار گیرد؟
این خواسته قوم نوح عَلَّاهُ همانند خواسته کافران همانندشان، از خاتم پیامبران عَلَّاهُ است که ضعفا را از خود طرد کرده و با اشراف قوم نشست مخصوصی داشته باشد و به آنان شأن و منزلتی ویژه قایل شود.

**وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لِي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنَّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾**

نوح عَلَّاهُ افزود: «و به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است» تا به این طریق برای خود فضیلتی را مدعی شوم که شما با نیافتن آن در من، بر دروغگو بودنم استدلال نمایید. مراد از گنجینه های خدا عَلَّاهُ: گنجینه های روزی وی است «و غیب نیز نمی دانم» یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند عَلَّاهُ را می دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس «و نمی گویم» به شما «که من فرشته ام» تا شما بگویید که ما تو را جز بشری مانند خویش نمی بینیم «و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد» از مؤمنان به خدای عزوجل «نمی گویم که خدا هرگز بدیشان هیچ خیری نخواهد داد» بلکه بی گمان خدای عزوجل عَلَّاهُ با بخشیدن گوهر ایمان، به آنان خیر و نعمت داده است و او یقینا برتری دهنده آنهاست در دنیا و پاداش دهنده آنهاست به پاداشی عظیم در آخرت «خدا به آنچه در ضمیر آنهاست» از صدق ایمان و اخلاص «داناتر است» پس در قبال آن به آنها پاداش می دهد. یعنی: اگر در دلهاشان خیری وجود داشته باشد، قطعاً خدای عزوجل مطابق آن، از فضل خود به آنان ارزانی می دارد و این امر که آنها ضعیف و فقیرند، هرگز مانع دادودهدش الهی و ریزش نعمتهایش بر آنان نیست و اگر جز این بگویم: «من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود» یعنی: اگر ایشان را طرد کرده و ایمانشان را نپذیرم و بگویم که خداوند عَلَّاهُ هرگز به ایشان خیر و نعمتی نمی دهد - در حالی که بدانچه در ضمیرشان است هیچ علمی ندارم - بی شک از ستمکاران خواهم بود.
نوح عَلَّاهُ این گونه با پاسخ های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنانشان را رد کرد.

قَالُوا يَنْبُحُ قَدَّ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَيْنَا بِمَا تَعْدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٢﴾

«گفتند: ای نوح! به راستی با ما مجادله کردی و بسیار هم جدال کردی» یعنی: سخنان ما را با هر گونه حجتی دفع کردی «پس آنچه را به ما وعده می دهی» از عذاب، همان که از یک سو ما را از آن می ترسانی و از سوی خود نیز از فرود آمدن آن بر ما بیمناکی «برای ما بیاور، اگر از راستگویان هستی» در این وعده خویش.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾

«گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می آورد» چه آن را بر شما به تعجیل بفرستد، چه به تأخیر. پس آوردن عذاب در اختیار من نیست بلکه در اختیار کسی است که شما منکر وی هستید «و شما عاجزکننده نیستید» که توان بازداشتن تحقق اراده الهی را در مورد خود داشته باشید و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتنی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او هستید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾

«و اگر خدا خواسته باشد که شما را» به سبب کبر و ستمتان «گمراه کند» از راه رشد و هدایت و جدا کند از راه حق «نصیحت من» که آن را براساس حق نصیحت و خیرخواهی برای خدا ﷻ - با ابلاغ رسالت و روشن کردن حقیقت - به شما نثار کرده ام و بسیار هم نثار کرده ام «به شما سود نمی بخشد اگر بخواهم» باز هم «شما را نصیحت کنم» و من نمی دانم که خداوند ﷻ درباره شما چه اراده دارد؟ «او پروردگار شماست» پس گمراه کردن و راه نمودن همه در اختیار او و مفوض به سوی اوست «و به سوی او بازگردانیده می شوید» پس شما را در قبال اعمالتان جزا می دهد.

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

اکنون در میانه داستان نوح عليه السلام، آیه معترضه ای می آید که رفتار قوم محمد صلى الله عليه وآله وسلم را در قبال داعی حق به زیر سؤال می برد: «آیا می گویند آن را بر بسته است» یعنی: آیا کفار مکه می گویند: محمد صلى الله عليه وآله وسلم داستان نوح عليه السلام را از نزد خود بر بسته است؟ «بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده باشم» این جرمی است عظیم «در آن صورت گناه من» و جزای عملکرد من «بر عهده خود من است ولی من از جرمی که به من نسبت

می‌دهید بر کنارم» بنابراین، فرجام خفت‌بار این افترای شما در باره من، گریبانگیر خود شماست و من از آن بیزار و برکنارم.

وَأَوْحَىٰ إِلَيْكَ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«و به‌سوی نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد» حق تعالی با این خبر قاطع، نوح علیه السلام را از ایمان آوردنشان مأیوس کرد تا از دعوتشان دست برداشته و برای نجات آماده شود. بنابراین، این سخن خداوند جل جلاله، نوح علیه السلام را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، نومید می‌کند «پس به سبب آنچه می‌کردند اندوه مخور» و بدان که گاه انتقام از دشمنان به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است.

وَأَصْنَعُ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيُنَا وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الْأَذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٣٧﴾

«و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز» یعنی: کشتی را پیش دیدگان ما و با حفظ و حمایت ما و براساس آنچه که به‌سوی تو از کیفیت ساختن آن وحی می‌فرستیم، بساز. قتاده می‌گوید: «طول کشتی نوح علیه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه‌گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان. «و در باب کسانی که ستم کرده‌اند، با من سخن مگویی» یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن «چراکه آنان غرق‌شدنی هستند» و حکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی‌برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به‌سوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعاً در وقتی که تعیین شده است، غرق‌شدنی هستند.

وَيَصْنَعُ الْفُلَكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

«و نوح کشتی را می ساخت» یعنی: شروع به ساختن آن کرد «و هر بار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می گذشتند، او را مسخره می کردند» و می گفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده ای! یا می گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی می سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می شود؟ «می گفت: اگر ما را مسخره می کنید» امروز به سبب ساختن کشتی «ما نیز شما را همان گونه که مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنتان در توفان.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾

«پس به زودی خواهید دانست که بر سر چه کسی عذابی می آید که خوارش سازد» و آن، غرق شدن در دنیا است «و بر او عذابی پایدار فرود می آید» که همانا عذاب پایدار دوزخ در آخرت است؟.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ آتَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾

«تا آن گاه که فرمان ما» یعنی: عذاب ما «در رسید و تنور فوران کرد» یعنی: آب چنان جوشش گرفت که حتی از تنور نانوایی فوران کرد. به قولی: مراد تنور نانوایی نیست بلکه مراد روی زمین است و فوران آن نشانه آغاز توفان بود «گفتیم: در کشتی از هر جنسی» یعنی: از هر صنفی از اصناف حیوانات روی زمین «دو نر و ماده را حمل کن و نیز خانواده ات را» ایشان شامل همسر وی، فرزندان و همسرانشان بودند «مگر آن کسی که حکم ما از پیش بر او مقرر شده است» که از غرق شدگان است، او را حمل نکن و بدان که این حکم بر او مقرر نشده مگر از روی علم به این امر که او کفر را به اراده خویش انتخاب می کند «و بردار» در کشتی «کسانی را که ایمان آورده اند» با تو از قومت. سپس خدای سبحان قلت ایمان آورندگان همراه با نوح عليه السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده می فرماید: «و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند» به قولی: همه آنان هشتاد تن بودند که سه تن از پسران نوح عليه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسرانشان نیز در جمله آنان قرار داشتند.

﴿ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرِّدِيهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤١﴾ ﴾

«و گفت» نوح عليه السلام «در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش» روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام خدا جل جلاله و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند «همانا پروردگار من آمرزنده» است گناهان مؤمنان با اخلاص را «مهربان است» که نجات دادن این گروه برای بقای نسل بشر و نسل حیوانات و جاندارانی که نوح عليه السلام آنها را با خود در کشتی بعد از طوفان حمل کرد، از مهربانی و فضل و بخشایش وی است. شایان ذکر است که بر مبنای سنت نوح عليه السلام بردن نام خدا جل جلاله در آغاز سوارشدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرموده اند: «امان امتم از غرق - وقتی که به کشتی سوار می شوند - این است که بگویند: بسم الله الملك ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يَبْدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿انعام/ ۹۱﴾، ﴿بِسْمِ اللَّهِ جَعَلَهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾».

وَهُی تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنِيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿۶۲﴾ قَالَ سَوِّىْ اِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللَّهِ اِلَّا مَنْ رَجَعُ وَعَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿۶۳﴾

«و آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه آسا می برد» این تعبیر، بیانگر شدت هول و هراسها و نیرومندی توفانی است که تمام روی زمین را فرا گرفته و پوشانده بود ولی خداوند جل جلاله به فضل و رحمت خویش کشتی و سرنشینان آن را به رغم آن توفان مهیب و در دل آن موجهای کوه پیکر که سرتاسر زمین را فرا گرفته بود، به سلامت نگه داشت «و نوح، پسرش را بانگ در داد» به قولی: نام این پسر وی کنعان، و او از جمله کافران بود. و به قولی: او از منافقان بود «که در کناری بود» از قوم و نزدیکانش، به نحوی که این سخن نوح عليه السلام که گفت: در آن سوار شوید... به گوش وی نرسیده بود. به قولی دیگر معنی این است: او در کناری بود از دین پدرش. آری! نوح عليه السلام خطاب به او چنین بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش» در خارج از کشتی، یا بر دین آنان مباش زیرا آنان نابود می شوند. اما او جاهلانه بر این باور بود که توفان به قله کوهها نمی رسد بنابراین، در پاسخ پدرش: «گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می برم که مرا از آب نگاه دارد» یعنی: با ارتفاعش مرا از غرق شدن در آب باز دارد «نوح گفت: امروز هیچ نگاه

دارنده‌ای از عذاب خدا نیست» زیرا این روزی است که در آن عذاب همگانی به تحقق می‌پیوندد «مگر کسی که خدا بر وی رحم کند» یعنی: لیکن کسی که خدا عز وجله بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می‌دارد و این رحمت‌شدگان فقط کشتی‌نشینانند و بس «و» در این هنگام بود که «موج میان آن دو حایل شد» یعنی: امواج فراز آمد و چنان بزرگ و فلک آسا گشت که میان نوح و پسرش حایل گردید و بنابراین، نجات وی از غرق دشوار گشت «پس، از غرق‌شدگان شد» ابن کثیر نقل می‌کند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت».

وَقِيلَ يَا أَرْضُ آبِلَيْ مَاءِكِ وَنَسَمَاءِ أَقْلَيْهِ وَغِيصَ الْمَاءِ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

«و گفته شد: ای زمین! آب خود را فروبر» به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً وبه تدریج آب را در خود فرو می‌برد «و ای آسمان! بازمان» از باریدن. گفته می‌شود: «أفلع المطر!»: باران باز ماند» آن‌گاه که از باریدن باز ایستد «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و خداوند عز وجله قوم نوح علیهم السلام را جملگی نابود کرد «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت» جودی: کوهی معروف در نزدیکی «موصل» است. یادآور می‌شویم که خدای عزوجل کشتی نوح علیهم السلام را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوبین» آمده است که آن کوه، کوه «آارات» است. گفتنی است که ماهواره‌ها - و قبل از آنها یکی از کاوشگران - بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوههای ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم». قتاده می‌گوید: «نوح علیهم السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند. «و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار».

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحنیان توحیدی در تفسیر «البحرالمحیط» می‌گوید: «به رغم آن‌که این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست‌ویک نوع از

انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...»، ابوحنیفان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است.¹

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ﴿٤٥﴾

«و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است» یعنی: او از همان کسانی است که تو نجات آنان را با این فرموده‌ات: ﴿وَأَهْلَكَ...﴾ به من وعده داده‌ای «و البته وعده تو راست است» که در آن هیچ خلافی نیست «و تو بهترین حکم‌کنندگان» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگان.

قَالَ يَنْفُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتَّبِعِنَّ مَالَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنْ أَعْظَمَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

پروردگار عزوجل در پاسخ وی «فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست» که من وعده نجات آنان را داده‌ام زیرا او از کسانی نبوده است که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌اند پس نزدیکی و قرابت مورد اعتبار، قرابت در دین است نه قرابت در نسب «همانا او عملی ناشایست است» از بس که او در کردار ناشایست غرق شده، گویی خود عین عمل ناشایست است. پس این تعبیر، گویای مبالغه در نکوهش و مذمت این فرزند نوح علیه السلام می‌باشد. یعنی: تو ای نوح! می‌دانی که هرگز عمل ناشایست را با تو نسبت و مناسبتی نیست، او در حقیقت از خانواده و کسان تو نیست، خانواده‌ای که پیامبران علیهم السلام به سوی تشکیل آن دعوت کرده‌اند. بر مبنای این دعوت، فقط آن رابطه‌ای پابرجا و دارای وجود حقیقی خواهد بود که میان مؤمنان به خدا جل جلاله برقرار شده باشد لذا اگر میان دوستان خدا جل جلاله و میان دشمنانش رابطه دوستی و موالات وجود داشت، آن رابطه غیرقابل قبول است و قطع شده اعلام می‌شود «پس چیزی را که بدان علم نداری، از من نخواه» یعنی: اگر در علم ازلی من رفته بود که فرزندان مؤمن است، بی‌گمان او را نجات می‌دادم. این آیه دلیل بر عدم جایز بودن دعایی است که انسان به عدم مطابقت آن با شرع علم دارد «من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی» یعنی: ای نوح علیه السلام! من تو را از این که از نادانان باشی و از من چیزی را بخواهی که خواستن آن برای تو روا نیست، بر حذر می‌دارم بلکه از عالمان با عمل باش.

¹ نگاه کنید به حاشیه تفسیر «البحرالمحیط 0/227»

و چون نوح علیه السلام دانست که این درخواستش مطابق رضای خداوند جل جلاله نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به سر می برده، بی درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾

«گفت» نوح علیه السلام «ای پروردگار من! همانا من به تو پناه می برم از آن که از تو چیزی بخواهم» در آینده «که بدان علم ندارم» یعنی: به درستی و جایز بودن آن علمی ندارم «و اگر بر من نیامری» گناه آنچه را که از روی ناآگاهی و بی علمی از تو خواسته ام «و به من رحم نکنی» با پذیرفتن توبه ام «از زیانکاران باشم» در اعمال خود و از اعمال خود هیچ سودی نخواهم برد.

قِيلَ يٰ نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

«گفته شد: ای نوح! فرود آی» از کشتی به سوی زمین، یا از کوه به سوی زمین هموار زیرا زمین به فرمان پروردگار آبش را فروبلعید و خشک شد. آری! فرود آی «با سلامی از جانب ما» یعنی: با درود و سلامی از جانب ما، یا با ایمنی کامل «و با برکت هایی» یعنی: با نعمتهای پایدار، فراینده و رشد یابنده ای «فرود آمده بر تو» و این برکات در حق نوح علیه السلام، بسیاری نسل و تبار اوست، به طوری که اکثر انبیاء علیهم السلام و ائمه دین از نسل وی اند «و» با برکت هایی فرود آمده «بر امت هایی از همراهان تو» مراد امت هایی هستند که از نسل شاخه های مختلف همراهان نوح علیه السلام در کشتی به وجود می آیند، همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح علیه السلام نیز می شود زیرا آنها نیز امتهای، یعنی گروه های مختلف و انواعی گونه گون و جداگانه از جانوران بودند «و امت هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره مند می کنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک می رسد» مراد: گروه هایی از نسل امتهای یاد شده تا روز قیامت اند که کافر می شوند. پس خداوند جل جلاله آنان را در دنیا بهره مند و برخوردار می سازد ولی در آخرت بهره ای ندارند.

تِلْكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

«این» داستان نوح علیه السلام «از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. پیش از این» وحی ما در قرآن «نه تو آن را می دانستی» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «و نه قوم تو» آن را می دانستند. پس بیان این داستان از سوی تو با

این تفصیل شگرف که گویای حقیقت است، خود دلیلی است برای اهل خرد بر این امر که تو رسول بر حق خداوند عَلَيْهِ السَّلَام هستی «پس صبر کن» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بر آنچه که از کفار زمانت می بینی چنان که نوح عَلَيْهِ السَّلَام صبر کرد «بی گمان عاقبت» نیک و پسندیده در دنیا و آخرت «از آن تقوای پیشگان است» یعنی: از آن خداترسانی است که به پیام پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام ایمان دارند، همان گونه که فرجام نیک از آن نوح عَلَيْهِ السَّلَام و متقیان همراهش بود.

وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَیْرِهُ إِنَّكُمْ أَنْتُمْ لَأَلْمُفْتَرُونَ ﴿۵۰﴾

«و فرستادیم به سوی عاد» یعنی: به سوی قبیله عاد که ساکن احقاف یمن بودند «برادرشان هود را» زیرا هود عَلَيْهِ السَّلَام یک تن از اعضای قبیله آنها بود «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما جز افتراکننده نیستید» با گرفتن معبودی جز خدای یگانه و نامیدن آن به نام خدا و دادن حقوق الوهیت به وی.

یَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِی فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۵۱﴾

«ای قوم من! برای این» تبلیغی که به شما می کنم و اندرزی که به شما می دهم «پاداشی از شما درخواست نمی کنم» و بی چشمداشت هیچ پاداشی از شما، رسالتم را ابلاغ می نمایم «پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست» و اوست که مرا در برابر این دعوتم پاداش می دهد «پس آیا تعقل نمی کنید» وقتی نصیحت کسی را رد می کنید که از شما در برابر آن هیچ پاداشی نمی طلبد؟!!

وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُورِبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿۵۲﴾

«و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید» از کفر و گناهی که از شما سر زده است «سپس به سوی او توبه کنید تا آسمان را» یعنی: باران را «بر شما ریزان گشته بفرستد» مدرار: بارانی بسیار ریزان، پیگیر و فراوان. ناقه مدرار: یعنی شتر بسیار شیردهنده. پس این آیه دلالت می کند براین که استغفار و توبه، جلب کننده روزی آسمان و برکات زمین است و در این باره حدیث شریف بسیار بزرگی آمده است که برای

آمزش خواهان هدیه‌ای بس روح‌افزاست: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هر کس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند عز وجل به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد». «و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» یعنی: آمزش بخواهید و توبه کنید تا گشایش و آسایشی بر فراز گشایش و آسایش شما، یا عزتی بر عزت شما بیفزاید «و مجرمانه روی برنتابید» یعنی: از آنچه که شما را به سوی آن دعوت می‌کنم، تبهکارانه روی بر نگردانید که در این صورت، مرتکب جرم روگردانی از دعوت خدای عزوجل و کفر به آیات و به فرستاده وی می‌شوید.

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾

«گفتند: ای هود! برای ما بینه‌ای نیاوردی» یعنی: برای ما دلیل و حجت روشنی نیاوردی که بر مبنای آن عمل کنیم و با آن بر این امر راه بریم که تو فرستاده بر حق خدا هستی و در این ادعای خود بر خدا دروغ بر نمی‌بندی. اما این سخنان دروغی بیش نبود زیرا هر یک از پیامبران الهی معجزاتی با خود آورده‌اند که انسانهای منصف با مشاهده آنها به ایمان پیوسته‌اند «و ما به گفته تو» یعنی: به خاطر این سخن بی‌حجت تو، یا از روی پشت پازدن به سخن تو و اهمیت ندادن به آن «ترک‌کننده معبودان خود» که بجز خدا عز وجل آنان را عبادت می‌کنیم «نیستیم و ما تو را باوردارنده نیستیم».

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِنْ دُونِهِ فَكِدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿٥٥﴾

«چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما» که تو بر آنها عیب و ایراد می‌گیری و رأی ما را در پرستش آنها، بر کم‌خردی و نادانی ما حمل می‌کنی «به تو آسیبی رسانده‌اند» مرادشان از این آسیب، جنون و دیوانگی است. یعنی: آنچه به ما در نفرت انگیزی و فرافکنی علیه بتان می‌گویی و آن را پیوسته تکرار می‌کنی، نشانه جنون و دیوانگی توست «گفت» هود علیه السلام «همانا من خدا را گواه می‌گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید، بیزارم» یعنی: من از پرستش آنها برائت می‌جویم و اعلام می‌کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از

شرک‌آوری شما بیزارم «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به کار برید» یعنی: شما و خدایانتان - اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند - هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

«در حقیقت، من بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکل کردم» پس او مرا از نیرنگ شما نگاه می‌دارد، هرچند که شما در جستجوی راههای آسیب رساندن به من، تمام سعی و توانتان را هم به کار برید زیرا هر کس بر خدا توکل کرد، او برایش بس است «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست دارد» یعنی: هرگونه جنبنده‌ای - و از آن جمله خود شما - در قبضه قدرت و اراده حق تعالی و تحت سلطه وی قراردارید و مهار هستی همه، در غایت تسخیر و نهایت خضوع و خواری به دست با کفایت بلاکیف توانای اوست. معنی: ﴿آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾: (موی پیشانی او را در دست گرفته) این است که: او مالک همه جنبنده‌ها، حاکم بر همه آنها، قادر بر تصرف در آنها و مقهورکننده آنهاست که «ناصیه: دسته موی جلو»، تمثیلی براین معنی است «همانا پروردگار من بر راه راست است» یعنی: اراده او در جهت حق و عدل است پس شما را بر من مسلط نمی‌سازد زیرا من به او مؤمن هستم و به سوی راهش دعوت می‌کنم، در حالی که شما به او کافر بوده و از دعوتش روگردانید. به حق که این سخنان هود علیه السلام، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٥٧﴾

«پس اگر روی بگردانید» یعنی: اگر بر روگردانی از اجابت دعوت حق و تصمیمتان بر کفر استمرار ورزید؛ «به یقین پیغامی را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، به شما رسانیدم» و جز این هیچ تکلیف دیگری بر عهده من نیست. پس حجت بر شما تمام است «و پروردگارم قومی جز شما را جانشین خواهد

کرد» یعنی: یقیناً خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ شما را به سبب این موضع گیریتان در برابر فرستاده‌اش و اعراضتان از دعوت وی، نابود خواهد کرد سپس قومی غیر از شما را به میان خواهد آورد که در دیار واموالتان جانشیتان باشند «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با این رویگردانی‌تان؛ نه زیانی بسیار و نه اندک بلکه فرجام بد این کفر و شرک به خود شما بر می‌گردد «در حقیقت، پروردگرم بر همه چیز حفیظ است» یعنی: ناظر و مسلط و نگهبان است پس اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند و سرانجام شما را در برابر آن جزا می‌دهد، همچنین او مرا از هرگونه گزند از سوی شما نگاه می‌دارد.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾

«و چون فرمان ما» یعنی: عذاب ما که هلاک کننده قوم عاد بود «در رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند» و جملگی چهار هزار تن بودند «به رحمتی از جانب خود» یعنی: به رحمتی بزرگ از جانب خود «نجات دادیم» زیرا هیچ کس جز به رحمت ما نجات پیدا نمی‌کند «از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود که دیارشان را ویران و خودشان را نابود ساخت تا بدانجا که از آنان احدی باقی نماند.

وَتِلْكَ عَادٌ جَعَلُوا بَنَاتِهِمْ رِجَالًا وَعَصَوُا رُسُلَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

«و این است عاد» اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند «و فرستادگانش را نافرمانی نمودند» یعنی: فقط هود عَلَيْهِ السَّلَامُ را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر دیگری غیر از وی نبود. ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هر کس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند «و فرمان هر جبار عنیدی را پیروی کردند» جبار: متکبر، و عنید: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌دهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از رؤسای سرکش و رهبران حق‌ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ ﴿١٠﴾

«و» سرانجام «در این دنیا از پی آنان لعنتی فرستاده شد» که لعنت کنندگان همیشه آنها را نفرین می‌کنند، از این رو لعنت پیوسته گریبانگیر آنهاست، بدان‌گونه که تا این دنیا باقی باشد، این لعنت هم از آنان جدایی نداشته و همیشه بدرقه راه آنان خواهد بود «و» لعنت در «روز قیامت نیز» گریبانگیر آنان شد و در آنجا نیز مورد لعنت قرار گرفتند چنان‌که در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند «آگاه باش که همانا عادیان به پروردگار خود کافر شدند» یا نعمت پروردگار خود را کفران و ناسپاسی کردند «هان! دوری بر عاد قوم هود باد» یعنی: آنها همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطرودند پس نفرین خداوند عز وجل بر آنان باد. (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

﴿ وَإِلَىٰ نَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَتَقَوَّمُوا عِبَادُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهِ غَيْرُهُ ۗ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا

إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿١١﴾

«و» فرستادیم «به سوی نمود برادرشان صالح را» قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند «گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، او شما را از زمین پدید آورد» یعنی: او آفرینش شما را از زمین آغاز کرد زیرا تمام بشر از صلب آدم علیه السلام اند و او از زمین خلق شده است. ﴿وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید «پس از او آمرزش بخواهید» یعنی: از خدای عزوجل بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناہانی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامرزد «سپس به سوی او توبه کنید» یعنی: به سوی عبادت خدای یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادام شوید «که بی‌گمان پروردگار من نزدیک» است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدین‌گونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبران علیہم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

قَالُوا يَصْلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٦٣﴾

«گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی» یعنی: ما پیش از این امیدوار بودیم که تو در میان ما سرور و سالاری مطاع باشی که از رأی و اندیشه‌ات سود ببریم، البته قبل از آن که داعیه نبوت و دعوت به سوی توحید را سردهی. عجباً بر آن قوم! که چون صالح عليه السلام آنها را به سوی خدای عزوجل دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!! «آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟» استفهام انکاری است. یعنی: این کار تو ناپسند و محکوم است «و بی گمان ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی» از عبادت خداوند به یگانگی و ترک عبادت بتان «سخت دچار شکیم» این دعوت قویا محل شبهه و سبب نگرانی و ناآرامی ماست.

قَالَ يَنْقُورُ آرَاءَ يَسْمُرِينَ كُنْتُ عَلَى بَيْتِهِ مِّن رَّبِّي وَءَاتَنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿٦٤﴾

«گفت: ای قوم من! آیا دیدید» آریتم: یعنی در سخنم اندیشه کنید و به من خبر دهید که: «اگر» در این ادعا «بر بینه‌ای» یعنی: بر حجتی روشن و برهانی صحیح و راستین «از سوی پروردگار خود باشم و او به من از جانب خود رحمتی» یعنی: نبوت را «عطا کرده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم» در تبلیغ رسالت و برای رعایت خاطر شما از شما بترسم و بنابراین، تکلیف و وجیبه خود را در رساندن پیامهای حق به شما - دایر بر این که پرستش طاغوتها را فرو گذاشته و خدای عزوجل را به یگانگی بپرستید - به کناری بگذارم، در آن صورت؛ «چه کسی مرا در برابر خدا نصرت می دهد» یعنی: چه کسی مرا از عذاب وی باز می دارد؟ آری! شما فرض را بر این قرار دهید که من حجت روشنی از جانب پروردگار خود دارم و پیامبری حقیقی و راستین هستم در این صورت، اگر اوامر پروردگارم را نافرمانی کنم، یقیناً مرا از عذاب وی گریز و نجاتی نیست. پس راه نجاتم فقط در این است که رسالت و دعوت خداوند ﷻ را که مرا بر آن امین خویش قرار داده، به شما ابلاغ نمایم «در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی افزایید» یعنی: شما با سست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می گردانید زیرا عملم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند ﷻ پیش می افکنید.

وَيَنْقُورُ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا سَوْءٌ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾

«و ای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما آیه‌ای است» یعنی: این ماده شتر برای شما معجزه آشکار و پدیده شگرفی است زیرا خدای متعال طبق درخواست خودتان و در جلو نگاهتان، آن را از کوهی برایتان بیرون آورد. شایان ذکر است که شتر برای آنان از شش وجه معجزه بود:

۱ - آفرینش آن از صخره.

۲ - بیرون آوردن آن از دل کوه.

۳ - آفرینش آن همراه با حمل، بی نزدیکی به جفت.

۴ - آفرینش آن به یکباره با آن هیکل بزرگ، بدون ولادت آن از شتری دیگر.

۵ - پیکر عظیم آن؛ به گونه‌ای که آب چشمه قوم صالح یک روز از آن وی و روز بعد از آن کل آن قوم بود.

۶ - شیر بسیاری می داد که خلقی عظیم را بسنده بود.¹

«پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس در چراگاه بر آن تنگ نگیرید زیرا این ماده شتر خدا ﷻ است و از زمین او می‌خورد «و آسایش نرسانید که آن‌گاه شما را عذابی زودرس فرومی‌گیرد» یعنی: عذابی زود هنگام که نزدیک به آسیب رساندن آن به آن شتر است. و چنین هم شد زیرا آن عذاب، سه روز بعد از پی کردن شتر بر آنان نازل گردید.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّوْا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُوْكُمْ كَذُوْبٌ ﴿٦٥﴾

«پس آن ماده شتر را پی کردند» یعنی: آن را به وسیله شمشیر یا مانند آن از وسایل کشتند «پس گفت» صالح ﷻ به آنان «سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید» یعنی: در منازلتان سه روز از زندگی بهره‌گیرید زیرا بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است «این وعده‌ای بی‌دروغ است».

فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهٗ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ مِنَ خِزْيِ يَوْمِذِ ٓاِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيْزُ ﴿٦٦﴾

«پس چون فرمان ما در رسید» بر فرود آمدن عذاب «صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خود رهانیدیم و از خزی آن روز نجات دادیم» و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با

¹ تفصیل این داستان در سوره «اعراف» گذشت.

«صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلت و حقارت و خواری است «به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست‌ناپذیر است» که بر نجات‌دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می‌باشد.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَرِهِمْ جَثِيمِينَ ﴿١٧﴾

«و ستمکاران را آن بانگ سخت فراگرفت» یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل علیه السلام بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل‌هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی‌جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک درمی‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو بر آنان فرود آمد.

كَانَ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ تَمُودُ الْأَخْيَارِ ﴿١٨﴾

«گویی هرگز آنجا نبودند» یعنی: چنان نابود شدند که گویی هرگز در دیارشان مقیم نبوده‌اند و در آن دیار، خانه و بار و بنه نهاده بودند «آگاه باشید که تمود به پروردگارشان کفر ورزیدند» پس سزاوار عذاب شدند «هان! دوری بر تمود باد» از رحمت خداوند جل جلاله، و چنین هم شد.

قطعا این عذاب، درسی بزرگ برای دعوت‌گران راه حق و عبرتی سهمگین برای منکران آن است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا مِنْ رَبِّهِمْ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلِمًا قَالَ سَلِمًا فَمَا لِيَثَ أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ ﴿١٩﴾

«و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» چون خداوند جل جلاله فرشتگان را فرستاد تا بر قوم لوط عذاب فرود آورند، آنان در راه رفتن به سوی شهر لوط علیه السلام نزد ابراهیم علیه السلام فرود آمدند تا او را به تولد اسحاق علیه السلام فرزندش، و به قولی: به هلاکت قوم لوط مژده دهند «آنها سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام را داد» فرشتگان به صیغه (سلاما) که به تقدیر (سلمنا سلاما) است و مفید گذرا بودن سلامشان می‌باشد، به ابراهیم علیه السلام سلام گفتند، اما او با صیغه (سلام) که اسم مرفوع است و مفید دوام و استمرار می‌باشد، به آنها سلام گفت بنابراین، سلام گفتن ابراهیم علیه السلام بلیغ‌تر بود «پس دیری نپایید که» ابراهیم علیه السلام «گوساله‌ای بریان آورد» حنید: یعنی: گوشت بریان شده با سنگ داغ، بی‌آنکه آتش به آن برسد. آری! ابراهیم علیه السلام از میهمانان

ناشناخته خود این گونه به گرمی پذیرایی کرد. در حدیث شریف آمده است: «من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره ومن کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه: هر کس به خداوند عز وجل و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هر کس به خداوند عز وجل و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد».

فَلَمَّا رَأَوْا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

«پس چون دید که دستهایشان به غذا نمی‌رسد» یعنی: چون ابراهیم علیه السلام دید که آنها دستهای خود را به سوی گوساله دراز نمی‌کنند «ناپسند یافت از آنان» یعنی: این کارشان را ناپسند تلقی کرد و پنداشت که آنها برایش شری به همراه آورده‌اند زیرا عرف و عادت بر این بود که چون میهمان وارد خانه می‌شد اما از غذایشان نمی‌خورد، گمان بر این می‌رفت که او با خود شری آورده و در حق میزبان قصد بدی دارد «و از آنان در دل خود ترسی احساس کرد» و از آنان وحشتی در دل گرفت «گفتند: نترس، همانا ما فرستاده شده‌ایم» با عذاب «به سوی قوم لوط» یعنی: ما فرستادگان پروردگاریم و به سوی قوم لوط علیهم السلام فرستاده شده‌ایم تا عذابشان کنیم.

وَأَمْرًا لَهُمْ فَأَيَّمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾

«و زن ابراهیم ایستاده بود پس خندید» زیرا در حالی که ابراهیم علیه السلام با فرشتگان نشسته بود، او به خدمت ایستاده بود پس به سبب از بین رفتن ترس و نگرانی، خندید، یا از غفلت قوم لوط با وجود نزدیکی عذاب برآنان خندید. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «خنده او به سبب خوشحالی‌اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم علیه السلام در این اثنا حیض شد در حالی که پیره‌زنی نازا بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابراین توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. «پس مژده دادیمش به اسحاق» که او را برای ابراهیم علیه السلام به دنیا می‌آورد «و» مژده دادیمش «از پی اسحاق به یعقوب» که از فرزندش اسحاق به دنیا می‌آید. دلیل این که ساره زن ابراهیم علیه السلام به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر می‌شوند، نیز به این دلیل که ابراهیم علیه السلام از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل علیه السلام است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن کثیر می گوید: «این آیه از صحیح ترین، واضح ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد».

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾

«گفت» ساره «وای بر من!» این کلمه ای است که چون کاری شگفت آور بر زنان پیش آید، بر زبانشان بسیار جاری می شود «آیا فرزند می زایم با آن که من پیره زنم» که عمری از من گذشته است. به قولی: او در این هنگام، نود سال داشت «و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعا این چیز بسیار عجیبی است» یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی باردار نمی شوند. به قولی: ابراهیم علیه السلام در این حال صدوبیست سال داشت.

قَالُوا أَنْعَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾

«فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی» درحالی که چیزی در پیشگاه قدرت وی مستحیل نیست؟ دلیل انکار از تعجب وی و بی جا تلقی نمودن آن - با آن که تعجب ساره در امری از امور خارق العاده بود - این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون او بی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدرات خدای سبحان است. آری! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت ها و موهبت های دیگر «رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل این خانه» یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان هستی. برکت: رشد و نمو و فزونی است «بی گمان خداوند حمید است» یعنی: ستوده ای است که موجبات ستایش وی از جانب بندگانش بسیار فراوان است «مجید» است، یعنی: صاحب مجد و رفعت و بزرگی است.

بدین گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر پسری داشته باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا این که خدای عزوجل او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجْدِلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾

«پس چون ترس ابراهیم» که از این میهمانان ناآشنا در دل خویش احساس کرده بود «زایل شد و بشارت» فرزند دارشدن «به او رسید» دیگر مطمئن گردید و «شروع کرد به جدال کردن با ما در باب قوم لوط» یعنی: با فرستادگان ما در باره قوم لوط چون و چرا می‌کرد. به قولی معنی این است: درباره قوم لوط با ما چون و چرا می‌کرد تا شاید راهی برای به تأخیر افگندن عذاب از آنان بیابد. به قولی: چون ابراهیم علیه السلام این سخن فرشتگان را که گفتند: (ما به یقین هلاک‌کننده اهل این شهر هستیم) شنید، فرمود: آیا اگر در میانشان پنجاه تن از مسلمانان باشند، شما نابودشان می‌کنید؟ فرشتگان گفتند: نه! فرمود: اگر چهل تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر بیست تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر ده تن باشند... اگر پنج تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: و اگر یک تن باشد؟ گفتند: نه! در اینجا بود که گفت: (یقیناً لوط در آن شهر است. گفتند: ما به کسانی که در آن هستند داناتریم، قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم) «العنکبوت / ۳۲».

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿۷۵﴾

«بی‌گمان ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود» به‌سوی خدا جل جلاله. حلیم: بردبار بود که در کارها و در انتقام گرفتن از بدکاران شتاب نمی‌کرد. او‌اه: بسیار آه‌کشنده، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل بود. منیب: بازگشت‌کننده بود به‌سوی خداوند جل جلاله. پس این سه دلیل روشن بر رقت قلب، رأفت و رحمت ابراهیم علیه السلام است.

از آیه کریمه چنین بر می‌آید که اوصاف یادشده بود که ابراهیم علیه السلام را به جدال و چانه زدن در باره قوم لوط واداشت.

يَتَابَرَهُمْ اَعْرَضَ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ لَآتِيهِمْ عَذَابٌ عَيْرٌ مَّرْدُورٍ ﴿۷۶﴾

پس، از بارگاه الهی جواب آمد: «ای ابراهیم! از این چون و چرا بگذر» زیرا چون و چرای تو در امری است که از آن فراغت حاصل شده و قضای بی‌برگشت ما بر آن رفته است «قطعاً فرمان پروردگارت در رسیده است» بر عذاب نمودنشان و قضایش بر این امر سبقت گرفته «و بی‌گمان عذابی بی‌بازگشت بر آنان خواهد آمد» یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر می‌گرداند و نه جدال و چون و چرای بی‌بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع‌شدنی.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيقَهُمْ وَصَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

«و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به آمدنشان ناراحت شد» بعد از آن که فرشتگان از نزد ابراهیم علیه السلام بیرون رفتند، آنها به شکل میهمانانی نزد لوط آمدند. یادآور می شویم که در میان محل اقامت ابراهیم علیه السلام و شهر لوط فقط چند فرسخ فاصله بود. یادآور می شویم که لوط برادرزاده ابراهیم علیهما السلام است. آری! فرشتگان - به عنوان ابتلائی از سوی خداوند متعال بر قوم لوط - به هیأت جوانانی پاکیزه روی و زیبا صورت نزد لوط آمدند و چون لوط ایشان را دید، از آمدنشان ناراحت و اندوهگین گردید «و بر آنان تنگدل شد» زیرا او این خوبرویان را نمی شناخت که چه کسانی اند و چه مأموریتی دارند و فقط آنان را میهمانانی محض می پنداشت، از این رو تنگدل شد که مبادا قوم تبه کارش برآنان تجاوز کنند چرا که عمل فسق و لواطکاری آنان بر وی هویدا بود «و گفت: امروز، روزی سخت است» زیرا دانست که او برای جلوگیری قومش از اعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدی می گوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم علیه السلام به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به مجرد شنیدن این خبر، شتابان به سوی خانه لوط روی آوردند.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقُورُ هَلْؤَلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾

«و قوم او شتابان به سويش آمدند» با هجوم و تهديد. به قولی: (پهرعون) بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لوط با میهمانان لوط، به‌شتاب از یک‌دیگر پیشی می‌گیرند «و پیش از آن، کارهایی زشت می‌کردند» یعنی: پیش از آن نیز، عادت زشت مقاربت با مردان در میانشان مسلط بود. پس چون شیوه فسق و فجور، نزدشان امری عادی بود، دیگر به‌طور آشکارا و با حالت هجومی، بسان تندی به‌سوی لوط علیه‌السلام آمده و به‌منظور ارتکاب این عمل با میهمانانش، قصد ایشان کردند، لوط دفاع کنان به‌سوی آنان برخاست و «گفت: ای قوم من! اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه‌ترند» به قولی: مراد لوط علیه‌السلام این بود که با دخترانم ازدواج کنید. بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می‌شویم که در عهد وی، به‌نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود. و به قولی: مرادش از این سخن که (اینان دختران منند)، تمام زنان آن شهر بود زیرا پیامبر یک قوم، پدر همگی‌شان است، گویی او توجه‌شان را به‌سوی زنانشان معطوف ساخت. به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به شیوه مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتما دخترانش را به عقد نکاح آنان درمی‌آورد «آنان برای شما پاکیزه‌ترند» یعنی: حلال‌تر و پاک‌ترند «پس، از خدا بترسید» با ترک آن عمل زشت و انجام این امر مباح «و مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید» این ننگ و رسوایی را در حق میهمانانم بر من روا ندارید «آیا در میان شما هیچ مرد رشیدی نیست» تا شما را به ترک این عمل زشت ارشاد کرده و از آن بازدارد؟.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿٧٨﴾

«گفتند: تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت هیچ حقی نیست» یعنی: تو می‌دانی که ما به دخترانت هیچ شهوت و حاجتی نداریم. به قولی: آنها قبلا از دختران لوط علیه‌السلام خواستگاری کرده بودند، اما او خواسته آنان را رد کرده بود، از این رو این سخن را گفتند «و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم» یعنی: تو می‌دانی که ما مردان را می‌خواهیم، نه زنان را.

قَالَ لَوْ أَنِّي بِيَكْمُ قُوَّةٌ أَوْ أَوْى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾

«لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوتی می داشتم» یعنی: ای کاش بر دفع کردن شما قادر می بودم، یا یار و مددکاری را با خود می یافتم که به همکاری وی شما را خرد و خوار سازم «یا به رکنی شدید پناه می جستم» یا کاش می توانستم به تکیه گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم. به قولی: هدف وی از «رکن شدید»، قوم و قبیله قوی و زورآوری بود که از وی حمایت کند زیرا لوط عليه السلام خود با آن قوم هیچ نسبت عشیره ای و قومی نداشت، چه او از اهالی عراق بود. یعنی: ای کاش یکی از این دو امر برایم فراهم می بود: نیرومندی و قدرت، یا قوم و قبیله زورآور که اگر چنین می بود، یقیناً شما را با تمام شدت از هتک حرمت به حریم خانه و میهمانانم باز می داشتم و در مقابل شما سخت مقاومت نموده و شما را چنان سرکوب می کردم که درس عبرتی برای دیگران گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است که فرمودند: «رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه گاهی استوار پناه می جست»، یعنی: حمایت خدای متعال.

قَالُوا يَنْلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا نَّكَ أَنْتَ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

فرشتگان «گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تویم» یعنی: تکیه گاهت سخت محکم و استوار است زیرا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم و بنابراین «آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت» هرگز قدرت آن را نخواهند یافت که بر تو دست یافته و گزندی به تو برسانند زیرا ما فرشتگان خداییم که ما را به سویت فرستاده است تا از تو و مؤمنان دفاع کرده و کفار فجار را به هلاکت رسانیم. آن گاه به وی دستور دادند تا از میانشان بیرون رود و گفتند: «پس پاسی از شب گذشته» یعنی: در ساعتی از شب که تاریک باشد «کسان خود را ببر» با خود به قصد کوچ از این شهر «و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد» یعنی: هیچ کس از شما نباید به دنبال خود نگاه کند، یا نباید به آنچه که پشت سر خود از مال و غیره دارد، مشغول شود «مگر زنت» یعنی: لیکن زنت از این دستور مخالفت کرده و به واپس می نگرند زیرا «که به او رسیدنی است آنچه به آنان رسد» از عذاب «بی گمان وعده گاه آنان صبح است» گویی لوط عليه السلام پرسید: وعده گاه

نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «آیا صبح نزدیک نیست؟» خداوند جَلَّ جَلَلُهُ صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر می‌برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده‌اند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَمَعْنَا عَلَيْهِمُ أَصْنَانًا وَعِجَابًا وَمَطْرًا عَلَيْهِمُ حِجَارَةٌ مِنْ سِجِّيلٍ مَنضُورٍ ﴿٨٢﴾

«پس چون فرمان ما آمد» بر وقوع عذاب «آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمان داد که آن منطقه را به وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد «و بر آن، سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه بارانندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیایی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر بارانندیم. سجیل: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نقل شده‌است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾

«سنگهایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگها علامتهایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. بایسته یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه - که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند - دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این که خدای عزوجل بر آنان سنگهایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخر این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾: «این نعمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».

ابن کثیر می گوید: «امام شافعی - در روایتی از وی - و جمعی دیگر از علما بر آنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آن گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود»^۱.

❖ **وَإِلَىٰ مَدِينَةٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَنْفَوِرَ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْفُصُوا أَلْمِيزَانَ إِنِّي أَرَانَكُمْ يُخَيِّرُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿٨٤﴾**

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان شعیب را» یعنی: به سوی قوم مدین برادر نسبی شان شعیب رضی الله عنه را فرستادیم. قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستانشان در سوره اعراف: «آیات ۸۵ - ۹۳» گذشت. شعیب رضی الله عنه را خطیب انبیا نامیده اند، به سبب آن که او در امر دعوت، به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت و گو و محاجه می کرد «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست» بدین گونه او مانند همه پیامبران علیهم السلام، دعوت خویش را با ندای توحید آغاز کرد «و پیمانانه و ترازو را کم نکنید» بلکه آنرا به تمام و کمال بپردازید «به راستی من شما را در نعمت می بینم» یعنی: من شما را در ثروت و رفاه و آسایش می بینم پس نعمت خدا جل جلاله را بر خود با معصیت وی و زیان رسانی به بندگانش تغییر ندهید زیرا در این نعمت چنان گشایشی فراروی شما قرار دارد که شما را از گرفتن اموال مردم به ناروا، بی نیاز می کند «و در حقیقت، من بر شما از عذاب روزی فراگیر می ترسم» که هیچ یک از شما را استثنا نکند و کسی از شما را از آن گریزگاه یا پناهگاهی نباشد. مراد از این عذاب فراگیر، یا عذاب ریشه کن کننده در دنیا، یا عذاب آخرت است.

وَيَنْفَوِرُ أَوْفُوا أَلْمِيزَانَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾

«و ای قوم من! پیمانانه و ترازو را تمام و کمال دهید به قسط» یعنی: به عدل و داد که این عدل و داد عبارت از عدم کاستن و افزودن در آن است «و به مردم اجناسشان را کم ندهید» با کاستن از حقشان؛ از طریق غش و خیانت، یا تردستی و فریبکاری، یا معامله به شیوه نادرست و رویه ای ناهنجار «و در زمین فسادکنان تبهکاری نکنید» عیث: شدیدترین فتنه و فساد - مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث

^۱ آرای فقها در باره لواط کار، در سوره [اعراف / ۸۱] گذشت.

شریف آمده است: «هیچ قومی روش کم‌فروشی را در پیمان‌ها و ترازو در پیش نگرفت مگر این که خدای عزوجل آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾

«باقیمانده حلال خدا برای شما بهتر است» یعنی: خیر و برکت در آن چیزی است که خداوند عزوجل از حلال برای شما باقی می‌گذارد - بعد از تمام و کمال دادن حقوق مردم به عدل و قسط - و در کم دادن و کم‌فروشی و فساد در زمین هیچ خیر و برکتی نیست «اگر مؤمنید» زیرا این مؤمنانند که از حلال خدا عزوجل بهره می‌گیرند، نه کفار «و بر شما نگهبان نیستم» که بر اعمال شما نظارت و مراقبت و نگهبانی کنم و شما را در قبال آن محاسبه کرده پاداشتان دهم یا مجازاتتان کنم بلکه من ابلاغگری بیش نیستم.

قَالُوا يَشْعِبُ أَصْلَوتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ

الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

«گفتند» قوم شعیب علیه السلام به شیوه تهکم و استهزا «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند» از بتان «ترک کنیم؟» هدفشان از این سخن، به ریشخند گرفتن نماز شعیب علیه السلام بود. و از آنجا که شعیب علیه السلام بسیار نماز می‌خواند، آنان به ویژه از نماز یاد کردند. حسن می‌گوید: «آری والله! این نماز شعیب علیه السلام بود که به او فرمان می‌داد تا آنها پرستش بتان را ترک کنند». «یا» آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که «در اموالمان به میل خود تصرف نکنیم» از گرفتن و دادن و افزودن و کاستن؟ آخر این اموال ماست پس بر ما هیچ حرج و مانعی نیست که در آنها هر طور که می‌خواهیم و می‌پسندیم تصرف کنیم «بدون شک تو بردبار و رشیدی» این سخن را نیز به شیوه استهزا و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

قَالَ يَفْقَهُمْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَدَيْهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ

إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

«گفت» شعيب عليه السلام در مقام برپاداشتن حجت عليه آنان، همانند هر پیامبر دیگری: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بينه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود قرار داشته باشم «و به من از جانب خود روزی نیک داده باشد» باز هم سزاوار این سرزنش و این گونه برخوردی هستم؟ آیا باز هم امر و نهی شما را به صرف این که شما آن را رد می‌کنید فروگذارم؟ نقل است که شعيب عليه السلام توانگر بود و مال بسیاری داشت. ولی به قولی: هدفش از «روزی نیک» نبوت بود. به قولی دیگر: هدف وی برخورداری از اندیشه و حکمت بود «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهی که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش توان و طاقتم باشد «و توفیق من جز به تأیید خدا نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان‌بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ «بر او توکل کردم» در تمام امور خویش «و به‌سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به‌سوی او باز می‌گردم.

وَيَقُولُ لَا يَحْرِمَكُمُ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿١١٤﴾

«و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدانجا نکشاند که بلایی مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد» یعنی: مبدا دشمنی و ستیزه‌جویی، شما را به تکذیب من وادارد که در آن صورت مجازات شما فرود آمدن عذاب خواهد بود چنان‌که این عذاب بر پیشینیانتان فرود آمد «و قوم لوط چندان از شما دور نیست» منطقه آنها از منطقه شما، یا زمان آنها از زمان شما دور نیست زیرا قوم لوط از نظر زمانی، نزدیکترین قوم نابود شده به شما هستند پس، اگر شما نیز مانند آنان خدا جل جلاله را عصیان کنید، باید از تکرار ایامی برخوردار مانند ایام آنان بیمناک باشید.

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستانها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعيب عليه السلام می‌زیسته‌اند.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿١١٥﴾

«و از پروردگار خود آموزش بخواهید» در گناهان گذشته خود «سپس به درگاه او توبه کنید» از گناهانی که بعد از شما سر می‌زند «همانا پروردگار من مهربان» است بر تائبان و «دوستدار است» بندگان به فرمان را زیرا او آنچه را که مقتضای محبت است، با توبه‌کاران آموزش خواه انجام می‌دهد؛ از لطف کردن به آنان، سوق دادن خیر به سویشان و دفع شر از ایشان.

قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿١١﴾

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم» تو به ما خبرهایی از عالم غیب می‌دهی که ما نسبت به آنها هیچ آشنایی و معرفتی نداریم، همچون خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن گونه که امور محسوس قابل مشاهده را درک می‌کنیم، این سخنان را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. یا معنی این است: ما صحت و درستی سخنان را در نمی‌یابیم «و واقعا تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم» یعنی: تو چنان نیرویی نداری که با آن از خود در مقابل ما دفاع کنی و توان مخالفت با ما را داشته باشی «و اگر قبیله تو نبود قطعا سنگسارت می‌کردیم» رهط: عشیره و قبیله شخص‌اند که او به آنان تکیه کرده و از توان و نیرومندی آنان نیرو می‌گیرد. دلیل این‌که آنها قبیله شعیب علیه السلام را مانع زیان رساندن خود به وی معرفی کردند - در حالی که قبیله وی از نظر شمار اندک و آنان هزاران هزار تن بودند - این بود که قبیله شعیب نیز بر دین و آیین آن کفار قرار داشتند. پس آنها چنین وانمود کردند که به احترام هم‌کیشان خود و نه به خاطر ترس از آنان، از شعیب درمی‌گذرند «و تو بر ما عزیز نیستی» که گرامی‌ات بداریم بلکه سنگسار کردنت را به خاطر حرمتی که به قبیله‌ات قایل هستیم، فرو گذاشته‌ایم.

قَالَ يَنْفَوِرُ أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَتَّخِذُكُمْ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرِي إِنِّي رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢﴾

«گفت» شعیب علیه السلام «ای قوم من! آیا قبیله من پیش شما از خدا گرامی‌تر است؟» زیرا توهین به انبیاء علیهم السلام در حقیقت توهین به خدای عزوجل می‌باشد پس چگونه شما به خدای عزوجل در مورد رعایت حق پیامبرش حرمت نگذاشته و به قبیله‌ام بیشتر از حرمتی که به خدا عز وجل قایلید، حرمت می‌گذارید؟ «و خدا را» به سبب عدم اعتنا و ارج‌گذاری به پیامبری که به سوی شما فرستاده است «پشت سر خویش گرفته‌اید» یعنی: او را فراموش کرده و با او همانند چیزی که پس پشت افکنده می‌شود، رفتار کرده‌اید، بی‌آن‌که هیچ اهمیتی

به او قایل شوید؟ «درحقیقت پروردگام به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد» بنابراین، چیزی از اعمال شما بر او پنهان نمانده و او شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

وَيَقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلْتُ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَذِبٌ وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿١٣﴾

و چون شعیب رضی اللہ عنہ اصرار آنان بر کفر و تصمیمشان بر دین پدرانشان و عدم تأثیر پندواندر ز را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان را تهدید کرد که هر چه در توان و امکان دارند، فروگذار نکنند: «و ای قوم من! بر حالت خود عمل کنید» علی‌مکانتکم: بر روش و حالت و بر حسب توان و امکانات خود عمل کنید «همانا من نیز عمل می‌کنم» بر حسب امکانات و به شیوه خودم «به زودی خواهید دانست» فرجام حال و اعمالتان را که مبتنی بر عبادت غیر خداوند جل جلاله و زیان رساندن به بندگانش می‌باشد، آری! خواهید دانست «که عذاب رسواکننده» و خوارکننده فضیحت‌بار «بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست؟» آیا من عذاب‌شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، یا شما در انکار و استکبار و سخنان باطلتان؟ قطعاً عذاب او، گریبانگیر مستکبران و برتری‌طلبان می‌شود «و انتظار برید که من هم با شما منتظرم» حکمی را که خداوند جل جلاله در میان من و شما فیصله می‌کند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَنِيمِينَ ﴿١٤﴾

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش» که همانا هدایت کردنش به راه ایمان بود «نجات دادیم» از عذاب خفت‌بار «و کسانی را که ستم کرده بودند» به دیگران؛ با گرفتن اموالشان به ناحق و ستم کرده بودند بر خود؛ با تصمیم و پای فشردن بر کفر «بانگ سخت فروگرفت» جبرئیل رضی اللہ عنہ بر آنان چنان بانگی برآورد و آن بانگ وی چنان سخت و مرگبار بود که همه قالب تهی کردند و ارواح از اجسادشان رخت بریست «پس در خانه‌هایشان از پا در آمدند» تفسیر (جاثمین) در آیه (۶۷) گذشت.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۗ أَلَا بَعْدَ ۙ لِمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ شُعُودُ ﴿١٥﴾

«گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشته‌اند» یعنی: گویی هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان زندگی نکرده بودند «آگاه باش، دوری باد بر مردم مدین، همان گونه که ثمود دور افتادند» بعداً: یعنی مرگ بر مردم مدین، همان گونه که ثمود هلاک شدند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٦﴾

«و به راستی، موسی را با آیات خود» تورات «و با سلطانی مبین فرستادیم» سلطان مبین: معجزات روشن و حجت‌های آشکار است. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان شد و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَأَتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿١٧﴾

«به سوی فرعون و ملأ وی» ملأ: اشراف و سران قوم‌اند که سایر قوم در هر امر کوچک و بزرگی، پیرو آنان می‌باشند «ولی سران از امر فرعون پیروی کردند» یعنی: از فرمان وی بر کفر پیروی کردند. همچنین محتمل است که مراد از «امر» فرعون، راه و روش وی باشد «و فرمان فرعون صواب نبود» برشید: یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَيَسَّ الْوَرْدَ الْمَوْرُودُ ﴿١٨﴾

«او روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود» یعنی: فرعون در سبقت گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ آنهاست، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند «پس آنان را به آتش درمی‌آورد» او پیشاپیش آنان در حرکت است و از او پیروی می‌کنند تا آنان را یکجا با خود وارد دوزخ می‌کند «و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است» ورد: آبی است که شتر برآن وارد می‌شود تا رفع عطش کند. و کسی که به آب در می‌آید، برای آن در می‌آید که گرمای عطش را از خود فرونشاند در حالی که آتش دوزخ ضد آن است. پس تعبیر (یس الورود المورود) متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأْتِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسَّ الْوَرْدَ الْمَرْفُودُ ﴿١٩﴾

«و از پی آنان لعنتی آورده شد» یعنی: خدای عزوجل بعد از نابود کردن فرعون و سران قومش، آنان را به لعنت بدرقه کرد، یعنی: از رحمت خویش طرد کرد «و روز قیامت نیز» به لعنت بدرقه می‌شوند و اهل محشر آنان را لعنت می‌کنند. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است «چه بد عطیه‌ای است که به آنان داده شده» یعنی: این لعنت پیوسته و همیشگی چه بد عطا و اعانه‌ای است که به آنان داده شده!

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرٰنِ نَقَّضْتُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَابًا مِّنْ وَحْصِيْدٍ ﴿١٠٠﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ داستان مجموعه‌ای از پیامبران را در این سوره بیان کرد، می‌فرماید: «این» اخباری که در این سوره حکایت کردیم «از اخبار آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم، بعضی از آنها» یعنی: بعضی از آن شهرها «هنوز بر سر پا هستند» بر سقفها و ستونهای خود «و بعضی بر باد رفته‌اند» حصید: درو و ویران شده‌اند به طوری که مبانی و ساختمانهای آنها فروافتاده و نابود شده‌است تا بدانجا که از آنها اثری هم برجای نمانده است.

خداوند متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است.

وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ فَمَا اَغْنَتْ عَنْهُمْ اٰلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ اَمْرٌ رَّيْكَ وَمَا زَادُوْهُمْ

غَيْرَ تَنْبِيْٓٔ ﴿١٠١﴾

«و ما به آنان ستم نکردیم» با نابود کردنشان به وسیله عذاب «ولی آنان خود بر خویشان ستم کردند» با کفر و معاصی‌ای که سبب نابودی است لذا این خود آنان بودند که نابودی را برای خود خریدند «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب وی «آمد، معبوداتشان که آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ دفع نکردند از آنان» عذاب را «و جز بر هلاکت آنان نیفزودند» یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند در حالی که آنها بر این باور بودند که بتان در به‌چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾

«و گرفتن پروردگارت این گونه است؛ وقتی که شهرها را» یعنی: مردم شهرها را «در حالی که ستمگر باشند فرومی گیرد» یعنی: حق تعالی در حالی اهالی آن شهرها را فرومی گیرد که ستمگر باشند «بی گمان گرفتن او» یعنی: مجازات و عذاب او «دردناک و سخت» و سهمگین و سنگین «است» این هشدار است به هر ستمگری که نباید به مهلت خدای عزوجل مغرور شود. چنان که بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می دهد تا این که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمی کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ تَجْمَعُ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾

«قطعا در این» یادآوری ها و در این داستانها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد» زیرا فقط آناند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه ها پند می گیرند «آن روز، روزی است که مردم در آن گردآورده می شوند» همگی از اول تا آخر، برای محاسبه و دریافت پاداش یا مجازاتشان «و آن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلائق - انس، جن، پرندگان، جانوران و جنبندهگان - در آن احضار می شوند.

وَمَا تَوْخِشُوهٗ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾

«و ما آن را» یعنی: روز قیامت را «جز تا زمان معینی» که به شمار و عدد معلوم است «به تأخیر نمی افکنیم» و بعد از آن مدت، ویرانی دنیا و تحقق جزا را مقدر کرده ایم.

يَوْمَ يَأْتُ لَا نَكَأُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

«روزی است» روز قیامت «که چون فرا رسد، هیچ کس سخن نگوید» در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن خدای تبارک و تعالی است

و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن وی «آن‌گاه بعضی از آنان تیره‌بخت و بعضی نیکبخت هستند» یعنی: آن وقت مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: اصحاب دوزخ که شقی و نگونبخت‌اند و اصحاب بهشت که سعید و نیکبخت‌اند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٦﴾

«اما آنان که تیره‌بخت شده‌اند» از کفار و گنهکاران. یعنی: در سرنوشت‌شان به سبب کفر و فساد اعمالشان، شقاوت و تیره‌بختی نوشته شده است «پس در آتش باشند، برای آنان در آنجا فریاد و عریده‌ای است» زفیر: بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه‌هایشان است. زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. شهیق: دم فروبردن، یعنی ضد زفیر است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٧﴾

«تا آسمانها و زمین برجاست، در آن ماندگارند» یعنی: آنان در دوزخ به طور ابدی ماندگارند که این امر هیچ انقطاع و انتهایی ندارد. مراد از آسمانها و زمین، آسمانها و زمین آخرت است. به قولی: مراد جاودانگی کفار در دوزخ بر سبیل تمثیل است چنان‌که اعراب می‌گویند: «چنین و چنان... نمی‌کنم تا کبوتر آواز بخواند، ستاره بدرخشد و تا آسمان و زمین پابرجا باشند». «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل‌هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده می‌شوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

همان طوری که از نقل دو قول یاد شده نیز بر می‌آید، مفسران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم‌الرحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام ﷺ مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسی که جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی نمی‌ماند». و این قولی است که

بسیاری از علمای متقدم و متأخر برآنند. از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برایشان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده می‌شوند». والله اعلم.

❖ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُورٍ ﴿١١٨﴾

«و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند» یعنی: سعادت و نیکبختی در حق‌شان نوشته شده است - به سبب ایمان و اعمال صالحشان «تا آسمانها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندنشان در قبرهایشان و در محشر - قبل از ورود به بهشت. اما ابن کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این معنی است که دوام آوردنشان در بهشت، امری واجب بالذات نیست بلکه به مشیت خداوند عز وجل موکول است». «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بی‌نهایت پیوسته و با دوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند عز وجل بعد از استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشت‌ناپذیر است».

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُونَ إِلاَّ كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيحُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴿١١٩﴾

«پس در باره آنچه که این گروه می‌پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی «آنان جز همان گونه که قبلاً پدرانشان می‌پرستیدند، نمی‌پرستند» یعنی: هرگز نقل صحیحی از جانب خداوند عز وجل، یا عقل صریحی از درون خمیرمایه خرده‌هایشان، وادارنده آنها به پرستش بتان نیست بلکه این پرستش، تقلیدی محض از پدرانشان است و لاغیر «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی‌شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان نیز هست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِمَّنْ مَرِيبٍ ﴿١٢٠﴾

«و در حقیقت ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به گونه‌ای که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک کردند. پس ای محمد! تو نیز از آنچه از سوی این گروه در مورد قرآن روی داده، تنگدل مباش «و اگر سخنی که از جانب پروردگارت پیشی گرفته است نبود، قطعاً میان آنها فیصله شده بود» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! اگر از قبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت - به سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است - یقیناً در میان قومت یا در میان قوم موسی علیه السلام داوری می‌شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می‌شدند «و بی‌گمان آنان درباره آن» یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات «در شکی قوی‌اند» پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

وَإِنْ كَلَّا لَمَا يُؤْفِقِنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۱۱﴾

«و قطعاً پروردگارت نتیجه اعمال هر یک را به تمام و کمال به آنان خواهد داد» یعنی: بی‌گمان خداوند جل جلاله جزای هر یک از این گروههایی را که اختلاف کرده‌اند - اعم از نیکوکاران و بدکاران - به تمام و کمال خواهد داد «و همانا او به آنچه می‌کنند، آگاه است» و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست.

فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۲﴾

«پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن» که تمام اوامر و نواهی پروردگار به آن حضرت صلی الله علیه و آله، شامل این خطاب می‌شود. یعنی: در تمام آنها استواری و پایداری کن «و هر که با تو توبه کرده» یعنی: کسانی که توبه کرده و رو به خدا جل جلاله آورده‌اند، نیز باید با تو پایداری و ایستادگی کنند. پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند - آن گونه که خداوند جل جلاله بدان دستور داده - استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذرید «همانا او به آنچه می‌کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بررسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سوره هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر

ساخت». که بیان آن در آغاز سوره گذشت.

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾

«و به سوی کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران. تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ستمگران بر آن قرار دارند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست. قتاده می‌گوید: «معنی آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می‌رسد» «و در برابر خدا برای شما دوستانی نیست» یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن برهاند، از جمله این گروه ظلمه‌ای که به‌سویشان گرایش یافته‌اید، برای خود و شما هیچ کاری از پیش برده نمی‌توانند «و سرانجام نصرت داده نمی‌شوید» از جانب خدای سبحان زیرا این امر در علم وی سبقت گرفته که شما را به سبب این گرایش که از آن نهی شده‌اید، عذاب می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «المرء علی دین خلیله، فلینظر أحدکم من یخالل: انسان بر دین دوستش می‌باشد پس یکی از شما باید بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند».

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكِرِينَ ﴿١١٤﴾

«و در دو طرف روز نماز را برپا دار» مراد از آن: اوقات بامداد و عصر، و به قولی: اوقات بامداد و شام است. آیه کریمه دلیل بر این قول امام ابوحنیفه است که: تأخیر ادای نماز بامداد تا سپیده صبح و تأخیر ادای نماز عصر افضل است زیرا این آیه بر اقامه نماز در دو طرف روز، یعنی زمان اول نزدیک به طلوع و زمان اول نزدیک به غروب، دلالت می‌کند «و ساعتی چند از شب» زلفا: یعنی: ساعتی بعد از ساعت دیگر نماز شب را برپا دار، یا مراد نماز «عشاء» است «همانا حسنات» به‌طور مطلق که نماز از جمله آنها بلکه ستون آنهاست «گناهان را» به‌طور مطلق «از میان می‌برد». به قولی: مراد از سیئات، گناهان صغیره است که حسنات: یعنی طاعات و عبادات از بین برنده آنهاست، به‌گونه‌ای که گویی اصلا وجود نداشته‌اند «این» اوامری که ذکر شد «پندی برای پندپذیران است».

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضو گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این که بر وی آمرزیده می شود». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر: نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهایی است که در میان آنهاست، به شرط آن که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «اتق الله حيث كنت، وأتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن: هر کجا که هستی، از خدا عز وجل بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن».

اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

۱ - دست کشیدن از گناه. ۲ - پشیمانی از آن. ۳ - تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده. ۴ - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

ترمذی در سبب نزول این آیه از ابی ایسر رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه ام آمد، او را بوسیدم. آن گاه پشیمان شده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه خدا عز وجل به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن گاه این آیه نازل شد.

وَأَصْرِفْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾

«و شکیبایی پیشه کن» بر آنچه که به آن مأمور شده ای؛ از استقامت و پایداری، عدم طغیان و سرکشی، عدم گرایش به سوی ظالمان و برپا داشتن نماز «که خدا پاداش محسنین را ضایع نمی گرداند» بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَبْهَوْتَ عَنِ الْفَاسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٣﴾

«پس چرا از قرنهایی» یعنی: از امت‌هایی که «پیش از شما» عذاب شدند «صاحبان فضلی نبودند» بقیه: آنچه که از یک چیز بعد از میان رفتن اکثر آن باقی می‌ماند، این کلمه اکثرا در چیز اصلی که باقی می‌ماند، به کار می‌رود زیرا عادتاً آنچه پست و دنی است از بین رفته و آنچه که خوب و با ارزش است باقی می‌ماند و این است همان قانون «بقای اصلح». از همین باب است این سخن اعراب: «فلان من بقية القوم: فلان از برگزیدگان قوم است». پس معنای بقیه در اینجا این است: چرا باقی‌مانده‌ای از اهل اندیشه و خرد و دین در امت‌های گذشته نبودند «که نهی کنند» مردم را «از فساد در زمین، جز اندکی» یعنی: لیکن اندکی بودند «از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم» یعنی: این شمار اندک از فسادافگنی در زمین نهی می‌کردند لذا ما نجاتشان دادیم «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: نازپروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمرخویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبهکار بودند. در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند ﷻ همه آنان را به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٤﴾

سپس خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و می‌فرماید: «و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند» و با یک‌دیگر به عدل و انصاف رفتار نمایند. پس خدای عزوجل آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آن‌که فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خدای عزوجل و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزامم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند.

سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

«و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد» به طوری که همه بر حق استوار و پایدار می بوده و در آن اختلاف نمی کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می کردند «و همیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ بعضی به راه حق روانند و بعضی به راه باطل، بعضی کافرند و بعضی مؤمن. یا معنی این است: مردم پیوسته - به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان - در حق اختلاف می کنند «مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده» با هدایت نمودنشان به سوی دین حق. پس اینان بر اصول و ارکان عمده دین حق، اتفاق نظر دارند و در آن اختلاف نمی ورزند «و» حق تعالی «برای همین» چیزی که ذکر شد از اختلاف، یا برای رحمت خویش «آنان را آفریده است» به قولی: اشاره «ذلک» به مجموعه اختلاف و رحمت برمی گردد. یعنی: آنان را برای این آفریده است که در حق و باطل اختلاف کنند، در نتیجه او حق پرستان را به رحمت خویش دریابد. ابن جریر طبری به نقل از امام مالک در تفسیر: ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ می گوید: «یعنی: آنان را برای این آفریده تا گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند». «و تمام شد کلمه پروردگار تو» یعنی: و عده و هشدار و قضا و امر وی ثابت شد و در آن هیچ تغییر و تبدیلی نیست. به قولی: مراد از «کلمه» این سخن پروردگار است: «البتة جهنم را از جن و انس» یعنی: از کسانی که سزاوار آنند از این دو گروه «یکسره پر می کنم» زیرا در ازل چنین مقدر کرده ام و این قضا و فرمان من است که از هر نوع تغییر و تبدیلی به دور است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به وسیله تو بر هر که بخواهم رحم می کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به وسیله تو هر که را بخواهم عذاب می کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

«و هر یک از سرگذشتهای پیامبران را که بر تو حکایت می کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می گردانیم» با افزودن بر یقینت، تقویت طمأنینه و آرامشت و مستحکم تر کردن تکیه گاه های روحی ات «و برای تو در این» سوره «حق آمده» یعنی: بر تو در این سوره برهان های قاطعی نازل شده که دال بر درستی

عقیده به مبدأ و معاد است «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند می‌گیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه می‌شود. مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستانهای پیامبران علیهم‌السلام با امتهایشان است؛ و روشن می‌سازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امتهایشان به سوی خدای عزوجل را تداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوامشان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، خداوند جل جلاله کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ستمگران را نابود کرده و آنها را بعد از آن‌که وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درسها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در دعوتشان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

در اینجا مناسبت دارد تا به نقل از تفسیر «الاساس»، اهداف داستان (قصه) در قرآن کریم را به اجمال بیان کنیم:

- ۱ - یکی از هدفهای بیان داستانها در قرآن خبر دادن از تواریخ برخی از امتهای گذشته و روشنی افگندن بر حوادث غیبی مهمی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ‌یک از قومشان، از آنها آگاهی نداشتند.
- ۲ - یکی دیگر از این هدفها، آگاه کردن مردم از کوششها و مجاهداتی است که پیامبران جلیل‌القدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند و آگاه کردن مؤمنان از این حقیقت است که قافله پیامبران الهی علیهم‌السلام برای اظهار حق و ابطال باطل، مجادلات و مناقشات بزرگی را از سر گذرانده‌اند.
- ۳ - از دیگر اهداف، اظهار این حقیقت است که پیامبران علیهم‌السلام همه در اصول رسالت، یعنی: در ایمان به توحید، معاد، تبیین حق، تعریف ارزشها و ضد ارزشها و همچنان تأیید یکدیگر در دعوت به سوی توحید، اتفاق تمام داشته‌اند.
- ۴ - داستان، عنصری است شوق‌برانگیز، جذاب و دلچسپ که با به تصویر کشیدن رخدادهای حسی، به امر تربیت و تعلیم و اثبات برهانهای عقلی کمک نموده و در این رابطه اثری اعجاب‌انگیز دارد و پیران، جوانان، زنان و مردان را یکسان تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد.

۵ - داستان قرآنی مبین این حقیقت است که مأموریت پیامبران علیهم السلام فقط تبلیغ وحی و آگاه کردن مردم از هشدارهای الهی در وقوع عذاب بوده است.

۶ - داستان، ابعاد استعداد طبایع بشری را در امر ایمان و کفر و خیر و شر روشن می‌سازد.

۷ - با داستانهای قرآن، سلطه مطلقه و قدرت بی‌انتهای الهی با پیش فرستادن عذاب دنیوی که نمونه‌ای از عذاب اخروی است، نمایان می‌گردد.

۸ - داستان قرآنی متضمن تأیید الهی از پیامبران علیهم السلام و آشکارسازنده معجزات و حجت‌های او برای مردم است.

۹ - هر یک از داستانهای قرآن مشتمل بر موعظه‌ها و عبرتهای خاصی است که با تنوع و اختلاف نقش پردازان آن، متنوع و مختلف می‌باشد، به طور مثال؛ داستان نوح علیه السلام تمثیل‌کننده غرور، داستان قوم عاد تمثیل‌کننده استبداد و بها دادن به قدرت، داستان قوم لوط علیه السلام، تمثیل‌کننده انحطاط انسانی و انحراف جنسی، داستان قوم شعیب علیه السلام، مظهري از مظاهر انحراف یا ستم اجتماعی و داستان قوم فرعون، تمثیل روشنی از تکیه نافرجام بر سلطه و ثروت و جاه است که یادآوری عاقبت نامیمون این اعمال، کیان و کرسی هر ستمگر طغیان پیشه و فرعون منش را در هر زمان و مکانی می‌لرزاند.

۱۰ - داستان در کل، ارائه‌کننده پند و اندرز و درمان‌گر نفسها و روانهاست.

۱۱ - خبر دادن یک پیامبر امی که به نوشتن و روایتگری نا آشناست - یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم - از این داستانها، خود دلیل قاطعی بر نبوت ایشان است.

۱۲ - داستانهای قرآنی تبیین‌کننده صلابت و استواری تمام پیامبران علیهم السلام در راه دعوتشان است.

۱۳ - تکرار یک داستان در سوره‌های مختلف قرآن، برای برآوردن مقاصد و اهداف و معانی بسیاری است که هر بار پیامی نو، اجرایی جدید و اهداف مخصوص به‌خود را به همراه دارد و گاهی این اهداف در جمع‌بندی نهایی حول یک محور واحد گرد می‌آیند.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿۱۳﴾

«و» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «به کسانی که ایمان نمی‌آورند» به حق و نه پند می‌گیرند، نه به‌هوش می‌آیند و نه بیدار می‌شوند «بگو: بر مکاتبت خود عمل کنید» مکاتبتکم: یعنی بر حسب امکانات و بر حال و شیوه و برنامه و جهت‌گیری خود عمل کنید «که ما هم عمل خواهیم کرد» بر راه و روش و برنامه خویش.

وَأَنْظِرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ ﴿١٢٣﴾

«و منتظر باشید که ما نیز منتظریم» یعنی: منتظر فرجام کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام کار شما - یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت خداوند ﷻ فرود می‌آید - هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول خدا ﷺ و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٤﴾

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: علم تمام آنچه که در آسمانها و زمین از بندگان غایب است، از آن خداوند ﷻ است و دیگران در این علم با وی مشارکت ندارند «و تمام کارها به سوی او بازگردانده می‌شود» در روز قیامت پس همگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. لذا ای محمد ﷺ! این امر قطعی است که خدای عزوجل برای تو از آنان انتقام می‌گیرد «پس او را عبادت کن و براو توکل کن» زیرا او تو را بسنده است و او از هرآنچه که ناخوش می‌داری، بازدارنده توست و هرآنچه را که دوست می‌داری به تو می‌دهد «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه به تمام اعمال بندگان داناست. پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند ﷻ آرزوها و تمناها ببندد».

بدین‌گونه است که سوره مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان می‌رسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

(سوره یوسف)

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

علما گفته‌اند: خداوند عز وجل داستانهای دیگر انبیاء علیهم السلام را در قرآن به معنای واحد اما در شکلها و روشهای گونه‌گون و به الفاظ مختلف تکرار کرده است، اما داستان یوسف علیه السلام را فقط در این سوره بیان کرده و آن را دیگر تکرار نکرده است به هر حال، نه مخالفان را توان معارضه با داستانهای مکرر قرآن است و نه توان معارضه با داستانهای غیر مکرر آن.

گفتنی است که خداوند عز وجل این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستانها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از مواقف ابتلا به سختی‌ها، ابتلا به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، سخن رفته است.

موقعیت زمانی نزول این سوره بعد از اوج گرفتن بحران سختی‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه از سوی قریش و بعد از «عام الحزن» که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسر خویش خدیجه و عم خویش ابوطالب را از دست دادند، نیز نسیم‌های اطمینان‌بخشی از تسلیت و دلجویی را برای رسول‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به همراه داشت و چشم‌اندازی روشن از فرجام امیدبخش کار دعوتشان را به تصویر کشید.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

الرَّيَّةُ الْكِنْبُ الْمُبِينُ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در ابتدای سوره «بقره» گذشت «این آیات، آیات کتاب مبین است» یعنی: این آیاتی که در این سوره بر تو نازل شده، همانا از آیات قرآن مبین است، به این معنی که: حقیقت نزول آنها از جانب خداوند عز وجل روشن، و اعجاز آنها نیز واضح و آشکار

است چنان‌که به این معنی نیز مبین و روشنگر است که در آنها احکام و عبرتها و موعظه‌های فراوانی وجود دارد. یا معانی قرآن بدان جهت واضح و روشن است که قرآن به زبان فصیح عربی نازل شده است. یا معانی قرآن برای کسی که در آنها تدبر کند روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعا به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد خداوند عز و جلاله است نه از سوی بشر.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

«ما آن را» یعنی: قرآن را «قرآنی عربی» یعنی: به زبان عربی «نازل کردیم، باشد که شما بیندیشید» یعنی: برای این‌که معانی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با شریف‌ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین اماکن زمین نازل کرد و آغاز نزول آن را در شریف‌ترین ماه‌های سال که ماه رمضان المبارک است قرار داد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

مَنْ نَقَضَ عَلَيْهِ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾

«ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امتهای گذشته و سنت‌های خود در باره بندگان خویش «حکایت می‌کنیم، با وحی فرستادن خود به‌سوی تو این قرآن را» و این نیکوترین حدیثی است که کسی با کسی در میان می‌گذارد «و تو قطعا پیش از این از بی‌خبران بودی» نسبت به این داستان و غیر آن از داستانهایی که از طریق وحی الهی به تو رسیده است.

مفسران گفته‌اند: این سوره، بدین سبب «احسن القصص» است که:

۱- متضمن عبرتها، موعظه‌ها و حکمت‌هایی است که در غیر آن از سوره‌ها وجود ندارد.

۲- در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهایشان آمده است.

۳- هر کسی که در این داستان از او یاد شده است، مآل و سرانجام کارش نجات و سعادت بوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

«یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «زمانی را که یوسف به پدرش گفت» پدر یوسف؛ یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام است چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم». آری! یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! من» در خواب «یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم» تأویل یازده ستاره، برادران یوسف علیه السلام اند که یازده تن بودند - چنان که در آخر سوره خواهد آمد - و تأویل خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف علیه السلام اند «دیدم آنها برای من سجده می کنند» یوسف علیه السلام، در تعبیر بیانی خود ستارگان و ماه و خورشید را به جای عقلا نشانند زیرا آنها را به وصف عقلا که سجده است، توصیف کرد.

قَالَ يَبْنَئُ لَا تَقْضُ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

«یعقوب گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت نکن» زیرا یعقوب علیه السلام تأویل خواب فرزندش را دانست و از آن ترسید که اگر خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک برند. در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حواجج خویش، از کتمان آنها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا - تا آن گاه که صاحبش از آن سخنی نگوید - به پای پرنده ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می پیوندد لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«که آن گاه در حق تو نیرنگی می اندیشند» یعنی: اگر خوابت را به برادرانت بیان کنی، مبادا در باره تو نیرنگی پنهانی که تو به آن پی نبری، سازمان دهند و بنابراین، تو را به انگیزه حسد به هلاکت رسانند «زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است» و چه بزرگ دشمنی که دشمنی خود با انسان را اعلان می کند! پس قطعا او برادرانت را بر این نیرنگ و خواهد داشت.

وَكَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنَبِّئُكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجده انحناء و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و پادشاهی را - هر دو - برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد. پس بدان که این رؤیایی که خداوند عز وجل به تو در خواب نمایانده است، بر همه این معانی دلالت می‌کند «همان‌گونه که قبلاً آن را» یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد؛ ابراهیم» که خداوند عز وجل او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌اللهی خویش مفتخر ساخت «واسحاق» که به قولی: خداوند متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد. از این آیه دانسته می‌شود که اسم پدر گاهی بر پدر بزرگ (جد)، و بر پدر پدر بزرگ (جد جد) نیز اطلاق می‌شود «همانا پروردگار تو داناست» به خلق خویش و به کسانی که سزاوار این گزینش هستند «حکیم است» در صنع خویش؛ پس کارها را چنان که باید سامان می‌دهد.

﴿٧﴾ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْسَائِلِينَ ﴿٧﴾

«به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هاست» که این نشانه‌ها بر بسیاری از حقایق و از جمله بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می‌کند. پرسندگان؛ یهودیان بودند زیرا در یکی از روایات وارده در سبب نزول این سوره آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنوز در مکه بودند که یهودیان از ایشان درباره داستان یوسف علیه السلام سؤال کردند و در مکه احدی از اهل کتاب یا کسانی که از سرگذشت انبیاء علیهم السلام آگاهی‌ای داشته باشند وجود نداشت، در چنین حالی بود که خداوند عز وجل سوره «یوسف» را به یکباره بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود.

همچنین جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که مردی از یهود مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف علیه السلام در خواب دید خبر ده که نامهای آنها چیست؟ راوی

می‌گوید: رسول خدا ﷺ ساعتی سکوت کرده و در پاسخ وی چیزی نگفتند، در این اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و ایشان را از نامهای آن ستارگان با خبر ساخت، آن‌گاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نامهای آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه گفت: آری! فرمودند: «نامهای آنها عبارت است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکفیات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نامهای آنها همین‌هاست که برشمردید. برادران یوسف علیه السلام نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف علیه السلام را به دنیا آورد.

إِذْ قَالُوا لْيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَاءَنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

«هنگامی که» برادران یوسف علیه السلام «گفتند: یوسف و برادرش» بنیامین «نزد پدر ما از ما دوست داشتنی‌ترند» فقط بنیامین را برادر یوسف علیه السلام خواندند در حالی که خود نیز همگی برادران وی بودند، از آن رو که بنیامین برادر اعیانی (پدر و مادری) وی بود، اما ایشان برادران علاتی (پدیری) وی بودند «در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم» به قولی عصبه: جمعی است بیش از یک نفر تا ده تن. یعنی: درحالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد «قطعاً پدر ما در خطای آشکاری است» با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌التفاتیتی به ما.

أَقْبَلُوا يُوسُفَ أَوْ أَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخُلُ لَكُمْ وَجْهَ آيِكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید» یعنی: یکی از برادران گفت؛ با یوسف علیه السلام یکی از دو کار را باید انجام دهید؛ یا کشتن، یا افگندن وی در سرزمینی گمنام و دور از آبادی که از وی سراغی گرفته نشود. یا برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی «تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد» یعنی: در آن صورت، پدر صاف و خالص از آن شما می‌شود، فقط به شما می‌پردازد و شما را به کمال و تمام دوست می‌دارد «و پس از آن» یعنی: پس از یوسف علیه السلام «مردمی درستکار شوید» در امور دین و فرمانبرداری از پدرتان. یا مردمی شایسته شوید در امور دنیایان چرا که

عامل مخدوش کننده عشرت و صفا و شایستگی شما در دنیا، همانا حسد به یوسف علیه السلام است و قطعا این عامل با غیبتش بر طرف می شود.

ابن کثیر در تفسیر: ﴿وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ می گوید: «بدین گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا نَقْنُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوَّةَ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْقَظُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

«گوینده ای از میانشان گفت» به قولی: او «یهودا» بود «یوسف را نکشید بلکه او را در نهانگاه چاه بیندازید» غیبت الجب: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد. و این چاه در سرزمین بیت المقدس بود «تا برخی از مسافران او را بگیرند» آن گاه او را با خود به سرزمینی گم و گور ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند «اگر کننده اید» یعنی: اگر در کار یوسف علیه السلام به این مشورت من عمل می کنید. طرح این توطئه از سوی برادران یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده اند. محمد بن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف علیه السلام نبی نبوده اند، می گوید: «آنان بر کاری بزرگ همدستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قتل رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - خداوند جل جلاله بر ایشان بیامرزد». ابن کثیر نیز می گوید: «بدان که بر نبوت برادران یوسف علیه السلام هیچ دلیلی وجود ندارد».

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصْحُونَ ﴿١١﴾

و آن گاه که بر افگندن وی در چاه همدستان شدند، نزد پدر رفتند و «گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی دانی» یعقوب علیه السلام به خاطر علاقه فراوانی که به یوسف علیه السلام داشت، بر وی سنگین بود که او را با برادرانش بفرستد و شاید این خود از ترسی ناشی می شد که از جانب آنان بر جان وی داشت. گویی آنان قبلا نیز از یعقوب علیه السلام خواهان بیرون آمدن یوسف علیه السلام با خودشان شده بودند، اما او نپذیرفته بود. پس حالا با آن پیشینه ای که از موضوع داشتند، این سؤال را از وی کردند و افزودند: «در حالی که ما خیرخواه او هستیم» و در حفظ و نگهداری اش می کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم؟.

أَرْسَلَهُ مَعَاخِذَا يَرْتَع وَيَلْعَب وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٣﴾

«فردا او را همراه ما بفرست تا بگردد» و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم شود و میوه بخورد «و بازی کند» از بازیهای مباحی که فقط برای شادمانی و سرگرمی است «و ما به خوبی او را نگهداریم» از این‌که به وی آسیبی برسد.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٤﴾

يعقوب عليه السلام «گفت: این‌که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند» به این ترتیب، به ایشان خبر داد که از فرط محبتی که به یوسف عليه السلام دارد و از بیم و نگرانی‌ای که بر جان وی احساس می‌کند، از غیبت وی غمگین می‌شود «و می‌ترسم از آن‌که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید» به سبب مشغول بودن به گردش و بازی، یا به سبب عدم اهتمام و عنایتان به حفظ و نگهداری‌اش. به قولی: يعقوب عليه السلام این سخن را از بیم و نگرانی‌ای که از ناحیه خود آنان بر جان یوسف عليه السلام داشت گفت و در واقع این جمله که: (می‌ترسم او را گرگ بخورد)، یک تعبیر کنایی بیش نبود - پس مقصود او از «گرگ»، خود برادران بودند. به قولی دیگر: آن سرزمین، سرزمینی گرگ خیز بود پس این تعبیر به معنای حقیقی خود است.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿١٥﴾

«گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این‌که ما گروهی نیرومند هستیم» و بر دفع گرگ تواناییم «در آن صورت ما قطعاً زیانکار خواهیم بود» لخاسرون: اگر بر ساده‌ترین کار که نگهداری از یک پسر بچه است قادر نباشیم، در آن صورت، از فرط ضعف و عجز مردمی بی‌مقدار و نابود شونده خواهیم بود لذا شرط به سبب انتفای مشروط منتفی است، یعنی: ما آن قدر بی‌عرضه نیستیم که گرگ او را از نزد ما برباید.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«پس وقتی او را بردند» از نزد يعقوب عليه السلام «و همداستان شدند» و عزم خود را با هم جزم کردند؛ «که او را در نهانگاه چاه بگذارند» چنین کردند. تفسیر «غیابه الجب» در آیه (۱۰) گذشت «و به سوی او» یعنی:

به سوی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام «وحی کردیم» به منظور برطرف کردن وحشت وی و آرامش دادن به وی چرا که او پسر بچه خردسالی بود که ده مرد جفاجو - آن هم از برادرانش - با دل‌های سختی که از رحم و عاطفه بیگانه شده و مهر و رأفت از آنها رخت بر بسته بود، بر وی تاخت آورده بودند تا هر طوری شده او را از سر راه خود بردارند. آری! به او وحی کردیم «که قطعاً آنان را از این کارشان با خبر خواهی ساخت» یعنی: سرانجام، بعد از نجات خویش برادرانت را از چون و چند این توطئه‌ای که در حق تو سازمان دادند، با خبر و آگاه خواهی نمود. چنان‌که در آیه (۸۹) سخنان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به برادرانش هنگامی که ایشان برای خرید آذوقه نزد وی به مصر می‌روند، مطرح می‌شود، بعد از آن‌که او دیگر یوسف عَلَيْهِ السَّلَام گم‌گشته در نهانگاه چاه نیست بلکه متولی تمام گنجینه‌های مصر است. آری! آنان را آگاه خواهی ساخت «در حالی که نمی‌دانند» ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در تفسیر آن می‌گوید: «به زودی آنها را از این کاری که با تو کردند، درحالی آگاه خواهی ساخت که تو را نمی‌شناسند زیرا اصلاً به خیال آنها هم نمی‌رسد که روزی با تو در مسند پادشاهی روبرو شوند». در روایات آمده است: برادران بعد از آن‌که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افکندند تا بمیرد. یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که پاک نابودش کند، اما یهو ایشان را از این کار بازداشت. نسفی می‌گوید: «خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنان‌که به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد».

وَجَاءَ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾

«و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند» یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند. اعمش می‌گوید: «بعد از آگاهی از داستان برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، هیچ شخص گریانی را تصدیق نکن».

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّمْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم» یعنی: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. از هری می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است «و یوسف را پیش کالای خود گذاشته بودیم» تا از آنها حفاظت کند «آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو باوردارنده ما نیستی» در این عذری که پیش آوردیم، به علت این‌که مادر قلب و نهانت متهم هستیم و به سبب محبت وافر ی که به یوسف علیه السلام داری «هر چند» در نزد تو، یا در واقع امر «راستگو باشیم».

وَجَاءَ وَعَلَى قَمِيصِهِ يَدٌ مِرْكَدٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

«و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند» برادران، گوسفندی را کشته پیراهن یوسف علیه السلام را به خون آن آغشتند، اما فراموش کردند که پیراهنش را پاره کنند. پس یعقوب علیه السلام خطاب به آنان گفت: چه قدر این گرگ ادعایی شما هشیار و فرزانه بوده است که یوسف علیه السلام را می‌خورد، اما پیراهنش را پاره نمی‌کند!! «نه بلکه نفس‌های شما کاری بد را» که با برادران انجام دادید «برای شما» یعنی: در پیش چشم و دل شما «آراسته است پس کار من صبری جمیل است» در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد». «و از خدا مدد طلبیده می‌شود» یعنی: از او مدد و یاری می‌طلبیم «بر آنچه توصیف می‌کنید» یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می‌طلبیم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می‌کنید، مدد می‌طلبیم.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا عُلْمٌ مِنْ رَبِّهِمْ فَضَعَعْتُمْ وَانصَبْتُمْ وَأَنْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تُعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال از حال یوسف علیه السلام در قعر چاه خبر می‌دهد: «و کاروانی» یعنی: گروه همسفری که از شام عازم مصر بود «آمد پس وارد خود را فرستادند» وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد «پس دلوش را انداخت» یعنی: دلوش را به چاه افگند تا آب بکشد، در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقا دلو را بالا کشید، به جای آب یوسف علیه السلام را دید «گفت مژده باد، این یک پسر است» این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد «و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته» یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این

پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر برایشان بفروشیم. یوسف علیه السلام هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند. اما ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَأَسْرُوهُ بَضْعَةً﴾ می‌گوید: «برادران یوسف علیه السلام راز کار وی را پنهان داشتند و به کاروانیان نگفتند که او برادرشان است و یوسف علیه السلام نیز از بیم آن که برادران او را به قتل رسانند، راز کار خویش را پنهان داشت.» «و خدا دانا بود به آنچه می‌کردند» با یوسف علیه السلام از این اعمال محنت‌بار و از ستم و ابتدالی که - با به فروش رساندنش - او را در آن افکنده بودند در حالی که او «کریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم» بود. البته خداوند جل جلاله بر دگرگون ساختن حال وی و دفع این بلا از وی توانا بود، اما در این کار، حکمتی نهفته داشت.

وَشْرُوهُ بِشَمَنِ بَحْسِ دَرْهَمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَأَنَّهُمْ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٤٠﴾

«و او را به بهایی ناچیز - درهمی چند - فروختند» یعنی: رئیس آن کاروان و همراهانش او را در مصر به بهایی اندک فروختند. به قولی: مراد این است که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند ﴿بِشَمَنِ بَحْسِ﴾ به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «او را به بیست‌درهم فروختند». ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند، ترجیح می‌دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی‌رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف علیه السلام بسیار شادمان شده و به او به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشد. پس این بی‌رغبتان همان برادر یوسف علیه السلام بودند.»

وَقَالَ الَّذِينَ اشْتَرَتْهُ مِنْ مِصْرَ لِأَمْرَأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَنْجِيَهُ وَلَدًّا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ عَلِيمٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

«و آن کس از اهل مصر که یوسف را خریده بود» او عزیز مصر بود که عهده‌دار امر انبارها و گنجینه‌های آن بود «به همسرش گفت: او را گرامی دار» ای همسرم و به او به خوبی رسیدگی کن، با دادن غذایی پاکیزه و پوشاندن لباسی نیکو به وی «شاید به حال ما سود بخشد» یعنی: شاید او برخی از کارها و نیازهای ما را که از همچو اوایی ساخته است، بر آورده کند «یا او را به فرزندی اختیار کنیم» یعنی: او را به فرزندی برگزیده و فرزند خویش گردانیم.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نام وی «قطفیر» و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف علیه السلام ایمان آورد و در حیات یوسف علیه السلام درگذشت». روایت شده است که عزیز مصر یوسف علیه السلام را در هفده سالگی اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی اش او را به وزارت برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف علیه السلام از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به چاه و مکنت رسید چنان‌که می‌فرماید: «ما یوسف را در آن سرزمین مکنت بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی: تعبیر خوابها را «و خدا بر کار خویش تواناست» یعنی: کارها همان‌گونه روی می‌دهد که خدای سبحان بخواهد، هر چند مردم در جهت خلاف آن، تدبیرها به کار بندند «ولی اکثر مردم نمی‌دانند» که خداوند جل جلاله بر کار خویش تواناست و نمی‌دانند حکمت وی را در خلقتش که این اکثریت، مشرکان و منکرانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۖ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۲﴾

«و چون یوسف به عنفوان جوانی رسید» اشد: وقت رسیدن به کمال قوت و اوج رشد است که بعد از آن روند کاستی و فرسودگی بدن شروع می‌شود. به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. آری! در این وقت «به او حکمت و علم عطا کردیم» به قولی: حکمت عبارت بود از نبوت و علم عبارت بود از دانش در دین و دانستن تعبیر خواب. «و نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم» پس هر کس که عملش را نیکو ساخت، خدای عزوجل هم پاداشش را نیکو می‌گرداند.

وَرَوَدَتْهُ الْمَلَأِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ۖ وَعَلَقَتِ الْأَثُوبَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾

«و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود، با یوسف گفت و شنود کرد تا از او کام گیرد» او زن عزیز مصر بود که نامش - بنا بر آنچه نقل کرده‌اند - زلیخا بود. راودته: از مرادده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است «و درها را بست» به قولی: در آنجا هفت در بود که زلیخا یکی را پس از دیگری بست «و گفت: پیش آی» یعنی: ای یوسف! بشتاب و پیش من بیا که از آن توام! بدین گونه او را به کامجویی خویش فراخواند «گفت» یوسف عليه السلام «معاذ الله» یعنی: پناه می‌برم به خدا جل جلاله به پناه بردنی استوار، از آنچه که تو مرا به سوی آن فرامی‌خوانی «او آقای من است، جای مرا نیکو ساخت» یعنی: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی که شوهرت عزیز آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعا ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «رستگار نمی‌شوند».

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّمَا بُرْهَنَ رَبِّهٖۙ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿٢٤﴾

«و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز آهنگ او کرد - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» پس هر یک آنها به مقتضای طبیعت بشری و سرشت آفرینش، به دیگری میل و رغبت کردند. ثعلب می‌گوید: «زلیخا آهنگ معصیت کرد و بر ارتکاب معصیت مصر بود و یوسف عليه السلام نیز قصد کرد ولی قصدش را عملی نساخت. پس تفاوت میان دو قصد بسیار است». به قولی: یوسف عليه السلام آهنگ زدن زلیخا را کرد. برهان پروردگار: به یاد آوردن عهد و پیمان خدا جل جلاله از سوی یوسف عليه السلام در این مورد بود که او از بندگان عهد گرفته که او را معصیت نکنند. به قولی دیگر: یوسف عليه السلام چهره یعقوب عليه السلام را در برابر خود در هیأتی دید که سرانگشتش را به دندان گزیده و او را از ارتکاب فحشا هشدار می‌داد. «چنین کردیم» یعنی: از جانب خود به یوسف عليه السلام برهانی را نشان دادیم تا به خود آید و عهد و پیمان را به یاد آورد «تا از وی بدی» یعنی: خیانت به عزیز در مورد همسرش «و فحشا» یعنی: زنا «را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست» یعنی: یوسف عليه السلام از کسانی است که خدای عزوجل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت معصوم نگه داشته است.

وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ

آيَةُ ﴿٢٥﴾

«و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت کردند» یعنی: یوسف علیه السلام و زلیخا هر دو به سوی در شتافتند، یوسف علیه السلام قصد فرار و بیرون رفتن از در را داشت و زلیخا قصد آن را داشت تا بر وی سبقت گرفته و از بیرون رفتن بازش دارد «و آن زن پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد» زلیخا میخواست تا با کشیدن پیراهن یوسف علیه السلام، او را از بیرون رفتن باز دارد که در این اثنا پیراهن یوسف علیه السلام از پشت سر پاره شد «و شوهر زن را نزدیک دروازه یافتند» یعنی: در این هنگام عزیز شوهر زلیخا را در آنجا یافتند. مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است «گفت» زن عزیز «جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده چیست؟» زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدین سان بود که این قصد بد را به یوسف علیه السلام نسبت داد و اضافه کرد: جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده «جز این» نیست «که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود» به این ترتیب زلیخا خواست تا به انتقام این که یوسف علیه السلام از خواسته اش نافرمانی کرده، او را به زندان افکند یا به زیر تازیانه اندازد ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف علیه السلام سزاوار این کیفر است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

قَالَ هِيَ رَوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾

«یوسف گفت: این او بود که با من گفت و شنود کرد تا مرا از محافظت نفس من غافل کند» یعنی: این زن تو بود که از من با نرمی و مهر و نیرنگ، کام خواست و من هرگز به وی قصد بدی نکرده ام «و شاهی از خانواده آن زن شهادت داد» صحیح این است که آن گواه، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «چاک خورده پس این زن راست گفته است» که یوسف علیه السلام در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

وَإِنْ كَانَ قَبِيضُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

«و اگر پیراهنش از پشت» سرش «چاک خورده پس این زن دروغ گفته است» در ادعای خود علیه یوسف علیه السلام «و یوسف از راست گویان است» در ادعایش علیه آن زن.

فَلَمَّا رَأَى قَبِيضَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«پس چون دید» عزیز «که پیراهنش» یعنی: پیراهن یوسف علیه السلام «از پشت پاره شده» در این هنگام حقیقت را دریافت و «گفت: این» یعنی: این ماجرا «از کید شماست» ای گروه زنان «که همانا نیرنگ شما زنان، بزرگ است» کید: مکر و نیرنگ است.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

آن‌گاه شوهرش برای آن‌که این خبر میان مردم شایع نشود، به یوسف علیه السلام گفت: «ای یوسف! درگذر از این» ماجرا و آن را پوشیده دار و از آن سخن نگو تا خبر میان مردم شایع نشود «و تو ای زن، برای گناه خود» که از تو روی داده است «آمزش بخواه، بی‌گمان تو» به سبب این کار «از خطاکاران بوده‌ای» به قصد و عمد. بدین‌گونه بود که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این‌که غیرت دینی نداشت، یا او را در امری که نمی‌توانست بر آن شکیبایی کند، معذور شمرد.

❖ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٠﴾

«و زنانی چند در شهر» مصر «گفتند» یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و زنانی چند که به قولی: زن حاجب، زن ساقی، زن نانوا، زن زندانبان و زن متولی چهارپایان شاه بودند، گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته

است» یعنی: محبت یوسف علیه السلام در دلش جا خوش کرده و او را بیمار ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است «به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم» چرا که با این کار از راه رشد و اقتضای عقل و خرد منحرف شده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَجْدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

«پس چون» زن عزیز «مکر آنان را» یعنی: غیبت آنان را در مورد خود «شنید» به قولی: آنان خواستند تا از این طریق به دیدار یوسف علیه السلام نایل گردند، بدین گونه که زلیخا را بر سر خشم آوردند تا یوسف علیه السلام را به آنان نشان دهد، از این رو سخن آنان را «مکر» نامید، البته آنها در این مکر به مراد خود نیز دست یافتند زیرا همسر عزیز: «نزد آنان فرستاد» تا ایشان را فراخواند که به جمال یوسف علیه السلام بنگرند و در همان دامی بیفتند که او در آن افتاده است «و برای آنان متکایی آماده ساخت» یعنی: برای آنان مجلسی آراست و جایگاههایی آماده کرد که بر آن تکیه زنند «و به هر یک از آنان کاردی داد» تا میوههایی را که برایشان آورده بود، پوست بکنند و قطعه قطعه کنند؛ مانند سیب و غیره «و گفت» به یوسف علیه السلام «بر آنان درآی». این برنامه ریزی زلیخا نیز از کوتاهی شوهرش بود زیرا با وصف آنچه که از زلیخا در حق یوسف علیه السلام روی داد، باز هم شوهرش (عزیز) آن دو را در منزل یکجا باقی گذاشته بود «پس چون زنان او را دیدند بزرگ یافتندش» آنان از حسن و جمال بی مانند یوسف علیه السلام مدهوش و بی خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندامهایشان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف علیه السلام را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان زده شدند که به جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس درد هم نکردند، از بس که دلهایشان به یوسف علیه السلام مشغول بود «و گفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست» زیرا چنان زیبایی حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیده نشده است «این جز فرشته ای بزرگوار نیست» که در سرشت و طبیعت ایشان، زیباییهایی برتر و فوق العاده ای نهاده شده است.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّٰغِرِينَ ﴿٣٢﴾

«زن عزیز گفت: این همان» نوجوانی «است که درباره او سرزنش کرده بودید» و مرا در عشق و دلباختگی به‌وی ملامت کرده‌اید. این سخن را هنگامی به آنان گفت که شگفتی و دلربایی یوسف علیه السلام را در چشم و دلشان حاکم دید و آنان را جملگی مفتون و شیدا و عاشق وی یافت تا عذر خود را برای آنها آشکار ساخته باشد و افزود: «آری! من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت» یعنی: از من نافرمانی کرد و راه عفت و پاکدامنی را برگزیده از برآوردن خواسته‌ام امتناع کرد تا خود را از این کار در پناه نگاه دارد. بدین‌گونه بود که زلیخا به کامخواهی از یوسف علیه السلام صریحا اعتراف کرد و ادامه داد: «و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند، قطعاً زندانی خواهد شد» یعنی: در حق او نیرنگی خواهم تنید که سرانجام به زندانش در افگند «و حتماً از خوارشدگان خواهد شد» به سبب آن‌که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْغَالِبِينَ ﴿٣٧﴾

«یوسف گفت» مناجات‌کنان با پروردگار سبحان «پروردگارا! زندان» که این زن مرا از آن بیم می‌دهد «برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به‌سوی آن می‌خوانند» تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. از این تعبیر و هم از این سخن پادشاه به زنان که در آیات بعدی می‌آید: «وقتی از یوسف علیه السلام کام می‌خواستید، چه منظوری داشتید؟» چنین برمی‌آید که زنان دیگر نیز که در محفل زلیخا گرد هم آمده بودند، یوسف علیه السلام را به‌سوی خود خوانده بودند «و اگر نیرنگ آنان را» در بر انگیختنم به تسلیم «از من بازنداری» و مرا به مخالفت و سرپیچی از اجابت خواسته آنان مصمم نگردانی «البته به‌سوی آنان خواهم گروید» و مشتاق و دلباخته آنان خواهم گشت «و از جمله نادانان خواهم شد» یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب می‌شوند. بدین‌گونه بود که یوسف علیه السلام به‌سوی خدای عزوجل التجا کرد، آن‌گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هفت کس‌اند که خدای عزوجل ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب‌جاه و جمال به‌سوی خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من از خدای عزوجل می‌ترسم.

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُمْ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

«پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید» یعنی: پروردگار یوسف علیه السلام به او لطف کرد و او را از افتادن در معصیت در پناه عصمت خویش قرار داد زیرا آن گاه که خدای عزوجل نیرنگشان را از او بازداشت، چیزی از خواستها و هواهایشان در او کارگر نیفتاد «همانا او شنواست» دعای دعاکنندگان را «دانااست» به احوال التجا کنندگان به سوی خویش.

ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُتُهُ حَتَّى حِينٍ ﴿٣٥﴾

«سپس به نظرشان آمد» رأی و اندیشه‌ای در کار یوسف علیه السلام «بعد از آن که نشانه‌ها را دیدند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر برائت و پاکدامنی وی بود «که البته او را تا مدتی» نامعلوم «به زندان افکنند» آری! رأی عزیز و دیگران در به زندان افگندن یوسف علیه السلام بدین خاطر بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود، پایان دهند و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

نشانه‌های دال بر برائت یوسف علیه السلام که در این آیه بدانها اشاره شده، به قولی عبارت بود از: پیراهن چاک شده، گواهی آن طفل و بریدن زنان دستان خود را. ولی مشاهده آن نشانه‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد بلکه زلیخا زن عزیز همچنان بر عشق خویش پایدار و بر رأی خویش استوار بود و هر چه را که از نظر وی به امر دستیابی به یوسف علیه السلام کمک می‌کرد، انجام می‌داد و یکی از اقدامات وی در این راستا، به اجرا گذاشتن تهدید قبلی فرستادن یوسف علیه السلام به زندان بود.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

«و دو جوان همراه یوسف به زندان درآمدند» یعنی: سرانجام آنها یوسف علیه السلام را به زندان انداختند و با او دو جوان (یعنی دو برده) به زندان افکنده شدند که به روایتی یکی از آنها نانواى ملک و دیگری ساقی وی بود، آن دو غلام چون یوسف علیه السلام را دیدند به او انس و الفت یافتند. به قولی: آن دو با همدستی یکدیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم

است. ابن جریر طبری می‌گوید: آن دو از یوسف علیه السلام راجع به علم و دانشش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم. آن‌گاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت می‌کند: «یکی از آن دو گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که انگور می‌فشارم» یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می‌فشارم «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که روی سرم نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن» یعنی: از تعبیر خوابهایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» یعنی: تو را از کسانی می‌یابیم که خواب را به نیکویی تعبیر می‌کنند، یا تو را از نیکوکاران با زندانیان می‌یابیم.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

«گفت: غذایی را که روزی داده می‌شوید برای شما نمی‌آورند» در همین روز و روزهای دیگر «مگر آن‌که من از تعبیر آن» یعنی: بیان ماهیت و کیفیت آن «به شما خبر می‌دهم، پیش از آن‌که به شما برسد» یعنی: پیش از آن‌که آن غذا یا چگونگی آن به شما برسد. این سخن یوسف علیه السلام نظیر این سخن عیسی علیه السلام است: (و به شما از آنچه می‌خورید، خبر می‌دهم) «آل عمران/ ۴۹». یوسف علیه السلام این سخن را به آن دو جوان به این خاطر گفت تا آنان به دعوتی که بعداً در مورد ایمان به خداوند عز وجل و ترک کفر از آنان می‌کند، منقاد گردند و این خود، زمینه‌ای برای نفوذ دعوت وی در آنان گردد لذا بدانند که او از اهل بیت نبوت است و به اذن خداوند عز وجل از غیب خبر می‌دهد. مراد از: «ترزقانه: غذایی که روزی داده می‌شوید»؛ عبارت از غذایی بود که از سوی پادشاه یا دیگران به آنها می‌رسید «این» تعبیر خواب «از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است» از راه وحی و الهام. پس این نه از باب فال بینی و کاهنی و نه از باب ستاره‌شناسی و غیب‌گویی است «همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت هستند» یعنی: کیش و آیین فرمانروای مصر و غیر او را «رها کرده‌ام».

این بیان یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِذْ هُم بِإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٣٨﴾
 وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِذْ هُم بِإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٣٨﴾
 أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

آن‌گاه یوسف علیه السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانش بر ایمان آوردن به خدای عزوجل افزود: «و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام» هر سه آنها را پدر نامید زیرا پدربزرگ نیز پدر انسان است چنان‌که ابن‌عباس رضی الله عنه با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدربزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود «برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا گردانیم» یعنی: برای ما گروه انبیاء علیهم السلام که من و پدرانم از آنان هستیم، شرک آوردن درست نیست «این» ایمان و توحید «از فضل خدا» و از لطف وی «بر ماست» به سبب نبوتی که در ما قرار داده است، نبوتی که متضمن عصمت از معاصی است «و» همچنان این ایمان و توحید، از فضل خداست «بر مردم» عموماً، به همین خاطر پیامبران علیهم السلام را به‌سویشان برانگیخته تا آنان را به‌سوی پروردگارشان راهنمایی کنند و راه و روش‌حق را برایشان بیان نمایند «ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند» خدای سبحان را در برابر نعمتهایش لذا به او شرک می‌ورزند.

يَصْطَلِحِ السَّجْنَ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف علیه السلام آن دو جوان را به‌سوی دین حق دعوت نماید: «ای دو رفیق زندانیم، آیا معبودان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار؟» یعنی: آیا خدایان پراکنده در ذات، مختلف در صفات و جداگانه در تعداد، برای شما بهترند، یا خدای معبود بر حقی که در ذات و صفات خویش متفرد و یگانه است و برایش هیچ هم‌تا و شریکی نیست، خدای قهار مقتدری که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر وی غالب نمی‌شود و هیچ معاندی نمی‌تواند با وی عناد ورزد؟ به قولی: هنگامی که یوسف علیه السلام این دعوت الهی را به آن دو هم‌بند خویش عرضه می‌کرد، در برابر آن دو، بتانی قرارداد داشت که آنها رامی‌پرستیدند، از این‌رو افزود: «شما به جای باری تعالی جز نامهای» بی‌مسمای «چند را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید» از نزد خود، درحالی که برای آنها بجز همین نامهای خشک و خالی دروغین، چیز دیگری از الوهیت نیست زیرا این خدایان اسمی، جماداتی هستند که نه می‌شنوند و نه

می‌بینند، نه سودی می‌رسانند و نه زبانی «خدا بر آنها» یعنی: بر حقانیت این نامگذاری‌ها «هیچ‌گونه برهانی» یعنی: حجت و دلیلی که بر صحت آنها دلالت کند «نازل نکرده است، فرمانروایی جز برای خدا نیست» یعنی: جز خدا ﷻ کس دیگری فرمانروا و حاکم نیست «دستور داده که جز او را نپرستید» و فقط خود او مستحق پرستش است نه غیر وی «این» مخصوص ساختن وی به پرستش «دین قیم است» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

چنین بود که یوسف علیه السلام از فرصتی که برایش در زندان پیش آمد، با حکیمانه‌ترین شیوه برای عرضه کردن دعوتش استفاده کرد، بدین‌سان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به‌کار گرفت، یعنی: اولاً برتری توحید و یکتاپرستی را بر تعدد خدایان برایشان بیان کرد، ثانیاً: بر عدم شایستگی خدایان اسمی‌شان برای الوهیت، برهان اقامه نمود و ثالثاً: متن و خلاصه حق و حقیقت راستین را در کمال رسایی و ایجاز به آنان عرضه کرد.

آن‌گاه به تعبیر خواب آن دو پرداخته فرمود:

يَصْجِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ، قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

۴۱

«ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما» که ساقی پادشاه بوده «به مولای خود باده می‌نوشاند» گویی یوسف علیه السلام گفت: اما تو ای ساقی! بار دیگر به همان شغل سقایی خویش برمی‌گردی و پادشاه تو را مجدداً به دربار خویش فرامی‌خواند و از زندان آزادت می‌کند «و اما آن دیگر» که نانواي پادشاه بود «به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند» و این است تعبیر خوابش که بر سرش نان حمل می‌کند و پرندگان از آن می‌خورند. در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: بعد از آن‌که یوسف علیه السلام خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابهایی ندیده بودیم بلکه فقط می‌خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم. اما یوسف علیه السلام در پاسخشان فرمود: «امری که شما دو تن از من جويا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خواب به پای پرنده‌ای آویخته است تا آن‌گاه که تعبیر نشود پس چون تعبیر شد، محقق می‌شود».

وَقَالَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا أَذْكُرَنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

«و یوسف به یکی از آن دو که گمان می کرد نجات می یابد گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن» یوسف علیه السلام فقط گمان می کرد که آن شخص آزاد می شود و به این امر یقین نداشت زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان می کند و گمان مبنای داوری اوست. آری! یوسف علیه السلام به آن شخص سفارش کرد که او را نزد مولای خویش (پادشاه مصر) به یاد آورد و به آنچه که در او از تعبیر خواب و آگاهی بر اموری از علم غیب مشاهده کرده، توصیفش نماید تا این یادآوری، سبب جلب توجه پادشاه به ستم آشکاری گردد که با به زندان افگندنش بر وی رفته است، بعد از آن که پادشاه نشانه هایی را که دال بر برائت وی است، مورد توجه و تأمل قرار دهد «ولی شیطان یادآوری به مولایش را از یاد او برد» آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به کار ساقی گری گمارده شد ولی شیطان سفارش یوسف علیه السلام را از یاد و خاطر وی برد. در روایتی از ابن عباس و مجاهد، ضمیر «ربه» به یوسف علیه السلام برمی گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف علیه السلام برد و در نتیجه او چند سال در زندان ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند» بضع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف علیه السلام هفت سال در زندان ماند.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

«و پادشاه گفت» پادشاه مصر در این دوران، ریان بن ولید بود که عزیز شوهر زلیخا وزیر وی بود «من دیدم» در خواب «هفت گاو فربه است که» به دنبال آنها «هفت گاو لاغر آنها را می خورند» گاوهای لاغر به گاوهای فربه حمله برده و آنها را می خورند «و دیدم هفت خوشه سبز» که دانه های آنها شیرازه بسته «و هفت خوشه خشکیده دیگر» که به حد درو رسیده اند. یعنی: دیدم که هفت خوشه خشک به هفت خوشه سبز رسیده و بر آنها پیچیده اند و بر آنها چیره شده و نابودشان ساخته اند «ای سران قوم! درباره خواب من به من نظر دهید» یعنی: مرا از تعبیر این خواب آگاه سازید «اگر تعبیر خواب می کنید» این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف علیه السلام به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شود.

قَالُوا أَضَعَفْتُ أَحْلَمٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ﴿٤٤﴾

«گفتند» سران و درباریان پادشاه مصر در پاسخ وی «این خوابهایی پریشان است» حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساسی به انسان دست می‌دهد «و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم» و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. به قولی: قصدشان این بود که تصویر آن خواب را از خاطر پادشاه محو کنند تا ذهن وی بدان مشغول و مشوش نباشد.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

«و گفت آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود» یعنی: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یاد آورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف عليه السلام در زندان گذرانده بود، یوسف عليه السلام را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آورد «من شما را از تعبیر آن آگاه می‌سازم» با سؤال کردن از کسی که در تعبیر خواب دانشی دارد و او کسی جز یوسف عليه السلام نیست «پس مرا بفرستید» پادشاه را با تعظیم مورد خطاب قرار داد و خواست که او را به زندان نزد یوسف عليه السلام بفرستد تا خواب وی را بر او حکایت کرده و با تعبیر آن نزد وی برگردد.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلَّكَ لَاعِلٌ - أَرْجِعْ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

پس او را به زندان فرستادند و او نزد یوسف عليه السلام آمد و گفت: «ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره این خواب که هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، به ما نظر بده» یعنی: این خواب را تعبیر کن «تا به سوی مردم برگردم» یعنی: به سوی پادشاه و کسانی که نزد وی انداز سران و بزرگان برگردم «تا آنان بدانند» تعبیر این خواب را و بدانند فضل و دانش تو را در فن تعبیر خواب.

قَالَ نَزِعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا نَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ
لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٩﴾

یوسف علیه السلام بی آن که آن جوان را از بابت فراموش کاری اش در امر یادآوری حالش به پادشاه سرزنش کند و بی آن که بیرون آوردن خویش از زندان را پیش شرط قرار دهد: «گفت؛ هفت سال پی در پی بر عادت خود می کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه اش کنار بگذارید» یوسف علیه السلام هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سالهای حاصل خیز و فراخ می دروید، همچنان در خوشه هایش واگذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریانه ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه ها واگذارید.

«آن گاه پس از آن» یعنی: پس از سالهای فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آنها بر مردم سخت و دشوار است «می آید که آنچه را قبلا برای آنها ذخیره کرده اید» از این دانه های وانهادده در خوشه ها «می خورند، جز اندکی را که ذخیره می کنید» از این حبوبات.

«آن گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می آید که به مردم در آن باران می رسد و در آن آب می گیرند» چه از میوه هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی خداوند جل جلاله بر آنها فرج و گشایش پدید می آید و رودخانه نیل پر از آب می شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف علیه السلام به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی رسد مگر با سالی فراخ و حاصلخیز.

در اینجا یوسف علیه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی خدای عزوجل از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ آيِدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید» بعد از این که پادشاه با توصیف غلام ساقی و یافتن تعبیر خواب خویش، به فضل و شرف یوسف علیه السلام پی برد، مشتاق دیدار و آشنایی با آن حضرت علیه السلام گردید «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود

«برگرد و از او پیرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است» بدین گونه، یوسف علیه السلام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود. بی تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف علیه السلام در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی درنگ اجابت می کردم». البته این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بیان رخصت در حق امتشان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امتشان با تکیه بر سنت یوسف علیه السلام اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْتُ حَسْبُ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكُنْ حَصْحَصَ الْحَقِّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

«گفت» پادشاه خطاب به آن زنان «حال شما چه حالی بود» یعنی: چه منظوری داشتید «وقتی که با یوسف گفت و شنود کردید تا او را از حفظ نفس وی بلغزانید؟» راودتن: مراده عبارت از خواستن با ملایمت و نرمی است و گاهی مخصوصا به معنی کام خواستن است. از جمله کسانی که خطاب پادشاه شامل حالشان شد، یکی هم زلیخا زن عزیز مصر بود «گفتند: حاش لله» یعنی: پناه بر خدا جل جلاله «ما هیچ بدی و زشتی ای از او سراغ نداریم» که بتوانیم آن را به او نسبت دهیم. پس ساحت یوسف علیه السلام از هرگونه اتهامی مبرا است «زن عزیز گفت» اقرارکنان بر نفس خود به کامخواهی از یوسف علیه السلام «اکنون حق آشکار شد» یعنی: بعد از آن که حق مدتی در پرده خفا باقی مانده بود، اکنون بسیار روشن و واضح درخشید و اینک من اعتراف می کنم که این «من بودم که از او کام خواستم» و از سوی او هیچ گونه مرآوده و کامخواهی ای از من، روی نداده است «و بی شک او از راستگویان است» در آنچه که در مورد تبرئه خویش و نسبت دادن مرآوده و کامخواهی به من، گفته است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾

«گفت» یوسف علیه السلام «این» درخواست اعاده حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده ام و بداند که خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند»

اینی لم أخنه بالغیب: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده‌ام.

﴿ وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْٓ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌۢ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْٓ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿٥٣﴾

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم» به طور مطلق و کلی. این نیز از سخن یوسف علیه السلام است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن کثیر ترجیحا بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است. پس اگر – چنان‌که ابن کثیر می‌گوید – این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف علیه السلام بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم زیرا وقتی یوسف علیه السلام از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان افگندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است».

﴿ وَقَالَ الْمَلِكُ اَتُونِيْ بِهٖٓ اَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِيْٓ فَلَمَّا كَلَّمَهٗ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِيْنٌ اٰمِيْنٌ ﴿٥٤﴾

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود کنم» زیرا عادت شاهان بر آن است که چیزهای نفیس را مخصوص خود می‌گردانند، به طوری که دیگران در آن هیچ سهمی نداشته باشند «پس چون با او سخن گفت» یعنی: چون پادشاه با یوسف علیه السلام سخن گفت و به شایستگی‌هایش بهتر آشنا شد

«گفت: ای یوسف، بی گمان تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی» آری! ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشانند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است. مکین: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و امین: امانت‌داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهَا ﴿٥٥﴾

«یوسف گفت: مرا بر خزانة‌های این سرزمین بگمار» یعنی: مرا متولی امر نگهداری خزانة‌های سرزمین مصر و ذخایر خواروبار آن بگردان. یوسف علیه السلام این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ایمان به خداوند جل جلاله و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف علیه السلام را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می‌داد «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب‌دانی و مانند آن از راه‌کارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانة‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی‌کنم و به وجوه جمع و تفریق و درآمد و بر آمد آنها به‌خوبی دانایم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ شَاءَ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ شَاءَ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

«و بدین‌گونه یوسف را در آن سرزمین تمکن بخشیدیم» یعنی: به او جایگاه و مقامی نیکو و قدرت و نفوذی مهم در سرزمین مصر عطا کردیم تا بدانجا که فرمانروایی مصر از پایگاه رأی و امر او رهبری می‌شد «که در آن هر جا که بخواهد قرار گیرد» یعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف می‌کند «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را می‌رسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم «و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم» همان‌گونه که مزد یوسف علیه السلام را ضایع نکردیم؛ آن‌گاه که بر بلای ما صبر کرد و به جهت رضای ما و حاضر و ناظر دانستن ما، خود را در هنگام فتنه، نگاه داشت و عفت و پاکدامنی اختیار کرد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط این‌که کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد. چنان‌که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول خدا ﷺ خطاب به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمودند: «لا تسأل الإمارة: در خواست امارت نکن...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند. نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾: «خود را تزکیه نکنید» (نجم/۳۲) نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر علیه السلام انطباق نداشت.

وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

«و البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند، بهتر است» بدین‌سان خداوند متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگ‌تر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمتهای دنیاست.

وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

«و برادران یوسف آمدند» به مصر از سرزمین کنعان. سبب آمدنشان به سرزمین مصر این بود که چون یوسف علیه السلام عهده‌دار وزارت گردید و سالهای فراخ و حاصلخیزی سپری شد و در پی آن سالهای سختی در رسید، قحطی سرزمین مصر را فراگرفت و به سرزمین کنعان رسید، در این مرحله بود که یوسف علیه السلام با احتیاط تمام به توزیع عادلانه غله می‌پرداخت و خود و پادشاه و لشکریانش فقط یک وعده غذا در میانه روز می‌خوردند و صرفه‌جویی را به کمال و تمام رعایت می‌کردند. پس آوازه عدل و داد یوسف مصر به اکناف و اقطار پیچید و مردم از دور دست‌ها برای دریافت آذوقه به مصر می‌آمدند. گفتنی است؛ روش یوسف علیه السلام در کار توزیع غله چنین بود که در طول یک سال به یک نفر بیشتر از بار یک شتر نمی‌داد. در

این برهه بود که برادران یوسف علیه السلام نیز جزء کسانی بودند که از کنعان برای دریافت آذوقه به مصر آمدند «پس» برادران یوسف علیه السلام «بر او وارد شدند و او آنان را شناخت» زیرا او هنگامی از آنان جدا شده بود که آنان مردانی تمام سال بودند «ولی آنان او را نشناختند» زیرا در هنگام کودکی اش از او جدا شده بودند و حالا که بر وی وارد می شدند، او مردی شده بود تمام عیار و با شوکت و ابهت یک پادشاه.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَيْكُمُ الْآلِ تَرَوْتُمْ أَنِّي آتِي أَلَيْكُمُ الْكَيْلُ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٨﴾

«و چون آنان را به خواروبارشان مجهز کرد» و آنچه از آذوقه که خواسته بودند به آنان داد، با آنان وارد گفت و گو شد و کم کم آنان را به حرف آورد تا داستان خویش را به وی روایت کردند و گفتند: ما دوازده برادر بودیم که یکی از آنان در بیابان سر به نیست شد!! و او دوست داشته ترین ما نزد پدر بود و از وی برادر اعیانی دیگری نزد پدر باقی مانده که پدر او را به سبب آرامش دل خویش نزد خود نگه داشته است. در این هنگام بود که یوسف علیه السلام موقعیت را مناسب دیده و «گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید» یعنی: این بار که برای تهیه آذوقه می آمدید، برادر پدری خود را نیز نزد من آورید. منظور وی «بنیامین» برادر پدرومادری (اعیانی) خود وی بود. و افزود: «مگر نمی بینید که من پیمانۀ را تمام می دهم» و این شیوه همیشگی و پیوسته من است «و من بهترین میزبانان هستم» برای کسی که نزد من آید چنان که شما را به نیکویی میهمانداری کردم؟ آری! یوسف علیه السلام از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٥٩﴾

سپس در صورت نیاوردن برادر، آنان را تهدید کرد و گفت: «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما هرگز نزد من پیمانۀ ای نیست» یعنی: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی کنم چنان که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانۀ را به شما تمام دادم.

قَالُوا سَرَوْهُ عَنْهُ آبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦٠﴾

«گفتند: گفت و گو می کنیم با پدرش تا از او دست باز دارد» یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. به قولی: مرادشان این بود که او را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و ترفندی که شده او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بَضْعَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٢٤﴾

«و یوسف به غلامان خود گفت: بضاعتشان را در بارهایشان بگذارید» یعنی: سرمایه شان را نیز پنهانی در همان ظرفهایی بگذارید که خواروبارشان را نهاده اید، به گونه ای که خود بدان پی نبرند. بضاعه: سرمایه آنان؛ عبارت از درهمهای نقره ای بود که با خود از دیار خویش آورده بودند تا با آن آذوقه خریداری کنند «تا وقتی نزد خانواده خود برمی گردند، آن را بازیابند، باشد که آنان باز آیند» یعنی: وقتی بدانند که آن خواروبار را بی هیچ بهایی گرفته اند، لابد به این ارج و احترام در حق خود پی برده و تشویق می شوند تا مجدداً به مصر برگردند و نسبت به این احسانی که در باره آنها شده است، سپاسگزاری کنند. شاید هم حکمت برگرداندن بهای کالا به آنان، نگرانی یوسف علیه السلام از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند. یا کرم و بزرگواری یوسف علیه السلام به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. یا انگیزه او از برگرداندن سرمایه این بود که برادرانش تصور کنند، آن پول اشتباهاً در باروبنه شان نهاده شده بنابراین، جهت برگرداندن امانت هم که شده، دوباره برگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَنُحْفِظُونَ ﴿١٢٥﴾

«پس چون به سوی پدر خویش بازگشتند» همراه با آن آذوقه «گفتند: ای پدر! پیمانمان از ما منع شد» در آینده، سپس سخن یوسف علیه السلام را در مورد آوردن برادر باوی در میان گذاشته و گفتند: «پس با ما برادر ما» بنیامین «را بفرست تا پیمانمان بگیریم» از آذوقه به سبب فرستادن او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانمان جدید

می‌گیریم، در غیر آن از دریافت پیمانه محروم می‌گردیم «و همانا او را» یعنی: برادرمان بنیامین را «نگهبانیم» از آن‌که به او آسیب یا ناراحتی‌ای برسد.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٤﴾

«گفت» یعقوب علیه السلام «شما را در حق او امین نمی‌بینم مگر همان‌گونه که پیش از این، شما را بر برادر وی امین گردانیده بودم» یعقوب علیه السلام از آن ترسید که آنان در مورد بنیامین نیز به او خیانت کنند چنان‌که در مورد یوسف علیه السلام خیانت کردند و مگر در حق یوسف علیه السلام هم نگفته بودند که: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾: «همانا ما نگهبان او هستیم»؟! «پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان‌ترین مهربانان» یعنی: حق تعالی به‌خاطر پیری و ناتوانی‌ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف علیه السلام بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که خداوند جل جلاله او را به من برگرداند پس بر او توکل کردم و او بهترین مهربانان است.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتْعَهُمْ وَجَدُوا بِضْعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا بَنِي آدَمَ مَا نَبِغِي هَذِهِ بِضْعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿١٥﴾

«و هنگامی که بار و بنه خود را باز کردند، سرمایه خود را» که به مصر برده بودند تا با آن آذوقه بخرند «بازگردانده شده به خود یافتند، گفتند: پدرجان! دیگر بیش از این چه می‌خواهیم» از این پادشاه رعیت پرور نیکو منظر، بعد از آن‌که با ما چنین احسان بزرگ و شفقت بسیاری کرده؛ چراکه سرمایه‌مان را برگردانده و ما را در هنگامی که نزد وی بوده‌ایم سخت گرامی داشته و اکرام کرده است؟ به قولی: ﴿مَا نَبِغِي﴾ به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است لذا ای پدر! به ما اجازه بده که برویم و بنیامین را نیز با خودمان ببریم «و برای خانواده خود آذوقه می‌آوریم» میره: غله و خوراک است «و برادر خود» بنیامین را «نگهبانی می‌کنیم» از آنچه که تو بر وی بیم داری «و زیاده می‌آوریم» به سبب بردن او «پیمانه یک شتر» یعنی: بار یک شتر دیگر را، افزون بر آنچه که این بار آورده‌ایم «و این پیمانه‌ای ناچیز است» یعنی:

افزودن بار یک شتر بر پادشاه، کاری سهل و ساده است و او این بار اضافه را هرگز بسیار نمی‌شمرد و بر ما در آن مضایقه نمی‌کند.

قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ لَأَتُنِّي بِهَا إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

«گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا آن‌که عهده‌ی به نام خدا به من بدهید» یعنی: تا به من چیزی بدهید که بتوانم به آن اعتماد کرده و پشت‌گرم باشم که آن چیز، فقط سوگند شما به نام خداوند متعال است: «که حتماً او را نزد من باز آورید» یعنی: باید به نام خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سوگند یاد کنید که بنیامین را به من بر می‌گردانید «مگر آن‌که گرفتار شوید» یعنی: مگر آن‌که چاره کار درباره وی از کف اختیار شما برود، یا در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود «پس چون عهد خود را با او استوار کردند» یعنی: به نام خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد وی سوگند خوردند «گفت» یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ «خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است» یعنی: آگاه و ناظر است زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند. پس او کیفردهنده کسانی است که عهدشکنی کرده و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

وَقَالَ يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابِ وَجِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَمْتُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

«و گفت: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر وارد نشوید» یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسیدن زیان و آفتی همگانی به آنان ترسید بنابراین، در این اندیشه افتاد که اگر ایشان در هنگام ورود به شهر از هم جدا و پراکنده باشند، مصیبت سبکتر خواهد بود. به قول جمهور مفسران: یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن ترسید که اگر فرزندان وی یکجا باشند، به ایشان چشم زخمی برسد زیرا ایشان بسیار زیبا و با ابهت و با هیبت بودند و در عین این زیبایی و ابهت و هیبت، همه فرزندان یک مرد بودند که این نیز موجب شگفتی و چشم‌زخم است «بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید» زیرا این روش شایسته‌تر به آن است که سلامت بمانید؛ چنانچه کسی قصد زیان رساندن به شما را داشته باشد «و البته من» با این سفارش «نمی‌توانم چیزی از قضای خدا را از شما دور بدارم» یعنی: من با این تدبیر خویش نمی‌توانم از شما زیانی را دفع کنم یا منفعتی را برای شما جلب نمایم، اگر خدای عزوجل اراده داشته باشد که به وسیله این سفارشم به شما نفعی نرساند «حکم، جز

از آن خداوند نیست» یعنی: تصرف در آفرینش از آن اوست و هر چه در کائنات روی می‌دهد به فرمان اوست؛ پس اگر بخواهد تدبیر اندیشه‌وران را تباه می‌گرداند، هرچند که بر مبنای سنن کونی وی کارها به اسبابی سامان می‌یابند که او مسبب‌ها را به وجود آن اسباب موکول و وابسته کرده است «بر او توکل کردم» یعنی: سروته کارم را جملگی به او تفویض نموده و بر او تکیه کردم و رشته کارم را محکم به قبضه مشیت و به نفحات رحمت و عنایت او سپردم «و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند» توکل: سپردن کار به خداوند متعال و تکیه کردن به اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ همیشه از چشم‌زخم به خدای عزوجل پناه می‌بردند و می‌گفتند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ: به کلمات تامه خداوند پناه می‌برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم‌زخم هر چشم بدی». ولی در صورتی که چشم‌زخم زننده در حق کسی که به وی چشم بد می‌زند دعای برکت کند، چشم بد به وی زیانی نمی‌رساند، آن دعا این است: «تبارک الله أحسن الخالقين، اللهم بارك فيه: بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است، بار خدایا! در او برکت بنه».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوْعٌ عَلِيمٌ لِمَا عَلَّمَنَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

«و چون همان‌گونه که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند» یعنی: از دروازه‌های مختلف وارد شدند، نه از یک دروازه «نمی‌توانست از سر آنان دفع کند» این ورود از دروازه‌های مختلف «در برابر خدا» یعنی: از جانب وی «چیزی را» از چیزهایی که خداوند ﷻ بر آنان مقدر کرده بود، از جمله این که حق تعالی مقدر کرده بود که یوسف عليه السلام، بنیامین را نزد خود نگه دارد «جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد» که آن نیاز، شفقت وی بر فرزندان و علاقه وی به سلامتی آنان بود پس این نیاز خود را با آن سفارش، برآورده کرد. به قولی: در ضمیر یعقوب عليه السلام این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعتمندانه‌ای که در وجودشان هویدا است یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزند برساند «و بی‌گمان او» یعنی: یعقوب عليه السلام «از برکت آنچه بدو آموخته بودیم» از توسل به اسباب و گرفتن احتیاط

و در عین وقت توکل وی بر ما «دارای دانشی» فراوان «بود ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» چنان‌که او می‌دانست، یا نمی‌دانند که انبیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به این حقایق دانانید.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

«و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد» یعنی: یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ برادر اعیانی خود بنیامین را در کنار خود گرفت. به قولی: یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمان داد تا هر دو تن از برادرانش را در یک منزل جای دهند و چون تعداد آنها یازده تن بود، برادرش بنیامین فرد ماند لذا بی‌آن‌که برادران دیگر متوجه شوند، او را به خود ملحق ساخت و در کنارش گرفت و به او «گفت: همانا من برادر تو» یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ «هستم» او این سخن را در خلوت و در خفا به وی گفت و برادران دیگرش را بر آن آگاه نساخت و اضافه کرد: «پس، از آنچه» برادران درگذشته با ما «می‌کردند، اندوهگین مباش».

از سیاق آیات چنین برمی‌آید که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بنیامین را به پنهان داشتن این راز از برادرانش دستور داد و با او به توافق رسید که برای نگاه داشتنش در نزد خود، چاره‌ای خواهد اندیشید.

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِمَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

«پس هنگامی که آنان را به ساز و برگشان مجهز کرد، جام آبخوری را» که قبلاً پادشاه با آن آب می‌نوشتید، سپس از آن به عنوان پیمانه استفاده می‌شد «در بار برادر خود» بنیامین «نهاد» رحل: ظرفی بود که در آن غله خریداری شده از مصر نهاده می‌شد «سپس» به دستور یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ «ندا دهنده‌ای بانگ در داد که ای کاروان» یعنی: ای کاروانیان! «قطعا شما دزد هستید» عیر: شتر سواری‌ای است که بار و بینه بر آن نهاده شده است.

قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

پس چون برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ این سخن را شنیدند: «گفتند؛ در حالی که به آنان» یعنی: در حالی که به آن بانگ دردهنده از مأموران «روی کرده بودند: چه گم کرده‌اید؟ گفتند» مأموران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ «پیمانه پادشاه را گم کرده‌ایم» صواع: پیمانه است «و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود» یعنی: هر

کس داوطلبانه - بی آن که از وی بازرسی و تفتیش به عمل آید - آن را بیاورد، یک بارشتر جایزه دارد. بعیر: شتر مذکر است. سپس آن منادی افزود: «و من ضامن این وعده هستم» یعنی: من ضامنم که این بار به او داده شود.

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتَنَا لِنُفِيسَ فِي الْاَرْضِ وَمَا كُنَّا سَرْقِيْنَ ﴿٧٣﴾

«گفتند: به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما هرگز دزد نبوده ایم» یعنی: برادران یوسف علیه السلام سوگند خوران گفتند: قطعاً یوسف علیه السلام و یارانش می دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فسادافروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه ها و نمونه های آن می باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی مان به مصر خوب دانسته اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه مان را در بارهایمان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُۥٓ اِنْ كُنْتُمْ كٰذِبِيْنَ ﴿٧٤﴾

«گفتند» مأموران یوسف علیه السلام، یا آن منادی «پس اگر دروغگو باشید» در آنچه که از برائت تان ادعا می کنید «کیفر آن چیست؟» یعنی: در آن صورت، نزد شما جزای سرقت پیمانانه چیست؟.

قَالُوا جَزَاؤُهُۥٓ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِۦٓ فَهُوَ جَزَاؤُهُۥٓ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْظٰلِمِيْنَ ﴿٧٥﴾

«گفتند» برادران یوسف علیه السلام «کیفرش همان کسی است که جام در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست» یعنی: کیفر دزدی پیمانانه، گرفتن همان کسی است که پیمانانه در بار او پیدا شود. آری! جزای دزد در آیین یعقوب علیه السلام این بود که به مدت یکسال برده آن کسی می گشت که از وی دزدی کرده بود «ما ستمکاران را» که بر دیگران با ار تکاب سرقت ستم می کنند «این گونه کیفر می دهیم» و یوسف علیه السلام هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَزِيعٌ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ ﴿٧٦﴾

«پس شروع کرد» یوسف «به» بازرسی «بارهای آنان» یعنی: بارهای برادران ده گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حيله‌ای که اندیشیده بود «آن گاه آن را» یعنی: آن جام یا پیمانه را «از بار برادرش بیرون آورد، این گونه به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم» یعنی: به او این ترفند را وحی کردیم. کید: حيله‌ای است که فرجام آن افتادن شخص فریب خورده از جایی که احساس نمی‌کند در امر ناخوشایندی است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد «چرا که او نمی‌توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه بازداشت کند» زیرا در آیین پادشاه کیفر دزد این بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دو برابر مالی را که دزدیده است، غرامت بدهد، نه این که - مانند شریعت یعقوب علیه السلام - به مدت یک سال برده ساخته شود «لیکن او را اسیر گرفت» یوسف علیه السلام «به مشیت خداوند» که این راه را بدو نمود «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم» با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنان که درجه یوسف علیه السلام را با این مواهب بلند بردیم «و فوق هر صاحب دانشی» از آنان که خداوند جل جلاله ایشان را با علم، رفعت و برتری داده است «دانشوری است» که از نظر مرتبه علمی، از ایشان برتر و بلندمرتبه‌تر است. حسن بصری در تفسیر این جمله می‌گوید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این که فوق آن دانشمندی است تا این که کار به خدای عزوجل منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که خدای سبحان می‌باشد.

﴿ قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانٍ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾

«گفتند» برادران یوسف علیه السلام «اگر او دزدی کرده» یعنی: اگر این بار بنیامین دزدی کرده، دور از تصور نیست زیرا «پیش از این نیز برادرش دزدی کرده بود» منظور آنها یوسف علیه السلام بود. به قولی: یوسف علیه السلام به انگیزه مبارزه با منکر، بت طلایی‌ای را از جد مادری خویش ربوده و آن را شکست و در راه افگند. به قولی دیگر:

برادران یوسف علیه السلام هنوز هم در دل بر وی حسد می بردند لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف علیه السلام - حتی در مورد آن بت - سابقه نداشت «پس یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان داشت» یعنی: یوسف علیه السلام آزار و صدمه روحی ای را که این سخنشان به وی وارد کرد، فروخورد و اصلاً آن را بروز نداد، لیکن در دل خود «گفت: شما بدترید در منزلت خود» از آن کسی که به او نسبت دزدی دادید و او از این نسبت دروغین کاملاً پاک و مبراست. یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست «و خدا به آنچه وصف می کنید» از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین «داناتر است».

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرُوكَ مِنَ الْمَحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

و چون به اقتضای اعتراف خود برادران، برده ساختن بنیامین الزامی شد، آن وقت شروع کردند به دلجویی یوسف علیه السلام و برانگیختن عاطفه وی: «گفتند: ای عزیز! همانا او پدری پیر و سالخورده دارد» که نمی تواند بر فراق وی شکیبایی کند، از سوئی پدرش به علت ضعف و کهولت سن قادر نیست که خود نزد پسر آید «پس یکی از ما را به جای وی بگیر» که نزد تو بماند زیرا بنیامین در قلب پدر منزلتی دارد که هیچ یک از ما دارای آن نیستیم بنابراین، او چنان که از فراق بنیامین دردمند و نالان می شود، از فراق هیچ یک از ما نمی شود «همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم» بر کافه مردم و مخصوصاً بر خود. پس با برآوردن این خواسته، احسان خویش را بر ما به انجام و اتمام رسان.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنًا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا نَظَرْنَا لَمْ نَجِدْ لَهُمْ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ أَغْنَىٰ عَنِ الْعَالَمِ ﴿٧٩﴾

«گفت» یوسف علیه السلام «پناه بر خدا از آن که جز کسی را که کالای خود را نزد وی یافته ایم، بازداشت کنیم» و او کسی جز بنیامین نیست. پس بنابر فتوای خودتان، برده گرفتن او برای ما رواست نه فرد دیگری بجز وی «زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود» اگر بی گناهی را به جایش به بردگی گیریم.

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِئِ أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

«پس چون از او» یعنی: از یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و یاری وی در دادن پاسخ مساعد به این درخواست؛ «نومید شدند، مشورت کنان تنها به خلوت رفتند» یعنی: خود را به کناری کشیده با همدیگر نجوا و مشورت کردند «گفت بزرگترشان» در سن که نامش «روبیل» بود. به قولی: مراد بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این که او رئیس شان بود «مگر نمی دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمانی استوار گرفته است» که پسرش را حفظ کنید و او را به وی برگردانید «و پیش از این هم درباره یوسف تقصیر کردید» یعنی: به تقصیر خود در حق یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و این که عهد پدر را در باره وی نگاه نداشته و رعایت نکردید، نیز دانایید «پس من هرگز از این سرزمین» مصر «قدم بیرون نمی گذارم» و پیوسته در آن اقامت می گزینم «تا وقتی که پدرم به من اجازه دهد» به ترک مصر و خارج شدن از آن «یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است» زیرا اوست که به عدالت حکم می کند. در معنی جمله (یا خدا در حق من داوری کند) سه وجه آمده است:

۱ - خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیروزی ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.

۲ - خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به پدرم یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ حقیقت ماجرا را وحی کند.

۳ - در مصر بمیرم.

أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَيُّكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾

سپس به برادرانش دستور داد که عذر خویش را به پدر بازگویند و گفت: «ای برادران! پیش پدرتان بازگردید و بگویید: پدرجان! پسر ت دزدی کرد» حکمشان به دزدی در حق بنیامین، به سبب آن بود که بیرون کردن پیمان پادشاه را از باردان وی مشاهده کردند «و گواهی ندادیم جز به آنچه می دانستیم» از بیرون آوردن پیمان از باردان وی «و ما نگهبان علم غیب نبودیم» تا کنه و باطن ماجرا بر ما روشن شود که آیا واقع امر همان است که ما دانسته ایم، یا واقعیت برخلاف آن است؟

شاید هدفشان از این تعبیر: (و ما نگهبان علم غیب نبودیم) القاء این معنی بود که بنیامین در حالی دزدی کرده که ایشان به خواب بوده اند، یا در حالی مرتکب دزدی شده است که از چشمشان پنهان بوده است بنابراین، حقیقت را فقط خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ می داند و گواهی شان در این مورد بر اساس ظاهر قضیه است. یا مرادشان

این بود که: ما به عواقب امور دانا نبوده‌ایم پس وقتی که به تو عهد سپردیم؛ بنیامین را بر می‌گردانیم، چه می‌دانستیم که او دزدی می‌کند؟.

وَسَأَلَ الْقَرِيْبَةَ الَّتِي كُنَّا فِيْهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي اَقْبَلْنَا فِيْهَا وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ﴿٨١﴾

«و» ای برادران! به پدر بگویید: پدرجان! «از دهی که در آن بوده‌ایم پرس» یعنی: از مردم ده محل بودو باش ما که از قرای مصر است، پرس «و از کاروانی که در آن آمده‌ایم» یعنی: همچنان از کاروانیانی که همراه با آنان در یک قافله به دیارمان برگشته‌ایم، پرس. به قولی: آن کاروانیان، مردمی شناخته شده از همسایگان یعقوب علیه السلام بودند «و ما قطعاً راست گوییم» در آنچه گفتیم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ عَسَى اللهُ اَنْ يَّاتِيَنِيْ بِهِمْ جَمِيْعاً اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ ﴿٨٢﴾

گفت «یعقوب علیه السلام پس از آن که سخنانشان را شنید: «بلکه نفسهای شما امری را برای شما آراسته است» یعقوب علیه السلام آنها را نظر به سابقه‌ای که در کار یوسف علیه السلام داشتند، متهم دانست و گفت: چنین نیست که شما می‌گویید بلکه بار دیگر نفسهای اماره‌تان شما را به گردابی دیگر افکنده است لذا این سختتان که (پسرت دزدی کرد)، خود ترفندی دیگر است و در واقع امر او دزدی نکرده است. به قولی: مراد وی از این سخن این بود که شما از بردن بنیامین و جدا کردنش از من هدفی جز منفعت طلبی خود نداشته‌اید «پس صبر من، صبوری است جمیل» صبر جمیل: صبوری است که صاحب آن از خود شکوه و گلایه‌ای بروز نمی‌دهد بلکه استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفته و کار خویش را به خداوند متعال تفویض می‌کند «امید که خداوند همه آنان را» یعنی: یوسف علیه السلام، برادرش بنیامین و فرزند سومم را که در مصر باقی مانده است «به سوی من یکجا باز آورد، همانا او دانای با حکمت است» داناست به حال محزون و پریشان من، با حکمت است در کارها و قضا و قدر خویش و از جمله در مبتلا ساختن من به این پریشانی.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفِيْ عَلِيْ يُوسُفُ وَاَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيْمٌ ﴿٨٤﴾

«و» بعد از آن، یعقوب علیه السلام «از آنان روی گردانید» و از سخن گفتن با آنان امتناع کرد «و گفت: ای دریغ بر یوسف!» چرا که این غم جدید، غم کهنه اما همیشه شعله‌ور فراق یوسف علیه السلام را در نهاد وی زنده کرده بود

«و چشمانش از اندوه سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را فرومی خورد و آن را اظهار نمی کرد.

البته اندوه خوردن در سختی ها و مصیبت ها، امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگه داری مقرون باشد، شرعا مذموم نیست چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بر فوت پسرشان ابراهیم گریستند و فرمودند: «در حقیقت چشم می گیرد و دل می گیرد، اما جز آنچه که پروردگاران را خشنود سازد نمی گوئیم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا وَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾

«گفتند» فرزندان یعقوب علیه السلام «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی» از روی تأسف و درد و دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی»
 حرص: تباهی در جسم یا در عقل از اثراندوه، یا پیری یا مانند آن است «یا از هلاک شدگان گردی» و بمیری.

هدف فرزندان یعقوب علیه السلام از این سخن، بازداشتن پدر از گریه و اندوه، به انگیزه شفقت و دلسوزی بر وی بود، هرچند که آنان خود سبب این غمهایش بودند. یعنی: ای پدر! یوسف علیه السلام دیگر از میان رفته است، یا - چنان که ادعا کرده بودند - او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

«گفت» یعقوب علیه السلام «جز این نیست که من شکایت غم و اندوه سخت خود را پیش خدا می برم» بئ: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه بار می رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بئ» بزرگترین و دشوارترین اندوه است «و از جانب خدا آنچه را که شما نمی دانید می دانم» از لطف و احسان وی و پاداش دادنش بر مصیبت. به قولی: مراد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود. به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتما تحقق پیدا می کند.

يَبْنِيْ اَذْهَبُوْا فَتَحَسَّسُوْا مِنْ يُوسُفَ وَآخِيْهِ وَلَا تَأْتِسُوْا مِنْ رُّوحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رُّوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْفَوْمُ الْكَافِرُوْنَ ﴿٨٧﴾

«ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تحسس کنید» تحسس: جست و جودر کار خیر است، اما تجسس، جست و جو در کار شر «و از روح خدا» یعنی: از گشایش و فرج وی «نومید مباحثید» و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می شود «زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود» زیرا کافران به قدرت خدای سبحان و صنع عظیم و الطاف پنهانی وی، علم ندارند.

فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلَيْهِ قَالُوْا يَا أَيُّهَا الْعَزِيْزُ مَسْنَا وَاهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُّزْحَلَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِيْ الْمُتَصَدِّقِيْنَ ﴿٨٨﴾

«پس چون» برادران بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف عليه السلام «وارد شدند، گفتند: ای عزیز» برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف عليه السلام، چنین فهمیده اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می رفت. آری! برادران گفتند: ای عزیز «به ما و خانواده ما آسیب رسیده است» یعنی: به ما و خانواده ما از کمی باران، گرسنگی و نیازمندی، رنج و بیماری، ضعف و ناتوانی رسیده است «و سرمایه ای ناچیز آورده ایم» سرمایه ای که تجار به سبب کمی و بی مقداری، آن را نمی پذیرند و مسترد می کنند «پس به ما پیمانهای تمام و کمال بده و بر ما تصدق کن» یا به آنچه که افزون بر سرمایه مان به ما می دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره بودن سرمایه ای که با خود آورده ایم. یا مرادشان برگرداندن برادر به آنان بود «که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد» در اینجا او را به زبان ایمان مخاطب ساختند.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَآخِيْهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُوْنَ ﴿٨٩﴾

پس چون یوسف عليه السلام حال و روز سختی را که خانواده اش در آن قرار داشتند، از زبان برادرانش شنید و پدر و اندوه سخت وی را در از دست دادن دو فرزند محبوبش به یاد آورد، رقت و رأفت و شفقت بر پدر و برادرانش در جان او شوری به پا کرد و بیش از این نتوانست خود را نگاه دارد و «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن گاه که به گناهی که در آن اعمالتان بود، علم نداشتید

و پایه معرفتتان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف علیه السلام کردند، همان است که خدای سبحان در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف علیه السلام در جان وی افگندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. از پدرش - یعقوب علیه السلام - که چه دردها و اندوه‌ها در فراق وی و بنیامین کشیده بود - نام نبرد، به سبب تعظیم پدر و والا شمردن قدر و جایگاه وی.

قَالُوا أَوَ لَمْ نَكُ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠﴾

برادران «گفتند: آیا به تحقیق تو خود یوسفی؟» این سؤالشان از روی تعجب و شگفت‌زدگی بود. به قولی: آنان به مجرد این‌که یوسف علیه السلام گفت: ﴿مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ﴾ : (با یوسف و برادرش چه کردید؟)، یوسف علیه السلام را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که جز یوسف علیه السلام کسی دیگر نمی‌تواند در این موقعیت با چنین لحنی در این باره سخن بگوید «گفت: آری، من یوسفم» گویی او گفت: آری! من همان مظلوم غریبی هستم که شما حرام را در حق وی حلال پنداشته و قصد کشتن و سر به‌نیست کردن وی را کردید (و این برادر) مظلوم «من است» که بر وی نیز ستم روا داشته‌اید «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادنم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت. چنین بود که یوسف علیه السلام قبل از آن‌که به سرزنش و عتاب آغاز نماید، به یادآوری نعمت شتافت «بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» بدین‌سان بود که یوسف علیه السلام قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم خداوند جل جلاله بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخٰطِبِينَ ﴿١١﴾

در اینجا بود که برادران به فضل و برتری یوسف علیه السلام اعتراف کرده و «گفتند: به‌خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده» و به اوصاف کمال تو را بر ما برگزیده است؛ از جمله به حسن صورت، خوبی سیرت، پادشاهی و قدرت، نبوت و غیره «و ما بی‌گمان خطا کار بوده‌ایم» خاطی: کسی است که تعدا از

وی اعمال ناشایست سرزند، اما مخطیء: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود. خطا: گناه است.

بدین‌گونه بود که برادران دانستند که از اعتراف به خطاهای گذشته خود؛ از آن جمله افگندن یوسف علیه السلام در چاه و خطاهای جدید خود؛ از آن جمله متهم کردن وی به سرقت، هیچ گریز و گزیری ندارند.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٣﴾

«یوسف گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست» یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. پس اگر امروز که روز سرزنش است، بر شما سرزنشی نباشد، بدانید که در آینده نیز نخواهد بود. سپس در حقشان چنین دعا کرد: «خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است» یعنی: وقتی بنده بینوایی مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤﴾

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود» و نور دیده به وی برگردد. آن پیراهن - به قول صحیح‌تر - پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که خدای عزوجل در اثناپی که نمرودیان او را در آتش افگندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق علیه السلام، اسحاق علیه السلام بر تن یعقوب علیه السلام و یعقوب علیه السلام بر تن یوسف علیه السلام پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت - چنان‌که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام متنعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت متالم گشتند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ﴿١٥﴾

«و چون کاروان رهسپار شد» از مصر به سوی شام و از آبادیهای شهر مصر فاصله گرفت «پدرشان» یعقوب علیه السلام «گفت» به کسانی از خانواده‌اش که در کنعان نزد وی بودند «همانا من بوی یوسف را می‌یابم» زیرا باد صبا به اذن باری تعالی رایحه روح نواز یوسف علیه السلام را از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه روز راه

و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمند گردانید. یعقوب علیه السلام افزود: «اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید» یعنی: من بوی یوسف را می یابم اگر مرا به خرفتی متهم نکنید. خرفتی عبارت از: کم شدن عقل به خاطر زیادی سن است.

قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ ﴿١٥﴾

«گفتند: سوگند به خدا که تو سخت در خطای دیرینت هستی» یعنی: حاضران خانواده به وی گفتند: ای یعقوب علیه السلام! قطعاً تو بر همان شیوه همیشگی خود به سبب افراط در محبت یوسف علیه السلام، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی کنی، می پنداری که او زنده است و امیدواری که به سویت باز گردد در حالی که از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی باشد.

البته پاسخی به این درشتی در جواب پدر پیر پیامبری، از ادب به دور بود.

فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْفَنَهُ عَلٰى وَجْهِهِۦ فَازْتَدَّ بِبَصِيْرٍۙ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْۤ اَعْلَمُۢ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿١٦﴾

«پس چون مژده رسان آمد» و به یعقوب علیه السلام رسید «آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا گشت» یعنی: بینایی یعقوب علیه السلام با افگندن پیراهن یوسف علیه السلام بر چهره وی به وی برگشت و چشمانش سلامتی خود را بازیافت زیرا شادی و نشاط و بهجت، توان از دست رفته وی را مجدداً به وی برگردانید. مژده رسان به قول سدی: یهوذا فرزند یعقوب علیه السلام بود و دلیل این که او حامل این مژده شد، این بود که همو حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف علیه السلام نزد پدر نیز بود پس خواست تا آن ننگ را با این رنگ بشوید «گفت» یعقوب علیه السلام «آیا به شما نگفته بودم» که من شمیم عطر یوسف علیه السلام را می یابم ولی شما در پاسخم گفتید آنچه گفتید! و آیا به شما نگفته بودم: «که همانا من از جانب خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید» مراد یعقوب علیه السلام سخنی است که قبلاً به آنان گفته بود: ﴿اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِيَّ وَحُزْنِيْۤ اِلَى اللّٰهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ (آیه ۸۶).

قَالُوْا يَاۤ اَبَانَا اَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوْبَنَاۤ اِنَّا كُنَّا خٰطِيْۢينَ ﴿١٧﴾ قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْۤ اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ﴿١٨﴾

«گفتند: پدرجان! برای ما درباره گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم» یعنی: چون برادران یوسف علیه السلام بعد از رسیدن پیک مژده‌رسان به کنعان نزد پدر رسیدند، این سخن را گفتند و این‌گونه به گناه خویش اعتراف کردند. یعقوب علیه السلام به این درخواست‌شان وعده مساعد داد و «گفت: به زودی از پروردگرم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد، همانا او آمرزنده مهربان است» زجاج می‌گوید: یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا خواست تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای ساعت اجابت گردد چرا که این وقت برای اجابت دعا مساعدتر است. و این از شفقت وی بر فرزندانش بود تا شاید خداوند منان از تقصیراتشان درگذرد. به قولی دیگر: یعقوب علیه السلام از آن رو آمرزش خواستن برایشان را به تأخیر افگند تا رأی یوسف علیه السلام را درباره آنان بداند، یا راستین بودن توبه آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَأَمِينٌ ﴿١١﴾

آن‌گاه یعقوب علیه السلام با همه کسان و نزدیکانش به سوی مصر حرکت کرد. ابن‌کثیر می‌گوید: چون یوسف علیه السلام از نزدیک شدنشان به مصر آگاه شد، به پیشوازشان بیرون آمد و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را فرمان داد تا همراه با یوسف علیه السلام به پیشواز یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند «پس چون بر یوسف در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت» یعنی: ایشان را به قرارگاه خود نزد خودش فرود آورد. مفسران می‌گویند: مراد از (مادر یوسف) زن یعقوب علیه السلام است که خاله یوسف علیه السلام بود زیرا مادر یوسف علیه السلام در هنگام زایمان برادرش بنیامین از دنیا رفته بود. البته این روایت به نقل از منابع اهل کتاب است، اما آنچه از آیه برمی‌آید، گویای این است که مراد، مادر حقیقی یوسف علیه السلام می‌باشد «و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید» که از هر امر ناخوشایندی ایمنید. سبب ایمنی‌شان، جایگاه و منزلتی بود که یوسف علیه السلام در مصر داشت. به قولی: وقتی یوسف علیه السلام در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رُبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٢﴾

«و پدر و مادرش را به تخت برنشاند» یعنی: آنان را با خود بر همان تخت پادشاهی‌ای برنشاند که پادشاهان بنا بر عادت بر آن می‌نشینند «و آنان در پیشگاه او به سجده در افتادند» یعنی: پدر و مادر و برادران همه در پیش او به سجده در افتادند و این سجده - که سجده تحیت و تکریم است نه سجده عبادت - در شریعتشان جایز بود «و گفت» یوسف علیه السلام «ای پدر! این است تعبیر خواب من که پیش از این دیده بودم» و آن را همان وقت به شما حکایت کردم «به یقین پروردگارم آن را راست گردانید» با محقق ساختن تعبیر آن در عرصه واقعیت «و حقا که به من احسان کرد» پروردگار بزرگ من «آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت».

یوسف علیه السلام به بیرون آوردن خود از چاه، اشاره‌ای نکرد زیرا یادآوری آن نوعی سرزنش به برادران بود، درحالی که او خود قبلا به آنان گفته بود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست! «و شما را از بیابان» یعنی: از صحرای کنعان در سرزمین شام «به اینجا آورد» یادآور می‌شویم که خانواده یوسف علیه السلام اهل بیابان و صاحب چهارپایان بودند و از آب و چراگاهی به آب و چراگاه دیگری کوچ می‌کردند «پس از آن که شیطان میانه من و برادرانم را بهم زد» و میان ما خلاف افکنده بعضی از ما را علیه بعضی دیگر برشوراند. بدین‌گونه بود که یوسف علیه السلام از روی ادب و به لحاظ گرمی‌داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حواله کرد «بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است» یعنی: او در برآوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است «زیرا او دانا» است به خلقش و به راههای مصلحت آنها «حکیم است» در سخنان و افعال و قضا و قدر خویش.

❖ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

«پروردگارا! تو به من بهره‌ای از پادشاهی دادی» که آن بهره، تولیت وزارت دارایی (مالیه) در دولت پادشاهی مصر از سوی وی بود «و به من از تأویل احادیث» یعنی: تفسیر کتب الهی و تعبیر خوابها «آموختی، ای فاطر آسمانها وزمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده «تویی ولی من» یعنی: یاری‌دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» کارساز و پشتیبان من در آنها تو هستی «مرا مسلمان بمیران

و مرا به صالحان ملحق گردان» یعنی: مرا در طول زندگی‌ام بر اسلام پایدار گردان، به گونه‌ای که از اسلام لحظه‌ای جدا نشوم تا سرانجام بر آن بمیرم و مرا به نیکان و صالحان از پیامبران علیهم‌السلام - اعم از پدرانم و غیر ایشان - ملحق گردان تا به پاداشی همانند پاداش و درجات آنان در نزد تو نایل شوم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ اول این‌که یوسف علیه‌السلام این‌دعا را در هنگام احتضار خویش کرده باشد. دوم این‌که او رحلت از دنیا بر حال اسلام و پیوستن به صالحان را در هنگامی که اجلس فرامی‌رسد و عمرش به‌پایان می‌آید، مسئلت کرده باشد، نه این‌که دردم خواهان مرگ گردیده باشد. سوم این‌که او در دم طالب مرگ گردیده باشد. باید دانست که طلب مرگ در شریعتشان جایز بوده است». ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «هیچ پیامبری قبل از یوسف علیه‌السلام آرزوی مرگ نکرد». البته چنین آرزویی در شریعت ما جایز نیست چرا که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم آمده است: «هرگز یکی از شما به‌خاطر رنج و سختی‌ای که به وی فرود آمده، آرزوی مرگ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد، با ادامه حیات بر نیکوکاری خود می‌افزاید و اگر بدکار باشد، چه‌بسا که در ادامه زندگی، از پروردگار خویش طلب بخشودگی کند پس باید بگوید: اللهم أحیني ما كانت الحياة خيراً لي، وتوفني إذا كانت الوفاة خيراً لي: بارخدایا! مرا تا آن‌گاه که زندگی به خیر من است، زنده بدار و مرا بمیران آن‌گاه که مرگ به خیر من است».

اما در اینجا یک استثنا وجود دارد و آن زمان ظهور فتنه‌ها در دین است که طلب مرگ در این هنگام جایز می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف به روایت معاذ آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم فرمودند: «... پروردگارا! چون به قومی فتنه‌ای را می‌خواستی، مرا به‌سویت در حالی قبض کن که به آن فتنه درنیفتاده باشم».

یادآور می‌شویم که یوسف علیه‌السلام در صدوبیست یا صدوهفت سالگی درگذشت و مصریان در محل دفنش اختلاف کردند، اما نهایتاً به این نتیجه رسیدند که او را در صندوقی از مرمر نهاده و در بلندای نیل دفن کنند تا برکت وی هر دو جناح نیل را دربر گیرد، سپس موسی علیه‌السلام پیکر او را به مدفن پدرانش در فلسطین انتقال داد.

از یعقوب علیه‌السلام بگوئیم: بنابه برخی از روایات؛ او بعد از آمدن به مصر، مدت بیست و چهارسال با فرزندش یوسف علیه‌السلام در آنجا اقامت کرد، سپس درگذشت و وصیت کرده بود که او را در کنار پدرش در شام دفن کنند. پس جنازه او را به آنجا بردند و در کنار پدرش دفن کردند، یوسف علیه‌السلام بعد از دفن کردن پدر در شام به مصر برگشت و بعد از آن بیست و سه سال دیگر نیز زندگی کرد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

«این داستان از اخبار غیب است که آن را به سوی تو وحی می‌کنیم» ای محمد ﷺ! در حالی که قبل از وحی ما، تو چیزی از این اخبار را نمی‌دانستی «و تو نزد آنان» یعنی: نزد برادران یوسف علیهما السلام «نبودی، آن‌گاه که کارشان را هماهنگ و عزمشان را جزم کردند» و با هم بر افکندن یوسف علیهما السلام در چاه همداستان شدند «درحالی که آنان» در این حالت «نیرنگ می‌کردند» در حق یوسف علیهما السلام و برایش تاروپود غایله‌ها را می‌تنیدند. پس از آنجا که رسول خدا ﷺ به هنگام وقوع این رویداد نزد آنان نبودند و از آنجا که ایشان در میان قومی که از احوال امت‌های گذشته آگاه باشد، نیز نبودند و نه با چنان قومی آمیزش و معاشرت داشتند بنابراین، آگاهی پیامبر ﷺ از این داستان، هیچ منبع دیگری جز وحی الهی ندارد لذا آن حضرت ﷺ فقط از طریق وحی خدای سبحان از این داستان آگاه شدند. پس این برهان خود، برای ایمان آوردن منکران کافی است.

وَمَا أَكْفَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«و» لیکن با وصف مشاهده این همه آیات «بیشتر مردم هر چند مشتاق باشی» و در این راه نهایت سعی و تلاش خود را هم به‌کاربری «ایمان نمی‌آورند» به خدای متعال؛ جز کسی که او خود بر وی رحم کند؛ بدان جهت که بیشتر مردم بینایی باطنی خود را از دست داده و بر کفر پدران خویش مصمم‌اند. بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول خدا ﷺ داستان یوسف علیهما السلام و برادرانش را پرسیدند پس رسول خدا ﷺ از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح کردند، به امید آن‌که این امر سبب ایمانشان گردد اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول خدا ﷺ بود و این امر رسول خدا ﷺ را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت ﷺ را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

«و تو از آنان برای آن مزدی نمی‌طلبی» یعنی: تو در برابر تبلیغ قرآن و تلاوت آن برایشان، مزدی از آنان نمی‌طلبی. یا از آنان در برابر ایمان آوردنشان یا در برابر داستانهایی که برایشان حکایت می‌کنی، مزد و

مقرری ای نمی‌طلبی چنان‌که علما و احبار یهود چنین کرده و در برابر ابلاغ آیات تحریف شده تورات، از مردم اغوا شده خویش مزد و پاداش می‌طلبند «آن» یعنی: قرآن «جز پندی برای» عموم «عالمیان نیست» پس فقط به قریش اختصاص ندارد.

وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٥٥﴾

«و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است» که آنان را به یگانگی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دلالت و راهنمایی می‌کند؛ که از جمله نشانه‌ها در آسمانها؛ استوار بودن آنها بدون ستون و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان اعم از سیارات و ثوابت است و از جمله نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابانها، دریاها، سبزیها و جاندارانند که بشر را به یگانگی خدای سبحان و این‌که او آفریننده همه این پدیده‌هاست، دلالت و راهنمایی می‌کنند ولی بیشتر مردم «بر آنها» یعنی: از برابر آن نشانه‌ها «می‌گذرند در حالی که از آنها» یعنی: از تأمل در آنها «روی برمی‌گردانند» و بی‌اعتنا و بی‌توجه به آنچه که این نشانه‌ها از دلایل و براهین دربردارند، وجود آفریننده و یگانگی وی را انکار می‌کنند و اگر هم به چشم خویش در آنها بنگرند، اما قطعا از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن از آنها روی‌گردانند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٥٦﴾

«و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این‌که شریک می‌گیرند» یعنی: بیشتر مردم یگانگی آفریننده روزی‌دهنده زنده‌کننده میراننده را انکار نموده و غیر او را با وی در عبادت شریک می‌گردانند چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند زیرا آنان از یک‌سو به خدای سبحان و به این‌که او آفریننده آنهاست مقرر و معترف بودند ولی از سوی دیگر برای او شرکایی قرارداده و آنها را پرستش می‌کردند تا به‌ظن و گمانشان آن شرکا به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نزدیک‌شان گردانند.

باید یادآور شویم که یهودیان و نصاری که کشیشان و خاخام‌های خود را بجز خدا جَلَّ جَلَالُهُ به الوهیت می‌گیرند، نیز مانند آن گروه‌ها هستند. همچنین مانند آنانند معتقدان به مردگان؛ یعنی کسانی که مردگان را بر آنچه که هیچ نیروی دیگری جز خدای سبحان بر آن قادر نیست، توانا می‌پندارند چنان‌که بسیاری از پرستشگران قبور و

مزارات را بر این اعتقاد می‌بینیم. اینان از سویی به خدای عزوجل ایمان دارند ولی در عین حال، غیر وی را صاحب اختیار نفع و زیان می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی از عبادت و نیایش را صرف آنان می‌کنند - که البته این عین شرک است.

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هان ای مردم! از شرک بپرهیزید زیرا این شرک از خزیدن موریانه پنهان‌تر است»، سپس به یارانشان روش پرهیز از شرک خفی را این‌گونه بیان کردند؛ بگویند: اللهم إنا نعوذ بك من أن نشرك بك شيئاً نعلمه ونستغفرك لما لا نعلمه: بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از این‌که چیزی را با تو شریک آوریم که می‌دانیم و از تو برای آنچه که نمی‌دانیم، آمرزش می‌خواهیم».

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

«آیا ایمنند از این‌که عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد» غاشیه: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست «یا قیامت ناگهان برآنان فرارسد» یعنی: غافل‌گیرانه «در حالی که بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قراردارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾

«بگو: این است راه من» این دعوتی که به سوی آن فرامی‌خوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. سپس این «راه» را چنین تفسیر می‌کند: «با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، به سوی خدا جل جلاله دعوت می‌کنم «من و پیروانم» یعنی: کسانی که پیرو من‌اند و به راه و روش من رهنمون شده‌اند نیز به سوی این راه دعوت می‌کنند. یا معنی این است: من و پیروانم هر دو بر حجتی آشکار از سوی خداوند جل جلاله قرارداریم «و خدا منزّه است» یعنی: او را از هرگونه شریک و همتایی تنزیه و تقدیس می‌کنم «و من از مشرکان» به خدای سبحان، یعنی از کسانی که به او شرکا و همتیانی مقرر می‌کنند «نیستم».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾

«و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را» به رسالت «نفرستادیم که به آنان وحی می فرستادیم» یعنی: به آن رسولان بشر وحی می فرستادیم چنان که به تو وحی می فرستیم و رسولان ما در میان بشر، فرشته نبوده اند پس چگونه آنها فرستادن تو را به رسالت انکار کرده و بعید می پندارند.

نظر جمهور علمای اهل سنت این است که خداوند متعال پیامبرانش را از مردان برانگیخت نه از زنان، از آدمیان برانگیخت نه از فرشتگان و جنیان و از اهل شهرها برانگیخت نه از اهل صحرا و بیابان؛ زیرا مردم شهرها عاقل تر، بردبارتر، فاضل تر و داناترند، در حالی که مردم دهات و بیابان، خشک مزاج و خشن می باشند، از این جهت علما گفته اند: از شرایط رسول این است که آدمی، مرد و مدنی باشد. بنابراین، روایتی که می گوید: «در میان زنان نیز چهار تن از انبیاء علیهم السلام بوده اند: حوا، آسیه، مریم و مادر موسی»، روایتی بی پایه است.

«آیا در زمین سیر نکرده اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده اند، بنگرند؟» یعنی: آیا مشرکان در زمین خدا عز وجل سیر و سفر نکرده اند تا به هلاکت گاه های امت های گذشته نگریسته و از آنان درس عبرت بگیرند و در نهایت از تکذیب و شرک خود دست بردارند «و قطعاً سرای آخرت» یعنی: بهشت «برای متقیان بهتر است» از سرای دنیا «آیا نمی اندیشید؟» و فهم نمی کنید؟!

حَقٌّ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مِنْ نَأْسِهِ وَلَا يَرْدُ بِأَسْنَانِ الْقَوْمِ الْمَجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

«تا این که چون فرستادگان ما نومید شدند» یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگیختیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی کنیم «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرار گرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرار گرفته اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده. به قولی دیگر معنی این است: امته پنداشتند که پیامبران علیهم السلام

در آنچه که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم‌السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌هایشان نیز آنان را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه رضی الله عنها نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. «آن‌گاه بود که نصرت ما به آنان در رسید» یعنی: بعد از آن بود که نصرت خدای سبحان به طور ناگهانی به پیامبران علیهم‌السلام در رسید «پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند» که آنان، پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان همراهشان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که برآنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

«به راستی در سرگذشت آنان» یعنی: در سرگذشت پیامبران علیهم‌السلام و اقوام و امت‌هایشان، یا در سرگذشت یوسف علیه‌السلام و برادران و پدرش «برای صاحبان خرد عبرتی است» عبرت: بینایی‌ای است که از جهل و حیرت رها و مبرا باشد. اولوالالباب: صاحبان خردهای سالمی‌اند که به وسیله اندیشه و خرد، پند و عبرت می‌گیرند و نهایتاً آنچه را که مصالح دینشان در آن نهفته است، به چشم بصیرت می‌بینند و با دیده دل می‌نگرند و می‌دانند «سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: قرآنی که مشتمل بر این سرگذشتها و داستانهاست، سخنی دروغ و برافته نیست «بلکه تصدیق آنچه که پیش از آن بوده» از کتابهای نازل شده، مانند تورات و انجیل و زبور «است و روشنگر هر چیز است» از قوانین و برنامه‌های کلی‌ای که به شرح و تفصیل نیاز دارند «و هدایتی است» در دنیا که هر کس خداوند جل جلاله اراده هدایتش را داشته باشد، به وسیله آن راه می‌یابد «و رحمتی» است در آخرت «برای مردمی که ایمان می‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق می‌کنند و به آنچه که قرآن از ایمان به خدا جل جلاله، فرشتگان، کتابها، پیامبران، شریعتها و قضا و قدر وی متضمن است باور دارند، اما جز آنان هر که باشد، از آن نفع نمی‌برد و به آن هدایت نمی‌شود و بنابراین، مستحق آنچه که ایشان سزاوار آند، نیست.

عبرتها و اندرزهایی که از داستان یوسف علیه‌السلام برگرفته می‌شود، بسیار است که از آن جمله به چند مورد آن به طور خلاصه می‌پردازیم:

- ۱- نعمت و محنت، گاهی به نعمت و راحت می‌انجامد، همان گونه که داستان یوسف علیه السلام با غمها و حوادث سخت آغاز شد، اما سرانجام به تخت پادشاهی انجامید.
- ۲- گاهی ممکن است در میان برادران چنان کینه‌ها و عقده‌هایی پدید آید که آنان را به نابود کردن همدیگر بکشاند.
- ۳- پیدایش و رشد یوسف علیه السلام در خاندان نبوت و برخورداری وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهای حوادث و محتتها به سوی او گشود.
- ۴- عفت، امانت‌داری و استقامت، منشأ هر خیری برای بشر؛ اعم از مرد و زن است.
- ۵ - خلوت مرد با زن بیگانه، برانگیزنده فتنه است، بدین جهت، اسلام آن را حرام گردانید.
- ۶ - ایمان به اصول و مبادی حق و سرسختی و صلابت در عقیده، سپری محکم برای رویاروی با هجوم مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که یوسف علیه السلام در پناه این سپر، از مهالک نجات یافت.
- ۷ - چنگ زدن به آستان خدا جل جلاله در هنگام سختی، پشتوانه و تکیه‌گاه مؤمن است.
- ۸ - محنت و مصیبت، مؤمن را از مسؤولیت‌هایش در قبال دعوت باز نمی‌دارد چنان‌که زندان، یوسف علیه السلام را از دعوت در راه خدا جل جلاله باز نداشت.
- ۹ - حسد، سبب خواری و خسران است.
- ۱۰ - صبر، کلید گشایش است.

﴿سوره رعد﴾

مدنی است و دارای (۴۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن‌که در آن از رعد و برق و صاعقه و فرود آوردن باران سخن رفته است، «رعد» نامیدند.

سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره‌های مدنی سخن می‌گوید که به مقاصد سوره‌های مکی شباهت دارد؛ و آن عبارت است از: اثبات توحید، رسالت، معاد و رد شبهات مشرکان. بنا به روایتی، آیاتی از این سوره مکی است.

الْمَرْءُ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» یعنی: آیات این سوره «آیات کتاب است و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است» مراد کل قرآن است، یعنی قرآن موصوف به این وصف است که حق است «ولی بیشتر مردم» باوجود وضوح و روشنی این آیات «ایمان نمی‌آورند» به این حقی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آن را بر تو نازل کرده، از آن رو که در ستیز و عناد و نفاق به سر می‌برند و در قرآن به درستی تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

**اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾**

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت» عمد: ستونهاست. یعنی: آسمانها بدون اتکا به ستون بر پایند. به قولی؛ معنی این است که: آسمانها دارای ستونهایی - مانند نیروی جاذبه - هستند ولی شما آنها را نمی‌بینید «سپس بر عرش استقرار یافت» و او خود به کیفیت این استوا داناتر است و ما به آن - بدون بیان کیفیت، بدون تشبیه، تأویل و تعطیل - ایمان داریم. و چنان‌که امام مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفته است: «استوا مجهول نیست، اما درک کیفیت آن در حیظه عقل نمی‌باشد و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». «و خورشید و ماه را رام گردانید» برای تأمین منافع خلق و مصالح بندگان

که باید به وسیله آنها برآورده شود «هر کدام برای مدتی معین سیر می‌کنند» یعنی: هر یک از خورشید و ماه در مدار فلکی خود تا میعاد معین که وقت فنای دنیا و برپایی قیامت است، سیر می‌کنند. به قولی: مراد از (أجل مسمی) منازل خورشید و ماه است که خورشید این منازل را در مدت یک سال و ماه آنرا در مدت یک ماه طی می‌کند «خداوند کار آفرینش را تدبیر می‌کند» یعنی: او آفرینش را آن گونه که بخواهد اداره می‌کند «و آیات خود را به روشنی بیان می‌کند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر کمال قدرت و ربوبیت وی‌اند، به روشنی بیان می‌کند که آنچه گذشت؛ از بر افراشتن آسمانها بدون ستون یا بدون ستون قابل رؤیت، رام کردن خورشید و ماه و به سیر واداشتن آنها تا میعاد معین، از جمله این نشانه‌هاست. یا معنی این است: کتاب نازل کرده خود را بیان می‌کند «باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید» و در صدق و راستی این ملاقات، هیچ شکی به خود راه ندهید و بدانید؛ ذاتی که بر آفریدن این اشیا و سامان دادن و اداره آنها توانا باشد، بر اعاده خلقت شما و گرد هم آوردنتان در محضر خویش برای حساب و جزا نیز تواناست.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى الْأَيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۳﴾

«و اوست آن‌که زمین را گسترانید» در طول و عرض تا انسان و حیوان امکان گردش و حرکت بالای آن و بهره‌گیری از منافع آن را بیابند.

باید دانست که گسترده بودن زمین - فی نفسه - منافی با کرویت آن نیست، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن است که زمین - با آن که کروی است - برای ساکنان خود گسترده ظاهر می‌شود^۱. «و» اوست آن‌که «در آن، کوه‌ها و نهرها نهاد» رواسی: کوه‌های شامخ و استوار است.

گفتنی است؛ کتابهای جغرافیا و علم زمین‌شناسی از بیان این حقیقت پر هستند که اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین به شکل هولناکی در معرض شکافها، لرزه‌ها و زلزله‌ها قرار می‌گرفت.

^۱ برای آشنایی با تفسیر علمی کرویت زمین از نظر قرآن، نگاه کنید به کتاب «جلوه‌های جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» ص ۱۸۳، از مترجم.

آری! حق تعالی زمین را گسترانید «و از هرگونه میوه‌ای در آن زوجی دوگانه قرار داد» یکی نر و یکی ماده. این تصریحی اعجازگرانه بر حقیقتی است که جدیداً در مورد وجود دو جنس نر و ماده در میوه‌ها کشف و شناخته شده و خود یکی از آیات علمی معجز قرآن کریم است!^۱

«روز را به شب می‌پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون بر چهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تاریک می‌گردانند، بعد از آن‌که سپید و روشن و روشن‌گر بود «قطعا در این امور برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد» دال بر وجود و وحدانیت خدای تبارک و تعالی زیرا آفرینش آنها با این اهداف و منظوره‌های متعدد و گونه‌گون، خود دلیل وجود آفریننده‌ای حکیمی است که کاروبار آنها را بدین نظم و استحکام سامان داده است ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَاتٌ وَجَنَّتْ مِنْ أَعْتَابٍ وَزَّرَعَ وَنَحِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَيْرٌ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَجِدٍ وَنَقِضُلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

«و در زمین قطعه‌هایی است» یعنی: کرت‌هایی است «کنار هم» یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است و آب آنها یکی است ولی این قطعه‌ها و کرت‌های متجانس و یکدست با وجود این تجانس، انواع مختلف و گونه‌گونی از میوه‌ها را می‌رویانند «و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه» یعنی: در زمین انواع و اصنافی همانند و انواع و اصنافی ناهمانند از درختان انگور و خرما وجود دارد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» «که همه با یک آب سیراب می‌گردند، و» با وجود این «برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم» پس طعم برخی از آنها شیرین و طعم برخی دیگر ترش است، این یکی در منتهای خوبی و خوش‌مزگی و آن دیگر در مرتبه پایین‌تر از آن قرار دارد، این یکی سرخ است، آن یکی سپید و آن دیگر زرد... با آن‌که همه از یک زمین روئیده و از یک آب سیراب شده‌اند! پس هر کس در این حقایق عمیقاً تأمل و تفکر نماید، بی‌تردید به این قطعیت و یقین می‌رسد که اینها جز ثمره صنع پروردگار حکیم و آگاه چیز دیگری نیست زیرا هنگامی که کشتزار یکی بوده و کرت‌های زمین به هم متصل و چسبیده باشد و آبی که زمین با آن آبیاری می‌شود نیز یکی باشد، از نظر عقل هیچ عامل و سببی برای اختلاف گونه‌های درخت و

^۱ نگاه ; مرجع سابق.

میوه - جز این قدرت بزرگ و این صنع عجیب صانع بی مثل و مثال - باقی نمی ماند «بی گمان در این امر دلایل روشنی است برای مردمی که تعقل می کنند» و کار تفکر و اندیشه را که موجب درک این جلوه های پر درخشش از قدرت و صنع پروردگار تواناست، ترک نکرده و مهمل نمی گذارند لذا در عرصه های عبرت آموز موجودات، آنچنان که باید تأمل نموده و از آنها درسهای ایمان آفرینی بر می گیرند. ملاحظه می کنیم که خدای عزوجل در سه آیه فوق، سه دلیل از ادله آسمانی و شش دلیل از ادله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

۱ - برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.

۲ - تسلط بر عرش.

۳ - و رام نمودن خورشید و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

۱ - گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده - در عین کرویت آن.

۲ - آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوههای استوار.

۳ - به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه ها.

۴ - قرار دادن زوجیت در میوه ها.

۵ - پوشانیدن روز به وسیله شب.

۶ - تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع گیریهای کفار می پردازد:

موضع گیری اول: انکار روز آخرت، موضع گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و موضع گیری سوم: درخواست معجزات است. خدای متعال این موضع گیری هایشان را در حالی مطرح می کند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده های شگرف توانا باشد، بی شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه های بیشتر از آن است که باز از وی نشانه های جدید دیگری خواسته شود.

اینک بنگریم به نخستین موضع گیری از این مواضع کفار:

❖ **وَإِن تَعَجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ جَاءُوا نَزْلًا آتَيْنَا لِيُحْكَمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَعْلَىٰ قَوْمٌ**
أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

«و اگر تعجب کنی» ای محمد ﷺ از تکذیب آنان «پس این سخن آنان عجیب تر است» که در تکذیب معاد گفتند: «آیا وقتی خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» یعنی: آیا از بستر خاکی مان دوباره به خلعت وجود آراسته می شویم و به میدان حشر و نشر در عرصه گاه معاد باز می آییم؟ بدین گونه، اعاده حیات خویش را انکار کرده و آن را بعید پنداشتند در حالی که پروردگار توانا بر ایجاد خلق بی هیچ گونه نمونه سابقی، به طریق اولی بر اعاده مجددشان نیز توانا می باشد «اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر ورزیده اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی اند که در کفر لجاجت ورزیده و در پیمودن درکات منحن آن، به پله نهایی رسیده اند «و در گردنهایشان غل و زنجیرهاست» پس این غل و زنجیرها آنان را از راه ایمان باز می گرداند و بنابراین، به ایمان آوردن قادر نمی شوند. به قولی: غل و بندها عبارت است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می شود. ابوحیان می گوید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به سوی دوزخ می کشانند» «و ایشانند اهل آتش، جاودانه در آنند».

وَيَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾

آن گاه موضع گیری دوم کفار چنین بیان می شود: «و پیش از حسنه، به شتاب از تو سیئه می طلبند» سیئه: عذاب مهلک، و حسنه: عافیت و راحت و سلامتی است. یعنی: آنان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می طلبند «حال آن که پیش از آنان عقوبتها گذشته است» یعنی: برامثالشان از تکذیب کنندگان، عذابها گذشته است پس چرا از سرگذشتهای ننگین پیشینیانشان درس عبرت نگرفته و از فرود آمدن نظیر آنچه که بر امتهای پیشین گذشته است، خود را بر کنار نگه نمی دارند «و به راستی پروردگارت بر مردم بخشایشگر است» یعنی: صاحب گذشت و بخشایشی بزرگ است «با وجود ستمکار بودنشان» پس با وصف استمرارشان در ارتکاب گناه، به شتاب عذابشان نمی کند و این است راز عدم فرود آمدن عذاب عاجل بر آنان.

ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: «این امیدوارترین آیه در کتاب خدا جل جلالہ است». سعید بن مسیب؛ می گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت خداوند جل جلالہ نمی بود، هیچ کس به گوارایی و خوشی زندگی نمی کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی بود، بی گمان هر کس بر عفو و کرمش تکیه می کرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی ورزید. «و بی گمان پروردگارت سخت کیفر است» پس سرکشان تکذیب کننده کافر را به عذابی سخت - بر وفق آنچه مشیت وی اقتضا کند - عذاب می کند، بدین جهت، او مهلت می دهد اما مهمل و متروک نمی گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۗ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

اما موضع سوم از مواضع ستیزه جویانه کفار عبارت است از: «و کافران می گویند: چرا بر این پیامبر نشانه ای آشکار از سوی پروردگارش نازل نشده است؟» یعنی: چرا بر او معجزه دیگری غیر از آنچه با خود از آیات معجز آورده، نازل نگردیده، همچون معجزات حسی ای که بر پیامبران دیگر نازل شد، مانند عصای موسی و شتر صالح و امثال آن؟ عجب است که آنها نشانه های حسی ای مانند انشقاق قمر، انقیاد درخت، تبدیل شدن عصا به شمشیر، جوشیدن آب از بین انگشتان پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و امثال آن از معجزات را دیدند، اما از روی عناد باز هم نشانه های جدیدی درخواست کردند. پس بدان که مشکل آنها نبودن نشانه و معجزه نیست «ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده ای» که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. آری! رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم طبق فرمان الهی مسؤولیت انذار و بیم دهی را که بر عهده شان بود، به نیکوترین شکل به سر رسانده و به بلیغ ترین وجه انجام دادند «و برای هر قومی راهنمایی است» یعنی: پیامبری است که آنان را به سوی آنچه که هدایت و رشدشان در آن است، دعوت و راهنمایی می کند.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ وَمَا تَزِدُّنَّ وَمَا تَزِيدُنَّ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾

«خداوند می داند آنچه را که هر زنی در شکم بار می گیرد» از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی و این که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد «و» نیز می داند «آنچه را که رحما می کاهند و آنچه را که می افزایند» مراد افزایش حجم رحم با رشد رو به فزون حمل در آن و کم شدن حجم رحم با بیرون آمدن طفل از آن است. یا مراد، افزونی حجم رحم با افزونی تعداد بچه است زیرا

گاهی رحم حامل دوقلو یا چند قلو می‌شود. یا مراد از کاستی رحم، کاستی آن با سقط جنین است. همچنان محتمل است که افزونی یا کاستی حجم رحم، به مدت زایمان نیز بستگی داشته باشد. پس در هر یک از این امور، معجزه‌ای است «و هر چیزی نزد او اندازه‌ای معین دارد» که خداوند عَلَّمَهُ آن را با موازین، مقادیر و نسبت‌های ثابت و معلومی در نزد خویش مرتب و مقدر نموده و بر وفق نظام محاسبه شده‌ای آن را به حرکت درآورده است که از جمله این پدیده‌های هدفدار با برنامه و نظم و حساب، یکی هم نوع جنین و حجم رحم‌های زنان و مدت حمل و حیض آنان است.

این یکی دیگر از آیات معجز علمی قرآن کریم است که گستره تمام علوم و معارف تجربی را در نوردیده به طوری که هر اندازه دانشمندان در عرصه‌های هستی کاوش کنند و هر چه به میدان آورند، در راستای کشف جلوه‌های شهودی این آیه است.

عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿۱۰﴾

«دانای غیب و شهادت است» یعنی: خدای متعال دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است «بزرگ بلند مرتبه است» یعنی: حق تعالی با قدرت و عظمت و سلطه قاهرانه خویش، از هر چیز بزرگ و برتر است.

سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۱﴾

«یکسان است» در علم وی «کسی از شما سخن را پنهان بدارد و کسی که آن را فاش گرداند» پس حق تعالی هر چه را که انسان پنهان کند، می‌داند همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد «و» می‌داند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند» بنابراین، موجودات آشکار، یا پنهان در پرده تاریکی‌ها، همه در پیشگاه علم خدای دانا یکسان و برابرند.

ملاحظه می‌کنیم که در این سه آیه، کمال علم الهی با بیانی نهایت رسا، شافی و کافی متجلی شده است. آری! حق تعالی به همه جزئیات و مفردات هستی داناست، به مقادیر و حدود اشیا داناست، به همه

موجودات پنهان و به همه اشیای آشکار داناست، علم وی بر همه اشیا - بی هیچ گونه فرقی میان پنهانها و آشکارها - محیط است؛ او ناظر است بر دل تاریکیها چنانکه ناظر است بر درخششها و جلوه‌گریها.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿۱۱﴾

«برای او فرشتگانی است از پی یک‌دیگر آینده که او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش نگهبانی می‌کنند» یعنی: بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند عز وجل به ایشان فرمان داده است نگهبانی می‌کنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهبانی می‌کنند. به قولی دیگر: او را به امر خدا عز وجل از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمی‌دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: والله اعلم این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که پاسدارانی را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود می‌گمارند، خداوند عز وجل می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی می‌کنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد».

بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند. فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از جلو او را نگهبانی می‌کند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسانند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرشته، اعمال وی را می‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او را می‌نویسد. پس مجموع فرشتگان گمارده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می‌باشند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می‌شوند...». در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از

شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی‌شان بدارید».

«در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد» از نعمت و عافیت «تا وقتی آنان آنچه در دل‌هایشان دارند» از طاعت خدا ﷻ «تغییر دهند» پس پروردگار نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است، سلب نمی‌کند تا آن قوم، آنچه را که در ضمیرش از خیر و اعمال نیک است، تغییر ندهد لذا حفظ و نگهداری فرشتگان نعمتی است که خدای عزوجل در هنگام دگرگون شدن نفسها به سوی شر، آن را دگرگون می‌کند «و چون خداوند برای قومی بدی‌ای را بخواهد» یعنی: آسیب و نابودی و عذابی را «پس هیچ برگشتی برای آن نیست» یعنی: هیچ برگردانی ندارد. به قولی معنی این است: چون خداوند ﷻ برای قومی بدی‌ای اراده کند، دل‌هایشان را کور می‌کند تا بلا را برگزینند «و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست» که کاروبارشان را به سامان آورد و چون به سوی پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند. بنابراین، تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت؛ تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است - که خدای عزوجل ما را از این ورطه مهلک در پناه خود نگاه دارد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾

«و اوست آن‌که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» تا بترسید و امید بندید. ترس برای مسافر است که با مشاهده رعدوبرق، دل نگران فرود آمدن باران می‌شود زیرا او از باران متأذی می‌گردد اما امید برای مقیم است که چون برق رابیند، به نزول باران امیدوار می‌شود «و» اوست آن‌که «ابره‌ای گرانبار را» که به سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند «پدیدار می‌کند».

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

«رعد به حمد او تسبیح می‌گوید» مانعی از آن وجود ندارد که خداوند متعال رعد را به نطق آورد زیرا صدای مهیب رعد، شاهد عظمت و قدرت خداوند ﷻ است. به قولی: تسبیح رعد، گواهی وی به قدرت خداوند ﷻ است، بی‌آن‌که نطق کند «و فرشتگان نیز از بیم او» تسبیحش می‌گویند «و صاعقه‌ها را

می فرستد و با آنها هر که را بخواهد» از خلقتش «مورد اصابت قرار می دهد» و بدین گونه او را نابود می کند «در حالی که آنان درباره خدا مجادله می کنند و او شدیدالمحال است» محال: مکر است. مکر خداوند عز وجل رساندن ناخوشی و بدی به هر کسی است که مستحق آن باشد.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را به سوی کسی از فراعنه عرب فرستاده به آن فرستاده فرمودند: «برو و او را به سوی من فراخوان». آن مرد رفت و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را فرامی خوانند. آن فرعون متکبر در پاسخ وی گفت: مگر رسول خدا کیست و خدا عز وجل چیست؟ آیا او از طلاست، یا از نقره، یا از سرب؟ آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و به ایشان گفت: یارسول! من به شما گفتم که او سرکش تر از آن است که چنین دعوتی را اجابت گوید، رفتم و او در پاسخم چنین و چنان گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بار دوم او را به سوی فرستادند، او رفت و این بار نیز از وی چنین پاسخی شنید. بار سوم در اثناهی که فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وی در حال گفت و گو بود، ناگهان خدای عزوجل ابری را بر سر آن مرد فرعون منش فرستاد، آن ابر غریدن گرفت و از آن صاعقه ای جهید و بر فرق سرش فرود آمد و نابودش کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در بیان سبب نزول این آیه، روایات دیگری نیز آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون صدای رعد را می شنیدند و برق صاعقه را می دیدند، می گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك: بار خدایا! ما را با غضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش». همچنان طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا عز وجل را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا عز وجل اصابت نمی کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای رعد را می شنیدند، این آیه را می خواندند: «سبحان من يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاکی خدایی که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که خدای عزوجل با آن انتقام می گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه ها بسیار می شود...».

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفْتِهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِيَبْغِيهِ وَمَا دَعَا الْكُفْرِينَ إِلَّا فِي

صَلَاتِهِ ﴿١٤﴾

«دعوت حق برای اوست» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «دعوت حق، کلمه حق یعنی لا اله الا الله است». یعنی: برای خدا جل جلاله است بر عهده خلق وی که او را به یگانگی بخوانند و دین خویش را برای او خالص گردانند. امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» می گوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان کسی دیگر به یاری خوانده نمی شود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان در مانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی گمان او را به حق خوانده است». «و کسانی که جز خدا را می خوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمی دهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می خوانند و پرستش می کنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته ای از خواسته هایشان - هر چه که باشد - نمی دهند «مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا آب به دهانش برسد در حالی که هرگز آن آب «به او رسیده نیست» یعنی: خدایان به پرستشگران خویش در دعاهایشان هیچ پاسخی نمی دهند مگر مانند پاسخ دادن آب برای کسی که دو دستش را از دور به سوی آن دراز نموده و می خواهد تا آب از همان دوردست حرکت کند و خود را به او برساند، طبیعی است که آب هیچ پاسخی به این شخص نمی دهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت گوید. به قولی: کسانی که بتان و مردگان را می خوانند، به کسی تشبیه شده اند که دستش را بدون در کار بودن ریسمان و دلوی، به سوی چاه آب دراز نموده و از آن آب می طلبد «و دعای کافران جز در بی فایده گی نیست» یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی نمی بخشد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلْمًا لَهُمْ بِالْعُدْوَةِ وَالْأَصَابِلِ ﴿١٥﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است برای خدا - خواهان و ناخواهان - سجده می کند» به سجده تعبد و انقیاد در برابر امر و حکم پروردگار، چون امر وی به صحت و بیماریشان، زندگی و مرگشان و فقر و توانگریشان، چه این سجده به رضا و رغبت باشد؛ مانند سجده فرشتگان و مؤمنان و چه ناخواسته و از روی

کراهیت؛ مانند سجده کافران و منافقان در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم بودن اجباری آنها به سنت‌های مسلط الهی زیرا کفار به‌طور ناخواسته در حالات سختی و ضرورت و از ترس شمشیر مجاهدان، به حکم خدای عزوجل گردن می‌نهند چنان‌که مؤمنان به دلخواه خود منقاد اویند و حق تعالی را آن‌گونه که به آنان فرمان دهد، عبادت می‌کنند «و سایه‌هایشان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند» مراد از آن: سایه انسان است که او را دنبال می‌کند و این سایه به فرمان خدا ﷻ در هیأت سجده قرار داده شده، به گونه‌ای که چون انسان می‌ایستد، سایه وی به حال سجده بر زمین می‌افتد. صبح و شام را مخصوص ساخت زیرا نمایان بودن سایه در این دو وقت، بیشتر مشخص است. غدو: جمع «غده»، عبارت از اول روز است چنان‌که اصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلِ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

سپس خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از کفار سؤال کند: «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» آن‌گاه بی‌درنگ خود فرمود: «بگو: خدا» پس گویی پروردگار از پاسخ و باور خود آنان حکایت کرد زیرا کفار مکه به این امر که خداوند ﷻ آفریننده است، مقرر و معتقد بودند «بگو: پس آیا بجز او سرورانی گرفته‌اید» یعنی: هرگاه عقیده دارید که خدای عزوجل آفریننده است پس شما را چه شده است که جز او سروران و سرپرستانی گرفته‌اید «که برای خود هم مالک سود و زیانی نیستند؟» یعنی: آن سرورانتان چنان عاجز و ناتوانند که برای خود هم اختیار سودی را ندارند تا از آن سود برند و اختیار زیانی را هم ندارند که با آن به غیرخویش زیانی برسانند، یا آن زیان را از خود دفع کنند پس چگونه شما از این خدایان ناتوان امید سود و زیان را دارید در حالی که آنان حتی برای خود هم مالک این سود و زیان نیستند؟ «بگو: آیا برابرند نابینا» در دین خود که انسان کافراست «و بینا» در دین خود که انسان موحد است؟ قطعاً برابر نیستند زیرا اولی به واجبات و مکلفیت‌های خود جاهل، و دومی به این واجبات و الزامات داناست «یا آیا ظلمات و نور» یعنی: کفر و ایمان «برابرند؟» هرگز نه! «یا مگر برای خدا شریکانی مقرر کرده‌اند که مانند آفریدن خدا آفریده‌اند پس در نتیجه، این دو آفرینش برآنان مشتبه شده است؟» یعنی: آیا برای خدا ﷻ شرکایی را گرفته‌اند که همچون او آفریننده باشند تا در نتیجه، امر آفرینش بر آنان مشتبه شود و بناچار بگویند: این گروه نیز همچون خدا ﷻ آفرینشگرند بنابراین، سزاوار پرستش می‌باشند چنان‌که او سزاوار آن است؟ نه!

هرگز چنین نیست بلکه آنها برای خدای سبحان شرکایی گرفته‌اند که عاجز و ناتوانند و حتی بر آنچه که انسان خود برانجام آن قادر است، توانا نیستند چه رسد به آنچه که آفریننده برحق به آن تواناست؛ پس چگونه کار بر آنان مشتبه شده است؟ «بگو: خدا آفریننده هر چیزی است» پس آفریننده‌ای غیر از او وجود ندارد بنابراین، این که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالی که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد.

اهل سنت با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند عز وجل برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.

**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ
كَذَلِكَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾**

«همو که از آسمان آبی فروفرستاد پس رودخانه‌هایی روان شدند» یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد «به اندازه گنجایش خودشان» پس اگر رودخانه کوچک بود، آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، آب بسیار در آن روان گشت. در این آیه، خداوند عز وجل نزول قرآن را که جامع هدایت و بیان است، به نزول باران، و رودخانه‌ها را به دلها تشبیه کرده است پس برخی از دلها برای گنجاندن خیر و دانش، بزرگ و فراخ‌اند و برخی از آنها برخلاف آن تنگ و کوچک بوده عرصه چندان برای گنجاندن خیر و حکمت ندارند «و سیل کفی بلند روی خود برداشت» زبد: کف سپید بالا آمده بر روی سیل است. رابی: بلند و بالا آمده بر روی آب «و از آنچه در آتش می‌گدازند» از اجسام معدنی «به طلب پیرایه» یعنی: برای به‌دست آوردن زیورآلاتی چون طلا و نقره که بدان زینت و آرایش می‌کنند «یا به طلب کالایی» چون ظرفها و ابزارهایی که از آهن و برنج و مس و سرب می‌سازند «کفی مانند آن بر می‌آید» زیرا بر روی گداخته این آهن‌آلات و فلزات نیز، کفی از پلیدی و خاک و فضلات آنها بیرون می‌آید «خداوند برای حق و باطل این چنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کف را بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود

می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدین‌سان که آب به عروق زمین و بافت‌های آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.

پس مثل مؤمن و عقیده‌اش و منافع ایمان، مانند مثل آبی است که از آن در رویاندن گیاهان و درختان زمین و کسب حیات و طراوت موجودات زنده بهره‌برداری می‌شود و منفعت آن همانند منفعت طلا و نقره و سایر جواهر و فلزاتی است که در معرض بهره‌گیری مردم قرار می‌گیرند. اما مثل کافر و کفرش، همانند کفی است که برباد می‌رود و بسان پلیدی آهن و پلیدیهای دیگری است که آتش از جوهر طلا و نقره به بیرون می‌افکند و به هیچ دردی نخورده از بین می‌رود و به زباله‌دانها افکنده می‌شود «خداوند مثلها را این چنین می‌زند» یعنی: به مانند این مثل زدن عجیب، خداوند عز وجل در هر بابی مثلها می‌زند. چنان‌که در سوره «بقره» برای منافقان دو مثل زده و در سوره «نور» برای کفار دو مثل زده - که بیان آن می‌آید - همچنین در سوره‌های دیگر.

خلاصه این‌که مثل قرآن کریم - این کلام نور و تجلی‌گاه حقیقت و ایمان - در زنده کردن دلها، مانند آبی است که زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند و مانند معدن خالص و بی‌آلایشی است که منافع بسیاری را برای مردم تأمین می‌کند. اما کفر و عقیده باطل مشرکان، همانند کف روی آب یا غش و پلیدی بی‌سود و ثمر برآمده از معادن است.

در سنت نیز مثل‌های مشابهی آمده است. چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال بهره‌گیران از سنت خود را به حال سه نمونه مختلف زمینی تشبیه کرده‌اند که آب بر آنها فرود می‌آید؛ در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «در حقیقت مثل آنچه - از هدایت و علم - که خداوند عز وجل مرا بر آن مبعوث کرده، مانند مثل بارانی است که بر زمین فرود می‌آید پس بخشی از آن زمین، آب را پذیرفته و جذب می‌کند و در نتیجه گیاه و علف فراوان می‌رویاند و بخشی از آن، خشک و سخت است که آب را جذب نکرده و بر روی خود نگه می‌دارد و در نتیجه مردم از آن بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به حیوانات خودنوشانده و آبیاری و کشت‌وکار می‌کنند ولی بخشی از آن آب بر زمینی فرود می‌آید که دشت و هامون است، به طوری که نه آبی را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدا عز وجل فقیه شده و خدای عزوجل او را از آنچه که مرا بدان برانگیخته و بهره‌مند ساخته، بهره‌مند

گردانیده است. چنین کسی خود می‌داند و به دیگران هم می‌آموزاند. همچنین این است مثل کسی که سری برای آن برنیفراشته و هدایت خدای عزوجل را که بدان فرستاده شده‌ام، نمی‌پذیرد».

لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ لَوْ أَن لَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ
أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ لِلْهَادِثِينَ

«برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند» آن‌گاه که ایشان را به‌سوی یگانگی خود و تصدیق انبیا و عمل به برنامه‌هایش فراخواند «حسنی است» یعنی: پاداشی بس نیکو است که همانا بهشت برین است «و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند» یعنی: کسانی که دعوت حق تعالی را رد کرده‌اند «اگر سراسر آنچه در زمین است» از انواع و اصناف اموال «و مانند آن را با خود داشته باشند» یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد «قطعاً آن را برای بازخريد خود» یعنی: برای برطرف کردن عذاب بزرگ و هول عظیم روز قیامت که در آن قرار دارند «خواهند داد» اما - بفرض اگر این هم در توانشان باشد - از آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد بلکه «آن گروه» یعنی: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده‌اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش آمرزیده نشود «و جایشان در دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و مأوايشان است «و چه بدجایگاهی است» دوزخ که در آن مستقر می‌شوند.

﴿ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْدَرُكُرُ أُولَئِكَ الْأَبْصَارُ ﴾

«آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است» و هیچ‌شک و شبهه‌ای در آن نیست «مانند کسی است که نابیناست» و کوردل لذا این حقیقت را نمی‌داند؟ «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان خردهای برترند «که پند می‌پذیرند» اما آنان که از خردی سالم بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هر کس پند نپذیرفت، نابیناست.

سپس خدای سبحان ویژگی های هر دو گروه را بیان می کند و در آغاز به اوصاف و ویژگی های اهل حق پرداخته می فرماید:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَيْثُقَ ﴿٢٠﴾

«همان کسانی که به عهد خدا» یعنی: به پیمانهایی که میان خود و پروردگار خویش، یا میان خود و دیگر بندگان - به نام خدا ﷻ - بسته اند «وفا می کنند و پیمان او را» که بر خود الزام کرده و آن را با سوگند و امثال آن از صیغه های تأکید، مؤکد و مستحکم ساخته اند «نمی شکنند» و هرآنچه را که بنده بر خود واجب گرداند یا به گردن بگیرد، چون نذر و مانند آن نیز شامل «میثاق» می شود. پس نخستین وصف اهل حق: وفا به عهد است.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾

دومین وصف اهل حق این است: «و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می پیوندند» همچون صله رحم. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد».

سومین وصف اهل حق این است: «و از پروردگار خویش می ترسند» ترسی که آنان را بر انجام تکالیفشان و اجتناب از محرمات وامی دارد. خشیه: ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می ترسد، همراه باشد.

چهارمین وصف اهل حق این است: «و از سختی حساب می ترسند» حساب سخت: حسابی است همراه با بررسی و دقت و تجسس در همه جوانب و اطراف قضیه و مناقشه و پی جویی در آن لذا کسی که در حساب مورد پی جویی و کاوش قرار گیرد، نمی تواند از پس آن برآید و لذا به کیفر روبرو می شود. بنابراین، یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه ای قرار گیرند، با خود محاسبه می کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرَهُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَمْ يُعْطِ الدَّارِ

﴿٢٢﴾

پنجمین وصف اهل حق این است: «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند» مراد: شکیبایی بر طاعت خدا عزوجل، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور و المناک وی است.

ششمین وصف اهل حق این است: «و نماز را برپا داشتند» یعنی: آن را در اوقات مخصوص آن بر وفق آداب و ارکانی که خداوند عزوجل آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا می‌کنند.

هفتمین وصف اهل حق این است: «و از آنچه روزیشان دادیم، انفاق کردند» لذا زکات اموالشان را ادا کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده‌اند «در نهان» به‌طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به‌طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

هشتمین وصف اهل حق این است: «و بدی را با نیکی دفع می‌کنند» یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع می‌کنند، یا عمل بد را با عمل صالح پاسخ می‌دهند، یا گناه را با توبه دفع می‌کنند «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده «ایشان راست فرجام خوش آن سرای» یعنی: ایشان راست نیک‌سرانجامی سرای آخرت و دربرگرفتن بهشت و نیز فرجام نیک سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٣٣﴾

«همان بهشتهای عدن که در آن وارد می‌شوند» بهشتهایی که اهل آن در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلاً کوچانده نمی‌شوند. عدن: لغتا به معنای اقامت است. در تفسیر کشف‌الاسرار، «جنات عدن» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است «و» وارد می‌شود در آن «هر که از پدرانشان که نیکوکار باشد» پدران از باب تغلیب ذکر شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می‌شود «و زنانشان و فرزندانشان» یعنی: هم خودشان به بهشتهای عدن وارد می‌شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و فرزندانشان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می‌یابد چنان‌که جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت

می شوند که نیکوکار باشند و صرف این که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد - بی آنکه خود صالح باشد - کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان به فاطمه رضی الله عنها فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه می خواهی درخواست کن زیرا من نمی توانم هیچ چیز از جانب خدا ﷻ را از تو دفع کنم». «و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند» یعنی: فرشتگان از تمام درهای منازلی که این گروه بهشتی در آنها سکونت می گزینند، وارد بهشت شده آن گاه به رسم شادباش به ایشان می گویند:

سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾

«سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت مانید «به پاداش آنچه صبر کردید» یعنی: این پاداش به سبب صبر شما بر تقوای الهی و رعایت اوامر وی است «راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» یعنی: فرجام سرای بهشت. این مدح و ستایشی است بر آنچه که خدای عزوجل به ایشان از نیک فرجامی عنایت کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا می دانید اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می گردد و یکی از ایشان می میرد در حالی که نیازش در سینه اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی اش نداشته است. پس خداوند ﷻ به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می گویند: ما ساکنان آسمان و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار عزوجل می فرماید: ایشان بندگان برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی آوردند، مرزها به وسیله ایشان نگهبانی و بدیها و سختی ها به وسیله ایشان دفع می شد و یکی از ایشان می مرد در حالی که نیاز وی در سینه اش بود و آن را نمی توانست برآورده کند. آن گاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می شوند و می گویند: سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الدار». همچنین در

حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آن گاه خطاب به ایشان این آیه را می خواندند: ﴿سَلِّمُوا عَلَيَّ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الَّذِينَ﴾.

وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ



سپس خداوند متعال به بیان صفات کوردلانی می پردازد که حق را نمی شناسند و بدان راه نمی یابند: «و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند» با کفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «بر آن گروه» به سبب این فسادافروزیشان «لعنت است» یعنی: طرد و دوری از رحمت خداوند ﷻ است «و برای آنان بدفرجامی آن سرای است» یعنی: بدفرجامی سرای دنیاست که عذاب دوزخ می باشد.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا لَمْتَعٌ ﴿٣٦﴾

«خدا برای هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می گرداند» پس حق تعالی گاهی روزی را برای کافر گشایش داده و آن را بر مؤمن - از روی ابتلا و امتحان وی - تنگ می گرداند لذا نه گشایش در روزی دلیل کرامت و بزرگواری انسان است و نه تنگی رزق و روزی، دلیل ذلت و اهانت وی «و کافران به زندگی دنیا شاد شدند» و نسبت به آنچه که نزد خدا ﷻ است، غافل و جاهل ماندند «و زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره ای ناچیز نیست» در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست - و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند - پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿٣٧﴾

«و کافران می گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای براو نازل نشده است؟» گویی ادله ایمان ناقص و ناکافی است!! در حالی که قرآن عظیم، بزرگترین معجزه الهی می باشد. لذا خداوند ﷻ در این آیه و آیات بعد، در پاسخ به این درخواست مشرکان چندین ردیه را عنوان می کند «بگو: در حقیقت خداست که هر که

را بخواهد گمراه می کند» چنان که این گروهی را که می گویند: چرا بر او معجزه ای نازل نشده، گمراه نمود «و هر کس را که به سوی او بازگردد» و با توبه و دست کشیدن از گناهی که بر آن بوده است، به قلب خویش به سوی او روی آورد؛ «به سوی خود راه می نماید» بنابراین، فرود آوردن نشانه ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تأثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه به دست خدا عز وجل است. پس هر کس را سزاوار هدایت بداند راه می نماید، در غیر آن او رادر سراسیمگی گمراهی رها می کند. پس شایستگان راه هدایت کیستند؟:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾

«همان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: راه یافتگان همان کسانی هستند که خدا عز وجل هدایتشان کرده لذا به سوی او بازگشته اند و ایمان آورده اند «و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می گیرد» یعنی: دل‌هایشان با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش می یابد «آگاه باش که با یاد خدا» نه با یاد دیگران «دل‌ها آرامش می یابد» و هر چند نگرش در مخلوقات خدای سبحان و شگفتی‌های آفرینش وی و معجزاتش، فی الجمله آرام بخش دل‌هاست ولی آرامش دادن اینها، همچون آرامشی که یاد خدا عز وجل در انسان ایجاد می کند، نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَا أَجْرُهُ ﴿٢٩﴾

سپس حق تعالی اهل ایمان را مژده داده می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان» طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوان. به قولی: طوبی درختی در بهشت است چنان که در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «طوبی درختی است در بهشت که سوار در سایه آن صدسال راه می پیماید، اما هنوز آن را نمی تواند طی کند». و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». قرطبی این قول را صحیح تر دانسته است. «و خوش سرانجامی دارند» و خوش جایگاهی که همان سرای بهشت است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الذِّكْرَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ ﴿٣٠﴾

«بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهای بسیاری گذشته‌اند فرستادیم» یعنی: تو را در میان گروهی از مردم فرستادیم که پیش از آن گروه‌های بسیاری گذشته‌اند، گروه‌هایی که به‌سوی آنان نیز پیامبرانی را فرستاده بودیم بنابراین، این امت آخرین امتهاست و تو نیز خاتم پیامبران علیهم‌السلام هستی «تا آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم بر آنان بخوانی» یعنی: تو را در میان این امت فرستادیم تاقرآن و سایر وحیانیات ما را بر آنان بخوانی «در حالی که آنان به رحمان کفر می‌ورزند» یعنی: مشرکان مکه منکر آنند که خداوند عزوجل اسمی به‌نام رحمان داشته باشد چنان‌که گفتند: ما نمی‌دانیم که رحمان و رحیم کیست؟ «بگو» ای محمد درپاسخ آنها «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچ کس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی‌باشد «بر او توکل کرده‌ام» در تمام امور خویش «و به‌سوی اوست» نه به‌سوی غیر وی «بازگشت من» زیرا کسی جز او شایسته آن نیست که مرجع قرار گیرد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتُ بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْتِ الْذِّكْرَ ءَأَمْثَلًا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

«و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان می‌شد» به قولی: این آیه متصل به جواب این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر وی نازل نشده است؟) «آیه/۲۷». یعنی: اگر آنان تفکر کنند، به این حقیقت پی می‌برند که قرآن خود بزرگترین معجزه است زیرا اگر در عرصه هستی کلامی می‌بود که وقتی خوانده می‌شد، کوهها به‌سبب آن روان گشته و از محل استقرار خود به حرکت در می‌آمدند؛ «یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید» و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می‌شد، یا زمین از خشیت خدا عزوجل در هنگام قرائت آن شکافته می‌شد، یا خواننده آن مسافتهای زمین را به وسیله آن می‌پیمود. پس این جمله سه وجه دارد. «یا مردگان بدان به سخن در می‌آمدند» یعنی: یا مردگان با قرائت آن زنده می‌شدند و در نتیجه، هنگام مخاطب قرارگرفتن به قرآن، آن را همچون زندگان می‌فهمیدند، آری! اگر تحقق

همه این معجزات با کلام و قرائتی منظور و ملحوظ اراده خدای سبحان می‌بود، آن کلام بدون شک قرآن بود زیرا در عرصه معجزات الهی، حجت و معجزه‌ای بلیغ‌تر و مؤثرتر از قرآن در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها، روانها و ضمائر نازل نشده است، قرآنی که اگر خدای عزوجل آن را بر کوهی فرود می‌آورد، یقیناً آن کوه از ترس خدا عزوجل خرد و درهم کوفته و فروتن می‌شد.

اما اگر پروردگار متعال همه این امور را با قرآن به انجام می‌رساند، باز هم آن مشرکان ایمان نمی‌آوردند. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید؛ مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اگر چنان که ادعا می‌کنی به راستی پیامبر هستی؛ پس پدران و بزرگان نخستین ما را که مرده‌اند، به ما بنمایان (زنده گردان) تا با آنان سخن بگوییم، همچنین این کوههای مکه را که به سختی در تنگنای آنها قرار داریم برای ما فراخ گردان. همان بود که آیه کریمه نازل شد.

«بلکه کار همه یکجا از آن خداست» یعنی: اگر قرآنی می‌بود که همه درخواستهایشان با آن محقق می‌شد، یقیناً آن همین قرآن بود، از آنجا که چنان اعجازی در آن وجود دارد که اگر همه انس و جن گرد آیند، نظیر آن را نمی‌توانند بیاورند و از آنجا که قرآن چنان کتابی است که باطل از پس و پیش آن بر آن وارد نمی‌شود. ولی خداوند متعال آن درخواستهایشان را با این قرآن محقق نکرد بلکه قرآن را بر همین تأثیر و اعجاز لفظی و معنوی کنونی‌اش قرار داد؛ چرا که در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته نبود و اگر در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته می‌بود، قطعاً خداوند عزوجل آن را برآورده می‌ساخت. آری! اگر او می‌خواست که آنان قهراً ایمان آورند، یقیناً ایمان می‌آوردند، اما مشیت او بر ایمان همه آنان نرفته است بنابراین، نه به‌راه افتادن کوهها در آنها تأثیری می‌گذارد و نه تحقق دیگر پیشنهاداتشان. پس اگر از این نشانه‌ها هر چه بیاید و هر چه ببینند، باز هم بر کفر خویش پای می‌فشرند، به همین جهت فرمود: «آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند» و برایشان روشن نشده است «که اگر خدا می‌خواست، قطعاً مردمان را همه یکجا هدایت می‌کرد» بی‌آنکه معجزات و نشانه‌ها را مشاهده کنند؟ ولی حق تعالی جز کسانی را که شایسته هدایت‌اند و عنایت وی در حقشان پیشی گرفته، هدایت نمی‌کند. در آیه کریمه «یأس» به معنی علم به کار رفت زیرا یأس از یک چیز، متضمن علم به آن است.

روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف ذیل پیرامون عظمت معجزه قرآن فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر این که به او از نشانه‌هایی داده شده که بشر به مانند آن نشانه‌ها و معجزات ایمان می‌آورد، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که خداوند عزوجل آن را به من وحی کرده است. پس

امیدوارم که پیروان من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشند». معنای این فرموده پیامبر ﷺ این است که: معجزه هر پیامبری با فوت آن پیامبر ختم شده در حالی که قرآن معجزه و حجتی جاودانه و ابدی است که شگفتی‌های آن هرگز به پایان نمی‌آید و دانشمندان و شیفتگان حقیقت هرگز از آن سیر نمی‌شوند و حق تعالی آن را برای صاحبان خرد و اندیشه، معجزه و نشانه‌ای تام گردانیده است «و کسانی که کافر شده‌اند، پیوسته به‌سزای آنچه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد» این هشدار را به کفار مکه است که به سبب آنچه از کفر و تکذیب پیامبر ﷺ مرتکب گردیده‌اند، مصیبتی کوبنده یعنی: بلایی بسیار بزرگ و سخت به آنان می‌رسد؛ مانند کشتن، به اسارت درآمدن، جنگ و قحطی. قارعه: رنج و بلا و مصیبت است «یا فرود می‌آید» این ضربه کوبنده «نزدیک خانه‌هایشان» و شهرشان که قطعا از فرود آمدن آن ترسناک و متوحش می‌شوند. به قولی معنی این است: تو ای پیامبر! در فتح مکه نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آیی «تا وعده خدا فرا رسد» با فرارسیدن مرگشان، یا با برپایی قیامت، یا با فتح مکه - به قول ابن عباس رضی الله عنهما و جمعی دیگر - «هر آینه خداوند وعده خود را خلاف نمی‌کند» و وعده‌اش قطعا رسیدنی است.

بدین گونه پاسخ سؤال و شبهه کافران در مورد درخواست معجزه که در «آیه/۲۷» مطرح گردید، به شیوه‌ای مستدل و منطقی داده شد. و بازهم پاسخ‌های دیگری عنوان می‌شود، از جمله سومین رد بر کافران که ضمن آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه مورد دلجویی قرار می‌گیرند:

وَلَقَدْ آسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَّ أَخَذْتُم بِكَيْفِ كَانَ عِقَابِ ﴿۳۲﴾

«و بی‌گمان پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر قرار گرفتند» لذا تو تنها پیامبری نیستی که با تکذیب و استهزا روبرو شده است «پس به کافران مهلت دادم» املاء: مهلت دادن است «سپس آنان را فروگرفتم پس کیفر من چگونه بود» بر گروه‌های کفاری که به پیامبران استهزا کردند؟! سپس حق تعالی از قیومیت خویش و این که مشرکان سزاوار عذاب هستند و از سنت خویش در کسانی که اراده گمراهی‌شان را دارد، خبر داده می‌فرماید:

أَفَنُ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبَهُمْ قُلْ سَمُّهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَبْظُهُرُ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

«آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است، مراقب است» مانند کسی است که از همه جا بی خبر می‌باشد؟ یعنی: آیا خدایی که متولی امور و مدبر احوال خلق و تعیین آجال و ارزاقشان و ناظر و مراقب تمام اعمال و احوال آنها می‌باشد، همانند بتان بی‌جان و بی‌شعور و همانند مردگانی است که مشرکان آنها را - بجز وی - به خدایی و پرستش گرفته‌اند؟ بتانی که نه بر چیزی ناظر و مراقب هستند و نه تدبیر امری از امور را برعهده دارند؟ قطعاً او همانند آنان نیست «و برای خدا شریکانی قرار دادند» یعنی: با آن که هرگز نمی‌توان میان خدای سبحان و بتان بی‌جان همانند بی‌دید، با آن هم، این کافران برای خدای سبحان شریکانی قرار دادند «بگو» ای محمد! «نامهایشان را بیان کنید» یعنی: از این شریکانی که برای خدای سبحان قرار داده‌اید، نام ببرید که آنها کیستند؟ بدانید که آنها حقیرتر از آنند که «خدایان» نامیده شوند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی: اوصاف آنان را ذکر کنید تا با اوصاف خداوند ﷻ مقابله شود و فن مماثلت آشکار گردد - والله اعلم». «یا مگر او را» یعنی: خداوند ﷻ را «به آنچه او در زمین نمی‌داند» و نمی‌شناسد «خبر می‌دهید» از شرکایی که می‌پرستید؟ یعنی خدای دانا با وجود آن که به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می‌باشد و هیچ چیز بر او پنهان نیست، اما در روی زمین چنین شرکایی را برای خود سراغ ندارد پس شما این شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل این که حق تعالی فقط زمین را مخصوص ساخت، این است که مشرکان شرکایی را فقط در زمین برایش ادعا کردند نه در آسمان «یا به سخنی سرسری فریفته می‌شوید» بی‌آن که برای آن حقیقتی باشد؟ یعنی: یا از پدرانتان در سخنی بی‌اصل و اساس و سطحی و میان‌تهی تقلید می‌کنید؟ «بلکه برای کافران مکرشان آراسته شده» مکرشان: کفری است که سردمداران و شیاطین، پیروانشان را به آن می‌فریبند تا به وسیله آن گمراهشان سازند «و از راه بازداشته شده‌اند» یعنی: خدای سبحان به‌عنوان مجازاتی بر شرکشان، آنان را از راه خود بازداشته، یا شیطان آنان را از راه حق بازداشته است «و هر که را خدا گمراه کند» و مشیت وی گمراه ساختنش را اقتضا نماید «او را هیچ راهبری نیست» که به‌سوی خیر رهنمونی‌اش کند.

حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی رد کرده است.

و بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می‌شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

«برایشان در زندگی دنیا عذابی است» با کشته شدن، به اسارت درآمدن و مصیبت‌های دیگر «و قطعا عذاب آخرت سخت‌تر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است «و برایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست» که آنان را از عذابش نگه دارد و نه هیچ پناه‌دهنده‌ای که از عذاب وی پناهاشان دهد.

سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه می‌آید:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ

النَّارِ ﴿٣٥﴾

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آسا و شأن والای بهشت برین این است که: «جویباران از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و منازل آن «جاری است، میوه‌های آن همیشگی است» که هرگز انقطاعی ندارد، آن گونه که میوه‌های درختان دنیا به پایان می‌رسد و تمام می‌شود «و سایه آن همچنین» همیشگی است، کوتاه نمی‌شود و خورشید آن را از بین نمی‌برد «این است سرانجام متقیان و فرجام کافران آتش است» و آنان جز این، فرجام و عاقبت دیگری ندارند.

در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آن‌گاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی‌بن کعب رضی الله عنه به ایشان گفت: یا رسول‌الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! امروز بهشت، طراوتهای، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعا چیزی از آن نمی‌کاستند».

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ
أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَرْجِعُ ﴿٣٦﴾

«و کسانی که به ایشان کتاب» تورات و انجیل را «داده‌ایم» و به مقتضای کتابشان عمل می‌کنند «از آنچه به سوی تو نازل شده، شاد می‌شوند» پس اهل راستین آن دو کتاب، از نزول قرآن شاد می‌شوند زیرا آنان قرآن را موافق و مصدق کتابهایشان می‌یابند. یا مراد: مسلمانان اهل کتابند؛ چون عبدالله بن سلام و همراهانش از یهود و مانند اسلام آوردگان نصاری که هشتاد مرد بودند، چهل تن در نجران، هشت تن در یمن و سی و دو تن در حبشه «و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند» یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابراین، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن برمی‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می‌باشد. در عصر حاضر نیز مبشران و مستشرقان اهل کتاب همین گونه‌اند. «بگو: جز این نیست که من مأمورم تا خدا را پرستم و به او شرک نوزم» یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خدای عزوجل و یکتاپرستی‌اش مأمور گردیده‌ام و این اصلی است که همه کتابهای آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران علیهم‌السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند «به سوی او» یعنی: به سوی الله جل جلاله «دعوت می‌کنم» نه به سوی غیر وی «و بازگشتم به سوی اوست» نه به سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این چنین مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!»

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْوَعْدِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾

«و بدین سان قرآن را حکمی عربی فر فرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم می‌کند چنان که کتابهای آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم‌السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم «و اگر از هوا و هوسهایشان پیروی کنی» یعنی: از هوا و هوسهای کفار؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب، هوا و هوسهایی که آنان موافقت و همراهی تو را بر آنها می‌طلبند، مثلاً از تو می‌طلبند تا بر قبله آنان - پس از منسوخ شدن آن - نماز بخوانی «پس از دانشی که به تو رسیده» و خداوند جل جلاله آن را به تو تعلیم داده؛ از

جمله علمت به منسوخ بودن برنامه‌هایشان، آری! اگر چنان کنی، در آن صورت «در برابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی داشت» که متولی و کارساز امر تو گردیده تو را یاری دهد و از عذاب وی حفظ کند.

این بیان الهی برای قطع نهایی طمع‌های اهل کتاب و مشرکان و نیز برای تحریک مؤمنان بر ثبات در دین خویش است، یعنی: مؤمن نباید بعد از آن‌که به حجت چنگ زده است، در هنگام روبرو شدن با شبهات، متزلزل گردد.

با این آیه، سومین رد قران بر درخواست معجزات از سوی مشرکان، به پایان می‌رسد.

و اینک رد چهارم:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾

«و هر آینه پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و برایشان زنان و فرزندان قرار دادیم» یعنی: پیامبران عليه السلام نیز از جنس بشرند و طبیعتاً زنانی دارند و فرزندان که از ایشان و زنانشان به دنیا آمده‌اند زیرا ما پیامبران عليه السلام را از جنس فرشتگان - که نه ازدواج می‌کنند و نه توالد و تناسلی دارند - نفرستاده‌ایم. پس ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! تو در این امر تافته جدا بافته از پیامبران دیگر نیستی. اما شما ای معاندان! چه شده است که در حق پیامبر ما چیزی را ناجیز می‌پندارید که پیامبران قبل از وی نیز آن را داشته‌اند؟

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را مورد طعن قرار داده و گفتند: ما برای این مرد جز زنان و نکاح دیگر هم و غمی نمی‌یابیم و اگر طوری که می‌پندارد او به راستی پیامبر می‌بود باید کار نبوت از زنان بازش می‌داشت! همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح». «و هیچ پیامبری را نرسد که هیچ معجزه‌ای بیاورد» از جمله، آنچه که کفار از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم درخواست می‌کنند «مگر به‌اذن خدا» و به حکم وی «برای هر قضایی کتابی است» یعنی: برای هر امری که خداوند عز وجل آن را در حکم و قضای خویش آورده، کتابی است که حق تعالی آن حکم را با میعاد موقت آن در آن نوشته‌است و آن کتاب: لوح محفوظ است - والله اعلم. یا معنی این است: برای هر رخدادی، وقت و زمان معین و محدودی است که احکام و برنامه‌ها نیز بر اساس حکمتی که خداوند متعال به آن داناست در همان وقت و زمان معین خود مشروع می‌شوند بنابراین، برنامه‌های الهی مبتنی بر مفاد و مصالحی است که با اختلاف احوال و اوقات مختلف می‌شوند، بدین جهت، شرایع همه انبیاء عليه السلام، متناسب با وقت و زمان خود آمده‌است.

همین گونه، برای عمرها، ارزاق و اعمال مردم، وقت و زمان معینی است که آن میعاد زمانی در موعد مقرر و مکتوب خود سر می رسد لذا تورات و انجیل به زمانهای خاصی مربوط بوده اند و این قرآن عظیم هم به این بخش باقی مانده از عمر دنیا مربوط است. از این جهت خداوند عز وجل فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يُعِدُّهُ ۚ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾

«خداوند آنچه را بخواهد» از کتابها «محو می کند» و منسوخ می گرداند چنانکه کتابهای آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید «و آنچه را بخواهد، اثبات می کند» و منسوخ نمی کند، چون قرآن کریم و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله. به قولی معنی این است: خداوند عز وجل نابودی هر چه را بخواهد، نابودش می کند؛ از شقاوت، سعادت، رزق، عمر، خیر یا شر، یعنی: این را به آن تبدیل می کند و آن را به جای این می نشاند «و ام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام الكتاب) را نه محو است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می شود و آنچه که باقی می ماند و حکم آن از بین نمی رود، همه در آن ثبت و محفوظ است. پس لوح محفوظ - به اصطلاح معاصر - حکم بانک مرکزی اطلاعاتی ای را دارد که هرگز هیچ چیز از آن محو نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب می شود، از رزق محروم می گردد و قضا را جز دعا بر نمی گرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی افزایشد».

خلاصه: عقیده ما این است که:

- ۱ - برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.
- ۲ - محو و اثبات احکام نیز از جمله اموری است که قضای خدا عز وجل سابقا بر آن رفته است.
- ۳ - بخشی از قضای الهی حتما واقع می شود و آن قضایی است که ثابت و تغییر ناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می شود و آن اموری است که به وسیله اسباب محو و نابود می شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صلح رحم و نیکوکاری با نزدیکان.
- ۴ - محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می شود، شامل نسخ شریعت ها نیز می گردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ می کند، مانند نسخ کتابهای آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند عز وجل مربوط است.

۵ - امور همه به اوقات خود وابسته می‌باشند.

که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است.

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿٤٠﴾

«و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم» از عذاب «به تو بنمایانیم» قبل از درگذشتت «یا روح تو را پیش از آن بگیریم» و تو را قبل از آن که عذابشان را ببینی، بمیرانیم «به هر حال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: برعهده تو جز تبلیغ احکام رسالت نیست «و بر ماست حساب» یعنی: محاسبه آنان در برابر اعمالشان و مجازاتشان در برابر این اعمال برعهده ما است و تو متکفل آن نیستی که کار در حیات با ایمان آوردن یا تعذیبشان به پایان برسد.

بدین‌گونه، خدای عزوجل پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی‌خواند.

سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می‌کند و آن این نشانه است:

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾

«آیا نمی‌بینند» مردم مکه «که ما قصد می‌کنیم به زمین» یعنی: به سرزمین کفر «و از اطراف آن می‌کاهیم؟» یعنی: ما با فتوحات مسلمین از اطراف و جوانب سرزمین کفر اندک‌اندک می‌کاهیم تا سرانجام با فتح مکه که مرکز شرک در آن زمان بود، پایگاه کفر درهم ریخته و کار به اتمام رسید. شایان ذکر است که با قرائت علم جدید، آیه کریمه بر بیضوی بودن و گسترده‌بودن زمین و عدم کروی بودن آن به‌طور تمام مدور دلالت کرده و اثبات می‌کند که زمین از اطراف خود کاسته است و تماماً کروی نیست.

«و خداست که حکم می‌کند، برای حکم او هیچ بازدارنده‌ای نیست» یعنی: خداوند عزوجل آنچه بنخواهد در خلقش حکم می‌کند پس این یکی را بالا برده و آن یکی را به‌زیر می‌کشد، این یکی را زنده می‌کند و آن یکی را می‌میراند و قطعا او به عزت اسلام و برتری آن بر ادیان دیگر حکم کرده است. ﴿لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ هیچ‌کس حکم خدای سبحان را نمی‌تواند برگرداند با کاستن یا تغییر دادن آن «و او سریع‌الحساب است» پس نیکوکار و بدکار را به سرعت جزا می‌دهد و حسابرسی آنان او را به دشواری نمی‌اندازد چنان‌که

محاسبه یکی از آنان او را از محاسبه دیگری به خود مشغول نمی گرداند بلکه او تمام مردم را در یک وقت و زمان محاسبه می کند.

البته سیاق آیات، متضمن بشارت به فتح سرزمینهای کفر است.

سپس خداوند متعال به ما از نیرنگ کفار سخن می گوید:

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعَعِلْمُ الْكَافِرِينَ لِمَنْ عَقِبَى الدَّارِ ﴿٤٢﴾

«و به یقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند» یعنی: کفاری که پیش از کفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند ﷺ ایشان را به سوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند ولی آن نیرنگها بی اثر و نابود گشت «(زیرا تدبیر همه یکجا از آن خداست)» و نیرنگ دیگران هیچ اهمیتی نداشته و در مقابل مکر خداوند ﷻ با مکرکنندگان، هیچ ارزش و اثری بر نیرنگ آنها مترتب نیست. سپس در تفسیر این امر که مکر همه از آن اوست، می فرماید: «آنچه را که هر کسی به عمل می آورد، می داند» پس هر کس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی اثر است «و به زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست» یعنی: به زودی می دانند که فرجام پسندیده و عاقبت خوش سرای دنیا یا سرای آخرت، از آن کدام یک از دو گروه است، از آن مؤمنان یا غیر ایشان؟.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

«و کافران می گویند: تو پیامبر نیستی» یعنی: تو ای محمد! فرستاده خدا ﷻ به سوی مردم نیستی «بگو: کافی است خدا در میان من و شما گواه باشد» لذا حق تعالی برای من در مورد صحت رسالت و صدق دعوتم گواهی می دهد - با معجزاتی که به دستم به اجرا گذاشته است - و این گواهی برایم کافی است، همچنین او به کذب و بطلان راه و روش شما در مورد تکذیب من و مقابله با گواهی اش در حق من، آگاه است «و بس است کسی که نزد او علم کتاب است» یعنی: بس است گواهی علمای اهل کتاب در حق من که اوصافم را در کتابهایشان می یابند. به قولی این آیه مدنی است و در این صورت معنی این است: گواهی کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده اند - مانند عبدالله بن سلام - برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق

رسالت من گواهی می‌دهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند تعالی است.

﴿سوره ابراهیم﴾

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به نام «ابراهیم»، بیان داستان این پیامبر اولی العزم الهی در آن است، داستانی که یادآور حقایق فراوان اعتقادی می‌باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند. پیام اصلی و مضمون اساسی سوره «ابراهیم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است.

الرَّكْتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «کتابی است که آن را به‌سوی تو فر فرستادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به‌سوی این قرآن و تربیت نمودنشان براساس این قرآن «از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی» یعنی: از تاریکی‌های کفر و شهوت و شرک و شک و جهل و گمراهی، به‌سوی نور ایمان و علم و هدایت و راهی «به‌اذن پروردگار شان» یعنی: به‌وسیله این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به‌سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشن‌گر دین حق را به آنان تعلیم دهی. یا معنی این است: احدی از آنان از ظلمت به‌سوی نور بیرون نمی‌رود مگر کسی که خداوند تعالی به بیرون رفتن وی از آن حکم داده است، یا احدی از آنان به‌سوی نور بیرون نمی‌رود مگر به امر و توفیق حق تعالی «به‌سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده» راه خداوندی که بر همه چیز غالب و قاهر، و در همه افعال و اقوال و شرع و امر و نهی خویش ستوده است که آن همان راه و روش روشنی است که او برای بندگانش مشروع کرده است.

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «از این آیه و آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هیچ امتی نبوده مگر این‌که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است) «فاطر/۲۴» چنین دانسته می‌شود که: این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر امتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند.»

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾

«خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در آفرینش و در فرمانروایی «و ویل بر کافران از عذابی سخت» ویل: کلمه‌ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول خدا ﷺ از تاریکی‌های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی‌روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می‌دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ۗ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾

سپس در بیان صفات کفار می‌فرماید: «همانان که زندگی دنیا را» به سبب محبتی که به آن دارند «بر آخرت» یعنی: بر زندگی جاودان آخرت و نعمتهای ابدی آن «ترجیح می‌دهند» از آن رو که به آخرت ایمان ندارند «و مردم را از راه خدا باز می‌دارند» با برگرداندن و بازداشتن آنان از رفتن به آن راه «و در آن کجی‌ای می‌طلبند» یعنی: برای راه خدا ﷻ کجی و انحراف و اشتباه می‌طلبند تا با هوی و هوسهایشان سازگار گشته و نیازها و اهدافشان را برآورده کند. یا آن را کج می‌طلبند تا در آن طعن و ایراد کنند «آنانند که در گمراهی دورودرازی هستند» از راه حق و صواب. گمراهی به دوری وصف شد زیرا این گمراهی است که صاحب خویش را از راه حق دور می‌کند.

پس این آیات برای کفار سه وصف را بر می‌شمارد:

۱ - برگزیدن زندگانی دنیا بر آخرت.

۲ - بازداشتن از راه خدا ﷻ.

۳ - طلب کجی و عیب برای راه خدا ﷻ.

البته کفار همه در این سه وصف شریکند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ ۗ لِيُبَيِّنَ لَهُم فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ﴿٤﴾

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم» تا آنچه را که می‌گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن می‌گفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگانش «تا بیان کند برایشان» شریعتی را که خداوند متعال برایشان مشروع کرده است و باز قوم آن پیامبرند که شریعتش را به اقوام دیگری که به زبانهای دیگر تکلم می‌کنند، بیان و تبلیغ می‌کنند تا آنان نیز اوامر خداوند جل جلاله و شریعت وی را همچون قوم آن پیامبر و اهل زبانش بفهمند و دریابند «پس خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند «و اوست غالب باحکمت» غالب است؛ زیرا در خواسته خود مغلوب نمی‌شود و باحکمت است در افعال خویش؛ پس هر که را که شایسته هدایت است، هدایت و هر که را که سزاوار گمراهی است، گمراه می‌کند.

حاصل معنی این است: آن‌گاه که پیامبر مرسل، شرع خدای عزوجل را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه‌کننده خود خدای عزوجل است. یا معنی چنین است: درحقیقت خدای عزوجل کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن می‌گوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥٠﴾

«و هر آینه موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم» یعنی: ای محمد! چنان‌که تو را به پیامبری فرستاده و بر تو کتاب نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهبری کنی، همچنان پیامبران دیگر و از جمله موسی علیه السلام را نیز با همین هدف فرستادیم. مراد از نشانه‌های نازل شده بر موسی علیه السلام، معجزات نه‌گانه‌ای است که به وی داده شد. آری! موسی علیه السلام را فرستادیم با این پیام: «که قوم خود» بنی اسرائیل «را» که تحت فرمانروایی و در قید بندگی فرعونند «بیرون آور از تاریکی‌ها» یعنی: از تاریکی‌های کفر یا جهلی که به سبب آن به موسی علیه السلام گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که این بت‌پرستان خدایی دارند «به سوی نور» یعنی: به سوی ایمان، یا به سوی علم، یا به سوی حریت و آزادی «و ایام‌الله را به آنان یادآوری کن» ایام‌الله: وقایعی است که خداوند جل جلاله برای رهایی آنان پدید آورد، چون واقعه بیرون‌آوردنشان از زیر اسارت فرعون،

شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرودآوردن من و سلوی و دیگر نعمتهایش بر آنان. همچنان مجازاتهای حق تعالی در روزهای بزرگ وی که در آنها از قوم نوح و عاد و ثمود انتقام گرفت، شامل ایام الله اند. پس ایام الله هم شامل روزهای نعمت است و هم شامل روزهای نعمت و نکبت «قطعاً در این» یادآوری از ایام الله «نشانه‌هاست» یعنی: دلالت‌های بزرگی است که انسانها را بر توحید و کمال قدرت الهی راه می‌نماید «برای هر صبار شکوری» صبار: بسیار شکیبیا در محتتها و مصیبتهاست. شکور: بسیار سپاسگزار در برابر نعمتهای خداوند متعال است. چنان‌که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند ﷻ هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمی‌سازد مگر این‌که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او آفت و رنجی برسد، شکیبایی می‌کند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گزارد و این نیز به خیر اوست».

جمله: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ مفید آن است که: فقط کسی از ایام الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾

سپس خداوند متعال از سخنان موسی عليه السلام در یادآوری از ایام الله برای قومش، چنین حکایت می‌کند: «و یاد کن هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آن‌گاه که شما را از فرعونیان رها کنید» آن‌گاه که من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و خدای عزوجل دریا را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت «همان کسانی که بر شما عذاب سخت می‌چشانیدند» که آن عذاب سخت عبارت بود از: برده کردن بنی‌اسرائیل و به‌کار گرفتنشان در اعمال شاقه «و پسرانتان را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند» تا خوار و بی‌مقدارشان سازند «و در این امر» که ذکر شد از افعال فرعونیان علیه شما و سپس رهانیدنتان از چنگال آنان «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» تا در عرصه ظهور معلوم دارد که شما این نعمتها را چگونه پاس می‌دارید! یا معنی این است: نجات دادنتان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

«و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد» به شما به اعلامی عام و همگانی تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید: «که اگر شکر کنید» یعنی: اگر نعمت‌های یادشده مرا بر خود واقعا سپاسگزاری کنید «بر نعمت شما می‌افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می‌افزایم، به‌عنوان بخششی از جانب خود. و به قولی معنی این است: قطعا از طاعت خود بر شما می‌افزایم و شما را بیشتر از پیش، گرویده راه‌حق می‌سازم «و اگر ناسپاسی کنید» این نعمتهایم را و آن را انکار نمایید «قطعا عذاب من سخت است» با سلب کردن این نعمتها. پس ناگزیر آنچه که باید، از این عذاب سخت بر شما رسیدنی است و هیچ برگشتی ندارد. قشیری از صوفیه در تعریف شکر می‌گوید: «حقیقت شکر نزد اهل تحقیق، مقرر بودن به نعمت منعم بر وجه فروتنی است». شبلی می‌گوید: «شکر، دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت».

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ حَمِيدٌ ﴿٨﴾

«و موسی گفت: اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید» یعنی: اگر شما و تمام خلق همه یکجا نعمتهای حق تعالی را ناسپاسی کنید و آن را هیچ شکرو سپاس نگزارید «بی‌گمان خدا بی‌نیاز است» از شکرگزاری شما و بدانید که از این ناسپاسی شما هیچ نقصی هم دامنگیر وی نمی‌شود «ستوده است» یعنی: سزاوار ستایش است؛ به‌خاطر ذات خود، به‌خاطر بسیار بودن نعمتهایش و به‌خاطر منافی که از شکرگزاری و ستایشتان برای وی به خود شما عاید می‌گردد چرا که حق تعالی با این شکرگزاری از شما راضی شده و به فضل و بخشایش خود بر شما می‌افزاید.

الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾

«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند؛ قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از اقوام ذکر شده «آمدند، به شما نرسیده است؟ کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد» یعنی: کسی جز خدای سبحان شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان به‌سبب کثرت‌شان احاطه علمی ندارد. مفسران از این تعبیر چنین

فهمیده‌اند که شناخت دقیق تاریخ زندگی بشر امری است که از حیثه توان بشر خارج است بنابراین، به آنچه مورخان در این باره نوشته‌اند، نمی‌توان اعتماد مطلق کرد.

محمّل است که این آیه نیز حکایت دنباله سخنان موسی عَلَيْهِ السَّلَام به قومش باشد بنابراین، این آیه در مضمون یادآوری از ایام‌الله برای آنها، داخل است. همچنین احتمال دارد که این آیه بر سبیل «استطراد»^۱ آیه‌ای مستقل و جمله مستأنفه‌ای از کلام خدای سبحان خطاب به امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد که آنان را از مخالفت با آن ذات متعال هشدار می‌دهد. ابن‌کثیر احتمال دوم را ترجیح داده، به دلیل این‌که داستان عاد و ثمود در تورات نیامده است.

«پیامبرانشان بینات» یعنی: حجتها و دلایل روشن و معجزات را «برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را در دهانهایشان نهادند» تا از روی غیظ و خشم از آنچه که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام برایشان آورده‌اند، پشت دست به دندان بگزند زیرا پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام در واقع بر بی‌خردی و سفاهتشان و بر بی‌اعتبار ساختن بتانشان حجت‌های کوبنده آوردند. به قولی مراد این است که: آن امت‌ها دستانشان را بر دهان پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام نهادند تا ایشان را خاموش گردانند؛ به انگیزه رد و اعتراض برسرخنانشان «و گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه ما را بدان می‌خوانید» از ایمان به خدای یگانه و ترک ماسوای آن «سخت در شکیم» یعنی: حقیقت آنچه که شما برایمان آورده‌اید، موجب شک و شبهه‌ای سخت و اضطراب و نگرانی بسیار است. پس هرگاه این پیام توحیدی شما امری مشکوک و غیر یقینی است، دیگر چگونه از ما می‌خواهید تا بدان ایمان آوریم در حالی که ما در اصل صحت نبوت شما شک داریم؟ همچنان محتمل است که آنان علیه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام ادعایی بدین مضمون کرده باشند که: شما غیر از آنچه اظهار می‌دارید، نیات و اهداف اعلام نشده دیگری دارید که عبارت است از به دست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوامتان، به دست آوردن اموال و دستیابی به ثروت‌های کلان.

البته آنها این سخن را به خاطر آن گفتند تا عزم پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام را در کار دعوت به سوی حق سست ساخته و اراده ایشان را متزلزل کنند.

﴿ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أِنِّي آلَهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِن أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾

^۱ استطراد: انتقال از موضوعی به موضوع دیگری است - به دنبال کوچکترین مناسبت.

«پیامبرانشان گفتند: مگر در باره خدا - آفریننده آسمانها و زمین - شکی هست؟» یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی - ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست - شک و تردیدی هست؟ در حالی که وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرتها گواه وجود او می‌باشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد «او شما را دعوت می‌کند» به سوی ایمان به وجود و یگانگی خود «تا بر شما از گناهانتان بیامرزد» یعنی: تا حق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد «و تا مدتی معین شما را مهلت دهد» و در دنیا عذابتان نکند. آن مهلت، وقت مرگ شماست «گفتند» هر یک از امتهای تکذیب‌کننده در پاسخ پیامبرانشان علیهم‌السلام «شما جز بشری مانند ما» در شکل و شمایل و صورت خود «نیستید» می‌خورید و می‌آشامید چنان‌که ما می‌خوریم و می‌آشامیم و شما فرشته نیستید «می‌خواهید که ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند» از بتان و مانند آنها «بازدارید پس» اگر شما در این ادعا که از نزد خدا جل جلاله فرستاده شده‌اید، صادقید «برای ما حجتی آشکار بیاورید» که بر صحت ادعایتان دلالت کند. این درخواست را درحالی مطرح کردند که پیامبران علیهم‌السلام برایشان حجت‌های آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران علیهم‌السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَمَا كُنَّا لِنَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«پیامبرانشان به آنان گفتند: آری» چنان‌که شما گفتید «ما جز بشری مانند شما نیستیم» در شکل و هیأت و خلقت حقیقی خود «ولی خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد» با برگزیدنش به نبوت پس او خواسته است تا با انتخاب ما به نبوت، بر ما فضل و منت گذارد «و ما را نرسد که برای شما سلطانی بیاوریم» یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجتی از حجت‌ها را بیاوریم «جز به‌اذن خدا» یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفار بر سبیل سرسختی و لجاجت و تعصب از پیامبران علیهم‌السلام می‌طلبیدند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر چیز دیگری. گویی سخن پیامبران علیهم‌السلام در بیان این ویژگی برای مؤمنان، در قدم اول ناظر بر خودشان بود و ایشان خود را مدنظر

داشتند. یعنی: توکل ما پیامبران علیهم السلام باید فقط بر خدای عزوجل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی تان از ما.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصِبرَك عَلَى مَاءٍ آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فليتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٣﴾

سپس پیامبران علیهم السلام به سخن خود چنین ادامه دادند: «و چرا بر خدا توکل نکنیم» یعنی: ما چه عذری داریم که بر حق تعالی توکل نکنیم «و حال آن که ما را به راههایمان هدایت کرده است؟» یعنی: حال آن که حق تعالی با ما به گونه‌ای عمل کرده است که توکل ما را بر او واجب و لازم می‌گرداند، از آن جمله، هدایت نمودن ما به سوی راهی است که ما را به سرمزل رحمتش می‌رساند «و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد» یعنی: ما سوگند می‌خوریم بر این که در آنچه از سوی شما علیه ما از تکذیب و طرح درخواستهای باطل و سرسختی‌های بی‌جا روی می‌دهد، صابر و شکیباً خواهیم بود «و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی. تکرار این جمله، مفید پایداری پیامبران علیهم السلام در مقام توکل است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ

﴿١٣﴾ وَلَنُصَبِّحَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

در اینجا بود که آن اقوام سرکش به تهدید متوسل شدند: «و کافران» متمرّد و سرکش «به پیامبرانشان گفتند: البته شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم، یا این که به کیش ما بازگردید» چنین بود که آنان پیامبران علیهم السلام را میان بیرون رفتن از سرزمین خود یا بازگشتن به آیین کفر منخیر ساختند، یعنی: اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این که دعوت خداوند جل جلاله را برایشان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند «پس پروردگارشان به آنان» یعنی: به پیامبران خویش در این حالت خطیر «وحی کرد که حتما ستمگران را» یعنی: همین گروه کافر متمرّد را «هلاک خواهیم کرد».

«و قطعاً شما را پس از آنان» یعنی: پس از نابود کردنشان «در آن سرزمین سکونت خواهیم داد» یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند «این» وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن آنان «برای کسی است

که از ایستادن در حضور من» در روز حشر و حساب «بترسد» به قولی دیگر معنی این است: این وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکنشان، برای کسی است که از حضور من بالای سر خود و مراقبت و نظارت من بر خود بترسد چرا که من بر همه اعمال بندگان حاضر و ناظر هستم «و از هشدار من بترسد» یعنی: از تهدید و هشدارم به عذاب، بیم داشته باشد. به قولی: مراد از هشدار، خود عذاب است. یعنی: از عذاب من بترسد.

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

«و طلب فتح کردند» یعنی: پیامبران علیهم‌السلام از خدای عزوجل علیه دشمنانشان فتح و گشایش و نصرت خواستند. یا معنی این است: کفار به گمان این که حق با آنهاست از خدا جل جلاله خواستند تا میان آنان و پیامبران علیهم‌السلام داوری نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون خدای عزوجل میانشان داوری کرد، پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» جبار: متکبر و زورگویی است که برای هیچ کس بر خود حقی را به رسمیت نمی‌شناسد. عنید: معاند و ستیزه‌جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می‌جوید، یعنی: کسی است که از اقرار به کلمه توحید: «لا اله الا الله» سربازمی‌زند.

مِنْ وَّرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيَسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾

«آن کس که دوزخ پیش روی اوست» یعنی: دوزخ در طلب آن گردنکش ستیزنده است و به زودی او را درخواهد یافت «و از آبی چرکین به او نوشانده می‌شود» صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «دوزخ در روز قیامت حاضر ساخته می‌شود، آن‌گاه خلایق را ندا کرده و می‌گوید: همانا من بر هر گردنکش ستیزنده‌ای گمارده شده‌ام...».

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَّرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾

«آن را» یعنی: آن آب چرکین را «جرعه جرعه می‌نوشد» به دفعات، نه به یکباره، به سبب این که آن چرکاب بسیار تلخ و داغ است «و نزدیک نیست که آن را به سهولت فروبرد» چراکه آن آب زهرآگین گلوگیر او

می شود. پس عذاب آن جبار عنید به درازا می کشد؛ باری با تشنگی سخت و بار دیگر با نوشیدن این زردآب در این حال مرگبار «و مرگ» یعنی: اسباب مرگ «از هر سو به سراغ او می آید ولی نمی میرد» تا از آن دردها و سختی های جان فرسا راحت شود «و عذابی سخت و سنگین در پیشاپیش خود دارد» یعنی: برای او بعد از همه اینها، عذاب سخت و سنگین دیگری است که از عذاب قبلی بسیار تلخ تر و دردناک تر است.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

سپس خداوند عز وجل برای اعمال تمام کفار مثلی زده می فرماید: «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد» یعنی: اعمال نیک کفار - مانند صلّه رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن - تباه و مردود است و خداوند عز وجل آن را محو و نابود می کند چنان که باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آن را به همه جا می پراکند، به طوری که آن خاکستر کلا نابود شده و جای آن چنان خالی می ماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است «بر هیچ چیز از آنچه کسب کرده بودند، قدرت ندارند» یعنی: کفار از این اعمال به هدر رفته و بی اثر، هیچ نشانی در آخرت نمی بینند تا در برابر آن پاداش و ثوابی دریافت دارند زیرا این اعمالشان بر زیربنای ایمان استوار نبوده تا باقی بماند «این است همان گمراهی دور و دراز» از راه حق و صواب.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يَذْهَبَكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾

«آیا در نیافته ای» ای انسان! «که خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید؟» یعنی: آنها را بر وجه درست و تدبیر محکمی آفرید و حق هم این بود که آنها را این گونه بیافریند تا با این آفرینش متین، بر کمال قدرت وی استدلال شود «اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی به میان می آورد» یعنی: او توانایی دارد تا نافرمانان را از میان برده و کسانی از خلقش را - از نوع انسان یا نوع دیگری - به میان آورد که از او فرمان برند.

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾

«و این کار بر خداوند دشوار» و ممتنع «نیست» زیرا حق تعالی بر هر چیز قادر است. به همین جهت، تابلویی از تابلوهای قیامت را در برابر ما این‌گونه به تصویر می‌کشد:

وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَّنا اللَّهُ لَهَدَّيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنا أَمْ صَبْرُنا ما لَنَا مِن مَّحْصِينٍ ﴿١٢٣﴾

«و همگی در پیشگاه خداوند ظاهر می‌شوند» یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به‌سوی «براز» بیرون می‌آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی - اعم از نیکوکار و بدکار - یکجا در آن گرد می‌آیند «پس ناتوانان» در اندیشه و خرد «به گردنکشان» و رؤسای متکبری که در دنیا رئیس و سردمدارشان بوده‌اند «می‌گویند: همانا ما پیرو شما بوده‌ایم» در دنیا و به‌پیروی از شما، پیامبران علیهم‌السلام را تکذیب کرده و به خدای سبحان کفر ورزیده‌ایم «پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را» یعنی: بعضی از چیزها را که همانا عذاب خدا جل جلاله است، یا بعضی از این عذاب خدا جل جلاله را که در آن قرار داریم «از ما دفع کننده هستید؟ می‌گویند» آن گردنکشان در پاسخشان «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود» به‌سوی ایمان «ما نیز قطعاً شما را هدایت می‌کردیم» به‌سوی آن «برای ما یکسان است، چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: بی‌قراری و اضطراب و صبر و شکیبایی هر دو برای ما یکسان است و نتیجه کار را تغییر نمی‌دهد زیرا ما به‌هیچ وجه از عذاب خلاصی نداریم.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِيَّيْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٢٤﴾

«و چون کار یکسویه شد» یعنی: چون داوری صورت گرفت و بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند «شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده داد، وعده راست» در امر رستاخیز و حساب و پاداش دادن نیکوکار در برابر نیکوکاری‌اش و مجازات بدکار در برابر بدکاری‌اش «و من به شما وعده دادم» وعده نادرست؛ که رستاخیز و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست «پس با شما خلاف کردم» آنچه را که وعده داده بودم زیرا وعده من دروغی بیش نبود «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود» و اگر شما خود نمی‌خواستید، نمی‌توانستم به‌زور و اجبار شما را به کفر درآورم «جز این که شما را دعوت کردم و شما

دعوت مرا پذیرفتید» یعنی: لیکن آنچه بود، فقط این بود که من شما را به سوی کفر دعوت کرده و آن را در برابر شما آراستم و شما هم شتابان مرا اجابت گفتید لذا هیچ الزام و اجباری از سوی من بر شما نبود «پس مرا ملامت نکنید» در آنچه که به سبب وعده نادرست و بی اساس من به آن در افتاده اید «و خود را ملامت کنید» در این که به دعوتم لبیک گفته و وعده راستین خدا عز وجل و دعوت وی به سوی سرای سلامتی را فرو گذاشتید، با وجود آن که حجت حق برپا، و برهانهایش که بر هیچ عاقلی پنهان نیست در میان بود و آن برهانها فقط بر کسانی پوشیده ماند که تن به خواری و رسوایی سپرده و خفت و ذلت پیروی مرا خریدار شدند؛ «من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید» تا بتوانم به شما در این عذابی که گرفتار آن شده اید، یاری و کمکی بکنم، یا شما بتوانید مرا از این عذاب رسواگر نجات دهید. یعنی: شیطان خود در این حالت به همان عذابی مبتلاست که آنان گرفتار آند و او خود محتاج فریادرسی است که به فریادش برسد و او را از آن عذاب خفت بار برهاند. پس چگونه طمع به یاری و فریادرسی کسی می بندند که او خود نیازمند یاریگری و فریادرسی است «هرآینه من به آنچه که پیش از این مرا در کار خدا شریک می دانستید، کافرم» اینک امروز به شما تصریح می کنم که به کار شما در شریک آوردنم در ربوبیت خدای سبحان، کافرم. بدین گونه است که شیطان در روز قیامت در برابر پیروانش موضع و موقفی در پیش می گیرد که پشتشان را می شکند و دلهایشان را از هم می درد «هر آینه ستمکاران، برایشان عذابی دردناک است».

در این که آیا این جمله اخیر از تتمه سخن ابلیس است که خدای عزوجل آن را به ما حکایت می کند، یا سخن مستقلی است؟ مفسران بر دو قول اند و در این که آیا این سخنرانی ابلیس برای پیروانش قبل از ورودشان به دوزخ است یا بعد از آن؟ نیز دو قول است که ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده. ولی مفسران در تأیید قول اول حدیثی نقل کرده اند و از آن چنین بر می آید که سخنرانی ابلیس بعد از فیصله شدن کار حساب و قبل از ورود به دوزخ خواهد بود.

وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٢٣﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به بهشت هایی در آورده می شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آنجا جاودانند و دعای خیرشان در آنجا سلام است» یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام گفتن برایشان به حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾

«آیا ندیدی» یعنی: آیا ندانستی «که خداوند چگونه مثلی زد؛ سخن پاکیزه را مانند درخت پاکیزه ساخت» سخن پاک، همانا کلمه اسلام؛ یعنی «لا اله الا الله» یا هرسخنی است که به معروف امر یا از منکر نهی کند. یعنی: حق تعالی کلمه طیبه و سخن پاکیزه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده «که ریشه‌اش استوار است» و گشن بیخ، محکم و پایدار است در زمین «و شاخه‌اش در آسمان است» مانند درخت خرما و غیر آن از درختان مثمر. پس همچنین است کلمه توحید که در قلب مؤمن استوار است، هم در دنیا و هم در آخرت.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبزه آن، حسن خلق برگهای آن و بازداشتن خود از محرمات خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه آن است».

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

آری! آن درخت؛ «میوه‌اش را لحظه به لحظه به‌اذن پروردگارش» یعنی: به اراده و مشیت وی «می‌دهد» به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنین است کلمه توحید و کلمه خیر که همیشه میوه خیر داده و حامل خویش را در هر زمانی به‌سوی عمل نیک پیش می‌افکند و انسان مؤمن به‌سبب آن وارد بهشت می‌شود. حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اصحاب رضی الله عنهم فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگهای آن هیچ نمی‌ریزد و میوه خود را در هر زمانی می‌دهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماس است» «و خدا برای مردم مثلها می‌زند تا بود که متذکر شوند» چراکه زدن مثلها، یادآوری، تفهیم و تصویر معانی را تسریع و به آن کمک شایانی می‌کند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾

«و مثل سخنی ناپاک» که عبارت از کلمه کفر و هر سخنی است که به سوی شر و بدی فراخواند «چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده» یعنی: ریشه کن شده لذا باد آن را در هم می تکاند و دیری نمی پاید که آن درخت از بین می رود. به قولی: مراد از این درخت، درخت «حنظل» است «آن را هیچ قراری نیست» یعنی: آن درخت بر روی زمین هیچ استقراری ندارد. پس همچنین است کلمه کفر و باطل و شر که اگر چندی در میان مردم رونق گیرد ولی به زودی از رمق افتاده راه فنا درپیش می گیرد و از آنجا که کلمه کفر و شخص کافر اساساً از هیچ حجتی بهره مند نیست پس نه در آن ثباتی است، نه هرگز از آن خیری به دست می آید و نه از آن سخن یا عملی پاک پدیدار می شود در حالی که کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلی شاخ و برگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه ای می یابد و مردم از او بهره مند می شوند.

بَشِّرِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ



«خدا مؤمنان را با سخن استوار» که همانا کلمه طیبه: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله» و سایر سخنان حق است «ثابت می گرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته بر آن پایدار می مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان خدا عز وجل در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می مانند «و» هم «در آخرت» یعنی: خدای عزوجل مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت می گرداند.

جمهور مفسران برآنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت و تردد و یا نادانی ای بیان می کنند چنان که در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر می گوید: «نمی دانم!». آن گاه به وی گفته می شود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام رازی نیز می گوید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این که خداوند عز وجل کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می گرداند،

آمده است». «و خدا ستمگران را گمراه می کند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم و گور می کند. پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمی شوند.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و می فرمودند: برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می گیرد». «و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا می کند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه می کند مورد پرسش قرار نمی گیرد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می گویند، آن گاه به او مژده بهشت می دهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه می شوند، سپس همراه مردم بر او نماز می گزارند، آن گاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده می شود و به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ می گوید: پروردگارم خداوند عز و جل است. سپس به او گفته می شود: پیامبرت کیست؟ می گوید: پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس به او گفته می شود: شهادتت چیست؟ می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته می شود. اما کافر؛ پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می آیند و بر چهره و پشتش می زنند و چون به قبر درآورده شود، او را می نشانند، آن گاه به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی دهد زیرا خداوند عز و جل این حقیقت را فراموش وی می گرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم درمی ماند و هیچ پاسخی نمی دهد. و خدا ستمگران را این چنین گمراه می کند».

❖ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٣٨﴾ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَنَسُّوا الْفَرَارُ ﴿٣٩﴾

«آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، ننگریستی؟» خداوند متعال، پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از حال کفار مکه به تعجب فرا می خواند، از آنجا که آنان با تکذیب وی؛ نعمت عظمای بعثت ایشان را از میان خود به پیامبری، مورد ناسپاسی قرار دادند، در حالی که گزینش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از میانشان، انعامی بزرگ و بی مانند بر آنان بود که می باید بر آن شکرگزار می بودند «و» با این ناسپاسی «قوم خود را به سرای

هلاکت فرود آوردند» که جهنم است. بوار: هلاکت است. به قولی: مراد از این گروه، سران قریش بودند که در روز بدر، قوم خویش را با کشته شدنشان به دست لشکر اسلام به سرای نیستی که عذاب نابود کننده آخرت است فرود آوردند.

آن‌گاه (دارالبوار) را این‌گونه معرفی می‌کند: «در آن سرای هلاکت که جهنم است، در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است!».

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾

«و» این گروهی که به جهنم در می‌آیند «برای خداوند همتایانی» یعنی: شرکایی در ربوبیت «قرار دادند تا از راه او گمراه کنند» یعنی: تا قوم خویش را از راه خدا ﷻ به بیراهه در افکنند و این است کار سران شرک و کفر؛ از متولیان بتان و دیگر سردمداران مذاهب ضاله‌ای که از سوی مردم گمراه مورد پیروی قرار می‌گیرند «بگو: برخوردار شوید» به آنچه که در آن هستید از شهوات و گمراه‌سازی مردم «و بدانید که قطعاً بازگشت شما به سوی آتش است» یعنی: قطعاً مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتماً بازگشت شما به سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ﴿٣١﴾

«به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو» خداوند متعال از باب تشریف و گرامیداشت، مؤمنان را به بندگی خودش نسبت داده. آری! به ایشان بگو: «نماز را برپا دارند» با ادای آن در اوقات مخصوص آن و رعایت ارکان و آداب آن «و» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند پیش از آن‌که روزی فرارسد که در آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستی‌ای» یعنی: در روز قیامت دادوستدی نیست تا کسی که در عمل کوتاهی کرده، با دادن عوض و جریمه‌ای خود را از عذاب خداوند ﷻ بازخرید کند همچنین در آن روز پیوندهای دوستی و رفاقت نیز وجود ندارد تا دوست برای دوستش میانجیگری و شفاعت کرده او را از عذاب برهاند بنابراین، بنده باید برای نجات خویش، خود توشه و زادوبرگ ایمانی کسب کرده به نماز و انفاق و دیگر اعمال شایسته روی آورد.

به قولی: انفاق پنهانی، در صدقات نافله و اختیاری بهتر است و انفاق آشکار در زکات فرض.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ
لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾

بعد از آن که خداوند عز وجل احوال و اوصاف نیکبختان و بدبختان را روشن ساخت، اینک ادله‌ای را که بر وجود و یگانگی و کمال علم و قدرتش دلالت می‌کند، بیان می‌کند تا وجوب شکرش بر بندگان محرز شود و کفاری که این نعمتها را ناسپاسی می‌کنند، در معرض توبیخ بیشتر قرار گیرند: «خدا آن ذاتی است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرورستاد پس به وسیله آن آب، از میوه‌ها برای شما روزی‌ای بیرون آورد» یعنی: از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی‌ای برای بنی‌آدم بیرون آورد که به وسیله آن زندگی کنند. پس کسی که این چنین جایگاهی داشته باشد، بی‌شک سزاوار آن است که مورد پرستش قرار گرفته و در راه وی انفاق شود «و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او» طبق خواسته شما «در دریا روان شود» و آن را در مصالح و منافع خود به کار گیرید «و رودها را برای شما مسخر کرد» تا آنها را در هر جایی که می‌خواهید به جریان اندازید و نیز بر رودخانه‌ها کشتیرانی کنید. پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

«و برای شما خورشید و ماه را - که پیوسته روانند - رام گردانید» تا از نور و روشنی و سایر منافع آنها استفاده کنید، خورشید و ماهی که پیوسته فعالند و به حیات انسان، حیوان، رستنی‌ها و غیره نیرو و مدد می‌رسانند. یا معنی این است: خورشید و ماه، همیشه به پیروی از فرمان خدا عز وجل در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند «و رام ساخت برای شما شب و روز را» که از پی یکدیگر می‌آیند. پس روز برای سعی و تلاشتان در امور معاش است و شب هم برای آرام‌گرفتن و استراحتتان و این همه، شکر و سپاس او را می‌طلبند.

وَمَا تَنْكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّا الْإِنْسَانَ لظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾

«و از هر چه که از او خواستید به شما عطا کرد» و از هر چه هم که نخواستید، اما مورد نیاز شماست و از آن بهره‌مند می‌شوید، نیز به شما عطا کرد «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار

در آورید» یعنی: به هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمتهای حق تعالی را ندارید و اگر فردی از افراد بشر بخواهد تا نعمتهای خدای عزوجل را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمتهایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمتهایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قرار داده است. امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» می گوید: «چون خواهی لقمه نانی برگیری و به دهان بری... در این امر نیک تأمل کن که این لقمه نان به سامان نمی رسد مگر آن که این عالم به تمام و کمال بر درست ترین وجه فعال باشد»، سپس او شرحی شافی و کافی از روند شکل یابی این امر ارائه کرده و در پایان می گوید: لذا با آنچه یاد کردیم، آشکار شد که شناخت سود و منافع همین یک لقمه، جز با شناخت جزئیات بسیار دیگری مقدور نیست و عقل ها از درک ذره ای از این مباحث قاصرند». در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دعای خویش می گفتند: «اللهم لك الحمد غير مكفي ولا مودع ولا مستغني عنه ربنا: بارخدایا! شکر و سپاس برای توست، بی آن که تو به شکر و سپاس ما نیازی داشته باشی، یا آن را ترک کنیم و با آن وداع گوئیم، یا از آن بی نیاز باشیم پروردگارا». پس بارخدایا! ما تو را بر هر نعمتی که به ما داده ای و جز تو هیچ کس دیگر، حد و مرز و مقدار آن را نمی داند، شکر و سپاس می گوئیم: «اللهم إنا نشكرک علی کل نعمة أنعمت بها علينا مما لا یعلمه إلا أنت» «همانا انسان ستم پیشه است» بر خود با غفلت از شکر نعمت «ناسپاس است» کفار: بسیار ناسپاس است نعمتهای خداوند جل جلاله را بر خود و منکر آن نعمتهاست و چنان که باید شکرگزار آنها نیست.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿۳۵﴾

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت» بعضی از مفسران برآند که ذکر داستان ابراهیم علیه السلام در اینجا همچون مثالی برای کلمه پاکی است که در هر وقت میوه ای پاک می دهد^۱ لذا ابراهیم علیه السلام در عبادت خدای عزوجل الگو و نمونه است و باید موحدان به او اقتدا کنند. آری! ابراهیم علیه السلام دعای پایداری بر آیین توحید کرد و گفت: «پروردگارا، این شهر را» یعنی: مکه را «جایی امن بگردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن

^۱ نگاه کنید به «آیه/۲۵» از همین سوره.

بتان دور دار» به قولی: مراد وی فرزندان صلبی اش، و به قولی دیگر: مراد وی تمام ذریه و تبارش بود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می ساختند و آن را پرستش می کردند.

وقتی ابراهیم علیه السلام - این قافله سالار توحید و پدر پیامبران علیهم السلام - از عبادت بتان به خدا جل جلاله پناه برده و دعا می کند که حق تعالی او را از آن دور بدارد پس دیگران به ترس از افتادن در این ورطه سزاوارترند زیرا هر عصری دارای بتان و اصنام مخصوص به خود است که گاهی حتی بر تیزیان آن عصر هم پنهان و ناشناخته می ماند لذا باید به هوش بود و بتان زمان خویش را شناخت.

رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَنَنْبَغِيْ فَاِنَّهُمْ مِّمِّيْ وَمَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿٣٦﴾

«پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند» یعنی: با آن که این بتان جماداتی بی درک و شعور بیش نیستند، اما سبب گمراهی بسیاری از مردم شده اند پس گویی مردم را گمراه کرده اند «پس هر که از من پیروی کند» در دینم و مسلمانی موحد شود «بی گمان او از من است» یعنی: از اهل دین من است «و هر که مرا نافرمانی کند» و از من پیروی نکرده و در آیین من در نیاید «پس به یقین تو آمرزنده مهربانی» هر چند گناه وی هم بزرگ باشد.

به این مناسبت خاطر نشان می شود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حق خداوند متعال فرق می گذارند، یعنی در نزد آنان عقلا جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی آمرزد پس عقیده به این که آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیرممکن) می باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِیْ بِوَادِیْ عَدْرِ ذِی ذَرِّعٍ عِنْدَ بَیْنِكَ الْمُحْرَمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْعِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ وَاَرْزُقْهُمْ مِّنَ الشَّمْرِیْ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ ﴿٣٧﴾

«پروردگارا! هرآینه من بعضی از فرزندانم را» مراد فرزندش اسماعیل علیه السلام است «در وادی بی کشت» و بی آب و علف که وادی مکه است «نزد خانه محرم تو سکونت دادم» به قولی: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی احترامی و استخفاف و اهانت به آن حرام است «پروردگارا! تا نماز را برپا دارند» یعنی: ایشان را در این وادی اسکان دادم تا در

آن نماز را بر پا دارند «پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده» به سبب محبت خود و خانه‌ات و به تبع آن محبت مجاوران خانه‌ات تا در آن حج و عبادت انجام دهند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: اگر ابراهیم علیه السلام به جای «دل‌های برخی از مردم»، «دل‌های همه مردم» می‌گفت، قطعا دل‌های فارس و روم و تمام مردم به کعبه مشتاق می‌شد. «و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی‌ده» محصولاتی که در آن می‌رویانی، یا به‌سوی آن از جاهای دیگر جلب می‌کنی «باشد که سپاسگزاری کنند» نعمتهای تو را. پس خداوند جل جلاله دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و کعبه را حرم امنی گردانید که تمام محصولات به‌سوی آن آورده می‌شود تا بدانجا که انسان میوه بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی را در یک روز واحد در آن می‌یابد.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمَ مَا تُخْفِي وَمَا نُعَلِّمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾

«پروردگارا! بی‌گمان تو آنچه را که پنهان می‌داریم و آنچه را که آشکار می‌کنیم، می‌دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند» آری! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان‌تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به‌سوی رحمت می‌خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم. تکرار ندای «ربنا» برای مبالغه در تضرع و زاری به بارگاه حق تعالی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾

«سپاس خداوندی را که با وجود سالخوردگی» من و زلم «اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به‌راستی پروردگار، شنوای دعاء است» به قولی: اسماعیل علیه السلام در نود و نه سالگی و اسحاق علیه السلام در صد و دوازده سالگی ابراهیم علیه السلام به دنیا آمدند.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾

«پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز» یعنی: برخی از نسل و تبارم را نیز برپادارنده نماز قرار ده. ابراهیم علیه السلام همه را در دعای خویش شامل نساخت زیرا می‌دانست که بعضی از آنان از جمله کفار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت و خدای عزوجل خود او را از این امر آگاه کرده بود «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

«پروردگارا! روزی که حساب برپا می‌شود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می‌شود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرز» به قولی: او قبل از آن که بداند پدر و مادرش دشمن خدای سبحانند، برای آنها طلب مغفرت کرد «و بر مؤمنان» نیز بیامرز. از میان بندگان خدا ﷺ مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾

«و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند، غافل مپندار» یعنی: چون ستمگران را در سلامتی و امنیت و نعمت دیدی، این پندار بر ذهن و ضمیرت غالب نشود که خدای سبحان از سزاوار بودن آنها برای عذاب غافل است «جز این نیست که آنان را» یعنی: مجازات آنان را در برابر ستمشان «برای روزی که چشمها در آن خیره شود به تأخیر می‌اندازد» یعنی: آنها را در دم مجازات نمی‌کند بلکه کیفر آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشمهای محشریان در آن باز مانده و بسته نمی‌شود؛ از هول آنچه که در این روز می‌بینند و از شدت حیرت و دهشتی که بر آنها چیره می‌شود.

مُهَيِّبِينَ مُتَنَبِّئِينَ رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾

سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان از قبرها و شتافتنشان به سوی میدان حشر را بیان کرده می‌فرماید: «شتابانند» به سوی محشر در پی ندای دعوتگر «سربه بالا برداشتگان» به سوی آسمان و نگاه‌کنندگان به سوی آن؛ با نگاه‌های پر از هول و هراس و بیچارگی و ذلت، به طوری که همه سر به آسمان دارند و کسی به دیگری نمی‌نگرد «چشمشان به سویشان باز نمی‌گردد» یعنی: چشمهایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند «و دلهایشان خالی است» از عقل و فهم و جرأت، به سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبِ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ آوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

«و بترسان» ای پیامبر! ﷺ «مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید» که آن روز، روز قیامت است «پس آنان که ستم کرده‌اند، می‌گویند» یعنی: کافران در آن روز می‌گویند: «پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش» ما را تا زمانی معین که دور نیست، مهلت ده و به دنیا برگردان «تا دعوت تو را» که بر زبان پیامبرانت مطرح کرده‌ای «اجابت کنیم و از پیامبران پیروی کنیم» در آن برنامه‌ها و تکالیفی که به ما ابلاغ کرده‌اند و در این مهلت، آنچه را که در قبال آن کوتاهی و اهمال کرده‌ایم، جبران کنیم. در اینجاست که به شیوه توییح در پاسخشان گفته می‌شود: «مگر شما پیش از این قسم نمی‌خوردید که شما را هیچ زوالی نیست؟» آیا این شما نبودید که در دنیا سوگند می‌خوردید که فنا نپذیرید و هرگز در پی آن دنیا قیامت و معادی نیست؟!

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسْكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾

«و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانی که بر خود ستم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی بر خویشتن ستم کردند «و برای شما آشکار شد» با مشاهده آثار عذابشان «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی‌هایشان به آنان رساندیم، اما با وجود مشاهده این آثار، درس عبرت نگرفتید «و مثلها برای شما زدیم» در کتابهای خود و بر زبان پیامبران خویش ﷺ به جهت توضیح و بیان بیشتر و اتمام واکمال حجت. یعنی: پس چرا آن همه حجت را مورد انکار قرار داده و از آنها درس نگرفتید؟!

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿٤٦﴾

«و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند» در انکار حق و اثبات باطل بزرگی که تمام توش و توان خود را در راه آن نهاده‌اند «و مکرشان نزد خداست» یعنی: با دوستان خدای سبحان مکر می‌ورزند در حالی که او آنان را در حال مکرورزی می‌بیند و بر مکر و نیرنگشان احاطه داشته و آن را دقیقاً می‌داند «هرچند از

مکرشان کوهها از جای برآیند» یعنی: هرچند نیرنگ آنان تا بدان پایه نیرومند باشد که به ازجا کنده شدن کوهها بینجامد، اما باوجود آن نیرنگ بزرگ، خدای عزوجل دین خویش را نصرت می دهد. به قولی دیگر معنی این است: خداوند ﷻ از نیرنگشان آگاه است و او نیرنگشان را چنان بزرگ نمی داند که کوهها بر اثر آن از جای برآیند بلکه نیرنگشان بسیار ضعیف است. پس در حالی که آفرینش کوهها با آن بزرگی بر خدای عزوجل بس آسان است، چگونه بی اثر ساختن نیرنگشان بر وی دشوار می باشد؟ به قولی دیگر: خداوند ﷻ در این آیه اهل ایمان را به کوهها تشبیه کرده است.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخَلَّفَ وَعْدِهِ رَسُولُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

«پس مپندار که خداوند وعده خود به پیامبرانش را خلاف می کند» مراد، وعده خدای سبحان به پیامبرانش با این فرموده وی است: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...﴾: (ما قطعاً پیامبران خود را نصرت می دهیم) «غافر/۵۱» و فرموده وی: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾: (خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز می شویم) «مجادله/۲۱». «بی گمان خداوند غالب» است پس هیچ کس نمی تواند بر او غلبه کند «صاحب انتقام است» پس قطعاً از دشمنانش برای دوستانش انتقام می گیرد.

يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ عَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ بِرِزْوَالِ اللَّهِ الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

«روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردانیده شود» در رأی اکثر مفسران، مراد از آن: تغییر دادن اوصاف زمین است. اما به قولی: مراد تغییر دادن ذات زمین می باشد «و آسمانها به غیر این آسمانها مبدل گردانیده شود» تغییر دادن آسمانها نیز - بنا بر اختلاف فوق در میان مفسران - به معنای تغییر دادن اوصاف یا تغییر دادن ذات آنهاست.

تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تلها و بلندیهای آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوههای آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابریهای آن. و تبدیل کردن اوصاف آسمانها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن خورشید و تاریک کردن ماه. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت بر زمین سفید بی نشانی حشر می شوند که همانند قرص نان

پاک و صافی¹ است و در آن از هیچ کس علامت و نشانی وجود ندارد». در روایت دیگری آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است».

همچنین از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ درباره آیه: ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ عَيْرَ الْأَرْضِ...﴾ سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط». «و مردم به حضور خداوند یگانه قهار ظاهر شوند» یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾

«و مجرمان را در آن روز دست و پا به هم بسته در زنجیرها می بینی» یعنی: مشرکان را در روز قیامت می بینی که در زنجیرها به هم بسته شده اند، یا با شیاطین به هم بسته شده اند، یا دستهایشان در زنجیرها و بندها به پاهایشان بسته شده است. چنان که در ترجمه شاه ولی الله دهلوی رحمته الله آمده است.

سَرَابِيَهُمْ مِّنْ قِطْرَانٍ وَتَقَشَّى وَجُوهُهُمْ النَّارُ ﴿٥٠﴾

«تن پوشهایشان از قطران است» یعنی: لباسها و پیراهنهایشان از ماده «قطران» است که از آن بر پوست بدنشان مالیده می شود. و چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می شود و نیز این ماده بوی گندیده ای دارد. قطران: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می آید و سخت قابل اشتعال می باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «قطران مس گداخته است». در بعضی از ترجمه ها «قطران» به «قیر» معنی شده است «و آتش چهره هایشان را می پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره هایشان زبانه می کشد و آنان را عذاب می دهد. مخصوصا پوشش آتش بر چهره هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی ترین بخش ظاهری بدن است چنان که قلب گرمی ترین عضو باطنی بدن می باشد.

¹ عبارت حدیث شریف «قرصه النقی» است، قرصه النقی نانی است که آرد آن چندین بار غریال شده باشد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾

«تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر «جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است» چیزی او را از کار حساب به خود مشغول نمی‌سازد همچنین حساب یکی از آنان او را از حساب دیگران به خود مشغول نمی‌سازد لذا او این حساب را همزمان با تمام خلائق انجام می‌دهد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾

«این بلاغی است» یعنی: این قرآن، یا آنچه که در این سوره آمده است ابلاغی است که برای پند و اندرز گرفتن کافی است؛ «برای مردم» همگی‌شان؛ زیرا با قرآن، حجت کامل بر آنان اقامه می‌شود «و تا بدان بیم یابند» یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه گرایند «و تا بدانند که او معبودی یگانه است» یعنی: تا با ادله تکوینی‌ای که قبلاً ذکر شد و با آیات قرآنی تلاوت شده در این سوره، به وحدانیت خدای سبحان و عدم وجود شریکی برای او پی برده و به خوبی به این امر دانا گردند «و تا صاحبان خرد پند گیرند» و با این ابلاغ، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آیند.

به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد این سوره را در ابلاغ، انداز، اعلام وحدانیت خداوند عَلَّامٌ و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

﴿سوره حجر﴾

مکی است و دارای (۹۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع خود اهداف سوره‌های مکی را دنبال می‌کند، یعنی محور آن: اثبات توحید، نبوت و معاد می‌باشد.

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و بحث بر سر حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره حجر متضمن آن است؛ «آیات کتاب و قرآن مبین است» مراد از کتاب نیز قرآن است و در اینجا هر دو اسم برای آن با هم ذکر شد. مبین: یعنی روشنگر و مفید بیان. آری! قرآن روشنگر و اثبات کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و ویژگی‌های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشنگر تمام نیازهای او می‌باشد.

زُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۲﴾

«چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند» مراد این است که چون در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می‌افتند که کاش مسلمان می‌بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت کردن نفس‌هایشان از قصور در پیشگاه خداوند جل جلاله است و هیچ سود و ثمری برایشان در بر ندارد. به قولی: کفار در وقت جان کندن این آرزو را می‌کنند آن‌گاه که حجاب‌ها از برابر آنان کنار زده می‌شود. به قولی دیگر: هنگامی این آرزو را می‌کنند که مسلمانان به بهشت وارد می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا

آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند ﷻ خواسته است» یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یک جا شوند، کفار به مسلمانان می گویند: آیا شما مسلمان نبوده اید؟ می گویند: چرا؛ مسلمان بوده ایم. می گویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته اید؟ مسلمانان در پاسخشان می گویند: ما گناهی داشته ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته ایم! آن گاه خدای عزوجل که شنوای گفت و گوی آنان است، دستور می دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این رویداد را می بینند، می گویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده می شدیم».

دلیل این که از آرزوی کفار به (ربما) که مفید تقلیل است، تعبیر شد در حالی که در چنان مقامی باید چنین آرزویی بسیار باشد، این است که: کفار چنان در هول و هراس دوزخ و قیامت گرفتار می شوند که این هول و هراس، مجال فکر کردن در چنین اموری را به آنان نمی دهد.

ذَرَّهُمْ يَا كُفُّوا وَايْتَمَتُوا وَيَلْهَمِ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

سپس خداوند متعال کفار را چنین مورد تهدید قرار می دهد: «بگذارشان» ای پیامبر ﷺ! «تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی دراز سرگرمشان کند پس به زودی خواهند دانست» یعنی: رهایشان کن تا سرگرم دنیای دون خودشان بوده، هرگز به خود نیایند و هیچ گاه از باطل به سوی حق ره نسپرند، بگذارشان در فروریهای باطل و بیهوده شان؛ مانند خوردن، خوابیدن و بهره مند شدن از لذایذ و خوش گذارانی های دنیا زیرا آنان همانند چهارپایانی هستند که جز این دیگر هم و غمی ندارند. آری! بگذارشان در این آرزوهای طولانی و «طول امل»؛ تا آرزوهای پرپهنای دنیوی، آنان را از پیرویات به خود سرگرم سازد اما به زودی زشتی و پلیدی عملکرد و فرجام عبرتبار کار خویش را خواهند دانست.

شایان ذکر است که در نکوهش طول «امل» - یعنی آرزوهای طویل مادی و دنیوی - احادیث زیادی آمده است؛ از جمله این حدیث شریف است: «فرزند آدم پیر می شود اما دو چیز همچنان در او جوان می گردد: حرص و امل». در حدیث شریف دیگری آمده است: «چهار چیز از بدبختی است: خشک بودن چشم، قساوت قلب، طول آرزو و حرص بر دنیا».

هدف آیه کریمه، نومید ساختن پیامبر ﷺ از این امر است که کفار به خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام این واقعیت به ایشان است که آنان اهل خواری و خفت اند لذا نصیحتشان هیچ سودی در بر ندارد.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا وَهِيَ كَآبٌ مَّعْلُوْمٌ ﴿٤﴾

بعد از آن که خداوند جَلَّالَهُ پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به ترک کردن این گروه از کفار فرمان داد، علل این فرمان را در آیات ذیل چنین بیان می کند:

«و ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن که اجل مکتوب معینی داشت» که آن اجل نزد خدای عزوجل در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعده پیش می افتد و نه پس و این موعده نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ ﴿٥﴾

«هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می افتد» یعنی: قبل از فرارسیدن اجل خود نابود نمی شود «و نه پس می ماند» از اجل خویش لذا مهلتی که به امت ها داده می شود، نباید عاقلان را فریفته خود گرداند. بنابراین، سنت و قانونمندی خداوند جَلَّالَهُ در امت ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمی کند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعودشان در لوح محفوظ. پس وقتی سنت الهی این است، بدان ای محمد! که اجل محتوم کفاری که با تو ستیزه درپیش گرفته اند نیز فرامی رسد، بدین جهت، آنان را در حال و روزگار تأسف بارشان فروگذار.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

«و گفتند» کفار مکه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از روی تهکم و استهزا «ای آن که قرآن بر او نازل شده است» یعنی: ای کسی که به زعم و ادعایش بر او قرآن نازل شده است «به یقین تو دیوانه ای» یعنی: تو به سبب این ادعا که می گویی رسول خدا و مأمور تبلیغ احکام وی هستی، یقیناً دیوانه ای زیرا به نظر ما کسی که عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمی کند. آری! علت دیگری که باید کفار مکه را به حالشان واگذاری این گونه سخنان است.

آن گاه کفار مکه افزودند: «اگر از راست گویان هستی، چرا فرشته ها را پیش ما نمی آوری» تا بر راستگویی ات گواهی دهند؟ به قولی معنی این است: اگر از راست گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما

نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

مَا نُنزِلُ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

خداوند متعال این سخنانشان را رد کرده می‌فرماید: «فرشتگان را جز به حق» یعنی: جز برای آنچه که حکمت و مشیت ربانی ما اقتضا کند «فرو نمی‌فرستیم» و آن مناسبت حق، یا در فرود آوردن پیام و وحی است، یا در نازل کردن عذاب پس درخواست شما از آن اموری نیست که فرستادن فرشتگان در آن لازم و قرین حکمت باشد «و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند» یعنی: اگر ما فرشتگان را فرودآوریم، قطعاً کفار در آن هنگام مورد مجازات سخت قرار می‌گیرند و نابود ساخته می‌شوند زیرا سنت ما این است که اگر طبق درخواست مردم معجزه حسی نازل کنیم اما آنها بعد از مشاهده آن ایمان نیاورند، به دنبال آن بی‌درنگ عذاب ریشه‌کن کننده بر آنها نازل می‌کنیم لذا فرودآوردن فرشتگان مسلماً به زیان آنهاست نه به سودشان و حکمت ما بر این نیست که به شتاب عذابشان کنیم زیرا این امر در علم ازلی ما سبقت گرفته که برخی از آنان و از فرزندانشان به زودی ایمان می‌آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی در رد اتهام جنون به رسول خدا ﷺ به سبب نزول قرآن برایشان، می‌فرماید: «بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم» یعنی: این قرآنی را که آنها منکر آند و تو را به سبب آن به دیوانگی متهم می‌کنند، ما فرود آورده‌ایم «و قطعاً ما خود نگهبان آنیم» از اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن و مانند اینها؛ از آنچه که سزاوار آن نیست. آری! این ویژگی مهم قرآن کریم است که حق تعالی در گذر زمان تا ابدالدهر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علما و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتابها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتابها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها بر جای نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾

آن‌گاه خداوند متعال از باب تسلیت و دلجویی پیامبرش خطاب به ایشان می‌فرماید: «و به یقین پیش از تو نیز در گروه‌های پیشین» یعنی: در امت‌ها، فرقه‌ها و طوائف نخستین و آیندگان آنان «پیامبرانی فرستادیم»

پس ای محمد ﷺ! تنها تو نیستی که در میدان رسالت، با این امواج سرکش مخالفت روبرو شده‌ای. شیخ: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾

«و هیچ پیامبری بر آنان نیامد جز آن که او را به مسخره می گرفتند» چنان که ای محمد ﷺ! این گروه کفار با تو چنین رویه‌ای در پیش گرفتند.

كَذَلِكَ نَسَلُكُمْ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

«بدین گونه آن را در دل مجرمان راه می دهیم» یعنی: گمراهی را در دل مجرمان و بزهکاران جدید راه می دهیم چنان که آن را در دل مجرمان پیشین راه دادیم. به قولی معنی این است: بدین گونه قرآن را در دل آنان راه می دهیم پس آن را تکذیب می کنند چنان که پیشینیان پیامهای ما را تکذیب کردند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

«که به آن ایمان نمی آورند» یعنی: به قرآنی که آن را فرود آوردیم، ایمان نمی آورند «و هرآینه سنت پیشینیان گذشت» یعنی: راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است. همچنین سنتی که خداوند ﷻ در نابود کردنشان بنیان گذاشته - آنجا که روش تکذیب و استهزا را در پیش گیرند - تغییر ناپذیر است، بدین جهت ای محمد ﷺ! به مسلمان شدنشان طمع میند و آنها را فروگذار تا در باتلاق اندیشه‌ها و آرزوهای پست خود فرو روند.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

«و اگر بر آنان» یعنی: بر این گروه معاند تکذیب کننده استهزاگر به محمد ﷺ «دری از آسمان می گشودیم» و به آنان امکان می دادیم تا بر آن صعود کنند «پس همواره در آن بالا می رفتند» به وسیله ابزار

و تجهیزات فضایی، یا بدون ابزار تا آنچه را در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده کنند، آری! اگر چنین می‌کردیم «قطعا می‌گفتند» این کفار نابکار؛ از فرط عناد و سرکشی و لجاجت‌شان «جز این نیست که ما چشم‌بندی شده‌ایم» و چشمان ما از دریافت حقیقت بسته شده است. به‌قولی معنای سخنشان این است: اختلال پدید آمده در دیدگان ما بر اثر مستی شراب است «بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم» بنابراین، آنچه می‌بینیم هیچ حقیقتی ندارد.

این تصویری است واقعی از عنادشان زیرا وقتی آنان معجزه حسی‌ای که ایمان به خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرشتگان، پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کتبش را بر آنان الزام می‌کند ببینند ولی به بینایی خود این نسبت را بدهند که ادراک آن به سبب عارضه سکر و مستی یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی حقیقی و منطبق با واقع نیست پس در چنین حال و وضعی، جز فرو گذاشتنشان دیگر چه راهی باقی می‌ماند؟ مگر پند و موعظه سودی به حالشان دارد؟!

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

«و بی‌گمان در آسمان برجهایی آفریدیم» مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده‌گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که دانش نجوم و شناخت منازل ستارگان از بزرگترین علوم است که اندیشمندان از تعمق در آنها به عظمت خالق متعال راه می‌یابند، به‌علاوه این که بشر از فواید و منافع این شناخت نیز برخوردار می‌گردد؛ زیرا از آن در جهت یافتن راههای خشکی و دریا، شناخت اوقات و امور بسیار دیگری بهره می‌برد «و آن را» یعنی: آسمان را «برای بینندگان آراستیم» و نقش ستارگان در زیباسازی آسمان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، بویژه بر اندیشمندانی که در آنها به دیده عبرت و تأمل می‌نگرند و بر دانشمندانی که دست‌اندر کار علم نجوم و بهره‌گیری از فواید آن بوده و از آن به وجود و قدرت آفریدگار بزرگ راه می‌برند.

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مِنْ أَسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ، وَشَهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

«و آن را» یعنی: آسمان را «از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم» به‌طوری که شیاطین نمی‌توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن

در پی او می افتد» و بی درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می رساند، یا او را آشفته حال و درمانده می گرداند چنان که در هر حال از استراق سمع بازش می دارد.

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می شنیدند و سپس آنرا به منجمان و کاهنان انتقال می دادند و چون عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از رونق افتاد».

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾

«و زمین را گسترانیدیم» یعنی: آن را مانند فرشی هموار گردانیدیم تا برای زندگی کردن انسان و حیوان آماده باشد. گفتنی است که گسترده بودن زمین با کرویت آن منافاتی ندارد بلکه خود یکی از دلایل علمی کرویت آن می باشد که اندیشمندان از تأمل در آن به عظمت آفریدگار متعال راه می برند¹ «و در آن کوههای استوار افگندیم» تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید «و از هر چیز، به طور سنجیده در آن رویانیدیم» یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان که دانشمندان گفته اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

بایسته یادآوری است که در روشنی اکتشافات علمی جدید، معجزات بس بزرگی از این آیات متجلی شده است.

وَجَعَلْنَا لِكُلِّ فِتْيَةٍ مَعِيْشٍ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُمْ رِزْقِيْنَ ﴿٢٠﴾

«و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم» از خوردنی ها، آشامیدنی ها، پوشیدنی ها و غیره، که به وسیله آنها زندگی می کنید. به قولی: «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی

¹ شیخ محمد متولی الشعراوی (رحمه الله) در کتاب «معجزه القرآن الکریم» کرویت زمین را از این آیه استنباط کرده و در روشنی علم مستدلا آن را به بررسی گرفته، که مترجم آن مبحث را در کتاب «جلوه هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» نقل کرده است پس به آن کتاب مراجعه کنید.

است «و برای کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید» نیز در زمین اسباب و وسایل معیشت قرار دادیم که آنان مردم دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان و جانوران دیگر - با اختلاف انواع واجناس خود - می‌باشند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٦١﴾

«و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست» یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد «و ما آن» اشیاء «را جز به اندازه مقرر فرود نمی‌آوریم» از آسمان به سوی زمین. یا آن را برحسب مشیت و حکمت بالغه و رحمت بی‌کران خود به خلق خویش، به مقدار نیاز آنان پدید می‌آوریم. در این آیه مبارکه نیز اعجازهای عظیم علمی به تجلی نشسته است، که علوم جدید دست اندرکار آنهاست.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٣﴾

«و بادهای را باردارکننده فرستادیم» که ابرها را با بخار آب بارور می‌سازند و در نتیجه ابرها از آب گرانبار می‌شوند. همچنین بادهای را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن گرده نر و تلقیح آن با گرده ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند. این بخشی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم است که در عصر جدید تجلیات آن بهتر شناخته شده، هرچند که مفسران قدیم - مانند ابن کثیر - توانسته‌اند با فهم هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلاً ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «أى تلقح السحاب فتدر ماء وتلقح الشجر...»¹ «پس شما را بدان سیراب نمودیم» یعنی: آن آب باران را برای نوشیدن شما و حیواناتتان و سیراب ساختن اراضی‌تان آماده و مهیا کردیم «و شما آن را خزینه‌کننده نیستید» در ابرها، چاهها، آب‌گیرها، چشمه‌ها و کلا در دل زمین بلکه این ما هستیم که آن رانگه داشته و از بین نمی‌بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره‌برید.

¹ ترجمه: بادهای ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو می‌ریزند و نیز همین بادهای باعمل تلقیح درختان را بارور می‌سازند.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

«و بی تردید، این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم» پس پدیده زنده ساختن و میراندن به طور قطع، بر وجود و وحدانیت ما دلالت می کند «و ما وارث هستیم» زمین و همه چیزهایی را که بر روی آن است زیرا این فقط ماییم که بعد از فنای خلق خویش نیز باقی و پایدار و حی و قیوم هستیم. آری! حق تعالی بازمانده جاویدانی است که زنده لایزال است و هرگز نمی میرد.

وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَخْرِينَ ﴿٢٤﴾

«و بی گمان پیشینیان شمارا دانسته ایم و قطعاً پسینیان شما را نیز دانسته ایم» مراد کسانی اند که در تولد و مرگ متقدم یا متأخر می باشند. یعنی: دانسته ایم همه کسانی را که از زمان آدم عليه السلام زنده شده و مرده اند و همچنین کسانی را که هم اکنون زنده اند یا بعداً تا روز قیامت زنده می شوند و می میرند و علم محیط ما به همه امور و احوال آنها فراگیر است. حسن رحمته الله در تفسیر آن می گوید: «دانسته ایم پیشاهنگان در اطاعت خویش - همچون نمازگزاران در اول وقت و اول صف و پیشاهنگان جبهه جهاد - و پس آمدگان در آن را زیرا پیشاهنگی در این امور، بی تردید ازفضیلت برخوردار است».

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُمْ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

«و مسلماً پروردگار توست که آنان را محشور می کند» پس نیکوکار را در برابر نیکوکاری و بدکار را در قبال بدکرداری اش پاداش و جزا می دهد زیرا هدف ازحشر و نشر همین است و جز حق تعالی کس دیگری بر این کار توانا نیست «هرآینه او حکیم داناست» از حکمت خود هر چیز را در جای مناسب آن قرار می دهد و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می ورزند؟!!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾

«و بی گمان انسان را از گل خشک از نوع لای سیاه بوی گرفته آفریدیم» مراد آفرینش آدم عليه السلام است. صلصال: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز می دهد و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) می شود. حملاً: گل سیاه دگرگون شده. مسنون: بدبو و گندیده. پس وقتی

خاک خیس شود، به گل تبدیل می‌گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأ مسنون» تبدیل می‌گردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل می‌گردد.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آدم علیه السلام «جن را از آتش سموم خلق کردیم» مراد پدر جنیان ابلیس علیه اللعنه است و او را جن یا «جان» نامیدند، به سبب آن‌که از چشمها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٨﴾

«و یادکن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هرآینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید» اعلام این امر به فرشتگان، گرامی‌داشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصامیم خویش قرار دهند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ، سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾

«پس وقتی آن را آفریدم» یعنی: وقتی صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورده و اجزای وجودش را کامل کردم «و در آن از روح خود دمیدم پس پیش او به سجده درافتید» ای فرشتگان! به سجده شادباش و گرامی‌داشت، نه سجده عبادت و نیایش. قرطبی می‌گوید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند جل جلاله بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته خداوند جل جلاله روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم علیه السلام نیز هست. باید دانست که خدای عزوجل هر کس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی‌داشت خویش قرار می‌دهد؛ و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمی‌تواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

«پس فرشتگان همگی یکباره سجده کردند» در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ گونه تأخیر و درنگی.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾

«جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده‌کنندگان باشد» به‌قولی: ابلیس از جنس فرشتگان بود ولی از روی استکبار و حسد به آدم، از سجده کردن سر باز زد و در نتیجه سزاوار عذاب الهی شد. به‌قولی دیگر: او از فرشتگان نبود ولی همراه آنان بود، بدین جهت نام فرشتگان بر وی غلبه یافت و به همان امری مأمور شد که آنان بدان مأمور شدند اما از روی رد و انکار سجده نکرد.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾

«خداوند فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال می‌کنی؟

قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

«گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گل خشک، از قسم لای سیاه بد بو آفریده‌ای، سجده کنم» پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾

«فرمود: پس از این مقام» یعنی: از بهشت یا از آسمان و مقام بزرگی که در آن قرارداری «بیرون شو، بی‌گمان تو رانده شده‌ای» یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده می‌شود.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾

«و هر آینه تا روز قیامت بر تو لعنت است» یعنی: طرد و دوری و راندن از رحمت من تا روز جزا به طور مستمر گریبانگیر توست و هرگز از آن جدایی نداری.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْني إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾

«گفت» ابلیس «پروردگارا! پس مرا مهلت ده» یعنی: اجلم را به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی. گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست. به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود. در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می کنیم که ابلیس می گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت خداوند جل جلاله معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می آید که هر کس به وجود و ربوبیت خداوند جل جلاله معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود - از جمله اطاعت بی چون و چرا از حق تعالی - همراه باشد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

«فرمود: هر آینه تو از مهلت داده شدگان» پروردگار متعال درخواست ابلیس را پذیرفت و به او خبر داد که او از جمله آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را «تا روز وقت معلوم» یعنی: تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلائق با نفخه اول می میرد. بنابراین، خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلائقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

«گفت: پروردگارا! به سبب آن که مرا گمراه ساختی، البته من هم برایشان در زمین می آرایم» گناهانشان را. یعنی: به گمراه ساختنت سوگند می خورم که البته تا آن گاه که بندگان در دنیا باشند، گناهانشان را برایشان بیاریم. گفتنی است که این آراستن از جانب ابلیس، یا به آراستن گناهان در چشم و نفس آدمیان و افگندنشان در ورطه آن است، یا با مشغول ساختنشان به زینت‌ها و آرایشهای دنیاست تا از پرداختن به اوامر الهی غافل شوند، به طوری که در مشغله شهوات خویش سرگرم بوده و هیچ التفاتی به غیر آن نکنند. سپس ابلیس افزود: «و البته آنان را همه، یکجا گمراه می سازم» از راه هدایت و آنان را به راه اغوا و گمراهی درمی افکنم.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

«مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آرایش‌ها پاکشان ساخته‌ای. درقرائتی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین می‌شود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که می‌دانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست. پس دعا می‌کنیم: اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

«خداوند فرمود: این راهی است راست که به من می‌رسد» یعنی: من بر خود حق و واجب گردانیده‌ام که تو را بر بندگان خالصم سلطه‌ای نباشد. به قولی: معنی چنان است که چون کسی را تهدید می‌کنی، به او می‌گویی: راه تو بر من و بازگشتت هم به سوی من است. یا معنی این است: راه اخلاص راهی راست است که رأسا به سوی من منتهی می‌شود.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

«در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان بااخلاص خداوند عز وجل اند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی می‌کنند تا بدانجا که

زمام خود را به دست می دهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی. پس همانند که تو را بر آنها سلطه و غلبه ای است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

«و قطعاً وعده گاه همه آنان» یعنی: وعده گاه همه پیروان گمراه تو «دوزخ است».

«که برای آن» یعنی: برای دوزخ «هفت در است» که دوزخیان از آنها داخل می شوند. علت این که دوزخ هفت در دارد، بسیاری تعداد اهل دوزخ است «برای هر دری، از آنان» یعنی: از پیروان گمراه شیطان «بخشی معین است» که از بخش های دیگر متمایز می باشد.

بخاری - در تاریخ خود - و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده اند». همچنین از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می شود آن گاه در دوم، سپس در سوم تا آن که همه درهای آن پر می شود». ابن جریر می گوید: «درهای دوزخ هر کدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن عباس رضی الله عنه نیز مانند آن روایت شده است.

إِنَّ الْمُنَاقِبِينَ فِي جَنَّةٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾

«بی گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه ساراند» و به ایشان قبل از آن که به آن وارد شوند، گفته می شود: «در آنجا با سلامت و ایمنی درآید» یعنی: با سلامت از آفات و ایمنی از هر آنچه که اسباب خوف و هراس است. یا معنی این است: درآید همراه با سلامی بر شما از جانب خدای عزوجل و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آن گاه که بهشتیان وارد باغهای بهشت می شوند، چون از باغی به باغ دیگری می روند، به آنان گفته می شود: در آن به سلامتی و ایمنی وارد شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾

«و آنچه در سینه های آنان از غل بود، بیرون کشیم» غل: کینه و دشمنی است. یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بر دیگری کینه ای داشته است، خدای عزوجل آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و دلهایشان را

نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند «برادر یک‌دیگر شده» یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی می‌شوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند و این خود دلالت دارد بر این‌که «اخوت» و «غل» با هم در منافات قرار دارند. پس مسلمان باید مشتاق باشد که در رابطه‌اش با مؤمنان دل خود را از غل و کینه و حسد پاک سازد «بر تختها، روبه‌روی یک‌دیگر کرده» یعنی: بهشتیان برادروار و صمیمی بر تختها و تکیه‌گاه‌ها نشسته به چهره‌های یک‌دیگر نظاره می‌کنند، از جام صهبای عاطفه و مهر برادری سر می‌کشند و بر چمن‌های سرسبز بهشت، شمیم دل‌آسای همدلی و همزبانی را استشمام می‌کنند. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل شادمانی آماده ساخته می‌شود.

از چندین طریق روایت شده است که علی علیه السلام بعد از واقعه جمل به فرزند طلحه بن زبیر رضی الله عنه که پدرش در آن واقعه کشته شده بود، گفت: حقیقتاً من امیدوارم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوند جل جلاله در شأن آنان فرموده است: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ در حدیث شریف آمده است: «مؤمنان از آتش رهایی یافته آن‌گاه بر روی پلی که در میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند، سپس از برخی از آنان برای برخی دیگر در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است، قصاص گرفته می‌شود و آن‌گاه که همه پاک و مهذب شدند، به ایشان اذن ورود به بهشت داده می‌شود».

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «به آنان هیچ رنجی» یعنی: هیچ خستگی و ماندگی ای «نمی‌رسد و آنان از آنجا بیرون شدنی نیستند» که این بزرگترین دلیل کمال نعمت بر ایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟

﴿ نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

«به بندگان من خبر ده» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «که منم آمرزنده مهربان» یعنی: من بسیار آمرزنده گناهانشان هستم و برایشان بسیار مهربانم. در بیان سبب نزول آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جمعی از یارانشان - درحالی‌که آنان خندان بودند - وارد شدند پس به ایشان فرمودند: «بهشت را به یاد آورید ولی دوزخ را نیز به یاد آورید». آن‌گاه این آیه نازل شد و جبرئیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیغام داد که پروردگار عزوجل می‌فرماید: ای محمد! چرا بندگانم را نومید می‌کنی؟».

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

«و» به بندگان من خبر ده «که همانا عذاب من، عذابی است دردناک».

این دو آیه در کنار هم، بر دو مقام خوف و رجا دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده اندازه عفو خداوند ﷻ را می‌دانست، هرگز از هیچ حرامی پرهیز نمی‌کرد و اگر مقدار عذاب او را می‌دانست، بی‌گمان خود را نابود می‌ساخت». یعنی: از بسیاری غم و غصه.

گفتنی است که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستانهایی است که بعد از آن می‌آید که بخشی از این داستانها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب است.

وَنَبِّئُهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

«و به آنان خبر ده» یعنی: به امت خویش «از میهمانان ابراهیم» ایشان فرشتگانی بودند که به صورت بشر نزد وی آمدند. کلمه «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به کار می‌رود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم ﷺ اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبر ده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگان پی برند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِئُونَ ﴿٥٢﴾

«هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند. ابراهیم گفت: همانا ما از شما هراسانیم» ابراهیم ﷺ این سخن را بعد از آن گفت که گوساله بریان را به آنان نزدیک کرد تا بخورند اما آنها چیزی از آن نخوردند. چنان‌که در سوره «هود» گذشت.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

«گفتند» فرشتگان به ابراهیم ﷺ «ترس» و از ما هیچ هراسی به دل راه نده «همانا ما تو را به پسری دانا» که اسحاق ﷺ است «مژده می‌دهیم» یعنی: تو ایمن و حتی مورد بشارت هستی پس هیچ دلیلی برای ترس و هراس وجود ندارد.

قَالَ ابَشِّرْ تُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا يُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام: تعجب‌کنان از این مژده آنان «آیا با وجود آن‌که پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سالخوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ «پس چه بشارتی به من می‌دهید؟» من در شگفتم از این‌که با وجود این پیری و سالخوردگی برایم فرزندی به دنیا آید و اساساً بشارت دادن به آنچه که عادتاً وقوع آن ممکن نیست، موضوعیتی ندارد.

قَالُوا بَشِّرْنَا بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ﴿٥٥﴾

«گفتند: ما تو را به حق» یعنی: به امری یقینی که هیچ خلافتی در آن نیست «مژده دادیم پس از نا امیدان» در آنچه تو را به آن بشارت داده‌ایم «مباش».

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٥٦﴾

«گفت: چه کسی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟» یعنی: من پدید آمدن فرزند را برای خود نه به سبب ناامید بودن از رحمت پروردگارم بلکه از آن جهت بعید پنداشتم که سالخورده‌ام.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

«گفت: پس چیست خبر شما ای فرستادگان؟» یعنی: مأموریت دیگران چیست و بجز این مژده‌ای که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

«گفتند: همانا ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم» مرادشان، قوم لوط بود.

إِلَّا آءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش «که ما قطعاً همه آنان را نجات می‌دهیم» یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

إِلَّا أَمْرَاتَهُ. فَذَرْنَاهَا لِمَنْ أَلْفَدِيَتْ ﴿٦٠﴾

«جز زنش را که مقدر کرده‌ایم او از بازماندگان باشد» یعنی: حکم کرده‌ایم که او همراه با کافران از باقی ماندگان در عذاب باشد. فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالی که این حکم از خدای سبحان است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مِّنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾

«پس چون فرستادگان» یعنی: فرشتگان «نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: همانا شما گروهی ناآشنا هستید» یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

«گفتند» نه «بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند» یعنی: عذابی را بر دشمنانت به همراه آورده‌ایم که قومت در آن شک می‌کردند بنابراین، حامل چیزی هستیم که تو را خشنود می‌سازد.

وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

«و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآینده بر قوم توست «برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم» در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ بِقَطْعٍ مِّنَ الْبَيْتِ وَأَتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

«پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را همراه ببر» تفسیر نظیر این عبارت در سوره هود «آیه/۸۱» گذشت «و خودت به دنبال آنان برو» یعنی: تو از پی آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود. مفسران می‌گویند: سنت همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این بود

که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «و هیچ یک از شما نباید که به عقب بنگرد» یعنی: نه تو و نه هیچ یک از آنان نباید که به عقب خویش بنگرد زیرا در آن صورت عذابی را که بر آنان نازل شده می‌بینید و به آن مشغول می‌شوید لذا سرعت حرکت تان کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی را می‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید «و آنجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید» یعنی: به همان سمتی که خدای سبحان شما را به رفتن آن دستور داده، بروید. به قولی: جایی که باید می‌رفتند، سرزمین ابراهیم خلیل علیه السلام بود.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَتُولَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

«و به سوی او وحی فرستادیم» یعنی: به سوی لوط علیه السلام «این امر را» یعنی: نابودی قومش را. سپس «امر» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند: «که ریشه آن گروه، صبحگاهان بریده می‌شود» یعنی: آخرین کسی که از آنان باقی مانده، نیز صبحگاهان هلاک می‌شود.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

«و» از سوی دیگر «مردم شهر شادی کنان روی آوردند» یعنی: مردم شهر «سدوم» که شهر قوم لوط بود، درحالی که از قدوم میهمانان لوط شاد و مسرور بودند، به انگیزه طمع در ارتکاب عمل فحشا با آنان، به سوی خانه لوط روی آوردند.

قَالَ إِنَّ هَتُولَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

«گفت» لوط علیه السلام به قومش «هرآینه اینان میهمانان منند» لوط علیه السلام فرشتگان را به هیأت میهمانان دید، درحالی که قومش - به عنوان ابتلایی از سوی حق تعالی - ایشان را امردانی نیکوروی دیدند، از این جهت در آنان طمع کردند. لوط علیه السلام افزود: «پس مرا رسوا نکنید» با تعرض به آنان به منظور ارتکاب فحشا زیرا در آن صورت آنها می‌دانند که من از حمایتشان به عنوان کسانی که به مثابه میهمان نزد فرود آمده‌اند، ناتوانم و این رسوایی‌ای برای من است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ ﴿٧٦﴾

«و از خدا پروا کنید» در کارشان «و مرا خوار نسازید» خزی: ذلت و خواری است. لوط عليه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی مقدار خواهد شد. ابن کثیر می گوید: «لوط عليه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بدانند؛ آنان فرستادگان خداوند جل جلاله اند - چنان که در سوره «هود» آمده است - و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكُ عَنِ الْعَلَمِيكِ ﴿٧٧﴾

«گفتند: آیا تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟» یعنی: آیا قبلا نزد تو نیامدیم و تو را منع نکردیم از این که با ما درباره احدی از مردم - چون بر او قصد ارتکاب فحشا کردیم - سخن نگویی؟ نقل است که آنان بر هر شخص غریبی تعرض می کردند و لوط عليه السلام هم به قدر توان خود آنان را از این تجاوز و تعرض منع می کرد. به قولی: قوم لوط عليه السلام او را از میهمان کردن مردم بیگانه منع کرده بودند.

قَالَ هَتُوْلَاءِ بَنَاتِیْ اِنْ كُنْتُمْ فَعٰلِمِیْنَ ﴿٧٨﴾

«گفت: اینان دختران منند» پس به نکاحشان درآورید «اگر می خواهید کاری انجام دهید» یعنی: اگر می خواهید با میهمانان من مرتکب فحشا شوید، یا اگر می خواهید از خود دفع شهوت کنید پس اینک اینان دختران منند، آنان را به نکاح حلال بگیرید و مرتکب حرام نشوید. به قولی: مراد او از دخترانش، زنان قومش بودند زیرا پیامبر یک قوم، حکم پدر آن قوم را دارد.

لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٩﴾

«سوگند به عمر تو» اهل تفسیر اتفاق نظر دارند براین که این عبارت، سوگندی از سوی خداوند جل جلاله بر مدت حیات پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتنی است که خدای سبحان به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد می کند، مانند سوگند خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به خورشید، به شب و مانند اینها. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نشیده ام که خدای عزوجل به حیات کسی جز حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرده باشد زیرا او کسی را گرامی تر نزد خود از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیافریده است». آری! سوگند به جان تو ای

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ; «که آنان در مستی خود سرگشته بودند» سکره: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سرمستی‌شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام‌گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود. حق تعالی آنان را در گمراهی‌شان سرگشته خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب خود می‌برد چنان‌که مستی شراب، خرد را از بین می‌برد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

«پس آنان را فریاد هولناک» و مرگبار، یا فریاد جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام «فروگرفت» در حالی که «به هنگام طلوع آفتاب» قرار داشتند. یعنی: وقت طلوع آفتاب برآنان درآمده بود.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِّن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

«پس آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر آنان را با کسانی از مردم که در آن بودند، زیروزبر و نگونسار کردیم، بدین‌گونه که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت معکوس آن را بر زمین واژگون کرد به طوری که همه در زیر آن دفن و نابود شدند «و برآنان سنگهایی از سنگ گل باراندیم» یعنی: از گل پخته سنگواره.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از داستان و سرگذشت عبرتبار آنان «برای عبرت‌گیرندگان نشانه‌هاست» یعنی: متفکرانی که در آن هوشیارانه می‌نگرند و تأمل می‌کنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب می‌شوند. واسم: کسی است که از فرق سر تا قدم به‌سویت می‌نگرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «از فراست مؤمن پرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس این آیه کریمه را تلاوت کردند.

وَأَنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾

«و هر آینه آن شهر بر سر راهی دایر برجاست» یعنی: شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از سرگذشت عبرتبار مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرارشان بر ارتکاب منکرات دیگر به‌طور علنی فرود آورده شد «برای مؤمنان نشانه‌ای است» که بدان عبرت می‌گیرند.

وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

این داستان سوم پس از داستان آدم عليه السلام و ابلیس و داستان ابراهیم عليه السلام و لوط عليه السلام است که در این سوره بیان می‌شود.

«و هر آینه اهل ایکه ستمگر بودند» ایکه: بیشه، یعنی توده انبوهی از درخت است. به‌قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب عليه السلام در آن به‌سر می‌بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب عليه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت عبدا بن عمرو رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند که خداوند جل جلاله شعیب عليه السلام را به سوی [هر دوی] آنان فرستاد».

فَأَنْقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لِيَا مِأْمِرِينَ ﴿٧٩﴾

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» و هلاکشان ساختیم، با گرمی سوزان بی سایه هفت روزه و سپس فرستادن آتشی بر آنان «و آن دو شهر بر سر راهی آشکار است» یعنی: شهر قوم لوط و محل زیست اهل ایکه هر دو بر سر راه آشکاری قرار دارند پس آیا کسانی که از کنار آنها عبور می‌کنند، از مشاهده آثار و ویرانه‌های آنها درس عبرت نمی‌گیرند؟ و آیا آگاهان در این فرجام عبرتبار تأمل نمی‌کنند؟.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾

«و بی گمان اهل حجر پیامبران ما را تکذیب کردند» حجر: نام شهر قوم ثمود - یعنی قوم پیامبر خدا صالح علیه السلام - است که در میان مکه و تبوک قرار دارد. اعراب هر مکانی را که به سنگها و صخره‌ها محاط شده باشد، حجر می‌نامند. و از آنجا که آنها پیامبر خویش صالح علیه السلام را تکذیب کردند و هر کس یکی از پیامبران علیهم السلام را تکذیب کند، در واقع همه ایشان را تکذیب کرده است، از این رو، از تکذیب آنها به صیغه جمع (مرسلین) خبر داده شد.

وَأَيْنَتْنَهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

«و آیات خود را» که بر پیامبرشان فرو فرستاده شده بود «به آنان دادیم» که از جمله این آیات و معجزات، یکی هم آن شتر معروف بود «ولی از آنها رویگردان شدند» به آیات ما هیچ اهمیتی نداده و در آنها اندیشه نکردند به همین جهت شتر را پی کرده و دستوره‌های پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ﴿٨٢﴾

«و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشیدند» یعنی: قوم صالح علیه السلام درون کوهها را می‌شکافتند و در آن برای خود خانه‌ها می‌تراشیدند «که در امان بمانند» از عذاب، با تکیه بر نیرومندی و محکمی آن خانه‌ها. یا در امان بمانند از این که خانه‌ها بر سرشان ویران شود، یا دزد بر آنها نقب بزند.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْجِينَ ﴿٨٣﴾

«پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

«پس آنچه کسب می‌کردند از آنان دفع نکرد» یعنی: آنچه از اموال که به دست آورده بودند و آنچه از خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم که در کوهها می‌تراشیدند، چیزی از عذاب خدای سبحان را از آنان دفع نکرد بلکه از یک سو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک

شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او میعادی دارد.

یادآور می‌شویم که تفسیر داستان اهل حجر در (آیات ۸۳ - ۸۲) سوره «هود» با تفصیلی بیشتر از اینجا گذشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَيُّهُ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: آنها را به آفرینشی حق و با هدف آفریده‌ایم، نه به باطل و بیهوده. یا مراد از این حق، فواید و مصالحی است که در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش دادن نیکوکار در قبال نیکوکاریش و مجازات بدکار در قبال بدکاری وی است «و یقیناً قیامت آمدنی است» پس خداوند عز و جل در هنگام فرارسیدن آن، از کسانی که سزاوار عذابند انتقام گرفته و به کسانی که سزاوار احسانند، احسان می‌کند «پس به درگذشتی نیکو درگذر» از بی‌ادبی‌های آنان و با عفو و گذشتی نیکو عفویشان کن و با آنان به بردباری و گذشت و حلم رفتار نما. به‌قولی: این حکم با آیه قتال منسوخ گردید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

«هرآینه پروردگار تو همان آفریننده داناست» یعنی: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

«و به راستی، به تو سبع المثنی را عطا کردیم» اکثر مفسران برآنند که مراد از «سبع المثنی»، آیات هفت‌گانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثنی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار می‌شوند. به‌قولی دیگر: مراد از «سبع المثنی»، هفت سوره بلند قرآن است که عبارتند از سوره‌های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال «و به تو قرآن بزرگ را عطا کردیم» یعنی: تمام قرآن را.

بعد از آن‌که حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامیش صلی الله علیه و آله یادآوری کرد، ایشان را از لذت‌های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و می‌فرماید:

لَا تَدْنَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

«و به‌سوی آنچه دسته‌هایی از آنان را بدان بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز» یعنی: به‌سوی آرایش‌ها و پیرایش‌های دنیا آن گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. مراد از «ازواج» اصناف توانگراند. گفتنی است که نگریستن پیوسته و چشم دوختن مداوم به‌سوی بهره‌های مادی متمکنان و توانگران، بر نیکوشمردن و آرزو بردن آن بهره‌ها دلالت می‌کند «و بر آنان اندوه مخور» از این‌که ایمان نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده‌اند «و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر» گستراندن بال؛ کنایه از تواضع و نرم‌خویی و فروتنی در برابر مؤمنان، اعم از توانگران و فقرایشان است.

وَقُلْ إِيَّا أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾

«و بگو» به تمام مردم «من همان هشداردهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم که به قومش آنچه را به آنان از عذاب خداوند عز وجل خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار می‌دارد - در صورتی که بر تکذیب و انکار خویش استمرار دهند.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

«همان‌گونه که عذاب را بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم» یعنی: شما را از عذابی که بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم، بیم می‌دهم. به قولی: آنان شانزده تن بودند که ولیدبن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راهها و گلوگاه‌های مکه برمی‌گماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، می‌گفتند: مبدا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند. به‌قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخشها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند چنان‌که از آیه بعدی بر می‌آید:

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

«همانان که قرآن را بخش بخش کردند» یعنی: آن را به اجزای گونه‌گون و پراکنده‌ای تقسیم کرده بعضی از آن را شعر، بعضی از آن را سحر، بعضی را کهنات و مانند این شمردند. به‌قولی: معنای «عضین» ایمان

آوردنشان به بعضی از قرآن و کفرشان به بعضی دیگر از آن است. با تأسف که این آفت هم‌اکنون - اگر نه در عقیده - اما در عمل، دامن‌گیر امت ما نیز شده است.

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسَعَنَّهِنَّ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾﴾

«پس سوگند به پروردگارت که البته از آنان همگی می‌پرسیم» یعنی: یقیناً از این گروه کفار - همگی آنان - در روز قیامت می‌پرسیم؛ «از آنچه می‌کردند» در دنیا؛ از اعمالی که در برابر آن مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسَعَنَّهِنَّ أَجْمَعِينَ﴾ فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾﴾

«پس آنچه را بدان مأمور می‌شوی، آشکار کن» یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار و جمع و کلمه آنها را پراکنده کن زیرا آنان بعد از آشکار شدن دعوت متفرق می‌شوند، به این ترتیب که گروهی از آنان به تو ایمان آورده و گروهی دیگر به تو کفر می‌ورزند «و از مشرکان روی برتاب» یعنی: چون تو را بر آشکار ساختن دعوت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن.

در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته دعوتشان را مخفی می‌داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿١٥﴾﴾

«هرآینه ما تو را از شر تمسخرکنندگان کفایت کننده‌ایم» با آن‌که آنان از سران و بزرگان کفار و در میانشان از اهل قدرت و شوکت اند، لیکن بدان که خداوند جل جلاله شر آنها را از تو باز خواهد داشت.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نامهای: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلاطله بودند که خدای عزوجل همگی شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

انس در بیان سبب نزول روایت می کند: «روزی رسول خدا ﷺ از برابر آن گروه می گذشتند پس بعضی از آنها به سوی آن حضرت ﷺ اشاره کرده و گفتند: این است همان کسی که می پندارد پیامبر است!! در این اثنا جبرئیل علیه السلام با رسول خدا ﷺ بود پس با انگشتش به سوی آنها اشاره کرد و در اثر آن در اجسامشان بسان اثر ناخنی نشان افتاد، سپس آن مواضع به زخم تبدیل شد و بر اثر آن، تن آنها به حدی فاسد شد که کسی نمی توانست از فرط بدبویی به آنان نزدیک شود و سرانجام همه بدان علت مردند».

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«همانان که با خدا معبودی دیگر مقرر می کنند» پس جرمشان تنها استهزا و تمسخر به رسول خدا ﷺ نیست بلکه جرم دیگری هم دارند که عبارت از شرک به خدای سبحان می باشد «پس به زودی خواهند دانست» که عاقبت کارشان در آخرت چگونه خواهد بود!

وَلَقَدْ نَعِمْنَا أَنْكَ يَصِيقُ صَدْرِكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿١٧﴾

«و به خوبی می دانیم که سینه تو تنگ می شود به سبب آنچه می گویند» از متهم ساختنت به سحر و جنون و کفانت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان می گویند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١٨﴾

«پس پروردگار خود را با ستایش او تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش» یعنی: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خدای عزوجل اندوه و نگرانیت را برطرف می سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینهات را باز و گشاده می کند.

این آیه دلیل بر آن است که علاج دل تنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس الهی و نمازگزاردن بسیار است.

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿١٩﴾

«و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین تو فرارسد» یقین: در اینجا به معنی مرگ است. یعنی: پروردگارت را برای همیشه تا آن گاه که زنده هستی عبادت کن.

این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات - همچون نماز گزاردن - بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمی توانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که می گویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می رسی عبادت کن بنابراین، وقتی یکی از آنان - به پندار خود - به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط می شود. شکی نیست که این رأی - چنان که ابن کثیر گفته - کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن که انبیاء علیهم السلام و اصحابشان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند جل جلاله و انجام دادن خوبی ها تا دم مرگ خویش نیز بوده اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عباداتشان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

﴿سوره نحل﴾

مکی است و دارای (۱۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب این که در آن داستان «نحل» یا زنبور عسل آمده است، «نحل» نامیده شده. همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سوره «نعم» نیز نامیده‌اند.

محور این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی و طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

﴿أَنَّ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

«هان، امر خدا در رسید» جمهور مفسران برآنند که مراد از «امر خدا» در این آیه، روز قیامت است. یعنی روز قیامت خواه‌ناخواه به زودی آمدنی است. خاطرنشان می‌شود؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می‌گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می‌کنند. روایت ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز مؤید قول این گروه از مفسران است: «چون جمله ﴿أَنَّ أَمْرُ اللَّهِ﴾ نازل شد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سراسیمه از جا برخاستند، همان بود که: ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾: (آن رابه شتاب طلب نکنید) نازل شد، در این هنگام اصحاب نشستند و آرام گرفتند». به قولی: مراد از «امر خدا»، بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. به قولی دیگر: مراد از آن، فرودآوردن عذاب خداوند جل جلاله بر مشرکان است «پس آن را به شتاب طلب نکنید» یعنی: فرارسیدن قیامت یا عذاب را قبل از وقت مقرر آن درخواست نکنید. کفار به انگیزه تمسخر و تکذیب هشدارها و وعده‌های الهی در برپایی قیامت یا نزول عذاب، آنها را به شتاب می‌طلبیدند «او منزّه و فراتر است از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند» یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این که شریکی داشته باشد. البته شتابزدگی آنان در نزول عذاب که برخاسته از استهزا و تکذیبشان است، نیز دلالت بر آن دارد که این کارشان از شرک است زیرا اگر آنها خدای عزوجل را به یگانگی می‌شناختند، تماماً تسلیم وی می‌شدند و عذاب را از سر انکار و استهزاء به شتاب نمی‌طلبیدند.

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾

«فرشتگان را با روح» یعنی: با وحی، یا با قرآن که از وحی است «به امر خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد فرود می‌آورد» یعنی: خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می‌آورند، مخصوص ساخته است. از وحی به «روح» تعبیر نمود زیرا وحی دل‌های مرده را زنده می‌گرداند چنان‌که روح، بدن‌های مرده را زنده می‌کند. مضمون این وحی الهی این است: «که بیم دهید» یعنی: مردم را آگاه کنید و به آنان اعلام کنید «که معبودی جز من نیست» یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی ام دستور دهید و این وحدانیت را همراه با بیم‌دهی به آنان اعلام کنید. پس توحید، محور دعوت همه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به آنان که مبادا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾

«آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند لذا خداوند متعال؛ «از آنچه با وی شریک می‌گردانند» یعنی: از شرک‌آوری آنان، یا از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند «بلند قدر است» یعنی: برتر، مقدس‌تر و فراتر است؛ زیرا اوست که به استقلال و انفراد آسمانها و زمین را آفرید پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد لذا چگونه غیر وی را با او شریک می‌آورند؟!.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٤﴾

«انسان را از نطفه‌ای» یعنی: از جماد پست و بی‌ارزشی چون آب منی که از بدن وی خارج می‌شود «آفرید» سپس آن آب منی را در روند تطور قرار داد تا صورت انسانی آن کامل شد آن‌گاه در آن روح دمید و سرانجام او را از شکم مادرش به این سرای دنیا فرودآورد تا در آن زندگی کند «آن‌گاه او» بعد از آفرینشش

با این وصف و بیرون آوردنش از این کارگاه با این همه کمال و بعد از طی آن همه مراحل پیچیده «ستیزه‌جویی آشکار است» یعنی: همچون ستیزنده‌ای است با خدای سبحان در قدرتش، که ستیز و خصومتش واضح و آشکار است درحالی‌که او آفریده شده تا بنده باشد نه ستیزنده. در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابی‌بن‌خلف نازل شد آن‌گاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای محمد! آیا می‌پنداری که خداوند این را بعد از آن‌که پوسیده است، زنده می‌کند؟!

وَالَّذِينَ خَلَقْنَا لَكُمْ فِيهَا دِفًّا وَمَنْفِعًا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾

«و چهارپایان را برای شما آفرید» که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند «در آنها برای شما پوششی است» گرمابخش. دَف: آنچه که وسیله گرمابخشی است؛ ازپشم و کرک و موی آنها «و» برای شما در آنها «منفعت‌های دیگر است» که عبارت است از: شیر، سواری بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی به وسیله آنها و مانند آن از منافع بسیار دیگر «و از آنها» یعنی: از گوشت و چربی آنها «می‌خورید».

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

«و» افزون برآنچه گذشت «در آنها برای شما تجملی است» یعنی: در چهارپایان برای شما زیبایی و زینتی است «آن‌گاه که شامگاهان آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که بامدادان آنها را به چراگاه می‌برید» چهارپایان هنگام رفت و برگشت خود به صحرا و چراگاه، شما را با منظری چشم و دلنواز به بهجت می‌آورند - و لذت نگاه نیز نعمتی است بزرگ. خداوند ﷻ مخصوصاً این دو وقت را یاد کرد زیرا صاحبان مواشی و دامداران به چهارپایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند. وقت برگشت آنها از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانید زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و بامایه‌هایی پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرفها را پر از شیر، دلها را پر از سرور و چشمها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

وَتَعْمَلُ الْآثَالَ كُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّئِنْ تَكُونُوا بَلِغِيهِ إِلَّا سِيقَ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾

«و بارهای شمارا می‌برند» یعنی: کالاهای سنگین مسافران؛ مانند خواروبار و غیره را. به‌قولی مراد این است که: خود شما را بر دوش خود می‌برند «به شهری که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید» یعنی: اگر با شما شتر سواری‌ای نمی‌بود که بارهای شما را بردارد، جز با دشواری و مشقتی که بدن‌هایتان را به رنج و گدازی سخت وامی‌داشت، نمی‌توانستید به آن شهر برسید، چه در آن صورت ناچار بودید که بارهایتان را بر دوش خویش حمل کنید. آری! تصور کنید که اگر یک حاجی یا یک تاجر ناگزیر باشد که بار و بینه خود را بردوش خویش از این طرف دنیا به آن طرف حمل کند، چه وضعی پیش خواهد آمد؟! «قطعا پروردگار شما رئوف و مهربان است» نسبت به شما، از آنجا که این چهارپایان را برایتان آفرید.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸﴾

«و اسبان و استران و خران را آفرید» یعنی: این اصناف سه‌گانه از چهارپایان را برای شما آفرید «تا بر آنها سوار شوید» و منافع آنها در غیر سواری هم معلوم است؛ چون بردن کالا بر آنها و بهره‌های دگر.... امام ابوحنیفه رحمته الله با این آیه و نیز حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله به روایت خالد بن ولید رضی الله عنه که آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران نهی کردند، بر عدم جواز خوردن گوشت اسب استدلال کرده است زیرا اسب برای سواری است نه برای خوردن. ولی رأی جمهور فقها بر جواز خوردن گوشت اسب است.

«و» این چهارپایان برای شما «مایه تجمل نیز هست» زیرا آنها را به جل و جهاز و زین و غیره زینت کرده سوارشان می‌شوید و از این کار به وجد و شادی و انبساط در می‌آید «و آنچه را نمی‌دانید، می‌آفریند» یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما برشمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا می‌آفرینیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده‌اید و نه آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این باشد که حق تعالی پیوسته از وسایل نقلیه و اسباب زینت چیزهایی را می‌آفریند که بشر قبل از اختراع آنها نسبت به آنها علم ندارد چنان‌که ماشین، کشتی‌های بخار، هواپیما و دیگر وسایل مدرن را آفرید و بر مبنای این‌آیه، هنوز هم اشیای ناشناخته دیگری را می‌آفریند... و این روند پیوسته ادامه دارد. این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَايْزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾

سپس خداوند عز وجل در میانه بحث از نعمت‌های مادی خویش بر انسان، به راههای معنوی دینی نیز توجه داده و می‌فرماید: «و نمودن راه میانه بر خداوند است» یعنی: نمودن راه راستی که انسان مؤمن را به آسانی و سهولت به مطلوب می‌رساند، برعهده خداوند عز وجل است «و برخی از آنها کج است» یعنی: برخی از آن راهها، از راه میانه به چپ و راست متمایل است، مانند راه و روش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت. یا معنی این است: برخی از این چهارپایان و اسبان و وسایل سواری، از راه راست میل کرده و شما را به راههای کج می‌برند بنابراین، راه را بر شما طولانی می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن به جاهایی که می‌خواستید به موقع بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید اما هدایت و راهنمایی از سوی خداوند عز وجل است «و اگر خدا می‌خواست، مسلماً همه شما را راه می‌نمود» به‌سوی راه درست ولی او نخواست بلکه بر اساس سنت خویش، برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند.

اما چنان‌که در مقدمه آیه گفتیم، مراد از «راه میانه» در این آیه، ترجیحاً راههای معنوی است نه راههای مادی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از آیه: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ راه معنوی است. یعنی: خدای عزوجل است که با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. ﴿وَمِنْهَا جَايْزٌ﴾ یعنی: بعضی راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به‌سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راههای حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راههای معنوی پرداخت».

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

«اوست آن‌که از آسمان برای شما آبی فرود آورد که آب آشامیدنی شما از آن است» یعنی: آن آب را شیرین و زلال گردانید نه شور و تلخ تا مردم و چهارپایان از آن بیاشامند «و رویدنی‌هایی که رمه‌های خود را در آن می‌چرانید، نیز از آن است» یعنی: بخشی از آن آب، آبی است که رستنی‌ها با آن می‌روید و در نتیجه، چهارپایان خود را در بیشه‌ها و مراتع می‌چرانید. گفتنی است که آب چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه در اصل از همان آب آسمان است.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

۱۱

«به وسیله آن آب، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات دیگر» یعنی: تمام انواع و اصناف میوه‌ها و محصولات نافع دیگر «را برای شمامی‌رویانند، قطعا در این» فرود آوردن آب و رویاندن درختان و گیاهان «نشانه‌ای است» بزرگ، دال بر کمال قدرت و یگانگی حق تعالی در ربوبیت وی «برای مردمی که تعقل می‌کنند» در مخلوقات و مصنوعات خداوند متعال لذا نگرش در مصنوعات وی را فرونگذاشته و از برابر آنها بی تفاوت نمی‌گذرند.

وَسَخَّرَ لَكُمْ آيَاتِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالنَّجْمِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ رَبِّكَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

«و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید» رام ساختن آنها برای مردم، نافع گردانیدن آنها برایشان برحسب اقتضای مصالحشان است. آری! این پدیده‌های کونی، مانند بنده فرمان‌برداری برای مولای خویش که هرگز از فرمان وی مخالفت نکرده و از سعی و تلاش در راه نفع رساندن به مخلوقات وی باز نمی‌ایستند، همیشه پی‌درپی می‌آیند «و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند» که در شبهای ظلمانی نور می‌پاشند و مردم سرگشته و مسافران بیابان و دریا را به سوی مقاصدشان راهنمون می‌گردند و هر یک از سیارات آنها با نظامی دقیق و حرکتی سنجیده در مدار خویش شناور است «مسلمان در این» امور «برای مردمی که تعقل می‌کنند» یعنی: عقل‌ها و خردهایشان را در آثاری که دال بر وجود صانع و یگانگی وی و عدم وجود شریکی برای اوست، به کار می‌اندازند؛ «نشانه‌هاست» لذا کافی است که انسان از عقل خویش استفاده نماید تا به معرفت خدای عزوجل نایل گردد.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

«و» همچنین «آنچه برای شما در زمین به رنگهای گوناگون آفرید» یعنی: مخلوقات زمینی‌ای که به رنگهای متنوع برای شما آفرید و رام گردانید، خود نشانه‌ای عظیم و آیتی بزرگ بر وجود آفریننده و یگانگی وی است.

البته حکمت در این که خداوند عز وجل این پدیده‌ها را به رنگهای گونه‌گون آفریده، رعایت منفعت و در نظر داشت مصلحت بشر است زیرا تنوع رنگ‌ها، منبع عظیمی برای توسعه معارف و شناخت‌ها و جلوه‌گاه پرگستره‌ای برای شادی و انبساط جانها و روانهاست و اگر اشیا و پدیده‌ها همه به رنگ واحدی می‌بود، این منافع و شناخت‌ها راه کمال پیموده نتوانسته و از جامعیت بهره‌چندانی نمی‌برد. شایان ذکر است که «علم الوان» امروزه فراهایی از اعجاز این آیه کریمه را به نمایش گذاشته است.

«بی‌گمان در این» امور «نشانه‌ای است» روشن «برای مردمی که به یاد می‌آورند» نعمت‌های الهی را بر خود لذا آنها را سپاس گزارده و از مشاهده آنها پند و اندرز می‌گیرند زیرا کسی که پند پذیرفت، عبرت می‌گیرد و کسی که عبرت گرفت، به مطلوب خود راهیاب می‌شود.

سبب این که خداوند متعال آیه (۱۱) را با (یتفکرون) و آیه (۱۲) را با (یعقلون) و آیه کنونی را با (یتذکرون) به پایان آورد، این است که: در آیه (۱۲) ادله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن ادله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها - هرچند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد - برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با (یعقلون) به پایان آورد. ولی از آنجا که ادله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند عز وجل به تفکر و تأمل و تدبیر بیشتر نیاز دارند، آیه (۱۱) را با (یتفکرون) به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با (یتذکرون) به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیرگذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به‌خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ

فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

«و اوست آن که دریا را مسخر گردانید» برای شما، با دادن امکان سواری بر امواج آن و بیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است «تا از آن گوشت تازه» یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات آبی، بیشترین لطافت و طراوت را داراست «و تا پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید» مانند مروارید و مرجان که پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است. به‌قولی: مراد این است که زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسونها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیورآلات را به‌خاطر مردان

می پوشند «و کشتی ها را در آن شکافنده آب می بینی» یعنی: کشتی ها را رونده در دریا می بینی، درحالی که امواج آن را با سینه های خود می شکافند «و» مسخر کرد برای شما دریا را «تا از فضل او طلب معیشت کنید» یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود برید «و باشد که شما شکر گزارید» یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرازیر یافتید، به نعمت وی اعتراف می کنید آن گاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به جا می آورید.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَرَ سُبُلًا لَكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

«و در زمین کوههای استوار» و مستحکم «پی افگند تا شما را نجنباند» و نلرزاند. امروزه علم بیولوژی به این حقیقت پرداخته است که اگر کوهها نبودند، گسل ها و شکاف های قشر زمین و آتشفشانها و زلزله ها به حدی بسیار می شد که زندگی را بر روی زمین ناممکن می ساخت «و رودها و راهها را آفرید» در زمین «تا شما راه خود را پیدا کنید» به وسیله آنها در سفرهایتان.

وَعَلَّمَكُمَّ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

«و نشانه هایی دیگر نیز آفرید» در راهها که عبارت اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راه یابی می کنند» یعنی: مردم مخصوصا با انواع ستارگان مختلف راه یابی می کنند و به وسیله آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، با نگریستن به ستارگان راه یاب می شوند. به قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

«پس آیا کسی که می آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام می دهد «مانند کسی است که نمی آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی جانند «آیا پند نمی گیرید؟» ای مشرکان! تا به فساد این راه و روشتان پی برده و بدانید که پرستش، جز برای ذات آفریننده سزاوار نیست؟.

وَلَا تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

سپس حق تعالی به بسیاری و فراوانی نعمت‌ها و احسانهای خویش توجه داده می‌فرماید: «و اگر نعمت‌های خداوند را شماره کنید، نمی‌توانید آن را احاطه کنید» و برشمارید، چه رسد به این که به حق آنها قیام ورزیده و شکر آنها را ادا نمایید! به‌طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد «قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» و شما را به کوتاهی‌تان در شکر نعمت‌هایش مؤاخذه نمی‌کند. پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: (اللهم إني أشكرك عدد ما شكرک الشاکرون بكل لسان فی کل زمان: بارخدایا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند).

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُوبُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

«و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید» از امور «و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند» این هشدار است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتماً در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾

«و کسانی را که کافران جز خدا می‌پرستند» یعنی: خدایان و معبودان دروغین کفار «چیزی» از مخلوقات را اصلاً «نمی‌آفرینند» نه بزرگ و نه کوچک، نه ارزشمند و نه حقیر را «در حالی که خود آفریده می‌شوند» و مخلوقند پس هر کس چنین باشد، او عبد است نه رب. یا معنی این است: کفار بتان را از چوب یا سنگ و غیره می‌سازند لذا بتان در هستی خود نیازمند آفرینشند، درحالی‌که خدا باید واجب‌الوجود باشد.

أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾

«مردگانند» این بتان بی‌روح «نه زندگان» و اگر به راستی خدای حقیقی می‌بودند، دیگر مردن آنها جایز نبود «و نمی‌دانند» این بتان جامد و بی‌روح «کی برانگیخته خواهند شد» پرستشگران‌شان. یا معنی این است: این

بتان بی‌جان نمی‌دانند که خود کی برانگیخته می‌شوند پس به چه دلیلی آنها را مورد پرستش قرار می‌دهید؟ در حالی که فقط کسی سزاوار خداوندی است که زنده آفریننده، دانای غیب و دهنده پاداش و عقاب باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾

لذا تنها حقیقتی که باید اظهار شود و اینک بدان تصریح می‌شود، این حقیقت است که: «معبود شما، معبودی است یگانه» آری! حقیقت وحدانیت خدای سبحان، حقیقتی بی‌رقیب است که با آیات گذشته به اثبات رسید «پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکارگر است» وحدانیت حق را لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی‌شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی‌پذیرند.

لَا جَرَمَ أَن يَكْفُرَ اللَّهُ بِمَا يَشْرُونَ وَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

«شکی نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند» از گفتار یا کردار خویش «می‌داند» پس آنها را در برابر آن مجازات می‌کند «هرآینه او مستکبران را دوست نمی‌دارد» که از آن جمله‌اند این گروهی که از اقرار به یگانگی الله ﷻ استکبار می‌ورزند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

در این آیه و آیات بعد از آن، چندین شبهه از شبهات منکران مشرک مطرح می‌شود. شبهه اول که در این آیه مطرح شده، طعن زدن مشرکان به قرآن است^۱: «و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در پاسخشان: «می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: چیزی که شما مسلمانان مدعی فرود آمدن آن از آسمان هستید، باطیل، ترهات و افسانه‌هایی است که مردم از قرنهای پیشین به این سو از آنها سخن می‌گویند. اساطیر: جمع اسطوره به معنی خرافه است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی‌پایه مستکبران بوده است که حق را

^۱ شبهات دیگر در آیات (۳۳، ۳۵، ۳۸ و ۴۳) مطرح شده است.

مشتی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. پس دل‌های مستکبران در طول قرن‌ها همانند و بیماریشان یکی است، فرقی که هست در این است که هر نسلی به شیوه مخصوص خود از این ماهیت سخن می‌گوید.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٥﴾

«تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند» یعنی: مآل و فرجام تکذیب‌شان به قرآن و این ادعایشان که قرآن افسانه‌هایی محض است، این است که: گناهانشان؛ از جمله این سخن و غیر آن از سخنان بر دوش آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند و همه این گناهان را گرانبار؛ به تمام و کمال با خود می‌آورند درحالی که هیچ چیز از این گناهان بر آنها بخشیده نشده است، به علت این که مسلمان نشده‌اند زیرا این اسلام است که سبب کفاره گناهان می‌شود «و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که آنان را گمراه می‌کنند» بر می‌دارند «از روی نادانی» یعنی: درحالی که از آنچه بر ذمه آنان از گناهان پیروان گمراهشان تعلق می‌گیرد، بی‌خبرند؛ گناه همان کسانی که دروغ‌هایشان در مورد قرآن را تصدیق کرده‌اند زیرا هر کس سنت بدی را بنیان گذارد، گناه آن سنت بد و گناه کسانی که بدان عمل کنند، نیز بر دوش اوست، بی‌آن که از گناه مرتکبان چیزی کاسته شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمی‌کند و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند». «آگاه باشید، چه بد باری را بر دوش می‌کشند» یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است!

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَنَّهُمُ الْعَذَابُ

مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

«هرآینه کسانی پیش از آنان بودند که مکر کردند» یعنی: ترتیب دادند آنچه ترتیب دادند؛ از تهیه اسباب و آماده کردن مقدمات تا مردم را به تکذیب پیام و پیامبران حق وادارند «ولی خدا از پایه بر بنیانشان زد» فرمان خداوند ﷻ از جهت پایه‌های آن بنا در رسید، پایه‌های آن را به لرزه درآورد و آن را فرو غلتاند. یا معنی این است: آنان فلسفه‌ها و تفکرات خود را بر زیربنای باطلی بنا کردند پس خدای عزوجل این بنای باطل فکری‌شان را در هم فرو ریخت. چنان که در عصر حاضر می‌بینیم که فلسفه‌های باطل، چگونه یکی از

پی دیگری سقوط می‌کنند «پس بر آنان سقف برافتاد» و فرو ریخت «از بالای سرشان» لذا هلاک شدند و امکان گریز نیافتند «و عذاب» هلاک «بر سر آنان از جایی نازل شد که فکرش را نمی‌کردند» بلکه براین گمان واهی بودند که از آنجا کاملاً در امانند.

بیشتر مفسران برآنند که مراد از پیشینیان در این آیه، نمرود بن کنعان است زیرا او کاخ بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس خدای عزوجل به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند. البته این هشدار است به کفار معاصر آن حضرت صلی الله علیه و آله که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت.

و این سرانجام عبرتبارشان در دنیا است، اما در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَيَقُولُ أَيَّنَ شُرَكَاءِ كُنتُمْ فَتَسْتَأْذِنُ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾

«سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند» با وارد نمودنشان در دوزخ «و» در آن هنگام پروردگار عزوجل از روی توبیخ و سرکوب به آنان «می‌گوید: کجایند آن شریکان» پنداری و ادعایی «من که درباره آنها مخالفت می‌کردید» با پیامبران علیهم السلام و مؤمنان و با ایشان جدال و دعوا داشتید؟ «اهل علم می‌گویند» به قولی: مراد از اهل علم، پیامبران علیهم السلام و علمای ربانی‌اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرامی‌خواندند ولی با انکار و استهزایشان روبرو می‌شدند. آری! اینان در روز قیامت از باب شماتت و سرزنش به امت‌هایشان می‌گویند: «هرآینه رسوایی امروز» یعنی: رسوایی روز قیامت «و سختی» عذاب آن «بر کافران است» یعنی: مخصوص آنان است.

الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلِ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمْ لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

«همانان که فرشتگان ارواحشان را قبض می‌کردند درحالی که بر خود ستمکار بوده‌اند» به سبب کفرشان به وحی منزل الهی «پس آن کافران» در هنگام احتضار و دیدن فرشتگان مرگ، یا در روز رستاخیز «از در

تسلیم در می آیند» و به ربوبیت حق تعالی اقرار کرده ستیز و جدال با حق را فرومی گذارند و می گویند: «ما هرگز هیچ کار بدی نمی کردیم» این سخن را به دروغ می گویند. یا: آنها - به پندار خود - عمل بدی نکرده بودند. اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین پاسخ می دهند: «آری! بی گمان خدا به آنچه می کردید، داناست» یعنی: چنان نیست که می گوئید بلکه شما عمل بد می کردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی هنگام شما هیچ سودی به حالتان ندارد. کلبی می گوید: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢١﴾

«پس به دروازه های دوزخ درآید» یعنی: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته می شود. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده است «در آن جاودان بمانید و حقا که جایگاه متکبران» از ایمان و عبادت که جهنم سوزان می باشد؛ «چه بد است».

﴿ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ

الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾

بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی سخن می گوید: «و به پرهیزگاران گفته شود» یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال می شود که: «پروردگارتان چه نازل کرد؟ می گویند: خیر» یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد، او این پیام را نازل کرد که: «برای نیکوکاران در این دنیا نیکی است» یعنی: برای کسانی که اعمالشان را در دنیا نیکو کرده اند، در دنیا و آخرت - هر دو - پاداش نیک است. به قولی: این جمله از سخن خدای سبحان است. به قولی دیگر: اینها همه حکایت از سخن مؤمنان است.

گفتنی است؛ این سؤال از مؤمنان به وسیله زائران می شد که به منظور زیارت کعبه از اطراف و اکناف به مکه می آمدند و چون از مشرکان می پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ مشرکان در پاسخشان می گفتند: (اساطیر الاولین: پیام او همان خرافه های پیشینیان است!) و چون به مسلمانان می رسیدند و از ایشان

می پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ چنین پاسخ می شنیدند: پیام محمد ﷺ همه خیر و رحمت و برکت است.

«و قطعاً سرای آخرت بهتر است» یعنی: پاداش آن بهتر از چیزی است که در دنیا به ایشان داده شده «و سرای پرهیزگاران» یعنی: سرای آخرت «چه نیکوست». در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر می‌گذرد در حالی که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچ کس از ایشان چیزی را اشتها نمی‌کند مگر این که آن ابر همان چیز را بر وی می‌باراند تا بدانجا که از آنان کسی است که می‌گوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان برجسته بباران. و ابر همان را می‌باراند که او خواسته است». چنان که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران می‌فرماید:

جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۱﴾

«بهشتهای عدن» یعنی: بهشت برین، دارای بوستانهای اقامت همیشگی است «که در آن داخل می‌شوند» متقیان پس باید بر تقوی حریص بود تا به بوستانهای اقامت همیشگی درآمد «رودها از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان و منازل آنها «روان است، در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است» یعنی: در بهشت‌های ماندگار، همه خواستها و آرزوهایشان، خالص و بی‌تکلف در یک آن واحد به مجرد اشتهایشان برایشان آماده و مهیا می‌گردد «خدا متقیان را این‌گونه پاداش می‌دهد» متقیان همه کسانی هستند که از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، می‌پرهیزند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده می‌فرماید:

الَّذِينَ نُوَفِّقُهُمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلِّمْ عَلَيْنَا فَمَا نَكْفُرُ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که پاکند» از شرک، یا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان پاک است، یا شادمانند به سبب آن که به دریافت پاداش الهی یقین و اعتماد راسخی دارند. که این معانی همه از مصادیق «طیبین» است «به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد» یعنی: فرشتگان بر آن نیکوکاران سلام می‌گویند، سلامی که مظهر امان است و می‌افزایند: «به پاداش آنچه انجام می‌دادید» یعنی: به سبب عملتان «به بهشت درآیید» باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت وارد می‌شود و ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از رستاخیز است. در حدیث شریف آمده است: «راستی

و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی با عمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این که خداوند عز وجل مرا به رحمت خود درپوشاند».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾

در این آیه حق تعالی به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای گواهی دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله است، می‌پردازد: «کافران انتظار نمی‌کشند» در درنگ بی‌معنای خود در تصدیق نبوت «جز این که فرشتگان به‌سویشان آیند» درحالی که بر صدق نبوت گواهی دهند «یا فرمان پروردگارت در رسد» بر عذابشان در دنیا، که ریشه‌کن کننده آنان است «کسانی که پیش از آنان بودند نیز این‌گونه رفتار کردند» در اصرار بر کفر و تکذیب و استهزا پس عذاب الهی به آنان در رسید و یکسره نابود شدند «و خدا به آنان ستم نکرد» با درهم کوبیدنشان به عذاب زیرا حق تعالی با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرود آوردن کتابهای خویش، حجت را بر آنان تمام کرد «بلکه آنان به خود ستم می‌کردند» چرا که خداوند عز وجل چیزی را بر آنان فرود آورد که آنها به سبب کفر سزاوار آن بودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٤﴾

«پس گناهایی که کردند به آنان رسید» یعنی: کیفر اعمال بدشان به آنان رسید «و آنان را فراگرفت» و بر آنان به‌طور فراگیر نازل شد «آنچه به آن استهزا می‌کردند» یعنی: عذابی که بدان استهزا می‌کردند و آن را مسخره می‌پنداشتند، بر آنان فرود آمد.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: «و مشرکان» مکه «گفتند: اگر خدا می‌خواست، غیر از او هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم» یعنی: اگر او می‌خواست تا ما چیزی غیر از او را نپرستیم، هرگز آن چیز را نمی‌پرستیدیم «نه ما و نه پدران مان» که بر این شیوه و آیین شرک

بوده‌اند «و بدون فرمان او هیچ چیز را حرام نمی‌شمردیم» مانند حیوانات سائبه، بحیره، وصیله و مانند آنها را^۱.

البته هدفشان از این سخن، ایراد طعن در نبوت بود. یعنی: اگر آنچه پیامبر ﷺ بدان فرامی‌خواند - از منع پرستش غیر خدا ﷻ و منع تحریم چیزهایی که او حرام نساخته است - حق می‌بود، یقیناً از ما هم خلاف آنچه که خدا ﷻ خواسته بود، سر نمی‌زد زیرا در آن صورت مشیت حق تعالی بر آن رفته بود که ما غیر او راپرستش نکرده و حلال او را حرام نشمریم و قطعاً آنچه او بخواهد تحقق می‌یابد و آنچه که نخواهد تحقق نمی‌یابد. پس وقتی غیر او از جانب ما مورد پرستش قرار گرفته و حلال او حرام گردانیده شده، این خود دلیل بر آن است که این عملکرد ما مطابق مراد و موافق با مشیت او می‌باشد.

بدین‌گونه بود که آنها وجود شرک را در خود، دلیل رضای خدای سبحان به آن شمردند درحالی که خدای سبحان به کفر بندگانش راضی نیست و میان مشیت و رضایش فرق است. یعنی همه چیز در دایره هستی به مشیت اوست در حالی که همه چیز به امر و رضای او نیست پس امر و رضایش با هم تلازم دارد، درحالی که میان رضا و مشیتش هیچ تلازمی وجود ندارد. بنابراین، مشیت خداوند ﷻ با مسؤولیت انسان و اختیار وی هیچ منافاتی ندارد زیرا قدرت حق تعالی بر وفق اراده اوست و اراده او بر وفق علمش و علم کشف‌کننده است نه اجبارکننده. باری! خدای عزوجل در ازل دانسته است که - مثلاً - فلان کس چنین و چنان خواهد کرد، سپس اراده وی به علم ازلی‌اش تعلق می‌گیرد و با قدرتش آن را به عرصه فعلیت می‌آورد ولی هیچ‌یک از اینها به معنی مجبور کردن کسی بر انجام آن کار نیست.

گفتنی است که آنچه در باره مترتب‌شدن اراده الهی بر علم وی ذکر کردیم، فقط برای تفهیم قضیه بود و گرنه در ازل هیچ ترتیب زمانی‌ای مانند مقیاسهای ما وجود ندارد بنابراین، حق تعالی هم در ازل علم داشته و هم در آن اراده کرده است.

«چنین کردند کسانی که پیش از آنان بودند» از گروه‌ها و طوایف کفر زیرا آنان نیز به خدای عزوجل شریک آورده حلال او را حرام گردانیدند و با پیامبران وی ﷺ به ناروا ستیز و مجادله کرده ایشان را مورد استهزا قرار دادند «ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌هایشان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و

^۱ نگاه کنید به سوره «مائده/۱۰۳».

برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا عز وجله است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این‌که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند عز وجله و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند عز وجله نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران علیهم السلام بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ ﴿٣٦﴾

«و هر آینه در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم» برای برپاداشتن حجت بر آنان، با این پیام: «که خداوند را پرستید و از طاغوت پرهیزید» یعنی: هر معبودی بجز الله عز وجله - مانند شیطان، کاهن، بت و هر کسی را که به سوی گمراهی دعوت می‌کند - ترک کنید.

سپس حق تعالی موضوع مشیت را در چارچوب درست آن قرار داده می‌فرماید: «پس، از آنان» یعنی: از آن امت‌هایی که خداوند عز وجله پیامبرانش را به سویشان فرستاد «کسی بود که خدا او را هدایت کرد» به سوی دین حق و توحید خویش و اجتناب از طاغوت، به سبب انتخاب خود وی این هدایت را و شایستگی وی برای این هدایت «و از آنان کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد» یعنی: واجب و لازم شد، به سبب اصرار وی بر کفر و عناد و انتخاب این راه و روش و نهایتاً استحقاق وی برای گمراهی در حالی که واجب ذمه آنها این بود که فرمان خدای عزوجل را اطاعت کرده و دعوت او را لبیک گویند، نه این‌که به ستیز و جدال رو آورده و حجت‌های بی‌پایه‌ای - مانند حجت یاد شده - را پیش کشند. بنابراین، خداوند متعال همگی را به ایمان امر می‌کند اما هدایت را فقط برای بعضی اراده می‌کند نه برای همه زیرا اگر او هدایت را برای همگان اراده می‌داشت، دیگر کسی کافر نمی‌شد.

خلاصه این‌که: «مشیت تشریحی» کفر در حق حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی‌باشد زیرا او بر زبان پیامبرانش مردم را از کفر نهی کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدر کردن آن برایشان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبارکننده آنها بر کفر نیست بنابراین، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمی‌تواند.

«پس در زمین سیر کنید» به سیری عبرت‌آمیز «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان» از امت‌های پیشین مانند عاد و ثمود «چگونه بوده است» در آن هنگام است که ویرانه‌های برجای‌مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

إِنْ تَحْرَصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

سپس خداوند عز وجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد که چنانچه او گمراهی‌شان را اراده داشته باشد، حرص و اشتیاق وی بر هدایت آنان هیچ سودی به حالشان ندارد: «اگر بر هدایت آنان حریص باشی» و با تلاش و کوشش مجدانه‌ات، هدایتشان را بخواهی، چه سود «که خداوند کسی را که گمراه می‌شود، هدایت نمی‌کند» یعنی: مسلماً خدای سبحان کسی را که گمراهی را انتخاب کرده و حکم حق تعالی به گمراهی‌اش از پیش گذشته است، هدایت نمی‌کند. دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضل) را مفتوح می‌داند. به‌قولی دیگر معنی این است: هر که را خداوند عز وجل گمراه کند - به سبب آن‌که دانسته است او از اهل گمراهی است - هیچ کس نمی‌تواند او را به راه آورد «و آنان را هیچ یاری‌کنندگانی نیست» که بر هدایت کسانی که خدا عز وجل گمراهشان کرده است یاری‌شان دهند، یا آنها را با دفع کردن عذاب نصرت دهند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَر النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود: «و با محکم‌ترین سوگندهایشان» یعنی: با تمام قوت و تمام کوشش خود با سخت‌ترین سوگندها «به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد» از بندگانش «بر نمی‌انگیزد» در حالی که آنان - خدا بکشدشان - با این سوگندهای خود بر دروغگو بودن خداوند متعال سوگند می‌خورند! و هر کس به‌نام خدا عز وجل سوگند یاد کند، قطعاً با محکم‌ترین سوگندهایش، سوگند یاد کرده است.

پس حق تعالی این پندار باطل‌شان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «نه چنان است که می‌گویند» یعنی: او به طور حتم آنان را برمی‌انگیزد «این است وعده‌ای که به حق برعهده اوست» و هیچ خلافتی در آن نیست پس او قطعاً آن را به انجام می‌رساند «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که اعاده حیات و برانگیختن مجدد، بر حق تعالی سهل و ساده است و دشواری ندارد زیرا این اکثریت از معجزه حیات اولیه

خود غفلت کرده‌اند... همان طوری که آنان از قدرت الهی و این که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

لِبَيِّنَةٍ لَهُمْ الَّتِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَيَلْعَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ ﴿٣٨﴾

سپس حق تعالی حکمت خویش در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت را یادآوری کرده، می‌فرماید: «تا برای آنان بیان کند» یعنی: قطعاً برمی‌انگیزدشان تا برایشان روشن کند «آنچه را در مورد آن اختلاف دارند» از حقیقت امر دین حق. که اختلافشان در این امر، با مؤمنان است «و تا کسانی که کافر شده‌اند» به‌خدا سبوحان و منکر زندگی بعد از مرگ گشته‌اند «بدانند که آنها خود دروغگو بوده‌اند» در جدال و انکار بعث بعد از مرگ با این سخنان که: (خداوند کسانی را که می‌میرند بر نمی‌انگیزد) [آیه قبل]. چنان‌که در مکه شخص مشرکی که مسلمانی از وی وامش را خواسته بود و به او در میانه سخنانش گفته بود: «امیدوارم که آن‌را بعد از مرگم از تو بازستانم»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی را که می‌میرند مجدداً بر نمی‌انگیزد». سبب نزول آیه (۳۸) نیز همین واقعه بود.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان سهولت اعاده حیات و بعث مجدد بر وی به بیان قدرت مطلقه خود بر همه چیز و بیان کیفیت ایجاد ابتدایی پرداخته و می‌فرماید: «فرمان ما درباره چیزی که اراده‌اش را کرده‌ایم جز این نیست که به آن می‌گوییم: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۗ وَلَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

«و کسانی که هجرت کردند» از مکه به سوی مدینه «در راه خدا» یعنی: در راه یاری دادن دین وی و طاعتش. هجرت: ترک دیار و خانواده است «بعد از آن که بر آنان ستم شد» یعنی: بعد از آن که در راه خدا ﷺ مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند زیرا اهل مکه گروهی از مسلمانان را شکنجه و آزار می‌دادند تا بدانجا که تعدادی از آنان - ناخواسته - همان سخنی را که مشرکان از آنان می‌خواستند، بر زبان آوردند و

چون از ایشان دست برداشتند، از مکه هجرت کردند «البته آنان را در دنیا به سرایی نیک جای می‌دهیم» به قولی مراد: فرود آوردن مؤمنان به مدینه و سپس استیلایشان بر سرزمین‌هایی دیگر با فتح قلمروها و گشودن شهرهاست و به‌علاوه ستایش و ثنایی است که بعد از آن برایشان باقی می‌ماند و افتخار و شرفی است که نصیب فرزندانشان می‌شود «و قطعاً پاداش آخرت» یعنی: پاداش اعمالشان در آخرت «بزرگتر است» از آنچه که مهاجران از بهره‌های نیکوی یادشده در دنیا به‌دست آوردند «اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن گروه ستمگر این حقیقت را می‌دانستند که مهاجران چه مقام و مرتبه بزرگی دارند، قطعاً به هجرت مبادرت می‌ورزیدند.

این آیه مؤمنان زیر فشار را به هجرت در راه خدا ﷻ ترغیب می‌کند زیرا با هجرت بود که اسلام نیرومند شد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره شش تن از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس و جبیر که بردگان آزاد شده قریش بودند و به‌خاطر عقیده‌شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند. اما قتاده می‌گوید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس خدای عزوجل ایشان را در سرای نیکو - یعنی در مدینه - جای داد. ابن عطیه می‌گوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٤﴾

«همانان که صبر کردند» بر آزارهای مشرکان و بر تلخی و دشواریهای هجرت «و» مخصوصاً «بر پروردگارشان توکل می‌کنند» در تمام امور خویش. پس از آنجا که صبر و توکل هر دو در آنان جمع شد لذا خدای عزوجل ایشان را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ ﴿٤٥﴾

«و پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی می‌کردیم، نفرستادیم» در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد این پندار قریش نازل شد که می‌گفتند: خدای سبحان بزرگتر و والاتر از آن است که از جنس بشر پیامبری بفرستد «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید» یعنی: ای مشرکان! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان اهل کتاب سؤال کنید زیرا آنان به شما خبر خواهند داد که تمام پیامبران الهی از جنس بشر بوده‌اند و

شما نظر به روابط دوستانه‌ای که با اهل کتاب دارید، سخنان را زودتر تصدیق می‌کنید. کتاب را «ذکر» نامید زیرا کتاب پند و اندرزی برای غافلان است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

آن پیامبران را «با بینات و زبر» فرستادیم. بینات: حجت‌ها و برهانها، و زبر: کتابهاست «و ذکر را به‌سوی تو فرود آوردیم» یعنی: قرآن را. البته قرآن هم کتاب و هم در عین حال، معجزه است «تا برای مردم» همگی‌شان «بیان کنی» با سخنان و افعال و مجموعه سنت و سیرت پاکیزه‌ات «آنچه را به‌سوی آنان نازل شده‌است» در این کتاب از احکام شرعی و مژده‌ها و هشدارها.

از این آیه درمی‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت‌های پیامبر ﷺ است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت ﷺ بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست «و تا باشد که آنان تفکر کنند» یعنی: در هشدارهای قرآن تأمل و اندیشه کرده و افکارشان را به کار اندازند و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ

فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

«آیا کسانی که مکرهای بد اندیشیدند» با سعی و تلاش پنهانی در جهت ایدای رسول خدا ﷺ، ایدای اصحابشان، حيله‌گری در بی‌اثر کردن اسلام و دشمنی با اهلش و توطئه برای منحرف کردن مردم از تصدیق پیامبر ﷺ. مکر: سعی کردن به‌فساد به‌طور پنهانی است و این مکرکنندگان، مردم مکه بودند. آری! آیا این مکرکنندگان «ایمن شده‌اند از این‌که» یکی از این چهار چیز آنان را فرو گیرد:

اول: «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب برآنان بیاید» چنان‌که خداوند ﷻ با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ‌انگار چنین کرد؟

سوم: «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارتها و رفت و برگشتشان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: «یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این که سرانجام یکباره بر همگی شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر رضی الله عنه بر منبر از اصحاب رضی الله عنهم سؤال کرد: در تفسیر ﴿أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ﴾ چه می گوید؟ اصحاب رضی الله عنهم ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هدیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی. «همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است» لذا بر فرودآوردن عذاب شتاب نمی کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت تان می دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يُنْفِثُونَ ظِلَّهُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾

«آیا به چیزهایی» چون کوهها و درختان و مانند آنها «که خدا آفریده است ننگریسته اند که چگونه سایه های آنها می گردد» یعنی: سایه های آنها از یک جانب به جانب دیگر میل می کند، در اول روز بر این حالت است که آرام آرام حرکت می کند، سپس در آخر روز به حالتی دیگر باز می گردد «از جانب راست و از جانب چپ» یعنی: از هر دو جانب راست و چپ «سجده کنان برای خداوند» یعنی: درحالی که سایه برای سبحانه سجده کننده است. بنابراین، باید دانست که سرشت همه چیزها بر طاعت حق تعالی قرار داده شده زیرا پدیده های هستی همان گونه هستند که خداوند متعال اراده کرده است. مجاهد می گوید: در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای عزوجل سجده می کند «فروتاننه» یعنی: سجده می کنند درحالی که برای حق تعالی فروتن و خوار شده اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده اند. گفتنی است که این سجده جمادات است، سپس حق تعالی از سجده جانداران سخن می گوید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾

«و آنچه در آسمانهاست» همگی «و آنچه در زمین است از جنبنندگان» که بر روی آن می‌جنبنند «برای خدا سجده می‌کنند» یعنی: فقط برای اوی یکتا و یگانه فروتنی و انقیاد می‌کنند نه برای غیرش. از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای وجود دارند. گفتنی است که در عصر ما، سخن از احتمالات وجود حیات در اجرام دیگر بسیار می‌رود و بر فرض کشف موجودات زنده‌ای در آنها، می‌توان این کشف را در راستای تفسیر این آیه کریمه دانست. «و فرشتگان نیز سجده می‌کنند و آنان گردنکشی نمی‌کنند» از عبادت پروردگارشان و از سجده کردن برای او.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

«از پروردگارشان از فوق خویش می‌ترسند» من فوقهم: یعنی فرشتگان از پروردگارشان می‌ترسند در حالی که او بر ایشان با سلطه و غلبه مطلق خویش مسلط است «و انجام می‌دهند» فرشتگان، یا تمام چیزهایی که ذکر شد «آنچه که بدان مأمور می‌شوند» از اطاعت خدای عزوجل. پس هرگاه همه اشیاء برای خدای عزوجل سجده می‌کنند، دیگر چرا این مشرکان در سلک مطیعان در نمی‌آیند؟!

﴿٥١﴾ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارَهُبُونَ ﴿٥١﴾

«و خداوند فرمود: دو معبود برای خود نگیرید» چنان‌که ثنوی‌ها به پندار خود دو خدا را به عبودیت می‌گیرند؛ خدای نور و خدای ظلمت را «جز این نیست که او خدایی یگانه است» سپس تأکید می‌کند که الوهیت به یک خدای واحد یعنی به‌الله ﷻ منحصر می‌باشد: «پس تنها از من بترسید» یعنی: اگر شما از چیزی می‌باید بترسید، آن چیز فقط من هستم نه غیر من. از مفاد آیه کریمه چنین برداشت می‌کنیم که جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر خدای عزوجل وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع کند.

وَلَمْ يَأْتِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ نَتَقُونَ ﴿٥٢﴾

«و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» در ملک، در آفرینش و در بندگی «و دین پایدار» واصبا: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود «نیز از آن اوست» دین: به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابراین، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این‌که این طاعت از وی در زمانی قطع می‌شود؛ یا با زوال یا با ناکامی‌اش، بجز خداوند عز و جلاله چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به‌طور زوال‌ناپذیری همیشه برایش دوام دارد «پس آیا از غیر خدا می‌ترسید؟» یعنی: آیا از کسانی غیر الله عز و جلاله که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سراسیمه زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟ چنین نکنید بلکه فقط از خدایی پروا کنید که الوهیت و ربوبیت تنها از آن اوست و طاعت اوست که استمرار دارد.

وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

«و آنچه از نعمت با شماست» با انواع گونه‌گون آن «از خداست» نعمت؛ یا نعمت دینی است که عبارت است از معرفت حق تعالی و معرفت خیر و نیکی به‌منظور عمل به آن. یا نعمت دنیوی است؛ اعم از نعمت روحی، یا بدنی، یا خارجی - چون توانگری و رفاه مالی و غیره... که همه اینها از جانب خدای سبحان است. پس بر عاقل لازم است که منعم را در برابر همه این نعمت‌ها شکر گزارده و از شرک آوردن به خدای سبحان بپرهیزد «سپس چون به شما سختی رسد، به سوی او می‌نالید» و زاری و تضرع می‌کنید که آن آسیب و سختی را از شما برطرف کند، نه به سوی غیر وی زیرا فطرتاً می‌دانید که فقط حق تعالی بر دور ساختن آن بلا از شما تواناست. ضر: بیماری، بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضَّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

«سپس چون آن سختی را از شما برداشت، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند» لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست اند اما در آسانی‌ها به خدایی که با برطرف کردن آن رنج و سختی بر آنان انعام نهاد، شرک می‌ورزند و شرک را جانشین شکر می‌نمایند، درحالی‌که او سزاوار شکرورزی است، نه شرک ورزی.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

«تا ناسپاسی کنند آنچه را به آنان دادیم» یعنی: عاقبت آن همه ناله وزاری و استغاثه چیزی جز این کفر و ناسپاسی نیست، گویی آنان با شرک‌ورزی خود، درصدد کفران نعمت و انکار الهی بودن آن نعمت اند «اکنون بهره‌مند شوید» از آنچه که در آن از عبادت غیر حق تعالی قرار دارید پس هر چه دلتان می‌خواهد بکنید. و این تهدیدی است سخت و سنگین «پس به‌زودی خواهید دانست» عاقبت و فرجام کار خود و عذابی را که بر شما در این سرا و در سرای آخرت فرود خواهد آمد.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ ۗ تَاللَّهِ لَشَتَّىٰ لِمَا كُتِبَ لَهُم مَّا قَفَرُوا ۗ ﴿٥٦﴾

«و تعیین می‌کنند» مشرکان «برای آنچه که نمی‌دانند» یعنی: برای خدایان بی‌شعور و نادان خود که جماداتی بیش نیستند، یا برای آنچه که مشرکان نمی‌دانند که آنها زیان می‌رسانند ولی نمی‌توانند شفاعتی بکنند «نصیبی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم» یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان برطرف سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت آنها را نمی‌دانند، بهره‌ای از اموالی را قرار می‌دهند که خداوند متعال روزیشان کرده است تا با اموالی که نذر آن بتان می‌کنند، به زعم خود به خدای عزوجل تقرب جویند «به خداسوگند که البته از آنچه به دروغ برمی‌بافتید، پرسیده خواهید شد» بدین‌سان حق تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می‌کند که آنها را از این افترا مورد سؤال و پرسش قرار خواهد داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾

«و برای خدا دخترانی قائل می‌شوند» چنان‌که قبایل خزاعه و کنانه می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند «منزه است او» از آنچه که این گروه جفاکار به او نسبت می‌دهند «و برای خودشان آنچه را میل دارند، قرار می‌دهند» یعنی: برای خدای سبحان آنچه را که ناخوش دارند - یعنی دختران را - نسبت می‌دهند درحالی‌که حق تعالی از داشتن فرزند منزه است اما برای خود پسران را که بدانها علاقه دارند، مقرر می‌دارند بدین‌گونه است که بر اساس پندار خویش، برترین‌ها را به خود اختصاص می‌دهند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

«و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره‌اش سیاه می‌گردد» یعنی: چهره کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از اثر ظهور علائم اندوه و افسوس، در هم فرورفته و دگرگون می‌شود «درحالی که او پر از اندوه است» از اثر خشم و شدت سرخوردگی، لیکن خشم و اندوهش را پنهان داشته و آن را آشکار نمی‌سازد. بشارت: عرفا به خبر شادی آور گفته می‌شود اما در اصل به معنای خبری است که در دگرگون کردن چهره (بشیره) تأثیرگذار باشد؛ یا به سبب شادی یا به سبب اندوه.

يَنُورِي مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَّمَسَكُهُ عَلَى هُوْبٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

«از قوم خود پنهان می‌شود» یعنی: آن کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از قوم و قبیله خود غایب می‌شود و از آنان روی می‌پوشاند؛ «از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده» یعنی: از ناخوشی و اندوه و عار و ننگی که به سبب تولد دختر برایش پیش آمده است «آیا او را با خواری نگاه دارد» یعنی: به تأمل فرومی‌رود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگاه دارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده‌به‌گور کردن «وه، چه بد داوری می‌کنند» در این‌که دختران مورد نفرت خود را به خدای سبحان نسبت داده و پسران دلخواه را به خود نسبت می‌دهند، چه بد است زنده‌به‌گور کردن دختران بی‌گناه و معصوم.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که خدای عزوجل بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ می‌شود».

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

«برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، وصف زشت است» این وجه دیگری است در رد بر کسانی که گفتند: فرشتگان دختران خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به خدای سبحان است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف می‌کنند «و وصف والا از آن خداست» این وصف عبارت است از: بی‌نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش «و اوست عزیز» یعنی: قدرتمند

در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف می‌باشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت می‌دهد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَجِزُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿١١﴾

«و اگر خداوند مردم را به سبب ستم آنان گرفتار می‌کرد» مراد از مردم در اینجا، کفار یا تمام گنهکارانند. از جمله ستم کفار، یکی هم این ادعایشان است که بتان دختران خدایند. آری! اگر خدای سبحان مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه می‌کرد: «هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت» قتاده می‌گوید: «خدای سبحان در زمان نوح علیه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند - جز آنچه در کشتی حمل شده بود - همه را هلاک ساخت». بی‌هقی نقل می‌کند: «ابوهریره رضی الله عنه از مردی شنید که می‌گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی‌رساند. پس در رد قول وی فرمود: به خدا جل جلاله سوگند چنان نیست که تو می‌گویی بلکه حتی مرغان در آشیانه‌های خود به سبب ظلم ظالم می‌میرند». در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب درمی‌رسد، لیکن پس از آن، آنان براساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می‌شوند».

دلیل این‌که حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، درحالی‌که ستم فقط از بعضی صادر می‌شود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود می‌شوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

«لیکن» کیفر «آنان را تا وقتی معین» که وقت انتهای حیات و به سر رسیدن عمرشان، یا میعاد سر رسیدن عذاب‌شان، یا روز قیامت است «باز پس می‌اندازد پس چون اجلشان فرارسد، نه ساعتی پس و نه ساعتی پیش افتند» تفسیر نظیر این جمله، در (آیه ۳۴) از سوره «اعراف» گذشت.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند جل جلاله عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته‌ای است که خداوند جل جلاله آنان را به بنده‌اش ارزانی می‌دارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا می‌کنند و دعایشان در حق وی، در قبرش به وی می‌پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جُرْمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٣﴾

«و چیزی را که خوش نمی دارند» نسبت دادن آن را به سوی خود «برای خدا قرار می دهند» یعنی: دختران را که محل نفرتشان است به خدای سبحان نسبت می دهند، داشتن شریک در ملک و مال را که برای خود ناپسند می دارند، به خدای سبحان نسبت می دهند و اگر کسی به فرستاده آنها اهانت کند، ناخشنود می شوند درحالی که به فرستادگان خدای سبحان اهانت روا می دارند «و زبانشان دروغ پردازی می کند که نیکویی از آن ایشان است» یعنی: به دروغ می پندارند که خصلت نیک - که به ظنشان اولاد ذکور است - یا پاداش نیک بهشت، از آن ایشان است «شکی نیست که آتش برای آنان است» و این است چیزی که شایسته آنهاست نه آنچه که پنداشته اند «و آنان در این راه رها شدگانند» یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش می شوند. قتاده در معنی (مفراطون) می گوید: «آنها به سوی آتش دوزخ پشتازند و در وارد شدن به آن شتاب می کنند».

ثُمَّ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

«سوگند به خدا که همانا پیامبران را به سوی امت های پیش از تو فرستادیم پس شیطان کردارهای» پلید «شان را برایشان آراست» مانند کفر و تکذیب و استهزا را «پس امروز هم همو یار این کافران است» یعنی: شیطان در حال حاضر نیز قرین و همدمشان است. به قولی: مراد این است که شیطان در روز قیامت و در دوزخ نیز یار و یاورشان است. پس اگر یارای یاری دادن را دارد، باید از او یاری بخواهند!! «و برایشان عذابی دردناک است» در روز قیامت.

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٥﴾

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که بیان کنی برای آنان آنچه را در آن اختلاف کرده اند» از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی «و آن کتاب برای قومی که ایمان می آورند» به خدای سبحان لذا پیامهای پیامبران عليه السلام و مضامین کتابهای آسمانی را تصدیق می کنند «رهنمود و رحمتی است».

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾

«و خدا از آسمان آبی فروفرستاد و با آن، زمین را پس از مرگ آن زنده ساخت» یعنی: زمین را بعد از آن که خشک و بی جان بود، با رویاندن گیاهان زنده ساخت «هرآینه در این» فرود آوردن و زنده ساختن «نشانه‌ای است» روشن بر وحدانیت خداوند عز وجل و قدرت وی بر برانگیختن خلق و بر مجازاتشان «برای گروهی که می شنوند» کلام خدا عز وجل را و می فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی را که کلام الهی متضمن آن است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُنذِرُوا مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِبًا لِّلشَّرِبِ ۗ إِنَّ

«و قطعاً در انعام برای شما عبرتی است» انعام: شتر و گاو و گوسفند است. عبرت موجود در چهارپایان، رام کردن آنها برای صاحبانشان و اطاعتشان از آنهاست. همچنان این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است: «به شما از آنچه در شکمهایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمی شود بلکه سهل و گوارا فرو می رود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره مند می شود. فرث: فضله‌ای است که به شکمبه فرود می آید و چون از شکمبه بیرون رود به آن فرث نمی گویند. یعنی در زیر شیر نابی که شما می نوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرارداد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آن که خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده اند.

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فیه وأطعمنا خیراً منه: بارخدایا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن. اما چون شیر می نوشد، باید بگوید: اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه: بارخدایا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی گیرد».

در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی ای سخن می گوید که بشر بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَبِ نَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۗ

«و» نیز «از میوه‌های درختان خرما و درختان انگور شرابی مستی آور برای خود می گیرید» سکر: شرابی است که مستی می آورد «و از آن روزی نیکو می گیرید» روزی نیکو؛ تمام چیزهایی است که از این دو

درخت بر می آید؛ مانند خرما، شیر، کشمش، سرکه و دیگر فرآورده‌ها «قطعا در این برای مردمی که تعقل می‌کنند» در آیات تکوینی پروردگار «نشانه‌ای است» روشن بر وجود و یگانگی وی.

یادآور می‌شویم که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه‌ای است که از مستی‌آور بودن شراب یاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی می‌کند». علما گفته‌اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ اللَّبَالِ مَبُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد» مراد از این وحی، الهام غریزی است. یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت‌آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است تا بدانجا که در این باره کتابها نوشته و دفترها انباشته‌اند. آری! به زنبور عسل الهام کردیم؛ «که از کوهها و از درختان و از آنچه مردم بنا می‌کنند» از گل و چوب و غیره مصنوعات «برای خود خانه‌ها بساز» یعنی: در روزنه‌های کوهها، در جوف درختان و در ساختمانهایی که فرزندان آدم از دیوار و چوب و غیره می‌سازند، خانه‌هایی موافق و همساز با طبع خود بساز. تعبیر (يعرشون) اکثرا در آن بناهایی به کار می‌رود که از چوب ساخته می‌شوند.

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

«سپس» به زنبور عسل الهام کردیم که «از همه میوه‌ها» و گل‌ها «بخور آن‌گاه راههای پروردگارت را برو» یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است در کوهها و جوف درختان بیوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راههای پروردگارت - یعنی در آن مجاری‌ای - بریز که خوردنی‌هایت در آن مجاری - به قدرت بی‌مثال ما - از شیر به عسل تبدیل می‌شود. یا آن‌گاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالی‌که به راههای پروردگارت باز گشته و هرگز آن راهها را

گم نمی‌کنی بلکه آنها را به‌طور رهبری شده می‌پیمایی «رام شده» یعنی: به راههای پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی‌آن‌که رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی‌آن‌که راه را گم کند، یگراست به آشیانه خود برمی‌گردد.

«آن‌گاه از درون شکم آن، شرابی» که مراد از آن: عسل است «به رنگهای گوناگون بیرون می‌آید» پس نوعی از عسل سفید است، نوعی قرمز، نوعی زرد و نوعی آبی «در آن برای مردم شفای است» جمعی گفته‌اند: این شفا مخصوص به بعضی از امراض است، هم از این روی «شفاء» به صیغه نکره بیان شد. در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفلوز و آب می‌باشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای بیماریهای قلب، احتقان مخ و التهابات حاد کلیوی می‌دانند^۱ «بی‌گمان در این» زنبور عسل و دنیای شگفت‌انگیز آن «برای مردمی که تفکر می‌کنند» و افکارشان را در امر نگرش در صانع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت‌گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ نَوَقَكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُدْرِكُ إِلَىٰ أَزْدِلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

«و خدا شما را آفرید» پس این نعمت را بر خود به‌یاد آورید «باز شما را می‌میراند» پس او را به وصف زنده کننده میراننده بشناسید «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر بازگردانده می‌شود» و آن هنگامی است که انسان از اثر کبر سن به فرتوتی و خرفتی می‌رسد و به‌منزله کودکی بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، کارش به اینجا نمی‌رسد». گفتنی است که سن خرفتی، در همه حالات امری یکسان و یکنواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هرچند از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است». «چندان که پس از دانستن»

^۱ علامه سعید حوی درباره عسل، زنبور آن و فواید این ماده حیاتی، در (۱۶) صفحه بحثی شافی و کافی دارد. نگاه؛ تفسیر ال‌اساس ۶/۲۹۶۷، طبع سوم، دارالسلام - قاهره.

بسیاری چیزها که برایش در زندگی روی داده بود، دیگر «چیزی نمی‌داند» نه بسیار و نه کم، از این جهت در حدیث شریف به روایت بخاری از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا می‌کردند: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَخْلِ وَالْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَأَرْذَلِ الْعَمْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ: خدایا! به تو پناه می‌برم از بخل، تنبلی، فرتوتی و خوارترین عمر، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ». «قطعاً خدا دانای تواناست» داناست به حکمت‌های برگرداندن انسان از کاملترین حال به خوارترین مال، یا از حال زندگی به حال فنا، تواناست بر تبدیل آنچه که بخواهد، آن گونه که بخواهد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعَمَةٍ
اللَّهُ يَجْحَدُونَ (۷۱)

«و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است» یعنی: روزی را بر برخی از بندگانش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه وی است.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» پیرامون این امر می‌گوید: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسانها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...». به قولی معنی آیه این است: خدای سبحان به مالکان بردگان بهتر از بردگانشان روزی داده است، به دلیل این فرموده‌اش: «پس کسانی که فزونی داده شدند، بازگرداننده روزی خود بر مملوکان خود نیستند» یعنی: صاحبان و مالکان اموال، مال و دارایی خود را به بردگان خود نمی‌دهند «تا همه آنان» یعنی: مالکان و مملوکان «در آن» یعنی: در روزی و مال و دارایی «برابر باشند» پس ای مشرکان! شما چگونه بندگان را با من شرکایی برابر قرار داده و آنها را پرستش

می کنید، درحالی که خود بردگانتان را شریک مال خویش نمی گردانید؟ «پس آیا نعمت خداوند را انکار می ورزند» با شرک آوردن به وی؟!

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ
وَيَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

«و خدا برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» که با آنان انس و الفت می گیرید و اگر همسرانتان از نوعی دیگر آفریده می شدند، آن انس و الفت و محبت میان شما و آنان برقرار نمی شد. پس این از رحمت حق تعالی بر شماست «و برای شما از زنانتان فرزندان و حفده ای آفرید» حفده: نوادگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندانند که خدمت پدر را می کنند «و شما را از پاکیزه ها روزی داد» که از آنها به گوارایی تمام می خورید و لذت می برید «آیا» بازهم «به باطل ایمان می آورند» مراد از باطل: این عقیده آنان درباره بتانشان است که نفع و زیان می رسانند «و به نعمت خدا کفر می ورزند» و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی گذارند؟.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾

«و به جای خداوند چیزهایی را» یعنی: معبوداتی را «می پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمانها و زمین نیستند و توانایی ندارند» در این که آن روزی را مالک گشته و در آن تصرف کنند زیرا این معبودات از جماداتند و هیچ شعور و توانی ندارند. پس کسی که این گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟.

فَلَا تَضُرُّوهُ اللَّهُ الْأَمْثَالُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

و از آنجا که پرستشگران غیر خدای سبحان این پرستش خود را با فلسفه‌بافی‌های بی‌اساس توجیه کرده و در این باره مثل می‌زنند، خدای سبحان فرمود: «پس برای خدا مثل نزنید» یعنی: برای او مثل و ماندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل و ماندی ندارد.

مشرکان می‌گفتند: خدای عالم بزرگتر و بلندمرتبه‌تر از آن است که یکی از ما مستقیماً او را پرستش نماید، از این‌روی به بتان و ستارگان توسل جسته آنها را وسیله قرب خود به حق تعالی می‌شناختند چنان‌که مردم زیردست و پایین‌مرتبه به بزرگان خدمت می‌کنند و باز آن بزرگان به خدمت شاه می‌پردازند «هرآینه خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» او می‌داند که همتایی ندارد اما شما با جهل‌تان برایش همتا قائل می‌شوید.

❖ **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُفِيقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾**

سپس خداوند ﷻ برای رد و ابطال شرک‌شان دو مثل می‌زند؛ مثل اول این است: «خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که بر هیچ کاری قدرت ندارد» که آن‌را انجام دهد بنابراین مالک چیزی هم نیست «و بین کسی که از سوی خویش به وی روزی نیکو بخشیده‌ایم» از آزادگانی که هم مالک اموال است و هم هرگونه که خواسته باشد در اموال خویش تصرف می‌کند «پس او از آن روزی خرج می‌کند» در راههای خیر و انواع امور پسندیده «پنهان و آشکارا» یعنی: در هر وقتی که خواسته باشد، با تمام اختیار و اراده خود «آیا این دو برابرند؟» یعنی: آیا آن شخص برده و این شخص آزاد که به اوصاف ذکر شده موصوف است، یکسان و برابرند؟ مسلماً برابر نیستند. پس همچنین بدانید که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده، با بتان جامدی که مالک هیچ نفع و زیبایی نبوده و عاجزترین موجودات می‌باشند، برابر نیست «الحمد لله» همه سپاس‌ها مخصوص خداست؛ در برابر کمالاتش «بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این حقیقت را تا فقط آن ذاتی را پرستند که پرستش شایسته اوست و تا آن منعمی را بشناسند که به آنان نعمت‌های بزرگی ارزانی کرده است.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا زَجَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجَّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

اما مثل دوم: «و خدا مثلی دیگر می‌زند» برای خود و برای بتان که از مثل قبلی روشنتر و آشکارتر است «دو مرد هستند که یکی از آنها گنگ است» ابکم: از سخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده‌بریده سخن می‌گوید و به خوبی قادر به سخن گفتن نیست «و هیچ کاری از او بر نمی‌آید» به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان «و او سربار است بر سرپرست خویش» و بار دوش سرپرست و نزدیکان خویش است «هر جا که او را می‌فرستد، هیچ خیری به همراه نمی‌آورد» زیرا او از هرگونه تصرف و کارکرد نیکی عاجز است و برایش امکان سخن گفتن هم وجود ندارد «آیا این شخص» با این اوصافی که دارد «با کسی که به عدل فرمان می‌دهد» و دارای هوش و حواسی سالم است «و او خود» شخصا «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست. هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أُمِرَ السَّاعَةَ إِلَّا كَلِمَةٍ أَلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: مختص اوست و هیچ کس دیگر با او در آن مشارکت ندارد «و» از امور غیبی که مختص به اوست «کار قیامت» است که در نزدیکی و سرعت برپایی‌اش «جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن نیست» پس این است وصف سرعت قدرت حق تعالی بر آوردن قیامت. یعنی: کار برپا ساختن قیامت در سرعت و سهولت خود، در پیشگاه حق تعالی چیزی جز مانند یک چشم برهم زدن و حتی کمتر از آن نیست زیرا حق تعالی همین که به یک چیز بگوید: «موجود شو»، آن چیز بی‌درنگ موجود می‌شود «بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست» و برپا کردن سریع قیامت از جمله توانایی‌های اوست.

سپس سیاق آیات مجدداً به برشمردن نعمت‌های حق تعالی بر می‌گردد:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

«و خدا شما را از شکم مادرانتان - درحالی که هیچ چیز نمی‌دانستید» یعنی: کودکان نادانی بودید که به هیچ چیز علم نداشتید «بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد» تا به وسیله آنها علمی را

که در هنگام بیرون آمدن از شکمهای مادرانتان نداشتید، به دست آورید و حاصل نمایید «باشد که شکر کنید» و شکر آنها به این است که هر حاسه و ابزاری را در همان چیزی به کار اندازید که برای آن آفریده شده است و از این راه است که نعمت‌های خدای عزوجل را پاس می‌دارید و شکر و سپاس او را به جا می‌آورید.

الْمُرُورُ إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٨﴾

«آیا به سوی پرندگان رام شده ننگریسته اند؟» پرندگانی که به وسیله بالها و سایر اسباب لازمی که خداوند عزوجل برایشان آفریده است، برای پرواز رام ساخته شده‌اند، وسایل و اسبابی چون نازکی قوام هوا، الهام نمودن این امر به آنها که بالهای خود را باز و بسته کنند و دیگر خصوصیات لازم برای پرواز پس همچنان که شناکننده در آب شنا می‌کند، آنها «در فضای آسمان» در هوای آزاد به سمت بالا شنا می‌کنند «آنان را نگاه نمی‌دارد» در فضا «جز خداوند» به قدرت بی‌مثال خویش زیرا سنگینی اجسام پرندگان و رقت قوام هوا، دو عاملی‌اند که مقتضی سقوط آنها به زمین می‌باشند، چرا که پرندگان نه از بالای سر خود به رشته‌ای آویخته‌اند و نه از پایین پای خود به چیزی متکی‌اند که سقوط نکنند «هرآینه در این» نمونه از صنع پروردگار «نشانه‌هاست» که بر وحدانیت خدای سبحان و قدرت وی دلالت می‌کند اما این نشانه‌ها «برای گروهی» است «که ایمان می‌آورند» به خدای سبحان و به شریعت‌های وی که پیامبرانش علیهم‌السلام آورده‌اند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمِئَةً إِلَى حِينٍ ﴿٨٠﴾

«و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد» که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت و رنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندد «و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی نهاد» که عبارتند از خانه‌های چادرنشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «که آنها را سبک می‌یابید» یعنی: حمل آنها بر شما سبک است «در روز جابجا شدنتان» ظعن: سیر و سفر صحرانشینان برای جستجوی آب و گیاه و چراگاه و جابه‌جاشدن از موضعی به موضعی دیگر است «و» آنها را سبک می‌یابید «روز اقامت‌تان» که آن خیمه‌ها را مجدداً به سادگی بر پا می‌دارید «و از پشمها و کرکها و موهای آنها

اثاثیه قرار داد» پشم از آن گوسفند است، کرک از آن شتر و مو از آن بز. اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل گسترده می‌شود و خانه‌ها بدان آراسته می‌شود. و بهره‌گیرتان از این اثاثیه؛ «تا وقتی معین» است، یعنی تا آن هنگام است که نیاز خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ مِنَ الْحَرِّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

«و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌سارها پدید آورد» یعنی: اشیایی چون درختان و سقف‌ها را پدید آورد که از گرمای خورشید به سایه آنها پناه می‌برید «و از کوهها برای شما غارها پدید آورده» که بدانها از باران در امان می‌مانید. ابن‌کثیر «اکنان» را به دژها و قلعه‌ها معنی نموده، که این معنی دقیق‌تر و عام‌تر است «و برای شما تن‌پوشهایی ساخت» که عبارتند از: پیراهن و جامه‌های دیگر ساخته شده از پشم، پنبه، کتان و غیره «که شما را از گرما حفظ می‌کند» و همچنین از سرما. مخصوصا از گرما یاد شد نه از سرما، به سبب اکتفا به ذکر یکی از ضدین از ذکر دیگری، چرا که نگاه‌داری از زیان گرما امری است که انسان گاهی متوجه آن نمی‌شود پس ذکر آن لازم بود. همچنان محتمل است که عدم ذکر سرما به سبب این باشد که آیه کریمه فقط در مورد منت نهادن به آن چیزی است که از گرمای محافظت می‌کند «و» برای شما «تن‌پوشهایی» آفرید «که شما را از آسیب جنگتان حمایت می‌کند» که عبارتند از: زره‌ها و جوشن‌هایی که مردم در جنگ می‌پوشند و به وسیله آنها خود را از ضرب و طعن و تیر دشمن نگه می‌دارند «این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند» با انواع و اصناف نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شد و با غیر آن از نعمت‌ها «تا باشد که منقاد شوید» و به فرمانش گردن نهید زیرا کسی که به امعان نظر و تأملی درخور در این نعمت‌ها بنگرد، جز مسلمان شدن و گردن نهادن به حق، راه دیگری در پیش روی او باقی نمی‌ماند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

«پس اگر رویگردان شدند» از پذیرش تمام اسلام «جز این نیست که بر تو ابلاغ و رساندن آشکار است» و جز این، چیز دیگری بر عهده تو نیست زیرا خداوند متعال تو را بر آن مکلف نساخته که آنها را هر طوری شده به ایمان وادار کنی.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

«نعمت خدا را می‌شناسند» یعنی: می‌دانند که این حق تعالی است که بر آنان فضل و منت نهاده اما «باز هم منکر آن می‌شوند» با اعمال و قیحانه خود؛ از جمله با پرستش غیر الله ﷻ و گفتن سخنان باطل و بیهوده، مانند این سخن که: این نعمت‌ها بر اثر شفاعت و میانجیگری بتان به ما ارزانی شده است و این‌که: ما این نعمت‌ها را از پدرانمان به ارث برده‌ایم! به‌رحال، آنان این نعمت‌ها را در راهی که فراهم آورنده رضای پروردگار سبحان باشد، به‌کار نمی‌گیرند «و بیشترین‌شان کافرند» یعنی: ناسپاس و منکر نعمت‌های خدای مانند.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان راجع به کار دعوتشان سؤال کرد، رسول خدا ﷺ این آیه را بر وی قرائت کردند: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾: (و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. باز قرائت کردند: ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا﴾: (و از پوست حیوانات برای شما خانه‌هایی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. تا این‌که رسیدند به: ﴿كَذَلِكَ يُتَرَفُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ﴾: (این‌گونه او نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید). در این هنگام آن اعرابی روی گردانید پس نازل شد: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا...﴾.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

«و آن روز که از هر امتی گواهی را برانگیزیم» گواه هر امت، پیامبر آن است که در حقش به ایمان و تصدیق و علیه آن به کفر و انکار و تکذیب گواهی می‌دهد و آن روز، روز قیامت است «سپس به کافران اجازه داده نمی‌شود» که عذرخواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمی‌شود که به سوی دار دنیا برگردند «و نه از آنان عتاب طلب کرده می‌شود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمی‌شود که هم‌اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمی‌شود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

«و چون ستم‌پیشگان» یعنی: کافران و مشرکان «عذاب را ببینند» یعنی عذاب جهنم که به سبب شرک آوردن سزاوار آن شده‌اند، در این هنگام به آنان اضطراب و بی‌قراری دست می‌دهد «پس از آنان سبک کرده نشود» این عذاب به مدت حتی یک لحظه «و مهلت داده نمی‌شوند» تا توبه کنند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾

«و چون کسانی که شرک ورزیده‌اند، شریکان خود را ببینند» یعنی: بتان و معبودانی را که در دنیا عبادت کرده‌اند زیرا بتان و معبودان باطل نیز با مشرکان برانگیخته می‌شوند «می‌گویند: پروردگارا! اینانند شریکان ما که ما بجز تو می‌پرستیدیم» هدفشان از این سخن انداختن تمام بار گناه بر گردن بتان و معبودان باطل است «ولی شریکان این سخن آنان را رد می‌کنند» یعنی: خدای عزوجل آن بتان و شیاطین را ناطق می‌گرداند و آنها سخن مشرکان را رد کرده و به آنها می‌گویند: «که شما جدا دروغ‌گویید» در این پندار که گناهتان را تماما به دوش ما می‌افکنید بلکه گناه، گناه خود شماست. به‌قولی: مراد این است که بتان و معبودان، مشرکان را در این سخنشان که آنان شریکان خدای سبحان بوده‌اند، تکذیب کرده و شریک بودن خود برای خدای سبحان را نفی می‌کنند زیرا خدای عزوجل شریکی ندارد.

وَأَقْوَمُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

«و آن روز به سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند» یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می گردند و به عذاب وی تسلیم می شوند «و آنچه افترا می کردند از آنان گم شود» یعنی: کسانی که به ناروا مورد پرستش آنان قرار می گرفتند، گم و ناپدید می شوند و لذا نمی توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

سپس خدای عزوجل جزای کسانی را که میان کفر و بازداشتن از راه خدا ﷻ جمع کرده اند بیان کرده و می فرماید: «کسانی که» خود «کفر ورزیدند و» غیر خود از مردم را نیز «از راه خدا» که راه اسلام است «بازداشتند» و با آراستن کفر برایشان، آنها را به کفر وادار ساختند «عذابی بر عذابشان می افزاییم» عذابی به سبب کفرشان؛ و عذابی دیگر هم به سبب بازداشتنشان از پیروی حق لذا افزون بر آن عذابی که به سبب گمراهی خود مستحق آن بودند، سزاوار عذاب دیگری می شوند «به سبب آن که فساد می کردند» یعنی: دیگران را از راه حق به بیراهه می کشانیدند.

در حدیث شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه می برند پس چون به آن می رسند، عقربهایی به سراغشان می آیند که گویی استرانی بزرگند و افعی هایی که گویی شترانی قوی و درازگردند پس آنها را نیش می زنند و این است معنی فزونی عذابشان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ

شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

«و» به یادآور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنسشان «بر آنان برانگیزیم» برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان گواه آوریم» که بر له یا علیه شان گواهی دهی. به قولی معنی این است: به نفع امت گواهی می دهی. نظیر این آیه در سوره های «بقره/۱۴۳» و «نساء/۳۳» نیز گذشت «و بر تو کتاب را» یعنی: قرآن را «تبیانی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن

برای همه امور دین و دنیایان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما ﷺ در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید.

ابن جریر و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا خدای عزوجل این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابراین، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می‌برند.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

«در حقیقت، خدا به عدل و احسان امر می‌کند» عدل: انصاف و میانه‌روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و - چنان‌که ابن‌عطیه گفته است - شامل هر امر واجبی می‌شود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ستم و در پیش گرفتن شیوه دادگری و انصاف. اما احسان: عبارت است از فضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که خدای عزوجل بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت - چنان‌که در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است - «عبارت از آن است که خداوند ﷻ را آن‌گونه عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند». البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی می‌کند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«و» حق تعالی شما را امر می‌کند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می‌شود «و نهی می‌کند از فحشاء» فحشاء: عبارت از خصلتی است که بسیار زشت و قبیح باشد - اعم از گفتار یا کردار ناشایست - مانند زنا و بخل «و» شما را منع می‌کند از «منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی کرده است، که این معنی شامل تمام گناهان می‌شود «و» شما را منع می‌کند از «بغی» بغی: عبارت است از کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم

سزاوارتر به آن نیست که خداوند عز وجل مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند. «به شما اندرز می‌دهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این اندرزها.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه جامع‌ترین آیه در کتاب خداوند عز وجل برای [مفاهیم] خیر و شر است». یادآور می‌شویم که همین آیه کریمه، سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان بن مظعون رضی الله عنه از آن جمله بود.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

«و چون با خدا پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید» این معنی، شامل هر عهد و پیمانی است که انسان می‌بندد، مانند عهد بیعت با خلیفه و غیره. بریده رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. «و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها نشکنید» یعنی: سوگندهای مربوط به پیمانها و میثاقها را بعد از مؤکد ساختن و استوار نمودن آنها نشکنید «حال آن که خدا را بر خود کفیل گرفته‌اید» یعنی: او را بر خود گواه گرفته‌اید. به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته‌اید «بی‌گمان خدا از آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكُنَّا نَتَخَدُّونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِمْ وَلِيَبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿١٢﴾

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوارساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته‌رشته از هم می‌گسست و به حال اول آن بر می‌گرداند. ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز می‌کرد و دیگر بار آن را می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». «تا سوگندهای خود را در میان خود وسیله تقلب

سازید» دخل: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است «که» این نیرنگ و دغل به خیال این است که «گروهی از گروهی افزون‌ترند» از نظر تعداد و مال و منال. یعنی: شما برای مردم - وقتی از شما در تعداد و مال و منال بیشتر باشند - سوگند می‌خورید تا به شما اطمینان کنند ولی چون بر آنان امکان غدر و خیانت یافتید، به آنان غدر می‌کنید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این‌که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول خدا ﷺ نقض کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب با حلیفان خویش پیمان می‌بستند اما چون گروهی دیگر را از آنان افزونتر و نیرومندتر می‌دیدند، آن پیمان را شکسته و با این گروه نیرومندتر هم‌پیمان می‌شدند لذا از این کار منع شدند». «جز این نیست که خدا شما را به آن افزونی می‌آزماید» یعنی: شما را امتحان می‌کند که آیا به ریسمان وفا چنگ می‌زنید، یا به فزونی مال و شمار دیگران فریفته شده عهد و بیعت‌تان را می‌شکنید «و البته برای شما در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید، بیان می‌کند» پس در آن روز، خداوند ﷻ حق را نمایان ساخته و درجات حق‌باوران را بالا می‌برد و در جانب مقابل، باطل و باطل‌پرستان را نمایان و عریان کرده عذابی را که سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَسْتَ لَن عَمَّا كُنْتُمْ تَمَلُّونَ ﴿١٣﴾

«و اگر خدا می‌خواست، قطعا شما را امتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و بر حق و حقیقت متفق و همداستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضا کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: خداوند ﷻ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابراین، آنان بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی و سوگندشکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: خداوند ﷻ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب می‌کند، با توفیق دانش به راه هدایت - به‌عنوان فضلی از سوی خویش - هدایت می‌کند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش

«و البته از چون و چند آنچه می کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

وَلَا تَنخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَزَلَاقَدَمُ بَعْدَ نُبُوَّتِهَا وَتَذُقُوا السُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ



سپس نهی از سوگندشکنی را مجدداً تکرار می کند: «و زنهار، سوگندهایتان را دستاویز تقلب میان خود قرار ندهید» مراد از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول خدا ﷺ و دیگر سوگندها است. بدین سان، خدای عزوجل کسانی را که با رسول وی ﷺ بیعت کرده اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می کند «تا لغزش قدمی پس از استواری اش پیش آید» یعنی: کسی که پیمان می شکند، خطای بزرگی مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آن که در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت قدم بوده است «و به سزای آن که» مردم را «از راه خدا بازداشته اید، عذاب را بچشید» در دنیا قبل از آخرت زیرا کسی که بیعت را بشکند و مرتد شود، دیگران نیز در این کار به او اقتدا می کنند پس او در واقع دیگران را نیز از راه خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ باز داشته است چرا که با این کار خود سنت بدی را مرسوم ساخته لذا گناه آن و گناه کسی که از آن الگوبرداری کند، بر ذمه وی است «و برای شما عذابی بزرگ باشد» در آینده که همانا عذاب آخرت است.

در بیان سبب نزول از کلبی روایت شده است: آیه کریمه در باره مردی از حضرموت به نام عبدان بن أشوع نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ از امر القیس کنندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «آیا بر آنچه می گویی گواهی هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می دانند که من در آنچه می گویم صادق ولی او را از من گرامی تر می دارند. آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امر القیس فرمودند: «رفیقت چه می گوید؟». او گفت: دروغ و باطل می گوید. پس دستور دادند که سوگند بخورد. اما عبدان گفت: امر القیس مردی فاجر است و پروایی از سوگند خوردن ندارد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «حال که گواهی نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان گفت: جز پذیرفتن سوگندش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امر القیس دستور دادند که سوگند بخورد اما همین که برخاست تا سوگند بخورد، آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد.

وَلَا تَسْتُرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِتْمَانًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ
وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«و پیمان الهی را به بهای ناچیزی نفروشید» و آن هر گونه متاع دنیوی ای است، هرچند که در شکل ظاهری بسیار و با ارزش باشد «زیرا آنچه نزد خداست» از پیروزی، غنایم جنگ، رزق فراخ در دنیا و آنچه نزد وی در آخرت از نعمت‌های بهشت است «همان برای شما بهتر است، اگر بدانید» یعنی: اگر از اهل علم و تمیز باشید زیرا «آنچه نزد شماست» از بهره‌های دنیا «فانی می‌شود» هرچند فراوان و بالاتر از حد توقع و تصور شما هم باشد «و آنچه نزد خداست» از گنجینه‌های رحمت وی «باقی است» و فناپذیر و پاینده، که هرگز گسست و انقطاعی ندارد «و البته صابران را بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: قطعاً به آنان به سبب شکیبایی‌شان در ثبات و پایداری بر عهد با رسول خدا ﷺ، استمرارشان بر ایستادگی در پای میثاق تکلیف، جهادشان با کافران و نیز شکیبایی و پایداریشان بر آزارها و شکنجه‌های دشمن، پاداش می‌دهیم و این پاداش و مزد بر حسب نیکوترین طاعتی است که می‌کردند، بدین معنی که بر گناهان و بدی‌هایی که در گذشته کرده‌اند، قلم عفو می‌کشیم.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

﴿١٧﴾

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: چون دو آیه فوق نازل شد، امرأ القیس گفت؛ آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود می‌شود ولی رفیقم (عبدان) بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کند، پاداش می‌یابد. بارخدا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا سوگند که نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب خدا ﷻ و سنت پیامبر وی ﷺ است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام

وجوه راحت و آسایش وی. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلما به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می کردند، پاداش می دهیم» تفسیر نظیر این جمله، در آیه قبل گذشت. در حدیث شریف آمده است: «قطعا هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۹۸﴾

«پس آن گاه که می خواهی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی: از خدای سبحان بخواه تا تو را از وسوسه های شیطان رانده شده و ملعون، در پناه خود بدارد. باید دانست که قرائت «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» خواننده را از آشفتگی فکری در هنگام تلاوت باز داشته و به او امکان می دهد تا در آیات قرآن تدبر و تفکر کند. گفتنی است که خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امت شان است بلکه خطاب به امت در اولویت قرار دارد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از وسوسه های شیطان معصوم بوده اند. امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علما مفید استحباب است. همچنین جمهور علما بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۹۹﴾

«هر آینه شیطان را سلطانی نیست» یعنی: او تسلط و غلبه ای ندارد «بر» اغوای «کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند» یعنی: امور خویش را - در هر سخن و عملی - به او تفویض می کنند زیرا ایمان به خدا جل جلاله و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می دارد و اگر هم او در یکی از آنان وسوسه ای القاء نماید، وسوسه اش تأثیری ندارد.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۰﴾

«جز این نیست که سلطه او» به اغوا و فریفتن «فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند» یعنی: شیطان را به ولایت و دوستی گرفته، از او در وسوسه هایش اطاعت کرده و خداوند جل جلاله را نافرمانی

می‌کنند «و» همچنین سلطه شیطان «بر کسانی» است «که آنان برای خدا شریک مقرر می‌کنند» به‌خاطر شیطان و به سبب وسوسه وی.

سپس خداوند متعال به طرح و رد دو شبهه کفار پیرامون قرآن می‌پردازد؛ شبهه اول در مورد قضیه «نسخ» و شبهه دوم در این مورد است که قرآن به ظن باطل آنان، منشأ بشری دارد:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُزِيلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

«و چون آیتی را به‌جای آیتی بدل کنیم» یعنی: چون آیه‌ای را منسوخ کنیم^۱ با آوردن آیه‌ای دیگر به‌جای آن؛ «و خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است، می‌گویند» کفار قریش که از حکمت نسخ بی‌خبر می‌باشند «جز این نیست که تو» ای محمد! «افتراکننده‌ای» یعنی: تو بر خدا دروغ و افترا می‌بندی و آنچه را که او نگفته، بر وی بر می‌سازی، از آنجا که می‌پنداری خداوند تو را به امری فرمان داده، سپس مجدداً تو را برخلاف آن دستور داده است! خدای متعال در رد این پندار کفار می‌گوید: «بلکه اکثر آنان نمی‌دانند» حکمت در نسخ را و این‌که در مشروع‌ساختن حکم منسوخ شده، مصلحتی موقت و مقطعی در کار بوده که بعد از گذشت آن وقت معین، قطعاً مصلحت در آن است که حکم دیگری مشروع گردد.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

«بگو: آن را» یعنی: قرآن را «روح القدس» یعنی: جبرئیل عليه السلام که از پلیدیهای بشری پاک است «از جانب پروردگارت» و به فرمان وی «به حق فرود آورده است» حقی که هیچ خطایی در آن نیست و مبتنی بر حکمت‌های بالغه‌ای که صلاح خلق در آنها نهفته است «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند» بر ایمان، به وسیله این قرآن «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به‌سوی احکام ناسخ هدایت می‌کند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب خداوند جل جلاله را به پاداش عظیم بشارت می‌دهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مژده بخش آنهاست.

^۱ سخن درباره «نسخ»، در سوره «بقره/۱۰۶» گذشت.

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ﴿١٠٣﴾

سپس حق تعالی شبهه دوم کافران را این گونه مطرح نموده و رد می نماید: «و نیک می دانیم که کافران می گویند: جز این نیست که بشری به او آموزش می دهد» یعنی: بی گمان محمد صلی الله علیه و آله قرآن را از بشری از بنی آدم می آموزد نه از فرشته ای. خاطر نشان می شود؛ بشری که این گمان را به او بستند - بنا به روایتی در بیان سبب نزول - غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعدا به اسلام گروید. این غلام در پای کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گه گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او می نشستند و چند کلمه ای با او سخن می گفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می دانست که پاسخ طرف را - بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت - داده می توانست.

قطعا این پندارشان بی اساس است زیرا: «زبان کسی که این نسبت را به او می دهند، عجمی است» و زبان عجمی در برابر زبان عربی الکن بوده و بهره چندانی از فصاحت ندارد «در حالی که این» قرآن «به زبان عربی شیوا و روشن است» و از بلاغت عربی و بیانی روشن و اعجاز گونه برخوردار می باشد پس چگونه می پندارید که بشری از عجم این قرآن را به او می آموزد، در حالی که شما خود که سردمداران فصاحت و علمداران بلاغت هستید، از معارضه با سوره ای از قرآن عاجز گشته اید؟ پس کسی که کمترین بهره ای از عقل داشته باشد، چنین اتهامی نمی بندد و چنین سخنی نمی گوید.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

«در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند» یعنی: قرآن را تصدیق نمی کنند «خدا آنان را هدایت نمی کند» به سوی حق و راه نجات، به دلیل آنچه که او در علم ازلی خود از شقاوتشان دانسته است «و برایشان عذابی دردناک است» به سبب کفر و تکذیبشان.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٠٥﴾

«جز این نیست که فقط کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند» پس چگونه از پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ پردازی روی می دهد در حالی که او در رأس مؤمنان به آیات الله عز وجله قرار دارد؟ «و آنان» که به این وصف موصوفند «خود دروغ گویانند» یعنی: بی گمان دروغ، وصفی لازم برای خود آنان و عاداتی از عادات همیشگی خودشان است.

این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

«هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد» او عذابی سخت و دردناک در پیش دارد و مستوجب خشم خدا عزوجل می‌گردد «مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است» این آیه ناظر بر کسانی است که با نطق سخن کفر یا با ارتکاب عمل کفر، مرتد می‌شوند بعد از آن که به اسلام در آمده بودند.

باید دانست که گفتن سخن کفر یا ارتکاب عمل کفر دارای دو حالت است: یکی این که چنین چیزی به رضا و اختیار انسان از وی صادر شود. دوم این که کسی دیگر او را به گونه‌ای بر کفر اکراه و اجبار نماید که بیم کشته شدن وی متصور باشد پس در این هنگام از روی ناچاری فقط به زبان کلمه کفر را بگوید درحالی که قلبش به ایمان مطمئن است. لذا حکم این دو حالت یکسان نیست زیرا اکراه و اجبار بر کفر مستوجب سزا و گناه نبوده و اگر کسی به زور وادار ساخته می‌شود که سخنی کفرآمیز بگوید، یا فعل کفری‌ای همچون سجده کردن برای غیر خدا عزوجل را انجام دهد، بر او گناهی نیست، به شرط این که قلبش در حال صدور این قول یا فعل کفری، به ایمان مطمئن باشد بنابراین، بر چنین کسی به کفر حکم نمی‌شود. اما حسن، اوزاعی، شافعی و سحنون رحمهم الله برآنند که این رخصت فقط در گفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و عمد مرتد شود «و به کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و به آن اطمینان یافته و پایداری کند «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود» لذا چنین کسانی در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

عبدالرزاق، ابن سعد و ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: «مشرکان عماربن یاسر را گرفته و سخت شکنجه و آزارش دادند و رهایش نکردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام داده و خدایانشان را به نیکی یاد کند. سرانجام او در زیر فشار شکنجه، به گفتن این سخن وادار شد آن گاه آشفته و اندوهناک نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به وی گفتند: حکایت چیست؟ گفت: حکایت شر و شرمساری؛ مرا چنان

شکنجه کردند تا به اجبار زبان به دشنام شما آلودم و خدایانشان را ستودم! فرمودند: اما قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگربار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

اما بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هرچند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند بر این‌که: اگر کسی بر کفر اجبار می‌شود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن می‌دهد، نزد خدای عزوجل از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابراین، دستور رسول خدا ﷺ به عمار رضی الله عنه در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل این‌که خیب رضی الله عنه در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول خدا ﷺ بهتر از عمار رضی الله عنه بود که تن به تقیه داده بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾

«این» کفر بعد از ایمان «به سبب آن است که آنان زندگانی دنیا را دوست داشتند» یعنی: به سبب برتری دادن آنان است زندگانی دنیا را «بر آخرت و به سبب آن است که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند» به سوی ایمان؛ مادامی که آنها ترجیح دهنده کفر بر ایمان باشند و این سنت حق تعالی است در خلقش.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَعَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾

«آنان» یعنی: مرتدان برتری‌دهنده دنیا بر امر خدای و عزوجل و ایمان به وی «کسانی‌اند که خدا بر دلها و بر گوش و دیدگانشان مهر نهاده است» پس اندرزاها را به سمع قبول نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و نشانه‌هایی را که به وسیله آنها به حق راه یافته می‌شود، نیز نمی‌بینند «و آنان خود غافلانند» از فرجام بدی که خدای عزوجل درباره آنان اراده کرده است و هیچ غفلتی همانند این غفلت نیست. ملاحظه می‌شود که خداوند متعال در این دو آیه، شش حکم را علیه مرتدان صادر کرده است.

لَا جُرْمَ أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

«شک نیست در این که آنها در آخرت همان زیان کارانند» یعنی: در خسران و زیان کامل قرار دارند و به حدی در آن فرورفته‌اند که فوق آن دیگر حد و مرزی متصور نیست.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾

«از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند» از دار کفر به سوی دار اسلام «بعد از آن که مورد شکنجه قرار گرفتند» یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه درافکندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند «سپس جهاد کردند» در راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ «و صبر کردند» بر جهاد و برسختی‌های تکلیف «بی‌گمان پروردگارت بعد از آن» افتاد نشان در فتنه کفار «قطعا آمرزنده و مهربان است» زیرا آنها کلمه کفر را به اجبار و در زیر شکنجه کفار گفته‌اند و سینه‌ها و دل‌هایشان پذیرای کفر نگردیده است. به قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانی که مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه‌هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه‌کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به سر می‌بردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخر الامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد.»

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِجَدِلٍ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ﴿١١١﴾

«آن روز که هر کس دفاع‌کنان از طرف شخص خود می‌آید» تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد و کسی دیگر برایش اهمیتی ندارد «و هر کس به جزای آنچه کرده» از خیر یا شر «بی‌کم و

کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود» یعنی: نه از پاداش خیر کاسته می‌شود و نه بر کیفر شر افزوده می‌گردد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٣﴾

«و خدا شهری را مثل زده است» این مثلی است که خدای عزوجل برای مردم مکه زده است تا قریش بیدار شود، به خود آید و بر گمراهی‌اش استمرار نورزد.

به‌قولی مراد از «قریه» در اینجا خود شهر مکه است که خداوند ﷻ آن را برای غیر آن از شهرهای ستمگر مثل زده است و این در زمانی بود که رسول خدا ﷺ در حق مکیان دعای بد کردند و گفتند: «اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين كسني يوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت کن و آن فشار را برآنان قحطی‌ای چون قحطی عهد یوسف عليه السلام بگردان» پس دعای رسول خدا ﷺ مستجاب شد و آنان به قحطی سختی مبتلا شدند تا بدانجا که استخوانهای پوسیده را می‌خوردند. همچنین این مثل، اندرز و هشدار به غیر مکیان است که از مانند چنین فرجامی بپرهیزند.

آری! تأمل کنید در مثل آن شهر: «که امن و امان بود» و مردم آن نه ترسی داشتند، نه نگرانی و هراس و پریشان‌حالی‌ای «روزش از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید» یعنی: سرزمین‌های دور و نزدیک، نعمت‌های خود را به‌سوی مکه گسیل می‌داشت «پس کافر شدند» مردم آن شهر به خدای سبحان و پیامبرانش و «به نعمت‌های خداوند» که برآنان منت نهاده بود ناسپاسی کردند «پس خداوند به‌سزای آنچه می‌کردند، لباس گرسنگی و ترس را بر آن» یعنی: بر مردم آن شهر «چشائید» و به‌وسیله این عذاب آنان را چنان لاغر و رمق‌باخته و فلاکت‌زده ساخت که گویی این حال بد، لباسی است که برتن آنان پوشانده شده است. این‌گونه بود که خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به‌جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به‌جای امنیت.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾

«و به‌یقین، به‌سوی آنان» یعنی: به‌سوی مردم مکه، یا به‌سوی شهری که به آن مثل زده شده است «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنسشان که آنها او و نسبش را نیک می‌شناختند «اما او را تکذیب کردند» در

پیامی که به همراه آورده بود «پس عذاب آنان را فروگرفت» یعنی: از سوی خدای سبحان بر آنان عذاب فرود آمد «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس‌های خود، با درافگندن خویش در این عذاب خفت‌بار.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُفْرَ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

«پس، از آنچه خدا روزیتان داده است، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: حلال و پاکیزه را بخورید و پلیدی‌ها را ترک کنید، که عبارتند از: گوشت مردار (خودمرده)، خون ریخته و دیگر محرّمات بیان شده در شریعت «و نعمت خدا را» که بر شما ارزانی داشته «شکر گزارید» و حقشناس و سپاسگزار بشناسید «اگر تنها او را می‌پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. اما قرائتی از دین که عبادت را با حرمان از پاکیزگی‌ها و کناره‌جویی از آنها همراه می‌کند، قرائت و برداشت اشتباهی است که با دیدگاه اسلامی در این موضوع همخوانی و هماوایی ندارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاطِلٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

سپس خداوند جلّ جلاله به بیان محرّمات پرداخته می‌فرماید: «جز این نیست که خدا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است اما اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر و مضطر شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «بقره/۱۷۳» گذشت.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾

«و ای مشرکان! و ای همه فروافتادگان در ورطه حرام! «برای آنچه که زبان شما به دروغ می‌پردازد» و بر آن هیچ حجتی ندارید «نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید» یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی - بی آن‌که از جانب وی باشد - نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع‌ساختن احکام دین، تنها حق خداوند متعال است و بنابراین، احدی از

بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آن را به خداوند عز وجل نسبت داد، این کار وی - مضاف بر گناه حرام و حلال‌سازی - متضمن گناه افترا و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست «بی‌گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار و مفلح نمی‌شوند» نه در دنیا و نه در آخرت. فلاح: دست یافتن به مطلوب است.

از ابی‌نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می‌ترسم». ابی‌نضره راست می‌گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب خدا عز وجل و سنت رسولش صلی الله علیه و آله و سلم فتوا می‌دهند، می‌شود همان گونه که بسیاری از ترجیح‌دهندگان و مقدم‌دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت‌هایشان منع گردند زیرا آنان بی‌داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی می‌دهند پس به علاوه این‌که خود گمراه می‌شوند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند. بدین جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت احتیاط می‌کردند چنان‌که امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: «اگر ادای مسئولیت نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

مَتَّعَ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷﴾

«بر خورداری اندکی است» یعنی: این‌که بر اساس هوای نفس خویش چیزهایی را حرام یا حلال می‌گردانند، برایشان بهره و برخورداری اندکی است «و سپس عذابشان دردناک است» در آخرت. آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَّا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۸﴾

بعد از آن‌که خداوند عز وجل حلال‌ها، حرام‌ها و رخصت‌ها بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بیان کرد، اینک به بیان محرّمات بر یهود - قبل از نسخ شریعتشان - می‌پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت حق تعالی بر خود باشند: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصاً بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را پیشتر بر تو خوانده‌ایم» با این فرموده خویش: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَّا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ﴾ و بر یهودیان هر حیوان چنگال‌داری را حرام

گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است) «انعام/۱۴۶». یعنی: تمام محرّمات از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند ﷻ آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصا بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «انعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم می‌کردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلذَّيْنِ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۷﴾

«با این همه پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی» یعنی: از روی غلبه شهوت و به انگیزه لذت هوی نه عصیان مولی «مرتکب گناه شده اند، سپس بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب عمل گناه «توبه کرده و اصلاح کرده‌اند» آن بخش از اعمالشان را که به فساد آلوده بوده است «بی‌گمان پروردگار تو بعد از این» توبه و اصلاح «آمرزگار مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «نساء/۱۷» گذشت.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۰﴾

«به راستی ابراهیم یک امت بود» به تنهایی خود، به سبب کمال وی در اوصاف خیر. یعنی: او امامی بزرگوار و پیشوایی مطیع بود که بدو اقتدا می‌شود. یا او به این معنی امت بود که نشانه راهنما و مناره‌ای از مناره‌های خیر و خوبی و کمال و هدایت بود. یا به این معنی که جامع خصلت‌های خیر بود. یا او به آنچه که خداوند متعال برایش از شریعت‌ها آموخته بود، عالم بود «برای خداوند قانت بود» یعنی: ابراهیم ﷺ انسان مطیعی بود که بیم و خشیت الله ﷻ بر اعضا و اندامهای وجودش حاکم شده بود «حنیف بود» یعنی: از ادیان باطل به سوی دین حق‌گرایش یابنده بود «و از مشرکان نبود» به خدای سبحان، بر خلاف ادعای کفار قریش که می‌پندارند او بر دین باطلشان بوده است.

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ أَجْتَبَنَّهُ وَهَدَنَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام «نعمت‌های خداوند را» که بر او منت نهاده بود «شکرگزار بود، خدا او را برگزید» به نبوت «و به راهی راست هدایتش کرد» که آیین اسلام و دین حق است.

وَأَيَّتَنَّهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾

«و در این دنیا به او حسنه عطا کردیم» یعنی: خصلت حسنه، که به قولی: عبارت از فرزند صالح؛ به قولی: عبارت از نبوت؛ و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می‌نازند و هوادار وی اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است «وهرآینه او در آخرت» نیز «از شایستگان است».

بدین‌سان خداوند جل جلاله در سه آیه، ابراهیم خلیلش را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل می‌سازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر خاتم صلوات الله وبارکاته مقتدا قرار داد چنان‌که می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾

«سپس به تو وحی فرستادیم» ای محمد صلوات الله وبارکاته! با وجود علو درجه و مقامت «که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن» در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است «و از مشرکان نبود» پس موحدی پاک نهاد و حق‌گرا چون ابراهیم علیه السلام، به حق شایسته پیروی می‌باشد.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾

یهودیان می‌پنداشتند که بزرگداشت روز شنبه از شریعت ابراهیم علیه السلام است پس خدای سبحان این ادعایشان را رد کرده و از این واقعیت خبر داد که او بزرگداشت روز شنبه را فقط بر کسانی مقرر کرده است که در آن اختلاف ورزیده‌اند لذا پایبندی به تعظیم آن جزو فرایض دینی ابراهیم علیه السلام و فرزندانش نبوده است:

«جز این نیست که شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که در آن اختلاف کردند» یعنی: وبال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را - که روز جمعه باشد - به عبادت خدای متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برایشان امری الزامی نبود، سر باز زدند پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آن را ویژه امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اكمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید «و بی‌گمان پروردگارت روز رستاخیز در میان آنان» یعنی: در میان اختلاف کنندگان در آن «در باره آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، حکم می‌کند» پس هر یک را به آنچه که سزاوار او از ثواب یا عقاب است جزا می‌دهد.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾

سپس حق تعالی رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که وارث آیین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است مخاطب ساخته می‌فرماید: «دعوت کن» مردم را «به سوی راه پروردگار خویش» که همانا اسلام است «به حکمت» یعنی: با بیانی محکم و استوار. به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین‌آور و باور رسان است «و اندرز نیکو» اندرز نیکو، بیان و موعظه‌ای است که شنونده آن را نیکو پنداشته و مجذوب آن گردد و به اندرون جان و خردش چنان رسوخ و نفوذی محکم پیدا کند که قناعتش بدان فراهم آمده و به مفاد و مضمون آن عمل نماید، چنین اندرز نیکویی به اعتبار این‌که شنونده از آن بهره‌مند می‌شود، «حسنه» است. به قولی: «موعظه حسنه» عبارت

از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد «و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن» یعنی: به روش و طریقه‌ای با آنان مناظره کن که نیکوترین طرق مناظره است و آن عبارت است از:

- برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.

- به‌کار گرفتن بیانی خوش در گفت‌وگو.

- در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت‌وگو.

- مقابله بدی در کلام و بیان با نیکی.

- بلند نکردن صدا در گفت‌وگو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

«در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه حق گمراه شده داناتر است» خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با این جمله، این حقیقت را اعلام می‌کند که رشد و هدایت در اختیار رسول او وَالرَّسُولَ نیست که آن را به هر کس بخواهد ببخشد بلکه این امر در اختیار خود وی است «و او به راه یافتگان» یعنی: به کسانی که حق را دیده و دریافته و بی‌هیچ عناد و سرسختی‌ای به آن توجه می‌کنند «داناتر است».

با مطالعه سیرت و سنت طیبه رسول اکرم وَالرَّسُولَ ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت وَالرَّسُولَ در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار می‌گرفتند، چنان که در حدیث شریف به روایت ابوامامه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که پسر جوانی نزد رسول خدا وَالرَّسُولَ آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا به من اجازه زنا کردن می‌دهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول خدا وَالرَّسُولَ فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آن‌گاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آن‌گاه آن حضرت وَالرَّسُولَ دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بارخدا! دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرز و شرمگاهش را از حرام نگه دار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود».

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿١٦٦﴾

از آنجا که دعوت به سوی الله ﷻ در بسیاری از اوقات با رد و انکار و ایذا روبرو می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: «و اگر عقوبت کردید» یعنی: اگر خواستید کسی را مجازات کنید «پس نظیر آنچه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید، عقوبت کنید» یعنی: مقابله به مثل کنید و از این حد تجاوز ننمائید «و اگر صبر کردید» در باز گرفتن حقتان از کسی که بر شما ستم کرده است؛ آن‌گاه که بر وی دست می‌یابید «البته آن صبر برای صابران بهتر است» نسبت به انتقام گرفتن.

این آیه در رأی جمهور مفسران مدنی است و چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، درباره مثله کردن حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد. زیرا روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام شهادت حمزه رضی الله عنه که به سختی از سوی مشرکان مثله شده بود، بسیار متأثر شده و بر سر جنازه مطهر وی ایستادند و فرمودند: «قطعا به انتقام تو هفتاد تن از مشرکان را مثله خواهم کرد» پس در همان حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر جنازه وی ایستاده بودند، جبرئیل علیه السلام سه آیه اخیر سوره «نحل» را فرودآورد... و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مثله کردن مشرکان پرهیز کردند.

وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٦٧﴾

«و صبر کن» بر آنچه که به تو از انواع آزارها می‌رسد «و صبر تو جز به توفیق خدا» و پایدار ساختن وی «نیست. و بر آنان» یعنی: بر کافران «اندوه مخور» که چرا از تو اعراض می‌کنند «و نباش در تنگی» یعنی: در دل‌تنگی «از آنچه نیرنگ می‌کنند» در حق تو در آینده.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٦٨﴾

«بی‌گمان خدا با پرهیزگاران است» یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خدای عزوجل یاریشان می‌دهد. گفتنی است که این معیت و همراهی خدای عزوجل، معیت مخصوصی است که مراد از آن یاری و تأیید و هدایت وی است، هدایتی از نوعی ویژه که مخصوص حق تعالی می‌باشد.

باید دانست که آیات اخیر این سوره، قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه خدا ﷺ است پس باید دعوتگران عمیقاً به این آیات توجه نمایند.

(سوره اسراء)

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد ﷺ از مکه به سوی مسجدالاقصی در جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی‌داشت بزرگی برای رسول معظم ﷺ وی است. چنان که این سوره به سبب بیان داستان دوبار آواره شدن یهودیان در زمین به علت فسادشان، سوره «بنی اسرائیل» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ هر شب سوره‌های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می‌کردند».

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

«پاک و منزّه است» سبحان: اسم علم است به معنی تسبیح که عبارت از تنزیه حق تعالی از تمام صفات عجز و نقص می‌باشد، صفاتی که به جلال و کمال ذات اقدس وی سزاوار نیست. آری! پاک و منزّه است «آن خدایی که بنده خود» محمد ﷺ «را سیر داد».

خدای عزوجل به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت ﷺ ایشان را به مقام عظیم عبودیت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان که حق تعالی آن حضرت ﷺ را در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (پس وحی کرد به بنده خود آنچه راوحی کرد) «نجم/۱۰».

همچنان در مقام دعوت نیز ایشان را به همین وصف توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ (و چون بنده خدا برخاست که خدا را بخواند) «جن/۱۹».

آری! سیر داد بنده گرامی خود محمد ﷺ را «شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقاً از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجدالحرام - به سوی مسجدالاقصی. از

سرزمین حرم به «مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجدالحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن که هر یک از آن دو به مسجدالحرام احاطه دارند. و چنان که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده، همه حرم مسجد است. اما مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجدالحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

«که پیرامون آن را برکت داده‌ایم» با درختان مثمر، رودخانه‌ها، قراردادن منازل انبیاء علیهم السلام و صالحان در آن و برکات فراوان دینی و دنیوی دیگر «تا از نشانه‌های خود» نشانه‌هایی که دال بر وحدانیت و قدرت ماست «به او بنمایانیم» مراد از نشانه‌ها: شگفتی‌ها و عجایبی است که خدای سبحان در این شب به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشان داد و حکمت ترتیب دادن سفر اسراء برایشان نیز نمایاندن همین نشانه‌ها بود. از جمله نشانه‌هایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدند، مشاهده بهشت، دوزخ، احوال آسمانها و عرش و کرسی و ملاقات با انبیاء علیهم السلام بود «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلی فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

ابن کثیر در تفسیر خویش روایات وارده درباره «اسراء» را با تفصیل آن طی بیست و یک صفحه نقل کرده سپس می‌گوید: «این روایات از صحابه علیهم السلام به حد تواتر نقل شده است، به طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی‌کند... و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتفاق نظر دارند، به دست می‌آید. آن‌گاه به نقل از زهری می‌گوید: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیروسفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمانهای هفت‌گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر

را برگشته بار دیگر به مسجدالاقصی آمدند و با انبیاء^{علیهم السلام} نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند. که تفصیل داستان عروج آن حضرت^{صلی الله علیه و آله} به آسمانها در سوره «نجم» می‌آید.

خاطر نشان می‌شود که در موضوع فرض شدن نماز در مکه - در شب اسراء و معراج - میان علما هیچ اختلافی نیست.

سبب نزول آیه «اسراء» این بود که چون رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجدالحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر^{رضی الله عنه} آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر^{رضی الله عنه} فرمود: اگر رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می‌کنی؟ ابوبکر^{رضی الله عنه} گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در این که برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت‌المقدس سفر کرده بودند از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} خواستند تا اوصاف آن را برایشان بیان نمایند، در این هنگام بیت‌المقدس به فرمان خدای عزوجل در برابر دیدگان رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت‌المقدس که واقعا درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به سوی مکه است خبر ده، چرا که حتما در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می‌رسد، درحالی که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن که همه این نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکارنیست». پس خدای عزوجل برای تصدیق پیامبر خویش^{صلی الله علیه و آله} این آیه را نازل فرمود.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكَتَبَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً ﴿٢٠٠﴾

بعد از آن که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش عَلَيْهِ السَّلَامُ - را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند: «و به موسی کتاب را دادیم» یعنی: تورات را «و آن را» یعنی: آن کتاب را «برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» که به وسیله آن به سوی حق و حقیقت راه یابند و به ایشان فرمان دادیم «که: زنهار، بجز من و کیلی نگیرید» و کیل: سرپرست و متولی امور است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

«فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم» یعنی: ای نسل و تبار کسانی که آنان را همراه با نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ در کشتی نجات دادیم! راه پدرتان را دنبال کنید و او را الگوی خویش قرار دهید. خطاب یا متوجه بنی اسرائیل است که امت ما نیز به تبع آن مخاطب قرار می‌گیرد، یا این که خطاب مستقیماً متوجه امت محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ است «همانا نوح بنده‌ای بسیار شکرگزار بود» در شادی و غم و سختی و آسانی. بدین سان حق تعالی نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را به شکرگزاری بسیار توصیف کرد تا ذریه وی را بر شکر و سپاس خویش برانگیزد. شکر عبارت است از: ثنای منعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ خدای عزوجل را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در همه حالات شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می‌نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به جا می‌آورد».

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لِنُفْسِدَنَ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾

«و به بنی اسرائیل در کتاب» تورات «خبر دادیم که البته در زمین دوبار فساد خواهید کرد» مراد سرزمین بیت المقدس است که مسجد الاقصی در آن قرار دارد. به قولی: فساد بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزمشان بر کشتن عیسی: بود. به قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است «و البته طغیان خواهید کرد به طغیان بسیار بزرگی» یعنی: شما در این هردو بار، پرچم

برتری جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

«پس چون وعده نخستین بار» از آن دو باری که ذکر شد «فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم» یعنی: بندگان را که در جنگ و ستیز نیرویی سهمگین دارند، بر شما مسلط می‌کنیم. به قولی: مراد این آیه، بختنصر و لشکریانش از اهل بابلند که در زمان ارمیا یا اشعیا علیهما السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و آنها را تارومار کردند «پس میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و در همه جا خانه به خانه به دنبالان گشته شما را یافته و به قتل می‌رسانند «و این» تهدید «تحقق یافتنی است» و خواه نخواه انجام می‌یابد.

شاه ولی‌الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «این وعده با مسلط ساختن جالوت پادشاه عمالقه بر بنی اسرائیل، تحقق یافت».

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

«پس از چندی دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم» و پرچم دولت و قدرت شما را بر می‌افزایم و این در هنگامی است که توبه می‌کنید «و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم» بعد از آن که اموالتان چپاول و فرزندانتان اسیر گشته‌اند «و تعداد نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم» از تعداد دشمنان شما، از نظر مردان جنگی ای که به میدان نبرد بیرون می‌روند. شاه ولی‌الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت».

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْتَوْسُوا

وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرُوا مَا عَلِمُوا تَنْبِيرًا ﴿٧﴾

«اگر نیکو کنید» سخنان و کردارتان را بر وجهی که از شما خواسته شده «به خود نیکویی کرده‌اید» زیرا پادشاه این نیکوکاری به خود شما برمی‌گردد «و اگر بدی کنید» در رفتار و گفتارتان «پس به خود بد کرده‌اید» نه به دیگران زیرا فرجام این بدکرداری به خودتان برمی‌گردد «پس چون وعده دیگر» یعنی: چون وقت مقرر دوم که به آن تهدید شده‌اید؛ «فرارسد، باز بندگان خود را بفرستیم تا روی شما را ناخوش سازند» یعنی: آنها را بر شما چنان نیرومند و غالب می‌گردانیم تا با شماکاری کنند که نشان فلاکت و پریشانی را بر همه جای وجودتان بگسترانند و بعد از آن که سرمست تکبر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست و خواری و پریشانی را بر چهره‌هایتان بنشانند «و تا به مسجد درآیند چنان که بار اول درآمده بودند» پیروزمندانه و فاتحانه «و تا از پا بیفگنند» یعنی: به کلی ویران و نابود کنند «بر هر چه دست یافتند» از بلادتان در مدت حاکمیت و برتری‌شان «به از پافگندنی» یعنی: یکسره نابود کنند و براندازند. شاه ولی‌الله دهلوی؛ می‌گوید: «این وعده محقق شد آن‌گاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بخت‌نصر را بر آنان مسلط کرد». به قولی: در این دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود بر آنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد.

اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی‌اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرارسیده پس یقیناً این بار نیز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افکن‌ها و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر ﴿مَاعْلَوْا تَنْبِيْرًا﴾ می‌باشد. والله اعلم.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ اَنْ يَّرْحَمَكُمْ وَاِنْ عُدْتُمْ عَدَا وَاَحْمَلْنَا جَهَنَّمَ لِّلْكَافِرِيْنَ حَصِيْرًا ﴿٨﴾

«نزدیک است که پروردگارتان بر شما رحم کند» یعنی: ای بنی‌اسرائیل! در تورات به شما گفتیم که بعد از انتقام گرفتن از شما در بار دوم، نزدیک است که بر شما رحم کنیم؛ چنانچه توبه کنید «ولی اگر باز گردید» به فساد افروزی برای بار سوم «ما نیز باز می‌گردیم» به سوی مجازات و کیفر شما. بنابر یکی از وجوه تفسیری در این باب، بنی‌اسرائیل با تکذیب محمد صلی الله علیه و آله به فساد بازگشتند پس خدای عزوجل پیامبرش را بر آنان مسلط گردانید و آن حضرت صلی الله علیه و آله طایفه بنی‌قریظه را نابود و طایفه بنی‌نضیر را تبعید کردند و بر آنان جزیه مقرر نمودند چنان‌که خداوند جل جلاله در هنگامی که بنی‌اسرائیل همراه با لشکر دجال به میدان می‌آیند، با آنان چنین خواهد کرد «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم» پس در آن محصور و محبوس

می‌گردند و هرگز از آن رهایی ندارند. یعنی: به‌علاوه مجازات دنیا، این سزای ننگین اخروی هم در انتظارشان است.

شیخ سعید حوی رحمته الله بعد از آن که نظرات مختلف تفسیری پیرامون این آیات را در تفسیر «الاساس» نقل می‌کند، در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید: «به هر حال؛ عبارت ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا﴾: (و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم) در این آیات، حامل بشارتی عظیم برای مسلمانان است، این بشارت بر این امر صراحت دارد که هر بار یهود بر مسجدالاقصی مسلط گردند و در زمین فساد کنند، خداوند جل جلاله آنان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت بنابراین، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که غلبه کنونی یهود بر مسجدالاقصی قطعاً ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست - بر عکس آنچه که برخی از علما از روایاتی که می‌گویند: مسیح علیه السلام یهود را در هنگام نزول خویش از آسمان به قتل می‌رساند؛ چنین استنباط کرده‌اند - زیرا یهودیانی که در آن هنگام به دست مسیح علیه السلام به قتل می‌رسند، کسانی‌اند که با دجال همراه گردیده‌اند و نصوص و روایات بر این امر صراحت دارد که مسجدالاقصی در آن وقت به دست مسلمانان است و قدس پایتخت خلافت اسلامی می‌باشد و این نشانه‌ها همه با وضع کنونی که یهود بر آن دیار مقدس مسلط‌اند، منافات دارد»¹.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أُمَّةٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿١﴾

پس ای بنی‌اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، درحالی‌که: «قطعاً این قرآن به آیینی که پایدارتر است راه می‌نماید» این آیین پایدارتر، همانا آیین حنیف اسلام است که استوارترین و درست‌ترین آیین‌هاست، آیینی که مبنای آن توحید حق تعالی و ایمان به همه پیامبرانش بوده و به‌سوی ارزشهای والای حق و عدل و خیر دنیا و آخرت راهنمون می‌گردد «و مؤمنان را بشارت می‌دهد» با وعده‌ها و مزدهای نیک اما نه همه مؤمنان را بلکه فقط کسانی را «که کارهای شایسته می‌کنند» کارهایی که قرآن به انجام‌دادن آنها فرمان داده است، این بشارت عبارت است از این «که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود» در آخرت، که این پاداش بهشت برین است.

¹ ان شاء الله که انتفاضه کنونی فلسطینیان علیه یهود، طلیعه پیروزی مسلمین و اضمحلال یهود باشد.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

«و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند» و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن بیان شده باور نمی دارند «عذابی دردناک آماده کرده ایم» که همانا عذاب دوزخ است. حاصل معنی این که: خداوند متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنانشان.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

«و آدمی به بدی دعا می کند» و آن نفرین شخص علیه خود و فرزندان او به آنچه که دوست ندارد مورد اجابت قرار گیرد؛ در هنگام تنگدلی است «همانند دعای وی به خیر» برای خود و خانواده اش، چون طلب عافیت و روزی و مانند آن. پس اگر خداوند عز وجل دعای بدش را علیه خودش اجابت نماید، یقیناً او هلاک می شود ولی حق تعالی از روی فضل و رحمت دعای بد وی را در حق خودش و فرزندان او اجابت نمی کند «و آدمی شتابکار است» یعنی: طبیعت وی بر شتابکاری سرشته شده و از شتابزدگی و عجله کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می کند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می گیرد».

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می گوید: «مناسبت این بیان بعد از سخن گفتن در مورد مسجد الاقصی و بنی اسرائیل این است که شتابزدگی بسیاری از مردم در پایان دادن به اشغال یهود بر سرزمین قدس، آنان را بر آن واداشته که از اسلام دست بردارند و راه و روش های دیگری را که گمان می کنند آنها را زودتر به مقصد می رساند در پیش بگیرند اما بی گمان این راه و روش ها آنان را بیچاره تر و یهود را مستحکم تر ساخته است پس نزول این دو آیه در میانه بحث از بنی اسرائیل، به این حقیقت اشاره دارد که راه حل قضیه فلسطین در چنگ زدن به قرآن و ایمان و عمل شایسته است و بس».

وَجَعَلْنَا آيَاتٍ فَحُورًا آيَةَ الْآيِلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِنَبْتِغُوا فِضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ فَضْلَنَّهُ نَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

«و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم» بر وجود و آفرینندگی خویش، به سبب عجایی که در آنها وجود دارد؛ چون پیاپی آمدن آنها، اختلاف آنها در درازی و کوتاهی - به طوری که شب و روز در طول سال از روزی تا روز دیگر و از مکانی در زمین تا مکان دیگر اختلاف پیدا می کنند - و نیز اختلاف آنها در گرما و سرما و در تاریکی و روشنی. بنابراین، شب و روز برای کسانی که در آفرینش شگفت آسای آنها تفکر کنند، نشانه و دلیلی روشن بر وجود آفریننده و قدرت بی مثال وی اند «پس نشانه شب را محو ساختیم» یعنی: یکی از آن دو نشانه را که شب است، تاریک و فاقد روشنی آفریدیم. به قولی: مراد از نشانه شب، مهتاب است «و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم» یعنی: روز را روشنی بخش گردانیدیم، به طوری که اشیا در آن دیده می شود «تا در آن فضلی را از پرودگارتان بجوید» یعنی: تا در روشنی روز به رتق و فتق امور و پیشبردن راههای معیشتتان دسترسی یابید اما شب را به سبب آن تاریک گردانیدیم تا در آن آرام گیرید «و تا عدد سالها و حساب» عمرها و رویدادها «را بدانید» زیرا شناخت شماره سالها و حساب ماهها و روزها، جز با اختلاف شب و روز میسر نیست.

پس بنابر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سالهای شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است. فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته می شود. پس سال نظر به این که از روزها متشکل است، (۳۶۵) روز می باشد و این عدد است اما نظر به این که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی روز است و هرروزی (۲۴) ساعت، از این نظر حساب است.

«و هر چیزی را به تفصیل بیان کرده ایم» یعنی: همه چیزهایی را که قصد بیان آنها را برایتان داشته ایم - از کار دین و دنیاتان - به روشنی تمام برایتان بیان کرده ایم.

وَ كَلَّ إِنْسَانَ الزَّمَنُ طَوْرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نَجْرَجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾

«و کارنامه هر انسانی را به او متصل ساخته ایم بسته در گردن او» طائر: نزد اعراب عبارت از نصیب و قسمت است و به آن «بخت» هم گفته می شود و هر چند بخت کلمه ای فارسی است اما عربها نیز آن را به کار می برند. اصل «طائر» این است که اعراب به عبور پرندگان از بالای سر خود فال می گرفتند و

می‌پنداشتند که پرندگان خیر و شر را می‌دانند پس خداوند متعال در این آیه روشن کرد که بهره انسان همراه خود اوست و این نصیب و بهره به صلاح و استواری دل و فعلش یا به فساد آن دو بستگی دارد و پرندگان از این امور هیچ آگاهی ندارند. در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن بیمار شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار عزوجل می‌فرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن که شفا یابد یا بمیرد». «و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم» که در آن نامه، اعمال شایسته و اعمال پلید وی ذکر شده است تا از مشاهده ثوابها و نیکی‌های خود شادمان شده و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش توبیخ و سرزنش گردد.

أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

«نامه‌ات را بخوان» یعنی: به او می‌گوییم؛ نامه اعمالت را بخوان. به قولی: این نامه را همگان می‌خوانند، چه آنان که خوانانند و چه آنان که بی‌سواد و ناخوانند «کافی است که امروز خودت حسیب خود باشی» حسیب: به معنی محاسبه کننده است، یعنی: هر انسانی با نگرستن به این نامه می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد.

مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا نُزِرُ وَاِزْرَهُ ۚ وَزَرَّ اٰخِرُهُ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُوْلًا ﴿١٥﴾

«هر کس به راه آمد، جز این نیست که به نفع خود راهیاب شده است» یعنی: ثواب راهیابی کسی که با تلاش و کوشش مجدانه به هدایت دست یافته است، به خودش تعلق می‌گیرد «و هر که گمراه شد پس جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود» یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست «و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» بلکه هر انسانی بار گنااهش را خودش برمی‌دارد و هیچ کس دیگری به جایش این بار را بر نمی‌دارد. وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است. این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار متعال از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد آن گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب کننده نیستیم مگر آن که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می دهد.

علما گفته اند: کسانی که در زمان انقطاع پیامبران (عهد فترت) یا در طفولیت - قبل از آن که به سن تکلیف برسند - مرده اند، چنین کسانی در عرصات قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند.

بنابراین، خدای عزوجل بندگانش را عذاب نمی کند مگر بعد از آن که با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتابهایش، حجت را بر آنها تمام کرده و عذر را به آنان نمایانده باشد، از این رو، قبل از برپاداشتن حجت بر آنان، هیچ مؤاخذه ای در کار نیست.

باید گفت که علمای توحید درباره اهل فترت (دوران انقطاع پیامبران) بر دو رأی اند: اشاعره بر آنند که آنها - نه در اصول و نه در فروع - مخاطب احکام و تکالیف شرع نیستند اما ماتریدی ها بر آنند که: آنها در اصول مخاطب تکالیف شرعی اند نه در فروع. معتزله می گویند: آنها در اصول و فروعی که عقل به نیکویی آنها حکم کند، مخاطب اند. گفتنی است که سخن معتزله با نصوص وارده در این باب، مردود است.

علما درباره اطفال مشرکان بر سه قول اختلاف نظر دارند:

۱ - آنان در بهشت اند.

۲ - آنان با پدرانشان در دوزخ اند.

۳ - درباره آنان توقف باید کرد. یعنی خدای عزوجل خود دانایتر است که با آنان چه می کند. ابن کثیر می گوید: «این قول اخیر، همه ادله وارده در این بحث را که مورد اختلاف علماء است با هم گرد می آورد».

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾

سپس خدای متعال از چگونگی وقوع عذاب بعد از فرستادن پیامبران عليه السلام چنین خبر می دهد: «و چون بخواهیم که قریه ای را» یعنی: شهری را «هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می دهیم» به طاعت و خیر اما آنان عصیان کرده و مرتکب شر و جنایت می گردند. به قولی: معنی ﴿أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا﴾ این است: فساق و نافرمانانسان را بسیار می گردانیم زیرا «امر» و «امر» در یکی از لغات و لهجه های عرب، به معنای بسیار گردانیدن است. مترفین: متنعمان و توانگرانی اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده و عمدتاً از جباران سلطه گر و مستبد، شاهان بیدادگر و توانگران فاجر و فاسق تشکیل

شده‌اند. آری! چون بخواهیم مردم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی‌داریم یا بسیار می‌گردانیم؛ «پس در آن» شهر «نافرمانی می‌کنند» آن خوشگذرانان مترف «و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم» یعنی: آن شهر را با نابود ساختن مردم آن به کلی نابود و ویران می‌کنیم. آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکرر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گستردگی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

«و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم» مانند امت‌های عاد و ثمود را «و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه است» هرچند آن گناهان را در اندرونشان پنهان دارند «و بس بیناست» هر چند بر گناهانشان پرده‌ها فروهسته دارند زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر حق تعالی مخفی نمی‌ماند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾

«هر کس خواهان دنیای زودگذر است» یعنی: هر کس با اعمال نیک یا اعمال آخرت خویش، بهره زودگذر دنیا و آسایش و رفاه آن را خواسته باشد «وی را در آن» یعنی: در دنیای زودگذر «هر چه که بخواهیم به شتاب دهیم» نه هر چه که آن مرید دنیا بخواهد «برای هر کس که بخواهیم» یعنی: این بهره شتابان را برای هر کس از آنان که بخواهیم می‌دهیم نه برای کسی که خود بخواهد بنابراین، کسانی که در تلاش و تکاپوی رسیدن به بهره‌های زودگذر دنیا هستند، به مطلوب و خواسته‌شان نمی‌رسند مگر آن‌گاه که خداوند عز و جل آن را برایشان اراده کرده باشد پس چه بسیارند دوندگان و تکاپوگران تشنه دستیابی به دنیا که با تن و روحی خسته و فگار در عشق آن می‌میرند و حسرت آن را همچنان در دل با خود به گور می‌برند «آن‌گاه جهنم را برای او مقرر می‌داریم» به سبب این‌که او امر ما در مورد عمل برای آخرت و خالص ساختن آن از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فروگذاشته است «درآید به آن» یعنی: به جهنم «نکوهیده» یعنی: سرزنش شده «رانده شده» یعنی: طردشده از رحمت‌الله، دورگردانده از آن؛ به سبب برگزیدن دنیای فانی بر جهان باقی.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾

«و هر کس آخرت را بخواهد» یعنی: هر کس با اعمالش خواهان سرای آخرت باشد «و چنان که سزاوار آن است» یعنی: سزاوار طالب سرای آخرت است «برای آن سعی کند» با مبنی قرار دادن قانون شرع، به دور از بدعت‌گذاری و هوای نفس «و او مؤمن باشد» به ایمانی درست و راستین «پس این گروه سعی‌شان مشکور است» نزد خدا عز و جل. یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.

كُلُّ نَمِيذٍ هَتُوْلًا وَ هَتُوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٥٠﴾

«هر یک» از دو دسته یاد شده «را؛ این گروه و آن گروه را از عطای پروردگارت پی‌درپی می‌دهیم» یعنی: هم مؤمنان و هم کفار، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را پیوسته، پی‌درپی و بی‌انقطاع از روزی و مواهب دنیا به محض فضل و بخشش خویش می‌بخشیم و معصیت و نافرمانی گنهکار در قطع روزی دنیوی وی تأثیری ندارد «و بخشش پروردگارت بازداشته شده نیست» از کسی از بندگان وی لذا آن را در دنیا از هیچ مؤمن و کافری باز نمی‌دارد.

أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٥١﴾

«بین» به دیده عبرت «چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم» در روزی و جاه دنیا! لذا در میان مردم هم اغنیا را می‌یابید هم فقرا را، هم اقویا را می‌یابید هم ضعفا را، هم تندرستان را می‌یابید هم بیماران را و البته این تفاوتها به سبب حکمت بالغه‌ای است که عقل‌ها از ادراک آن قاصرند «و قطعاً آخرت بزرگتر است در رفعت درجات و بیشتر است در برتری» یعنی: درجات آخرت و برتریهای مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوتهای موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می‌بینید».

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَحْذُورًا ﴿٥٢﴾

«معبود دیگری را با خدا قرار نده» ابن کثیر می گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد ﷺ اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده «که آن گاه نکوهیده و بی بار و یاور بنشین» یعنی: در آن صورت، دو چیز را یکجا با هم برای خود گرد آورده‌ای؛ یکی نکوهش خداوند ﷻ، فرشتگان وی و بندگان صالحش و دوم؛ خوار ساختن و بی‌پناهی‌ات از سوی خدای سبحان زیرا تو که با او معبود دیگری را شریک ساخته‌ای، او هم تو را به همان معبود بیچاره‌ات وا می‌گذارد.

❖ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَمْرًا وَلَا نَهْرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٣٢﴾

«و پروردگار تو حکم کرد» یعنی: فرمان داد به فرمانی قاطع «که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید» یعنی: همچنین فرمان داد به این‌که با والدین به نیکی تمام رفتار کنید زیرا بعد از خداوند ﷻ که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطوفت و ایثار می‌باشند.

سپس حق تعالی حالت سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند نیازمندترند پس می‌فرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو «به سالخوردگی برسند» پس بر توست که این پنج دستور را در رفتار با ایشان رعایت کنی: اول: «پس به آنان اف مگو» یعنی: به آنان سخنی نگو که در آن کمترین بار ایذایی وجود داشته باشد و حتی کلمه «اف» رابه ایشان نگو زیرا این کلمه یا صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.

دوم: «و بر آنان بانگ مزن» نهر: پرخاش کردن و درشت‌خویی است. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد مزن.

سوم: «و با آنان» به جای اف گفتن و فریاد کشیدن «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف‌آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که می‌توان از یک سخن نرم و مهرآمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام‌شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان!

وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾

چهارم: «و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر» اصل آن این است که چون پرنده خواسته باشد به جوجه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان‌که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند.

پنجم: «و بگو» در بزرگسالی آنها و بعد از وفاتشان «پروردگارا! آن دو را مورد مرحمت قرارده چنان‌که مرا در خردی پروردند» یعنی: رحمت و بخشایشی همانند پرورش دادن آنان مرا، یا به‌سبب پرورش دادن آنان مرا، به ایشان عنایت کن. البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیا است.

یادآور می‌شویم که درباره نیکی به پدر و مادر احادیث بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره و انس رضی الله عنهما است: «رسول خدا ﷺ بر منبر برآمدند آن‌گاه فرمودند: آمین! آمین! آمین! گفته شد: یا رسول الله! برای چه آمین می‌گویید؟ فرمودند: جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد! خاک بر بینی کسی که نامت نزد وی برده شود و او بر تو درود نگوید، بگو: آمین! من گفتم: آمین! آن‌گاه گفت: خاک بر بینی کسی که ماه رمضان بر وی درآید و آن ماه سپری شود اما بر وی آمرزیده نشود، بگو: آمین! من گفتم: آمین! سپس گفت: خاک بر بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را دریابد اما آنان او را به بهشت وارد نکنند، بگو: آمین! و من گفتم: آمین!» همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن ربیعہ رضی الله عنه آمده است که فرمود: «دراثنایی که من نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم، مردی از انصار به حضور ایشان مشرف شد و گفت: یا رسول الله! آیا پس از مرگ والدینم چیزی از نیکی با آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است تا آن را در حقشان بجا آورم؟ فرمودند: «آری! چهارچیز: دعاکردن و آمرزش‌خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، گرامی داشتن دوست آنها و پیوستن و بجا آوردن صله رحمی که برایت جز از جانب ایشان نیست. پس اینهاست که بر ذمه‌ات از نیکویی با آنها بعد از مرگشان باقی مانده است».

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَادِقِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّلِينَ عَفْوَ ﴿٢٥﴾

«پروردگارتان به آنچه در نفسهایتان است» یعنی: به آنچه در ضمائر و نهادهایتان است «داناتر است» مانند اخلاص در طاعات و عدم آن؛ از جمله نیکی‌تان به والدین یا نافرمانی‌تان نسبت به آنها «اگر شایسته باشید قطعاً او برای اوابین» یعنی: برای رجوع‌کنندگان از گناهان به‌سوی توبه «آمرزنده است» پس کسی که از

صدق دل توبه کند، خدای عزوجل توبه وی را می‌پذیرد لذا گناهی که از آن توبه کرده‌اید، به شما زیانی نمی‌رساند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر کسی است که از او حرکتی بی‌جا در برخورد با والدینش سر می‌زند، درحالی‌که او از آن حرکت قصد سرپیچی و نافرمانی از آنها را ندارد بلکه نیت وی خیر است لذا خدای عزوجل او را بدان مؤاخذه نمی‌کند و ندامتش را می‌پذیرد».

وَمَا ذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا نُبَدِّرْ تَبْدِيرًا ﴿٢٧﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال به نیکی با والدین سفارش کرد، اینک نیکی با نزدیکان و پیوندان رحم را که با هم رابطه تنگاتنگی دارند به نیکی با ایشان عطف می‌کند: «و به صاحب قرابت حق او را بده» یعنی: به نزدیکان نسبیات حقشان را بده و حقشان عبارت است از: رعایت صله رحمی که خداوند عزوجل بدان امر کرده و باید انسان در حدی که توان دارد و برحسب اقتضای حال، آن را بجا آورد. در حدیث شریف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکتر» یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنایی دارد. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند: «چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترشان فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و باغ فدک را به وی دادند». اما ابن‌کثیر بر این روایت اشکال وارد کرده و گفته است: «این آیه به قول مشهور مکی است، درحالی‌که روایت فوق چنین اقتضا می‌کند که آیه مدنی باشد». «و نیز به مسکین» یعنی: به فقیر و مستمندی که از کسب و کار عاجز است، نیز حق وی را بده «و» نیز به «ابن السبیل» ابن‌السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا صدقه فرض است «و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و خرج بی‌رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسرافی تجاوز از حد شرعی است. همچنین مراد از آن؛ صرف کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هرچند اندک باشد.

إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

«همانا اسراف‌کاران برادران شیاطین‌اند» و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقها، در عمل خیر اسراف نیست چنان‌که ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است». «و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس

است» لذا جز عمل شر را انجام نداده و جز به کار شر فرمان نمی‌دهد پس اسراف‌کاران نیز نسبت به پروردگار بزرگ ناسپاسند، از آنجا که قرین و همدم شیطان می‌باشند.

وَإِمَّا تَعْرِضْنَ عَنْهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾

«و اگر از آنان» یعنی: از صاحبان قرابت و از مسکین و درمانده در راه «به انتظار رحمتی از پروردگار خود که بدان امیدواری، روی می‌گردانی» یعنی: اگر رویگردانی‌ات از آنها به سبب آن است که رزقی از جانب پروردگارت در اختیار نداری که به آنان بدهی ولی امیدواری که خداوند عز وجل به تو در این باره گشایشی ارزانی دارد؛ «پس با آنان سخنی ملایم» و نرم و دلجویانه «بگو» و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق خدا عز وجل در رسید، ان‌شاءالله شما را از یاد نخواهیم برد. یا عذر مقبول دیگری پیش‌افکن.

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره همه مستمندانی نازل شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کمک می‌کردند».

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾

سپس خداوند متعال به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می‌کند: «و دست خود را بر گردنت نبند و بسیار هم‌گشاده دستی نکن» یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردنش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده‌دستی و اسراف پیشه کن «که آن‌گاه ملامت شده و حسرت زده برجای بنشینی» به سبب بخل، یا به سبب اسراف و گشاده دستی. لذا در خرج کردن و انفاق، حالت میانه‌روی را برگزین. محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: پس‌ربچه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: مادرم از شما این و این... را می‌خواهد، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امروز نزد ما چیزی نیست. کودک گفت: پس از شما می‌خواهد که بر وی پیراهنی بپوشانید. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیراهن خود را از تن مبارک خویش بیرون آورده و به او دادند و خود درمانده در خانه نشستند. پس این آیه نازل شد.

آیه کریمه ردی بر قول کسانی است که می‌گویند: انسان مؤمن باید تمام مالش را انفاق کرده و هیچ چیز را برای فردایش ذخیره نکند. در حدیث شریف آمده است: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، فقیر نشد».

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾

«بی‌گمان پروردگار تو بر هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: او به سبب حکمت بالغه‌ای که دارد، روزی را بر بعضی گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می‌گرداند پس ای پیامبر! هیچ سرزنشی متوجه تو نیست «در حقیقت او به بندگان خود دانا و بیناست» و هیچ چیز بر او پنهان نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول خدا ﷺ در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمانشان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دینشان رابر ایشان تباه ساخته‌ام و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمانشان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققا دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام». اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیرساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً ﴿٣١﴾

«و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید» چنان‌که برخی از اعراب در جاهلیت مرتکب این جنایت می‌شدند «ماییم که هم آنان و هم شما را روزی می‌دهیم» و شما روزی‌دهنده آنان نیستید که در حق آنان چنین جنایتی روا می‌دارید «بی‌گمان کشتن آنان گناهی بزرگ است» ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند ﷻ به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

«و به زنا نزدیک نشوید» با انجام دادن مقدمات آن؛ مانند بوسه و کنار و حرکات دیگر. البته نهی از نزدیکی به زنا به طریق اولی نهی از خود زنا را نیز شامل می‌شود «هرآینه آن فاحشه است» یعنی: زنا بسیار زشت، و تجاوز از حد شرع و عقل می‌باشد «و آن بد راهی است» زیرا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و به دوزخ می‌کشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند ﷻ بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ

مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾

«و نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا با پناه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زناى محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز «و هر کس به ستم کشته شود» نه به سببی که شرعا مجوزی برای کشتن وی است «پس بی گمان به ولی وی سلطه‌ای داده‌ایم» یعنی: به کسی از ورثه مقتول که سرپرست و متولی امر وی است، قدرتی علیه قاتل داده‌ایم که اگر بخواهد او را بکشد، اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیه بگیرد «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده‌روی کند» به این‌که مثلا قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند «بی گمان او یاری داده شده است» یعنی: قطعا ولی مقتول از سوی خداوند عز و جل مؤید و یاری داده شده است زیرا حق تعالی متولیان امور جامعه اسلامی را به یاری دادنش و پیاختن برای احقاق حقیقت فرمان داده تا حقیقت را بگیرند و به وی باز دهند. در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند عز و جل آسان‌تر از کشتن مسلمانی است». نسفی که از احناف است در تفسیرش می‌گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می‌کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می‌شود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَتْ

مَسْئُولًا ﴿٣٤﴾

«و به مال یتیم - جز به شیوه‌ای که نیکوتر است - نزدیک نشوید» نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می‌باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه کننده مال وی است اما به کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد این شیوه عبارت است از: نگه‌داری مال یتیم، سرمایه‌گذاری با آن در اموری که سودآور است و منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف «تا آن‌گاه که به رشد خود برسد» پس چون یتیم به رشد و بلوغ عقلی خود دست یافت، یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به طوری که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند، در این حالت است که شما باید مالش را به وی

بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگه‌داشتن و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن‌که بر جواز عهدشکنی با آنان دلیل به‌خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا ﷻ و مردم چه کرده‌اید؟.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾

«و چون پیمان می‌کنید، پیمانه را تمام دهید» و از آن نگاهید «و با قسطاس مستقیم وزن کنید» قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قبان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه بر آن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. به‌قولی: «قسطاس» به زبان رومی، همان پیمانانه است «این» تمام دادن پیمانانه و وزن «بهتر است» برای شما در نزد خدا ﷻ و در نزد مردم، که نتیجه آن نام نیک، پاداش نیک و گرایش مردم به معامله با کسی است که این گونه درست‌کار و با انصاف باشد «و» این تمام دادن پیمانانه و وزن «خوش فرجام‌تر است» یعنی: انجام و عاقبت بهتری دارد.

در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند درحالی‌که از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این‌که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

«و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می‌کند از این‌که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد، مانند نکوهش مردم و متهم ساختنشان بدون علم و پیروی از حدسها و گمانها. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن‌زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود. بدبختانه امروزه بر اثر ضعف دین و ایمان و اخلاق، این روش ناپسند در میان مسلمانان شیوع پیدا کرده است. در حدیث شریف آمده است: «از گمان برحذر باشید

چراکه گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست». «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواس خود را در چه راهی به‌کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به‌کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به‌کار گیرد، سزاوار عقاب می‌باشد. به‌قولی: خداوند عز و جل این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾

«و در زمین به نخوت راه نرو» مرح: نخوت، فخر، خودبینی و خرامان بودن است «چراکه هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت» با راه رفتن متکبرانه بر آن. این تعبیر متضمن تهکم و تحقیر مستکبران نخوت‌منش است «و نه در درازی به کوهها توانی رسید» یعنی: نه هرگز با خودنگری و فخر و خودبزرگ‌بینی، قدرتت به آنجاها می‌رسد که با کوهها برابری کنی تا بزرگی هیکل و جثهات تو را به کبر و نخوت‌وادارد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او رارفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به‌آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

«همه این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است» یعنی: آن بخش از خصلت‌هایی که فوقاً از آنها نهی به عمل آمد، نزد حق تعالی ناپسند بوده و او از آنها نفرت دارد و هرگز بدانها راضی نیست پس باید آنها را ترک کرد.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ۚ فَتُنقَلَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿٣٩﴾

«این» سفارش‌هایی که ذکر آنها در آیات قبل گذشت و از آیه: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا...﴾ ختم می‌شود و در مجموع

بیست و پنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد؛ «از جمله آن چیزهایی است که پروردگارت از حکمت به سویت وحی فرستاده است» یعنی: این مجموعه بیست و پنج حکمی که از آیه (۲۳) شروع و به آیه (۳۹) ختم می‌شود و - چنان‌که گفتیم - آغاز و انجام آنها امر به توحید و نهی از شرک است، از جمله احکام متقن و محکمی است که هرگز فساد را بدانها راهی نیست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی اسرائیل خلاصه شده است».

«و با خدای یگانه، معبودی دیگر قرار نده» بدین‌سان، خداوند متعال برای تأکید و تثبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت‌های دین و ستون آن است، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود «وگرنه حسرت زده و مطرود» که هم تو خود را ملامت کنی و هم خدا عز وجل و خلق تو را ملامت کنند در حالی که از رحمت حق رانده و حسرت‌زده هستی «در دوزخ افکنده خواهی شد».

أَفَأَصْفَكَوَرِيكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنْتَابًا إِنَّكُمْ لَنَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿۴۰﴾

بعد از این گلگشت وسیع در میدان اوامر و نواهی که تمسک به آنها اثر و ثمر عقیده توحید است، خدای عزوجل موقفی از مواضع اهل شرک را بیان می‌کند: «آیا پروردگارتان شما را به» داشتن «پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟» این خطابی است به کفاری که می‌پندارند؛ فرشتگان دختران خدایند. یعنی: آیا حق تعالی به پندارتان شما را بر خود برتری داده لذا شما را به داشتن فرزندان پسر اختصاص داده و دختران را برای خود برگرفته است؟ «هرآینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید» که در جرأت و جسارت بر خدای عزوجل و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿۴۱﴾

«و به راستی، ما در این قرآن» حقایق را «گونه‌گون بیان کرده‌ایم» از بیان امثال گرفته تا طرح وعده، مژده، هشدار و غیره. یا معنی این است: ما سخن‌ها و معانی را در قرآن، هر بار به روشی دیگر و آهنگ و ترتیب و تمثیلی جدید که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است، تکرار کرده‌ایم «تا پند گیرند» و با به‌کار انداختن خرده‌هایشان، راه تدبیر و تفکر در قرآن را اختیار کنند تا بر بطلان آنچه که می‌گویند، آگاه شوند «ولی

جز بر رمیدن آنان نمی‌افزاید» یعنی: قرآن جز بر نفرت و دوری کفار و ستمگران از حق و غفلت آنها از اندیشیدن در راه درست و صواب نمی‌افزاید و این نیست جز به سبب بیماری دلها، عقل‌ها و روانهایشان.

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَآتَيْنَاكَ إِلَٰهًا سِوَاكَ ﴿٤٤﴾

«بگو: اگر با او خدایانی دیگر بود چنان‌که» مشرکان «می‌گویند، در آن صورت حتما در صدد جستن راهی به سوی خداوند صاحب عرش برمی‌آمدند» یعنی: در آن صورت، آن خدایان ادعایی راهی می‌جستند تا با حق تعالی کشمکش کرده و بر او غلبه نمایند چنان‌که شاهان و قدرتمندان با یکدیگر چنین کرده، بر سر قدرت پیکارها به راه می‌اندازند و کشتارها به پا می‌کنند. یا معنی این است: در آن صورت، آن خدایان ادعایی ای که شما به آنها به دیده واسطه‌هایی برای خود نزد خدای یگانه می‌نگرید، خودشان حق تعالی را پرستش و نیایش کرده و در صدد قرب و نزدیکی به او بر می‌آمدند. پس شما دیگر چرا برای نزدیکی به خداوند ﷻ به آستان آنها چنگ می‌زنید، در حالی که نیازی به این نیست که میان شما و او واسطه‌ای وجود داشته باشد.

سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يَقُولُونَ عَلَوًا كَبِيرًا ﴿٤٥﴾

«او پاک و منزّه است» تسبیح: به معنای تنزیه و پاکی است «و بسی والاتر» و برتر «است از آنچه می‌گویند» این ستمگران؛ از سخنان زشت و بهتانهای عظیم «به برتری ای بزرگ» یعنی: خداوند ﷻ در نهایت بزرگی و در نهایت دوری از این پندارهایشان بوده و در برترین مراتب وجود قرار دارد زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است، درحالی‌که فرزند گرفتن از ادنی مراتب وجود می‌باشد چه در میان قدیم و حادث و غنی و محتاج، منافاتی تام وجود دارد.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٦﴾

«آسمانهای هفت گانه و زمین و هر که در آنهاست» از مخلوقات که دارای عقل و خردند - مانند فرشتگان و انس و جن - و نیز غیر آنان از موجوداتی که دارای عقل نیستند «او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که او را در حال ستایش تسبیح می‌گوید» به زبان قال یا به زبان حال. پس این معنی شامل همه مخلوقات می‌شود که «شیء» نامیده می‌شوند - هر چه که باشند - آری! تمام مخلوقات گواهی می‌دهند به

این که خداوند عز وجل آفریننده و تواناست «ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید» و آنچه را که جمادات از تسبیح حق تعالی می گویند، نمی فهمید. به قولی: خطاب متوجه کفاری است که از اندیشه و تدبیر در این نشانه ها و از عبرت گرفتن از آنها روی برمی تابند «بی گمان او بردبار آمرزگار است» از بردباری وی است که شما را مهلت می دهد و از آمرزگاری وی است که توبه کاران شما را مؤاخذه نمی کند.

جمعی از مفسران گفته اند: تسبیح گفتن تمام اشیا برای خداوند عز وجل بنابر حقیقت خود می باشد، یعنی این که: تمام اشیا به طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی شنود و نمی فهمد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «موری بدن یکی از انبیاء علیهم السلام را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن گاه خداوند عز وجل به او وحی فرستاد که: به خاطر آزار یک مور، امتی از امت ها را که برای من تسبیح می گفتند، آتش زدی؟!». ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را می شنیدیم». ابودر رضی الله عنه روایت می کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می شد». همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شنیده می شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی شنوند مگر این که برایش در روز قیامت گواهی می دهند».

پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می گویند: تسبیح گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَمَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا ﴿٤٥﴾

«و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده ای پوشیده قرار می دهیم» یعنی: کافران به سبب روگردانی و تغافل از قرائت تو، همانند کسانی اند که میان تو و آنان حجابی پوشاننده قرارداد که آنها را از شنیدن قرائتت بازمی دارد. به قولی معنی این است: میان تو و آنان پرده ای قرار می دهیم که تو را نمی بینند و از آزارشان ایمن می مانی، درحالی که قرائت تو را نمی شنوند و نمی فهمند. به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن کثیر از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه است که فرمود: «چون

سوره (تبت یدا ابی لهب) نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالی که سنگ بر دست داشت و رجز می خواند، ولوله کنان پیامبر خدا ﷺ را می جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودند، نمی دید.

از این آیه چنین بر می آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ أَنَّ عَلَى آذَانِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾

«و بر دل‌هایشان پوششهایی می نهیم تا آن را نفهمند» آیا مراد از این پوشش‌ها همان حجاب ذکر شده در آیه قبل است، یا مراد حجابی دیگر افزون بر حجاب قبل می باشد؟ ابن جریر طبری ترجیح می دهد که مراد از آن حجابی دیگر افزون بر آن پوششهاست «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای» یعنی: کری و گرانی‌ای قرار می دهیم. «و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی» بی آن که خدایانشان را نزد او شفیع آوری «با نفرت پشت می کنند» تا قرآن را نشنوند.

در بیان سبب نزول آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! (لااله الا الله) بگوئید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٤٧﴾

«هنگامی که به سوی تو گوش فرامی دارند، ما بهتر می دانیم که به چه منظور گوش می دهند» یعنی: منظور آنان از گوش دادن به تو استهزا و استخفاف به تو و به قرآن است تا با به راه انداختن سر و صدا و همهمه در هنگامی که تو پروردگارت را به یگانگی یاد می کنی، چنان غلغله‌ای ایجاد کنند که کسی صدایت را نشنود و پیامت را نفهمد «و نیز آن گاه که به نجوا می پردازند» یعنی: ما داناتریم به آنچه که در میان خویش مطرح می کنند آن گاه که پیرامون تکذیب و استهزای تو با هم راز گفته و نجوا می کنند؛ «وقتی که این ستمگران می گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید» که بر اثر جادو و عقلش درهم و برهم گشته و از حد اعتدال خارج شده است.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٤٨﴾

«بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند» باری گفتند که تو کاهنی، باری گفتند که جادوگری، باری گفتند که شاعری و باری گفتند که دیوانه‌ای «پس گمراه شدند» از راه صواب در تمام این پندارهای خود «و در نتیجه راه به جایی نمی‌برند» یعنی: به‌سوی هدایت راه نمی‌توانند برد، یا نمی‌توانند به‌سوی چنان طعن و تمسخری بر تو راه ببرند که عقلها آن را بپذیرد و باورها بدان منفعل شود.

وَقَالُوا آءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفْنًا آءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٩﴾

«و گفتند: آیا وقتی استخوانی چند و اعضای پوسیده و از هم پاشیده شدیم» رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا. یعنی: آن‌گاه که بعد از مرگ پوسیم و اجسادمان در هم پاشیده شود. به‌قولی: رفات خاک است، یعنی: وقتی که خاک شویم «آیا به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟» استفهام برای استبعاد و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

﴿٥٠﴾ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

«بگو: سنگ باشید یا آهن» یعنی: اگر سنگ یا آهن هم باشید، یقیناً خداوند متعال شما را از نو باز می‌آفریند، چنان که ابتداء شما را آفرید و یقیناً شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند چنان‌که اولین بار شما را پدید آورد.

أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى

هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾

«یا نوعی دیگر شوید از آنچه که در دلهای شما بزرگ می‌نماید» یعنی: یا از نوعی شوید که در امر تباین و تضاد با حیات، بزرگتر از سنگ و آهن اند اما بدانید که هرچه بشوید، خواه نخواه برانگیخته می‌شوید «پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند» به‌سوی حیات، بعد از آن‌که خاک شدیم یا سنگ یا آهن یا چیزی سخت‌تر از آنها گردیدیم؟ «بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید» یعنی: همان کسی شما را باز می‌آفریند که نخستین بار در هنگام آغاز آفرینشتان بی‌نمونه سابق یا تمثال و شکل متقدمی شما را

پدید آورد و اختراع کرد «آن‌گاه سرهای خود را به طرف تو تکان خواهند داد» به علامت استهزا «و خواهند گفت: آن کی خواهد بود» یعنی: آن برانگیختن و اعاده مجدد چه وقت خواهد بود؟ «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد نزدیک است پس به هوش باشید.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

«روزی که شما را بخواند» خداوند ﷻ به سوی محشر «پس حمدگویان دعوت او را اجابت می‌کنید» یعنی: منقادانه و ستایشگرانه به دعوتش لبیک می‌گویید «ومی‌پندارید که درنگ نکرده بودید» در دنیا یا در قبرهایتان «مگر» زمان «اندکی» یعنی: چون صحنه‌های هولناک قیامت را ببینید، دنیا در نظرتان کوچک و ناچیز می‌نماید.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّا الشَّيْطَانُ كَانٌ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾

«و به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند» یعنی: ای محمد ﷺ! به بندگان مؤمنم در مقام فرماندهی به ایشان بگو: در هنگام گفت‌وگو میان یک‌دیگر یا گفت‌وگو با مشرکان سخنی را به‌کار برید که خوبتر و بهتر است زیرا خشونت و درشتی در کلام و گفتن سخنان بدو بیراه، چه بسا زمینه‌ساز نفوذ شیطان در میانتان و انگیزه‌ساز نفرت و رمیدن کفار از اجابت دعوت حقتان گردد «چرا که شیطان میانشان را بهم می‌زند» یعنی: شیطان با فسادافگنی، القای دشمنی و تحریک مؤمنان علیه یک‌دیگر، در میان ایشان نزاع می‌افکند «همانا شیطان همواره برای آدمی دشمنی آشکار است» یعنی: او آشکارکننده، برملا سازنده و اعلان کننده دشمنی خود با انسان است، به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از این‌که شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه‌گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می‌کند و دستش را به نشانه‌روی برمی‌انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن‌گاه درگودالی از دوزخ درافتد.

رَبِّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يُرْسِلْ عَلَيْكُمْ حَمِيمًا وَآيَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَكَيْلًا ﴿٥٤﴾

«پروردگار شما به حال شما داناتر است» ای مردم! پس او داناتر است به کسانی که شما که سزاوار هدایتند و به کسانی که این شایستگی را ندارند «اگر بخواهد به شما رحم می‌کند و اگر بخواهد شما را عقوبت می‌کند» به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر خدا عز وجل بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می‌دهد و بدین سان به شما رحم می‌کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می‌میراند و عذابتان می‌کند «و تو را» ای محمد! «بر آنان نگهبان نفرستاده‌ایم» یعنی: ما تو را به بازداشتنشان از کفر و اجبارشان بر ایمان برنگمارده‌ایم بلکه وظیفه تو بلاغ است و بس.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۖ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾

«و پروردگارت به هر که در آسمانها و زمین است داناتر است» که ذاتا چه و که هستند، داناتر است به حالشان و به استحقاق و شایستگی‌شان و داناتر است به مراتبشان در طاعت و معصیت «و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم» و این اثری از آثار علم محیط ماست چنان‌که ابراهیم علیه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی علیه السلام را کلیم خویش، عیسی علیه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان علیه السلام فرمانروایی عظیمی بخشیدیم و بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم گناهان قبل و بعد از بعثتش را آمرزیدیم «فتح/۲».

این آیه با حدیث شریف نقل شده در بخاری و مسلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «انبیا را بر یک‌دیگر برتری ندهید»، منافاتی ندارد زیرا مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن حدیث، برتری دادن از روی عصبیت است نه به مقتضای دلیل «و به داوود» کتاب «زبور را دادیم» که به نام مزامیر داوود نامیده می‌شود و همه آن موعظه و اذکار است. قتاده می‌گوید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به داوود علیه السلام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خدای عزوجل بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفِ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾

«بگو» به کفار «کسانی را بخوانید که» آنان را «به جای او» خدا «پنداشتید» مانند فرشتگان، عیسی، عزیر و جن که به دروغ آنها را خدا پنداشتید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در هر جایی از کتاب خدا عز وجل که کلمه (زعم) آمده است، به معنی دروغ می‌باشد» «پس» خواهید دید که آنها «نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه آن را تغییر دهند» یعنی: خواهید دید که آن خدایان پنداری شما نه قادر به دفع کردن زیانی از شما

هستند و نه قادر به برگرداندن و تغییر دادن آن زیان از حالی به حالی دیگر؛ و هر کس از این کار عاجز باشد، قطعاً سزاوار الوهیت نیست.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: گروهی از انسانها به پرستش گروهی از جنیان می‌پرداختند پس آن جنیان مسلمان شدند درحالی که آن انسیان همچنان به عبادتشان متمسک بودند، همان بود که خدای سبحان این آیه را نازل فرمود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا



«آن کسانی که کافران آنان را می‌پرستند، خود به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند» تا بدانند «که کدام یک از آنان به او نزدیکترند» یعنی: آن معبودانی که شما مشرکان بجز خدای یگانه لاشریک به خدایی می‌خوانید، اعم از فرشتگان، مسیح، برخی از جنیان و... خود مشتاقانه در طلب آنچه که به حق تعالی نزدیکشان گرداند، به سوی او روی می‌آورند، با عمل صالح به سوی او تقرب می‌جویند و با یکدیگر در این میدان رقابت می‌کنند تا بدانند که کدام یک از آنان به حق تعالی به وسیله طاعت و عبادت نزدیکترند (و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند) چنانکه غیر آنان به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند «چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است» عذاب او درخور آن است که بندگان همه، اعم از فرشتگان، انبیاء علیهم السلام و غیر آنان، همه از آن برحذر و بیمناک باشند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْفَيْكَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

«و هیچ شهری نیست مگر این که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاکت می‌رسانیم» یعنی: هیچ شهری از شهرهای کفار نیست مگر این که به زودی نابود گردانیده می‌شود؛ یا به وسیله مرگ طبیعی و «یا عذاب کننده آنیم به عذابی سخت» مانند شمشیر، زلزله، غرق، آتش سوزی، سنگ باران و... که قبل از روز قیامت آنان را ریشه کن می‌کند «این» هشدار است که ذکر شد از به هلاکت رساندن و تعذیب «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نوشته شده است» و به قلم رفته است پس هیچ برگشتی ندارد.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَعَآئِنَا تُمُودُ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا

تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که چرا خدای عزوجل کفار را عذاب می‌کند، آیا جز عذاب هیچ بدیل دیگری وجود ندارد؟ آیا ممکن نیست با فرستادن معجزات بیشتر آنها را منقاد حق ساخت؟ پس خداوند عز وجل می‌فرماید: «وچیزی ما را از فرستادن نشانه‌ها» یعنی: معجزات «باز نداشت، جز این که پیشینیان آن‌را» یعنی: معجزات را «دروغ شمرده بودند» و همین دروغ شمردن سبب عذاب عاجل آنان گردید پس اینان نیز پیرو سنت پیشینیان‌شانند لذا از نزول معجزات بیشتر، هیچ سودی نمی‌برند.

در بیان سبب نزول آمده است: مردم مکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند تا کوه صفا را برایشان طلا گردانیده و کوه‌های مکه را از آنان دور سازد تا از تنگنای آن رهیده در فضایی فراخ زندگی کنند. پس جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: اگر می‌خواهی درخواستهای قومت برآورده می‌شود ولی اگر با وجود آن باز هم ایمان نیاورند، دیگر مهلت داده نمی‌شوند و اگر می‌خواهی با آنان از در مهلت درآیی، نیز اختیار با توست. آن‌گاه این آیه نازل شد. یعنی: اگر معجزات پیشنهادی آنان را بفرستیم و باز هم آن را تکذیب کنند، دیگر به شتاب مورد عذاب قرار گرفته و هرگز مهلت داده نمی‌شوند چنان‌که سنت خدای سبحان در پیشینیان نیز همین بوده است.

سپس نمونه‌ای عینی از اجرای این سنت را ارائه کرده، می‌فرماید: «و به» قبیله «ثمود ماده شتری دادیم» بر اثر پیشنهادشان «تا نشانه‌ای باشد» دال بر راستگویی صالح علیه السلام در پیش چشمانشان «ولی به آن ستم کردند» یعنی: منکر آن شدند «و ما نشانه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم» یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاورند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها و توفانها باشد چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود رضی الله عنه زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابتان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آید». همچنین روایت شده است که در عهد عمر رضی الله عنه مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهیم کرد!».

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرِّيَاءَ الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طَغْيًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت همه مردم را احاطه کرده است» یعنی: مردم همه در قبضه وی و تحت قدرت وی‌اند پس بی‌اعتنا از روگردانی آنان به راه دعوت خویش ادامه بده. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب‌کردنشان شتاب مکن «و آن رؤیایی را که به تو نمایانیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» مراد از آن رؤیا: چشم‌دید عینی‌رسول خدا ﷺ در سفر شبانه «اسراء» بود که در ابتدای سوره ذکر شد و خداوند جلّ و علا آن را «رؤیا» نامید زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلاً اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خدا ﷺ آنها را از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرت ﷺ در خواب نشان داد. «و» نیز «آن درخت لعنت‌شده در قرآن را» جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابوجهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پندار است که آتش جهنم سنگ را می‌سوزاند اما در عین حال می‌گوید: در جهنم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾ ﴿٦٣﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿صافات / ٦٤ - ٦٣﴾، قریش از آن سخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آن‌گاه به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید.

«و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ مَا أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» تفسیر نظیر این آیه در سوره‌های «بقره» و «اعراف» گذشت.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾

«گفت» شیطان «به من خبر ده» پروردگارا! که چرا آدم را بر من برتری داده‌ای در حالی که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ «اگر تا روز قیامت مهلت دهی، قطعاً فرزندانش را از ریشه بر می‌کنم» یعنی: قطعاً بر آنان - با اغوا و گمراه سازی خویش - مسلط می‌شوم؛ چنان‌که اسب - چون بر وی رسن و لگام زنند - به زیر استیلا کشیده می‌شود. آن ملعون این سوگند را از آن‌روی خورد که از نیرومندی نفوذ نیرنگ خود در بنی آدم آگاه بود و آگاه بود که می‌تواند در مجاری خون فرزندان آدم درآید. «جز اندکی از آنان» را که نیرنگم در آنان کارگر نیست. ایشان کسانی‌اند که خدای عزوجل از شر شیطان حفظشان کرده و ایشان را در پناه خویش نگاه داشته است چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...﴾: (بی‌گمان تو را بر بندگان مخصوص من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند) «حجر/۴۲»، و نیز در آیه (۶۵) از همین سوره به این حقیقت پرداخته است.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ كُلِّ جَزَاءٍ مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾

«خداوند فرمود» به ابلیس «برو» و راهی را که انتخاب کرده‌ای در پیش بگیر «که هر کس از آنان تو را پیروی کند» و اطاعت نماید «مسلمانا جهنم سزای همه شماست» یعنی: دوزخ سزای ابلیس و پیروانش هست «که کیفری تمام است» یعنی: جهنم کیفری تمام و کامل برای شماست که هیچ از کیفرتان کاسته نمی‌شود.

وَأَسْتَفْزِرُ مِنْ أَسْطَعَتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

«و از آنان هر که را توانستی با آواز خود تحریک کن» یعنی: آنان را با وسوسه و آوای عصیان برانگیز خویش سبک گردان و از جا بلغزان؛ دعوت کنان به سوی معصیت من. آواز شیطان: دعوت او به سوی معصیت حق تعالی است و هر کسی که به سوی نافرمانی خدای سبحان دعوت کند، او در واقع منادی شیطان است و صدای او صدای شیطان می‌باشد.

روایت شده است که ابن عمر رضی الله عنهما آواز نی نوازی را شنید که نی می‌نواخت پس انگشتان خود را بر گوشه‌های خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع گفت: ای نافع! آیا هنوز آواز او را می‌شنوی؟ نافع می‌گوید: گفتم، آری! پس همچنان انگشتانش در گوشه‌هایش بود، باز می‌پرسید و من می‌گفتم: آری! تا آن که گفتم: نه! دیگر آواز وی را نمی‌شنوم. آن‌گاه دستانش را از گوشه‌هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که صدای نی لبک چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم. از این جهت قرطبی می‌گوید: «صدای نی، صدای مغنی و صدای موسیقی در بزم‌های لهو، صدای شیطان است زیرا صدای هر دعوت‌کننده‌ای به سوی معصیت خداوند جل جلاله، صدای شیطان می‌باشد». «و با سواران و پیادگان بر آنان بانگ درده» یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر فرزندان آدم بتازان تا تو را برآنان یاری دهند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی». «و با آنان در اموال و فرزندان شریک شو» مشارکت شیطان در اموال بنی‌آدم، عبارت است از: هر تصرفی در اموال که با راه و روش شرع مخالف باشد، چه با گرفتن مال به ناروا باشد و چه با نهادن مال در غیر حق؛ همچون غصب و دزدی و ربا. اما مشارکت شیطان در فرزندان، عبارت است از: مدعی شدن فرزندی وجود سببی شرعی، به دست آوردن فرزند با زنا، نامگذاری فرزندان به نامهای غیر شرعی‌ای مانند عبداللالت و عبدالعزی، کشتن فرزندان از ترس فقر، زنده به گورکردن دختران و درآوردن فرزندانشان بر آیین کفری‌ای که خود در آن هستند پس همه این معانی و نظایر آن از مصادیق مشارکت شیطان با انسانها در اموال و اولادشان است. در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش مقاربت نماید بگوید: (باسم الله، اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا: به نام خدا، خدایا! ما را از شیطان برکنار گردان و شیطان را از آنچه که به ما روزی داده‌ای برکنار کن! پس اگر در میان آن دو به سبب این مقاربت فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز به او زیانی نمی‌رساند». «و به آنان وعده بده» فراء می‌گوید: «یعنی به آنان بگو: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی پس هر چه می‌خواهید بکنید! و به آنان وعده بده که برانگیخته

نمی‌شوند و نظایر این از وعده‌های میان تهی دیگر». «و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد» شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «این تصویری است از سعی و تلاش شیطان در گمراه کردن اولاد آدم، همچون عمل رئیس دزدان که چون دهی را غارت کند به‌سواران و پیادگان خود بانگ در می‌دهد که هلا! از این سو بگیرید، از آن سو ببندید...».

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

«در حقیقت، تو را بر بندگان من» مراد حق تعالی بندگان مؤمن وی‌اند «هیچ تسلطی نیست» یعنی: تو را بر آنان تسلطی - با تبدیل کردن ایمانشان به کفر - نیست ولی تسلط تو بر آنان فقط با آرایش دادن عصیان است «و کارسازی چون پروردگارت بس است» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کارسازی‌ام تکیه می‌کنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی درپناه خویش نگه می‌دارم. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می‌گرداند چنان‌که یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می‌آورد».

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزِيحُ لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

«پروردگار شما کسی است که برای شما کشتی‌ها را در دریا روان می‌کند» و به‌حرکت درمی‌آورد «تا از فضل او طلب کنید» یعنی: تا امکان سفر در کشورها و بارگیری کالاها را بیابید و در نتیجه از رزقی که حق تعالی بر بندگان‌ش تفضل کرده است، سودمند شوید «چرا که او همواره بر شما مهربان است» و از مهربانی اوست که شما را به‌سوی مصالح دنیائتان راهنمایی کرده است پس این امر شکرگزاری و ایمانتان را اقتضا می‌کند نه کفر و عصیانتان را.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

«و چون در دریا بلایی دامنگیرتان شود» و در وضعی قرار گیرید که بیم غرق شدن و صدمه دیدن داشته باشید «هر که را که جز او» از خدایان و یاوران «می‌خوانید ناپدید می‌گردد» و یادشان از خاطرتان می‌رود لذا در آن هنگام آنچه‌را که جز حق تعالی به خدایی و فریادرسی خود می‌خواندید - اعم از بتان، یا جنیان، یا فرشتگان، یا بشر - همه گم‌و‌گور می‌شوند و شما از آنها بریده و مخصوصاً به حق تعالی رجوع می‌کنید زیرا

هر یک از شما به علم فطری ای که هرگز قادر به دفع کردن آن نیست می داند که بتان و مانند آنها هیچ کاره اند و در چنین حالی به کارش نمی آیند «پس چون شما را به سوی خشکی رهناید، رویگردان می شوید» از اخلاص برای حق تعالی و یگانه پرستی وی لذا به سوی خواندن بتانتان و یاری جستن از آنان برمی گردید «و انسان کفور است» یعنی: بسیار ناسپاس نعمت های خداوند عز وجل است.

ابن کثیر روایت می کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه دریا به حبشه بگریزد پس در دریا بادی تند و طوفانی بر کشتی نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یکدیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی نمی تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این که همه از سر اخلاص خدای یگانه را بخوانیم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: سوگند به خدا که اگر در دریا کسی جز او به کار انسان نمی آید، در خشکی هم به کار وی نمی آید؛ بار خدایا! با تو عهد می بندم که اگر مرا به سلامت از دریا بیرون آری، می روم و دستم را در دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم می گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیابم. پس از دریا به سلامت رهید و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که خدای عزوجل از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَاكِيلًا ﴿١٨﴾

«آیا ایمن شده اید» یعنی: همین که از دریا نجات یافتید، احساس امنیت کرده و باز از حق روگردان شدید مگر غافل از آنید؛ همان ذاتی که بر نابود کردن شما در دریا توانا بود، همین گونه تواناست «از این که شما را در کناری از خشکی به زمین فرو برد» خسف: آن است که زمین یک چیز را در خود فرو برد. بدین گونه خداوند متعال آنها را از غفلت و ایمن زدگی پس از نجات از دریا، بر حذر ساخت «یا بر شما باد تندی سنگریزه افگن بفرستد» یعنی: آیا ایمن شده اید از این که حق تعالی شنبادی تند بر شما بفرستد. حاصب: بادی است تند که سنگریزه های کوچک را با خود برمی دارد و بر هر چه و هر که هست، محکم می کوبد «سپس برای خود هیچ وکیلی نیابید» یعنی: آن گاه نگهبان و یاری گری برای خود نمی یابید که شما را از عذاب خدا عز وجل باز دارد پس بدانید که تنها جای نگران کننده و برهم زننده امنیت شما، محیط دریا نیست بلکه حق تعالی قادر است تا در خشکی نیز شما را غرق خاک ولای و لجن کند و از آن بالا نیز بر شما طوفانی هلاکت بار فرود فرستد پس عاقل باید در هر حالی از خداوند عز وجل بیمناک باشد.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا



«یا مگر ایمن شده‌اید» ای کسانی که به یگانگی ما در دریا معترف گشته ولی در خشکی باز سر خود گرفته به آستان بتان رفتید؛ «از این که» حق تعالی «بار دیگر شما را به دریا بازگرداند» و بدین گونه انگیزه‌هایتان را به سوی سفر دریا و سوار شدن بر کشتی تقویت کند «و تندبادی شکننده بر شما بفرستد» قاصف: بادی تند است که صدایی محکم و هول‌انگیز دارد، یا بادی شکننده است که همه چیز و از جمله کشتی را درهم می‌کوبد «و به سزای آن که کفر ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان «غرقتان کند آن‌گاه برای خود هیچ مؤاخذه‌کننده‌ای بر ما به سبب آن غرق نیابید؟» یعنی: هیچ خونخواهی را نمی‌یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ رِزْقًا وَمِنْ أَطْيَبَتِ مَنَ الْأَطْيَبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾

سپس حق تعالی نعمت‌هایش را بر بنی آدم به یاد آورده و می‌فرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان‌که مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این ویژگی‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برایشان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن‌گفتن، خط‌نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامیداشت فرزندان آدم، موهبت عقل است «و آنان را در خشکی بر نشانیدیم» بر چهارپایان و آنچه که خود از وسایل سواری دیگر می‌سازند «و» در «دریا» بر کشتی‌ها «و به آنان از پاکیزگی‌ها روزی دادیم» یعنی: از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و رنگارنگ و پوشیدنی‌های فاخر «و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم» از سایر حیوانات و اصناف مخلوقات «به فضیلتی آشکار فضیلت دادیم» پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و آنها را به شکر و سپاس مقابله کنند و از کفران و ناسپاسی پروردگار بر حذر باشند.

مراد آیه کریمه، برتری دادن جنس بنی آدم بر بسیاری از مخلوقات دیگر است بنابراین، لزوماً از آن تفضیل همه افراد بنی آدم بر نمی آید. اما در باره این موضوع که آیا انسان برتر است یا فرشته؟ جمهور علما بر آنند که خواص بشر - چون پیامبران - از خواص فرشتگان برترند، صدیقان بشر از عوام فرشتگان برترند، خواص فرشتگان از عامه بشر و عامه فرشتگان از عامه بشر برترند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْنِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاقْرَأْهُ وَنَاوَلْتِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

«روزی» را به یاد آورید «که هر گروهی را با امامشان فرامی خوانیم» مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن گاه چنین مورد خطاب قرار می گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است «پس هر کس کارنامه اعمالش را به دست راستش دهند» از این گروه فراخوانده شدگان «آن گروه کارنامه خود را» که به ایشان داده شده است «می خوانند و به قدر یک فتیلی ستم کرده نمی شوند» یعنی: از پادشهایشان به اندازه فتیلی کم نمی شود. فتیل: نخکی است که در شکاف میانی هسته خرما قرار دارد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده می شود آن گاه پیکرش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می شود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می شود، سپس او به سوی یارانش می رود و چون ایشان از دور دست او را می بینند، می گویند: بارخدا! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می آید و به ایشان می گوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می شود پس یاران وی او را می بینند و می گویند: پناه می بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدا! او را نزد ما بیاور. اما او نزد آنان می آید. می گویند: بارخدا! او را از ما دور کن. می گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است».

وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا ﴿٧٢﴾

«و هر که در این» دنیا «کور باشد» یعنی: کوردل و فاقد بصیرت معنوی باشد به طوری که توان نگرش در حجت‌ها، آیات و برهانهای خداوند جَلَّ جَلَلُهُ را نداشته باشد «پس او در آخرت نیز کور است» یعنی: کور چشم است و خداوند متعال کوری دل وی در دنیا را به کوری چشمش در آخرت سزا می‌دهد. احتمال دارد که مراد از کوری وی در آخرت نیز، کوری دل وی از دیدن حجت باشد «و» او «از راه خطاکننده‌تر است» نسبت به دنیا، به طوری که راه نجات را هرگز نیافته و به راه هدایت ابدی دسترسی ندارد.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾

«و نزدیک بود که تو را از آنچه به سویت وحی کرده‌ایم، به فریب باز دارند تا غیر از آن را بر ما بربندی».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: بیا و خدایان ما را مساس کن آن‌گاه ما همراه تو به دینت درمی‌آییم! همان بود که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ این آیه را نازل کرد و به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاطر نشان کرد که اجابت درخواست آنان، مخالفت با حکم قرآن و افترا بر خدای سبحان است «و در آن صورت تو را به دوستی خود می‌گرفتند» یعنی: اگر از خواهش‌هایشان پیروی می‌کردی، آنها با تو دست دوستی و صمیمیت می‌دادند آن‌گاه از دوستی و ولایت من خارج می‌گشتی.

وَلَوْلَا أَنْ نَبُنَّكَ لَفَدَدْكَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

«و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم» برحق و معصوم نمی‌داشتیم از موافقت و همراهی با آنان «نزدیک بود که میل کنی» و گرایش‌یابی «به سوی آنان اندک میلی» ولی عصمت الهی تو را دریافت و تو را از کمترین حد تمایل به آنان نیز بازداشت.

سعید بن جبیر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول استلام حجرالاسود بودند که مشرکان راه را برایشان گرفتند و گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم که دیگر بار استلام کنی تا بر خدایان ما دستی نکشی. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باخود گفتند: بر من چه زیانی خواهد داشت که دستی بر آنها بکشم و بعد از آن به من اجازه دهند که حجرالاسود را استلام کنم؟ زیرا خداوند متعال می‌داند که من از این کار در دل خویش نفرت دارم. اما خدای عزوجل از این اندک چیز هم اباورزید و این آیه را نازل فرمود.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

«در آن صورت» اگر حتی اندک میلی هم به سوی آنان می‌کردی «حتما تو را دو برابر عذاب زندگانی و دو چندان عذاب مرگ می‌چشاندیم» یعنی: در آن صورت البته عذابت هم در دنیا و هم در آخرت دو برابر عذاب مشرکان می‌گردید «آن‌گاه برای خود مددکننده‌ای در برابر ما نمی‌یافتی» که تو را یاری داده و این عذاب را از تو دفع کند.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

«و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون کنند» یعنی: چیزی نمانده بود که با تحریک خود تو را به خروج از سرزمین مکه وادارند تا از آن بیرون روی ولی نهایتا به این کار توفیق نیافتند و این توطئه‌شان به سرانجام نرسید بلکه خدای عزوجل آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آن‌که قصد جانت را کردند - به فرمان ما هجرت کنی «و در آن صورت آنان هم پس از تو نمی‌ماندند» یعنی: اگر موفق می‌شدند که تو را از مکه اخراج کنند آن‌گاه بعد از بیرون ساختن زنده باقی نمی‌ماندند «مگر» زمان «اندکی» زیرا نابود ساخته می‌شدند.

در بعضی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیاء است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوت ندارد؟ پس رسول خدا ﷺ در این اندیشه افتادند که از جزیره‌العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن‌گاه به بارگاه خدای عزوجل دعا کردند: «اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم برهم زدن نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

«این» سنت که چون امت‌ها پیامبران خود را از میان خود اخراج می‌کردند، یا آنان را به قتل می‌رساندند، عذاب بر آنان نازل می‌شد «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد.

ممکن است کسی بپرسد که مگر مشرکان مکه رسول خدا ﷺ را از آن اخراج نکردند؟ پاسخ این است که رسول خدا ﷺ خود به فرمان پروردگار خویش از آن هجرت کردند.

أَقِرَّ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ أَيْلٍ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَتْ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

سپس مجموعه‌ای از اوامر خطاب به رسول خدا ﷺ صادر می‌شود و صدور این اوامر در این سیاق قرآنی، مفید آن است که اجرای آنها پاسخ مناسبی در برابر کوشش‌های انحراف‌گرایانه دشمنان، و تعبیری عملی از شکر نعمت است.

«نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است. غسق: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء - را دربر می‌گیرد «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است «بی‌گمان قرآن خواندن صبح همواره مقرون به حضور فرشتگان است» یعنی: فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه در این هنگام گرد هم می‌آیند چنان‌که این خبر در حدیث صحیح آمده است.

وَمِنَ أَيْلٍ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٨﴾

«و پاسی از شب را زنده بدار» تهجد: نمازگزاردن در شب بعد از بیدار شدن از خواب است. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نافلة‌ای مخصوص توست» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول خدا ﷺ فرض بود و برای امتشان نافلة است «باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند» مقام محمود: مقامی است که رسول خدا ﷺ در آن به شفاعت عظمی برای تمام مردم در روز قیامت می‌ایستند تا پروردگار متعال آنان را از آن شدت و زحمت جان‌فرسا بیرون آورد پس اهل محشر جملگی آن حضرت ﷺ را بر این مقام می‌ستایند، در حالی که «لوی حمد» در دست مبارک آن سید و سالار کونین و آن امام اولین و آخرین است.

ابن کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول خدا ﷺ خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت ﷺ اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می‌شود.

- ایشان به سوی محشر سواره برانگیخته می‌شوند.

- برایشان در محشر پرچمی است که آدم و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.

- برایشان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می‌شوند.

- برایشان نزد خدای عزوجل شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن

نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می‌کنند،

سپس از نوح، آن‌گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن‌گاه از عیسی علیه السلام اما همه آنها می‌گویند که ما اهل این

شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد ﷺ می‌آیند و آن حضرت ﷺ در پاسخ درخواستشان می‌گویند:

«من اهل آنم! من اهل آنم!».

- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت ﷺ در حق گروههایی از مردم است که فرمان افگندنشان در

دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می‌شوند و این نوع دیگری از شفاعت است

که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می‌باشد.

- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی

امتشان اولین امتی است که خداوند جل جلاله حساب کارشان رافیصله می‌دهد.

- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.

- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می‌شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت

داخل می‌شوند.

- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات

نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن

حضرت ﷺ، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

- چون خدای عزوجل در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برایشان شفاعت می‌کنند اما آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق خلقی عظیم شفاعت می‌کنند که هیچ کس جز خداوند عَلَّامٌ شمارشان را نمی‌داند پس هیچ کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابر بن عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: (اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً ﷺ الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته) قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می‌شود».

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هجرت مأمور شدند. «و بگو: پروردگارا! داخل کن مرا به طرز پسندیده و بیرون آور مرا به طرز پسندیده» مراد: داخل کردن آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. والله الحمد که چنین شد «و برای من از سوی خویش سلطه‌ای یاری بخش» یعنی: حاجتی آشکار و مقهور کننده «قرار ده» که مرا با آن بر تمام مخالفانم پیروز گردانی. به قولی: آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور شدند تا از پروردگارش سلطه و دولت دنیوی نیرومندی درخواست کنند که به وسیله آن دولت و قوت، پایگاهی از عزت برایشان برپا شود تا در نتیجه، شأن و شوکت دین حق برقرار گردد و نصرت حق تعالی همه وقت شامل حالشان باشد. و لله الحمد که چنین شد؛ و خدای عزوجل برای آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن کثیر می‌گوید: «این قول راجح تر است».

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ اِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زُهُوْقًا ﴿٨١﴾

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند عَلَّامٌ به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از

ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه سیصد و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾.

وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

«و از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که شفاست» برای دلها از بیماریهای باطنی آنها؛ با زوال جهل و از بین رفتن شک و شبهه و گمراهی از آنها. به قولی: این شفا شامل امراض ظاهری نیز می‌شود. چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب شفا با قرآن را تأیید کردند و در این‌باره روایاتی صحیح در دست است؛ از آن جمله تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دم و دعای یکی از اصحاب است که با خواندن سوره فاتحه شخص مارگزیده را درمان کرد. «و» نیز فرود می‌آوریم از قرآن آنچه را که «برای مؤمنان رحمت است» زیرا قرآن کریم دربرگیرنده علوم سودمندی است که صلاح دین و دنیا در آنهاست و نیز به سبب آن‌که در تلاوت قرآن و تدبر خاشعانه در آن، پاداشی عظیم و آمرزش و خشنودی‌ای بزرگ از جانب الله جل جلاله وجود دارد که به دخول بهشت و نجات از عذاب دوزخ می‌انجامد «ولی» قرآن «بر ستمگران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفساد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

قرار گرفتن این آیه بعد از اوامر چهارگانه سابق، مشعر بر آن است که شفا و رحمت در اجرای این اوامر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

«و چون بر انسان انعام کنیم» با نعمت‌هایی که موجب شکر است، همچون سلامتی، توانگری، فتح و پیروزی «روی می‌گرداند» از شکر‌گزاری برای ما و طاعت و عبادت و ذکر ما «و پهلوی خود را می‌پیچاند» از طاعت ما و به آن پشت می‌کند پس از وی چیزی جز تکبر و شانه‌خالی کردن از قیام به حقوق منعم سر نمی‌زند «و چون به وی شری برسد» مانند بیماری یا فقر «یئوس است» یئوس: سخت نومید است

از رحمت خدای عزوجل؛ پس اگر به هدف دست یافت، معبود را فراموش می‌کند و اگر هدفش از دست رفت، آه و افسوس و اندوه بر وی چیره شده و نومید می‌شود، که این هر دو خصلت، زشت و ناپسند است. البته از آیات (۱۱ - ۹) سوره «هود» چنین بر می‌آید که موقف یاد شده در این آیه، از مواقف کفار است نه از مواقف مؤمنان متوکل چنان‌که آیه بعدی نیز به این حقیقت اشاره دارد:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

«بگو: هر کس بر طریقه خود عمل می‌کند» یعنی: بر طریقه و روشی از هدایت یا گمراهی که با حال و وضع و شأن و ساختار وی تناسب و سازگاری داشته و با اخلاق و عادات مألوف وی هماهنگ است «و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد، داناتر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که شأن و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی و یأس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.

وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

«و از تو درباره روح» یعنی: از حقیقت و کنه آن «می‌پرسند» این همان روحی است که انسان به وسیله آن خلعت حیات در بر می‌کند، همان روحی که خداوند عزوجل آن را آفرید اما کسی را از حقیقت آن آگاه نکرد «بگو: روح از امر پروردگار من است» یعنی: حق تعالی علم روح را در حوزه اختصاص خود قرار داده و انبیای خویش را بر آن آگاه نکرده است «و به شما از علم داده نشده مگر اندکی» یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است. از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود.

قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

وَلَيْنَ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا يَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم، از بین می‌بریم» یعنی: اگر بخواهیم، همین علم اندکی را که به شما داده‌ایم نیز از سینه‌ها و از کتابها برمی‌داریم - و از جمله قرآن را - تا بدانجا که هرگز اثری از آن باقی نماند «آن‌گاه» اگر بخواهیم آن را از عرصه علم تو ببریم و فراموش گردانیم «برای خود به سبب آن» یعنی: برای حفظ آن «بر ما وکیل نیابی» یعنی: کسی را نمی‌یابی که با توکل و یاری گرفتن و پشت گرمی از سوی ما، چیزی از قرآن را برگرداند و آن را برای تو نگه دارد.

إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

«مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم «بی‌گمان فضل او بر تو همواره بزرگ است» از آنجا که تو را به خلعت رسالت مفتخر ساخت، بر تو کتاب نازل فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم گردانید، به تو مقام محمود را عطا فرمود و جز این از نعمت‌های بسیار دیگری که بر تو منت نهاد. پس بدانید که قرآن منشأ بشری ندارد بلکه کتابی است ربانی و از این جهت فرمود:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

«بگو: اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را» که از نزد خداوند جل جلاله در کمال بلاغت و استواری لفظ و حسن ترتیب و فصاحت فرود آورده شده «بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد» زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

«و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم» یعنی: در قرآن سخن را به هر گونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت گرفتن و اندیشه ورزیدن است به تکرار بیان کردیم، اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستانهای پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد «ولی بیشتر مردم جز کفران را قبول نکردند» و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آن که حجت هم به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿١٠﴾

«و گفتند» رؤسا و سردمداران شرک در مکه: «تا از زمین چشمه‌ای برایمان جوشانی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم» ینبوع: چشمه آبی است که بسیار آب خیز باشد، به طوری که آب پیوسته و بی‌انقطاع از آن فواره کنان بیرون جوشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿١١﴾

«یا» ایمان نمی‌آوریم مگر این که «برایت جنتی باشد» یعنی: باغی باشد که درختان آن زمینش را بپوشاند «از درختان خرما و انگور پس از میان آنها جوی‌ها روان سازی به روان ساختنی» یعنی: جویبارهای بسیار را با نیرومندی در آن به جریان اندازی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَكَةِ قَبِيلًا ﴿١٢﴾

«یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر سر ما فرواندازی» یعنی: ایمان نمی‌آوریم مگر این که به عنوان عذاب، آسمان را بر سر ما پاره پاره فرواندازی. کسفا: قطعه قطعه و پاره‌پاره «یا خدا و فرشتگان را روبه روی ما بیاوری» یعنی: آنها را به طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر بینیم. به قولی معنی «قبیله» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفٍ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿١٣﴾

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «برای تو خانه‌ای از زخرف باشد» زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برای خانه‌ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار عزوجل این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «به آسمان بالاروی» و در عروجگاه‌های آن صعود کنی «و به بالارفتن تو هم باور نداریم» یعنی: اگر هم ببینیم که در آسمان بالا می‌روی، تو را هرگز به رسالت تصدیق نمی‌کنیم؛ «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» کتابی که تو را تصدیق کند و بر نبوت دلالت نماید. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی: برای هر یک از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که در آن نوشته باشد: (این نامه‌ای است از جانب خدا برای فلان فرزند فلان...) که چون صبح از خواب بیدار می‌شود، این نامه بالای سرش گذاشته شده باشد».

اما آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به سوی حق، به مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «بگو: پروردگار من پاک است» از این که از آوردن چیزی از اینها عاجز باشد «آیا من جز بشری فرستاده هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی خدای سبحان فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهاداتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت‌پویی، رد کرد.

در بیان سبب نزول این آیات از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: رؤسای قریش نزدیک کعبه گرد آمدند و گفتند: کسی را نزد محمد بفرستید و با او گفت‌وگو و مرافعه کنید تا در حق وی معذور شناخته شوید؛ پس دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند، بدین پیغام که: اشراف قومت گرد هم آمده‌اند تا با تو مذاکره نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بس مشتاق هدایت آنان بودند، سریعا خود را به محل اجتماع آنان رساندند. پس مشرکان به ایشان گفتند: ای محمد! به خدا سوگند هیچ کس از اعراب را سراغ نداریم که نظیر آنچه تو بر سر قومت آورده‌ای، بر سر قومش آورده باشد؛ آخر تو پدران ما را دشنام داده‌ای، دین ما را به مسخره گرفته‌ای، اندیشه‌ها و پندارهایمان را به سبکی و بی‌خردی نسبت داده‌ای و جمع ما را پراکنده ساخته‌ای پس اگر این پیام و این عقیده را برای آن علم کرده‌ای تا به مال و منال برسی، اینک ما برای تو به قدری از اموالمان اختصاص می‌دهیم که سرمایه‌دارترین فرد ما شوی و اگر در میان ما به دنبال شرف و برتری هستی، تو را رئیس و رهبر خود می‌گردانیم و اگر این حالتی که به تو دست می‌دهد، بر اثر جن‌زدگی است، هر چه لازم باشد مصرف می‌کنیم تا از آن شفا یابی یا که در حق تو معذور شناخته شویم!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ آنان فرمودند: نه! آنچه شما می‌گویید، هیچ یک در من نیست؛ نه به طلب اموال شما آمده‌ام، نه جویای شرف و منزلت در میان شما هستم و نه قصد حکومت کردن بر شما را دارم ولی حقیقت این است که خدای عزوجل مرا به سوی شما به رسالت برانگیخته پس اگر دعوتی را که به شما آورده‌ام بپذیرید، قطعاً این بهره شماست در دنیا و آخرت و اگر آن را به من برگردانید، بر امر خدا جل جلاله شکیبایی می‌ورزم تا او خود میان من و شما داوری کند. گفتند: ای محمد! اگر این پیشنهادهایمان را نمی‌پذیری، اینک پیشنهاد دیگری داریم... و پیشنهادات بیان شده در این آیات را مطرح کردند که آیات فوق در پاسخ آنان نازل شد.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿١٤﴾

«و هیچ چیز مردم را - وقتی که هدایت برایشان آمد - از ایمان آوردن باز نداشت، جز این که گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری مبعوث کرده است؟» یعنی: آنها این حقیقت را که پیامبر از جنس بشر باشد، رد و انکار کردند، درحالی که این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برایشان است چنان که خداوند جل جلاله می‌فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَشِّوْنَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿١٥﴾

«بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می‌بودند که با اطمینان راه می‌رفتند» یعنی: اگر در روی زمین به جای بشری که هم‌اکنون بر روی آن زندگی می‌کند، فرشتگانی می‌بودند که با پاهای خود آرام و مطمئن راه می‌رفتند، چنان که انسانها مطمئن در آن راه می‌روند و در آن مستقرند «البته بر آنان فرشته‌ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم» تا فرستاده‌شان از جنس خودشان باشد؛ پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می‌گیرد و بهتر می‌تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٦﴾

«بگو: میان من و شما گواه بودن خدا کافی است» بر این امر که من پیام رسالتی را که بدان فرمان یافته‌ام، به شما ابلاغ کرده‌ام. به قولی مراد این است: نازل کردن معجزه به منظور تأیید ادعای پیامبر، گواهی‌ای از سوی حق تعالی بر راستگویی اوست «بی‌گمان او به بندگان خود دانا و بیناست» دانا است به تمام احوالشان، محیط است به آشکارها و پنهانهایشان؛ پس او داناتر است به این‌که چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَيَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَٰ وَبُكَأَوْصًا ۖ وَأُولَٰئِهِمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿١٧﴾

«و هر که را خدا هدایت کند، همو ره یافته است» به سوی حق «و هر که را گمراه سازد» یعنی: گمراهی‌اش را اراده کند «پس هرگز برای آنان در برابر او دوستانی بجز خداوند نیابی» که یاری‌شان دهند و به سوی حقی که خداوند عز وجل آنها را از آن به بیراهه انداخته است، هدایتشان کنند «و آنان را روز قیامت در افتاده بر چهره‌هایشان برانگیزیم» این تمثیلی است در مورد به شتاب بردنشان به سوی جهنم. به قولی: آنها حقیقتاً در روز قیامت بر چهره‌هایشان کشیده می‌شوند چنان‌که در دنیا با کسانی که در اهانت و شکنجه‌شان زیاده‌روی به عمل آید، همین عمل به کار برده می‌شود «کور و گنگ و کر ساخته» یعنی: آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند عز وجل، کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که یا رسول الله! چگونه مردم بر چهره‌هایشان برانگیخته می‌شوند؟ فرمودند: ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان کرد، همو نیز قادر است تا آنان را بر چهره‌هایشان روان سازد» «مأوایشان» یعنی: جایگاهی که در آن جای می‌گیرند «جهنم است، هر بار که آتش آن فرونشیند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرونشیند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِعَايِنِنَا وَقَالُوا إِيَّا ذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفْنًا إِيَّا نَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

«این است جزای آنان، به سبب این که به آیات ما کافر شدند» پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند «و گفتند: آیا چون استخوانی چند و اعضای از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم» تفسیر نظیر این آیه در آیه (٤٩) گذشت. خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

«آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعا بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، تواناتر می‌باشد «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است «ولی ستمگران جز انکار، چیزی را نپذیرفتند» یعنی: مشرکان با وجود روشن بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ قُلُوبًا لَّا رَيْبَ فِيهَا إِذَا لَمْ يَكُن لَكَ كَفُورًا ﴿١٠٠﴾

«بگو: اگر شما مالک خزانه‌های رحمت پروردگار بودید» یعنی: سبب اجابت نکردن خواسته‌هایتان در مورد بخشیدن باغها و چشمه‌سارها و غیره این است که اگر شما مالک خزانه‌ها و انبارهای رزق و نعمت

پروردگار هم بودید «بازهم از بیم آن که همه را خرج کنید، بخیلی می کردید» و امساک می ورزیدید «وانسان بخیل است» در انفاق و خرج کردن بر خود و بر دیگران و این اصلی است کلی در مورد مشرکان و غیر آنان.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

«و به راستی ما به موسی نه نشانه روشن» یعنی: نه معجزه قاطع «دادیم» که دال بر نبوت وی بود، گویی نشانه‌های داده شده به موسی عليه السلام برابر با همین اموری بودند که کفار قریش پیشنهاد کردند¹ بلکه حتی قوی‌تر از آنها. یعنی: با وجود آن نشانه‌های قوی که اعجاز آنها آشکار و روشن بود، فرعون و قومش به موسی عليه السلام ایمان نیاوردند بلکه فرودآوردن آن معجزات سرانجام به نابودیشان انجامید پس همچنین است آنچه که شما مردم مکه درخواست می کنید لذا اگر خواسته‌های شما هم اجابت بشود، ایمان نمی آورید و در آن صورت، سنت الهی حکم می کند که شما را هلاک سازد.

یادآور می شویم که نشانه‌های نه گانه موسی عليه السلام عبارت بودند از: فرستادن طوفان، ملخ، شپش، غوک، فرود آوردن باران خون و قحطی، کمبود میوه‌ها، دادن عصا و ید بیضا که تفسیر بیشتر آنها در سوره اعراف «آیه ۱۳۳» گذشت. به قولی مراد از آیات نه گانه: وصایا و سفارشهای نه گانه‌ای است که در تورات مطرح شده است چنان که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشستند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند جل جلاله: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ

آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیات نه گانه موسی عليه السلام عبارت بود از این توصیه‌ها:

۱ - چیزی را با خدا شریک نیاورید.

۲ - زنا نکنید.

۳ - نفسی را که خداوند جل جلاله کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.

۴ - دزدی نکنید.

^۱ نگاه کنید به آیات «۹۰-۹۳» از همین سوره.

۵ - سحر نکنید.

۶ - بی گناهی را به سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.

۷ - ربا نخورید.

۸ - زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.

۹ - و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید».

آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ﷺ را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: گواهی می دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می دارد؟»، گفتند: داوود عليه السلام از خدا جل جلاله خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».

ابن کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است». «پس، از بنی اسرائیل پرس آن گاه که نزد آنان آمد» این آیات و نشانه ها و پرسش تو از آنها نه برای کسب آگاهی از این امر بلکه از باب استشهاد برای ازدیاد یقین و اطمینان توست. آری! از آنان پرس که آیا این آیات همان گونه نبوده است که ما بیان کرده ایم؟ و کسانی که از این امر مورد پرسش قرار می گیرند، مؤمنان بنی اسرائیل اند؛ مانند عبدالله بن سلام و یارانش «و فرعون به او» یعنی: به موسی عليه السلام «گفت» بعد از مشاهده همه آن معجزات «ای موسی! بی گمان من تو را جادو شده می پندارم» مسحور: کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم و برهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَفْرَعُونَ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾

«گفت» موسی عليه السلام در پاسخ فرعون: «قطعا تو خوب می دانی که این ها را» یعنی: این نشانه ها و معجزات را «که باعث بینشها است» یعنی: دلایلی روشنگرانه است که به وسیله آنها به قدرت و وحدانیت حق تعالی راه توان برد «جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است و بی گمان من تو را» ای فرعون «هلاک شده می پندارم» ظن: در اینجا به معنی یقین است، یعنی: یقین دارم که تو هلاک می شوی. ثبور: هلاکت و خسران است.

فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾

«پس فرعون تصمیم گرفت که آنان را از آن سرزمین برکند» یعنی: فرعون تصمیم گرفت که بنی اسرائیل و موسی عليه السلام را از سرزمین مصر برکند؛ با تبعیدشان از آن «پس او و کسانی را که همراه وی بودند» یعنی: فرعون و سپاه وی را که در تعقیب موسی عليه السلام بودند «همه یکجا غرق ساختیم» در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

«و پس از او» یعنی: پس از فرعون یا پس از موسی عليه السلام، چرا که نص هر دو احتمال را دارد «به بنی اسرائیل گفتیم: در زمین ساکن شوید» یعنی: در سرزمین بیت المقدس. هرچند سیاق مقتضی آن است که تمام زمین مراد باشد، یعنی در سراسر زمین پراکنده شوید «پس چون وعده آخرت فرارسد» یعنی: وعده سرای آخرت که همانا قیامت است. یا نوبت فسادافگنی دیگر شما - که در اول سوره ذکر شد¹ - فرارسد «شما را در آمیخته با هم محشور می کنیم» از قبرهایتان به طوری که از هر مکانی با هم در آمیخته اید، یعنی: مؤمن با کافر درهم آمیخته است - بنا بر وجه اول در تفسیر این آیه - اما بنا بر وجه دوم که مراد پراکندن آنان در سراسر زمین می باشد، معنی این است: شما را از سرزمین های مختلف و پراکنده به سوی سرزمین مقدس گرد می آوریم - تا برای بار دوم قتل عام شوید - بنابراین وجه، آیه کریمه بر وضعیت کنونی بنی اسرائیل که در حال گردآمدن در سرزمین مقدس اند مصداق پیدا می کند و قطعاً خدای عزوجل زمینه را برای شکست و کشتار دوم آنان آماده خواهد کرد.²

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

«و آن را» یعنی: قرآن را «به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمده است» یعنی: قرآن را جز به حق و راستی فرود نیاورده ایم پس قرآن در همه حال به سوی حق فرامی خواند و در تمام امور دربرگیرنده حق

¹ نگاه کنید به آیه (۴) و آیات بعد از آن.

² برای روشن شدن بیشتر معنی آیه، نگاه کنید به آیات (۷ - ۴) از همین سوره.

است و همیشه بر حق باقی می ماند؛ پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می شود «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده اند «و بیم دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده اند «نفرستادیم».

وَقَرَأْنَا لَهُ آيَاتِنَا فَكَذَّبَهُ فَأَنزَلْنَا لَهُ الْفُجْرَانَ فَسُجَّدَ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُ وَهُوَ يَعْبُدُ ۝١٦

«و قرآنی که آن را به تفریق فرستادیم» یعنی: این همان قرآن عظیمی است که آن را آرام آرام، به تدریج و بخش بخش بر تو نازل کردیم، نه تماما در یک بار «تا آن را بر مردم به درنگ بخوانی» یعنی: آن را در طول مدت بیست و سه سال، آهسته آهسته و اندک اندک به درنگ و تانی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک تر و از نظر حفظ آسان تر است «و آن را به فرورستادنی نازل کردیم» یعنی: آن را اندک اندک و به دفعات بر حسب مصالح و رخدادها نازل کردیم زیرا اگر تمام فرایض و مکلفیتها در یک آن و یک زمان بر مکلفان وضع می شد، یقینا آنها می رمیدند و تاب نمی آوردند.

قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ءَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۝١٧

بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن گاه می فرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی برحقانیت قرآن می افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می کاهد «بی گمان کسانی که پیش از آن دانش یافته اند» یعنی: شکی نیست؛ علمایی که کتابهای آسمانی پیشین را خوانده، حقیقت وحی را شناخته و نشانه های نبوت را دریافته اند، همچون زید بن عمرو بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام «چون» قرآن «بر آنان خوانده شود، سجده کنان به روی در می افتند» برای خدای سبحان؛ زیرا حق بر آنان پنهان نمی ماند.

وَيَقُولُونَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۝١٨

«و می گویند» دانشمندان حق پوی اهل کتاب و آشنایان به معارف الهی «پاک است پروردگار ما، به راستی وعده پروردگار ما» به پیروز ساختن مؤمنان «قطعا انجام شدنی است» و سرانجام، حق پیروز است.

وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

«و گریه کنان بر روی خویش می افتند» حق تعالی بیان افتادنشان بر رویشان را تکرار کرد تا تأثیر موعظه‌های قرآن در دل‌هایشان را نشان دهد «و می افزاید» قرآن «در آنان» با گوش فرادادنشان به آن «خشوع را» یعنی: نرمی و لطافت قلب و رطوبت چشم را.

حاصل معنی این است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتابهای پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ﷺ را در کتبشان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمیز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می گوید: «روزی رسول خدا ﷺ در مکه نماز می خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!». مشرکان که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می کند اما خود او دو خدا را می خواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ...﴾. «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ‌زایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسناى حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نامهای نیکوست» معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر یک از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است. یادآور می شویم که اسمای حسناى حق تعالی - چنان که در حدیث صحیح آمده است - نودونه اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان‌این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته. گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این بخش از آیه می گوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول خدا ﷺ در مکه به حال اختفا به سر می بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می شنیدند، هم قرآن

را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذُ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلَكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا ﴿١٣١﴾

«و بگو: ستایش خدایی راست که نه فرزندی گرفته» چنان‌که یهود و نصاری و نیز کسانی از مشرکان که می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، چنین می‌پندارند «و نه در جهان‌داری شریکی دارد» چنان‌که دوگانه‌پرستان و مانده‌شان از فرقه‌هایی که به تعدد خدایان قایلند، می‌پندارند «و نه به سبب ناتوانی او را هیچ دوستی است» یعنی: نه حق تعالی خوار و ناتوان و ناچار است که به موالات و دوستی کسی نیاز داشته باشد چنان‌که «صابئین» می‌پندارند زیرا او از ناچاری و ناتوانی پاک و مبراست پس بنابراین، از دوست و یاور و دستیار و امثال اینها نیز کاملاً بی‌نیاز است «و او را چنان که باید و شاید بزرگ بشمار» یعنی: حق تعالی را به تعظیمی تام و تمام بزرگ بدار و او را به وصف بزرگی و منزّه بودن از فرزند، شریک، دوست، ناتوانی، ذلت و هر آنچه که شایسته شأن وی نیست، توصیف کن و بنابراین، او را ستایش بگوی چرا که او به سبب کمال ذات و تفرد در اوصاف خویش، سزاوار تمام ستایش‌هاست.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد بر یهود، نصاری، مشرکان و صابئین نازل شد. در حدیث شریف به روایت امام احمد و طبرانی از معاذ بن انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیه عز این آیه است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذُ وَلَدًا...﴾» در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس این آیه را بخواند، خداوند به مانند زمین و کوهها به او پاداش می‌دهد زیرا خداوند جل جلاله در حق کسانی که می‌پندارند برای او فرزندی است، می‌گوید: ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَتَتَشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾» (نزدیک است که آسمانها از این سخن بشکافند، زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند) «مریم/۹۰». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که از قرضداری خود نزد ایشان شکوه کرد، دستور

دادند که آیه: (قل ادع الله...) را تا آخر سوره بخواند، سپس سه بار بگوید: توکلت علی الحي الذي لا يموت: بر زنده پاینده ای توکل کردم که هرگز نمی میرد».

(سوره کهف)

مکی است و دارای (۱۱۰) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «کهف» بیان داستان شگفت‌انگیز اصحاب کهف (یاران غار) در آن است. در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله این حدیث شریف است: «هر کس ده آیه اول از سوره کهف را حفظ کند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه اخیر از سوره کهف را بخواند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه از سوره کهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می‌ماند». سنت این است که انسان سوره «کهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هر کس سوره کهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه کعبه را از نور روشن می‌کند».

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته الله در کتابش «تأملات فی سورة الکهف» می‌گوید: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتیم که می‌توانم عنوان آنرا بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمی‌دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول این سوره کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرمود: قریش نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در باره انبیاء علیهم السلام چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغ‌گوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

۱ - از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته‌اند، پرسید که داستانشان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.

۲ - از او راجع به مرد گردشگری که مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را درنوردید پرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟

۳ - از او درباره روح پرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا عز وجله است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمد فیصله‌کن است. آن‌گاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی آن‌که استثنا کنند (یعنی ان شاء الله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم». قریش برگشتند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برایشان در این باره وحی نفرستاد، به علاوه جبرئیل علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن‌که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از درنگ وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل علیه السلام از سوی خدای عزوجل سوره «کهف» را برایشان فرود آورد که در آن، ضمن این‌که پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهما السلام را نیز در آن بیان می‌کند و از روح هم که در سوره «اسراء» پاسخ داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ عِوَجًا ۝۱

در نخستین آیه، خداوند عز وجله بندگانش را تعلیم می‌دهد تا او را در برابر نعمت‌هایی که برایشان ارزانی داشته است و از آن جمله بر نعمت بزرگ فرود آوردن قرآن، سپاس و ستایش گویند:

«همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را» یعنی: قرآن را «بر بنده خود فرود فرستاد» تا او را به وسیله آن بر اسرار توحید، احوال فرشتگان و انبیاء علیهم السلام و بر احکام شرعی‌ای که او و امتش را بدانها مکلف و متعبد ساخته است، آگاه گرداند «و در آن هیچ‌گونه کجی‌ای نهاد» بنابراین، در قرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قِيمًا لِيُنذِرَ بِأَسَاسٍ شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

«کتابی قیم» یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوی افراط و تفریط نیست. البته فایده جمع کردن میان نفی کجی و اثبات استقامت، تأکید است زیرا چه بسیار چیزهای راست و مستقیمی هستند که چون نیک تأمل شود، اندک کجی‌ای در آنها مشاهده می‌شود پس این تعبیر، بر نفی وجود کمترین کجی‌ای در قرآن کریم تأکید می‌گذارد. به‌قولی: قرآن بر کتب آسمانی ما قبل خود قیم؛ یعنی نگهبان، شاهد و مصدق است.

بعد از آن‌که خداوند عز و جل کتاب خود را به استقامت وصف کرد، حکمت فرودآوردنش را چنین بیان می‌کند: «تا بیم دهد» کافران را «به عذابی سخت» بأس: عذاب است «از جانب خود» یعنی: این عذاب سخت از نزد حق تعالی فرود می‌آید «و تا مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند مژده دهد به این‌که برای آنان پاداشی نیکوست» آن پاداش بهشت است که هر چه در آن است، نیکوست.

مَكِينٍ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

آن مؤمنان شایسته‌کار؛ «ماندگارند در آن» یعنی: در آن پاداش نیکو «جاودانه» یعنی: به ماندنی همیشگی که هرگز آن را گسست و پایانی نیست.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾

«و تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است» آنان یهود و نصاری و بعضی از کفار قریش بودند که گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شکی نیست که نسبت دادن فرزند به سوی خدای سبحان، از زشت‌ترین انواع کفر است.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

«به این امر» یعنی: به فرزند داشتن خدای سبحان، یا به این‌که او فرزندی بر گرفته است «نه خودشان علمی دارند و نه پدرانشان» یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته

است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندانشان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند «بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی آید» به کدامین جرأت چنین سخنی را بر زبان آوردند! «جز دروغ نمی گویند» دروغی که به هیچ وجه ذره‌ای از صدق و راستی در آن نیست.

فَلَعَلَّكَ بَدِيعٌ قَفَّسَكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

«مگر تو جان خود را کاشنده‌ای» یعنی: هلاک‌کننده خویش هستی «در پی آنان» یعنی: در پی روگردانی و اعراض کفار «اگر به این سخن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاورند، از اندوه» اسفا: یعنی از خشم یا اندوه بر این افترایشان و بر سایر کفرورزی هایشان. یعنی: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

«در حقیقت آنچه را که بر زمین است، ما برای آن آرایشی قرار دادیم» یعنی: ما آنچه را که صلاحیت آراستگی برای زمین را دارد؛ مانند حیوانات، نباتات و جمادات و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین آرایشی قرار دادیم «تا آنان را بیازماییم که کدام یک از آنان نیکوکارترند» آیا این یکی عمل نیکوتری دارد یا آن یکی؟ و تا بیازماییم که کدام یک از آنان در کاربرد مال، منصب، قدرت و دیگر مواهبی که به وی داده شده، صالح‌تر و شایسته‌تر است. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُثًا ﴿٨﴾

سپس حق تعالی از زوال و فناى دنیا خبر داده می‌فرماید: «و ما البته» در هنگام به پایان رسیدن عمر دنیا «آنچه را که بر آن است» یعنی بر زمین است از آن آرایش‌ها «میدانی هموار» و بیابانی صاف و «بی‌گیاه خواهیم ساخت» که در آن نه زراعتی است و نه زینتی، همانند کشتزاری که ملخ آن را خورده باشد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان داستان اصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب کهف»، راه‌نمودن انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که اگر آخرت حق است - که حق است - دیگر آرایش‌های دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

«آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از جمله نشانه‌های ما، شگفت آور بودند» یعنی: ای محمد! مگر پنداشتی که فقط داستان اصحاب کهف و رقیم که از نشانه‌های ماست، شگفت آور بود؟ نه! چنین مپندار زیرا همه آیات و نشانه‌های ما بسان این نشانه - بلکه بیشتر از آن - شگفت‌آورند. کهف: یعنی غاری در کوه. رقیم: نام وادی یا قریه یا سنگ‌نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حک شده بود. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است.

مورخان در این امر که غار اصحاب کهف در کجا واقع شده، اختلاف نظر دارند؛ بعضی بر آنند که این غار در وادی‌ای نزدیک عقبه - جنوب فلسطین - قرار دارد، بعضی آن را در نینوی از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است، پنداشته‌اند، بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند عَلَّمَهُ خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته بود، قطعاً حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این‌که از آن آگاهتان کردم».

إِذْ أَوْىءَ الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾

«آن‌گاه که جوانان به سوی غار آرام گرفتند» جوانانی چند از اشراف و شاهزادگان که پادشاهی ستمگر از آنان خواست تا به شرک و بت‌پرستی گردن نهند، از اجابت این خواسته ناروا سر باز زده و از بیم غارت ایمان خویش از سوی قوم کافر خود، به غاری پناه بردند.

باید دانست که گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از

فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند». «پس گفتند» جوانان موصوف آن‌گاه که به غار وارد شدند؛ «ای پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی ببخش» یعنی: از نزد خود به ما رحمتی ببخش که مخصوصاً از گنجینه‌های رحمت توست و آن عبارت از: آموزش در آخرت، ایمنی از دشمنان و روزی در دنیا است «و برای ما در کار ما راهیابی را آماده ساز» یعنی: کاری را که ما هم‌اکنون بر آن هستیم - که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار است - به سامان برسان.

مفسران نقل کرده‌اند: مردم آن شهر در خارج از آن اجتماع سالیانه‌ای داشتند که در آن گردهم آمده بتان را پرستش کرده و حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند و آن پادشاه ستمگر آنها را به این کار دستور می‌داد پس چون آن جوانان با قوم خود به آن مراسم رفتند، در این کارها به چشم بصیرت نگریسته و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آن‌گاه یکی یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان پی برده و شاه را از ماجرایشان آگاه کردند، شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به سوی خدای عزوجل دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برایشان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند عز و جلاله بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.

فَضَرَبْنَا عَلَیْهِمْ اَازَانِهِمْ فِی الْكَهْفِ سِنِیْنَ عَدَدًا ﴿۱۱﴾

«پس بر گوشه‌هایشان در آن غار پرده گذاشتیم» یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشه‌هایشان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ «سالهایی شمرده شده» یعنی: سالهایی بسیار به‌شمار می‌آید. معلوم است که بیان تعداد این سالها در پایان داستان می‌آید.

ثُمَّ بَمَثَلِهِمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحَزْبِیْنِ اَخْصَى لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا ﴿۱۲﴾

«آن‌گاه آنان را برانگیختیم» یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندنشان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند. با چهار آیه فوق، داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان شد، اکنون تفصیل داستان می‌آید:

تَحْنُ نَفْسُ عَلَيْكَ نَبَاهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾

«ما خبرشان را بر تو به راستی و درستی حکایت می‌کنیم» نه همچون اخبار مشوش و غیرمضبوط اهل کتاب که در آن از راستی و درستی نشانی نیست «آنان جوانانی بودند» یعنی: جوانانی کم سن و سال بودند «که به پروردگار خویش ایمان آوردند» یعنی: به یگانگی وی باور و اعتراف کردند «و ما بر هدایتشان افزودیم» یعنی: بر یقین و شناختشان از حق درباره آنچه که اهل زمانشان در آن اختلاف می‌کردند افزودیم؛ با بخشیدن پایداری و توفیق به ایشان از جانب خویش.

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که: جوانان نسبت به بزرگسالانی که در دین باطل غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی حق روی‌آورنده‌تر و به هدایت گراینده‌تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت‌کنندگان رسول خدا ﷺ - چنان‌که ابن‌کثیر نیز گفته است - جوانان بودند اما سالمندان قریش - جز اندکی - بر دین باطلشان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوت‌گران است.

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِن دُونِهِ ۚ إِلَٰهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾

«و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم» یعنی: دل‌های آن جوانان را با شکایا ساختنشان بر ترک خانواده و دار و دیار، نیرومند و قوی گردانیدیم «آن‌گاه که برخاستند» و در خارج از شهر اجتماع کردند تا بر دین حق و کناره‌گیری از قوم و دیار خویش هم‌پیمان شوند «پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است» چنان‌که گذشت. بنا به قولی: آنان پادشاه ستمگری به نام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» داشتند که مردم را به‌سوی پرستش طواغیت فرامی‌خواند پس خدای عزوجل آن گروه از جوانان را بر راه حق استوار گردانید و ایشان را در پناه عصمت خویش قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است «جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند» نه با شریک آوردن معبودی دیگر با وی و نه به طور

مستقل «که در غیر این صورت قطعاً سخن دروغ گفته‌ایم» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دو آیه فوق دلالت می‌کنند بر این‌که اگر انسان از همان آغاز کار، در طلب صادق باشد، خداوند عَلَّامٌ به او هدایت ارزانی داشته و قلبش را استوار می‌گرداند. البته این درسی است بلیغ برای کسانی که می‌خواهند به اسلام درآیند و به آنها می‌آموزد که قبل از هرچیز باید با خدای خویش صادق باشند.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمُ سُلْطَانٌ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

اصحاب کهف افزودند: «این قوم ما بجز خداوند معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟» یعنی: چرا بر خدا بودن آنها دلیلی روشن که قابل تمسک باشد، نمی‌آورند؟ «پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بنده» و بپندارد که او در عبادت شریکی دارد؟ یعنی: هیچ کس از چنین کسی ستمکارتر نیست.

این نیز درسی است بلیغ برای دعوت‌گران که اسلام انسان، باید با کفر وی به طاغوت و طاغوتیان همراه باشد.

وَإِذْ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ وَمَا يَسْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ﴿١٦﴾

آن‌گاه برخی از آن جوانان برخی دیگر را مخاطب قرار داده گفتند: «و ای یاران! چون از آنها کناره گرفتید» یعنی: چون از پرستشگران بتان بریدید «و کناره گرفتید از آنچه جز خدا می‌پرستند» یعنی: از پرستش بتانشان نیز کناره گرفتید «پس به سوی غار جای گیرید» یعنی: چون از آنان به کناره‌گیری اعتقادی کناره گرفتید پس همین‌گونه به کنارگرفتن جسمانی نیز از آنان کناره گیرید؛ با پناه بردن به سوی غار و ماوی گزیدن در آن.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: بریدن حسی و بدنی از اهل کفر نیز همچون بریدن از آنان با روح و اندیشه، اهمیت دارد.

«تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند» یعنی: تا حق تعالی رحمت خویش را بر شما توسعه داده و شما را از دید قومتان پنهان بدارد، یا بر شما از رزق خویش بگستراند «و برای شما در کارتتان گشایشی فراهم سازد» یعنی: شما را در عزم مقاومت علیه شرک و کفر که در صدد سازماندهی آن هستید، پایدار گرداند و چنان کارتتان را رونق بخشد که از آن بهره‌مند شوید.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اصحاب کهف در حال و مقال و رفتار، به پروردگار خود عارف شده بودند و از کمال معرفتشان بود که دانستند؛ چون از قوم خویش به غار پناه برند، عطا و بخشش الهی در قبال آن حتمی خواهد بود.

❖ **وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزْوُرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ يَجْدَلَهُ. وَلِيَا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾**

«و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، از غارشان به سمت راست میل می‌کند» و شعاع آن بر ایشان بر نمی‌تابد تا اذیت‌شان کند «و چون غروب کند از آنان به جانب چپ» غار «تجاوز می‌کند» و باز هم مستقیماً بر آنان نمی‌تابد. یعنی آفتاب در هر دو سوی روز - چه قبل از زوال و چه بعد از آن - به دو جانب راست و چپ متمایل شده دامن برمی‌چیند و مستقیماً بر غار نمی‌تابد «در حالی که آنان در گشادگی غار قرار دارند» یعنی: آنان در جایی فراخ و با گستره از غار قرار گرفته‌اند که از آزار تابش مستقیم آفتاب مصونند و در تمام مدت روز در سایه قرار داشتند لذا خورشید نه در هنگام طلوع و نه در وقت غروب بر آنان نمی‌تابید. به‌قولی دیگر معنی این است: در آن غار به‌سوی شمال گشاده بود پس چون خورشید طلوع می‌کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب می‌کرد، از دست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور خورشید و تهویه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع خورشید در امان بودند «این از نشانه‌های خداست» که ایشان را در محلی امن و جایگاهی راحتبخش قرارداد و بدنهایشان را از تلف شدن حفظ کرد، از آنجا که ایشان را به غاری راهنمایی کرد که خورشید و هوا هر دو در آن نفوذ و جریان داشت تا بدنهایشان آسیبی نبیند - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است «خدا هر که را هدایت کند پس همواره راه یافته است و هر که را گمراه کند پس هرگز برای او ولی مرشدی نخواهی یافت» ولی مرشد: یعنی کارساز و یار و راهبر. پس خدایا! از تو می‌خواهیم که ما را از اولیای مرشد خویش قرار دهی.

وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقِلَبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ
لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ﴿١٨﴾

«و می پنداری» ای بیننده! اگر اصحاب کهف را ببینی «که ایشان بیدارند، درحالی که خفته‌اند» به قولی: درحالی که ایشان خواب بودند، چشمهایشان باز بود. به قولی دیگر معنی این است: ایشان را به‌خاطر بسیار پهلو گردانیدنشان بیدار می‌پنداری چنان‌که می‌فرماید: «و آنان را به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیم» در هنگام خوابشان؛ تا زمین اجسادشان را نفرساید و به تحلیل نبرد. شایان ذکر است که حکمت این پهلو گردانیدن در طب جدید شناخته شده زیرا علم جدید به این حقیقت دست یافته که اگر انسان ماه‌های متوالی به‌طور بی‌حرکت بر یک حال باقی بماند، می‌میرد چرا که املاح بدنش در پهلوپی که رو به زمین است تراکم پیدا می‌کند «و سگشان بر آستانه غار دو دست خود را گشاده بود» و صید: درگاه غار یا آستانه در است. ابن جریر می‌گوید: سگشان در بیرون در چمباتمه زده بود، گویی از آنان پاسبانی می‌کرد. دلیل این‌که او در خارج در چمباتمه زده بود نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت. و این است فایده محبت نیکان، چرا که آن سگ نیز دارای شأن و مقامی شد، به‌طوری‌که حکایت آن در قرآن جاودانه گشت». آری!

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد خارج می‌شدیم، در آستانه در با مردی روبرو شدیم، آن مرد پرسید: یا رسول‌الله! قیامت چه وقت است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟ انس رضی الله عنه می‌گوید: گویی مرد فروماند پس درنگی کرد و آن‌گاه گفت: یا رسول‌الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده‌ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوستشان داشته‌ای».

«اگر بر آنان می‌نگریستی، البته گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از مشاهده آنها آکنده از ترس می‌شدی» چنان ترس و هراسی که سینه را پر می‌کند. به‌قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که

خداوند ﷻ بر آنان افکنده بود. به قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان بلند شده بود.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

«و این گونه آنان را برانگیختیم» یعنی: بعد از آن خواب طولانی بیدارشان ساختیم «تا میان خود از یک‌دیگر سؤال کنند» در باره مدت درنگ‌شان در غار و در نتیجه به قدرت عظیم ما پی ببرند و این رخداد بر یقینشان بیفزاید «گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟» یعنی: در خواب؟ این سؤال بدان جهت در ذهنشان خطور کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به یاد داشتند «گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ایم» مفسران می‌گویند: آنان صبحگاه به غار وارد شده بودند و خدای عزوجل در آخر روز از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان بر مبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به سر می‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی‌تواند بسنجد، از این روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کرده و «گفتند: پروردگار شما به مقدار درنگ کردنتان داناتر است» یعنی: شما مدت ماندنتان در غار را نمی‌دانید بلکه آن را فقط خدای سبحان می‌داند و بس «پس یکی را از میان خود با این ورق خود» ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است «به شهر بفرستید» به قول «واحدی»، آن شهر، شهر «افسوس» بود که ایشان قبلاً ساکن آن بودند و امروزه به آن «طرسوس» می‌گویند «پس باید تأمل کند که کدام یک پاکیزه‌تر است» یعنی: آن رفیق ما که به شهر می‌رود، باید بنگرد که کدام یک از غذافروشان شهر، غذایی پاکیزه‌تر و دست‌پختی حلال‌تر دارد. به قولی: مراد این است که باید بنگرد؛ کدام یک از آنان ذبحی پاک‌تر دارد زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند «پس، از آن» غذای پاک «برایتان خوراکی بیاورد و باید تلافی کند» یعنی: باید در رفت‌وآمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود. یا در معامله دقت کند تا فریب داده نشود «و هیچ‌کس را از حال شما آگاه نگرداند» یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

«چراکه اگر آنان بر شما قدرت یابند» یعنی: اگر از شما آگاه شوند و جای شما را بدانند و بر شما دست یابند «شما را سنگسار می کنند» و به قتل می رسانند «یا شما رابه کیش خود باز می گردانند» همان کیش و آیینی که - قبل از هدایت تان - بر آن قرار داشتید «و در آن صورت» یعنی: در صورت بازگشت به دین باطل آنان «هرگز رستگار نخواهید شد» نه در دنیا و نه در آخرت.

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ

بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعلمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

«و بدین گونه» مردم آن سرزمین را «بر حالشان آگاه ساختیم» یعنی: چنان که آنان را به خواب فروبرده و از خواب برانگیختیم، مردم را نیز از حالشان آگاه ساختیم «تا بدانند که وعده خداوند» به برانگیختن بعد از مرگ «راست است» زیرا حال ایشان در به خواب بردن طولانی و سپس بیدار ساختنشان، همانند حال کسی است که می میرد آن گاه برانگیخته می شود «و» تا بدانند که «در قیامت هیچ شبهه ای نیست» پس ذاتی که بر فروبردنشان در خواب به مدت صدها سال و باقی گذاشتنشان بر آن حال بدون غذا و خوراکی ای توانا باشد، قطعاً بر زنده کردن مردگان نیز تواناست. به قولی: پادشاه آن عصر از کسانی بود که منکر رستاخیز بودند پس خدای عزوجل این معجزه را به وی نمایاند.

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته الله ترجیحاً بر آن است که این رویداد در عهد «هاردین» امپراتور رومانی (۱۳۸ - ۱۱۷م) اتفاق افتاد زیرا در این دوران، دین نصرانیت در آن منطقه رونق یافته بود و پادشاهان آن به این دین ایمان آورده بودند.

نقل است که: سبب آگاهی مردم از حالشان این بود که چون رفیقشان با پول نقره ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، آنها او را به این متهم کردند که گنجی یافته است و در حالی که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می دید، سخت بهت زده شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

دنباله ماجرا را قرآن این گونه حکایت می کند: «هنگامی که» آنان «میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع

می کردند» زیرا هنگامی که پادشاه و همراهانش از حالشان آگاه شدند و ایشان را بر آن حال، زنده دیدند خدای عزوجل روح آن جوانان را قبض کرد و ایشان را به سوی خود فراخواند آن گاه میان گروهی که خداوند ﷻ آنها را از راز کار جوانان و این نشانه عظیم آگاه کرد تا به عقیده بعث بعد از مرگ باور پیدا کنند، در این امر که با غار آن جوانان چه بکنند، اختلاف پیدا شد «پس گفتند» عده ای از آنان بعد از آن که خداوند متعال اصحاب کهف را میراند «بر روی آنها ساختمانی بنا کنید» یعنی: در غارشان را ببندید و ایشان را به حال خود واگذارید و بر در غار ساختمانی به عنوان یادمان شان بسازید. گویند: گروهی که این پیشنهاد را دادند، از کفار آن قوم بودند «پروردگارشان به حال آنان دانتر است» نسبت به این گروهی که در باره ایشان نزاع می کنند که آنها که بودند، چه بودند و چه مدت در غار درنگ کردند. این جمله معترضه ای در میان آیه است. «سر انجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند» یعنی: سرانجام صاحبان قدرت و نفوذ که بر تصمیم گیری در باره آنان مسلط بودند، گفتند: «حتما بر غار آنان مسجدی بنا می کنیم» نقل است که این گروه صاحب نفوذ، مسلمانان شان بودند که پادشاه نیز از ایشان بود و رأی شان غالب شد. بنا کردن مسجد نیز بر این حقیقت اشعار دارد که آنان مسلمان بودند.

باید دانست: کسانی از پیشینیان که بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده اند، در سنت نبی اکرم ﷺ مورد نکوهش قرار گرفته اند پس از احادیث وارده در این باب چنین دانسته می شود که این کار از بدعت هایی بوده که بعد از گذشت زمان طولانی، در دین نصرانیت پدید آمده است لذا در شرع انور ما بنا کردن مسجد بر سر مزارات، نماز خواندن در مزارات و ساختمان سازی در آنها جایز نیست.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَّةً ظَهَرَ وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٣﴾

«به زودی خواهند گفت» جمعی از مردم: «اصحاب کهف سه تن بودند و چهارمین آنها سگشان بود» گروهی که می گفتند: اصحاب کهف، سه یا پنج یا هفت تن بودند، از اهل کتاب و از مسلمانانی بودند که در زمان رسول خدا ﷺ درباره تعدادشان با یکدیگر اختلاف داشتند «و می گویند» یعنی: بعضی دیگر «پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می کنند» رجم بالغیب: یعنی تیر در تاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن «ومی گویند» جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این که

خداوند ﷻ آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد «بگو: پروردگارم به شماره آنها دانایتر است» ای گروههای اختلاف کننده در این امر. این جمله ارشادی است بر این امر که در چنین مقام و موقعیتی بهتر این است که علم این امور به خدای عزوجل برگردانده شود و در باره آن سخن گفته نشود پس نیازی نیست که ما در تعداد اصحاب کهف ژرف نگری کنیم «نمی داند آنان را» یعنی: نمی داند حقیقت وجودشان را، چه رسد به شمار آنان را «جز اندکی» از مردم. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «من از همان اندک هستم و شمار آنان را می دانم، آنها هفت تن بودند». «پس درباره آنان مرأء نکن» مرأء: در لغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده ای مترتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت صلی الله علیه و آله وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچ کس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند ﷻ خود در این باب بر تو حکایت کرده، تو را از سؤال کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی نیاز می کند.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَآئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٣٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشْدًا ﴿٣٤﴾

«و هرگز در مورد هیچ چیزی مگو که فردا آن را انجام می دهم مگر مقرون به ذکر مشیت خداوند». در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که یهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اصحاب کهف سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها گفتند: «فردا به شما پاسخ می دهم» و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلیمان بن داوود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می کنم (مقاربت می کنم) و بعدا هر یک از آنها پسری می زاید که در راه خدا صلی الله علیه و آله می جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان شاء الله. اما سلیمان علیه السلام ان شاء الله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان علیه السلام ان شاء الله می گفت، حانث نمی شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان شاء الله بگویی، سپس به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاء الله بگویی.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور ان شاء الله نگفته است، باید همان لحظه ان شاء الله بگوید». مراد ابن عباس رضی الله عنه این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه این که گفتن ان شاء الله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حنث (سوگندشکنی) باشد. «و» هرگاه چیزی را فراموش کردی «بگو: توقع است که پروردگارم مرا به راهی که از حیث رشد نزدیکتر از این است، هدایت کند» یعنی: امیدوارم که پروردگارم به جای این چیز فراموش شده، مرا به چیز دیگری که خیر یا نفع بیشتر داشته و به صواب نزدیکتر باشد، هدایت کند. یا امیدوارم که پروردگارم از آیات و دلالات نبوت چنان مواهبی به من عطا کند که از داستان اصحاب کهف هم به رشد و هدایت نزدیکتر و دلالت کننده‌تر باشد. و چنان هم شد زیرا خداوند جل جلاله داستانهای زیادی از انبیای گذشته را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرد و ایشان را از امور غیبی زیادی که تا قیام قیامت روی خواهد داد، آگاه گردانید.

وَلَيْتُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿۳۵﴾

«و در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند» یعنی: اصحاب کهف سیصدونه سال قمری در غار خود به حال خواب به سر بردند.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْتُوا لَهُمْ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿۳۶﴾

«بگو: خدا به مدتی که درنگ کردند، داناتر است» ابن عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگشان است». اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غار است که ۳۰۰ سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند».

«علم غیب آسمانها و زمین فقط به او اختصاص دارد» یعنی: علم اموری که از احوال آسمانها و زمین مخفی و غایب مانده است، فقط مخصوص به حق تعالی است و هیچ کس دیگر را بر این امور علمی نیست «چه بینا و شنواست» یعنی: علم او بر همه امور غیبی - اعم از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها - بسی شگفت‌آور است زیرا در پیشگاه علم حق تعالی غایب و حاضر، پنهان و آشکار و کوچک و بزرگ همه برابرند و هیچ تفاوتی با هم ندارند «برای آنان جز او هیچ یآوری نیست» ضمیر «هم: برای آنان» به همه اهالی آسمانها و زمین بر می‌گردد «و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گیرد» حق تعالی به هر چه اراده کند، حکم کرده و آن را به منصفه ظهور می‌رساند و هیچ کس را در این امر با خود دخیل نمی‌سازد تا از او در کار خویش مشورت یا فرمان طلب کند زیرا آفرینش و امر همه از آن حق تعالی است و او از شریک، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است.

وَأْتَلُ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِمًا ﴿٢٧﴾

«و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن» به تلاوت عبادت، تدبیر، عمل و تبلیغ. به این ترتیب خدای سبحان آن حضرت ﷺ را امر کرد که بر تلاوت عاملان، عابدانه و مدبرانه قرآن مواظبت کنند «کلمات او را هیچ‌تغییر دهنده‌ای نیست» یعنی: آنچه که حق تعالی از آن خبر داده و بدان امر کرده، هیچ کس قادر به تبدیل آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند حکم کلماتش را تغییر دهد «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» ملتحذ: پناهگاه است. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناهبری تا تو را از عذاب خداوند ﷻ ننگه دارد.

وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

«و با کسانی که پروردگار خود را به صبح و شام یاد می‌کنند» با استمرار بر نیایش و دعا در تمام اوقات، یا در دو طرف روز «شکیبایی پیشه کن» خدای سبحان به حبیبش دستور می‌دهد که خود را با گروه فقرای مؤمنان هم‌اوا، همراه، پایدار و مقید گرداند «خشنودی او را می‌خواهند» یعنی: ایشان گروهی هستند که از

عبادت و دعایشان فقط خواهان خشنودی حق تعالی هستند «و باید که چشمانت از آنان درنگذرد» یعنی: از آن فقرای مؤمن چشم برمگیر تا به غیرشان از صاحبان شوکت و زینت مشغول گردی. به قولی معنی این است: چشمانت ایشان را حقیر ننگرد «که آرایش زندگی دنیا» یعنی: همنشینی با اهل شرف و سرمایه، یا زینت و تجمل دنیا «را بخواهی و از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم» با مهر کوبیدن بر آن «فرمان مبر» همانند این گروهی که به دنیا مشغول بودند و از رسول خدا ﷺ خواستند تا فقرا را از مجلس خویش دور گرداند «و» بدان که اینان همان کسانی هستند که «از هوی و هوس خود پیروی کرده» و آن را بر حق ترجیح داده‌اند و بنابراین، شرک را بر توحید برگزیده‌اند «و اساس کارش بر از حد گذشتن است» فرطاً: از تفریط است، تفریط عبارت است از: ضایع کردن حق خدا ﷻ و کوتاهی در امر وی به سبب جهالت. سلمان فارسی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مؤلفه القلوب - عینه بن حصن و اقرع بن حابس و منسوبانسان - نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: یا رسول الله! حقیقت این است که اگر شما در صدر مجلس بنشینید و این گروه و بوی بد جبهه‌هایشان را از ما دور سازید - منظورشان سلمان، ابوذر، عبدالله بن مسعود و فقرای مسلمان رضی الله عنهم بودند که جبهه‌هایی پشمینه‌ای بر تن داشتند و جز این دیگر لباسی بر تنشان نبود - ما در مجلس شما می‌نشینیم و از شما احکام و مواظب را می‌گیریم؛ همان بود که آیه: ﴿وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ...﴾ تا ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا...﴾ نازل شد و این اشراف‌پیشگان بزرگ‌منش را به دوزخ تهدید نمود. پس رسول خدا ﷺ بی‌درنگ بعد از نزول این آیه برخاستند و به جست‌وجوی این گروه از فقرای مسلمان پرداختند تا ایشان را در آخر مسجد مشغول ذکر خدا ﷻ یافتند پس فرمودند: «ستایش بر خدایی که مرا نمیراند تا آن‌که مرا به حبس کردن نفسم با مردانی از امتم فرمان داد. ای فقرای مسلمان! زندگی و مرگ من با شماست».

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢١﴾

«و بگو» به این گروه غافل استکبارپیشه «حق از سوی پروردگارتان رسیده است» نه از سوی غیر وی تا در آن تبدیل و تغییری ممکن باشد. یعنی: من این دین حق را از نزد خود برای شما نیاورده‌ام بلکه آن را فقط از سوی الله ﷻ آورده‌ام «پس هر که بخواهد ایمان آورد» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن امر می‌باشد «و هر که بخواهد کافر شود» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن خبر دادن می‌باشد. یعنی مادامی که حق

همین است پس کسی که کافر و گمراه می‌شود، جز بر خود ستم نمی‌کند و جز به زیان خود گمراه نمی‌شود «بی‌گمان ما برای ستمگران» یعنی: برای کسانی که کفر به خدای عزوجل و انکار پیامبرانش را انتخاب کرده‌اند «آتشی» بزرگ را «آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در برمی‌گیرد» سراق: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشانیدن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود» مهل: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان می‌کند» به سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» این نوشابه آنان «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند!! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.

این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخوردارها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُخَلِّدُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

بعد از آن که حق تعالی حال بدبختان سیه‌روز را ذکر کرد، در اینجا حال نیکبختان را بیان کرده و می‌فرماید: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» بدانند که «یقیناً ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، ضایع نمی‌کنیم» در آخرت. «آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد» عدن: اقامت همیشگی است، یعنی: ایشان علی‌الدوام در آن بهشت‌ها ماندگارند «از فرودست‌شان» یعنی: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان آن بوستانها «جویبارها جاری است، در آنجا با دست‌بندهایی از طلا آراسته می‌شوند» سوار: زینتی است که بر بازو نهاده می‌شود و این زینت شاهان و زنان در دنیا است که در بهشت مردان نیز به آن آراسته می‌شوند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضو به آن می‌رسد». «و جامه‌های سبز از سندس و استبرق می‌پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستر است که آن را دیا می‌نامند. رنگ سبز را

مخصوص ساخت زیرا این رنگ با چشم سازگار است و نیکوترین رنگهاست. چنانکه علم «الوان» جدیداً به خصوصیات بسیار اعجاب انگیز این رنگ پی برده است «در آنجا بر تختها تکیه می‌زنند» تخت‌هایی که بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی نرم و راحت قرار دارد که خانه و حجله عروس را به آن می‌آریند «نیک پاداشی است» این پاداشی که خداوند عز و جل به آنها داده است «ونیکو تکیه‌گاهی است» این متکاها و سریرها.

﴿۳۳﴾ وَأَضْرِبْ لَهُم مِّثْلًا مِّثْلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمْ بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿۳۳﴾

«و برای آنان مثلی بزن دو مرد را» یعنی: برای کسانی که به دنیا و آرایش‌های آن فخر می‌کنند و از همنشینی با فقرا احساس حقارت می‌نمایند، آن دو مرد را مثل بزن که یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود؛ «که به یکی از آنها» که کافر بود «دو باغ از درختان انگور» متنوع و گوناگون «دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم» یعنی: بر گرداگرد آن دو باغ از تمام جوانب درختان خرما را رویاندیم «و میان آن دو» باغ «کشتزاری قرار دادیم» که بر رونق و بهجت و غنای آن می‌افزود. به قولی: آن دو مرد، دو برادر از بنی اسرائیل بودند. به قولی دیگر: آنها دو برادر از مردم مکه و از قبیله بنی مخزوم بودند؛ یکی به نام اسود که کافر بود و دیگری به نام ابی سلمه که مؤمن بود.

﴿۳۴﴾ كَلَّا الْجَنَّتَيْنِ ءَأَنْتَ أَكْلَاهَا وَلَمْ تَطْلُمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا ﴿۳۴﴾

«هر یک از این دو باغ اکل خود را داد» اکلها: یعنی محصول و ثمر و باروبر خود را «و از محصول هیچ کم نکرد» برخلاف آنچه که عادتاً در سایر باغها مشاهده می‌شود زیرا باغها غالباً یک سال میوه بسیار و سال دیگر میوه کم می‌دهند «و میان آن دو جویباری روان کرده بودیم» تا دائماً و بی انقطاع آن دو باغ را آبیاری کند.

﴿۳۵﴾ وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿۳۵﴾

«و برای او» یعنی: برای صاحب آن دو باغ «میوه فراوان بود» یعنی: صاحب آن دو باغ بجز میوه‌های انگور و خرما، صاحب بهره‌های دیگر از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. به قولی: مراد از ثمر در اینجا مال و

ثروت از طلا و نقره است «پس به رفیقش» یعنی: به برادر مؤمنش «گفت درحالی که با او گفت و گو می کرد» یعنی: در حالی که با او جدال لفظی داشت و بر او فخر می فروخت؛ «من از تو در مال بیش و به اعتبار حشم نیرومندترم» یعنی: من نسبت به تو در تحقق خواسته هایم نیرومندتر و موفق ترم زیرا من خدم و حشم بسیاری را به خدمت می گیرم. بدین سان بود که مال و ثروتش او را - همانند هر سرمایه دار مغرور دیگری - به کبر و غرور کشانیده بود. گفتنی است که فخر ورزیدن به سرمایه، غره شدن به دنیا و برتری منشی بر دیگران با تکیه بر ثروت و پول، حال و وضع دائمی توانگران است؛ مگر کسانی که خدای عزوجل بر آنان رحم کرده باشد - پناه بر خداوند عز و جلاله از چنین حالی.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

«و داخل باغش شد» مفسران می گویند: آن شخص مغرور و متکبر با این هدف که ثروت و مکنت خود را به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن می گردانید و عجایب و زیبایی های آن را به وی نشان می داد «درحالی که او به خود ستمکار بود» با کفر و عجب و خودنگری خویش «گفت» آن کافر از فرط غفلت، طول امل، قلت عقل و ضعف یقین «گمان نمی کنم که هرگز این» باغ «نابود شود».

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾

«و گمان نمی کنم که قیامت برپا شود» به این ترتیب، او منکر رستاخیز گشته و برادرش را از کفر خود به فناء دنیا و برپایی قیامت خبر داد «و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت» او پنداشت که اگر هم به فرض و تقدیر - چنان که رفیقش عقیده دارد - به سوی پروردگار متعال باز گردانده شود، پروردگار به او در آخرت بهتر از این باغ را خواهد داد. البته او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد اکرام و اعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این چنین خواهم بود. شکی نیست که این گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

«گفت به او رفیق» مؤمن «او در حالی که با او گفت وگو می کرد: آیا به آن کسی که تو را از خاک آفرید، کافر شدی» از آنجا که پدرت آدم علیه السلام را از خاک آفرید و او اصل و سرمنشأ توست «سپس از نطفه آفرید» که عبارت است از آب منی «آن گاه تو را در هیأت مردی در آورد؟» تو را انسانی نرینه گردانیده و اعضای وجودت را به اعتدال و برابری تمام آراست و وجودت را به پایه اکمال رسانیدی؟ آیا به این بزرگ آفریدگار خویش کافر شدی؟.

این آیه تلویحا به برانگیختن بعد از مرگ اشاره دارد زیرا ذاتی که بر آفرینش ابتدایی قادر باشد، یقینا بر احیای مجدد آن آفریده نیز تواناست.

لَنَكْفُرًا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

سپس برادر مؤمن وی افزود: «لیکن من» اعتقاد دارم که «اوست خدا، پروردگار من» یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می شناسم و به خدایی او معترفم «و هیچ کس را با پروردگار خود شریک نمی سازم» چنان که توشریک گردانیدی.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا

مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَنُصَبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾

«و چون وارد باغ شدی، چرا نگفتی ماشاءالله» یعنی: چرا در هنگام وارد شدن به باغ نگفتی: «آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است». این سخن را برای آن گفت تا او را به اعتراف بر این حقیقت برانگیزد که آن باغ و هر چه در آن است، آفریده خداوند جل جلاله و در گرو مشیت اوست؛ پس اگر بخواهد آن را باقی می گذارد و اگر بخواهد فانی اش می گرداند. و چرا نگفتی: «لا قوه الا بالله» یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.

این سخن را برای آن گفت تا او را بر اعتراف به عجز و ناتوانی اش برانگیزد و به وی بفهماند که توفیق وی در آبادانی آن باغ، فقط نتیجه یاری الله جل جلاله بوده است نه بر اثر قوت و قدرت خود وی و هیچ کس بر آنچه که در دست وی از دارایی و نعمت قرار دارد، جز به یاری خدا جل جلاله توانا و مسلط نمی شود و هیچ چیز جز

به مشیت الله ﷻ صورت تحقق به خود نمی‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوموسیٰ ؓ فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس ؓ آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را - اعم از خانواده یا مال یا فرزند - ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاء الله لا قوة الا بالله) بگوید و در آن، آفتی - بجز مرگ - ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این‌که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته‌اند: «هرکس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: ماشاء الله لا قوة الا بالله».

آن گاه شخص مؤمن افزود: «اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی» باکی نیست «پس چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد» در دنیا یا در آخرت «و بر آن» باغت «آفتی از آسمان نفرستد» که آن را بر آن باغ مقدر نموده است. به قولی؛ حسبان: عبارت است از صاعقه «تا به زمینی بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد» یعنی: بر اثر آن آفت یا آن صاعقه، باغ توی کافر به زمینی بی‌گیاه تبدیل گردد که از خشکی و بی‌گیاهی پاها در آن بلغزد.

أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا ﴿٤١﴾

«یا آب آن» باغت «فرورفته شود» در اعماق زمین «تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری» به هیچ نیرنگ و هیچ وسیله‌ای.

وَأُحِيطَ بِشَرِّهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّيَ أَحَدًا ﴿٤٢﴾

«و بر میوه‌های او احاطه کرده شد» یعنی: سرانجام، آفت آسمانی بر باغش زد و میوه‌های باغش را نابود کرد و آنچه باید به او برسد، رسید «پس چنان شد که دست بر دست می‌مالید» یعنی: از افسوس و اندوه و حسرت، دستهایش را برهم می‌زد «بر آنچه در آن باغ خرج کرده بود» یعنی: بر اموالی که در آبادانی و سامان‌دهی آن باغ هزینه و صرف کرده بود «در حالی که آن باغ بر داربستهای خود فروافتاده بود» یعنی: ستونهایی که تاکهای انگور را بر آن می‌افکند، فروریخته بود یا دیوارها و سقفها و آبادیهای آن بر روی هم‌دیگر فرو ریخته بود «و» با اندوه و حسرت «می‌گفت: ای کاش با پروردگار خود هیچ کس را شریک

نمی گرفتیم» پس چون بر باد رفتن باغش را دید، آرزو کرد که کاش هیچ چیز را باخدای سبحان شریک نمی آورد تا باغش از نابودی به سلامت می ماند. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْصَرًّا ﴿٤٣﴾

«و برای او هیچ گروهی نبود که او را در برابر خداوند یاری دهند» یعنی: آن کسان و خدمتکارانی که او در گذشته به آنها افتخار می کرد، هیچ کاری برایش انجام داده نتوانسته و هیچ سودی به حالش نکردند «و خود انتقام گیرنده نبود» یعنی: خود هم توان و قدرتی نداشت که از الله ﷻ به سبب نبود ساختن باغش انتقام بگیرد.

هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

«در آنجا فقط ولایت به خداوند حق تعلق دارد» یعنی: در آن موقف، نصرت و کارسازی فقط از آن خدای سبحان است و جز او هیچ کس و هیچ نیرویی بر این کارسازی توانا نیست. یا معنی این است: در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچ کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی کند «او بهتر است از جهت پاداش» دادن به دوستانش «و او بهتر است از نظر فرجام» یعنی: او بهترین بخشنده نیک فرجامی به دوستانش می باشد.

باید دانست که در این داستان برای اهل خرد عبرت هاست؛ از جمله این که: مغرور شدن به آرایشهای زندگی دنیا به کفر می انجامد.

وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن» یعنی: برای آنان مثلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ «که» زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم در آمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند «پس آخر کار» آن گیاه «چنان

درهم شکسته شد که بادها پراکنده‌اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به طوری که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرًا مَّا (٤٦)

«مال و فرزندان زیور زندگی دنیایند» که زندگانی دنیا به آنها رنگ و رونق می‌گیرد پس چنانچه در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی برسانند «و باقیات الصالحات» یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که نزد خدا عز وجل محفوظ می‌مانند، آری! اینها «نزد پروردگارت از نظر پاداش بهترند» از آن آرایش‌ها و برای صاحبان خود منفعت بیشتری دربر دارند «و از نظر امید نیز بهترند» یعنی: باقیات الصالحات از چیزهایی که صاحبان اموال و فرزندان به آن چشم می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات الصالحات بر اساس وعده راستین حق تعالی ماندگارند، درحالی که امیدهای مادی اکثرا دروغین و بی‌پایه می‌باشند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن حبان از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند: «در پی به دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول ولا قوة الا بالله.»

وَيَوْمَ نُسِئُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (٤٧)

سپس خداوند عز وجل به پیامبرش دستور می‌دهد تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: «و» یاد کن «روزی را که کوهها را روان کنیم» روان ساختن کوهها؛ عبارت از برکندن و دورساختن آنها از اماکن آنها و به حرکت در آوردن آنها همانند به حرکت در آوردن ابرهاست. این واقعه در روز قیامت است چنانکه در آیه دیگری آمده است: (و از تو درباره کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را در روز قیامت ریزریز خواهد ساخت سپس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، نه در آنها کجی ای می‌بینی و نه ناهمواری ای) «طه / ۱۰۷ - ۱۰۵» «و زمین را بارز شده می‌بینی» بروز زمین؛ آشکار گشتن آن و از بین رفتن چیزهایی است

که آن را می‌پوشانند، مانند کوهها، درختان و ساختمانها «و آنان را گرد می‌آوریم» یعنی: تمام خلائق را بعد از برانگیختنشان از همه جا به سوی موقف محشر گرد می‌آوریم «پس هیچ کس از آنان را فرو نگذاریم» مگر این که او را به سوی آنجا گرد می‌آوریم.

وَعَرِّضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ﴿٤٨﴾

«و آنان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند» یعنی: همه به صف نزد حق تعالی حاضر کرده می‌شوند پس به آنها می‌فرماید: «به راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم» با پای برهنه و بدن لخت و عریان «به سوی ما آمدید» چنان‌که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتم؛ یا رسول الله! مردان و زنان همه به سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به سوی بعضی دیگر بنگرند». «بلکه می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده‌گاهی مقرر نمی‌کنیم» یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

«و کتاب در میان نهاده می‌شود» مراد از کتاب، نامه‌های اعمال است. یعنی: کارنامه هر کس در دستش نهاده می‌شود؛ کارنامه نیکبختان در دست راستشان و کارنامه شقاوت پیشگان در دست چپشان «آن‌گاه مجرمان را از آنچه در آن است، ترسان می‌بینی» یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تحویل دادن آن نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی «و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز این که آن را به حساب آورده است» یعنی: این نامه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این که آن را در ضبط و ثبت و حساب

آورده و این در مورد گنهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند. اما کسانی که از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده‌است چنان‌که آیه (۳۱) از سوره «نساء» بر این حقیقت دلالت می‌کند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند» یعنی: احدی از بندگانش را بی‌گناه مورد مؤاخذه و مجازات قرار نمی‌دهد و از پاداشی که انجام‌دهنده طاعت مستحق آن است نمی‌کاهد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿۵۰﴾

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند» زیرا او از سجده کردن ابا کرد و استکبار ورزید «او از جن بود» حسن بصری می‌گوید: «ابلیس اصل جن بود چنان‌که آدم اصل بشر است». «پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد» یعنی: از طاعت وی سر پیچید «آیا» با این حال «او و نسلش را دوستان خود می‌گیرید» یعنی: ای مردم! آیا بعد از آن‌که ابلیس از سجده کردن ابا ورزید و از فرمان الهی سر پیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به‌جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به‌جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ «و حال آن‌که آنها دشمن شمایند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟ «شیطان چه بد جانشینی برای ستمکاران است» یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است.

﴿۵۱﴾ مَا أَنشَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مَسْجُودًا لِلْمُضِلِّينَ عَصَا

«من آنان را» یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل این‌که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و

زمین حاضر نکرده بودم «و نه در هنگام آفرینش خودشان» حتی در آفرینش خودشان هم از آنان همکاری نخواستهم بلکه آنان نیز همچون سایر مخلوقات، به محض اراده و قدرت مطلقه لایزال من آفریده شده‌اند. البته این حجت و استدلال مانند خورشید درخشان است چراکه مشرکان به این حقیقت که خداوند عَلَّمَ آفریننده همه اشیاء است، مقرر و معترف بودند «و من آن نیستم که گمراهان را» یعنی: شیاطین یا کافران را «مددکار خود بگیرم» پس هرگاه در امر آفرینش مددکار من نبوده‌اند، دیگر چرا آنان را در پرستش شریک من می‌گیرید؟!.

شیخ سعیدحوی رحمته در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «در همه عصرها و بویژه در عصر ما، رواج نظریه‌های غلط پیرامون اصل پیدایش هستی و پیدایش انسان، از مهمترین اسباب گمراهی بشر بوده‌اند و این نظریه‌ها همه از نظر علمی نقض شده‌اند».

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾

«و» یاد کن «روزی را که خدا می‌گوید» ای مشرکان! «آنهايي را که شریکان من می‌پنداشتید» و بر این پندار بودید که به شما نفعی می‌رسانند و برای شما شفاعت می‌کنند - اعم از بتان و غیر آنها را «ندا دهید» این خطاب در روز قیامت است «پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میانشان موبقی قرار داده‌ایم» موبق: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میانشان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است.

وَرَاءَ الْمَجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

«و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که در آن خواهند افتاد» گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین دارند که به دوزخ فرومی‌افتند «و از آن، جای بازگشتن نیابند» یعنی: از دوزخ گریزگاهی نیابند که به آن بگریزند، یا پناهگاهی نیابند که به آن پناه ببرند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَر شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾

در این مقام که مقام برپاداشتن حجت علیه مشرکان است، خدای عزوجل نعمت خویش بر خلقش را با نزول قرآن به یاد می‌آورد: «و به راستی گوناگون بیان کردیم» صرفنا: یعنی به تکرار و گوناگون بیان کردیم

«در این قرآن برای مردم» یعنی: به خاطر آنان و برای رعایت مصلحت و منفعت آنان «از هرگونه مثلی» مانند مثلها و داستانهای ذکر شده در این سوره و سوره‌های دیگر را «و انسان بیش از هر چیز جدل پیشه است» یعنی: انسان بیشتر از هر موجودی که جدل کردن از او متصور می‌باشد، جدل پیشه است. در حدیث شریف به روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در اتاق من و فاطمه کوبیدند و فرمودند: «آیا شما دو تن نماز نمی‌گزارید؟» گفتم: یا رسول الله! بی‌گمان جانهایمان در ید حق تعالی است پس هرگاه که بخواهد، ما را از خواب برمی‌انگیزد. چون این سخن را گفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از پشت در بازگشتند و پاسخی به من ندادند ولی در همان حالی که می‌رفتند شنیدم که بر ران خود می‌زنند و می‌گویند:

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾.

حدیث فوق دلالت می‌کند بر این‌که: حجت آوردن به قدر الهی در نیمودن راه کمال، مقرون به ادب نیست.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

«و چیزی مانع مردم نشد از این‌که وقتی هدایت» یعنی: اسباب هدایت؛ مانند کتاب و پیامبر و وحی «به سوی‌شان آمد، ایمان بیاورند و از پروردگارش طلب آمرزش کنند مگر به انتظار آن‌که سنت پیشینان برای آنان نیز پیش آید» سنت پیشینان: یعنی عادت‌ها که گریبانگیر آنان شد از این‌که ایمان بیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند «یا» این‌که «به آنان عذاب گوناگون بیاید» قبلا: عذاب گوناگون یا عذاب رویارو و قابل مشاهده است. آری! به رغم مشاهده معجزات و بیان روشن وحی، کفار از همان عصرهای نخستین پدیداری کفر و انحراف، مردمی تلمذپیشه بودند و از پیامبران الهی خواستار عذاب می‌شدند تا عذاب می‌آمد و ریشه‌شان را برمی‌کند پس کفار مکه هم بسان پیشینان در انتظار آند که همان سنت بر آنان نیز تکرار شود.

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَجَدِلُوا الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾

﴿٥٦﴾

«و پیامبران را» یعنی: حاملان رسالت خویش به سوی امتها را «جز بشارت‌دهنده» برای مؤمنان «و بیم‌دهنده» برای کافران «نمی‌فرستیم» یعنی: به همین دلیل، پیامبران علیهم السلام امکان آن را ندارند که دل‌های مردم را به سوی

هدایت سوق دهند بلکه این امکان از آن خدای سبحان و در اختیار اوست «و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن حق را پایمال گردانند» یعنی: می‌خواهند تا حق را با جدال و شبهه‌های باطل و بیهوده‌شان نابود گردانیده و آن را با این سخنشان به پیامبران - که شما جز بشری مانند ما نیستید - و امثال آن از سخنان بیهوده، ابطال کنند «و» کافران «آیات من را» یعنی: قرآن، حجت‌ها و خوارق عادات پیامبران را «و آنچه را که بدان بیم داده شده‌اند» از هشدارها و تهدیدها «به تمسخر» و ریشخند «گرفتند».

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

«و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روگردان شد» و چنان که باید در آن تدبیر و تفکر نکرد و به آن ایمان نیاورد «و فراموش کرد آنچه وی پیش فرستاده است» از کفر و گناهان لذا از آنها توبه نکرد؟ یعنی: کسی ستمکارتر از چنین کسی که دستاورد و کاروکردار پیشین خود را فراموش کند، نیست «همانا ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم تا قرآن را نفهمند» یعنی: پرده‌هایی که میان دل‌هایشان و میان رسیدن فهم و دریافت حقیقت به آنها، حایل و مانع می‌شود «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم» که مانع از استماع حق و پذیرش قرآن می‌گردد «و اگر آنان را به سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز راه نیابند» زیرا خداوند عز وجل به سبب کفر و گناهان، بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر اثر اصرار و پافشاریشان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است. این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خدای عزوجل چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿٥٨﴾

«و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذابشان

تعجیل می نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی کند «بلکه برای آنها میعاد است» یعنی: برای عذابشان سررسیدی مقرر و معین است «که هرگز از برابر آن پناهگاهی نمی یابند» که به سوی آن پناه برده و از آن عذاب بگریزند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْتُمُ لَمَّا ظَمَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾

«و این شهرهایی است» یعنی: شهرهای عاد و ثمود و امثال آن «که چون ستم کردند» مردم آنها با کفر و معاصی «هلاکشان کردیم و برای هلاکشان موعدی معین کردیم» که بدون پس و پیش واقع گردید. پس کافران در هر زمان و مکانی باید از سرنوشت آنان عبرت گیرند و از تکرار این سنت الهی در مورد خود برحذر باشند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که موسی» فرزند عمران پیامبر فرستاده شده به سوی فرعون «به نوجوان خود گفت» آن نوجوان، یوشع فرزند نون همراه و مصاحب موسی عليه السلام بود که هم از او علم می آموخت و هم خدمتش را می کرد. آری! موسی عليه السلام به یوشع گفت: «همیشه راه می روم تا به مجمع البحرين برسم» یعنی: دست از سیر و طلب بر نمی دارم تا به محل جمع شدن و تلاقی دو دریا برسم. به قولی: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است. به قولی دیگر: مجمع البحرين، محل تلاقی دریای روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است «یا آن که بروم مدت های دراز» و پیوسته تا روزگاری دراز راه پیمایی کنم.

در حدیث شریف به روایت ابی بن کعب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «موسی در میان بنی اسرائیل مشغول ایراد سخنرانی بود که از او سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ در پاسخ گفت: من! این بود که خدای عزوجل بر او عتاب کرد چرا که علم این موضوع را به وی ارجاع نکرده بود. لذا به او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده ای دارم در مجمع البحرين که از تو داناتر است، موسی گفت: پروردگارا! چگونه می توانم به او برسم؟ حق تعالی فرمود: ماهی ای را بگیر و آن را در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام در همانجا است. لذا موسی با خدمتکارش به راه افتاد...».

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنیچند.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نِسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

«پس چون رسیدند» موسی عليه السلام و جوان همراهش. و به‌قولی: موسی و خضر علیهما السلام «به محل جمع شدن دو دریا» یعنی: به جایی که محل دیدار موسی با خضر علیهما السلام بود «ماهی خودشان را فراموش کردند» مفسران می‌گویند: موسی و یوشع علیهما السلام از ماهی بریان توشه‌ای برگرفته و آن را در زنبیلی نهادند و - چنان‌که گذشت - خدای عزوجل گم شدن آن را نشانه‌ای برای موسی و جوان همراهش بر دریافت مطلوبشان قرار داده بود پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند در آنجا به استراحت پرداختند، در این هنگام آن ماهی از زنبیل به دریا پرید و صدای افتادش به دریا یوشع را از خواب بیدار کرد «و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت مانند نقبی» آری! خدای عزوجل ماهی بریان شده را زنده کرد و آن ماهی از زنبیل برجست و به دریا پرید. رفتن ماهی را در دریا به «نقب» تشبیه کرد زیرا آن ماهی آب را چنان می‌شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.

آری! زنده شدن ماهی بریان شده، معجزه‌ای برای موسی عليه السلام و نشانه‌ای بر محل وجود خضر عليه السلام بود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا غَدَاءٌ نَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

«پس چون گذشتند» از مجمع‌البحرینی که میعادگاه ملاقات موسی و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود «گفت» موسی «به جوان خود: غذای چاشتمان را بیاور که به‌راستی ما از این سفرمان رنج بسیاری دیده‌ایم» به این ترتیب، موسی از یوشع خواست که آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنند چراکه خسته و گرسنه شده‌اند. عجب! که موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد و همین‌که از آنجا گذشت، به فرمان خداوند عز وجل احساس خستگی نمود.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسِينِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

«گفت» یوشع به موسی «آیا دیدی؟» یعنی: به سخنم توجه کن «وقتی که به آن صخره» که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت «تکیه کرده آرام گرفتیم» یوشع از آن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود «من» در آنجا «ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد از آن که داستان آن را یاد کنم» یعنی: شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به دریا پرید «وبه‌طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» به راستی سخت موجب شگفتی بود که ماهی مرده بریان شده‌ای که قسمتی از آن هم خورده شده بود، زنده شده به دریا برجهد و اثر روان شدنش در آب هم به صورت کانالی باقی بماند. به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾

«گفت» موسی علیه السلام «این همان بود که ما می‌جستیم» یعنی: آنچه تو از گم کردن ماهی در آن مکان یادآوری کردی، دقیقاً همان چیزی است که ما به دنبال آن بودیم زیرا این خود همان نشانه‌ای است که حق تعالی برای ما قرار داده و دلالت می‌کند بر این که مرد مورد جستجوی ما در همانجاست «پس جستجوکنان بر ردپای خود بازگشتند» یعنی: به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند، درحالی که ردپای خود را پی‌جویی می‌کردند تا راه را گم نکنند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

«پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند» احادیث صحیح بر این امر دلالت دارند که آن بنده، بلیابن‌ملکان ملقب به خضر علیه السلام بود «که به او رحمتی از جانب خود دادیم» به‌قولی: رحمت همان نبوت است پس بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر بود. به‌قولی دیگر: مراد از رحمت، نعمتی است که خداوند متعال به خضر علیه السلام ارزانی کرده بود و ولایتی است که به وی بخشیده بود. بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر نبود «و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» خدای سبحان اموری از علم غیب را که مخصوص خود اوست، به خضر علیه السلام آموخته بود.

نقل است که موسی خضر علیهما السلام را درحالی دید که خود را به جامه‌ای پوشانده بود پس بر وی سلام کرد. و چون در آن سرزمین سلام کردن رسم نبود، خضر علیه السلام از وی پرسید: تو کیستی و سلام را در سرزمینت از کجا آورده‌ای؟ گفت: من موسی هستم. خضر علیه السلام پرسید: موسای بنی اسرائیل؟ گفت: آری! نزد تو آمده‌ام تا به من از دانشی که به تو داده‌اند بیاموزانی.

باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هر چند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنَ مِنَّمَا عُلِّمْتُ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

«موسی به او گفت: آیا از تو - به شرط این که از رشدی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟» موسی از خضر علیهما السلام اجازه خواست تا از او پیروی کند، به این شرط که از آنچه خدا جل جلاله به او آموخته است، به وی نیز بیاموزاند. باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند جل جلاله مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام، علم به احکام شرعی بود در حالی که دانش خضر علیه السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهما السلام نبی بود و اگر خضر علیه السلام نبی بود، خدای عزوجل موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی» یعنی: توتاب نمی‌آوری که بر آنچه از علم من می‌بینی، شکیبایی کنی زیرا علم تو با علم من سر وفاق و سازگاری ندارد، علم تو علم ظاهر است و علم من علم باطن، علم تو علم شریعت است و علم من علم غیب.

وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا نَرُوحُ بِهٖ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

«و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» یعنی: چگونه می توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

«گفت» موسی به خضر علیهما السلام «مرا ان شاء الله شکبیا خواهی یافت» در همراهی خویش «و در هیچ فرمانی تو را خلاف نمی کنم» و به طاعت و پیروی تو پایبند خواهم بود. بدین گونه بود که موسی عليه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله جل جلاله موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیاء عليهم السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی کنند.

قَالَ فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «اگر مرا پیروی می کنی پس در باره چیزی از من سؤال نکن» از افعال مخالف با شریعت که از من شاهد می کنی «تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم» یعنی: باید این من باشم که تفسیر و تأویل افعال خویش و چرایی و چگونگی آنها را برای تو بیان کنم، نه این که تو مرا از آنها مورد سؤال قرار دهی. موسی عليه السلام از باب رعایت ادب شاگرد در برابر استاد، شرط وی را پذیرفت.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْنَا نُفُوسَ أَهْلِهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

«پس رهسپار شدند» و در راه به کشتی ای برخوردند پس با کشتی نشینان گفت و گو کردند که آنان را نیز با خود بردارند، کشتی نشینان پذیرفتند و ایشان را با خود برداشتند «تا وقتی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد» به قولی: خضر عليه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق شدن کشتی نشینان نینجامد «گفت» موسی به خضر علیهما السلام «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سر نشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول،

به نابودی جانها و اموال می‌انجامید. در بعضی از روایات آمده است: صاحبان کشتی آن دو را بی‌کرایه و به‌طور رایگان با خود در کشتی سوار کرده بودند زیرا آنها خضر را شناخته بودند پس به او و همراهش حرمت نهادند، از این جهت انکار موسی بر خضر شدیدتر بود. یعنی: آیا درست است که آنها به من و تو احسان کنند و تو در برابر آن احسان، کشتی آنان را معیوب کنی؟ «واقعا به کاری عظیم مبادرت ورزیدی» یعنی: عجب کار هول‌انگیز و ناروایی را مرتکب شدی!

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

«گفت» خضر عليه السلام «آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» خضر عليه السلام همان سخن سابق خود را به وی یادآوری کرد که گفته بود: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (آیه / ۶۷).

قَالَ لَا تَأْخُذْ بِمَا نَيْسَبُ وَلَا تُرْهِقِنِي مِنْ أَمْرِ عَسْرًا ﴿٧٣﴾

موسی به خضر «گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت‌گیر» و با من آسان‌گیر باش، نه سخت‌گیر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «این عکس‌العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این دریا کم کرد، نیست.»

فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

«باز رهسپار شدند» یعنی: خضر و موسی علیهما السلام از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند «تا به نوجوانی برخوردند پس» خضر «او را کشت» خضر همین که به آن پسر بچه که با اطفال دیگر مشغول بازی بود رسید، سرش را از بدنش برکند و او را به قتل رساند «گفت» موسی به خضر: «آیا نفس زکیه‌ای را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟» یعنی: بی‌آن که کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟ نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی‌گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی» نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

❖ قَالَ أَرَأَيْتَ لَكَ إِنَّا لَنَسْتَبِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

«گفت» خضر به موسی: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» در اینجا خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود.

قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَـٰجِبْنِي ۖ قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

«گفت» موسی عليه السلام «اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن» یعنی: در آن صورت، از رفاقت و همراهی با من صرف نظر کن «همانا از جانب من به حد عذر رسیدی» یعنی: اگر دیگر بار این کار را کردم، تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی ترکم کنی زیرا اگر باز هم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

فَأَنطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا آتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبْوَأُوا أَن يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَ فَأَقَامَهُ. قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

«پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند» به قولی: آن قریه «ایله» بود «از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان کردن آن دو خودداری کردند» یعنی: مردم آن قریه ابا ورزیدند از این که حق واجبی را که در قبال آن دو میهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند «پس در آنجا» یعنی: در آن قریه «دیواری را یافتند که می‌خواست فروریزد» یعنی: هیأت و حالت سقوط بر آن دیوار نمایان بود «پس آن را استوار کرد» یعنی: خضر عليه السلام آن دیوار را کج یافت پس آن را به حالت اولی‌اش برگردانید و استوار کرد. در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». «گفت» موسی عليه السلام «اگر می‌خواستی برای این مزدی می‌گرفتی» یعنی: می‌توانستی در قبال راست ساختن و اصلاح دیوار مزدی بگیری.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَنِي وَبَيْنَكَ سَائِبُكَ بِتَأْوِيلٍ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

«گفت» خضر به موسی «این است جدایی میان من و تو» یعنی: این ایرادت بر من که چرا از آنان مزدی نگرفتم، جدا کننده من و توست و دیگر هنگام جدایی من و تو فرارسیده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «یرحم الله موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می‌ورزید تا خدای عزوجل باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می‌کرد».

خضر افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت» تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر علیه السلام به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد.

آن‌گاه خضر علیه السلام به تفسیر و تأویل کارهایش پرداخت:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

«اما کشتی» یعنی: کشتی‌ای که من آن را سوراخ کردم «از آن مساکینی چند بود» که ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند «که در دریا کار می‌کردند» و جز آن کشتی مال دیگری نداشتند و آن را به مسافران دریایی به اجاره می‌دادند «پس خواستم که آن را معیوب کنم» با برکندن آن تخته پاره «چرا که درواری آنان» یعنی: در پیش روی آنان، یا در پشت سر آنان «پادشاهی بود» کفرپیشه «که هر کشتی‌ای را به زور می‌گرفت» یعنی: هر کشتی سالم و بی‌عیبی را به زور می‌گرفت، نه کشتی‌های معیوب و ناقص را. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، یا جلندی بن‌کرکر، یا منوار بن‌جلندی بود.

وَأَمَّا الْجَلْدُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرَهُمَا طَغَيْنَا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

«و اما آن نوجوان» که من او را به قتل رساندم «پدر و مادر وی هر دو مؤمن بودند» ولی خودش این‌گونه نبود «پس ترسیدیم از آن‌که بر آنان در سرکشی و کفر غالب آید» یعنی: ترسیدیم که با پدر و مادر آزاری خویش و عاق شدن از سوی آنان، در سرکشی و کفران نعمت بر آنها غالب آید. به‌قولی: خضر علیه السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به‌زودی کفرش منجر به کفر و

گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

فَارَدْنَا أَنْ يَبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

«پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به بهتر از وی عوض دهد» یعنی: به جای آن فرزندان، فرزندی بهتر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک‌نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش. در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له: خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این که آن قضا به خیر وی است».

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُمْ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

«و اما آن دیوار» که من آن را استوار کردم؛ «از آن دو نوجوان یتیم در شهر بود» یعنی: در آن قریه‌ای که قبلاً ذکر شد. ذکر آن به نام «قریه» در آیات قبل و به نام «مدینه» در این آیه، دلیل بر آن است که اسم قریه بر شهر نیز اطلاق می‌شود «و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود» یعنی: در زیر آن دیوار، مالی بزرگ از آن دو نوجوان یتیم پنهان ساخته شده بود. کنز: مال مدفون است «و پدرشان نیکوکار بود» لذا صلاح پدر مقتضی آن بود که رعایت حال فرزندانش بشود و مالشان از نابودی حفظ گردد «پس پروردگار تو خواست که آن دو نوجوان به حد رشد برسند» یعنی: به کمال بلوغ و تمام رشد خود برسند «و گنجینه خود را بیرون آورند» از آن مخفی‌گاه پس اگر دیوار فرو می‌ریخت، گنج هم از زیر آن بیرون می‌آمد و چه بسا تلف می‌شد. «که» این کار و این تدبیر «رحمتی از جانب پروردگارت بود» بر آن دو جوان یتیم، به سبب صالح بودن پدرشان «و من آن را از امر خود» یعنی: از اجتهاد و رأی خود «نکردم» بلکه این کارها همه به دستور خداوند ﷻ بود «این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر علیه السلام در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علما بر آنند که خضر علیه السلام در گذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر علیه السلام زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

وَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿۸۲﴾

«و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند» سؤال‌کنندگان، کفار مکه بودند که به اشاره یهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره پرسیدند «بگو: به زودی بر شما از حال وی خبری خواهم داد» از طریق وحی که بر من نازل می‌شود.

ذوالقرنین بنا به قولی همان اسکندر فرزند فیلیبوس یونانی (۳۳۰ ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به قولی: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس - ۵۹۹ ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هر چند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود. وجه تسمیه او به ذوالقرنین این است که:

۱ - او شرق و غرب زمین را درنوردید.

۲ - به آغازگاه تابش خورشید از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.

۳ - یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.

۴ - یا تاجش دارای دو شاخک بود.

و با آن که مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَايَاتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

«ما در روی زمین به او تمکین دادیم» یعنی: ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هر کجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند «و از هر چیزی بدو وسیله‌ای بخشیدیم» یعنی: از آنچه که به مطلوب و خواسته وی تعلق می‌گرفت، بدو راه و سررشته و وسیله‌ای بخشیدیم که به سبب آن به مطلوب خویش دست یابد. نقل است که: چهار پادشاه همه دنیا را به تمامی به تسخیر خویش در آوردند که دو تن از آنان مؤمن و دو تن کافر بودند، دو تن مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو تن کافر عبارت بودند از: نمرود و بخت‌النصر.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

«پس در پی سببی افتاد» یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْغُبُ فِي عَيْبٍ حِمَّةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنْزِلُ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

«تا آن گاه که به غروبگاه آفتاب رسید» یعنی: ذوالقرنین به پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست «و آن را چنین یافت که در چشمه گل ولایی فرو می‌رود» حمته: گل آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که خورشید در آبی گل آلود و

سیاه غروب می‌کند. گفتنی است که این فقط حکایت دید ظاهری چشم است، نه این که خورشید حقیقتاً در آب غروب می‌کند چرا که خورشید از زمین بزرگتر است. آری! در غروبگاه به نظر مسافر دریا که شط دریا در معرض دیدش نباشد چنین می‌آید که خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود «و نزدیک آن» یعنی: در نزدیک محل فرورفتن خورشید «قومی را یافت» که آن قوم از کفار بودند «گفتیم» یعنی: الهام کردیم به او که «ای ذوالقرنین! اختیار با توست، یا آنان را عذاب می‌کنی» با کشتن آنان در همان آغاز کار «یا در میانشان روشی نیکو در پیش می‌گیری» با گرامی‌داشتنشان و تعلیم شرایع الهی به آنان.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَكْرًا ﴿٨٧﴾

«گفت» ذوالقرنین: راه دعوتشان به سوی حق را انتخاب می‌کنم «اما هر که ستم ورزد» بر خود؛ با پای فشردن بر شرک و نپذیرفتن دعوت «پس زودا که عذابش کنیم» با کشتنش در دنیا «سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود» در آخرت «آن‌گاه او را عذاب می‌کند» در آن «عذابی سخت» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار.

وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحَسَنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾

«و اما هر که ایمان آورد» به خدا ﷻ و دعوت را تصدیق کند «و عمل کند» به عمل «شایسته» مطابق آنچه که مقتضای ایمان است «پس او پاداشی هر چه نیکوتر خواهد داشت» که همانا بهشت است. همچنین محتمل است که مراد از آن: پاداش دادن وی از سوی ذوالقرنین باشد، یعنی: به او پاداشی نیکو می‌دهم و به او احسان و کرم روا می‌دارم «و به فرمان خود او را به کاری آسان و خواهیم داشت» که بر وی سخت و دشوار نباشد.

ثُمَّ أَنعَ سَبِيًّا ﴿٨٩﴾

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدین‌سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾

«تا آن گاه که به مطلع الشمس رسید» یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که خورشید از آن برمی‌آید پس «خورشید را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که برای آنان در برابر تابش آن پوششی قرار نداده‌ایم» نه از خانه و نه از لباس بلکه آنان قومی پابرنه و لخت و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند. این آیه معرف تاریخ زندگی گروهی بدوی است که بی داشتن پناه‌گاه و لباس، به شکل اولیه زندگی می‌کرده و از صید ماهی تغذیه می‌نموده‌اند. یا معنی آیه این است: میان آن قوم و میان خورشید، جز دریا چیز دیگری حایل نبود. بعضی گفته‌اند: چه بسا او به سرزمینی رسید که خورشید در آن دهها روز تابان باقی می‌ماند، نه غایب می‌شود و نه در زیر پرده و حجابی قرار می‌گیرد و این پدیده در شمالی‌ترین منطقه کره زمین است.

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾

«چنین بود» داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین «و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم» یعنی: آن‌گاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می‌دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق‌سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است، دنبال کرد.

حَقَّ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾

«تا وقتی که به میان دو سد رسید» به‌قولی: این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است «در ورای آن دو سد قومی را یافت که نزدیک نبود هیچ سخنی را بفهمند» یعنی: سخن دیگران را نمی‌فهمیدند.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه‌اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «وقوف» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.

قَالُوا يٰۤاَيُّهَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّا يٰۤاَجُوجُ وَمٰۤاَجُوجُ مُفْسِدُوْنَ فِى الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلٰٓى اَنْ نَّجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًا ﴿١٤﴾

«گفتند: ای ذوالقرنین!» این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان‌شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند. به‌قولی: فهمیدن سخنان‌شان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود. به‌قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمانشان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: «همانا یا‌جوج و‌ما‌جوج سخت در زمین فساد می‌کنند پس آیا خراجی» یعنی: مالیاتی از اموالمان را «برای تو مقرر کنیم به این شرط که در میان ما و آنان سدی» استوار و نفوذناپذیر «بسازی» که جلو هجوم آنان به‌سوی ما را بگیرد. یا‌جوج و‌ما‌جوج دو قبیله از بشر و به‌قولی از طایفه اتراکانند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان در بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یا‌جوج و‌ما‌جوج دو قبیله از اولاد یافث‌بن‌نوح اند، یا‌جوج از قوم تاتار و‌ما‌جوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد. بعضی برآند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یا‌جوج و‌ما‌جوج قومی ستمگر و خشن هستند که پیشینیان‌شان از بحیره طبریه می‌گذرند و خدای عزوجل در هنگام نزول عیسی علیه‌السلام از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است.»

قَالَ مَا مَكَّنِّى فِىهِ رَبِّىْ خَيْرٌ فَاَعِیْنُوْنِیْ بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿١٥﴾

«گفت» ذوالقرنین «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. سپس از آنان یاری خواست و گفت: «مرا با قوه‌ای مدد کنید» یعنی: نیازی به خراج شما ندارم بلکه مرا به مردانی از خود که با دست و زور بازوی خویش با من همکاری کنند، یاری کنید، یا مرا در تهیه سامان و آلات ساختمانی یاری کنید «تا میان شما و آنان سدی محکم» و نفوذناپذیر «بسازم».

﴿تَوَفَّى زُبَيْرَ الْحَدِيدِ حَقَّ إِذَا سَأَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنْفُخُوا حَقَّ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا﴾ (۹۶)

«برای من قطعات آهن» یعنی: آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می‌رود «بیاورید. تا آن‌گاه که برابر ساخت میان آن دو کوه را» صدفین: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آن‌که او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح ساخت آن‌گاه «گفت» به عمله و کارگران: «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید» به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آن‌گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آن‌که حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت - و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد - سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد «گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم» در نتیجه لایه‌های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و چسبید و خالی‌گاه‌های میان آهن‌ها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن و سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدی مستحکم و نفوذناپذیر تبدیل شد. قطر: مس گداخته است.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «جدیدا روش آمیختن مس با آهن برای نیرومند ساختن بیشتر آهن به کار گرفته شده و از افزودن نسبتی از مس به آهن، مقاومت و صلابت آهن دوچندان شده است. گفتنی است؛ این روشی بود که خدای عزوجل ذوالقرنین را به آن راه نمود و آن را قرن‌ها قبل از علم جدید بشر در کتاب جاودان خویش ثبت کرد».

﴿فَمَا اسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ (۹۷)

«در نتیجه یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن بالا روند» به دو دلیل: یکی ارتفاع آن و دیگری صافی و لغزندگی آن «و نتوانستند آن را سوراخ کنند» و از زیر آن نقب بزنند، به سبب محکمی و صلابت و ضخامت آن.

مراغی در تفسیر خود می‌گوید: «سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مورخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مورخ اسپانیایی «کلافیگو» در سفر سال «۱۴۰۳م» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، همو در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿١٨﴾

«گفت» ذوالقرنین «این» تمکن و دسترسی من به ساختن این سد «رحمتی از جانب پروردگار من است» یعنی: از آثار رحمت پروردگار بزرگ من بر این قوم، یا بر مردم است زیرا این سد میان یاجوج و ماجوج و فسادافروزیشان در زمین حایل می‌شود «ولی چون وعده پروردگار من» به خروج یاجوج و ماجوج در آستانه روز قیامت «فرا رسد، آن را در هم کوبد» یعنی: این سد را با زمین هموار، هم‌سطح می‌سازد «و وعده پروردگارم» بر خراب ساختن این سد و خروج یاجوج و ماجوج قبل از روز قیامت؛ «حق است» و ثابت و برگشت‌ناپذیر. این آخرین سخن ذوالقرنین است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «اکنون می‌دانیم که این وعده پروردگار متعال تحقق یافته است زیرا چنگیزخان و سلاله او خروج کردند و در زمین - اعم از شرق و غرب آن - فساد عظیم پراکندند و نشانه‌ها و مظاهر تمدن اسلامی را ویران و خلافت عباسی را در سال (۶۵۶ هـ ق) ساقط کردند». در حدیث شریف به روایت زینب بنت جحش رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شدند و درحالی که چهره ایشان سرخ شده بود، فرمودند: «ویل للعرب من شر قد اقترب، فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا و حلق... ای وای بر عرب از شری که تحقیقا نزدیک شده است، امروز از سد یاجوج و ماجوج به این اندازه گشوده شد - و دست خویش را حلقه کردند - گفتم: یا رسول الله! آیا درحالی که نیکان در میان ما هستند، هلاک می‌شویم؟ فرمودند: آری! آن‌گاه که فساد و پلیدی بسیار شود».

بلی! آن حلقه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدان اشاره کردند، بزرگ و بزرگتر شد تا آن که در نیمه اول قرن هفتم هجری به خروج تاتار و مغول انجامید. والله اعلم.

﴿وَتَرْكُنَا بِعَضَمِهِمْ يَوْمَئِذٍ مُّوْجٍ فِي بَعْضٍ وَنَفْخٍ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَهُمْ جَمَاعًا﴾ (۹۱)

«و بعضی از آنان را» یعنی: بعضی از مردم را «در آن روز» یعنی: در روز خروج یاجوج و ماجوج «رها می کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند» یعنی: مردم در روز خروج یاجوج و ماجوج درهم می آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه ها تلف می شود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج آسا درهم می آمیزند زیرا خروج یاجوج و ماجوج از نشانه های نزدیکی قیامت است «و در صور دمیده شود» و دمنده اسرافیل علیه السلام است. به قولی: این نفخه دوم است، به دلیل این فرموده وی: «پس گرد آوریم آنان را، گرد آوردنی» یعنی: پس از متلاشی شدن و تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می گردانیم سپس همه را به سوی محشر گرد می آوریم.

﴿وَعَرْضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا﴾ (۱۰۰)

«و آن روز دوزخ را آشکارا پیش کافران روبرو آوریم» یعنی: در روزی که گردشان می آوریم، دوزخ را برایشان می نمایانیم، بدان سان که آن را مشاهده کنند تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد.

﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾ (۱۰۱)

«به همان کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده ای بود» یعنی: دوزخ را به همان کسانی می نمایانیم که چشمان احساس و بصیرتشان از مشاهده آیات و نشانه های من در پرده ای بود، نشانه هایی که هر کس اهل تفکر و عبرت گرفتن باشد، از مشاهده آنها غافل نمانده و خدای عزوجل را با توحید و تمجید وی یاد می کند «و» دوزخ را به همان کسانی نیز می نمایانیم که «توانایی شنیدن» حق «را نداشتند» به سبب اعراضشان از ادله سماعی.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءِ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

«آیا کافران پنداشته‌اند که بجز من بندگان مرا» که عبارت از فرشتگان و مسیح و شیاطین‌اند «اولیاء بگیرند» یعنی: معبود خویش گیرند؟ آیا این اندیشه ناصواب و ناممکن‌شان موجب عذاب نیست؟ قطعاً موجب عذاب است، آنها باید بدانند که: «همانا ما جهنم را آماده کرده‌ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد» یعنی: جهنم را آماده پذیرایی کافران ساخته‌ایم که با ورود به آن، با انواع عذاب‌ها مورد پذیرایی قرار می‌گیرند و به جایگاههای خود رهسپار می‌شوند چنان‌که برای میهمان متکا و جایگاه آماده ساخته می‌شود. این تعبیر از باب تهکم و استهزای آنهاست.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

«بگو: آیا شما را از کسانی که از روی عمل زیان‌کارترین مردمند، آگاه گردانم» یعنی: ای مردم! آیا شما را از کسانی که از روی زیان و خسران اعمال، از بدبخت‌ترین مردم‌اند، آگاه گردانم؟ آری! آگاهتان می‌گردانم؛ آنان: «کسانی‌اند که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده است» گم‌شدن کوشش، بطلان و نابودی و به‌هدر رفتن آن است «و خود می‌پندارند که نیکو کردارند» یعنی: خود مفتون و دل‌باخته راه و روش باطل خویش‌اند و می‌پندارند که با در پیش گرفتن این راه و روش، کار خوبی انجام داده و از آثار و نتایج آن نفع می‌برند. پس اینان زیان‌کارترین مردمند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا ﴿١٠٥﴾

«آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگار خویش» یعنی: به دلایل توحید و یگانگی وی از آیات تکوینی و تنزیلی «کافر شدند و» کافر شدند «به ملاقات او» یعنی: به بعث بعد از مرگ و مابعد آن از امور آخرت «در نتیجه اعمالشان تباه گردید» یعنی: اعمالی که انجام دادند و آن را نیک می‌پنداشتند، تباه شد و دلیل تباه شدن آن، کفرشان است «پس روز قیامت برای آنان هیچ وزنی نخواهیم نهاد» یعنی: در آن روز برای آنان نزد ما هیچ قدر و قیمتی نخواهد بود و هیچ بهایی به آنان نخواهیم داد. در حدیث شریف آمده است: «همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد خدای

عزوجل به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾. آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاءُ مَن جَاهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

«این» هشدار را بگیرند که: «جهنم جزای آنان است، به سبب این که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند» مفسران در تعیین این «زیانکارترین انسانها» اختلاف نظر دارند؛ به قولی: آنان یهود و نصاری اند، به قولی: آنها کفار مکه و به قولی: آنها راهبان متولی صومعه‌ها اند. همچنین روایت شده است که علی علیه السلام خوارج «حروریه» را نیز از مصادیق آنان دانسته است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» حال و وضع ایشان برضد حال و وضع کسانی است که قبلاً ذکرشان رفت زیرا «باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است» که برای گرامیداشت و تجلیل هر چه بیشترشان آماده شده است. فردوس در کلام عرب: به درختان انبوه و به هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اغلب آنها درخت انگور باشد و فردوس در زبان رومی، به معنای باغ است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

«جاودانه در آنند و از آنجا درخواست انتقال» به جایی دیگر «نمی‌کنند» زیرا باغهای فردوس فرخنده‌تر و گرامی‌تر از آن است که آنان خواستار جایی دیگر غیر از آن شوند. در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از خدا جل جلاله می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ نَنفِدَ كَلِمَتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

«بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار مرکب باشد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعا دریا به پایان می‌رسد، هر چند مانند آن دریا را به طریق مدد بیاوریم» یعنی: اگر کلمات علم خدا ﷻ و حکمت وی نوشته شوند و آب دریا مرکب قلم باشد و قلم هم بنویسد، یقینا قبل از آن که کلمات حق تعالی به پایان رسد، آب دریا به اتمام می‌رسد و اگر مانند آن دریا باز به مدد آن آورده شود و مرکب آن قلم گردد، باز هم آب آن دریای دیگر و همین‌طور دریا‌های دیگر... نیز به پایان می‌رسد، بی‌آن که کلمات پروردگار به آخر برسد زیرا کلمات الهی نامتناهی است. پس هرگاه علم الهی چنین است، دیگر چگونه انسان روی دل به سوی او نکرده و به دین وی در نمی‌آید؟! »

از آیه کریمه، کثرت کلمات پروردگار متعال بر می‌آید، به نحوی که قلمها و کتابها نمی‌توانند آنها را در ضبط و شمار آورند. نظیر آن است آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (و اگر درختانی که در زمین است، همه قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد، قطعا خدا شکست ناپذیر حکیم است) «لقمان/۲۷».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه ﴿... وَمَا أُوتِئْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]: و شما از علم جز اندکی داده نشده اید) نازل شد، یهود گفتند: بلکه به ما علم بسیاری داده شده است زیرا به ما تورات داده شده و هر کس به وی تورات داده شد، بی‌گمان به او خیر بسیاری داده شده است. همان بود که آیه: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ...﴾ نازل شد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَجِدْتُ قَنَازًا يُرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ. فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

«بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم» یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم‌الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «که خدای شما خدایی یگانه است» و شریکی ندارد «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد» و چنین توقعی را که از شأن مؤمنان است در دل می‌پروراند «باید به کار شایسته پردازد» کار شایسته: هر کاری است که شرع شریف بر خیر بودن آن راهنمایی و تأکید کرده و

انجام‌دهنده آن را سزاوار ثواب معرفی کرده است «و هیچ کس را» از خلق «در عبادت پروردگار خویش شریک نسازد» چه آن کس نیکوکار باشد، چه بدکردار، چه حیوان باشد، چه جماد. البته ریا نیز که شرک خفی است، شامل این نهی می‌شود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی سعید بن ابی فضاله انصاری رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ نَادَى مَنْادٌ: مَنْ كَانَ أَشْرَكَ فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لِلَّهِ أَحَدًا، فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشَّرْكِ: چون خدای عزوجل پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله صلی الله علیه و آله طلب کند زیرا خدا بی‌نیازترین شرکا از شرک است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «روز قیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خدای عزوجل عرضه می‌شود پس خدای عزوجل می‌فرماید: این یکی را دور افکنید و آن یکی را پیش‌آورید. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ می‌فرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصا رضای من بوده است».

(سوره مریم)

مکی است و دارای (۹۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که مشتمل بر داستان بارداری سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت عیسی علیه السلام است، «مریم» نامیدند. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه می گوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و اصحابش قرائت کرد». موضوع این سوره همانند سایر سوره های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جل جلاله و وحدانیت وی و اثبات بعث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء علیهم السلام است.

کَهِيعَصَّ ۱

خوانده می شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد» در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می شود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف. این حروف از حروف مقطعه است و سخن در این باره، در ابتدای سوره «بقره» گذشت.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۲

«بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا» یعنی: این آیات یادی از رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا علیه السلام است. او از انبیای بنی اسرائیل بود که شغل نجاری داشت و همسرش خاله عیسی علیه السلام است.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ۳

«آن گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد» به قولی: زکریا علیه السلام بدان جهت پروردگار خویش را آهسته ندا داد که این شیوه، از ریا دورتر است. به قولی دیگر: ندای خاموشانه زکریا از آن روی بود که او سالخورده و ضعیف شده بود و توانایی ندا کردن بلند را نداشت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَأَشْتَلَّ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۴

«گفت» زکریا در آن ندای آهسته خود: «پروردگارا! من استخوانم سست گردیده» مرادش این بود که استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾

«و همانا من پس از خود از موالیم بیمناکم» مراد از موالی در اینجا: اقارب و اقوام عصبه (پشتی) چون پسرعموها و مانندشانند. آری! اقارب و پسر عموهای زکریا به امر دین بی‌توجه بوده و از برداشتن بار رسالت سستی ورزیده و این شایستگی را از کف داده بودند، یا گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت‌های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی‌اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خدای عزوجل خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد «و زخم عاقر است» عاقر: زنی است که به سبب کبر سن از زایایی بازمانده است «پس عطا کن به من از جانب خود ولی» یعنی: وارث و جانشینی. او بدان جهت تصریحا طلب فرزند نکرد زیرا می‌دانست که او و زنش در سن و حالتی قرار ندارند که پیدایش فرزند به حسب عادت از ایشان ممکن باشد. به‌قولی دیگر: مراد او از ولی، فرزند بود.

بِرُّنِّي وَبِرِّثٍ مِّنْ آلِ يَعْقُوبَ ۖ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾

«تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب» وراثت در اینجا بنابر قول راجح: وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبیا میراث نمی‌گذاریم». پس معنی سخن زکریا عليه السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب عليه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد «و او را - ای پروردگار من - پسندیده گردان» در اخلاق و افعال وی، که هم تو از او راضی و خشنود باشی و هم بندگان او را بپسندند

و دوست بدارند تا بدین وسیله، او شایسته برداشت علم دین و تعلیم و تبلیغ آن باشد و بتواند شعایر دینشان را برایشان برپا دارد.

يٰۤاَيُّهَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اَسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

خداوند ﷻ دعای وی را اجابت کرد و این ندا را به وسیله فرشتگان به سوی وی فرستاد: «ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم، که پیش از این هیچ همنامی برای او قرار نداده‌ایم» یعنی: قبل از او هیچ کس را به نام یحیی نام ننهاده‌ایم. مجاهد در بیان معنی آن می‌گوید: «قبلا برای او هیچ شبیه و نظیری قرار نداده‌ایم». گفتنی است که بیان خصوصیات یحیی عليه السلام بعدا می‌آید. ولی ابن جریر معنی اول را ترجیح داده است.

قَالَ رَبِّ اِنَّيْ يَكُوْنُ لِيْ غُلَامٌ وَاَنَا عَاقِرٌ وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

«گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن‌که زخم نازاست و خودم نیز به سبب سالخوردگی به نهایت ضعف رسیده‌ام» یعنی: سن و سالم به آخر رسیده و فرسوده و فرتوت شده‌ام. به قولی: او صدویست سال و زنش نودوهشت سال سن داشتند. از این سخن وی چنین برمی‌آید که او از قدرت خدای عزوجل و صنع بدیع وی که از پیری سالخورده و زنی نازا فرزند پدید می‌آورد، شگفت زده شد.

قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰى هٰٓئِنٍ وَقَدْ خَلَقْتٰكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

«گفت» خداوند متعال از طریق فرشته «همچنین است» یعنی: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزند پدید آید «پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است» یعنی: این کار در عین دوری و دشواری از نظر تو اما بر من سهل و ساده و آسان است «و هرآینه خودت را پیش از این - درحالی که چیزی نبودی - آفریدم» تو را نیز از عدم محض به ساحت وجود آوردم پس پدید آوردن فرزند برایت از طریق توالد و تناسل، بر من بسی سهل و آسان است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾

«گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر باردار شدن زخم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا بارداری در آغازین مرحله، مخصوصا از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آسا است «فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با این که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی» یعنی: در عین حالی که صحیح و سالمی و چنان بیماری‌ای در تو نیست که از سخن گفتن بازت دارد ولی در آن مدت قادر به سخن گفتن نیستی.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾

«پس» زکریا «از محراب» یعنی: جای نمازخواندن (مصلاهی) خود «بر قوم خویش در آمد» و مردم برای نماز انتظار او را می‌کشیدند «پس به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح گویند» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد. به قولی: برایشان دست‌خطی نوشت و در آن ایشان را به نمازخواندن صبح و عصر دستور داد. به قولی دیگر: دستور داد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان‌الله» بگویند.

يٰٓيَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

«ای یحیی! کتاب را بگیر» یعنی: القصة یحیی - پسرخاله عیسی عليه السلام - متولد شد و به سنی رسید که در آن می‌توانست مورد خطاب قرار گیرد پس به او گفتیم: ای یحیی! کتاب خدا - یعنی تورات - را بگیر «به قوت» یعنی: با جد و جهد و استواری و عزم و با پشت‌گرمی به تأییدات ما «و در کودکی به او حکم دادیم» حکم: در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی عليه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

«و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم» یعنی: یحیی علیه السلام را به رحمتی مخصوص از نزد خویش مفتخر ساختیم. حنان: رحمت، عاطفه و محبت است. به قولی معنی این است: به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطوفت می‌ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سوی خیر هدایتشان می‌کرد «و تقوا پیشه بود» یعنی: یحیی علیه السلام از معاصی خدا عز وجل پرهیزگار و مطیع وی بود.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾

«و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود» و نرم دل و مهربان «و زورگویی نافرمان نبود» یعنی: در برابر والدین یا در برابر پروردگارش، متکبر و عاصی نبود.

وَسَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

«و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب خدا عز وجل بر یحیی باد. به قولی معنی این است: خدای عزوجل بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این که شیطان به وی گزند رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می‌میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته می‌شود» نیز از هول و هراس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناک‌ترین حالاتی که انسان در آن قرار می‌گیرد، همین سه حالت است:

- ۱ - روزی که متولد می‌شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می‌آید.
- ۲ - روزی که می‌میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می‌بیند که قبلاً آنان را نمی‌شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می‌شود که پیش‌تر با آنها آشنایی نداشته است.
- ۳ - روزی که برانگیخته می‌شود؛ زیرا با هول و هراس روز قیامت روبرو می‌شود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

یحییٰ علیه السلام در شریعت موسوی عالمی کامل نیز بود، مردم را به توبه از گناهان فرامی‌خواند و آنان را در رودخانه اردن برای توبه از گناهان غسل می‌داد، که نصاری به این روش وی اقتدا کردند و او را «یوحنا ی معمدان» می‌نامند.

نقل است که یکی از حکام فلسطین به نام «هیروودس» دختر برادری بسیار زیبا به نام «هیروودیا» داشت پس خواست تا دختر برادرش را به عقد خود درآورد ولی یحیی علیه السلام به دلیل حرام بودن این ازدواج با آن موافقت نکرد، «هیروودس» عموی دختر از بس که مفتون و شیفته او بود از او خواست تا هر آرزویی که دارد با وی در میان گذارد تا آرزویش را برآورده کند، آن دختر با توطئه و تحریک مادرش سر یحیی علیه السلام را از وی خواست و او هم یحیی علیه السلام را به شهادت رساند. و چون خبر شهادت وی به عیسی علیه السلام رسید، او دعوتش را در میان مردم نمایان کرد و به تبلیغ و هشداردهی آنان قیام کرد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در این سوره، داستان «مریم را آن گاه که در مکانی شرقی کناره گرفت» یعنی: به مکانی در جهت شرق بیت المقدس خلوت گزین شد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم علیها السلام به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

«پس در برابر آنان حجابی بر خود گرفت» تا از چشم مردم پنهان باشد و او را در حال عبادت نبینند. حجاب: پرده و مانع است «پس به سوی او روح خود را فرستادیم» که جبرئیل علیه السلام است. حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می‌شود «پس به صورت بشری درست اندام بر او نمایان شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام به شکل انسانی تمام عیار در دیده مریم علیها السلام نمایان شد به طوری که از اوصاف بنی آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم پنداشت که او نسبت به وی قصد بدی دارد به همین جهت:

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ قَبِيًّا ﴿١٨﴾

«گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزگار باشی» یعنی: اگر از کسانی باشی که خدا ترس و پرهیزگارند، من از تو به خدا عَلَّامٌ پناه می‌برم لذا از پرده‌گاه من بیرون شو. چنان‌که گویند: اگر مؤمنی، به من ستم نکن. نقل است که مریم علیها السلام هنگامی که حیض می‌شد، از پرده‌گاهش به خانه خاله‌اش می‌آمد و چون پاک می‌شد به پرده‌گاه خویش بازمی‌گشت.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

«گفت» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ «جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام» یعنی: چنان نیست که من نسبت به تو قصد بدی داشته باشم بلکه من از جانب همان پروردگاری به سویت فرستاده شده‌ام که به او پناه بردی و از کسانی نیستم که انتظار بدی از آنان می‌رود و آمده‌ام: «برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم» زکی: پاکیزه از گناهان که بر پاکی و پاکدامنی رشد می‌کند.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

«گفت» مریم علیها السلام «چگونه برایم پسری باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نرسانیده است» یعنی: هیچ شوهری به من نزدیکی نکرده است «و من هرگز زناکار نبوده‌ام» و فرزند عادتاً با یکی از این دو شیوه به دنیا می‌آید. بغی: زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام‌خواهی از خود فرامی‌خواند.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾

«گفت» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ «فرمان حق چنین است» که بی‌پدر، پسری به تو عنایت کند «پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است» و هیچ دشواری ندارد «و تا او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم» یعنی: تا آن طفل را، یا آفرینش وی را بدون پدر، آیه و نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم که با آن به کمال قدرت ما پی برند «و رحمتی از جانب خویش» قرار دهیم، به سبب هدایت و خیر بسیاری که از جانب او به مردم می‌رسد زیرا هر پیامبری برای امتش رحمتی است «و این کاری مقدر شده است» که خدای عزوجل آن را مقدر کرده، قلم آن را نوشته و در علم ازلی قدیم وی ثبت شده پس قطعاً انجام یافتنی است و هیچ برگشتی ندارد. یعنی:

تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

﴿ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴾

«پس مریم به او باردار شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم علیها السلام دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم علیها السلام رسید آن گاه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و به سبب آن حمل به جایی دور از مردم کناره گرفت» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مریم در انتهای وادی بیت لحم که میان آن و ایلیا چهار مایل راه فاصله است، کناره گرفت».

﴿ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا ﴾

«پس درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرما می کشانید» یعنی: درد زایمان مریم را ناچار و ناگزیر از پناه بردن به تنه درخت خرما می کشید، گویی او در طلب چیزی بود تا بر آن تکیه داده و به آن درآویزد چنان که زن باردار در هنگام شدت درد زایمان به هر چیز ممکنی درمی آویزد و چنگ می زند. مخاض: درد زایمان و حالت ولادت است «گفت» مریم علیها السلام «ای کاش پیش از این مرده بودم» مریم آرزوی مرگ کرد زیرا از آن ترسید که به وی در عفت و دینش بدگمان شوند. این آیه دلیل بر جایز بودن آرزوی مرگ در هنگام فتنه است زیرا مریم دانست که با این نوزاد، به فتنه مردم مبتلا می شود «و» ای کاش «یک باره فراموش شده بودم» نسی: چیز بی ارزشی است که از شأن آن این است تا فراموش شود زیرا از فقدان آن هیچ تألمی دست نمی دهد، مانند گم کردن میخ، ریسمان، کفش کهنه و امثال آن که مردم عادتاً به آنها هیچ ارزشی نمی دهند.

﴿ فَادْنَيْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴾

«پس او را از زیر پای او ندا داد» یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم علیها السلام را شنید، او را از فرودست وی ندا داد زیرا جبرئیل علیه السلام در زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود. به قولی: منادی خود عیسی علیه السلام بود و مادرش را چنین ندا داد؛ «که اندوه مخور، بی گمان پروردگارت از زیر پای تو جوی آبی پدید آورده است» سری: جوی آب کوچکی است که خدای عزوجل از فرودست مریم برایش جاری کرد

تا از آن بیاشامد. به قولی: مراد از سری در اینجا عیسی علیه السلام است زیرا به مردان بزرگ و با عظمت، سری می گویند.

وَهَزَى إِلَيْكَ بِمِذْرَعِ النَّخْلَةِ تَسْقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ﴿٤٥﴾

«و تنه درخت خرما را به سوی خویش بجنبان» یعنی: تنه درخت خرما را بگیر و آن را به سوی خود بتکان «بر تو خرمای تازه ای از درخت می ریزاند» رطب جنی: خرمای تازه ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می ریزاند. عمرو بن میمون می گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

آری! مریم (علیها السلام) قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می شد¹ و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیه السلام تماما مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به دست آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده اند بر این که: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند جل جلاله آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

فَكُلِي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٤٦﴾

«پس» از این رطب و از این آب گوارا «بخور و بیاشام و دیده آسوده دار» یعنی: روانت را آرام و مطمئن بدار و غم و اندوه را از خود بران «پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: هرآینه من برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام» مراد از روزه در اینجا؛ روزه سکوت است «و امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت» مرادش این بود که بعد از دادن این خبر به آنها، با هیچ یک از آنها سخن نخواهد گفت. به قولی:

¹ نگاه کنید به «آل عمران/۳۷».

حتی او این خبر را نیز با تلفظ کلمات به آنان نداد بلکه با اشاره مفید و قابل فهم این امر را به آنان فهماند. یادآور می‌شویم که روزه سکوت در دیانت‌های پیشین مشروع بود ولی در اسلام مشروعیت ندارد و سنت اسلام، سکوت کردن از زشتگویی است.

فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾

«پس مریم او را» یعنی: عیسی علیه السلام را «پیش قوم خود آورد» از آن جای دورافتاده‌ای که خود را در آن کنار کشیده بود «درحالی که او را در آغوش گرفته بود» پس چون آنها طفلی را در آغوش وی دیدند؛ «گفتند» در حال انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهده این حالت: «ای مریم! به راستی آوردی» یعنی: مرتکب شدی «چیزی زشت را» فریاء: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری را زیرا فرزندی را بی پدر به دنیا آورده‌ای.

يَتَأَخْتَهُنَّ مَأْكَانَ أَبْنَاءَ سَوِيٍّ وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾

«ای خواهر هارون» مراد از این هارون، هارون برادر موسی علیهما السلام نیست زیرا در میان آن دو هزار سال فاصله بود بلکه این هارون مرد نیکوکاری بود که در آن زمان زندگی می‌کرد. به‌قولی دیگر؛ معنی این است: ای کسی که ما او را در صلاح و عبادت و زهد مانند هارون برادر موسی علیهما السلام می‌پنداشتیم، آخر چگونه مرتکب چنین عملی گردیدی؟ یعنی: آنان مریم علیها السلام را در صلاح و عبادت به هارون برادر موسی علیهما السلام تشبیه کردند.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می‌خوانید: ﴿يَتَأَخْتَهُنَّ مَأْكَانَ أَبْنَاءَ سَوِيٍّ﴾ درحالی که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می‌کرد؟! راوی می‌گوید: پس چون بازگشتم، این سخنشان را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می‌کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...» آری! گفتند: ای خواهر هارون! «پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زناکار نبود» یعنی: تو از اهل بیت پاک و پرهیزگاری هستی که به صلاح و عبادت معروفند پس چگونه مرتکب چنین کار بدی گردیدی؟.

فَأَسَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٣٠﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

«مریم به سوی طفل خود» عیسی علیه السلام «اشاره کرد» او فقط به اشاره اکتفا کرد و عیسی علیه السلام را به سخن گفتن دستور نداد زیرا برای خدای عزوجل روزه سکوت نذر کرده بود «گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و در حال کودکی است سخن بگوییم؟» در اینجا بود که معجزه بزرگی به ظهور پیوست:

«گفت» عیسی علیه السلام «من بنده خداوندم» پس اولین سخنی که عیسی علیه السلام به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعدا از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند «به من کتاب داده» یعنی: خداوند جل جلاله در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

«و هر جا که باشم مرا مبارک ساخته است» مبارک: بابرکت، بسیار نفع‌رسان برای بندگان و آموزگار خیر و فضیلت است «و مادام که زنده باشم» یعنی: در مدت دوام زندگانیم؛ «مرا سفارش کرده است» یعنی: مرا امر کرده است «به نماز و زکات» مراد از زکات: زکات مال، یا پاکسازی نفس است.

وَبَرًّا بِوَالِدِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

«و مرا در حق مادرم نیکوکار ساخته» بدین‌گونه عیسی علیه السلام به قدرت لایزال خداوند جل جلاله در حال کودکی دانست که پدری نداشته است «و مرا جبار شقی نگردانیده است» جبار: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است. برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد.

وَأَسَلْتُ عَلَى يَوْمِ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾

«و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم» یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی سازد و مرا به حق و صدق ناطق می گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.

پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی علیه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد. مالک بن انس رضی الله عنه می گوید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی علیه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، در حالی که قدریه می گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

«این» کسی که به اوصاف یادشده توصیف شد و گفت: من بنده خدایم... تا به آخر؛ همانا «عیسی پسر مریم است» نه خدا، یا فرزند خدا چنان که نصاری می پندارند - العیاذ بالله «همان سخن راست و درستی که آنان در آن اختلاف می کنند» یعنی: این سخن، همان سخن راست و درست درباره حقیقت عیسی پسر مریم علیهما السلام است، نه آنچه که گمراهان و مغضوبان در این باره می گویند؛ از جمله این که به عیسی نسبت فرزند خدای سبحان را می دهند، در حالی که: «خدا را نسزد که فرزندی برگیرد» یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست «چون کاری را اراده کند، جز این نیست که به آن می گوید: موجود شو پس بی درنگ موجود می شود» چنان که به عیسی علیه السلام گفت: «کن: موجود باش» و او هم بی درنگ موجود شد. پس کسی که دارای این چنین شأنی است، چگونه این توهم درباره وی می رود که دارای فرزندی باشد؟ زیرا داشتن فرزند از نشانه های نقص و نیازمندی است که حق تعالی از آن مبرا است.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾

«و» گفت: عیسی علیه السلام «در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید، این است راه راست» یعنی: آنچه به شما درباره این حقیقت که او پروردگار من و پروردگار شماست، گفتم همانا راه راستی است که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و رونده این راه، هرگز گمراه نمی شود.

فَأَخْلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

«اما احزاب از میانشان اختلاف کردند» یعنی: فرقه‌های نصاری یا مجموعه اهل کتاب در امر عیسی علیه السلام به اختلاف پرداختند لذا یهودیان گفتند: او ساحر است همچنین گفتند: او پسر یوسف نجار است. یوسف نجار مرد عابد و زاهدی از نزدیکان مریم علیها السلام بود که همراه با وی به خدمت بیت المقدس اشتغال داشت. نصاری نیز درباره عیسی علیه السلام به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ فرقه نسطوریه گفتند: او پسر خداست - العیاذ بالله - و فرقه ملکانه گفتند: او سومین سه خداست - العیاذ بالله «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت است. ابن‌کثیر به نقل از علمای تاریخ می‌گوید: «قسطنطین فرقه‌های نصاری را در یکی از مجامع سه‌گانه مشهورشان گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان در آن اجتماع عظیم به دوهزار و صد و هفتاد تن رسید، سپس از آنان درباره عیسی علیه السلام نظرخواهی کرد، آنها درباره او اختلافی جدی و فاحش در میان آورده و آرا و اندیشه‌های بسیار متفاوتی ابراز کردند مگر سیصد و هشت تن از آنان که همه بر یک قول متفق بودند پس قسطنطین که خود به علاوه پادشاهی، فیلسوف نیز بود به آن سیصد و هشت تن گرایش یافت و آنان را به پیشوایی نصاری برگزید و دیگران را طرد کرد. سپس آنها برایش کتابها وضع کرده قوانین و برنامه‌هایی ساختند و پرداختند و بدعت‌های بسیاری را بنا نهاده دین مسیح را تحریف کردند و او در مملکت خویش که شامل سرزمین شام و جزیره و روم بود، برایشان کلیساهای بزرگی بنا کرد و گویند: تعداد این کلیساها به دوازده هزار بالغ می‌شد».

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا نَأْتُونَنا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٨﴾

«چقدر شنوا و بینا باشند» یعنی: چقدر شنوایی و بینایی‌شان قوی است «روزی که به سوی ما می‌آیند» برای حساب و جزا زیرا خدای متعال در آن روز بینایی‌شان را نافذ می‌گرداند «ولی این ستمگران» که نیایش و پرستش را در غیر محل و جایگاه آن قرار داده‌اند «امروز» یعنی: در دنیا «در گمراهی آشکار قرار دارند» و از یافتن حق، کر و لال و کور می‌باشند درحالی که می‌پندارند بر راه و رسم درستی قرار دارند اما هیئات!

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣١﴾

«و آنان را از روز حسرت بیم ده» یعنی: از روزی که همگان در آن افسوس و حسرت می‌خورند؛ بدکاران بر بدکاری و گناهان خویش و نیکوکاران بر انجام ندادن اعمال خیر بیشتر «آن‌گاه که کار به انجام رسانیده شود» یعنی: آن‌گاه که خداوند عز وجل از حساب و داوری فارغ گشته کارنامه‌های اعمال درهم پیچیده شود و اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند «و حال آن‌که آنها در غفلتند» یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برایشان آماده ساخته شده، غافلند در حالی که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به‌گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود «و آنان ایمان نمی‌آورند» و این در علم ازلی خداوند عز وجل رفته است و هیچ برگشتی ندارد. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به سر می‌برند». در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان شاد می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

«ماییم که زمین را با هر که بر روی آن است به میراث می‌بریم» لذا از اهل زمین کسی در آن باقی نمی‌ماند تا آنچه را که مردگان از منازل و کالاها و اسباب و وسایل به‌جا گذاشته‌اند، به میراث برود «و

به سوی ما بازگردانیده می شوند» یعنی: در روز قیامت پس هر یک را در برابر عملش سزا یا پاداش می دهیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب، ابراهیم را» یعنی: از اخبارش برای مردم در این سوره بخوان زیرا او پدر اعراب است و اعراب همگی به برتری شأن و جایگاه او معترفند تا آنها در نتیجه این یادآوری به هوش آیند و در این امر تأمل کنند که ابراهیم عليه السلام پیرو آیین توحید بود نه از اهل شرک «بی گمان او صدیق و پیامبر بود» صدیق: بسیار راستگو، یا اهل تصدیقی قوی به آیات الله جل جلاله بود. سیوطی نقل می کند: ابراهیم عليه السلام (۱۷۵) سال زندگی کرد، میان او و آدم عليه السلام دو هزار سال و میان او و نوح عليه السلام هزار سال فاصله بود و درخت انبیاء عليهم السلام از او شاخ و برگ و بار و بر گرفت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾

«چون» ابراهیم عليه السلام «به پدرش گفت» پدر ابراهیم عليه السلام آزر بود چنان که در سوره «انعام» آیه (۷۴) گذشت «پدرجان! چرا چیزی را که نمی شنود» دعا و استغاثه تو را «و نمی بیند» آنچه را که تو از عبادت و نیایش برایش انجام می دهی «و از تو چیزی را دفع نمی کند» پس نه منفعتی را برای تو جلب می کند و نه زیانی را از تو دفع می کند «عبادت می کنی؟» این چیز بی ارزش کور و کر، بتانی بودند که آزر آنها را می پرستید.

يَتَّبَعْتَنِي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبَعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

«پدرجان!» این تعبیری است با لحنی مهرانگیز و لطف آمیز، آمیخته با امید و آرزو «به راستی که به من از علم چیزی به دست آمده که تو را نیامده است» ابراهیم عليه السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت راهنمون گردد. هم از این روی گفت: «پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست» و درست، رساننده به مطلوب و نجات دهنده از هرگونه آفت و ناخوشی ای «هدایت نمایم».

يَتَابِتْ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

«پدرجان! شیطان را عبادت نکن» یعنی: از او اطاعت نکن زیرا عبادت بتان اثر اطاعت شیطان است «هر آینه شیطان عصیانگر خدای رحمان است» چرا که او فرمان الهی در سجده کردن برای آدم را فرو گذاشت و عاصی سزاوار آن است که نعمت‌ها از وی سلب شده و نعمت‌ها بر وی روی آورند پس پدرجان! در این وادی سراسر خسران و زیان فرو نرو.

يَتَابِتْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

«پدرجان! من از آن می‌ترسم که از جانب خدای رحمان عذابی به تو برسد و تو ولی شیطان باشی» و به سبب موالات و دوستی و یاری وی، با وی در عذاب در افتی و در دوزخ قرین و همدم وی گردی.

قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَتَابِرْهِمْ لِيْنِ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾

«گفت» آزر با لحنی سرزنش بار «ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روگردانی» یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ «اگر بازنایستی البته تو را رجم خواهم کرد» یعنی: تو را سنگسار خواهم کرد. به‌قولی: معنای «رجم» این است که تو را دشنام خواهم داد «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم.

قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

«گفت» ابراهیم عليه السلام «سلام بر تو» یعنی: درود تودیع و متارکه‌ام تقدیم تو باد و بدان که به پاس حرمت پدری از من به تو آزاری نمی‌رسد. پس این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرمی‌داشت و از مصادیق این آیه است: ﴿وَإِذَا حَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!) «فرقان/۶۳». «به‌زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره بر من پر مهر بوده است» حفیاً: پروردگار متعال همواره بر من بسیار پرلطف و پرمهر و نیکی‌رسان بوده است و هرگاه که او را خوانده‌ام، دعایم را اجابت کرده است. بدین گونه بود که ابراهیم عليه السلام به پدرش وعده داد که

برایش از خدای سبحان طلب مغفرت می‌کند تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرم‌خویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزدايد. البته این وعده ابراهیم علیه السلام به پدرش قبل از علم وی به این امر بود که او بر کفر می‌میرد.

وَأَعَزُّكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

«و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم» یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم «و پروردگارم را می‌خوانم» به یگانگی «امید آن است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم» یعنی: نا امید و دست‌خالی نباشم. یا عاصی و بدبخت و نا امید نباشم. به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام از این دعایش این بود که خدای عزوجل به وی فرزند و خانواده‌ای ببخشد تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به وسیله آنان آرامش یابد.

فَلَمَّا أَعَزَّهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُمْ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

«پس چون از آنها و از آنچه بجز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت» یعنی: چون ابراهیم علیه السلام سرزمین و وطنش را ترک کرد و در راه خدا صلوات الله علیه به سوی سرزمین بیت‌المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد «به او اسحاق» فرزندش «و یعقوب» نوه‌اش «را عطا کردیم» به عوض کسان و نزدیکانی که او ترکشان کرده بود «و همه را پیامبر گردانیدیم» یعنی: هر یک از آنها را پیامبر گردانیدیم. آری! ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود، اسحاق (۱۸۰) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروز است، در غار «مکفيله» دفن شد و یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر دایی‌اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، سپس بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی‌المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

«و از رحمت خویش به آنان بخشیدیم» که مراد از آن: نبوت، کتاب، ثروت، فرزندان و غیر این از مظاهر رحمت است «و لسان صدقی نهایت بزرگ برایشان قرار دادیم» لسان صدق: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این که: ما امت محمد ﷺ برای ابراهیم علیهما السلام و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب» یعنی: در این قرآن «موسی را» زیرا فقط تو نیستی که به رسالت برانگیخته شده‌ای بلکه فرستادنت به رسالت در راستای سنت الهی در فرستادن پیامبران علیهم السلام به سوی بندگانش می‌باشد. این چهارمین داستان در این سوره است. «هرآینه او خالص کرده شده بود» یعنی: ما موسی علیهما السلام را برگزیده و او را از ریا و شرک و همه پلیدیهای دیگر پاک و خالص ساختیم «و رسولی نبی بود» موسی علیهما السلام رسول بود زیرا خداوند جل جلاله او را به سوی بندگانش فرستاده بود و نبی بود زیرا شریعت خدای عزوجل را به آنان می‌آموخت. رسول کسی است که با خود کتابی الهی به همراه دارد اما نبی کسی است که پیام الهی را به مردم می‌رساند، هر چند به او کتاب مستقلی داده نشده باشد.

وَنَدَبْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

«و از جانب طور ایمن او را ندا دادیم» یعنی: با موسی علیهما السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. طور کوهی است در میان مصر و مدین و هنگامی که موسی علیهما السلام از مدین به سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

«و از رحمت خود» یعنی: از نعمت خود «برادرش هارون را پیامبر ساخته به او بخشیدیم» آن گاه که موسی علیهما السلام از ما چنین درخواست کرد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي... ﴿٥٣﴾: (و برای من دستیاری از

کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان) «طه / ۲۹ - ۳۲».

هارون چهار سال از موسی عليه السلام بزرگتر بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «اسماعیل را، هرآینه وی راست وعده بود» خدای سبحان فقط اسماعیل عليه السلام را به راست وعده بودن توصیف کرد، درحالی که تمام انبیاء عليهم السلام چنین بودند زیرا اسماعیل عليه السلام به صداقت در وعده مشهور و در این امر سخت کوشا بود. در صدق وعده وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنانکه در سوره «صافات/ ۱۰۲» می آید.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

«و اهل خود را به نماز و زکات امر می کرد» به قولی مراد از اهل در اینجا: امتش و به قولی دیگر: قوم و قبیله اش می باشد و قول دوم قوی تر است. مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف است. «و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود» مریضا: یعنی اسماعیل عليه السلام همواره نزد پروردگارش پاک، پسندیده و شایسته بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «از ادريس» ادريس عليه السلام جد پدر نوح عليه السلام است که اسم وی «اخنوخ» بود، او را بدان جهت ادريس لقب دادند که بسیار درس می داد زیرا روایت شده است که حق تعالی بر وی سی صحیفه نازل کرد و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت و اولین کسی است که جامه را برید و دوخت و جامه دوخته شده به تن کرد و قبل از وی بشر پوست حیوانات را می پوشید و او اولین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلین مقاتله کرد و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح عليهم السلام است «بی گمان او راست کردار پیامبری بود» علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده اند، از آن جمله:

۱ - صادق کسی است که راست کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

۲ - مخلص کسی است که برای خدا ﷻ کار می کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.

۳ - مخلص کسی است که خداوند ﷻ او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر خداوند ﷻ باقی نمانده است.

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

«و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم» به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنانکه مسلم در صحیحش از حدیث شریف انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج بر ادريس عليه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجَبْتِنَا إِذْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ آيَاتِ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

«آنان» یعنی: پیامبران ذکر شده از اول سوره تا به اینجا. یا مراد جنس انبیاء علیهم السلام است و شامل همه آنان می شود «کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان انعام کرد از فرزندان آدم» مراد از فرزندان آدم در اینجا؛ ادريس عليه السلام است که به عهد آدم عليه السلام نزدیک بود «و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم» یعنی: برخی از آن پیامبران علیهم السلام از نسل کسانی بودند که با نوح عليه السلام به کشتی سوارشان کردیم و ایشان پیامبران دیگر بعد از ادريس تا عهد ابراهیم عليه السلام اند «و از فرزندان ابراهیم» که پیامبران باقی مانده اند «و از فرزندان اسرائیل» یعنی: یعقوب؛ که موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام از آن جمله اند «و از کسانی که ایشان را هدایت نمودیم» به سوی اسلام؛ این دین واحد الهی در طول تاریخ «و برگزیدیم» تا بدانجا که ایشان را به خلعت پیامبری آراستیم؛ «چون برآنان آیات رحمان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به خاک می افتادند» یعنی: این گروه پیامبران علیهم السلام چون آیات خدای عزوجل را می شنیدند، می گریستند و برای پروردگار خود در قبال نعمت های بزرگی که بر آنان ارزانی کرده بود، به سجده حمد و

شکر فرومی افتادند. باید دانست که علما با اقتدا به انبیای عظام، بر مشروعیت سجده تلاوت در اینجا اجماع دارند.

در حدیث شریف آمده است: «اتلوالقرآن وابکوا، فإن لم تبکوا فتباکوا: قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی نگرست، خود را به زور بگریانید».

❖ قَلَّفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفَ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾

«آن گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند» بد و ناخلف از امت هایشان، که به شعار و نشان ایمان و پیروی از انبیاء علیهم السلام آراسته بودند ولی در افعال و اعمالشان مقصر و برخلاف شیوه انبیاء علیهم السلام عمل می کردند به همین جهت بود؛ «که نماز را تباه ساختند» به قولی: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به جا نیاوردند. البته روشن است که هر کس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی از فرایض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد. در حدیث شریف آمده است: «قطعاً اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار می گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرمانی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن بصری در معنی آن می گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند» غی: شر است و به قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «غی، وادی در جهنم است». در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می خوانند اما از حنجره هایشان تجاوز نمی کند. و سه کس قرآن را می خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علما می گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان می خورد». چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقرئ رحمته الله.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾

«مگر» به شر و زیان روبرو نمی‌شوند «آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند» یعنی: توبه کردند از تقصیراتی که بر اثر تباه‌ساختن نمازها و پیروی از شهوات از آنان سر زده و بنابراین، به سوی خدای عزوجل و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند «پس آن گروه به بهشت در می‌آیند و هیچ ستمی بر ایشان نخواهد رفت» یعنی: از پادشاهایشان هیچ کاسته نمی‌شود، هرچند هم که اندک باشد. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له: توبه‌کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ﴿٦١﴾

«همان باغهای جاویدانی که خداوند رحمان به بندگانش وعده داده است» یعنی: به بندگان توبه‌کار شایسته کردارش «به غیب» یعنی: بندگانی که به آنها درحالی ایمان آوردند که آنها را ندیده‌اند «در حقیقت وعده او قطعاً آمدنی است» و انجام شدنی؛ از آن جمله بهشت جاودانی که اهلش بدان وارد می‌شوند.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًا ﴿٦٢﴾

«در آنجا هیچ سخن لغوی نمی‌شنوند» لغو: سخن بیهوده و یاوه‌ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خدای عزوجل نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یک‌دیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می‌شنوند «و روزی‌شان صبح و شام در آنجا برقرار است» و هر غذا و میوه‌ای را که بخواهند، به هر وقتی که بدان عادت دارند - در صبح و شام و غیر آن - نزد آنان مهیاست و بی‌رنج و اندوه آماده است. علما می‌گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

«این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان خود که پرهیزگار باشند، به میراث می‌دهیم» یعنی: این بهشت برین، میراث اعمال شایسته اهل تقوی است؛ بعد از آن که آن را بر غیرشان حرام گردانیده‌ایم.

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَبَإِينَ آيِدِينَا وَمَا خَلَفْنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

«و ما» فرشتگان «جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آیم» یعنی: ای جبرئیل! به رسول ما بگو؛ ما جز به حکم و فرمان حق تعالی فرود نمی آیم. سبب نزول آیه این بود که رسول خدا ﷺ از دیرکرد نزول جبرئیل ﷺ سخت نگران می شدند پس خداوند ﷻ جبرئیل ﷺ را مأمور کرد تا به ایشان خبر دهد که فرشتگان جز به امر وی فرود نمی آیند. روایت است که رسول خدا ﷺ به جبرئیل گفتند: «چه چیز تو را باز می دارد از این که بیشتر از اکنون به دیدار ما بیایی؟» همان بود که این آیه کریمه نازل شد. «آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است» از جهات و اماکن، یا از زمانهای گذشته و آینده «همه به او اختصاص دارد» پس ما فرشتگان خود را در هیچ کاری - جز به فرمان حق تعالی - جلو نمی اندازیم «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! حق تعالی تو را فراموش نکرده است - هر چند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دوست» یعنی: حق تعالی آفریننده و مالک آسمانها و زمین و چیزهایی است که در میان آنهاست «پس او را پرست و در پرستش او شکیبا باش» یعنی: بر تحمل تکالیف و دشواریهای این پرستش پایداری کن «آیا برای او همنامی می شناسی؟» یعنی: برای او همتا و نظیری نیست تا در امر نیایش و عبادت با او مشارکت ورزد. به قولی معنی این است: او را درنامش که «الله» است شریکی نیست، به این معنی که هیچ چیز - اعم از بتان یا غیر آنها - هرگز به نام «الله» نامگذاری نشده اند.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

«و انسان می گوید» مراد از انسان در اینجا: انسان کافر است «آیا وقتی بمیرم، راستی بیرون آورده خواهم شد» از قبر «زنده شده؟» استفهام در اینجا مفید انکار و استبعاد است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

پاسخ آن انسان کافر منکر معاد این است:

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾

«آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما قبلا او را آفریده‌ایم و حال آن‌که چیزی نبوده است؟» یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش خود نمی‌اندیشد و در این حقیقت تأمل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟ اگر او در این حقایق تأمل کند، از آن به امکان اعاده آفرینش راه‌یافته و خیلی ساده به این حقیقت می‌رسد زیرا مسلما ابتدای آفرینش یک موجود از بازآفرینی و اعاده آن دشوارتر و شگفت‌انگیزتر است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا ﴿٦٩﴾

«پس به پروردگارت سوگند که البته آنان را با شیاطین محشور می‌سازیم» یعنی: آنان را بعد از بیرون آوردن از قبرهایشان همراه با شیاطینشان که گمراهشان ساخته‌اند، به سوی محشر گرد می‌آوریم «سپس در حالی که به زانو در افتاده‌اند» از فرط آنچه که به آنان از هول موقف قیامت و ترس از حساب دست می‌دهد؛ «همه آنها را پیرامون جهنم حاضر می‌گردانیم. آن‌گاه از هر شیعه‌ای کسانی از آنان را که بر خدای رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون می‌کشیم» یعنی: از هر دسته و طایفه‌ای از طوایف گمراهی و فساد، سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین آنها را که عبارت از رهبران و رؤسای شر و فسادند، جدا می‌کنیم و بیرون می‌کشیم. شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

«پس از آن، خود به کسانی که به درآمدن در دوزخ سزاوارترند، داناتریم» یعنی: قطعاً همان گروهی که در برابر خدای رحمان سرکش‌ترند، همانان به سوختن در آتش هم سزاوارترند.

وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَاْرِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾

«و از شما هیچ کس نیست مگر این که وارد شونده آن است» یعنی: ای فرزندان آدم! هیچ یک از شما نیست مگر این که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است «این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواهناخواه روی می دهد.

در این باره احادیثی هم آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: «مردم همگی به صراط وارد می شوند و ورود آنان ایستادنشان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می گذرند - همچون اسبان نیکو و تیزتک - و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می باشد و درحالی از آن می گذرد که صراط او را برمی گرداند تا به زیر اندازد. صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک^۱ وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می ربایند تا به دوزخ درافکنند».

ثُمَّ نَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ﴿٧٦﴾

«آن گاه کسانی را که تقوی پیشه بوده اند، نجات می دهیم» یعنی: کسانی را که در دنیا از موجبات آتش دوزخ پرهیز و پروا کرده اند نجات می دهیم. موجبات آتش دوزخ عبارت است از: کفر به خدای عزوجل و نافرمانی وی. پس چون مردم همگی بر صراط درآیند، حق تعالی کسانی را که تقوی پیشه اند و از وی پروا کرده اند، به وسیله ایمان و اعمال صالحشان از صراط می گذراند و از افتادن در آتش نجاتشان می دهد «و ظالمان را آنجا به زانو درافتاده فرو می گذاریم» که از صراط به دوزخ سقوط کرده در آن باقی می مانند، درحالی که بر زانوهایشان افتاده اند و توانایی بیرون شدن از آن را ندارند. عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می یابد.

^۱ نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می نامند.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

«و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند» به جای این که به آن ایمان آورند، از آیات ما می‌گریزند و با آن معارضه می‌کنند، نه به حجت بلکه با استدلال فاسد زیرا این کافران؛ «به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر است» مراد از دو گروه: مؤمنان و کافرانند. گویی آنان گفته‌اند: آیا گروه ما از نظر منزل و مسکن؛ بهتر، از روی جاه و مرتبه؛ بزرگتر و از نظر پیروان و یاران و خدم و حشم؛ بیشتر است یا گروه شما «و» کدام یک از ما دو گروه «نیکوتر است از روی مجلس» ندی و نادى: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حق و حقیقت؟.

در بیان سبب نزول روایت شده است: گوینده این سخن نضر بن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خدا ﷺ را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!

پروردگار متعال در پاسخ آنان می‌فرماید:

وَكَرَّهْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَنتَا وَرِيًّا ﴿٧٤﴾

«و چه بسیار قرن‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم» قرن: امت و گروه است «که اثاتی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند» اثاث: مال است به طور مطلق؛ از شتر و گاو و گوسفند تا کالا و پول و غیره. به قولی: اثاث، فقط متاع خانه است؛ مانند فرش، لباس، پرده، تخت، تکیه‌گاه و امثال آن. رثیا: یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی خوش‌پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخوردارى از ناز و نعمت.

بلی! بروید و بنگرید که چه بسیار امت‌های متمدن و فرورفته در ناز و نعمت را نابود کردیم که شما قبیله قریش در مقایسه با آنها از این نظر چیزی به حساب نمی‌آید.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این مشرکان «هر که در گمراهی است، خدای رحمان به او افزون می‌دهد، افزون دادنی» یعنی: هر کس در دنیا سر به هوای نفس برداشته و رهرو بیراهه ضلالت گردیده است، بی‌گمان خداوند متعال این امر را جزای او گردانیده که در گمراهی سخت تیره و تاری فرو گذاردش و بر گمراهی‌اش بیفزاید تا با بار گناه سنگین‌تری به سرای عقبی برود «تا وقتی ببینند آنچه به آنان وعده داده می‌شود» که «یا عذاب» است در دنیا با کشته شدن و اسارت «یا ببینند قیامت را» و آنچه که بر آنان از عذاب اخروی فرود می‌آید؛ «پس» در این هنگام «خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و به اعتبار لشکر ناتوان‌تر است» یعنی: این گروهی که بر مؤمنان فخر می‌فروختند که در مقام و مجلس، آرایش‌ها و زینت‌های مادی و ناز و نعمت‌های دنیوی از آنان بهترند، در روز قیامت خواهند دانست که خود در جایگاه و منزلگاه بدتری قرار دارند نه نیکوتری و در سپاه و نیرو و توان خویش ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از گروه مؤمنانند، نه قوی‌تر و نیکوتر از ایشان.

باید گفت: منطقی که این آیه از کفار نقل و نقد می‌کند، امروزه منطبق بیشتر مردم است زیرا بسیاری از مردم در عصر حاضر نیز، آگاه یا ناآگاه به پیشرفت‌های خیره‌کننده ملت‌های متمدن در غرب استدلال کرده و این پیشرفت‌ها را نشانه برحق بودن آنها می‌پندارند پس منطق کفار در همه زمانها و مکانها باهم مشابه است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَقِيَّةُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

«و خداوند بر هدایت ره یافتگان می‌افزاید» یعنی: ایشان را بر هدایت پایدارتر گردانیده و بر یقین و بصیرتشان می‌افزاید، این بدان جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس خداوند جل جلاله پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقینشان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود «و باقیات الصالحات نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر است» یعنی: مسلماً طاعات و عباداتی همچون نماز و ذکر: (سبحان الله والحمد لله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم) و دیگر طاعاتی که به سعادت ابدی می‌انجامد، بازدهی‌ای نافع‌تر و ثمری ماندگارتر دارد، نسبت به نعمت‌های دنیوی‌ای که کفار از آن بهره‌مندند «و» این باقیات الصالحات «از جهت فرجام نیکوتر است» مرد: فرجام،

عاقبت و بازگشت است. پس این آیه ردی است بر آن پندار کفار که به مؤمنان گفتند: ﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ (آیه/۷۳).

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿۷۷﴾

«آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید» یعنی: آیا تو را از داستان آن کافری که به آیات ما کفر ورزید آگاه کنیم؟ «و گفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد» در آخرت؛ اگر آخرتی در کار باشد.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه: ﴿أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ...﴾ از خباب بن ارت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص بن وائل وامی داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای وام خود را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا سوگند که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا سوگند که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿۷۸﴾

«آیا بر غیب آگاه شده است» تا بداند که در بهشت است و در آنجا مال و فرزندان بسیاری دارد «یا از خدای رحمان عهدی گرفته است؟» یعنی: یا مگر لاله‌الاله‌الله گفته است تا او را با آن مورد مرحمت قرار دهیم؟ یا عمل شایسته‌ای پیش فرستاده که به دریافت پاداش آن امیدوار باشد؟ زیرا عهدی که نزد خدای عزوجل است این است که: مؤمن را فقط آن‌گاه به بهشت وارد کند که اعمال شایسته‌ای انجام داده باشد.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿۷۹﴾

«نه چنین است» که او تصور کرده بلکه «به زودی آنچه را می گوید، خواهیم نوشت» و این گفته اش را به حسابش ضبط و ثبت خواهیم کرد و در برابر آن او را در آخرت مجازات خواهیم نمود «و عذاب را برای او خواهیم افزود، افزودنی» یعنی: به جای آنچه ادعا می کند، عذابی بر بالای عذابش می افزاییم.

وَنَرْتُهُ، مَا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَردًا ﴿٨٠﴾

«و آنچه را می گوید، از او به ارث می بریم» یعنی: او را می میرانیم و مال و فرزندی را که می گوید به او داده می شود، ما به ارث می بریم و در آخرت او بسی تهی دست است «و پیش ما تنها می آید» در روز قیامت، درحالی که نه برایش مالی است و نه فرزندی بلکه همه را از او گرفته ایم.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عَزًّا ﴿٨١﴾

«و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برایشان سبب عزت باشند» یعنی تا آن خدایان در دنیا برایشان یار و مددکار و مایه عزت و افتخار باشند، یا در آخرت برایشان شفاعتگر باشند. اما خداوند ﷻ این پندار بی اساسشان را رد نموده می فرماید:

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

«نه چنین است، به زودی عبادتشان را انکار می کنند» یعنی: قضیه چنان نیست که آنان پنداشته اند بلکه به زودی آن معبودان، پرستش کفار را برای خود محکوم کرده و این صفت را از خود نفی می کنند؛ آن روز که خدای سبحان آنها را گویا و ناطق گرداند «و ضد آنان می گردند» یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده اند، دشمن و مخالفشان می شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْذُهُمْ وَأُزَاءُ ﴿٨٣﴾

«آیا ندانسته‌ای که ما شیاطین را به سراغ کافران فرستادیم» یعنی: شیاطین را بر آنان مسلط ساختیم «که آنان را می‌جنابند، جنابیدنی» یعنی: شیاطین کافران را بر انجام معاصی تحریک نموده و آنها را به ارتکاب معاصی برمی‌انگیزند و از راه منحرفشان می‌کنند.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾

«پس برضد آنان شتاب نکن» به این‌که از ما بخواهی تا به سبب مصمم بودنشان بر کفر و عناد، بر نبودکردنشان تعجیل کنیم؛ «جز این نیست که ما برای آنها مدت می‌شماریم، شمارکردنی» یعنی: ما روزها، شبها، ماهها و سالهای عمرشان را تا به‌پایان رسیدن اجل‌هایشان و اعمالشان را برای جزا و نفس‌هایشان را برای فنا می‌شماریم و چون می‌عاشان به‌سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

«روزی که پرهیزگاران را به‌سوی رحمان» یعنی به‌سوی بهشت وی و سرای کرامتش؛ «سواره چون میهمانان گرامی محشور می‌کنیم» چنان‌که در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «و الذی نفسی بیده ان المتقین اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بیض لها اجنحه علیها رحال الذهب: سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿٨٦﴾

«و مجرمان را» با تندی و خشم «در حال تشنگی به‌سوی دوزخ می‌رانیم» وردا: آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم، مانند شتری که به آب وارد می‌شود.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اخْتَدَّ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

«اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برایشان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند «جز آن کس که از جانب خدای رحمان عهدی گرفته‌است» عهد و پیمان الهی به معنای گواهی دادن به یگانگی خدای عزوجل، عدم شرک آوردن به او و پرداختن به حق این گواهی است لذا هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این که هر صبح و شام از خدای عزوجل برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول‌الله! این عهد چیست؟ فرمودند: هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمدا عبدك ورسولك، فلا تكلني إلى نفسي، فإنك أن تكلني إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهدا توفينيهِ يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد: بارخدایا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می‌سپارم که گواهی می‌دهم به این‌که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی‌باشد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را برایم وفا کنی، بی‌شک تو وعده را خلاف نمی‌کنی. پس چون این دعا را بخواند، خدای عزوجل بر آن مهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می‌گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندا می‌کند: کجایند کسانی که نزد خدا صلی الله علیه و آله عهد و پیمانی دارند؟ آن‌گاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی‌خیزد و وارد بهشت می‌شود».

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ﴿٨٩﴾

«و گفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده‌است» این سخن یهود و نصارا و کسانی از اعراب است که پنداشتند؛ فرشتگان دختران خدایند! البته این سخنی است بدون دلیل و در نهایت زشتی و وقاحت: «واقعا چیز زشتی را آور دید» اد: کار بسیار سنگین و بزرگ و امر بسیار زشت و ناباب است. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته‌اید.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ﴿٩٠﴾

«چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن بشکافند» تفرط: شکافته شدن است «و زمین بشکافد» یعنی: نزدیک است که زمین نیز از این سخن پاره شود و چاک بخورد «و کوهها بیفتند» و منهدم شوند برای بزرگداشت خدای ذوالجلال «پاره پاره شده» یعنی به شدت فرو ریخته، درهم تکیده و پارچه پارچه شده زیرا این پدیده‌ها همه آفریده حق تعالی و بر مبنای یگانگی او استوارند، از این جهت فرمود:

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

«از این که برای رحمان فرزندی قایل شدند» یعنی: به سبب خشم گرفتن الله ﷻ بر کفار به علت سخن بس زشتی که گفتند، نزدیک است آسمانها و زمین بشکافند و کوهها تکه تکه شوند.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

«و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی: برای او فرزند گرفتن درست و زیننده نیست زیرا این نقص و نیازی است که خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

«هر که در آسمانها و زمین است جز بنده وار پیش خدای رحمان نمی آید» یعنی تمام مخلوقات - اعم از فرشتگان، انس و جن - ناگزیرند که روز قیامت در حالی نزد خداوند ﷻ بیایند که به عبودیت برای او مقرر و معترف و در برابر او فرمانبردار، فروتن و ذلیلند پس چگونه یکی از آنان برای او فرزند خواهد بود؟ نسفی می گوید: «تکرار و اختصاص اسم رحمان به یادآوری در این آیات، بیانگر این حقیقت است که سرچشمه اصول و فروع همه نعمت‌ها خدای رحمان است پس ای انسان مشرک! باید چشمت را به سوی حقیقت باز کنی و بدانی که تو و هر چه که نزد توست از عطای اوست». بنابراین، کسی که به خدای سبحان فرزندی نسبت دهد، در حقیقت او را جزئی از خلقش قرار داده و سزاوار بودن اسم رحمان را برایش انکار کرده است.

لَقَدْ أَحْصَيْنَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿١٤﴾

«و یقیناً آنها را به احصا آورده» یعنی: حق تعالی همه کسانی را که در آسمانها و زمین اند، تحت حصر و حساب آورده «و شمار کرده است آنان را، شمار کردنی» یعنی: بعد از آن که آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی تواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند.

وَكُلُّهُمْ عِندَ رَبِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿١٥﴾

«و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد» یعنی: هریک از آنان در روز قیامت به تنهایی در حالی نزد خداوند عز وجل می آیند که هیچ یار و یآوری با آنان نیست و هیچ مال و دارایی ای ندارند پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می دهند؟!

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿١٦﴾

سپس به مؤمنان این بشارت عظیم می رسد: «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای رحمان برای آنها» در دل های بندگان «محبتی قرار می دهد» بی آن که ایشان با کسی رابطه دوستی برقرار کنند و نیز خود خدای رحمان ایشان را دوست می دارد. در حدیث شریف آمده است: «إذا أحب الله عبداً نادى جبرئيل: إني قد أحببت فلاناً فأحبهه، فينادى في السماء ثم ينزل له المحبة في أهل الأرض، وإذا أبغض الله عبداً نادى جبرئيل: إني قد أبغضت فلاناً، فينادى في أهل السماء، ثم ينزل له البغضاء في الأرض: چون خدای عزوجل بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می کند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست مدار. آن گاه جبرئیل در آسمان ندا می کند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده می شود. و چون خدای عزوجل بنده ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن مدار. آن گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می شود».

فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَنُهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿١٧﴾

«جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» ای پیامبر ﷺ! با فرود آوردن آن به گویش و لهجه‌ات چنان‌که قرآن را به تفصیل و وضوح نیز بیان کرده‌ایم که بر تو سهل و روان باشد «تا متقیان را» یعنی: کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند «به آن مژده دهی و مردم ستیزه‌جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند «به آن بیم دهی».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ يُحِشُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿١٨﴾

«و چه بسیار هلاک کردیم پیش از آنان از قرنی» یعنی: از امتهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب می‌کردند «آیا کسی از آنان را می‌یابی» یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان می‌شنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند پس این گروه نیز باید به‌هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند. رکز: صدای آهسته و پنهانی است. به‌قولی: رکز صدا یا حرکتی است که به سبب آهسته بودن، قابل فهم نباشد.

(سوره طه)

مکی است و دارای (۱۳۵) آیه است.

موضوع آن: موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح می‌گردد آن‌گاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان می‌شود و در پایان هم به اقامه حجت علیه معاندان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده و از دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون علیهم السلام.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را برمی‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند».

طه

خوانده می‌شود: «طاها» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت و «طه» از جمله این حروف است. به قولی دیگر: «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. ابن‌انباری گفته است: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می‌آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می‌ایستادند (که این گونه به پا ایستادن، فشار آور بود) پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: چون خدای عزوجل قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می‌کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمد نازل نشده است مگر برای آن‌که او در رنج و سختی بیفتد. پس خداوند متعال نازل فرمود: «قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی» بلکه برای آن نازل کردیم که در سعادت و راحت قرار گیری پس موضوع چنان نیست که باطل پرستان پنداشته‌اند زیرا ما به هر کس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، یقیناً برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین: هر کس که خداوند خیرخواه او باشد، او را در دین دانشمند می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند ﷻ در روز قیامت برای حکم و داوری نهایی میان بندگان بر کرسی خویش بنشیند، خطاب به علما می‌گوید: من علم و حکمت خویش را در شما قرار ندادم مگر بدان جهت که می‌خواهم بر شما بیمارزم با وجود آنچه که از شما سرزده است و هیچ باکی هم ندارم». همچنین در تفسیر: ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ نقل شده است: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی‌باشد.

إِلَّا نَذْكَرَ لِمَنْ يَخْشَى ﴿٢﴾

«جز این‌که پندآموز کسی باشد که می‌ترسد» یعنی: ما قرآن را برای آن نازل کرده‌ایم تا یادآور و پندآموز کسانی باشد که به ایشان توفیق تقوا می‌دهیم لذا برعهده تو نیست که آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی. این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجاهانی، در گرو پایبندی به کتاب خدا ﷻ است و بدون آن سعادت میسر نیست.

تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾

«کتابی است نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است» مراد آیه کریمه خبردادن به بندگان از کمال عظمت نازل‌کننده قرآن و بزرگی جلال و مقام وی است تا به قرآن - چنان‌که

حق ارج نهادن به آن است - ارج گذاشته و آن را مدینه فاضله سعادت جاودانی خویش بشناسند چنان که حق تعالی با همین هدف در ادامه می فرماید:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾

«خدای رحمان بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش علو و ارتفاع یافت، علو و ارتفاعی که برای آن مثل و ماندی نیست. گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنان که در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکلیف درنگ نمی کردند. از امام مالک رحمته الله پرسیدند که خدا جل جلاله چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطه عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می شویم که قول صحیح در باره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست «و» نیز از آن اوست «آنچه در میان آنهاست» از موجودات «و آنچه زیر خاک است» از اشیاء. گفتنی است که امروزه در پرتو علوم جدید، بخشی از عظمت این مقطع از آیه کریمه (یعنی دنیای زیرخاک) متجلی گردیده است.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

«و اگر سخن را آشکارا گویی» یعنی صدایت را بدان بلند کنی «پس او سخن نهان و نهان تر را می داند» سر: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به گونه راز در میان می گذارد و نهان تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می گوید - یعنی حدیث نفس می کند - یا سخنی است که به خاطرش خطور می کند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می نامند. یعنی: اگر تو خدای سبحان را به صدای بلند بخوانی، بدان که او از این امر بی نیاز است زیرا او سخن سر و نهان و آنچه را که از سر و نهان هم نهان تر است، می داند پس اساساً به بلند کردن

صدا در ذکر و دعا نیازی نیست و نباید مناجات انسان با پروردگار به این هدف باشد که آن را به پروردگار متعال بشنواند اما جاری نمودن ذکر و دعا بر زبان همراه با تصور معنای آن در ذهن و ضمیر، برای کسب برکات و فیوضات عظیم و برآوردن اهداف دیگری مانند کسب رضا و قرب الهی، یاری رساندن قلب به وسیله ذکر، مشغول ساختن حواس به مقصودی برتر و برگردانیدن آن از تفکر در امور دنی؛ مشروع و مطلوب و از افضل اعمال است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

«الله، جز او معبودی نیست، برای اوست نامهای نیکو» یعنی نیکوترین نامها مطلقاً به الله ﷻ اختصاص دارد، به سبب این که این اسمای حسنی بر کمال و جلال حضرت حق ﷻ دلالت می کنند. یادآور می شویم که اسمای حسنی الهی - چنان که در حدیث صحیح وارد شده - نودونه اسم است و بیان آن در سوره «اعراف/ ۱۸۰» گذشت.

پس آیا بعد از جلوه این همه اسما و صفات، دیگر کسی هست که ادعا کند قرآن از نزد غیر الله ﷻ است؟ آیا گرفتن بتانی از سنگ و چوب و غیره به عنوان شریک خدای سبحان درست است؟ و آیا کسی که به این صفات نیکو و عظیم موصوف باشد، کتاب نازل کرده او، متضمن سعادت دو جهانی نیست؟ این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه انجامید - که داستان اسلام عمر رضی الله عنه معروف است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾

«و آیا خبر موسی به تو رسیده است» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی ات نمی باشد.

از این آیه چنین برمی آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دشواری هایی است که از تکالیف نبوت می دیدند.

إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

«هنگامی که آتشی دید» موسی علیه السلام در شبی تاریک و بارانی، از مدین سرزمین پدرزنش شعیب رضی الله عنه به سوی مصر در حال سفر بود، فصل زمستان بود و هوا ناملایم؛ که بناگاه آتشی را دید «پس» چون آتش را دید «به خانواده اش گفت: درنگ کنید» یعنی: در جای خود بایستید «زیرا من آتشی دیدم» یعنی: از دور آتشی انس انگیز را دیدم «امیدوارم که شعله ای از آن برای شما بیاورم» قبس: شعله و اخگری از آتش است که شخص آن را می گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد «یا بر آن آتش راهنمایی بیابم» که مرا به سوی راه راهنمایی کرده و راه را به من بازشناساند. گفتنی است که موسی علیه السلام در آن شب تاریک، راه را نیز گم کرده بود.

فَلَمَّا أَنهَا تُودِي يَمُوسَىٰ ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

«پس چون بدان رسید» یعنی چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش رسید، آتش سفیدی را دید که در میان درخت سبزی برافروخته است پس «ندا داده شد» یعنی خداوند متعال او را ندا داد که: «ای موسی! همانا من پروردگار توام» که هم اینک باتو سخن می گویم.

این آیه به ما می آموزد که چون می خواهیم کسی را به کاری مکلف کنیم، باید خود را با اوصاف خویش به او بشناسانیم.

«پس نعلین خود را از پا درآور» خداوند جل جلاله موسی علیه السلام را به بیرون آوردن کفش ها و برهنه ساختن پاهایش دستور داد زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی در سرزمین سیناست.

این جمله به ما می آموزد که چون کسی را به کاری دستور می دهیم، باید علت و دلیل آن را نیز برایش بیان کنیم.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾

«و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی می‌شود» هم‌اکنون به‌سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هشیاری.

در اینجا خدای عزوجل به موسی عليه السلام تواضع و ادب را آموخت و این دلیل بر آن است که نقطه آغازین در امر تربیت، همانا آموختن ادب است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

«همانا من الله هستم، خدایی که جز من خدایی نیست» یعنی: ای موسی! کسی که تو را ندا می‌کند، همانا خداوند یگانه لاشریک است «پس مرا پرستش کن» زیرا مختص بودن الوهیت برای من، موجب مخصوص ساختنم به عبادت و پرستش نیز هست «و نماز را برپا دار برای یادکردن من» یعنی: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی. یا معنی این است: هرگاه به‌یاد آوردی که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به‌خاطر آورد، آن را به‌جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

این آیه دلالت می‌کند براین‌که معرفت خداوند عز وجل گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت می‌کند براین‌که بعد از توحید، فریضه‌ای بزرگتر از نماز نیست پس باید مریبان جامعه اسلامی به این حقایق توجه داشته باشند.

إِنَّ السَّاعَةَ آئِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾

ای موسی! «هرآینه قیامت آمدنی است» پس برای آن عمل خیر انجام ده، از قبیل عبادت الله عز وجل و ادای نماز «نزدیک است پنهانش بدارم» یعنی: نزدیک است خبر آمدن قیامت را از بندگانم پنهان بدارم؛ اگر که در دادن این خبر همراه با پنهان ساختن وقت آن، حکمتی در کار نبود. یا معنی این است: می‌خواهم حتی آن را از خودم هم پنهان بدارم. این بدان معنی است که خداوند متعال بر پنهان داشتن وقت قیامت سخت مصر

است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به کار می‌برند، تعبیر کرده است. یا معنی این است: می‌خواهم قیامت را آشکار و محقق گردانم «تا هر کسی به موجب آنچه می‌کند، خبر داده شود» یعنی: قیامت را بر پا می‌دارم تا هر کسی را در برابر سعی و تلاشش - اعم از خیر یا شر - جزا دهم.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

«پس نباید که تو را از آن باز دارد» یعنی: ای موسی! نباید تو را از ایمان و عمل برای قیامت باز دارد «کسی که به آن ایمان ندارد» از کفار «و خواهش نفس خود را پیروی کرده‌است» با فروری در لذتهای حسی فانی حرام «که آن‌گاه هلاک شوی» اگر که از ایمان و عمل برای قیامت بازمانی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این دستور، همه آحاد مکلفانند».

وَمَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَمْوَسَىٰ ﴿١٧﴾

«و» خداوند عَلَيْهِ السَّلَام از موسی عَلَيْهِ السَّلَام پرسید: «ای موسی! در دست راست تو چیست؟» سؤال کردن از عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام برای بیدار ساختن و توجه دادن او به موضوع عصاست تا بعد از تأمل وی در آن و تشخیص مؤکد این امر که این همان عصای حقیقی اوست که می‌شناسد، معجزه در آن روی دهد، در غیر آن خدای عزوجل می‌دانست که در دست موسی عَلَيْهِ السَّلَام چیست لذا سؤال کردن از آن موردی نداشت. بعضی از مفسران می‌گویند: خداوند عَلَيْهِ السَّلَام برای این که موسی عَلَيْهِ السَّلَام را با کلام خود بر سر انس و الفت آورد، این سؤال را از وی کرد.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَاهْتَمُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَارِبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾

«گفت» موسی عَلَيْهِ السَّلَام «این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم» هنگامی که در راه رفتن خسته شوم «و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم» یعنی شاخه‌های درختان را با آن می‌تکانم تا برگ آنها فروریزد و گوسفندانم بخورند. به‌قولی معنی این است: با آن گوسفندانم را به جلو می‌رانم و اداره می‌کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی‌آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری را نیز بدان

برمی آورم. البته منافع عصا بسیار و شناخته شده است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء علیهم السلام و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری می گوید: «در عصا شش خاصیت است:

۱ - سنت انبیاء علیهم السلام است.

۲ - زینت صالحان است.

۳ - سلاحی علیه دشمنان است.

۴ - کمکی برای ضعیفان است.

۵ - غمی برای منافقان است.

۶ - افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».

گفتنی است؛ اجماع علما بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

قَالَ لَهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

«فرمود» خداوند متعال: «ای موسی! آن را بیفکن» از دست خود؛

فَالْقَنَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

«پس» موسی علیه السلام «آن را» بر زمین «انداخت و ناگاه ماری شد دوان» به سبب آن که خدای سبحان اوصاف و اعراض عصا را برگردانید بدان سان که تبدیل به مار پرجنب و جوشی شد که به سرعت و چابکی می‌دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را فروبلعید پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد. شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر خود می‌گوید: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ آری! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیونها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

«فرمود» خدای سبحان به موسی: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن بازخواهیم گردانید» بعد از آن که تو آن را بگیری.

وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى ﴿٢٢﴾

«و دست خود را به جناحت ببر» جناح انسان: پهلو و زیر بازوی اوست «تا سپید و درخشان بیرون آید» با آن که پوست بدن موسی عليه السلام گندمگون بود «بدون هیچ عیبی» سوء: عیب است و کنایه از بیماری برص می باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

لِزُيُكٍ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

«می خواهیم که به تو بنمایانیم» با این دو معجزه بزرگ «بعضی از آیات بزرگ خود را» یعنی بعضی از معجزات بزرگ و دلایل قدرت خود بر انجام هر کاری را.

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٢٤﴾

ای موسی! «به سوی فرعون برو» به عنوان فرستاده ای از جانب ما «که او سر به طغیان برداشته است» یعنی کافر شده و از حد در گذشته است.

ملاحظه می کنیم که خدای عزوجل قبل از فرستادن موسی عليه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا این مأموریت را بر وی آسان و قدرت های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند. البته این آموزشی است برای ما که چون می خواهیم کسی را به تکلیف دشواری مکلف گردانیم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز کنیم که این مأموریت را بر وی آسان گرداند.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان» تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٦١﴾

«و کارم را» در تبلیغ رسالت و انجام واجبات آن «برایم آسان ساز».

وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

«و از زبانم گره‌ای بگشای» یعنی: گره‌ای از گره‌هایی را که در زبان من است باز کن، به اندازه‌ای که بتوانم پیام‌های تو را به مردم تفهیم کنم. نقل است که این گره ولکنت، از دوران کودکی موسی علیه السلام در زبان وی موجود بود زیرا او در کودکی مویی را از بدن فرعون برکنند پس فرعون خشمگین شد و از شر وی بیمناک گشت. در این اثنا زنش گفت: او کودک است و نمی‌داند که چه می‌کند؛ آن‌گاه برای اثبات این امر، جرقه‌ای از آتش و خرمایی را نزد وی نهاد و موسی علیه السلام به جای خرما آن جرقه آتش را در دهان خود گذاشت پس ولکنت زبان وی از اثر آن بود. روایت شده است که در زبان امام حسین علیه السلام نیز لکنتی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این را از عمویش موسی علیه السلام به ارث برده است». آری! موسی علیه السلام گشودن گره از زبان خود را در حدی طلب کرد که بتواند افهام و تفهیم کند لذا همه گرفتگی زبان وی از بین نرفت و بعد از رفع آن گره، باز هم در زبان وی لکنتی بود چنان‌که خداوند عز و جل در جای دیگری از سخن فرعون چنین حکایت می‌کند: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾: (آیا من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند، بهتر نیستم؟) «زخرف / ۵۲» و نیز به دلیل این‌که موسی علیه السلام خود گفت: «تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند.

وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢١﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٢٠﴾

«و برایم از خانواده‌ام وزیری قرارده» یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».

أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾

«پشتم را به او استوار کن» یعنی: پروردگارا! توانایی مرا به سبب هارون مستحکم گردان.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾

«و او را شریک کارم گردان» در امر رسالت. بدین گونه بود که موسی برای هارون برادرش شفاعت کرد تا همانند وی پیامبری الهی باشد و به وی در امر رسالت کمک کند. روایت شده است که عائشه رضی الله عنها در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می گفت: حقا که موسی عليه السلام در دنیا نافع ترین برادر برای برادرش بود. عائشه رضی الله عنها فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی عليه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

«تا» من و برادرم هارون «تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار یادت کنیم» در نماز و در خارج از آن.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

«زیرا تو خود بر احوال ما بینایی» و می دانی که من در توفیق یافتن به رسالت خود، ناگزیر از داشتن این موهبتها هستم زیرا بدون «شرح صدر»، انسان نمی تواند دعوت الی الله را به درستی انجام دهد، بدون آسان ساختن کار؛ قلب دعوتگر می شکند، بدون گشاده بودن زبان؛ حجت اقامه نمی شود و مقصود به دست نمی آید و بدون داشتن برادری هم پشت و غمخوار که از او مشورت خواسته شود و دردها و رازها با او در میان گذاشته شود، دعوتگر تنهایی و غربتی هولناک احساس می کند. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چنین دعا کردند: «اللهم اني أسألك مما سألك أخي موسى...: خدایا! من از تو آنچه را که برادرم موسی عليه السلام درخواست کرد، درخواست می کنم». آن گاه همه خواسته های موسی عليه السلام را که در این آیات آمده است، درخواست کردند و به جای (برادرم هارون) فرمودند: «علیا أخی: علی برادرم را!»؛ که این درخواست مشارکت علی عليه السلام با ایشان، به مشارکتش در دعوت و ارشاد حمل می شود، نه در نبوت زیرا در حدیث شریف دیگری آمده است که چون آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم در غزوه تبوک علی عليه السلام را در

مدینه جانشین خویش کردند، به او فرمودند: «آیا بدین امر راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی؛ مگر این که بعد از من پیامبری نیست».

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

«فرمود» خدای منان در پاسخ به درخواستهای موسی علیه السلام «ای موسی! خواسته‌ات به تو داده شد» یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه‌ات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و این‌ها در مجموع هشت خواسته بود.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

«و به راستی بار دیگر هم بر تو منت نهادیم» این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت‌های خدای منان بر موسی علیه السلام در گذشته‌اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می‌باشد. من: احسان و دادن نعمت است.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

سپس در تفسیر آن نعمت می‌فرماید: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعدا بیان می‌شود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحیی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می‌شود.

أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْبَيْتِ فَلْيَلْقِهِ أَلِيمٌ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ. وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ حَبَّةٌ مِنِّي وَلِنُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي

﴿٣٩﴾

سپس حق تعالی از مضمون الهام نمودن خود به مادر موسی علیه السلام چنین حکایت می‌کند: «که او را» یعنی موسای کوچک را «در تابوتی بگذار» تابوت: صندوقچه‌ای از چوب یا از غیر آن است که چون بر روی آب قرار گیرد، در آن فرو نمی‌رود «پس صندوق را در دریا بیفکن» یم: دریا یا رودخانه بزرگ است و مراد از آن

در اینجا رودخانه نیل می‌باشد «تا دریا او را به ساحل افگند» خداوند متعال به نیل فرمان داد تا موسی علیه السلام را در کرانه روبروی منزل فرعون به ساحل افگند «و دشمن من و دشمن وی» یعنی فرعون «او را برگرد» که چنین شد و فرعون او را برگرفت. در روایات آمده است: فرعون در کرانه نیل بر سر برکه‌ای نشسته بود که آن صندوق را دید پس دستور داد که آن را باز کنند، بناگاه در آن پسر بچه‌ای زیبا و شاداب را دید که شدیداً محبت وی و همسرش به او جلب شد چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «و محبتی از جانب خودم بر تو افگندم» خداوند جل جلاله بر موسی علیه السلام محبتی از جانب خود در دل‌های بندگانش افگند که هیچ کس او را نمی‌دید؛ مگر این‌که دوستش می‌داشت. به قولی معنی این است: خداوند متعال به موسی علیه السلام محبت ورزید پس مردم نیز به او مهر ورزیدند «و تا زیر نظر من پرورش یابی» یعنی: تا با عنایت و رعایتی از جانب من که مخصوص به توست، پرورش یابی.

إِذ تَمْشِي أُنْحَاكَ فَنَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۗ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمَمِكَ كِي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَقَلَّتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَّكَ فُؤَادًا فَلَيْتَ سِينِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ﴿٤٠﴾

سپس حق تعالی در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، چنین می‌فرماید: «آن‌گاه که خواهر تو» مریم بر کرانه رودخانه نیل «می‌رفت» تا مسیر صندوقچه را با نگاهش دنبال کند و ببیند که سرانجام آن صندوقچه چه می‌شود، به کجا و به دست چه کسی می‌رسد؟ در این اثنا فرعون و زنش را یافت که در جست‌وجوی زن شیردهی هستند که موسی علیه السلام را شیر دهد پس خواهرش به آنان گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده‌دار شود؟» یعنی: او را پرورش دهد؟ نقل است که هر زن شیردهی را آوردند، موسی علیه السلام پستان او را نگرفت اما مادرش را که آوردند، پستان وی را گرفت «پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود» یعنی: تا مادرت به بازگشت فرزندش به آغوش خود شادمان شود، بعد از آن‌که او را در دریا افگند و فراقش بر وی بسیار سخت و دشوار گشت «و غم نخورد» به سبب حادثه ناگواری که ممکن بود بعد از رها کردنش به دریا برایت پیش بیاید.

و در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، می‌فرماید: «و شخصی را کشتی» موسی علیه السلام در نوجوانی به فرد قبطی‌ای که با فرد اسرائیلی‌ای درآویخته بود و اسرائیلی از او علیه وی کمک خواسته بود، مثنی زد و او را کشت و کشتن او نه به عمد بلکه از روی خطا بود، از سوی دیگر موسی علیه السلام در آن وقت

دوازده سال بیشتر نداشت «پس تو را از غم نجات دادیم» همان غمی که از بیم مجازات کشتن او به تو دست داده بود «و چنان که باید و شاید تو را آزمودیم» یعنی: تو را باری پس از بار دیگر، از محنت‌هایی که در آن می‌افتادی - و ذکر برخی از آنها گذشت - رهایی بخشیدیم، قبل از آن که تو را به رسالت برگزینیم. به قولی معنی این است: تو را باربار با انواع ابتلا آزمودیم. این عبارت اشاره‌ای اجمالی است به رخدادهای سخت و محنت‌باری که موسی علیه السلام با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت از وطن، ترک یاران و عزیزان و فرار توأم با وحشت با پای پیاده، نبود توشه راه، به اجاره دادن نفس خود و غیره حوادثی که در اثنای رهسپار شدن از مصر به سوی مدین با آنها روبرو شد «پس چند سالی در میان اهل مدین درنگ کردی» یعنی: در راه فرار خویش از مصر، به مدین آمدی و در آنجا چند سال درنگ کردی. مدین در هشت منزلی مصر در سرزمین عرب واقع است که موسی علیه السلام به آنجا گریخت و در آنجا ده سال نزد شعیب پیامبر، خدمت و اقامت کرد و این ده سال خدمت وی، مهر «صفورا» دختر شعیب علیه السلام بود «سپس ای موسی! در زمان مقدر آمدی» یعنی: در وقتی آمدی که قضا و قدر سابق من بر آن رفته بود که در آن با تو سخن گفته و تو را به رسالت خویش برگزینم.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

«و تو را برای خودم ساختم» یعنی: تو را برای وحی و رسالت و برپاداشت حجتم آماده ساخته و در میان خود و خلق خویش به سفارت برگزیدم.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا نِنْيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

«برو تو و برادرت با آیات من» یعنی: تو و برادرت هارون به میان مردم بروید و حجت‌ها، برهانها و معجزاتی که آنها را نشانه‌ای بر صحت رسالتت قرار داده‌ایم به مردم برسانید. یادآور می‌شویم که آن معجزات، عبارت بود از معجزات نه گانه عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، قورباغه، خون و برکندن کوه «و در یاد کردن من سستی نکنید» یعنی: در ذکر و یاد من و تبلیغ رسالتم، از خود کوتاهی و ضعف نشان ندهید.

أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٤٣﴾

«به سوی فرعون بروید، هرآینه او سر به طغیان برداشته است» در کفر و ادعای ربوبیت و به سرکشی برخاسته است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئَلَّا يَعْلَمَ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ﴿٤٤﴾

«و با او سخنی نرم بگویند» قول لین: سخن برکنار از خشونت است. مراد: ترک خشونت و درشتی از سوی موسی و هارون علیهما السلام در مواجهه با فرعون و گفتن سخنانی نرم و ملایم به اوست، همچون این سخن: ﴿هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزَكَّى﴾: (آیا سرآن داری که به پاکیزگی گرایی؟) «نازعات/۱۸». «شاید که پند پذیرد یا بترسد» یعنی: فرعون را با سخنی نرم و ملایم مورد خطاب قرار دهید زیرا این شیوه سزاوارتر به آن است که او را در آنچه که از ذکر و فکر تبلیغ می کنید به تأمل و امعان نظر وادارد و در نتیجه از عذاب موعود من که از زبان شما به آن آگاهی پیدا می کند، بترسد.

دلیل این که حق تعالی پند پذیرفتن را بر ترسیدن مقدم ساخت زیرا پندگرفتن از کسی متصور است که درباره یک موضوع تأمل و تحقیق کند در حالی که ترسیدن از کسی متصور می باشد که از یک امر به واهمه بیفتد. یعنی اگر او به وسیله تأمل، به راستگویی شما پی نبرد و پند نپذیرد، لااقل این قدر از وی متصور است که در واهمه افتد و بترسد.

این آیه، درس و اندرز بزرگی برای دعوتگران راه الله ﷻ است!^۱

قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ﴿٤٥﴾

«آن دو» یعنی موسی و هارون علیهما السلام «گفتند: پروردگارا! ما از آن می ترسیم که او بر ما تعدی کند» یعنی: در آزار و شکنجه ما شتاب کند «یا آن که طغیان کند» علیه حق و در آزار رساندن به ما. ترس از دشمنان در حق انبیا و اولیاء علیهم السلام - در عین معرفت و قربی که به حق تعالی دارند - ترسی طبیعی است و نمایانگر عام بودن این سنت خداوند ﷻ در بندگانش می باشد.

^۱ نسائی و ابن جریر در تفسیر آیه کریمه، روایت طولانی ای را از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده اند پس هر که دوست دارد از آن آگاهی یابد، به «کتاب تفسیر» از «سنن نسائی» یا به «تفسیر ابن کثیر» مراجعه نماید.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾

«فرمود» خداوند متعال «نترسید» از فرعون زیرا «قطعا من همراه شما هستم» با نگره‌داری و تأیید و یاری کردنتان علیه وی «می‌شنوم و می‌بینم» آنچه راکه میان شما و او روی می‌دهد پس قطعا بدانید که من از حال شما غافل نیستم لذا نگران نباشید.

فَأَنبَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعْذِِبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَاتٍ مِن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾

«پس به سوی او بروید و بگویید: ما دو تن فرستادگان پروردگار تو هستیم» به سویت «پس بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی از سر راهشان برخیز، آنان را از اسارت آزاد کن و اجازه بده تا با ما به سرزمین شام بروند «و آنان را عذاب نکن» زیرا فرعون بنی اسرائیل را سخت عذاب می‌کرد؛ پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت و بر آنان چنان کارهای سخت و طاقت‌فرسایی تحمیل می‌کرد که همه از دست وی به‌جان آمده بودند؛ مانند کارهای دشوار ساختمانی، انتقال بارهای سنگین، حفاری زمین و غیره «به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه‌ای آورده‌ایم» که این نشانه عبارت است از: دو معجزه عصا و ید بیضا «و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند» یعنی: هر که از هدایت پیروی کند، از خشم خدای عزوجل و از عذاب وی به سلامت می‌ماند. پس این سلام، سلام تحیت و شادباش و درود نیست.

شایان ذکر است که جمله: ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ﴾ در مکاتبات رسول اکرم ﷺ برای شاهان و امیران که حاوی دعوت آن حضرت ﷺ از آنان به سوی اسلام بود، نوشته می‌شد.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾

«هر آینه به سوی ما وحی فرستاده شده است» از سوی خدای سبحان «که عذاب» دنیا و آخرت «بر کسی است که تکذیب کند» آیات خداوند ﷻ و رسالت پیامبرانش را «و روی بگرداند» از پذیرش این آیات و ایمان به آنها و از اطاعت حق.

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يُمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾

بعد از آن که هارون و موسی علیهما السلام این پیام الهی را به فرعون رساندند، او: «گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟» فرعون پروردگار را به آن دو منتسب ساخت نه به خود، به سبب این که او منکر ربوبیت و پروردگاری حق تعالی بود و سخن آنها را در این مورد که خدای عزوجل پروردگار او نیز هست، تصدیق نکرد. علت این که او فقط موسی عليه السلام را مخاطب ساخت نه برادرش را، این بود که موسی عليه السلام اصل بود و هارون عليه السلام تبع.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴿٥٠﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگار ما کسی است که برای هر چیزی آفرینشی را که درخور اوست، بخشیده» یعنی به هرچیز صورت و شکلی بخشیده که با منافع منوط به آن منطبق و با وضعیت آن سازگار است؛ مثلاً دست را برای گرفتن، پا را برای راه رفتن، زبان را برای نطق و بیان، چشم را برای نگریستن و گوش را برای شنیدن خلق کرده و به هر نوعی از انواع مخلوقات، شکل و هیأتی بخشیده که با خواص و ممیزات آن تناسب دارد. به قولی معنی این است: او به خلق خود هرچیزی را که نیازمند آند و از آن بهره می‌برند، بخشیده است «سپس آن را هدایت نموده است» یعنی هر مخلوقی را به سوی راههای بهره‌گیری از آنچه که به وی بخشیده، هدایت نموده است بنابراین، هر مخلوقی در مسیر وصول به هدفی که برای آن آفریده شده، از هر چیزی که مورد نیاز آن است، بهره می‌گیرد. این آیه از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که همه علوم تجربی و انسانی، در افق‌های بی‌کرانه آن سیر می‌کنند.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ﴿٥١﴾

«گفت» فرعون به قصد گریز از الزام حجت موسی عليه السلام «پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟» زیرا آنان نیز به پروردگاری که تو به سوی او دعوت می‌کنی، اقرار و باور نداشتند بلکه بتان و مانند آنها از مخلوقات را می‌پرستیدند؟.

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾

«گفت» موسی علیه السلام در پاسخ فرعون «علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است» یعنی: بی گمان تمام اعمالشان نزد خداوند جل جلاله در لوح محفوظ ثبت شده است پس لابد همه را در روز قیامت از آن اعمال مورد بازپرسی و مجازات قرار می دهد «پروردگارم نه خطا می کند» در علم چیزی از چیزها «و نه فراموش می نماید» آنچه را که در حیطة علم وی است از این اشیا - پس همه چیز در حیطة علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى ﴿٥٣﴾

«همان کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت» هموار و آماده که با کمال آسانی و سهولت بر آن زندگی می کنید و در آن برای شما هرگونه منافی تأمین شده است «و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد» و هموار و مهیا ساخت که بر آنها می روید و از میان دشتها و دره ها و دریاها به سوی مقاصد خویش رهسپار می شوید «و از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به وسیله آن انواع مختلف از نباتات را، جفت جفت بیرون آوردیم» یعنی: از انواع گوناگون گیاهان و رستنی ها، جفت جفت، به رنگها، بویها، اشکال و مزه های مختلف، ترش و تلخ و شیرین، برخی برای استفاده انسان و برخی برای استفاده حیوان و تغذیه طبیعت، بیرون آوردیم. از این جهت فرمود:

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ﴿٥٤﴾

«بخورید» از آنها «و چهارپایانتان را بچرانید» در آنها. بدین گونه است که خدای عزوجل بر انسان منت می گذارد که آفرینش این گیاهان و رستنی ها با اصناف و انواع مختلف و گوناگون خود، هم برای خودش آماده و مناسب است و هم برای چهارپایانی که مسخر و رام کرده اویند «قطعاً در اینها برای خردمندان» اولی النهی: صاحبان خردهای برتر «نشانه هایی است» یعنی دلالت ها، حجت ها و برهانهایی است بر وجود ذات کبریایی ای که همه چیز در این زمین را برای خدمت انسان رام کرده است.

﴿٥٥﴾ مِنهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

«از این زمین شما را آفریده ایم» یعنی در ضمن آفرینش آدم علیه السلام، شما را از خاک همین زمین آفریده ایم و گوشت و خون و استخوانتان همه با تغذیه از همین زمین پرورده شده است «و در این» زمین «شما را

باز می گردانیم» بعد از مرگتان پس در آن دفن می شوید و اجزای وجودتان در آن پراکنده و از هم پاشیده می شود تا بدانجا که از جنس خود زمین می گردد «و از آن» یعنی از زمین «باردیگر شما را بیرون می آوریم» با برانگیختن و حشرونشر.

وَلَقَدْ آرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

«و هر آینه همه آیات خود را به فرعون نمایاندم» مراد از آن: نشانه ها و معجزات نه گانه ذکر شده در سوره «اسراء» است. به قولی دیگر: مراد از آیات، حجت های خدای سبحان است که بر توحید وی دلالت می کنند «ولی او تکذیب کرد» آیات ما و رسالت موسی علیه السلام را «و نپذیرفت» دعوت وی را به سوی ایمان.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾

«گفت» فرعون «ای موسی! آیا آمده ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟» یعنی: آمده ای و عصا را به اژدها برگردانده ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم را القا کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آن گاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟ علت این که فرعون ملعون بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام برماند و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی گردان کند.

فَلَمَّا آتَيْتَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

سپس فرعون افزود: «پس بدان که ما نیز قطعا سحری همانند آن را برای تو به میان خواهیم آورد» یعنی ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده ای، با تو معارضه خواهیم کرد. بدین گونه بود که فرعون کوشید تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و وطنی بدهد. البته این شیوه همیشگی ستمگران با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به اتهامات بی اساسی از این دست متهم می سازند. سپس افزود: «پس میان ما و خودت موعدی بگذار» یعنی روز معلوم و مکان معینی را «که نه ما آن را» یعنی آن وعده را «خلاف کنیم و نه تو» فرعون تعیین موعده را به موسی علیه السلام تفویض کرد تا کمال

اقتدار خیالی‌اش را به‌نمایش گذاشته باشد «آن هم در مکانی هموار» یعنی: میعادگاه ما باید مکانی هموار و آشکار باشد تا حق در آن بر همگان نمایان شود. به‌قولی معنی این است: میعادگاه باید مکانی باشد میانه در میان فریقین که مسافت رونده به‌سوی آن، از هر دو سو یکسان باشد. یا: باید مکانی در میانه شهر باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند.

قَالَ مَوْعِدَكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْمَرَ النَّاسُ ضُحَى ﴿٥٩﴾

«گفت» موسی علیه السلام «وعده‌گاه شما روز زینت باشد» روز زینت، روز جشنی بود که مردم خود را در آن می‌آراستند و از کارهایشان دست می‌شستند. دلیل این که موسی علیه السلام آن روز را معین کرد، این بود تا مردم همه با فراغتی که دارند در آن اجتماع شرکت کنند و در نتیجه دعوت حق بر همه نمایان شود. سپس موسی علیه السلام افزود: «و این که مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند» تا روشنی بر همه جا پرتوافکن باشد و بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره مردم باقی مانده باشد و بنابراین، آنها در معجزه من هیچ شکی نکنند. این آیه درسی است بلیغ برای دعوتگران که باید مناسب‌ترین وقت را برای ارائه دعوت خویش به مردم، انتخاب کنند.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٦٠﴾

«پس فرعون برگشت» یعنی از آن مجلس برخاست و رفت و از موسی علیه السلام روی برگرداند تا به کار گردآوری ساحران پردازد «و همه نیرنگ خود را گرد آورد» یعنی: ساحران را و نیرنگی که بدان دل بسته بود گرد آورد «سپس باز آمد» بر سر وعده‌گاه.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى ﴿٦١﴾

«موسی به آنان» یعنی به فرعون و سران قومش و ساحران «گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید» یعنی: به‌دروغ ادعای پروردگاری نکنید و به بهتان و افترا به‌خدای عزوجل شرک نوزید «که آن‌گاه شما را به عذابی» سخت «هلاک می‌کند» و ریشه‌کن می‌گرداند «و قطعاً هر که افترا کرد به مطلب نرسید» یعنی: هر کس برخدا جل جلاله افترا کرد و دروغ بست، زیانکار شد و هلاک گشت.

این آیه نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که به هیچ حال نباید از موعظه غفلت کنند.

فَنَنْزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٢﴾

«پس ساحران میان خود درباره کارشان گفت و گو کردند» یعنی: ساحران چون سخن موسی عليه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. یا ساحران بعد از شنیدن این موعظه موسی عليه السلام، با یکدیگر نزاع و کشمکش کردند و ما دقیقاً مضمون این کشمکش را نمی دانیم. ولی گمانه زنی برخی از مفسران بر آن است که این اختلافشان درباره موسی عليه السلام بود که آیا او هم ساحری مانند آنهاست یا خیر؟ «و راز را پنهان گفتند» یعنی: آنها در میان خود پنهان از موسی عليه السلام به نجوا پرداختند.

قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لَسِحْرَانِ لَسَحِرَيْنِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ ﴿٦٣﴾

«گفتند» ساحران «البته این دو تن ساحرند» و قطعاً موضوع این است «می خواهند که شما را از سرزمینتان» مصر «با سحر خود بیرون کنند» همان سحری که آن را آشکار ساختند. ساحران این سخن را با تأثیرپذیری از آنچه که فرعون ترویج کرده بود، گفتند و همان سخن او را تکرار کردند «و می خواهند که آیین پسندیده شما را از بین ببرند» یعنی: آن دو اگر در سحر خود غالب شدند، سران و اشراف قوم به سویشان گرایش یافته و از آنان در آیین شان پیروی می کنند و مال و انجام این کار آن است که آیین و رسم و راهتان در بسیط زندگی ای که از زندگی سایر امتهای برتر و پیشرفته تر است، بر می افتد. همچنین احتمال دارد که مرادشان از «طریقه مثلی» همان سحرشان باشد زیرا ساحران به سبب سحر خویش، در آن روزگار معزز و مورد احترام بودند و از این بابت برایشان درآمدها و هدایایی فراهم بود پس ترسیدند که اگر مغلوب هارون و موسی علیهما السلام گردند، این همه درآمد از آنان قطع شود.

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾

«پس نیرنگ خود را گرد آورید» باید - در این نیرنگ - عزم همه شما عزمی گروهی بوده و با اتفاق و همفکری کامل به منصفه ظهور آید «باز به صف پیش آید» به طور هماهنگ و به هم فشرده تا نظم امورتان

آراسته‌تر و هیبت و شکوه‌تان در برابر موسی جلوه‌گرتر باشد «در حقیقت امروز هر که غالب آمد، رستگار می‌شود» این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برایشان بود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

سپس «گفتند» ساحران «ای موسی! یا تو می‌افگنی» اولاً عصای خود را قبل از ما «و یا ما نخستین کسانی باشیم که می‌افکنند» آنچه را باید از سحر بیفکنند.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِأَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ بِخَيْلٍ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾

«گفت» موسی عليه السلام به آنان «بلکه شما بیفکنید» بدین‌گونه، از آنان خواست که قبل از وی سحرشان را به میدان افکنند؛ به سه دلیل:

۱- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.

۲- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افکنند آن‌گاه عصایش همه برساخته‌هایشان را ببلعد.

۳- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

«پس ناگهان بر اثر سحرشان چنین به‌نظرش آمد» یعنی به خیال و گمان موسی عليه السلام و همین‌طور به خیال و واهمه هر بیننده دیگری چنین آمد «که ریسمانها و چوبدستی‌هایشان می‌دوند» و همچون مارها و افعی‌ها به‌سرعت حرکت می‌کنند.

فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى ﴿٦٧﴾

«پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت» یعنی: موسی به حکم سرشت و طبیعت بشری، در هنگام مشاهده کارهای هیجان‌آور و واهمه‌افکن جادوگران احساس ترس کرد که مبادا مغلوب شود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

«گفتیم: نترس که تو خود برتری» با غلبه و پیروزی بر آنان.

وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ لَلْقَفِّ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقْبَى ﴿٦٩﴾

«و آنچه در دست راست داری» یعنی: عصا را «بینداز تا هر چه را بر ساخته‌اند» از عصاها و ریسمانهای جادویی و قلابی «فرو برد، درحقیقت، آنچه بر ساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است» و جز خیال و افسون چیز دیگری نیست «و جادوگر هر جا برود رستگار نمی‌شود» یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی‌شود.

فَأَلْقَى السِّحْرَ سُجْدًا قَالُوا أَمْ تَأْتِيهِمْ هَرُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾

«پس ساحران به سجده در افتادند» یعنی: موسی عليه السلام عصایش را افگند و عصای او، عصاها و ریسمانهایشان را فروبلعید و چیزی از آنها در میان نماند، در این هنگام ساحران دانستند که کار موسی عليه السلام از باب سحر و جادو نیست بلکه کار او از جانب خدایی است که بر همه چیز تواناست آن‌گاه بی‌درنگ در برابر خدای عزوجل به سجده افتاده و به رسالت موسی عليه السلام ایمان آوردند و «گفتند: به پروردگارهaron و موسی ایمان آوردیم» و این‌چنین است حال منصفان که چون نشانه و حجتی را ببینند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند.

از ابن‌عیاض روایت شده است که گفت: «ساحران هفتاد تن بودند و در حال سجده، بهشت و جایگاه‌های خود در آن را دیدند». از مفهوم «القی: افگنده شدند» چنین برمی‌آید که ساحران چنان تحت تأثیر تابش انوار حقیقت قرار گرفته و سریعاً به سجده در افتادند که گویی به افتادن در سجده مجبور ساخته شده‌اند. صاحب تفسیر «کشاف» می‌گوید: «سبحان الله! کار ساحران چه قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افگندند: نخستین بار ریسمانها و عصاهای خود را از روی کفر و جحود و دومین بار سرهای خود را برای شکر و سجود؛ و میان این دو افگندن چه فرق بزرگی است!!». امام رازی در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران از مشاهده پنج دلیل و نشانه به حقیقت پی بردند:

- ۱ - آشکار بودن حرکت عصا، به گونه‌ای که چنان حرکتی با حيله و نیرنگ ممکن نیست.
- ۲ - افزایش حجم عصا در هنگام تبدیل شدن آن به افعی؛ که چنین چیزی نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.
- ۳ - نمایان بودن اعضای وجود افعی - از چشم و دهان و غیره - که این امر نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۴ - فروردن افعی هر آنچه را که بر ساخته بودند - با همه کثرت آنها - که این نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۵ - بازگشت عصا به شکل چوبدستی کوچکی به همان هیأت عصای اولیه. که این هم با حيله و نیرنگ ممکن نیست».

قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قَطْعَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَا أَصْلَبْتُمْ فِي جُدُوعِ
التَّخْلِ وَلِنَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿٧١﴾

«فرعون» چون این معجزه خیره‌کننده و خضوع ساحران در برابر آن را دید، خطاب به ایشان «گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟» یعنی: آیا بدون اذن و دستوری از سوی من، سخن موسی عليه السلام را تصدیق کرده و او را در دینش پیروی نمودید «قطعا او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است» یعنی: قطعا موسی عليه السلام ساحرترین و بلندپایه‌ترین شما در فن سحر است. یا او معلم و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. فرعون با این سخن خواست تا در اذهان مردم شبهه‌ای پدید آورد که ایمان نیاورند، در غیر آن او خوب می‌دانست که نه ساحران از موسی عليه السلام سحر آموخته‌اند، نه او رئیس آنان بوده است و نه میان موسی عليه السلام و ساحران هیچ رابطه و پیوندی وجود داشته است. سپس افزود: «پس بی‌شک دست‌ها و پاهای شما را یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ قطع می‌کنم» من خلاف: عبارت است از قطع دست راست و پای چپ، یا عکس آن «و شما را بر تنه‌های درخت خرما بر دار می‌آویزم» علت این که فرعون تنه‌های درخت خرما را انتخاب کرد، این بود که تنه درخت خرما خشن و آزار دهنده است و نیز این کار سبب تشهیر و آزار روحی آنها می‌شود «و البته خواهید دانست که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است» عذاب من یا عذاب پروردگار موسی؟ و هرچند این آیات دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند اما مفسران گفته‌اند که فرعون تهدیدش را در مورد ساحران عملی کرد و آنان در زیر شکنجه او، بر ایمان مردند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آنان در اول روز ساحرانی مکار و در آخر روز شهیدانی پاک و نیکوکردار بودند».

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾

«گفتند» ساحران در پاسخ فرعون «ما هرگز تو را بر آنچه که نزد ما از بینات آمده است، ترجیح نمی‌دهیم» یعنی: قطعاً تو را بر آنچه که موسی علیه السلام از حجت‌ها و معجزات روشن از نزد خدای سبحان برای ما آورده است، بر نمی‌گزینیم «و» هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم «بر کسی که ما را آفریده است» به قولی: این جمله، قسم است. یعنی: سوگند به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم «پس هر حکمی می‌خواهی بکن» از کشتن و به دار آویختن «جز این نیست که تو فقط در این زندگانی دنیا است که حکم می‌رانی» و نفوذ سلطه تو بر ما، فقط محدود به همین زندگی دنیا است؛ با آنچه که از انواع آزار و شکنجه و قتل بر ما روا می‌داری اما بعد از آن، تو را بر ما هیچ سلطه‌ای نیست و ما سرای پاینده و پایدار را انتخاب کرده‌ایم.

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَعْفَرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾

«همانا ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا بر ما گناهان ما را بیامرزد» یعنی: گناهایی که از ما گذشته است - اعم از کفر و غیر آن «و» تا بیامرزد بر ما «آنچه از سحر راکه ما را بر آن مجبور کردی» در ستیز و معارضه با موسی علیه السلام «و خدا بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: بهتر است از تو در پاداش دادن به مطیعانش و پاینده‌تر است از تو در عذاب نمودن عاصیانش. البته این پاسخی است به جسارت فرعون که گفت: ﴿وَلَنَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾ (آیه/ ۷۱).

إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾

«در حقیقت هر که نزد پروردگارش مجرم برود» یعنی به حال کفر برود «جهنم برای اوست، در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد» نه در جهنم می‌میرد به مرگی راحت و نه زنده می‌ماند به زندگی‌ای گوارا و لذت‌بخش پس شخص جهنمی درد و زجر می‌کشد چنان‌که زندگان درد و زجر را لمس می‌کنند ولی با وجود آن‌که در زیر فشار عذاب در حال جان‌کندن قرار دارد، نمی‌میرد و با آن‌که جرعه مرگ را مزه‌مزه می‌کند اما احساس درد و آلم در او از بین نمی‌رود.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا

یحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتى بهم ضبائر على نهر يقال له نهر الحياة أو الحيوان، فينبتون كما ينبت الغطاء في حميل السيل: اما اهل دوزخ كه آنان به راستی اهل آن هستند پس نه در آن می میرند و نه زنده می مانند. ولی کسانی كه اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می میراند میراندنی، سپس شفیعان برمی خیزند و شفاعت می کنند آن گاه آنان را گروه گروه بر نهری می آورند كه به آن نهر حیات یا حیوان گفته می شود پس در آن نهر سبز می شوند و می رویند چنان كه خاشاك و سبزه ها در كف آب سيل می روید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان: کسانی كه در قلبشان به اندازه هم سنگ ذره ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٧٥﴾

«و هر کس نزد او مؤمن بیاید درحالی كه» به پشتوانه و تأیید ایمان «اعمال شایسته انجام داده باشد» و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ «پس این گروه برایشان درجات بلند است» یعنی: برایشان منازل رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و می فرماید:

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

«جنات عدن» یعنی بهشتهای همیشه ماندگار «كه از زیر آن جویبارها روان است، جاودانه در آن می مانند و این است پاداش کسی كه به پاکی گراییده است» و از كفر و گناهان موجب آورنده دوزخ پرهیز کرده است. ابن کثیر ترجیحا بر آن است كه این آیات، حکایت سخنان ساحران در پاسخ فرعون است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخَشَى ﴿٧٧﴾

«و هر آینه به سوی موسی وحی فرستادیم» هنگامی كه فرعون بعد از مشاهده همه معجزات و مجازات های نازل شده بر قوم خود، باز هم اجازه نداد كه بنی اسرائیل با موسی عليه السلام رهسپار سرزمین شام گردند؛ «كه بندگانم را شبانه ببر» از مصر، بی آن كه کسی از حالتان آگاهی یابد «و راهی خشك در دریا برایشان باز كن»

یعنی با عصایت بر دریا بزن پس راهی خشک در وسط دریا برایشان شگافته می شود. یادآور می شویم که آن دریا، دریای قلزم (بحر احمر) بود «که نه از فرارسیدن دشمن بترسی» یعنی: ایمن هستی از این که دشمن به تو برسد و تو را دریابد «و نه بیمناک باشی» از فرعون یا از غرق شدن در دریا. این امر که خدای عزوجل بستر دریا را برایشان چنان خشک گردانید که نه در آن آبی بود و نه گلی، بی شک معجزه‌ای بس بزرگ برای موسی علیه السلام بود.

فَأَنبَعَثْهُمْ فِرْعَوْنَ يُجْزُونَ، فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

«پس فرعون با لشکریانش» از مصر به تعقیب موسی و قومش بیرون آمد و «آنها را دنبال کرد پس فروپوشانید آنان را از دریا آنچه فروپوشانید» تکرار برای بزرگ نمایاندن و تصویر هولناک بودن این واقعه است. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. به قولی معنی این است: همان چیزی آنان را فروپوشانید که تو داستان آن را شنیده‌ای.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾

«و فرعون قوم خود را گمراه کرد» از راه رشد و هدایت «و هدایت ننمود» آنان را به سوی راه نجات، هنگامی که آنها را با خود به راهی کشانید که بنی اسرائیل از میان دریا آن را پیموده بودند.

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنبَجْنَاهُ مِن دُونِكُمْ وَمَا عَلَّمْنَاهُ جَانِبَ الْبُورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾

و گفتیم به بنی اسرائیل بعد از نجات‌دادنشان از دست فرعون: «ای بنی اسرائیل! درحقیقت ما شما را از دشمنتان» فرعون «نجات دادیم و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم» یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا درحضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب‌شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبایشان بودند، با موسی علیه السلام به وعده‌گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرارداد داشت «و بر شما من و سلوی فرورستادیم» در دشت تیه، جایی که سخت نیازمند آن بودید. تفسیر من و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) در سوره بقره (آیه ۵۷) گذشت.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾

«از طيبات آنچه که شما را روزی دادیم، بخورید» مراد از طيبات: لذایذ و خوراکی‌های حلال است «و در آن» یعنی در روزی من «از حد تجاوز نکنید» یعنی از آنچه که جایز است به سوی آنچه که جایز نیست، تجاوز نکنید. به قولی معنی این است: نعمت الله ﷻ را انکار نکنید که در آن صورت طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود «آن‌گاه خشم من بر شما فرود می‌آید و هر کس خشم من» یعنی عذاب من «بر او فرود آید، قطعاً در هلاکت افتاده است» فقد هوی: یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است.

وَإِنِّي لَنَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

«و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید» یعنی آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه کند و به خدا ﷻ و فرشتگان و کتابها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد و «باز به راه راست رهسپار شود» یعنی تا می‌میرد بر این شیوه استقامت ورزد. به قولی، مراد این است که: علم بیاموزد تا به وسیله آن به سوی حقیقت راهیاب شود. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که هدایت کامل، اثری از ایمان، عمل صالح و توبه است.

﴿ وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٨٣﴾

«و ای موسی! چه چیز - غافل مانده از قوم خود - تو را به شتاب آورد» وعده مقرر چنان بود که موسی عليه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طورآیند، موسی عليه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید پس خدای عزوجل در مقام انکار به وی فرمود: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ و این دلیل برآن است که سبقت جستن رهبر به سوی امر خیر و تنها گذاشتن امت - هر چند به نیت درستی هم باشد - انتخاب وضع سلیم نیست و مقرون به صلاح نمی‌باشد.

قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾

«گفت» موسی علیه السلام «قوم من، اینان در پی منند» یعنی: در نزدیکی من هستند، هم اینک بعد از من می‌رسند و میان من و آنان مسافتی اندک بیش نیست. سپس دلیل و موجب عجله خود را بیان نموده فرمود: «و من - ای پروردگرم - به سوی تو شتافتم» به وعده گاه «تا خشنود شوی» یعنی: تا بر خشنودیت از من بیفزایی.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

«فرمود» خدای سبحان «اما ما قومت را پس از عزیمت تو در فتنه افگندیم» یعنی آنان را مورد آزمایش و ابتلا قرار دادیم و در بلا و محنت افگندیم «و سامری آنها را گمراه کرد» یعنی: آنها را در سردرگمی و گمراهی از حق فرو افگند، با فراخواندنشان به پرستش گوساله طلایی و اجابت گفتنشان از این خواسته وی. سامری از قبیله‌ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادى که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد. یادآور می‌شویم که بنی اسرائیل هنگامی که قصد خروج از مصر را داشتند، زیوراتی را از قبطیان به عاریت گرفته بودند.

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَبْعِدْكُمْ رَبِّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾

«پس موسی» بعد از به پایان رساندن میعاد چهل شب مناجات در طور و گرفتن تورات «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت» أسفا: تأسف سخت و شدت خشم است «گفت: ای قوم من، آیا پروردگار شما به شما» بر زبان من «وعده نیک نداد» وعده دریافت هر خیری در دنیا و در آخرت؟ از جمله به شما بهشت را وعده داد؛ چنانچه بر طاعت وی پایداری ورزید و به شما وعده داد که کلام خود در تورات را بر زبان من به شما بشنوند تا به آنچه که در آن است عمل کنید و در نتیجه مستحق پاداش عمل خویش گردید «آیا مدت بر شما دراز شد» یعنی: آیا زمان و مدت جدایی‌ام از شما طولانی شد که به سبب آن، وعده‌های الهی را فراموش کردید، درحالی‌که هنوز از آن مدت بیش از یک ماه و چند روز نگذشته است؟ «یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید» یا با این عمل خود خواستید کاری کنید که

به سبب آن خشم و عذاب الهی گریبانگیرتان شود و بر شما فرود آید «که با وعده من مخالفت کردید» زیرا قوم موسی علیه السلام به وی وعده داده بودند که تا او از طور به سویشان باز می‌گردد، به طاعت خدای عزوجل قیام کنند. به قولی: آنان به او وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

قَالُوا مَا أَخْلَقْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمِلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْتَهَا فَكَذَّبَكَ أَلْفَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾

«گفتند: ما به اختیار خود باتو خلاف وعده نکردیم» بلکه بر خلاف کردن وعده مجبور بودیم زیرا این سامری بود که نیرنگ پلیدی در کارکرد. سپس به بیان این نیرنگ وی پرداخته گفتند: «ولی از زر و زیور قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم» نقل است که بنی اسرائیل چون می‌خواستند با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از آنها استفاده کنند لذا به این زیورات موقتا احتیاج دارند. زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برایشان حلال نبود «پس آنها را افگندیم» یعنی: به منظور رهایی از گناه، آن زیورات را در آتش افگندیم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید «و سامری همین گونه بینداخت» یعنی: همین گونه که ما انداختیم، سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افگند آن‌گاه از مجموعه آن زیورات برای ما گوساله‌ای از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل علیه السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوساله طلایی افگند و بر اثر آن، گوساله بانگ برمی‌داشت.

ابن کثیر می‌گوید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله‌پرستی روی آوردند، بدین‌سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهاند چنان‌که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله رضی الله عنه فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - حسین رضی الله عنه - را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!».

این نکته قابل تأمل است که سامری از روحیه ورع، زهد و پرهیزگاری مردم سوء استفاده کرد پس از این امر به این نتیجه دست می‌یابیم که اگر مردم از علم و آگاهی درست بی بهره باشند، ممکن است همیشه از آنان چنین سوء استفاده‌هایی بشود چنان‌که عبدالله بن سبا از روحیه ورع و پرهیزگاری موجود در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوء استفاده کرد و در زیر نقاب دفاع از فرهنگ پرهیزگاری، عملکرد عثمان رضی الله عنه را به زیر سؤال برد و آن فتنه کور را که هنوز امت اسلامی از آثار تفرقه‌بار آن رنج می‌برد، برانگیخت. البته در هر زمان مسلمانانی ساده لوح وجود دارند که با آویختن به ریسمان زهد بارد و جاهلانه، رهسپار وادی ضلال مبین و گرفتار دام شیطان لعین می‌شوند.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارِثٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾

«پس» سامری از این طلاها «برایشان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد» یعنی: گوساله سامری بانگ و آواز برمی‌داشت چنان‌که گوساله زنده بانگ برمی‌دارد. خوار: بانگ گاو است. به قولی: سامری در فن پیکرتراشی مهارت بسیاری داشت لذا در پیکر آن گوساله چنان شگاف‌هایی قرار داده بود که چون باد در شکم آن داخل می‌شد، آوازی از آن بر می‌خاست بنابراین، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت «پس» سامری و کسانی که با او در این کار موافقت و همراهی کرده بودند، خطاب به بنی اسرائیل: «گفتند: این خدای شما و خدای موسی است» لذا او را بپرستید «پس فراموش کرده است» یعنی: موسی علیه السلام راه را گم کرده و جای این خدایش را پیدا نکرده زیرا از آن آگاهی نداشته پس رفته است تا آن را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به قولی معنی این است: موسی علیه السلام فراموش کرد تا به شما بگوید که این گوساله خدای او و خدای شماست. یا ضمیر در (نسی) به سامری بر می‌گردد. یعنی: سامری پروردگار حقیقی خود را از یاد برد، یا این امر را فراموش کرد که گوساله نمی‌تواند خدا باشد، به دلیل آیه ذیل:

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

«مگر نمی‌بینند که به سویشان سخنی را باز نمی‌گرداند» یعنی: آیا آن گمراهان کور مغز در این امر اندیشه و تفکر نکرده‌اند که آن گوساله پاسخ سخانشان را نمی‌دهد «و مالک هیچ سود و زیانی برایشان نیست» پس چگونه می‌پندارند که او خداست؟.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ لَرْجِئُهُمْ وَإِنْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٠﴾

«و در حقیقت هارون به آنان» یعنی به پرستشگران گوساله «پیش از این» یعنی: پیش از آن که موسی علیه السلام از طور به سویشان بازگردد؛ «گفته بود که ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید» یعنی: شما به سبب این گوساله در فتنه افتاده و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و به خاطر آن از راه حق گمراه شده‌اید پس آن را پرستش نکنید «و بی‌گمان پروردگار شما خدای رحمان است» نه گوساله بی‌جان «پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید» در عبادت خداوند جل جلاله لذا از سامری در دستور وی به پرستش گوساله، پیروی نکنید.

پس ملاحظه می‌شود که هارون علیه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولاً: آنان را با این سخنش: (إِنَّمَا فَتَنَّاهُمْ بِهِ: همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: (وَإِنْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ: و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به سوی معرفت الله جل جلاله دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: (فَاتَّبِعُونِي: از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: (وَأَطِيعُوا أَمْرِي: و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿١١﴾

«گفتند» منحرفان بنی اسرائیل در پاسخ هارون علیه السلام «همیشه مجاور خواهیم بود بر» پرستش «این گوساله تا موسی به سوی ما بازگردد» آن‌گاه می‌نگریم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَهْرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿١٢﴾ أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿١٣﴾

سرانجام موسی علیه السلام از طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره شود و بساط آن انحراف را برچیند: «گفت» موسی علیه السلام «ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند» با پرستش

گوساله «چه چیز تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟» یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه گردانی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله ﷻ از من پیروی نکردی و با این گمراهان به مبارزه بر نخاستی؟ «آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟» یعنی: چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدا ﷻ و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم که موسی ﷺ قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که: (در میان قومم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی نکن) «اعراف / ۱۴۲».

قرطبی می‌گوید: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بویژه اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است».

قَالَ يَبْنَومٌ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿١٤﴾

«گفت» هارون ﷺ «ای پسر مادرم» او مخصوصا بدین سبب مادر را ذکر کرد که دل موسی ﷺ را بر سر مهر آورد «نه ریش مرا بگیر و نه سرم را» یعنی با من این‌گونه از سر خشم و پرخاش‌گری برخوردار نکن. نقل است که موسی ﷺ با دست چپ خود ریش هارون ﷺ را و با دست راستش موی سر وی را گرفته بود و به انگیزه خشم و غیرت در راه خدا ﷻ او را همچنان به سوی خود می‌کشید. سپس هارون ﷺ به بیان عذر خویش در عدم جنگیدن با گوساله‌پرستان پرداخت و گفت: «من از آن ترسیدم که بگویی: میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداخته‌ای» یعنی: ترسیدم که اگر از میانشان بیرون روم و ترکشان کنم، یا اگر با آنان بجنگم، متفرق شوند زیرا اگر از میانشان بیرون می‌رفتم، یا علیه آنان مبارزه می‌کردم، قطعاً گروهی از من پیروی می‌کردند و دیگران همراه سامری بر پرستش گوساله باقی می‌ماندند لذا از آن بیم داشتم که در آن صورت به من بگویی: این تو بودی که جمعشان را پراکنده ساخته‌ای.

گویند که شمار همه آنان در آن زمان ششصد هزار تن بود که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند (و) نیز ترسیدم که بگویی «سخنم را نگاه نداشتی» یعنی: به سفارشم درباره آنها عمل نکردی و نصیحتم را پاس نداشتی. و آن این سفارش موسی به هارون علیهما السلام بود: ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾: (در میان قوم من جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن) «اعراف / ۱۴۲». همچنان هارون به سوی موسی علیهما السلام عذر دیگری پیش افگند، با این سخنش: (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / ۱۵۰».

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿۱۹﴾

«موسی گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟» و چه چیز تو را به این کار واداشت؟.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿۲۱﴾

«گفت» سامری «من به چیزی بینا شدم که دیگران به آن بینا نشدند» به قولی: مراد او همان رؤیت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام بود که او را سوار بر اسبی دید پس در ضمیرش چنین افگنده شد که از رد پای اسب وی مشت خاکی برگیرد. گفتنی است؛ خاک زیرپای جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام و اسبش بر هیچ جمادی نمی افتد مگر این که آن جماد زنده می شود چنان که سامری گفت: «پس مستی خاک از رد پای فرستاده خدا» یعنی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام «برداشتم و آن را در پیکر افگندم» یعنی در همان پیکری که از زر گداخته به قالب گوساله ریخته و پیراسته بودم «و نفس من همین وصف را پیش من بیاراست» و مرا به این دام فریب انداخت پس در این امر نه الهامی الهی داشتم، نه برهانی نقلی یا عقلی بلکه این فقط از آرایش دهی های نفسم بود و بس. این سخن سامری اعترافی از سوی وی به اشتباه است، نه توبه و ندامت.

قرطبی می گوید: «از امام ابوبکر طرطرشى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پرسیدند: چه می گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع می کنند و سپس برخی از آنان می ایستند و به رقص و وجد می پردازند تا آن که بی هوش بر زمین می افتند آن گاه چیزی آماده کرده و می خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در پاسخ گفت: خدای عزوجل بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب خدا عَلَيْهِ السَّلَام و سنت رسول وی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برایشان گوساله ای بانگ برآورد ساخت، ایستادند و گرداگرد وی

به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول خدا ﷺ با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالسشان حضور یابد و آنان را بر باطلشان مدد کند، این است مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین^۱.

قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ يُخْلَفَهُ، وَانظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ

عَاكِفًا لَنْ تُحَرِّقْتَهُ نَبْتًا لَنْ نَسْفَنَّهُ فِي آيَةٍ نَسْفًا ﴿١٧﴾

«گفت» موسی علیه السلام به سامری «پس برو» از میان ما و بیرون رو از نزد ما «هرآینه بهره تو از زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزنید» یعنی: همان گونه که تو به چیزی دست زدی که دست زدن به آن برای تو جایز نبود - یعنی بر خاک پی موکب جبرئیل - پس اکنون سزای تو این است که نه کسی به تو دست زند و نزدیک شود و نه تو هم به کسی دست می‌زنی و نزدیک می‌شوی. گویند که سامری به هر کس که نزدیک می‌شد، هر دو را تب (سهم) می‌گرفت. آری! موسی علیه السلام امر کرد که سامری از میان قومش تبعید شود و به بنی اسرائیل دستور داد که نه با وی درآمیزند، نه به وی نزدیک شوند و نه با وی سخن گویند؛ به مثابه جزایی برای وی در این دنیا «و بی‌گمان تو را موعدی دیگر است که در آن با تو خلاف نشود» یعنی: هرگز خداوند جل جلاله آن وعده را در حق تو خلاف نمی‌کند و آن روز قیامت است «و اینک به سوی معبود خود که پیوسته در خدمتش معتکف بودی» و بر پرستش آن پایبند و پایدار «بنگر، که البته می‌سوزانیمش» به آتش. به قولی معنی این است: او را می‌کوبیم و به وسیله سوهان ذره‌ذره‌اش می‌کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می‌کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می‌افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٨﴾

^۱ قرطبی: ۲۳۷/۱۱-۲۳۸.

«معبود شما تنها آن خدایی است که هیچ معبود برحقى جز او نیست» نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افکند «به هرچیز از روی دانش احاطه کرده‌است» یعنی علم حق تعالی همه‌چیز را در بر گرفته است. پس هر کس چنین شأن و جایگاهی داشته باشد، بی‌شک تنها او شایسته پرستش است. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟! بدین‌سان بود که موسی عليه السلام به فتنه سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾

«این‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! چنان‌که داستان موسی عليه السلام را بر تو حکایت کردیم، همین‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم: «از اخبار آنچه گذشته است» از حوادث و رخدادها در امت‌های پیشین تا این اخبار، آرام‌بخش جان و تسلی‌دهنده خاطر و دلیل صدق و راستگویی‌ات باشد «و مسلماً به تو از جانب خود ذکری داده‌ایم» مراد از ذکر در اینجا: قرآن کریم است که کتابی همانند آن به هیچ‌یک از انبیاء عليهم السلام داده نشده است.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾

«هر کس از آن» یعنی از قرآن «روی برتابد» لذا به آن ایمان نیاورده و به آنچه در آن است عمل نکند «پس او در روز قیامت باری را بر می‌دارد» یعنی او در آن‌روز به‌سبب این روگردانی خود، گناهی بزرگ و مجازاتی سنگین را بر دوش می‌کشد.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾

«در آن» مجازات که آتش دوزخ است «جاودانه هستند و چه بدباری‌است» آن بار سنگین «برایشان که روز قیامت خواهند داشت» یعنی: این گناه بزرگشان در روز قیامت چه سربار بدی برایشان است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

«روزی که در صور دمیده می شود» مراد نفخه دوم، یعنی نفخه رستاخیز است که مردم بعد از آن برای محاسبه حشر می شوند «و در آن روز مجرمان را کبود چشم برمی انگیزیم» مراد: مشرکان و گنه کارانی اند که به سبب گناہانی که خداوند جل جلالہ بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه می شوند. یعنی: آنان را تشنه برمی انگیزیم زیرا سیاهی چشم هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن هایشان و از جمله چشمانشان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

«به طور پنهانی در میان خود می گویند» یعنی به آهستگی و آرامی به یکدیگر می گویند: «شما درنگ نکرده اید» در دنیا «جز ده شب» یعنی بر اثر شدت فشار و سختی ای که در آن قرار دارند، مدت اقامتشان را در دنیا یا در قبر هایشان بسیار کوتاه می پندارند.

مَنْ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

«ما به آنچه می گویند» در میان خویش در حال رازگویی «داناتریم آن گاه که نیک‌روش‌ترین آنان» امثلهم طریقه: یعنی عادل‌ترین آنها در سخن گفتن، کاملترین آنها در رأی و خرد و داناترین و نیک‌آیین‌ترین آنها در نزدشان «می گوید: درنگ نکرده اید» در دنیا «جز یک روز» نسبت دادن این سخن به آگاه‌ترین و رهیافته‌ترینشان برای آن است که سخن او بر شدت هول و هراسشان دلالت‌کننده‌تر است، نه این‌که این سخن به صدق و راستی نزدیکتر باشد.

وَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْعِبَالِ فَذَلِّ بِنِسْفِهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

«و از تو درباره کوهها می پرسند» یعنی: از حال و وضع آنها در روز قیامت می پرسند که: آیا در آن روز کوهها باقی می مانند، یا از بین می روند؟ «بگو: پروردگارم آنها را» در قیامت «ریز ریز می کند به پراکندگی» با برکندن آنها از ریشه، یا منفجر ساختن آنها، به گونه‌ای که ریزریز ذرات آنها در هوا پخش و پریشان گردد.

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٦﴾

«پس آنها را میدانی هموار می‌گذارد» یعنی کوهها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوههایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد. قاع: زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٧﴾

«نه در آن هیچ فرودی می‌بینی و نه هیچ بلندی» عوج: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها. امت: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٨﴾

«در آن روز، همه از داعی پیروی می‌کنند» یعنی مردم از منادی خدا عَلَّامٌ غُيُوبَاتٍ به سوی محشر که اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است پیروی می‌کنند و او چنین ندا در می‌دهد: به سوی پهن‌دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید. البته اگر آنها به منادی خدای عزوجل در دنیا نیز لبیک اجابت می‌گفتند، این برایشان نجات‌بخش بود و در آن صورت از منادی در محشر درحالی پیروی نمی‌کردند که هیچ سودی برایشان دربر نمی‌داشت «هیچ کجی‌ای از آن پیروی نیست» یعنی: هیچ راهی برای گریز از پیروی آن منادی نیست و هیچ کس این توانایی را ندارد که از پیروی او منحرف شده و راهی دیگر در پیش گیرد بلکه همه شتابان به سوی او حرکت می‌کنند «و صداها همه برای خدای رحمان خاشع می‌گردد» یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد «و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی» همس: صدای آهسته و نرم، یا صدای پای حرکت‌کنندگان است.

يَوْمَئِذٍ لَا نَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٩﴾

«در آن روز شفاعت سود نبخشد» برای کسی از هیچ شفاعتگری، هر کس که باشد «مگر برای کسی که خدای رحمان او را اذن داده است» یعنی: مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اذن شفاعت داده است «و او را از روی گفتار پسند کرده است» یعنی: به خاطر آن سخن، شفاعتگر را مورد پسند قرار داده

است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم آنها را برشمارم پس خداوند جلّ و علاه مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخت شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت ﷺ از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ، عِلْمًا ﴿١١﴾

«آنچه را پیش روی آدمیان است» از امر قیامت «و آنچه را پس از آنان است» از امر دنیا «می‌داند، حال آن‌که آنان به او احاطه عملی ندارند» یعنی دانشهای آنان نه به ذات حق تعالی احاطه دارد، نه به صفات و نه به معلومات وی.

﴿ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴾

«و چهره‌ها برای حی قیوم خضوع می‌کنند» یعنی: چهره‌ها به ذلت و فروتنی هر چه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می‌کنند «و بی‌گمان به‌مطلب نرسید هر کس بار ظلمی را بر دوش داشت» یعنی: زیانکار شد هر کس که چیزی از بار ستم را بر دوش داشت. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت. در حدیث شریف آمده است: «إِيَاكُمْ وَالظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالْخَيْبَةُ كُلُّ الْخَيْبَةِ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ بِهٖ مُشْرِكٌ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾»: هان! از ظلم پرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که خدا را درحالی ملاقات می‌کند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است» «لقمان ۳۱/۱۳».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٣﴾

«و هر کس کارهای شایسته کند» چون انجام دادن عبادات و طاعات و کارهای خیر «درحالی که مؤمن باشد» به خداوند عزوجل «پس نه از ستمی می ترسد» یعنی از این که بی گناه مورد مجازات قرار گیرد، نمی ترسد «و نه از هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات است. این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٤﴾

«و این گونه آن را» یعنی قرآن را «به صورت قرآنی عربی نازل کردیم» یعنی: آنرا به زبان عربی که فصیح ترین زبانهاست، نازل کردیم تا همه آن را بفهمند زیرا زبانی به فصاحت و روشنی زبان عربی وجود ندارد «و در آن گونه گونه وعید آوردیم» یعنی در قرآن انواع گونه گونی از هشدارها و بیم دهی ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا درپیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از خدای عزوجل پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند «یا برای آنان پندی بیاورد» یعنی: یا موعظه ها و هشدارهای قرآن دردلهایشان پند و عبرتی پدید آورد. به قولی معنی این است: یا قرآن در دلهایشان زهد و ورعی ایجاد کند.

فَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ. وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾

«پس خدا، فرمانروای برحق بلند مرتبه است» یعنی خدای سبحان از الحاد ملحدان و از آنچه مشرکان در وصف وی می گویند، برتر است زیرا او فرمانروای بر حقی است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و از جمله؛ ثواب و عقاب همه به دست اوست «و در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، شتاب نکن».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اشتیاق فراوانی که به وحی نازل شده الهی داشتند، هنگامی که جبرئیل علیه السلام وحی می آورد، شتاب کرده و پیش از آن که او از وحی فارغ شود، به خواندن آیاتی که در آن لحظه بر ایشان درحال نزول بود، مبادرت می کردند پس خدای متعال ایشان را از این کار نهی کرد.

نظیر این آیه است فرموده حق تعالی در سوره قیامت: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی) «قیامت/۱۶». به قولی معنی این است: وحی را به مردم قبل از آن که بیان تأویل و توجیه آن بر تو فرود آید، اعلام نکن «و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای» یعنی: از پروردگارت درخواست کن که بر دانشت بیفزاید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می کردند: «اللهم أنفعنی بما علمتني و علمنی ما ینفعنی، وزدنی علما والحمد لله علی کل حال وأعوذ بالله من حال أهل النار: بار خدایا! مرا از آنچه به من آموخته‌ای، بهره‌مند گردان، آنچه را مایه بهره‌مندی من است به من بیاموزان و بر دانشم بیفزای و ستایش در هر حال از آن خداوند است و به خداوند عزوجل پناه می‌برم از حال اهل دوزخ».

آیه کریمه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیّه آن - تا هر پایه‌ای که خدا ﷻ بخواهد - ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند درنوردد. نسفی به نقل از علما می‌گوید: «خدای عزوجل پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم».

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ يُجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۷۵﴾

«و به یقین پیش از این به سوی آدم حکم فرستادیم» یعنی به آدم ﷺ پیش از بخشیدن فرزندان به وی امر و سفارش کردیم که از آن درخت معین نخورد «ولی فراموش کرد» عمل به عهدی را که در باره آن به وی حکم صادر کرده بودیم و آنچه را که از او در مورد آن پیمان گرفته شده بود لذا از آن درخت معین خورد «و برای او عزمی استوار نیافتیم» عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجرا گذاشتن باورها در هر امری است. البته آدم ﷺ خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿۱۷۶﴾

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد، همه سجده کردند» تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره / ۳۴» گذشت.

فَقُلْنَا يٰۤاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ ﴿۱۱۷﴾

«پس گفتیم: ای آدم! درحقیقت، این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی است» خطرناک زیرا نه برای سجده کرد و نه به فضل‌تان معترف شد «پس زنهار تا شما را از بهشت بیرون نکند که آن‌گاه در رنج افتی» در زمین چرا که در زمین همه چیز بسان بهشت آماده نیست و تو در زمین گزیری از آن نداری که در کار به دست آوردن اسباب زندگانی؛ مانند کشاورزی، دامداری، بنایی و غیره، هرگونه رنجی را به جان بخری در حالی که در بهشت از این خبرها نیست و آنجا همه چیز بی‌رنج و زحمت فراهم است. دلیل این‌که حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

اِنَّ لَكَ اَلَّا يَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿۱۱۸﴾

«در حقیقت برای تو در بهشت این» امتیاز «هست که نه در آن گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی» یعنی: تو در بهشت از انواع برخورداریه‌ها و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها - چون خوردنی‌های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر و تن‌آرا - متنعم می‌گردی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ﴿۱۱۹﴾

«و هم این‌که در آنجا نه تشنه می‌گردد و نه گرم‌زده آفتاب» چنان‌که تشنگی و گرم‌زدگی، ساکنان زمین را آزار می‌دهد لذا در بهشت از این تیره‌بختی‌ها هیچ اثری نیست. و اساس رنج‌ها و نگون‌بختی‌های دنیا منوط است به: سیر و سیراب کردن شکم، پوشاندن تن و مسأله مسکن.

فَوَسَّوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ قَالَ يٰۤاٰدَمُ هَلْ اَدُّكَ عَلٰى شَجَرَةٍ الْخٰلِدِ وَمَلِكٍ لَا يَبَلٰى ﴿۱۲۰﴾

«پس شیطان به سوی وی وسوسه انداخت» یعنی: شیطان با آدم و حوا به گونه پنهانی وارد گفت و گو شد و گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی» یعنی: درختی که هر کس از آن بخورد، اصلاً نمی میرد و بر ملکی که زایل نمی شود» و به پایان نمی رسد؛ «راهنمایی کنم؟» البته این سخن از سوی ابلیس - علیه اللعنه - دروغی بیش نبود تا آن دو را اندک اندک و نرم نرم، به سوی معصیت خدای سبحان بکشاند. شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لهُمَا سَوْءَ تَهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿١١٦﴾

«آن گاه» آدم و حوا «از آن درخت خوردند پس بر آنان شرمگاههایشان نمایان شد» تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در سوره «اعراف» گذشت «و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود» یعنی: برگهای درختان بهشت را به هم وصله می زدند تا عورت خود را بپوشانند. به قولی: آن دو شروع به چسبانیدن برگهای درخت انجیر بر خود کردند «و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و راه را گم کرد» یعنی: آدم با خوردن از آن درخت، خداوند متعال را نافرمانی کرده به بیراهه رفت و راه صواب را گم کرد. به قولی معنی این است: با فرود آورده شدن به دنیا زندگی گوارای آدم بر وی تیره و تار شد.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١١٧﴾

«سپس» بعد از آن که آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ستم کرده است «پروردگارش او را برگزید» و به خود نزدیک ساخت «پس به رحمت بازگشت بر وی» یعنی: حق تعالی توبه او را از معصیتش پذیرفت و بر او بخشود «و هدایتش کرد» به سوی توبه و مغفرت.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١١٨﴾

«فرمود» حق تعالی به آدم و حوا «شما هردو، از بهشت فرود آید» به سوی زمین «برخی دشمن برخی دیگر» یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می آید «پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد» با ارسال پیامبران علیهم السلام و فروفرستادن کتابها؛ در آن صورت «هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود» در دنیا «و نه رنج می کشد» با تیره بخت شدن در آخرت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿١١٤﴾

«و هر کس از ذکر من روگرداند» یعنی: هر کس از دین من، تلاوت کتاب من و عمل به آنچه که در آن است، دل بگرداند «درحقیقت، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت» یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هر چند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد. در روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش می باشد «و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم» یعنی: او را درحالی حشر می کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١١٥﴾

«می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسوس کردی با آن که بینا بودم» در دنیا؟.

قَالَ كَذَلِكَ أَنْتَ أَيْتُنَا فَنَسِينَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ نُنْسِي ﴿١١٦﴾

«می فرماید: همان طور که آیات ما بر تو آمد» یعنی: آن گاه که در دنیا آیات و نشانه های ما بر تو آمد، تو خود همین طور عمل کردی و از دیدن حق نابینا شدی چراکه «تو آنها را فراموش کردی» یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی «همان گونه امروز فراموش می شوی» یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می گردی زیرا جزا از جنس عمل است.

باید دانست که فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول خدا ﷺ ناظر به آن می باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فَنَسِيَهُ إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَهُوَ أَجْزَمُ: هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که خدای عزوجل را در روزی که با وی ملاقات می کند، درحالی ملاقات می کند که بی زبان است و نمی تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان دهنده.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ ۗ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٣٧﴾

«و همچنین سزا می دهیم هر که را اسراف کرده و به آیات پروردگار خود ایمان نیاورده» بلکه آنها را تکذیب کرده است. اسراف: افراط گرایی و فرورفتن در شهوات و خواهش های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است «و هرآینه عذاب آخرت سخت تر» یعنی: بزرگتر و وحشتناک تر از عذاب دنیا است «و پاینده تر است» یعنی: دوام دارتر و پایدارتر است زیرا هیچ انقطاعی ندارد. از این روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ برای مرد و زنی که قصد لعان کردن را داشتند، فرمودند: «بی گمان عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان تر است». یعنی: ای مرد لعان کننده! اگر تو به دروغ به زنت نسبت زنا داده ای، بدان که اجرای حد قذف بر تو در دنیا آسان تر از قبول عذاب آخرت است پس بگو که به دروغ بر زنت اتهام بسته ام. و اما تو ای زن! اگر مرتکب فحشا گردیده ای، اجرای حد زنا بر تو در دنیا آسان تر از تحمل عذاب آخرت است پس اگر چنین است به حقیقت اعتراف کن و از عذاب آخرت بپرهیز.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٣٨﴾

«آیا برایشان» یعنی: برای اهل مکه «روشن نشده است که چه بسیار نسلهایی را پیش از آنان نابود کردیم که اینک آنان در سراهای ایشان رفت و آمد می کنند» یعنی از منازلشان بهره مند می شوند. یا در دیار آن هلاک شدگان رفت و آمد می کنند و این رفت و آمد به هنگام بیرون شدنشان برای تجارت و طلب معیشت و کسب و کار است که آنها در این آمدورفت ها، سرزمین ها و شهرهای امتهای گذشته - چون اصحاب حجر و ثمود و قریه های قوم لوط - را خراب و خالی می بینند پس اگر بیندیشند، بی گمان این مشاهدات از جمله امور سخت عبرت انگیز است لذا آنان باید از سرنوشت آن امتهای درس عبرت بگیرند تا آنچه بر آنان فرود

آمد، بر اینان فرود نیاید «بی گمان در این امر برای خردمندان» که خردشان آنها را از کارهای زشت و ناروا باز می‌دارد «نشانه‌هایی است» عبرت‌انگیز و هشدار دهنده.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى ﴿١٣٠﴾

«و اگر نبودی سخنی که سابقاً از پروردگار تو صادر شد» که عبارت است از: وعده خدای سبحان در به تأخیر انداختن عذاب از امت محمدی ﷺ تا سرای آخرت، «هرآینه» مجازات و عذاب گناهانشان «لازم شده بود» و حتماً گریبانگیرشان می‌شد پس عذاب به هیچ حال نه از آنان دور و نه به تأخیر افکنده می‌شد «و اگر اجلی معین نبودی» یعنی: اگر نزد خدای عزوجل برای این گروه تکذیب‌کننده موعد معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد پس آنان نباید به این وضع و حال خویش فریفته شوند. از این جهت حق تعالی برای دلجویی پیامبرش می‌فرماید:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ الْآيِلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾

«پس بر آنچه می‌گویند» در این باره که تو جادوگری دروغگو هستی و مانند آن از طعن و تکذیب‌های ناروا «شکیبا باش» و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس‌وپیش نمی‌افتد «و با حمد پروردگار خویش تسبیح گوی» مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه ذکر می‌شود، ادای نمازهای پنج‌گانه است. آری! تسبیح گوی «قبل از طلوع آفتاب» اشاره به نماز صبح است «و قبل از غروب آن» اشاره به نماز عصر است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی‌شود». «و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی» یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند «و» تسبیح گوی در «اطراف روز» به‌قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به‌قولی دیگر: جمله (و قبل غروبها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، نمازهای نافله است. به‌قولی دیگر: مراد گفتن سبحان‌الله در این اوقات است «باشد که خشنود گردی» یعنی بدان امید که از نزد خدای سبحان به چیزی نایل گردی که روانت را خشنود و دلت را شاد گرداند. در حدیث شریف آمده است: «يقول الله تعالى: يا

أهل الجنة، فيقولون: لبيك وسعديك، فيقول: هل رضيتم؟... إني أعطيتكم أفضل من ذلك، فيقولون: وأى شيء أفضل من ذلك؟ فيقول: أحل عليكم رضواني فلا أسخط عليكم بعده أبداً: خدای متعال می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: پروردگارا! به فرمان حاضریم و فرمانت خجسته است. می‌فرماید: آیا خشنود شده‌اید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که خشنود نباشیم درحالی‌که برای ما چیزهایی عطا کرده‌ای که به هیچ‌یک از خلقت نداده‌ای؟ می‌فرماید: ولی من به شما بهتر از این را نیز می‌دهم. می‌گویند: چه چیز بهتر از آن است؟ می‌فرماید: بر شما خشنودی و رضوان خویش را فرود می‌آورم و بعد از آن، دیگر هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

از این آیه چنین بر می‌آید که: تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ به اضافه صبر و شکیبایی در برابر آزار دشمنان دین، ادب مسلمان در مقاومت و ایستادگی رویاروی سخنان و ستیزه‌های اهل کفر است چنان‌که تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ، وسیله مسلمان در نیل به مدارج سعادت دنیا و آخرت نیز می‌باشد.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾

«و به سوی آنچه که گروهی از آنان را» یعنی از کفار را بدان «بهره‌مند ساخته‌ایم» از آرایش‌های زندگی دنیا «چشم مدوز» بلکه همت خویش را در به‌دست آوردن نعمت‌های جاودانی‌ای که نزد ما است صرف کن «آرایش زندگانی دنیا است» یعنی: اینها فقط تجمل و زینت و بهجت گذرای آن؛ از مال و منال و منازل و فرش و ظرف و وسایل سواری راحت و غیره است «تا آنان را در آن بیازماییم» یعنی: تا این بهره‌ها و آرایش‌ها را آزمایش و ابتلایی از جانب خویش برای آنان گردانیم «و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به‌رحال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. یادآور می‌شویم که تفسیر نظیر این آیه در سوره «حجر / ۸۸» گذشت.

بنا بر همین ارشاد الهی بود که رسول خدا ﷺ گریزنده‌ترین مردم از دنیا و زاهدترینشان از آن بودند و هیچ چیز را برای فردای خود ذخیره نمی‌کردند. در حدیث شریف آمده است: «إن أخوف ما أخاف عليكم ما يفتح الله لكم من زهرة الدنيا، قالوا: وما زهرة الدنيا يا رسول الله؟ قال: بركات الأرض: بی‌گمان از شدیدترین آنچه که بر شما بیمناک هستم، چیزهایی است که خدای متعال بر شما از آرایش دنیا فرامی‌گشاید. اصحاب پرسیدند: آرایش دنیا چیست یا رسول‌الله؟ فرمودند: برکات زمین».

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلْكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ﴿١٣٣﴾

«و اهلت را به نماز فرمان ده» مراد از اهل: خانواده آن حضرت صلی الله علیه و آله اند. به قولی دیگر: مراد تمام امتشانند «و خود بر آن شکبیا باش» با مداومت بر آن. روایت شده است که هرگاه به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله رنجی می رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را به خواندن نماز فرمان داده و این آیه کریمه را تلاوت می کردند «ما از تو روزی دادن را نمی طلبیم» یعنی ما از تو نمی طلبیم که خود و خانوادهات را روزی بدهی «ما تو را روزی می دهیم» و آنان را پس نگران روزی نباش و همه همت خویش را صرف آخرت کن «و عاقبت از آن تقوا است» یعنی: سرانجام نیک و پسندیده که بهشت است، از آن اهل تقوا و پرهیزگاری است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي أَمْلاً صدرک غنی وأسد فقرک وإن لم تفعل ملأت صدرک شغلا ولم أسد فقرک: خداوند متعال می فرماید: ای فرزندان آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینهات را از بی نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی کنم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «من كانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأت به من الدنيا إلا ما كتب له، ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة: هر کس همه هم و غمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی نیازی وی در قلبش قرار داده می شود و دنیا اجباراً به سوی وی روی می آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا يَا تَبْنَا يَا تَبٍ مِّن رَّبِّهِ ءَأَوْلَم تَأْتِيهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٣٤﴾

«و گفتند» کافران «چرا» محمد صلی الله علیه و آله «از جانب پروردگارش معجزه ای برای ما نمی آورد» چنان که انبیای قبل از وی می آوردند؟ مراد: معجزاتی است که خود آنان پیشنهاد می کردند؛ چون تبدیل کردن کوه صفا به طلا، پدید آوردن چشمه سارها و جویبارها در وادی مکه و امثال آن. پس خدای عزوجل این پیشنهادشان را رد کرد و فرمود: «آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه های پیشین است؟» یعنی دلایل روشن تورات، انجیل، زبور و سایر کتب منزله «برایشان نیامده است؟» در حالی که در این کتاب ها و صحیفه ها هم به نبوت پیامبر

اسلام ﷺ تصریح شده و هم به بعثشان بشارت داده شده است؟ پس از آنجا که این کافران به صدق و صحت آن کتب منزله معترفند، این خود بر بی پایه بودن انکارشان کافی است زیرا بیان روشن و صریح آن کتابها در مورد نبوت پیامبر اسلام ﷺ، بر انکارشان مهر بطلان کوبیده و بیراهه رویها و گردنکشی های آنان از تن دادن به حقیقت را باطل و بی اثر می گرداند. به قولی معنی این است: آیا خبر هلاک کردن امت هایی که کفر ورزیده و به انگیزه عناد، نشانه ها و معجزات افزون تری درخواست کردند، به آنان نرسیده است؟ یا معنی این است: آیا به شما معجزه ای که ما در معجزات و بزرگترین آنها در باب اعجاز است، نرسیده؟ که این ابرمعجزه قرآن کریم می باشد، کتابی که نه فقط گواه صحت سائر کتب منزله است و در آن برهانهای روشن آن کتابها وجود دارد بلکه معجزه نیز هست، درحالی که آن کتابها معجزه نبودند.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ﴿١٣٤﴾

«و اگر ما آنان را» یعنی: کافران را «پیش از وی» یعنی: پیش از بعثت محمد ﷺ «به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند» در روز قیامت «پروردگارا! چرا پیامبری را به سوی ما نفرستادی؟» در دنیا «تا آیات تو را» که آن پیامبرت برای ما می آورد، «پیروی می کردیم، پیش از آن که خوار شویم» با فرود آمدن عذاب در دنیا «و رسوا گردیم» با ورود به دوزخ در روز قیامت.

قُلْ كُلٌّ مُّرْتَبِصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿١٣٥﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به مخالفان کفر پیشه ستیزه جوی خود؛ «همه منتظرند» یعنی هریک از ما و شما منتظر رخدادی هستیم که کار، سرانجام به سوی آن خواهد انجامید «پس در انتظار باشید» سرانجام کار را؛ «زودا که بدانید چه کسانی اهل راه راست هستند» یعنی: چون قیامت فرارسد، خواهید دانست که چه کسی برحق است؛ «و چه کسی راه یافته است» به سوی حق و از بی راهه روی وارسته می باشد؟ ما، یا شما؟.

(سوره انبیاء)

مکی است و دارای (۱۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبیاء» نامیدند که متضمن بیان جهاد و مبارزه انبیای عظام علیهم السلام علیه اقوام بت پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می شود، سپس با داستانهای اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنون، یونس، زکریا، عیسی و سرانجام خاتم النبیین محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می شود.

روایت شده است که همزمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیع رضی الله عنه رحل اقامت افکند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وادایی ای بخشیدند که وادیی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینت نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾

«برای مردم» یعنی: برای کفار - به دلیل سیاق آیات؛ «حسابشان نزدیک شده است» یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين: من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند. «و آنان» یعنی کفار «در غفلت» از حساب خویش «رویگردانند» با آن که قیامت و حضور در عرصه حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداریهای زندگی و گرفتاریهای دنیا می باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی که دلهای زنده - چون دل عامر بن ربیع رضی الله عنه - پیامها را در می یابند و از آنها تأثیر می پذیرند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ فَتُحَدِّثُ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

«هیچ ذکر تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید» مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی‌آید «مگر این که بازی کنان آن را می‌شنوند» پس دل‌هایشان گرفتار دنیای مادی و غوغای نفوس اماره بالسوءشان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمل نمی‌کنند چنان که می‌فرماید:

لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾

«در حالی که دل‌هایشان غافل شده» یعنی دل‌هایشان وابسته بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنی مادی‌شان است پس به امر مهمی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان که باید و شاید التفات نمی‌کنند. «و آنان که ستم کردند پنهان رازگفتند» یعنی در پنهان ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: «که آیا این شخص جز بشری مانند شماست» که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالاخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ «آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟

باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هر کس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

«گفت» پیامبر ﷺ «پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند» در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمانها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست «و او شنوای» هر چیزی است که شنیدنی است «داناست» به هر امر دانستنی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

بَلْ قَالُوا أَضْغَثٌ أَحْلَمٌ بَلْ افْتَرَبَهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ ﴿٥﴾

«بلکه گفتند: خوابهای آشفته است» یعنی: ای پیامبر! آنچه که تو به نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد «بلکه می‌گویند: آن را افترا کرده است» و بر بسته است «بلکه می‌گویند: او شاعر است» و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنانشان حاکی از سردرگمی و آشفته‌حالی است، از آنجا که نشان‌دهنده آن است که آنها سخت متردند و در قضاوتشان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ﷺ آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به خوبی می‌دانند که قرآن حق است و از جانب خدای عزوجل می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفافه دروغ و نیرنگ‌بازی بیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: «پس باید که برای ما نشانه‌ای» یعنی معجزه‌ای «بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند» یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی عليه السلام و شتر برای صالح عليه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام ﷺ نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد.

خدای عزوجل در پاسخشان می‌فرماید:

مَاءَ أَمْنٍ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده بود» یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبرانشان درخواست معجزه کرده بودند و معجزات حسی بزرگی برایشان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می‌آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن‌کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می‌شد. در اینجا نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد ﷺ و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر - افزون بر معجزاتی که وجود دارد - برآورده می‌کنیم؟ «پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟» یعنی: هرگاه امتهای هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات

درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد. ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحا می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که مردم مکه به رسول خدا ﷺ گفتند: «اگر آنچه می‌گویی حق است و ایمان آوردن ما تو را خوشحال می‌کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان». در این هنگام جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نزد آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می‌شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن‌گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری». رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بلکه بر قوم مهربانی می‌کنم و در فرود آمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به خرج نمی‌دهم و برایشان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَتَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

سپس خداوند عَلَّمَهُ در رد شبهه اولشان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: «و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم» یعنی پیش از تو نیز، به سوی امتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید» اهل ذکر: اهل علم به کتابهای آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند عَلَّمَهُ فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش پرسید. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این که خدای عزوجل در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هم همداستان بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

سپس حق تعالی رد سخنان مشرکان را این گونه دنبال می کند: «و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم» یعنی: پیامبران در قانون و سنت فطرت و طبیعت، اسوه و الگوی سایر افراد بنی آدم اند؛ پس می خورند؛ چنان که دیگر افراد بشر می خورند و می نوشند؛ چنان که آنان می نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی نیاز نیست بنابراین، انبیاء علیهم السلام نیز از آن بی نیاز نیستند. جسد: همان جسم است، با این تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی شود در حالی که جسم هم بر انسان اطلاق می شود و هم بر حیوانات دیگر «و» پیامبران علیهم السلام «جاویدان هم نبودند» در دنیا بلکه آنان نیز می میرند چنان که غیر آنان از بشر می میرند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم» یعنی: وعده ای را که به پیامبران علیهم السلام در مورد نجات دادنشان و نابود ساختن تکذیب کنندگانشان داده بودیم، محقق گردانیدیم «و آنها و هر که را خواستیم» از بندگان مؤمن خود «نجات دادیم» از عذاب «و اسرافکاران را» یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

سپس هشدار دیگری نازل شد: «در حقیقت ما به سوی شما» ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! «کتابی را نازل کردیم» یعنی قرآن را «که ذکر شما در آن است» یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگرفته پند و موعظه است. به هر توجیهی؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت خواب های پریشانی که ادعا می کنید، نیست «آیا تعقل نمی کنید» و نمی اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به دست آوردن این فضل - یعنی آراسته شدن به

این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلق به مکارم اخلاق و اندرز گرفتن از قرآن - به آن ایمان آورید؟

شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟! و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری ای دارد؟».

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

باز هشدار تکان دهنده تری از قبل می آید: «و چه بسیار شهرها را که» مردمش «ستمکار بودند، در هم شکستیم» با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عزوجل کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند «و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم» یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو در آمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

«پس چون عذاب ما را احساس کردند» یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حس و مشاهده باورشان شد که خواه ناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است «بناگاه از آن می گریختند» رکض: فرار و گریز و انهزام است. در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١٣﴾

«نگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید» یعنی: به سوی ناز و نعمت هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود «و به سوی خانه هایتان باز گردید» که مهد ناز و نعمتتان بود؛ در آنها می نشستید و بدانها افتخار می کردید «باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید» یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهم دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوه استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

«گفتند» کفار گرفتار در سرپنجه عذاب «ای وای بر ما، که ما واقعا ستمگر بودیم» به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامه بی هنگام؟!

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَبِيدِينَ ﴿١٥﴾

«دعوایشان همیشه همین بود» یعنی پیوسته سخنشان همین بود که می گفتند: ای وای بر ما! ما واقعا ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می کردند؛ «تا وقتی که آنان را مانند کشتی دروشده گردانیدیم» همچنان که کشت با منگال درو می شود «فرو مرده» که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرومی میرد و تماما می فسرد و خاکستر می شود.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِينٍ ﴿١٦﴾

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم» یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفه دقیق و هدف والایی پیروی می کند که فواید و منافع منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می گرداند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾

«اگر می خواستیم که لهوی بگیریم» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می شوند. به قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، درحالی که هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی می باشد. پس معنی این است: اگر می خواستیم بازیچه و سرگرمی ای بگیریم «قطعا آن را از پیش خود اختیار می کردیم» یعنی: آن را از نزد خود و ازخواستگاه قدرت خود بر می گرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما «اگر کننده می بودیم» یعنی: اگر از کسانی می بودیم که به گرفتن اسباب لهو و لعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همه افعال ما حق است و هیچ عبث و بیهودگی ای در آن نیست. مجاهد در تفسیر ﴿إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ می گوید: هر «ان» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری

نیستیم و لهُو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا نَصِفُونَ ﴿١٨﴾

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌گوییم «پس آن را درهم می‌شکنند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ: شکستن و شگافتن سر است تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود» زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است «وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید» یعنی: شما به سبب وصف کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدس و منزّه است، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ آيَاتَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

﴿٢٠﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است از آن اوست» در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند؟! «وکسانی که نزد او هستند» یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه «شب و روز، بی آن که سستی ورزند تسبیح می‌گویند» یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، نه از آن احساس ضعف می‌کنند و نه ملول و دلگیر می‌شوند زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٣١﴾

«یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنها مردگان را برمی‌انگیزند؟» یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده‌اند که با وجود حقارت و بیچارگی‌ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان برمی‌انگیزند و زنده می‌کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی‌شان گرفته‌اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می‌توانند کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می‌شوند؟.

لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٣٢﴾

«اگر در آن دو» یعنی: اگر در زمین و آسمان «جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعا زمین و آسمان هردو تباه می‌شد» وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می‌کرد که هر یک از آنها بالاستقلال در تصرف توانا باشند و قطعا در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می‌آمد و به سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود «پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند» از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست. متکلمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمناع» نامیده‌اند و در شرح آن گفته‌اند:

اگر وجود خدایانی چند در کار می‌بود، قطعا میان اراده‌های آنان تعارض و تمناع پیدا می‌شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می‌خواست و دیگری ضد یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هر دوی آنها برمی‌آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی‌آمد، به اجتماع ضدین می‌انجامید و میان دو اراده، تضاد و تداخل پدید می‌آمد و نهایتا تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختل می‌کرد زیرا – مثلا- یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک بر نمی‌آمد، این خود نشان می‌داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی برمی‌آمد، این نشان می‌داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی‌قدرت و آن یکی که بی‌قدرت بود، به همین علت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی‌نهایت نباشد، شایسته خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون

دقیقی برخوردار است، از حاکمیت و فراگیری این نظم می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد.¹

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٣٣﴾

«الله از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود» یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقتش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می‌شوند» از آنچه می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقات که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٣٤﴾

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند» از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبه حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند؟ «بگو برهانتان را بیاورید» بر این ادعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی - نه از عقل و نه از نقل - به سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیه ۲۲) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرموده وی بر می‌آید: «این است ذکر کسانی که با منند» یعنی: این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امتم «و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند» یعنی: اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیر از خود فرمان داده باشد؟ «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «روگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

¹ امام فخر الدین رازی بر وحدانیت خداوند ﷻ ادله عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست و دو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالت‌های آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

«و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا پرستید» بنابراین، رسالت‌های همه انبیای عظام علیهم‌السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت و برهانی ندارند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

«و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده» گویندگان این سخن، قبیله «خزاعه» بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند! «او منزّه است» از این افترا «بلکه آنان بندگانی ارجمنداند» یعنی: فرشتگان چنان‌که آنان می‌پندارند نیستند بلکه ایشان بندگانی برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی‌داشت وی ارجمند و والا قدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

لَا يَسْتَفِئُونَ بِالْقَوْلِ وَّهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

«که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی‌کنند» یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی‌گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند «و آنان به فرمان او کار می‌کنند» یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که خداوند جل جلاله ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان‌که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَتِيۥ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾

«آنچه در پیش رویشان و آنچه پشت سرشان است، می‌داند» یعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، می‌داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده

و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی «و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی‌کنند» و کسانی که حق تعالی به شفاعت فرشتگان در حقشان رضایت داده، اهل «لااله الاالله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شده است «و خود از خشیت حق تعالی هراسانند» خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است اما اشفاق: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند عزوجل دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می‌ترسند.

❖ **وَمَنْ يُقِلْ مِنْهُمْ اِتِّبَ اِلٰهُ مِنْ دُوْنِهِ فَاِنَّكَ تَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ تَجْزِي اَظْلَمِيْنَ ﴿٢١﴾**

«و هر کس از آنان» یعنی: از فرشتگان «بگوید که: من نیز بجز ا خدا هستم» و سزاوار پرستش می‌باشم، «پس او را به دوزخ کیفر می‌دهیم» یعنی: آن گوینده فرضی را به سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنم مجازات می‌کنیم چنان که غیر وی از مجرمان را جزا می‌دهیم «آری! سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم» یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادعای ربوبیت غیر وی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیت را در غیر جای حقیقی آن قرار داده‌اند.

اَوَلَمْ يَرِ الْاٰذِنَ كَفَرُوْا اِنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ كَانَا رَتْقًا فَفَنَقْنَهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اَفَلَا يُوْمِنُوْنَ ﴿٣٠﴾

«آیا کافران ندیدند» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آسمانها و زمین فرو بسته بودند» به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یک‌دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویابید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بارانند و زمین را چنان گردانیدیم که برویابند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است.

قضیه بسته و پیوسته بودن و سپس از هم گشاده شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به نام پدیده «سدیم» معروف است، این دانشمندان برآنند که خورشید، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکره واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر سریع خورشید، زمین و سیارات دیگر از آن جدا شده‌اند، سپس خداوند متعال برای هر یک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معین خود سیر می‌کنند. البته اینها غیر از آسمانهای به هم پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملائ اعلی در آنها زندگی

می‌کند، همان آسمان‌هایی که از نظر شیخ سعید حوی رحمته الله در شمار عالم غیب به حساب می‌روند. همچنین در علم نجوم نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید: ماده اصلی کائنات یک چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده است.

هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریه‌های غیر یقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا رد شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریات غیر یقینی بشر تصدیق‌کننده‌ای بجویم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیه و نظریه علمی‌ای درست باشد، آن فرضیه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قرار دارد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: ﴿ **أَوَلَمْ يَرِ الْآئِينَ كَفْرًا** ﴾: (آیا کافران ندانسته‌اند)، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است.

به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصه علم و اعلام وی از یک حقیقت کونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند جل جلاله و وحی منزل وی است.¹

«و» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصه زمین گردانیدیم.

این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، در یابوده است، تأیید می‌کند. «آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟» با وجود مشاهده آن همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است؟.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

«و در زمین کوه‌هایی استوار افگندیم» رواسی: کوه‌های محکم و استوار «تا مبادا زمین آنان را بجنباند» یعنی: تا زمین آنان را بجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد «و در آن» یعنی: در کوه‌های استوار یا در زمین «فجاجی پدید آوردیم» فجاج: عبارت از گشادگی هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی

¹ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راهها»یی فراخ و آماده عبور و مرور عابران است «تا باشد که آنان راه یابند» به سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن مورد نظر خود.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿٣٣﴾

«و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم» که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه داشته شده است. فراء در تفسیر آن می‌گوید: «آسمان به وسیله ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است» «و آنان از آیات آسمان» یعنی: از نگرش در احوال و نشانه‌های آن - همچون خورشید، ماه و غیره که دال بر وجود خدای سبحان، وحدانیت، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست «اعراض می‌کنند» و در آنها به درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٤﴾

«و اوست آن‌که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هر یک در سپهری شناورند» یعنی: هر یک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معین خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خط سیر آنها لذا هر یک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمق در هر یک از ادله شش‌گانه ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن جهانی کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ لَمُتْدُونَ ﴿٣٥﴾

«و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآند که: خضر عليه السلام نیز در گذشته است. «آیا اگر تو بمیری» به اجل مقرر و محتوم خود «آنان جاویدانند؟» یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست. این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، هنگامی نازل شد که کفار گفتند: محمد صلى الله عليه وآله وسلم به زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از ابن‌جریر روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و

می‌گوید: از ملاءِ اعلیٰ به رسول خدا ﷺ خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت ﷺ عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُم بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

«هر نفسی چشنده مرگ است» یعنی: هر روحی چشنده مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است «و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می‌کنیم» ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می‌آزماییم تا در عینیت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البته آزمودن به نعمت، سخت‌تر از آزمودن به نکتب و مصیبت است چرا که بسیاری در آزمون دشواری‌ها موفق می‌شوند اما کم‌اند کسانی که در آزمون نعمت‌ها پایداری کنند «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید» نه به‌سوی دیگران پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهیم.

وَإِذَا رَأَیَکَ الَّذِينَ کَفَرُوا إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلاَّ هُزُوًا أهدَا الَّذِی یَذِکُرُ ءَالِهَتَکُمْ وَهُمْ بِذِکْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ کٰفِرُونَ ﴿٣٦﴾

«و کسانی که کافر شدند» یعنی: مشرکان «چون تو را ببینند، فقط به مسخرهات می‌گیرند» هزو: تمسخر است. و می‌گویند: «آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می‌کند؟» یعنی: به خدایانتان بد می‌گوید و بر آنها عیب می‌گیرد؟ «درحالی‌که آنان خود، یاد رحمان را منکرند» یعنی: مشرکان رسول خدا ﷺ را به‌مسخره می‌گیرند که چرا خدایان بی‌جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می‌کند، حال آن‌که خود از یاد کردن خدای رحمان به آنچه که شایسته شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

سده در بیان سبب نزول روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن‌دو با هم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ﷺ را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفه بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ﷺ سخن آن دو را شنیدند پس روی به

ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست بردار نمی بینم تا آن گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت و لیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: اما تو! تو هم نگفتی آنچه را که گفتمی «در دفاع از بنی عبد مناف»، مگر به انگیزه حمیت و ننگ «قبیله وی». همان بود که آیه کریمه نازل شد.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

«انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است «به زودی آیات خود را به شما می نمایانیم» یعنی: به زودی مجازاتهای خود را - با عذاب دوزخ - بر شما فرود می آوریم «پس از من به شتاب نخواهید» فرود آوردن عذاب را قبل از وقت آن چرا که این عذاب خواهناخواه بر شما آمدنی است. به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول خدا ﷺ دلالت می کند و سرانجام نیکی است که خدای عزوجل برای آن حضرت ﷺ و دعوتشان قرار داده است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«و می گویند» مشرکان «اگر راست می گویند پس این وعده کی فرا می رسد؟» یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید - همان وعده ای که آن را در قرآن تلاوت می کنید و می گویند که از نزد خداست - پس آن وعده کی فرا خواهد رسید؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهِمْ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

پاسخ این است: «اگر کافران صورت حال آن وقت را که آتش را نه از چهره هایشان و نه از پشت هایشان باز نمی توانند داشت و نه خود نصرت داده می شوند، می دانستند» چنین سخنانی نمی گفتند و قطعاً به

اوصاف کفر و استهزا و شتابزدگی وصف نمی شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می بردند، یقیناً می دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه شان این چنین سهل و ساده گردانیده است.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعْتَةٌ فَيَقْتُلُونَ فَلَا يَشْعُرُونَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٤٠﴾

«بلکه» آتش دوزخ، یا قیامت «به طور ناگهانی به آنان می رسد» به گونه ای که غافلگیر می شوند «و آنان را بهت زده می کند» یعنی: حیران، سراسیمه و غافلگیرشان می گرداند به طوری که دست و پای خود را گم می کنند و نمی دانند که چه باید بکنند «نمی توانند آن را برگردانند» یعنی: نمی توانند آتش دوزخ را از چهره ها و پشت های خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می شود» یعنی: هیچ گونه ضرب الاجل و تأخیری هم برایشان منظور نمی شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَرِئِينَ مِنَ الْقَوْمِ الْمَذْمُومِينَ سَمْعًا مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَتَرَىٰ سَعْيَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویش ﷺ می فرماید: «و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند» یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده اند، بدان که امت های پیشین نیز با پیامبران خود همین روش رادر پیش گرفته و به شأن و جایگاه والایشان بی حرمتی کردند «پس کسانی که آنان را مسخره می کردند، آنچه که آن را به استهزا می گرفتند» یعنی: جزای استهزایشان «گریبانگیرشان شد» و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و به ایشان استهزا می کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی نیافتند. البته این وعده ای است به رسول خدا ﷺ که فرجام کفار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

قُلْ مَنْ يَكْفُرْ كُفْرًا بَعِيدًا مِّنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾

«بگو چه کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگهداری می‌کند؟» یعنی: چه کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می‌خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرود آورد، حفظ و حراست می‌کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! «بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند» خدای عزوجل را به یاد نمی‌آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی‌کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی‌دهند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾

«آیا برای آنان خدایانی غیر از ما است که از آنان حمایت کنند؟» یعنی: مگر برایشان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن‌گونه که می‌پندارند نیست؛ «نه می‌توانند خود را نصرت دهند» یعنی: آن خدایان ادعایی‌شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری دهند؟ «و نه از جانب ما هم محفوظ می‌مانند» یعنی: آن خدایان پنداری از جانب الله ﷻ نیز تأیید و توفیقی نمی‌یابند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری و توفیق دهند؟.

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَقًّا طَالًا عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَفِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

«بلکه اینان و پدرانشان را بهره‌مند کردیم» یعنی: مردم مکه و پدرانشان را با نعمت‌هایی که بر آنان دادیم، بهره‌مند کردیم «تا آن‌که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند «آیا نمی‌بینند» یعنی: آیا نمی‌نگرند تا این حقیقت را که دلیل آشکار نافذ بودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ «که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟» یعنی: سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن - با غالب ساختن مسلمانان بر آن - می‌کاهیم و آن را برای پیامبر خود ﷺ و مسلمانان - کشوری پس از کشور دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر - می‌گشاییم؟ به قولی معنی این است: ما با کشتن و اسیر ساختن کفار، از زمین می‌کاهیم.

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیه کریمه بر کاستن از اطراف کره زمین - در شمال و جنوب آن - دلالت روشنی دارد و به‌خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدور نیست. البته

این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب، به خط «اهلیجی» تعبیر می‌کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است.¹

«آیا باز هم آنان پیروزند؟» و آنچه بر سر همه می‌آید، بر سرشان نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که ما از اطراف سرزمینشان می‌کاهیم تا بدانجا که آنان را در سرزمینشان محاصره می‌کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می‌گشاییم و کار کفار را واژگون و بی‌سرانجام می‌گردانیم؟! که این معنی بنا بر تفسیر اول است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾

سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: «بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیله وحی هشدار می‌دهم» نه از پیش خودم و این مأموریتی است که خداوند عز وجل مرا برای انجام آن مبعوث کرده است «ولی چون ناشنوایان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند» یعنی: قطعاً کسی که خداوند عز وجل شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

وَلَيْنَ مَسْتَهْمِرَةٍ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَبِئْسَ مَا كُنَّا تَظْلِمِينَ ﴿٤٦﴾

«و اگر شمه‌ای» یعنی: کمترین چیزی «از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً می‌گویند» اعتراف‌کنان «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف می‌کنند.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ ﴿٤٧﴾

¹ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

«و ترازوهای عدل را» که راست و درست و دقیق سنجاند «در روز قیامت در میان می نهیم» برای وزن کردن اعمال بندگان. ابن کثیر می گوید: «بیشتر علما بر آنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به صیغه جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می شوند، متعددند». «پس بر هیچ کس در چیزی ستم کرده نشود» یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می کند که از نیکی های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی شود «و اگر هم وزن دانه خردلی باشد» یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانه سپندی در کوچکی خویش «آن را می آوریم» یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی اش حاضر می کنیم تا بر آن پاداش دهیم «و ما خود حسابرسی را بسنده ایم» و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی شود. در حدیث شریف آمده است: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن، سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظيم: دو کلمه اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست داشتنی می باشند: سبحان الله وبحمده - سبحان الله العظيم».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءَ وَذِكْرًا لِّلْمُنْقِبِينَ ﴿٤٨﴾

«و هر آینه به موسی و هارون فرقان دادیم» مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی های جهل و گمراهی فایق می آیند «و برای پرهیزگاران پندی است» که به آنچه در آن است، پندواندرز می گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می برند و فقط آنانند که تورات در حقشان نور و هدایت و فرقانی است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

«همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می ترسند» یعنی: درحالی از عذاب حق تعالی می ترسند که او نسبت به آنان غایب است. یا در خلوت خویش از بندگان، از عذاب حق تعالی می ترسند؛ پس این ترس برآمده از تقوا است «و آنان از قیامت بیمناکند» مشفقون: قبلا گفتیم که اشفاق ترسی است که با توقع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزگارانند که از قیامت چنین هراس و نگرانی ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حقشان فرقان، نور و ذکری است.

و هرگاه تورات نور و ذکری باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

«و این ذکری است مبارک» یعنی: قرآن برای کسی که از آن پند می گیرد، اندرزی خجسته و موعظه بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است «که آن را فرو فرستادیم» بر محمد ﷺ «آیا شما به آن منکرید؟» یعنی: چگونه منکر آنید که قرآن از جانب خدای عزوجل نازل شده است، با آن که به این امر که تورات فرو فرستاده حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توبیخ است. قبلا نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ﷺ با موسی ﷺ و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می شوند.

﴿٥١﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ

«و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم» یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران علیهم السلام است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم. یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم ﷺ را پیش از نبوتش به وی دادیم؛ یعنی آن گاه که شب بر وی پرده افگند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکر و استدلال دادیم^۱ «و ما به او دانا بودیم» که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیت و آمادگی دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾

^۱ تفصیل این موضوع در سوره «انعام / ۷۶» آمده است.

«آن‌گاه که» ابراهیم علیه السلام «به پدر خود» آذر «و به قومش» نمرود و پیروان وی «گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البته این حقیقت که ابراهیم علیه السلام از همان کوچکی پرستش مجسمه‌ها را توسط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود بزرگترین نشانه رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیم علیه السلام پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیم علیه السلام پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علی علیه السلام از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: ﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾: (این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟) و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾

پدر ابراهیم علیه السلام و بت پرستان دیگر در پاسخ وی «گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم» یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

«گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید» از راه حق و این انحراف و کجروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست.

باید دانست که مقلدان اهل اسلام نیز - چنانچه بر دریافت مستدل احکام از کتاب و سنت قادر باشند ولی در عین حال به پیروی بی‌دلیل از پیشینیان‌شان اکتفا ورزند - نوعی شباهت به این گروه دارند و به سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را - حتی با پشتوانه برهان و دلیل روشن و آشکار - به آنها ابلاغ کند، آن را رد کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کند.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

«گفتند» بت پرستان به ابراهیم علیه السلام «آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگانی؟» یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُمْ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم علیه السلام «گفت» نه با شما شوخی دارم و نه هم بازی‌گرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همو که آنها را آفریده است» فطرن: آنها را خلق و ابداع کرده است «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

وَقَالَ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَانَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مَدْيَنَ ﴿٥٧﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به خدا که بعد از آن‌که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست. بدین‌گونه بود که ابراهیم علیه السلام به آنان سوگند یاد کرد که با توکل به خدای سبحان و به انگیزه دفاع از حق به‌زودی از مرحله محاجه با زبان، به‌سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد. نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یکراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم علیه السلام در آن روز با پیش افگندن این بهانه که بیمار است، با آنان بیرون نرفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمم بود.

فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَيْبًا مَّمَّنَّا عَلَيْهِمْ لِئَلَّهِمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾

«پس آنها را ریزیز کرد» ابراهیم علیه السلام بتان را درهم شکست و خرد و قطعه‌قطعه‌شان کرد «مگر بت بزرگترشان را» یعنی: بت بزرگتر از میان بتان را. نقل است که ابراهیم علیه السلام تبر را بر گردن او آویخت، یا آن را در دستش قرار داد «باشد که به‌سوی او» یعنی: به‌سوی آن بت بزرگتر یا به‌سوی ابراهیم علیه السلام «بازگردند»

و ابراهیم علیه السلام با آنان با دلایلی که بعدا می آید محاجه کند. یا: باشد که آنان به سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جويا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است؟ به او بگویند: چرا اینها همه ریزریزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی پرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی خیزد، در این هنگام می دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

«گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ او واقعا از ستمکاران است» یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده است، این سخن را گفتند.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدْعُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

«گفتند» بعضی از آنان در پاسخ سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن می گفت» یعنی: از بتان به بدی یاد می کرد و عیبتان را برملا می نمود؛ «که به او ابراهیم گفته می شود» یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَى عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

«گفتند» زمامداران کفر «پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند» در صحنه مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می شود، نزد مردم توجیه شده باشد. البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقا به دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی ای بزرگ، جهل و کودنی شان در پرستش بتان بی جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾

«گفتند» زمامداران کفر خطاب به ابراهیم علیه السلام، بعد از آنکه او را احضار کردند: «آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت» ابراهیم علیه السلام در حالی که به سوی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آن را نشکسته بود: «نه! بلکه آنرا همین بزرگترشان کرده است» ابراهیم علیه السلام کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد آنان برای وی را می‌دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن‌گاه گفت: «پس، از آنها پیرسید اگر سخن می‌گویند» یعنی: اگر بتانتان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان می‌باشند و بر سخن گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می‌شود می‌توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها پیرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیینشان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در پاسخشان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنها می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می‌باشد؛ چنان‌که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقتان که خط بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته‌اید؟ و شما بگویید: نه! بلکه تو نوشته‌ای!! مراد شما از این سخن دروغ گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین حال تأییدی است بر این‌که خود شما آن را نوشته‌اید.

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾

«پس به خود رجوع کردند» یعنی: کفار به خود آمدند و به سوی یک‌دیگر بسان نگرش کسی که از حجت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهوت می‌شود، نگریستند زیرا به این حقیقت پی بردند که هر کس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد، محال است که سزاوار پرستش باشد، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ گزندی هم به وی نرسیده است! «پس با یک‌دیگر گفتند: درحقیقت شما ستمکارید» بر خویشان خویش با پرستش این جمادات بی‌جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تبر را از خود دفع کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!»

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾

«سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند» یعنی: باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم علیه السلام گفتند: «تو خوب می دانی که اینها سخن نمی گویند» پس چگونه از ما می خواهی که از آنان بپرسیم؟.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: «پس آیا به جای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رساند؟».

أَفِي لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

«اف بر شما» اف: فریادی است که بردلتنگی و استهزا دلالت می کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی اندیشید» تا به قبح و زشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

«گفتند: او را» یعنی: ابراهیم علیه السلام را «بسوزانید» این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم علیه السلام را از هر طریقی که باشد، نشان دهند «و خدایان خود را نصرت دهید» با انتقام گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین کاری کرده است «اگرکننده اید» کاری را در یاری دادن به بتانتان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود

آن‌گاه ابراهیم علیه السلام رابه اشاره مردی از بادیه‌نشینان فارس در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش افکندند پس چون او را به آتش می‌افکندند، فرمود: (حسبی الله و نعم الوکیل).

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إني في السماء واحد وأنا في الأرض واحد أعبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم». روایت شده است که چون او را می‌بستند، گفت: «لا اله الا انت سبحانك لك الحمد ولك الملك لا شريك لك». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حال، مرا از درخواست نمودن بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۱﴾

«گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایه سلامتی باش» یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند اما آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایه سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این‌که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: از این روی رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به کشتن مارمولک دستور دادند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه خدا صلی الله علیه و آله بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من بیمارم (و نمی‌توانم با شما در جشن‌تان شرکت کنم) درحالی‌که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ستمگر) بگو که خواهر من هستی.^۱ و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته است».

^۱ روایت است که چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد

مفسران می‌گویند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه‌جا از باب «معارض» بود که به نوعی محملی داشت و چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغگویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

«و خواستند به او نیرنگی بزنند» با سوزاندنش در آتش «ولی آنان را زیان‌کارترین مردم» یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها «گردانیدیم».

وَبَجَيْنَكُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

«و او و لوط را رهانیدیم» از سرزمین عراق، بعد از آن‌که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت‌المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیاء علیهم السلام می‌باشد و خداوند متعال اکثر انبیاء علیهم السلام را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده‌است.

لوط برادرزاده ابراهیم علیه السلام است و خداوند عز و جل هر دو را باهم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هر دو در مبعوث شدن به نبوت است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

«و به او اسحاق را بخشیدیم» زیرا ابراهیم علیه السلام از خدا فرزندی درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» نافلة: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را

و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل کننده به طاعت خدا جل جلاله و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

۷۳

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند» یعنی: آنان را رؤسای گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات - به وسیله وحیی که بر آنان نازل می کردیم - مورد اقتدا و پیروی قرار می گرفتند «و به سویشان انجام دادن کارهای نیک» یعنی: تمام اعمال صالح «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت کننده ما بودند» یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می دادیم و ترک کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند وارسته و با اخلاص. آری! اینها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم علیه السلام بعد از نجات دادن وی از آتش بود.

وَلَوْطًا ءَايْتْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَبْكَثِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِءًا فَاسِقِينَ

«و به لوط حکم و علم عطا کردیم» حکم: نبوت و علم: شناخت امر دین است. به قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است چنانکه قبلاً بیان آن گذشت. گفتنی است که پلیدکاری مردم شهر سدوم، عبارت از عمل لواط و خالی کردن باد شکم در مجالس بود «به راستی که آنان قوم فاسقی بودند» فاسقین: یعنی از طاعت و فرمانبرداری جل جلاله بیرون رفته بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

«و او را در رحمت خویش» یعنی: در اهل رحمت خویش، یا در بهشت «داخل کردیم زیرا او از صالحان بود» یعنی: او از شایستگی بود که برایشان از جانب ما خصلت های نیکو پیش فرستاده شده است. پس اینها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«و نوح را یاد کن آن گاه که پیش از این» گروه انبیایی که ذکرشان گذشت «ندا کرد» به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند «پس ما او را اجابت کردیم» در دعا و ندایش «و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهانیدیم» یعنی: از غرق شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی اند که خدای متعال نوح علیه السلام و ایشان را در کشتی نجات داد و داستانشان در سوره هود (آیه ۳۶ و مابعد آن) نیز آمده است.

وَنَصْرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

«و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم» یعنی: نوح علیه السلام را حمایت کردیم و او را از این که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم «چراکه آنان قوم بدی بودند پس همه آنان را غرق کردیم» و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾

«و داوود و سلیمان را یاد کن» یعنی: داستانشان را «هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می کردند» که زمین کشتزار، یا تاکستانی بود «چون شب هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند» یعنی: شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده، کشت و میوه آن را خوردند و تلف کردند. نفس: پراکنده شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است «و ما شاهد داوری آنان بودیم» یعنی: ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم. معنی شاهدین: «حاضرین» است، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم آن دو بودیم.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَايَاتِنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾

«پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم» مفسران نقل می‌کنند که: مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داوود علیه السلام در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده‌اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی‌شود حکم کرد؟ بدین‌سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره‌مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به‌مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آن‌گاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستانشان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این داوری سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضات را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنان‌که در حدیث شریف براء رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده - حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهداری و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعتشان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه رحمته الله این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهداری یا چوپان همراه آنها نباشد، به دلیل این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «جرح العجماء جبار: آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌توان است.» «و به هریک از آن دو حکمت و دانش عطا کردیم» یعنی: به هریک از داوود و سلیمان علیهما السلام حکمت و دانشی بسیار عطا کردیم، نه فقط به سلیمان علیه السلام که داوریش صواب و درست بود. این قید بیانی برای آن است تا نسبت به علم داوود علیه السلام گمان قصور و کوتاهی نرود. «و مسخر گردانیدیم با داوود کوهها را که با او تسبیح می‌گفتند» یعنی: چون داوود علیه السلام تسبیح می‌گفت، کوهها نیز با وی تسبیح می‌گفتند «و

پرنندگان را نیز» یعنی: پرنندگان را نیز مسخر گردانیدیم تا همراه با او تسبیح گویند زیرا داوود عليه السلام صدای بسیار زیبا و دلکشی داشت. نقل است که ابوموسی عليه السلام اشعری نیز صوت بسیار دلکشی داشت، روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله از کنار خانه وی می‌گذشتند درحالی‌که او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ایستادند و به قرائت وی گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «همانا به او مزامری از مزامیر داوود داده شده است». بعد از آن ابوموسی رضی الله عنه آگاه شد که رسول خدا صلى الله عليه وآله به قرائت وی گوش فراداده‌اند لذا نزد ایشان آمد و گفت: «اگر می‌دانستم که شما به قرائت من گوش فرامی‌دهید، صدای خود را برای شما می‌آراستم و صدایم نیکوتر از آنچه شنیدید نیز می‌شد».

«و ما کننده این کار بودیم» یعنی: ما انجام‌دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان، دادن حکمت و دانش به داوود و سلیمان هر دو و به تسبیح و داشتن کوهها و پرنندگان همراه با داوود، هرچند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول خدا صلى الله عليه وآله را نقل می‌کنیم که فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض في الجنة وقاضيان في النار: رجل علم الحق وقضى به فهو في الجنة ورجل حكم بين الناس على جهل فهو في النار ورجل علم الحق وقضى بخلافه فهو في النار: قضاة بر سه گروهند: یک گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خدای عزوجل به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است».

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِنُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾

«و به داوود فن زره‌سازی را آموختیم» داوود عليه السلام اولین کسی است که زره را ساخته است. لبوس: زره است. «تا» لباس زره «شما را از زیان کارزارتان» یعنی: از آسیب جنگتان، یا از فرود آمدن سلاح بر بدنتان؛ «حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید» این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده‌ایم؟

بدین‌گونه، قرآن به ما خبر داده است که داوود عليه السلام صنعتگر نیز بود همچنین رسول خدا صلى الله عليه وآله به ما خبر داده‌اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می‌خورد که این، بهترین کسب هاست. آری! اگر به سرگذشت انبیاء عليهم السلام توجه کنیم، ملاحظه می‌نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده‌اند. مثلاً آدم کشاورز بود،

نوح نجار، ادریس و لقمان خیاط، طالوت دباغ یا سقا... و این دلیل بر آن است که کار کردن، روش و سنت انبیا و صالحان علیهم السلام بوده است. گفتنی است؛ درفضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است.

وَلَسَلِّمَنَّ الَّرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿٨١﴾

«و» مسخر ساختیم «برای سلیمان باد را تندرو» یعنی: تندباد توفانی را «که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، جریان می‌یافت» مراد سرزمین شام است «و ما به هر چیز دانا بودیم» پس پادشاهی و نبوت را با آن همه قدرت از آن روی به سلیمان علیه السلام دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایسته آن است و او و قومش شکرگزار نعمتهای ما هستند.

یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان علیه السلام در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان علیه السلام و زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی. مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرنده‌گان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افکندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار صندلی گذاشته می‌شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آن‌گاه سلیمان علیه السلام به پرنده‌گان فرمان می‌داد که بر آنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست ببرد و باد چنین می‌کرد».

وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَن يَغْوُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُم حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

«و» مسخر ساختیم برای سلیمان علیه السلام «از شیاطین» یعنی: از دیوان، گروهی را «که برای او غواصی می‌کردند» در دریاها و آنچه را که او می‌خواست، از دریا بیرون می‌آوردند. غواص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می‌رود «و» آن دیوان «کارهایی غیر از آن هم انجام می‌دادند» چون

ساختن محرابها، مجسمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمان علیه السلام آنها را بدان می‌گماشت. نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غواصی کرده و برای سلیمان علیه السلام کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می‌دادند «و ما نگهبان آنان بودیم» یعنی: مراقب و نگه دارنده کارهای آن دیوان بودیم، یا نگهبانشان بودیم تا نگریزند، یا از انجام دادن فرمانهای سلیمان علیه السلام سرباز نزنند.

❖ **وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ** ﴿۸۳﴾

«و یاد کن ایوب را» ایوب علیه السلام فرزند انوص از پیامبران الهی است که مادرش از نسل لوط علیه السلام بود، او در سرزمین «عوص» از کوه «سعیر» یا بلاد «ادوم» می‌زیست و بیماری طولانی‌ای که چندین سال به درازا کشید، بر او عارض شد. نام وی در قرآن کریم چهار بار ذکر شده است «هنگامی که به جناب پروردگار خویش ندا کرد که مرا آسیب رسیده است» و به بیماری سختی در بدنم، به نابودی خانواده‌ام و از بین رفتن مال و ثروتم مبتلا گشته‌ام. آری! خدای عزوجل او را به از بین بردن فرزندانش مورد آزمایش قرارداد، بدین‌سان که خانه بر سرشان ویران شد و همه مردند. همچنان ایوب علیه السلام مال و ثروتی بسیار داشت که خداوند جل جلاله در آن ابتلا، مال و ثروتش را نیز از وی گرفت و او با صبوری این ابتلاهای الهی را تحمل کرد و ضمن آن ندا افزود: «و تویی مهربان‌ترین مهربانان» و من به رحمت و مهر تو سخت نیازمندم.

سپس خدای عزوجل از اجابت دعای وی خبر داد:

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَاكْشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَعَدْنَاهُ لَذِكْرٍ لِلْعَابِدِينَ ﴿۸۴﴾

«پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم» یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسران می‌گویند: بیماری ایوب از بیماریهای نفرت‌انگیز نبود زیرا انبیاء علیهم السلام از ابتلا به چنین بیماری‌هایی معصومند «و خانواده‌اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم» به قولی: خدای عزوجل کسان از دست رفته‌اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده‌اش بجز زنش مرده بودند و خدای عزوجل همه را در کمتر از یک چشم به هم زدنی زنده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به قولی دیگر مراد این است: دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابراین تفسیر، خداوند جل جلاله آن مردگان را زنده نساخت «تا» اینها همه «رحمتی از جانب ما» باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن که بر وی مهربان بودیم «و تا پندی برای عبادت‌پیشگان

باشد» که ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که ایوب علیه السلام صبور بود. در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلى الرجل على حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلائه: سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیاء علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد کن» به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عزوجل بر او آمرزید. اما گروهی از علما بر آنند که او پیامبر بود و این قول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستانهای انبیاء علیهم السلام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم». مجاهد می‌گوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میانشان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند». «هریک» از این گروه «از صابران بودند» در انجام آنچه که خدای عزوجل ایشان را بدان مکلف ساخته بود.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

«و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم» یعنی: در بهشت یا در نبوت خود «همانا ایشان از صالحان بودند» که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْرِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾

«و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی علیه السلام است که به‌سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن‌گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به‌خاطر

پروردگار خویش در اعتراض به این که چرا قومش به او ایمان نمی آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، درحالی که او باید شکیبایی می کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می ماند «و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن کثیر می گوید: «هنگامی که ذوالنون می خواست از میان قومش بیرون رود، به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می شود. قومش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی گوید آن گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خدای عزوجل بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس علیه السلام رفت و با گروهی در کشتی ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار آمد و کشتی نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس علیه السلام برآمد اما او را نیفگندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد اما این بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد، در این هنگام یونس علیه السلام خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افکند آن گاه خدای عزوجل ماهی عظیم الجثه ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی ها» تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی «ندا در داد» با این سخنش: «که» بارالها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس علیه السلام بر قصورش و توبه ای است از لغزشش. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ دعا کند مگر این که برای او اجابت می شود».

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَبَجَيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُشَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

«پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم» با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افکند. آمده است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند «و مؤمنان را این چنین نجات می دهیم» آن گاه که به سوی ما استغاثه کنند. یعنی آنان را از اندوه و

پیشانی می‌رهانیم، به سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برایشان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسران می‌گویند: افگندن یونس علیه السلام در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیاء علیهم السلام عذاب نازل نمی‌شود.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾

«و زکریا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار» بدون فرزند «و تو بهترین وارثانی» پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتما کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ، وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْـَٔرُونَ فِي الْأَخْيَارِ وَيَدْعُونَكَ رَعْبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿٩٠﴾

«پس» دعای «او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» تفصیل داستان یحیی علیه السلام در سوره «مریم» گذشت «و همسرش را برای او شایسته کردیم» یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آماده حمل کردیم. به قولی معنی این است: زنش بد اخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم «زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند» یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می‌خواندند و به سوی ما زاری می‌کردند پس سزاوار این اجابت بودند «و در برابر ما خاشع بودند» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند.

وَأَلْقَىٰ أَحْسَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾

«و یاد کن» داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم علیها السلام است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید «پس در او از روح خویش دمیدیم» مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند جل جلاله از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است «و او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم» آیت و نشانه شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسی علیه السلام را بدون شوهر به دنیا آورد. بعد از آن که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿١٣﴾

«این است امت شما که امتی یگانه است» یعنی: بی‌گمان امتی که این گروه انبیاء علیهم السلام از آنها نمایندگی می‌کنند، امت یگانه توحید است که شما امت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امت‌های مختلف هیچ‌گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. آری! آیین یگانه الهی در گذر زمان، همانا آیین اسلام است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات: ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاة: فرزندان یک مرد از زنهای مختلف‌اند «و من پروردگار شما هستم پس مرا پرستید» مخصوصاً، نه غیر من را - هر کس که باشد.

وَنَقَطَ عَمَّا أَمَرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَهِنَا زُجُورًا ﴿١٣﴾

«ولی امتها در کارشان» یعنی: در کار انبیاء علیهم السلام «متفرق شدند در میان خویش» یعنی: امتها میان خود در کار انبیاء علیهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امت اسلام که آیین تمام انبیاء علیهم السلام را باور دارند. یا معنی این است: امت‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این یکی موحد است، آن یکی یهودی و آن دیگر نصرانی، درحالی‌که واجب همگان این بود که

بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند «هر یک به سوی ما باز می گردند» یعنی: هر یک از این گروه ها - اعم از تفرقه گرایان و موحدان - به سوی ما باز می آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعاً امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می شود و فقط یک فرقه نجات می یابد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَنُوبٌ ﴿١٤﴾

«پس هر کس از کارهای شایسته انجام دهد» یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد «و مؤمن هم باشد» به خدا ﷻ، پیامبرانش ﷺ، روز آخرت و دیگر اعتقادات حق «پس برای کوشش او کفرانی نیست» یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی گیرد و پاداشش ضایع نمی شود «و هرآینه ما برای او می نویسیم» یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام الکاتبین را دستور می دهیم تا آن را در نامه اعمالش بنویسند.

وَكَرَاهٌ عَلَى قَرِيْبَةٍ أَهْلَ كَنْنَهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٥﴾

«و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده ایم باز گشتشان حرام است» یعنی: بر مردم هر شهر و قریه ای که نابودی آنان را مقدر کرده ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به سوی دنیا بازگردند. به قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

حَقٌّ إِذَا فُجِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿١٦﴾

«تا آن گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند» و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به سر می برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدر شده است، که احادیث وارده

در این باب، این معنی را ترجیح می‌دهند زیرا از این احادیث - که ابن‌کثیر آنها را نقل نموده - این معنی بر نمی‌آید که خروج یا جوج و مأجوج به انهدام سد حسی ارتباطی دارد «و آنها از هر بلندی بشتابند» یعنی: یا جوج و مأجوج از هر تپه و مکان بلندی از زمین بیرون می‌آیند و به سرعت به سوی آنجایی که برایشان مقدر شده است، پیش می‌تازند و خروجشان از نشانه‌های قیامت است.

وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْوِلُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ

﴿۱۷﴾

«و وعده حق نزدیک گردد» یعنی: چون یا جوج و مأجوج از بند گشوده شوند، وعده حق که همانا قیامت است، نزدیک می‌گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است «پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند، خیره می‌شود» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که بر کفار روی می‌آورد، چشمانشان به سوی حادثه دهشتناکی دوخته می‌شود که فروشان گرفته است لذا چشمانشان همچنان باز می‌ماند و می‌گویند: «ای وای بر ما، هر آینه ما از این روز در غفلت بودیم» و در دنیا برای رستاخیز و حساب آمادگی نداشتیم «بلکه ما ستمگر بودیم» نه! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبران علیهم‌السلام و عدم انقیاد برای ایشان، ظالم بودیم. بدین سان است که آنان از وصف کردن خود به «غفلت» برگشته و خود را «ستمگر» می‌نامند.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ ﴿۱۸﴾

«در حقیقت شما» ای کفار! «و آنچه غیر از خدا می‌پرستید» که عبارتند از بتان، ابلیس و یارانش «هیزم جهنمید» و آتش‌انگیز آن «و شما وارد آن می‌شوید» هر چند عیسی و عزیر و فرشتگان بجز خدا جل جلاله مورد پرستش قرار گرفتند اما در مضمون این آیه داخل نیستند، به دو دلیل: یکی اینکه: «ما» در (ماتعبدون) برای غیرعقلاء است. دوم این‌که: مخاطب این آیه، مشرکان مکه‌اند نه غیر آنان و مشرکان مکه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی‌دادند.

لَوْ كَانَهُنَّ أَوْلَاءَ آلِ اللَّهِ مَا وَرَدُوهُنَّ وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۹﴾

«اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند» یعنی: اگر این بتان - چنان‌که شما می‌پندارید - خدایانی واقعی می‌بودند، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین، خدایانی واقعی نیستند «و جملگی در آن جاودانند» یعنی: همه پرستشگران و پرستش‌شوندگان در دوزخ جاودانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

«برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است» زفیر: صدای آه و نفس شخص غم گرفته است «و آنان در آنجا نمی‌شنوند» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی معنی این‌است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برایشان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟: «بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است» یعنی: برایشان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرر شده‌است و بنابراین، به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ «آن گروه از آن» یعنی: از دوزخ «دور داشته خواهند شد».

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ ...﴾: (درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنمید و شما وارد آن می‌شوید) «آیه/۹۸» نازل شد، یکی از مشرکان قریش به‌نام ابن‌الزبیری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیر و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: اما عیسی، عزیر، مریم و فرشتگان بجز خدا ﷻ مورد پرستش قرار می‌گیرند پس این گروه بر اساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾: (بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾

«صدای آن را نمی‌شنوند» حس و حسیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکی عبور کند «و آنان در آنچه نفسهایشان خواهش داشته باشد، جاودانند» آری! دلها به سوی نعمتهای بهشت کشش یافته و چشمها از دیدن آنها لذت می‌برند.

لَا يَخْزِيهِمُ الْفَنَاءُ الْأَكْبَرُ وَنَلَقْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةَ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

«ترس بزرگ» یعنی: هول و هراسهای روز قیامت بعد از فسخه آخر «انان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند» بر دروازه‌های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می‌گویند: «این همان روزی است که به شما» در دنیا از دریافت نعمت‌های خوشگوار «وعده» و بشارت «داده می‌شد».

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ يُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

«روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحه کتابها درمی‌پیچیم» یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می‌شود، درپیچیده می‌شود. یادآور می‌شویم که در عصر نزول قرآن، کتاب به شکل فعلی خود شناخته شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این گونه متطور نشده بود بلکه کتابها به شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می‌شدند «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم» یعنی: چنان که آفرینش نخستینشان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکمهای مادرانشان بیرون آوردیم، همین گونه مجدداً آنان را در روز قیامت بازمی‌گردانیم «بر عهده ما وعده‌ای است که ما قطعاً انجام دهنده‌ایم» یعنی: وفای ما به وعده‌ای که آن را بر خود لازم گردانیده‌ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم تواناییم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین هول و هراس‌هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

اما وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: «و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم» زبور: کتاب داوود علیه السلام، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: «که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند» به قولی: مراد زمین بهشت است، به دلیل این فرموده خدای سبحان: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَّهُ وَأَوْثَقَنَا الْأَرْضَ﴾: (و بهشتیان گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد) «زمر/۷۴». به قولی دیگر: مراد سرزمین مقدس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به قولی دیگر: این مژده‌ای است برای امت محمد صلی الله علیه و آله به وراثت سرزمین‌های کفار.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَكِيبِينَ ﴿١١٦﴾

«به راستی در این» اموری که ذکر شد در سوره انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها «بلاغی است» یعنی: کفایتی است «برای گروه عبادت پیشه» یعنی: برای کسانی که مشغول عبادت خداوند جل جلاله هستند و به این امر چنان‌که باید اهتمام و توجه دارند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١١٧﴾

«و تو را نفرستادیم» ای محمد صلی الله علیه و آله! با قوانین و احکام شرع «جز رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه‌کن شدن کلی از عرصه هستی) ایمن شده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «إنما أنا رحمة مهداة: جز این نیست که من رحمتی اهداشده هستم».

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١١٨﴾

«بگو جز این نیست که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا شما مسلمان می‌شوید؟» یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می‌نهدید؟ یعنی این چنین باشید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنِ آذَرْتُمْ أَخْرَبْتُكُمْ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١١٩﴾

«پس اگر روی برتافتند» از اسلام «پس بگو» به آنان «به همه شما به طور یکسان اعلام کردم» که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی در کار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده‌ام و همه شما را به طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی در کار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی‌کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند «و نمی‌دانم که آنچه وعده داده شده‌اید آیا نزدیک است یا دور؟» این وعده، عبارت است از: غلبه اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا ﷺ از زمان برپایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١٢٠﴾

«هرآینه خدا هم سخن آشکار را می‌داند و هم آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می‌دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می‌کنید، همه را می‌داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می‌کند.

وَإِنِ آذَرْتُمْ لَعَلَّهُمْ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَنْعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٢١﴾

«و نمی‌دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد» یعنی: نمی‌دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیت آشکار شود که چگونه عمل می‌کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می‌مانید، یا که از این کژراهه برمی‌گردید «و» نمی‌دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده «بهره‌مندی باشد» برای شما «تا مدتی» یعنی: تا وقت مقرری که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

قُلْ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٢٢﴾

«گفت» محمد ﷺ «پروردگارا! خودت به حق داوری کن» میان من و این گروه تکذیب‌کننده. بدین گونه بود که آن حضرت ﷺ کار را به خدای سبحان تفویض کردند «و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است» پس، از او استعانت می‌جوییم «بر آنچه وصف می‌کنید» از کفر و تکذیب و هم اوست که به‌زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

(سوره حج)

مدنی است و دارای (۷۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد.

این سوره مبارکه دربرگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی های سوره های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سور مکی، چون ایمان به خدای عزوجل، توحید و معاد نیز سخن می گوید، از این روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبِّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

«هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید» یعنی: از عذاب وی پروا کنید و خود را به وسیله طاعتش - یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله ای است که یکی از نشانه های قیامت می باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می دهد. اما به قولی: این زلزله با نفخه قیامت همراه است، که ابن جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

«روزی که آن را» یعنی: آن زلزله یا قیامت را «بینید، هر شیردهنده ای از آن کس که شیر می دهد، غافل می شود» یعنی: هر شیردهنده ای از نوزاد شیری اش غافل می شود و او را فراموش می کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته است. و این از شدت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدت هول و سهمگینی قیامت است «و هر آبستنی بار خود را فرو می نهد» یعنی: جنین خود را از شدت هول و هراس بی اختیار فرومی افکند، بی آن که موعد وضع حملش فرارسیده باشد «ومردم را مست می بینی» یعنی: بیننده

مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند «و حال آن‌که مست نیستند» در واقع و حقیقت امر «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این شدت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٢﴾

«و برخی از مردم بدون هیچ علمی در باره الله مجادله می‌کنند» یعنی: با وجود پیش روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجتی که جدل‌پیشه‌گان آن را به میدان افکنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای سبحان را که بر زبان پیامبرانش به سوی بشر می‌فرستد، رد می‌کنند «و پیروی می‌کنند» در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ «هر شیطان متمردی را» که در برابر خدای عزوجل سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفارند که پیروانشان را با سخنان آراسته ظاهر فریب، به سوی کفر فرا می‌خوانند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیع، یا در باره نصرین حارث نازل شد.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

«بر او نوشته شده است» یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جن و شیطان انس، نوشته و مقرر شده است «که هر کس او را به دوستی گیرد» یعنی: هر کس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیاء ﷺ و کتب آسمانی را فرو گذارد؛ «قطعا او گمراهش می‌کند» یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می‌برد «و به عذاب آتشش می‌کشاند» یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می‌دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنم است.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّفَةٍ وَغَيْرِ
 مُخَلَّفَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ
 مَّن يُنَوِّفُ وَمِنْكُمْ مَّن يُرْدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا
 الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می‌سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شکید» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه‌ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم عليه السلام همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند جل جلاله به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلقه: مرحله‌ای است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینش‌تان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد - درحالی که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین سقط نمی‌شود «تا میعاد می‌عین» و مشخص که آن را مقدر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور آن به‌تمام نمی‌رسد. شایان ذکر

است که میعاد استقرار جنین در رحم برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آن‌گاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکمهای مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جاننش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جاننش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده می‌شود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر می‌شود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول خدا ﷺ در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم انی أعوذ بک من البخل وأعوذ بک من الجبن وأعوذ بک من أن أرد إلى أذل العمر وأعوذ بک من فتنۃ الدنيا وعذاب القبر: بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن رستنی‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع رستنی‌های خرم» یعنی: از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلریا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین. بهجت: زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر رضی الله عنه آمده است: «... گفتم یا رسول‌الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: آیا مجددا درحالی که از سبزی و خرمی جنب‌وجوش دارد بر آن وادی

گذشته‌ای؟ گفتم: آری! خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

«این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و این که او است که مردگان را زنده می‌کند» چنان‌که زمین مرده را زنده کرد «و هم‌اوست که بر هر چیزی تواناست» چنان‌که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

«و این که قیامت آمدنی است» در آینده «هیچ شکی در آن نیست» و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد «و این که فقط الله است که کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد» و آنان را در برابر اعمالشان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، پاداش شر در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند ﷻ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً خدای عزوجل را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾

«و از مردمان کسی هست که در باره الله» یعنی: در وجود الله ﷻ یا در اسماء یا صفات وی «مجادله می‌کند» این آیه ناظر بر همه کسانی است که با شبهه پراکنی و شک‌انگیزی، عهده‌دار گمراه‌سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می‌شوند. آری! مجادله می‌کند؛ «بدون هیچ دانش و بی‌هیچ هدایتی» یعنی: بی‌آن‌که بینش، نگرش و اندیشه درستی در کار وی باشد که به‌سوی معرفت رهنمونش سازد «و بی کتاب منیری» یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی

صریح بلکه به صرف هوای نفس درباره خداوند عَلَّاهُ به جدال می پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهان‌های روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می ورزید که خدای عزوجل در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد. همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

ثَانِي عَطْفِهِ، لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾

«صفحه گردن خود را پیچیده» عطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در باره خدا عَلَّاهُ، گردن خود را از سر نخوت و تکبر، اعراض کنان از قرآن و از یاد الله عَلَّاهُ می پیچاند «تا مردم را از راه خدا گمراه کند» یعنی: هدف وی، گمراه ساختن مردم از راه الله عَلَّاهُ است، هر چند که به این امر اعتراف نکند «در دنیا برای او خزی است» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

«این» کیفر و عذاب هر دو سرا «به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده است» از کفر و کبر و معاصی «و» گرنه «خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست» یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگان را بدون گناه عذاب نمی کند. آوردن «ظلام» به صیغه مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع - یعنی «عبید» است پس از این صیغه این معنی بر نمی آید که: «خداوند بسیار ستمگر نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم در کار وی هست - العیاذ بالله .

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ

الْخُسْرَانُ الْمُمِينُ ﴿١١﴾

«و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره‌ای می‌پرستد» یعنی: چنین کسی در دین خویش شکاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار وطمأنینه‌ای، همانند کسی که بر کناره کوه است و بر لبه سقوط قرار دارد، چنین کسی می‌لرزد و نمی‌تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد «پس» حال آن شخص متردد و دودل چنان است که: «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد «و اگر به او بلایی برسد» یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جانش «بر روی خود برمی‌گردد» یعنی: مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد «در دنیا و آخرت زیان کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گویند: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زایید و اسبش کره می‌داد، می‌گفت: به‌راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زایید و اسبش کره نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ این آیه را نازل فرمود.

يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نِفْعَةَ لَهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

«به‌جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه به او سودی می‌بخشد» یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می‌گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می‌کند، درحالی‌که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی‌رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی به او نمی‌رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی‌باشند «این همان

گمراهی دور» از حق و هدایت و رشد «است» فراء در معنای آن می‌گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُمْ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِمْ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

«کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است» زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می‌شود «وه! چه بدمولایی و چه بدمسازی است» یعنی: قطعاً معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادت‌مندان را ذکر می‌کند: «بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به باغهایی در می‌آورد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد» پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می‌دهد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

«هر که می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد» ضمیر در ﴿أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ﴾، یا به ﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ﴾ بر می‌گردد، یا به محمد ﷺ؛ اگر به ﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ﴾: (هر که گمان می‌کند) بر گردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبه ناامیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند جلّ و علا در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس گشته است. و اگر ضمیر ﴿لَنْ يَنْصُرَهُ﴾ به محمد ﷺ بر گردد، معنی این است: از نظر آن گمان‌کننده، محمد ﷺ در معرض آن قرار دارد که خداوند جلّ و علا یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هر کس چنین می‌پندارد؛ «پس باید که بالا رود به سببی به سوی آسمان» یعنی: ای محمد ﷺ! به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را

به آسمان برساند «پس آن را ببرد» یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببرد، اگر این کار برایش میسر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید «آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایه خشمش شده است از میان می‌برد» یعنی: سپس بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری دادن خدای عزوجل به پیامبرش خشمگین کرده است، از بین می‌رود؟

حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد ﷺ نیز از

سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای ﴿فَلْيَمْدُدْ سَبَبَ إِلَى

السَّمَاءِ﴾ این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر

انسان باشد، لغتا «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، ﴿ثُمَّ لَيَقَطَعْ﴾ این گونه معنی می‌شود: سپس خود را

حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر ﷺ از سوی خداوند ﷻ قطع می‌شود؟ هرگز!

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «معنی چنین است: هر کس می‌پندارد که خدای عزوجل یاری دهنده محمد ﷺ و

کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی

نماید؛ زیرا خدای عزوجل خواه‌ناخواه نصرت‌دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع‌شدنی

نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هر کس این امر را

نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین

تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس‌العملش به‌جایی

نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی کرده است.

این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی

شک کند و باید در هر شرایطی شکبیا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١٦﴾

«و بدین گونه قرآن را آیاتی بینات فرو فرستادیم» بینات: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر

مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند ﷻ بر مردم «و بدانید که خدا هر که

را بخواهد راه می‌نماید» یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت می‌کند. یا

بر هدایت کسی که از قبل هدایت شده و ره یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصْرِيَّةَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

«همانا کسانی که ایمان آوردند» به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، که ایشان مسلمانانند «و کسانی که یهودی شدند» آنان منتسبان به آیین موسی ﷺ اند «و صابئی‌ها» فرقه معروفی‌اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیاء ﷺ وابستگی ندارند «و مسیحیان» یعنی: منتسبان به آیین عیسی ﷺ «و مجوس» یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد «و کسانی که شرک ورزیدند» یعنی: بت پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان «البته خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند» پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوند ﷻ کسانی را که برحقند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾

«آیا ندانستی که آنان که در آسمانها و زمینها سجده می‌کنند» از فرشتگان «و آنان که در زمینها» از مؤمنان انس و جن نیز برای خدا سجده می‌کنند. مراد از سجده در اینجا: سجده طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد «و» سجده می‌کنند برای او «خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان» سجده اینها: سجده انقیاد کامل و تسلیم بودن تام و تمام به فرمان حق تعالی است «و» سجده می‌کنند برای باری تعالی «بسیاری از مردم» به سجده طاعت «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است»

زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود «و هر که را خدا خوار کند» بدین‌سان که او را کافری بدبخت گرداند «او را هیچ گرمی دارنده‌ای نیست» که خوشبخت و عزیزش گرداند. یعنی: کسانی سجده کردن برای خدای عزوجل را فقط به این خاطر ترک می‌کنند که آن را ذلت و خواری‌ای می‌دانند، درحالی‌که سجده کردن برای حق تعالی در حقیقت کرامت و عزتی برای راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبر، ذلت بزرگی است که خداوند عزوجل هر که را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.

در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». «هرآینه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد» از آن جمله، گرمی داشتن و خوار ساختن هر کس که بخواهد. این آیه - چنان‌که از حدیث مذکور بر می‌آید - از آیات سجده تلاوت است.

﴿ هَذَانِ حَصَمَانِ أَخْصَمُوا فِي رِبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴾ (۱۱)

«این دو فریق» که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی‌ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، «دشمنان یک‌دیگرند» به‌قولی دیگر: مراد از دوفریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهما و مراد از کافران: عتبه و شبیه فرزندان ربیعه و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می‌شود». «که درباره پروردگارشان» یعنی: در باره دینش، یا در باره ذاتش، یا در باره صفاتش، یا در باره شریعت مقرر وی برای بندگانش؛ «با هم ستیزه کردند پس کسانی که کفر ورزیدند، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده است» یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می‌شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

﴿ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴾ (۲۰)

«آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می‌شود» صهر: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکمهای آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود «و پوست‌هایشان نیز» بدان گداخته می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سترد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صهر همین است آن‌گاه به حال اول خود بازگردانیده می‌شوند».

وَلَهُمْ مَقْعِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

«و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیاست» مقامع: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیا و آماده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر گزری آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جن و انس هر دو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَيْرِ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

«هر بار که بخواهند از آن» یعنی: از آتش دوزخ «بیرون روند از شدت غم» یعنی: به سبب شدت غمی که بر آنان مسلط است «در آن» آتش «بازگردانیده می‌شوند» با کوبیدن گرزها بر سرشان «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید. این جزای آن خصم کافر است اما پاداش خصم مؤمن:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ

ذَهَبٍ وَّلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾

«بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند» یعنی: خدا ﷻ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آرایند؛ «به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید» قشیری می‌گوید: مراد مرصع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان‌پر نیز وجود

داشته باشد چنان که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برایشان حلال است.

باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می‌باشد.

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

«و مؤمنان «به سخن پاکیزه رهنمون شدند» در دنیا. به قولی: مراد از ﴿الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾: (سخن پاکیزه)، کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این‌که: مراد از آن الحمد لله، یا قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می‌شود چنان‌که نفس کشیدن». «و به سوی راه ستوده رهنمون شدند» که همانا دین مقدس و پایدار اسلام است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَنكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: کسانی را که قصد داخل شدن به دین خدای عزوجل را دارند، از ورود به آن باز می‌دارند «و» باز می‌دارند از «مسجد الحرام» به قولی: مراد از آن خود مسجد الحرام است. به قولی دیگر: مراد کل سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در روز حدیبیه از ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به قولی دیگر: مراد از آن همه مکه است «که آن را برای مردم - اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین - یکسان قرار داده‌ایم» یعنی: مسجد الحرام را برای عموم مردم؛ اعم از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده‌ایم که در آن به طور برابر نماز می‌گذارند و طواف

می‌کنند. مراد از: ﴿وَالْبَادِ﴾ کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه‌نشینان یا غیرآنان.

فقها درباره حکم این آیه اختلاف نظر دارند. مالک رحمته الله می‌گوید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی برآنند که واردشونده به مکه می‌تواند در هرجایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقها برآنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرودآمدن در آن بازدارند. احناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به این که از رفتار عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

«و هر کس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم» الحاد در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جاده حق و استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن‌گاه به حرم پناه می‌برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به قولی: مراد از الحاد، شرک و قتل است. به قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به‌طور عام. ملاحظه می‌کنیم که در این آیه حتی صرف اراده کنجروی در مکه - بی آن که آن اراده به عمل گناه بینجامد - مستوجب مؤاخذه معرفی شده است و این نشان می‌دهد که صرف نیت و اراده انجام گناه در مکه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البته این حکم مخصوص مکه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکه دارد و به جهت این که مکه جای پاکسازی نفس و محل توبه و پاکی از کلیه گناهان است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبدا بن انیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله بن انیس به خشم آمده مرد انصاری را کشت آن‌گاه از اسلام مرتد شده به مکه گریخت. پس این آیه درباره وی نازل شد.

به روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابشان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ فِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۳۷﴾

«و» یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «چون برای ابراهیم جای خانه کعبه را معین کردیم» تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بوانا: معین و واضح ساختیم و در همانجا بر او «این» پیام را نازل کردیم «که با من چیزی را شریک مقرر مکن» گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه پرستی و پاک نگاه داشتن حریم بیت از شرک و بت پرستی، شرط حق تعالی بر پدران ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدران وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحِجِّ يَأْتُونَكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۳۷﴾

«و در میان مردم برای حج ندا درده» جمعی از مفسران گفته‌اند: چون ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو بانگ برآور و رساندنش بر عهده ما. آن گاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به قولی بر فراز حجرالاسود و به قولی بر فراز صفا و به قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، لبیک اللهم لبیک. نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی

که خدای عزوجل تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، پاسخ دادند: «لبيك اللهم ليبيك: به فرمان حاضریم بارخدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن کثیر آن را از ابن عباس و مجاهد و عکرمه و سعید بن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» ضامر: شتر لاغری است که سفر آن را خسته ورنجور کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند «از هر فج عمیقی» یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی شدند پس خداوند ﷻ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیه بعدی:

**لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَيْهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا
الْبَآئِسَ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾**

«تا شاهد منافی برای خویش باشند» به قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی هاست. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی ها یاد کنند. «ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمد بن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایام معلومات» عبارت است از: ده روز اول ذی الحجه که آخرین آن روز عید قربان می باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا ﷻ را یاد کنند «بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی» یعنی: شتر و گاو و گوسفند «روزی داده است پس، از آنها بخورید» خوردن حاجی یا قربانی کننده از گوشت هدی یا قربانی خویش، سنت است. از نظر احناف، خوردن اهداکننده هدی از گوشت هدیه نافله و هدیه حج تمتع و قران جواز دارد اما خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد «وبه درمانده فقیر بخورانید» بؤس: شدت فقر است پس اطعام فقرا از گوشت هدی امر لازمی است و این امر در نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه مستحب می باشد.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نَدْوَرَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

«پس باید آلودگی خود را بزدايند» يعنى: بايد حجاج و معتمران آلودگى هاى خود - چون درازى موها، ناخن ها و غيره - را از خود دور كنند و اين كار در روز عيد قربان انجام مى شود «و بايد كه به نذرهاى خود» كه در مناسك حج در مورد انجام دادن نيكوكارى ها بر گردن مى گيرند «وفا كنند» يا معنى اين است: بايد واجبات حج خویش را به جای آورند «و بايد كه بر گرد آن بيت عتيق طواف كنند» و اين طواف، «طواف افاضه» است كه از فرايض حج مى باشد، يعنى همان طوافى كه وقت آن بعد از روى جمره عقبه در روز عيد قربان آغاز مى شود. البته در حج طواف واجبى است كه عبارت است از: طواف وداع و نيز طواف سنتى است كه عبارت است از: طواف قدوم.

و خانه كعبه را «عتيق» ناميدند زيرا - چنان كه در حديث شريف آمده است - خداوند متعال آن را از تسلط جباران و ستمگران آزاد ساخته است. به قولى ديگر: عتيق به معنای «كريم» است، يعنى خانه بزرگ و گرامى. به قولى ديگر: عتيق، يعنى خانه كهن و قديمى زيرا نخستين خانه اى كه بر روى زمين ساخته شد، خانه كعبه بود و بعد از آن بيت المقدس بنا شد.

**ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ. عِنْدَ رَبِّهِ. وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْآثَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا
الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾**

«اين است حكم و هر كس حرمت خدا را تعظيم كند پس اين برايش نزد پروردگارش بهتر است»
 حرمت: عبارت از شعائر و عباداتى است - چه در حج و چه در غير آن - كه قيام به آنها واجب و كوتاهى در انجام آنها حرام است؛ و تعظيم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل كردن به موجب آنها و اجتناب از هر امرى كه مخالف مقتضای آنهاست «پس اين» تعظيم و بزرگداشت «برای او نزد پروردگارش بهتر است» در آخرت، نه سستی، بی توجهی و بی حرمتی به چیزی از این شعائر و مقدسات «و برای شما مواشى حلال کرده شد» كه عبارتند از شتر و گاو و گوسفند «مگر آنچه بر شما خوانده مى شود» از محرمت كه عبارت است از: گوشت خودمرده (مردار) و ديگر محرماتى كه همراه با آن در سوره هاى بقره، مائده، انعام و نحل ذكر شده است «پس، از پلیدی بتان اجتناب كنيد» رجز: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرك از مشرك جز با ايمان دور نمى شود چنان كه نجاست حسی جز با آب برطرف نمى گردد «و از سخن دروغ اجتناب كنيد» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، يا گواهى دروغ است. حق تعالى میان شرك و «قول الزور» جمع كرد زيرا شرك ورزیدن به خداوند عز وجل، در واقع سخن و گواهی ای دروغ و افترا بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَجِيءٍ ﴿٣١﴾

«در حالی که برای خداوند حنفاء باشید» جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می گیرد، بیزاری جوید «نه شریک گیرندگان برای او» چیزی از چیزها را «و هر کس به خدا شرک ورزد پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده» به سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به سوی حسیض کفر انحطاط کرده است «و مرغان او را ربوده اند» یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده اند «یا باد او را در مکانی دور افکنده است» و فروکوفته است، به گونه ای که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم کوفته، پاره پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حبط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به سراغ وی خواهد آمد.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعْبِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

«این است» حکم «و هر کس شعایر خدا را» یعنی: نشانه های دین وی را «بزرگ دارد» که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می شود چنان که مساجد و عبادات نیز از آن جمله اند «پس در حقیقت این» تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا ﷻ «از تقوای دلهاست» دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم در آن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

لَكَرَّ فِيهَا مَنْفَعُ إِلَٰهٍ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

«برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصاً «منافعی است» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصاً شتر است و از جمله منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است «تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف برآنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار «آن‌گاه جای فرود آمدن آنها» یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

وَكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهَا كَالْبُحْرِ الْوَعِيْدِ
 الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾

«و برای هر امتی» از امت‌های قبل از شما «منسکی معین ساخته ایم» یعنی: برای هر امتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم «تا نام خدا را» به تنهایی «یاد کنند» و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند «بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است» یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یاد کنند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نام خدا جل جلاله را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطر نشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود «پس خدای شما خدایی یگانه است» و هم اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است «پس به او منقاد شوید» با گردن نهادن به طاعت و عبادتش «و فروتنان را بشارت ده» مخبتین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند جل جلاله اند. آری، ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! بشارتشان ده به آنچه که خداوند متعال برایشان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّادِقِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٥﴾

«آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد» یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند ﷻ حذر کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان «و آنان که بر هر چه بر سرشان آید» از بلایا و محنتها در راه طاعت خداوند متعال «صبرپیشگانند و برپادارندگان نمازند» در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن «و آنان که از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می‌رسانند و صدقه می‌کنند. پس «مخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده‌اند.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعِيرٍ ۗ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ ۖ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ ۖ فَإِنَّا وَجَّحْتُ جُؤْهَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ ۗ وَالْمُعْتَرَّ ۗ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣١﴾

«و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار داده‌ایم» همان شترانی را که به خانه کعبه اهدا می‌کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه ﷺ، اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند «برای شما در آنها خیر است» یعنی: برای شما در آنها منافع دینی و دنیوی است. چنان‌که گذشت «پس نام خدا را بر آنها یاد کنید» در هنگام ذبح آنها «درحالی که بر پای ایستاده‌اند» صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند «پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد» یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتنند؛ «از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد». «و به قانع و معتر بخورانید» قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی‌کند. اما معتر: فقیری است که خود را بر شما پیش می‌افکند تا به وی چیزی بدهید «این‌گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم» که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن‌که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند «باشد که شکر کنید» این نعمتی را که خدای منان بر شما ارزانی کرده است.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ النُّقُورُ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَبَشِّرِ
 الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

«هرگز گوشتهای آنها به خدا نمی‌رسد» یعنی: گوشتهای این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به سوی باری تعالی بالا نمی‌رود «و نه خونهای آنها» که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این که گوشت و خونند به خدا جَلَّ جَلَّالَهُ نمی‌رسند «ولی این تقوای شماست که به وی می‌رسد» یعنی: پاکی و تقوای دلهای شما همان چیزی است که خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد «این گونه آنها را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن که شما را راه نمود» به سوی خود؛ باآموختن دین و شریعت و هموار کردن راه رضا و محبت خویش. مراد از ﴿لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ﴾ الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است «و محسنان را بشارت ده» به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا جَلَّ جَلَّالَهُ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن منذر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می‌ریختند و آن خونها را به سوی کعبه می‌افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا...﴾ در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله علیه ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا: هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاهی ما نزدیک نشود».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ ﴿٢٨﴾

«قطعا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ غائله‌ها و توطئه‌های مشرکان را از مؤمنان دفع می‌کند. به قولی معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ حجت مؤمنان را بلند و برتر می‌گرداند «زیرا

خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد» بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند.

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

«به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست» و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با دست و زبان مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکایت می‌بردند اما آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این که آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیه کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن که خدای عزوجل مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اولین آیه‌ای است که در مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (۳۸) از همین سوره است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالَّذِينَ فِيهَا يُدْكِرُونَ ﴿٤٠﴾

«همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند» مراد از دیار، شهر مکه است «جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخن‌شان که می‌گفتند: پروردگار ما خدا جَلَّ جَلَلُهُ است، از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است «و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می‌شود، ویران ساخته می‌شد» یعنی: اگر این جنگ و پیکار با دشمنان که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای انبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعاً اهل شرک بر

اوضاع مسلط می‌شدند و همه اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می‌شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خدا ﷻ و اقامه ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به‌قولی دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی عليه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی عليه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم مساجد ویران ساخته می‌شد «و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می‌دهد» مراد از نصرت دادن خدا ﷻ: نصرت دادن دین و اولیای وی است «زیرا خداوند سخت قوی است» و بر یاری دادن دوستانش تواناست و «عزیز» و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شایان ذکر است که خدای عزوجل این وعده‌اش را با مسلط کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کسرها و قیصرهای عجم محقق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمن نهی از ویران کردن معابد اهل ذمه است ولی اهل ذمه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است اما مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگذارند.

الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ



آری! حق تعالی نصرت می‌دهد «کسانی» را «که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند» که این اوصاف و خصوصیات امت ربانی و نشانه دولت و شوکت آنهاست. با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده، واجب گردانیده است «و عاقبت همه کارها از آن خداست» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر وی برمی‌گردد، نه به دیگران. این جمله نیز تأکیدی است بر تحقق وعده حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش.

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد».

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

«و اگر تو را تکذیب کنند» ای محمد ﷺ! «قطعا پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند» نوح عليه السلام را «و قوم عاد» هود عليه السلام را «و قوم ثمود» صالح عليه السلام را «و قوم ابراهیم» ابراهیم عليه السلام را «و قوم لوط» لوط عليه السلام را. این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا ﷺ است که متضمن وعده الهی به هلاک کردن تکذیب‌کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت ﷺ برافراشتند و خدای عزوجل پرچم‌هایشان را واژگون کرد، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امت‌های انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ بِكَيْفٍ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

«و همچنین تکذیب کردند «اهل مدین» شعیب عليه السلام را «و نیز موسی تکذیب شد» از سوی فرعون و کسانش «پس کافران را مهلت دادم» یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افگندم «سپس آنها را فروگرفتم» به عذاب، بعد از سپری شدن آن مهلت «بنگر، عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و دگرگون ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتا به هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟.

فَكَانَ مِنْ قَرِيبٍ أَهْلَ كَنْعَانَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَثُرُ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ ﴿٤٥﴾

«و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها بر سقفهای خود فروافتاده است» به سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقفهای آنها فرو ریخته و به کلی ویران شده‌اند «و چه بسیار چاه‌های معطل» یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به قولی معنی این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند «و چه بسیار قصرهای بلند و افراشته» مشید: بلند و سر به فلک کشیده است. به قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودش ده و آراسته است. یعنی: چه بسیار قصرهای سر به فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و

آلات خود متروک و خالی مانده‌اند. حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم‌پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نبود کردیم پس باید دروغ انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

«آیا در زمین گردش نکرده‌اند» این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین برمی‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند «تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند» یعنی: تا به سبب مشاهده این پدیده‌های عبرت آموز، دل‌هایشان چنان شفاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه را که باید، دریابند «یا گوش‌هایی که با آن بشنوند» آنچه را که باید بشنوند؛ از کلام الهی که انبیایشان برآنان می‌خوانند؟ «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند» یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلا و دل‌هایشان است پس به سبب این خلل، دل‌هایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى...﴾: (و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود) «اسراء / ۷۲» نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ...﴾: (در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند).

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

«و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند» از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی آنان، به شیوه استهزا و تمسخر است «با آن که هرگز خداوند وعده‌اش را» در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی داشتن دوستانش «خلاف نمی‌کند» و وعده او پیشی جسته است پس لابد آمدنی است «و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید» یعنی: مدت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدت

طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین روست که به آنان مهلت می‌دهد اما اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به تأخیر افگندن عذاب از آنان به سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیا است که پر از ترس و هراس و سختی باشند.

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند که - مثلاً - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است.»

حسن بصری؛ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیادبرانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هر کس بدان حد برسد، او را عذاب می‌کند و هر کس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.

۲- خدای سبحان قومی را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتی یک‌تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌ای را به سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ لَّمَّا وَهَىٰ ظَالِمَةٌ لِّهَا وَهَىٰ ظَالِمَةٌ لَّمَّا أَخَذَتْهَا وَإِنَّ الْمَصِيرَ ﴿٤٨﴾

«و چه بسا شهری که مهلتش دادم در حالی که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فرو گرفتم و بازگشت به سوی من است» یعنی: چه بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفار زمان رسالت خاتم صلی الله علیه و آله ، ستمکار بودند اما من پس از مدتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به سوی حکم من است.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

«بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم» و مأموریت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس «پس آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آموزش» گناهان گذشته‌شان «و» برای آنان است «روزی نیک» که همانا بهشت برین است.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

«و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کند و سست ساختند، «عاجزکنان» یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان نمی‌کنیم «انان» بی‌شک «اهل دوزخند».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَعَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

«و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبی را نفرستادیم» به‌قولی: رسول کسی است که با ارسال جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به‌سوی او به‌طور آشکار و گفت‌وگوی شفاهی و رویاروی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام با او، به‌سوی خلق فرستاده شده‌است اما نبی: کسی است که فرستادن وحی به‌سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به‌قولی دیگر: رسول کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به‌تبلیغ آن شریعت مأمورش کرده است اما نبی کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده‌است. گفتنی است که حدیث شریف ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمار انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام را پرسیدند، فرمودند: ایشان صدویست و چهار هزار تن‌اند اما چون از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صدوسیزده تن‌اند، جمعی‌اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبی یا رسولی را نفرستادیم؛ «جز این که چون آرزویی به‌خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در اُمْنیه وی می‌افکند» اُمْنیه: یعنی در سخن و تلاوت وی «آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند» یعنی: القای شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد «سپس خدا آیات خود را محکم و استوار می‌کند» یعنی: آنها را در دلهای پیروان مخلص دین خود،

پابرجا و ثابت می گرداند «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنچه که شیطان القا می کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همه اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان برماند و متنفر سازد - از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از باشگاههای قوم خود نشستند و درحالی که سوره: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ﴾ رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تلك الغرائق العلی، و ان شفاعتها لترتجی: این غرائق برتر، بی گمان شفاعت آنها امید برده می شود». مراد از غرائق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزوجل بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان که ابن کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی اساس دانسته اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرائق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزوجل برداشته می شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده

خداوند ﷻ باطل می شود که: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾: (ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد) «مائده / ۶۷».

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/ ۴۶-۴۴». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/ ۱۵». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/ ۴-۳».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افگند) این است که: چون رسول خدا ﷺ در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوششهای برخی از منتسبان به مسیحیت و یهودیت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها درباره حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است. سپس بطلان شبهات بی‌پایه آنان به دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی‌اثر ساختن القآت شیطان از سوی خدای سبحان می‌باشد.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

«تا خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند، فتنه‌ای بگرداند» یعنی: آزمایشی، یا گمراهی‌ای «برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری شک و نفاق است «و نیز» القای شیطان را آزمایش یا گمراهی‌ای بگرداند «برای آنان که دل‌هایشان سخت است» یعنی: برای مشرکان «و هرآینه ستمگران» یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان «در ستیزه‌ای بس دور و درازند» یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی بسیار سختی قرار دارند.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

«و تا آنان که به ایشان علم داده شده است» نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزوجل و نسبت به دین و آیات وی «بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حق است» یعنی: حقی نازل شده از نزد پروردگار توست «و بدان ایمان آورند» یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند «و دل‌هایشان برای او خاشع گردد» یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمره نفوذ و تمکین قرآن است «و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند راهبر است» در امور دینشان «به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهات دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

«و کافران همواره از آن در تردیدند» یعنی: آنها همواره درباره قرآن، یا درباره دین در شک و تردیدند «تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد» و بناگاه غافلگیرشان کند «یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید» و آن عذاب روز قیامت است. آن روز از این روی عقیم است که در آن برای کفار گشایش و راحتی نبوده و برایشان بسی بی‌خیر و بدفرجام است. به قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است چراکه فرزندان زنان در آن به قتل می‌رسند و آن زنان به منزله زنانی می‌گردند که نازا و ستروند، گویی اصلاً فرزندی نزاده‌اند. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده و گفته است: «صحیح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیه بعد می‌فرماید:

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾

«در آن روز، پادشاهی فقط از آن خداست» یعنی: سلطه قاهرانه و استیلائی تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است «میان آنان حکم می‌کند و» در نتیجه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته

کرده‌اند» یعنی: به مقتضای ایمانشان عمل کرده‌اند «در باغهای پرناز و نعمت خواهند بود» یعنی: در آن باغها مستقر می‌گردند و در انواع ناز و نعمت غوطه‌ور می‌شوند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿٥٧﴾

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند» یعنی: کسانی که کفر به خدای عزوجل را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند «برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود» که به نحوی بسیار خفت‌بار آنان را در احاطه خویش می‌گیرد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾

«و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند» ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده‌اند «و آن‌گاه کشته شده» اند در جهاد «یا مرده‌اند» در حال هجرت «قطعا خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد» در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ناز و نعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تأکل من ثمار الجنة: ارواح شهدا در جوف‌های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول فی سبیل الله والمتوفی فی سبیل الله بغیر قتل هما فی الأجر شریکان: کشته شده در راه خدا و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هر دو در پاداش شریکند». «و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است» و بی‌حساب روزی می‌بخشد.

لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

«البته آنان را» یعنی: آن مهاجران در گذشته یا شهید را «به جایگاهی که آن را می‌پسندند» و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است «در می‌آورد» به علاوه این‌که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است «و هر آینه خدا دانا» است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاقشان «بردبار است» از سر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

﴿ ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوِّبَ بِهِ، ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾ ﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ سنتی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: «آری! حکم این است و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند» یعنی: هر کس ظالم را به اندازه ظلمی که بر وی رفته است، مجازات کند و بر آن نیفزاید «سپس مورد تعدی قرار گیرد» یعنی: همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود، بعد از آن‌ستم اول، باز بر وی ستم روا دارد «قطعا خدا او را نصرت خواهد داد» یعنی: کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد «چرا که خدا بخشایشگر آمرزگار است» یعنی: او بر مؤمنان بسیار عفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره گروهی (سریه‌ای) از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که در ماه محرم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در ماه حرام با ایشان نجنگند اما مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان تجاوز کردند آن‌گاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عزوجل ایشان را بر مشرکان نصرت عنایت کرد.

ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ الْبَلَّ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي الْبَلِّ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾

«این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که «شب را در روز درمی آورد و روز را در شب درمی آورد و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست» در آوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می شود و روز کوتاه - چون زمستان - و گاهی روز دراز می شود و شب کوتاه - چون تابستان - پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده‌های بزرگی توانا باشد، بی گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات کردن عاصی نیز تواناست و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به سخنان بندگان شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکنااتشان بر او پنهان نمی ماند لذا مظلومان را بی یار و یاور نمی گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْتَ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿١٦٣﴾

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزّه و از آنچه ستمگران می گویند پاک و میراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦٣﴾

«آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرم می گردد» با گیاهانی که در آن می روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود «بی گمان خداوند لطیف است» پس علم و فضل وی به هر چیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریک بین است «آگاه است» به تدبیر و سامان دهی امور بندگان و بر آنچه که به صلاح ایشان می باشد.

لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ۗ وَابْتَغَى الْاَرْضَ لَهَا لَهٗوَ الْغَنِيِّ الْحَكِيْمُ ﴿٦٤﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرف پس همه محتاج رزق و روزی وی اند «و بی گمان خداوند بی نیاز است» و به چیزی احتیاج ندارد، درحالی که همگان به وی محتاجند «حمید است» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْاَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ وَيُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ اَنْ تَقَعَ عَلٰى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ ﴿٦٥﴾

«آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است» از چهارپایان، درختان، رودخانه‌ها، معادن، خاک، آب، هوا، عناصر و غیره «برای شما رام گردانید» و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد «و کشتی‌ها را که در دریا به فرمان او روانند» یعنی: همچنین کشتی‌ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید «و آسمان را از آن که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می‌دارد» زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاه‌ها و مدارات معین آن می‌باشد، بی آن که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن‌گاه که خودش بخواهد، آنها به امر و مشیت وی فرومی‌افتند چنان‌که به بعضی از شهاب سنگ‌ها اجازه می‌دهد که بر زمین بیفتند «بی گمان خداوند نسبت به مردم رؤوف و رحیم است» یعنی: به آنان بسیار بارآفت و بسیار مهربان است، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد.

وَهُوَ الَّذِي اَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُوْرٌ ﴿٦٦﴾

«و اوست آن که شما را زندگی بخشید» بعد از آن که جماد بودید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به پایان رسیدن عمرهایتان «و باز شما را زنده می‌کند» در هنگام برانگیختن برای حساب و عقاب «بی گمان انسان سخت ناسپاس است» یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن‌که این نعمتها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عزوجل بر زنده کردن بعد از مرگ نیز از همین باب است، با آن‌که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْتزَعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٧﴾

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت. به‌قولی دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شده قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امتی موضعی قرار دادیم که در آن حج و قربانی می‌کند^۱ «که آنان بدان عمل می‌کنند» یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی عليه السلام تا بعثت عیسی عليه السلام به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی عليه السلام تا بعثت محمد صلى الله عليه وآله وسلم به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد «و به‌سوی پروردگار خویش بخوان» یعنی: این گروه ستیزه‌گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عزوجل و یکتاپرستی و ایمان به وی فراخوان «زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری» راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

وَإِنْ جَدَلُواكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«و اگر با تو مجادله کردند» یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ «پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است» یعنی: پس کار

^۱ علامه سید ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأركان الأربعة» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محققان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

آنان را به خدای سبحان بسپار و به آنان این سخن را که دربرگیرنده تهدید و وعید است، بگو و نیز به آنان بگو:

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

«خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه» شما مسلمانان و کفار «با یکدیگر در آن اختلاف می کردید» از امر دین «داوری می کند» پس در آن هنگام است که حق از باطل بازشناخته می شود.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

«آیا ندانسته ای» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! قطعاً دانسته ای و یقین نموده ای «که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می داند» از جمله آنچه را که شما در مورد آن با هم اختلاف می ورزید «اینها همه» یعنی: تمام دانستنی های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعاً این بر خدا آسان است» یعنی: قطعاً احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند عَلَّمَ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

«و به جای خدا چیزی را عبادت می کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است» یعنی: بتانی را می پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند «و چیزی را» می پرستند «که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست» از دانش عقلی ای که به وجهی از وجوه بر جایز بودن آن پرستش دلالت کند، یا دانش نقلی ای که آن را از خدا عَلَّمَ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می پرستند «و هیچ یاری دهنده ای برای ستمکاران نیست» که عذاب خداوند عَلَّمَ را از آنان دفع کند.

وَإِذَا نُنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيَّنَّتْ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَيْهِمْ
 ءَايَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مَن ذَلِكُمْ أَنْتَارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» آیات بینات: آیاتی است که بر عقاید حق و احکام الهی دلالت روشنی دارد. آری! چون این آیات روشن ما بر آنان خوانده شود؛ «در چهره کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی» زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن، نشانه خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویدا است، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند. به قولی: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی نمی‌کنند «نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» یعنی: چیزی نمانده که به رسول خدا ﷺ و اصحابشان حمله‌برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها. اصل سَطَوُ: به معنای قهر است «بگو: آیا آگاهتان کنم» و شما را خبر دهم «به بدتر از این» یعنی: به ناخوش‌آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خودخوری و خشمگین شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند؟ آن چیز بدتر «دوزخ است» که خدای قهار آن را برای شما آماده ساخته و «خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است» یعنی: دوزخ چه بد جایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندد.

يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٍ فَاسْتَعْمُوا لَهُ ۗ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ ۗ وَإِن يَسْأَلْتَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾

سپس خداوند متعال درباره حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مثلی می‌زند و می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید» گویی می‌فرماید: مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس مثل این معبودان باطلشان را بشنوید: «هرآینه کسانی را که جز خدا می‌خوانید» از بتان، ای مشرکان! «هرگز مگسی نمی‌آفرینند» حتی بر آفریدن مگسی توانا نیستند، با آن‌که مگس ذاتا حقیر و بی‌ارزش و جسما نیز کوچک است «هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند» یعنی: هرچند پرستشگران و پرستش‌شدگان همه برای آفریدن آن جمع شوند اما از آفریدن حتی یک مگس هم عاجزند «و اگر آن مگس

چیزی از آنان بر باید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیر آن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند «طالب و مطلوب هر دو ناتوانند» بتان همچون طالب‌اند، از حیث این‌که آفرینش مگس را طلب می‌کنند، یا بازپس گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می‌طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٦﴾

«خداوند را چنان‌که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: او را چنان‌که حق تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان‌که حق معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند «در حقیقت خداست که توانای غالب است» برخلاف خدایان دروغین مشرکان که جماداتی اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زیان و ناتوان از هر امر دیگری.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٧﴾

«خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند» مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل علیهم‌السلام «و» نیز رسولانی را برمی‌گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام پس از میان خیل عظیم فرشتگان، فرشته‌ای را برگزیده او را به‌سوی انبیا می‌فرستد و باز انبیا علیهم‌السلام را به‌سوی مردم، یا فرشته را برای قبض ارواح مخلوقاتش، یا برای فراهم آوردن چیزهایی که اسباب بهره‌مندی آنهاست، می‌فرستد «بی‌گمان خدا شنواست» سخنان بندگان را «بیناست» به آنان و می‌داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٨﴾

«آنچه پیش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، می‌داند» یعنی: خداوند جل جلاله آنچه را که فرستادگانش - اعم از فرشتگان و بشر - انجام می‌دهند می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به

تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند. یا مراد این است: خداوند عز وجل آنچه را که مردم از اعمال خیر و شر پیش فرستاده‌اند و آنچه را که به تأخیر افکنده‌اند، می‌داند «و همه کارها به سوی خدا بازگردانیده می‌شود» لذا او بر همه چیز محیط و مسلط است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَزْكَوٰٓءًا وَّاسْجُدُوْا وَّاعْبُدُوْا رَبَّكُمْ وَاَنْفَعُوْا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿٧٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید» یعنی: نمازی را که خدای عزوجل آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هرکس در آنها سجده نمی‌کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی‌ها برآنند که این آیه، آیه سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می‌باشد نه سجده تلاوت. آنها در باره حدیث وارده در این باب نیز گفته‌اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه نقل شده است، آن را رد می‌کند زیرا ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه سجده‌های تلاوتی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، برشمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. «و پروردگارتان را بپرستید» یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند عز وجل شما را بدانها امر کرده است، به‌جای آورید «و کار خیر انجام دهید» یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهم آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می‌باشد چنان‌که نفع رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صله رحم نیز از بهترین خیرهاست «باشد که رستگار شوید» به رحمت و رضای الهی در روز قیامت؛ به وسیله انجام دادن این اوامر.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ؕ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ؕ مَلَّةً اٰیٰتِكُمْ اِيْرٰهِيْمَ ؕ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ وَفِيْ هٰذَا لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شٰهِيْدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُوْنُوْا شٰهَدًاۙ عَلٰى النَّاسِ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَاَعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰٓئِكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰٓئُ وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ﴿٧٨﴾

«و در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا عز وجل عبارت است از: به‌کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به‌طور کلی به‌جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است. جهاد بر سه نوع است: جهاد با دشمن آشکار مانند کفار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. آری! در راه خدا عز وجل جهاد کنید؛ «چنان‌که حق جهاد اوست» یعنی: خالصانه

برای خدا عَلَيْهِ السَّلَام جهاد کنید و در راه او با مال، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حق جهاد «اوست که شما را» ای مسلمانان! «برگزید» برای دین خود «و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد» یعنی: هیچ دشواری و سختی ای بر شما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامه زندگیتان مشروع گردانید... مثلاً برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو، سه، چهار زن و حتی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفار است، می تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست. آری! خداوند عَلَيْهِ السَّلَام با مکلف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفاره دادن در آنچه که کفاره ودیت و ارش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد. چنان که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرموده اند: «بعثت بالحنفية السمحة: من به دین حق گرای آسان برانگیخته شده ام».

«آیین پدرتان ابراهیم» نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، بر شما وسیع گردانیدیم. اما زجاج در تفسیر آن گفته است: «از آیین پدرتان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پیروی کنید». ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می باشند. یا ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی اند. «او» یعنی: خداوند عَلَيْهِ السَّلَام «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ﴾ (و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند) «بقره / ۱۲۸». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده اید «تا این پیامبر بر شما گواه باشد» با تبلیغ و رساندن قرآن «و شما بر مردم گواه باشید» بر این که پیامبران شما پیامهای الهی را به آنان رسانده اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امتهایی که شریعت خداوند عَلَيْهِ السَّلَام را به آنها رسانده اید، گواه باشید «پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به خاطر شرف و فضیلت بسیار آنهاست «و به خدا چنگ زنید» یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید «او مولای شماست» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست «چه نیکومولایی و چه نیکویاری دهنده ای است» یعنی: او در ولایت و

کارسازی امور شما و نصرت دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتاست.

﴿سوره مؤمنون﴾

مکی است و دارای (۱۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت‌گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت - که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است - می‌پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک چهره ایشان زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می‌شد. روزی وحی بر ایشان درحال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی‌مان بدار و خواریمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می‌شود آن‌گاه قرائت کردند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...﴾ تا ده آیه را تمام نمودند».

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ۱

«به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند» ولی نه همه آنان بلکه مؤمنانی که گردآورنده صفات زیراند:

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ ۲

«کسانی که در نمازشان خاشعند» خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرم‌دلی است. به‌قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود.

در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (آقا) خاشع و فروتن بود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت‌بخش و روح‌افزا خواهد بود. چنان‌که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

حاکم در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام نماز، نگاهشان را به سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فروانداختند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

«و آنان که از لغو روی گردانند» روی گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجه به آن. لغو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

«و آنان که زکات را می‌پردازند» به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع‌رسانی به مسلمانان گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن‌کثیر چنین بر می‌آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

«و آنان که فروج خود را نگاه می‌دارند» فرج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاه‌های خود را از هر آنچه که برایشان حلال نیست، نگاه می‌دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

«مگر بر همسران خویش» یعنی: انسان در به کار بردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسرانشان - که در شهوت‌رانی‌شان با آنها هیچ سرزنشی نیست - نگه دارند «یا بر آنچه که ملک یمینشان است» یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگه‌داشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزانشان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فرارویشان وجود نداشته‌باشد؛ از قبیل این که آن کنیزک - مثلاً - خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت‌رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان‌که می‌فرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

«پس هر که سوای این طلب کند» یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را «آنان از حد درگذرندگانند» یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برایشان حلال نیست لذا ستمگر و گنه‌کارند. جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾

«و آنان که امانت‌های خود را» چون بر آن امین قرار داده شوند؛ «و عهد خود را» چون عهد و پیمانی ببندند؛ «رعایت می‌کنند» امانت: چیزی است که انسان بر آن ایمن ساخته شده و بر آن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ حجت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرک و حجتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولی درباره کودکان تحت تکفلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعه اسلامی در حق رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. اما عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگه‌داری.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

«و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند» با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تام و تمام و خواندن اذکار مشروعه آنها. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد خداوند جل جلاله محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا جل جلاله». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۰﴾

«این گروه» یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق «ایشانند وارثان» یعنی: شایستگان و ذی‌حقان به این‌که میراث‌بر باشند، میراث‌بر چه چیزی؟:

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾

«آنان که فردوس را به ارث می‌برند» یعنی: مستحق آن می‌شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانه آن قرار دارد. به‌قولی معنی این است: ایشان منازل کفار را در بهشت به میراث می‌برند زیرا - چنان‌که از احادیث برمی‌آید - خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده است «آنان در آنجا جاودانه اند» و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «إذا سألتم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلى الجنة وأوسط الجنة ومنه تفجر أنهار الجنة وفوقه عرش الرحمن: چون از خدا بهشت را درخواست می‌کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه ام‌المؤمنین رضی الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ تا رسید به ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ﷺ این چنین بود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ﴿١٣﴾

«و هرآینه انسان را از سلاله‌ای از گل آفریدیم» اصل آن همان گلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن‌کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می‌گوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٤﴾

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم» یعنی: نطفه سفید را به خون بسته سرخرنگ مستطیل شکلی متحول کردیم «پس آن خون بسته را به صورت مضغه گردانیدیم» یعنی: به صورت گوشت پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطور بعدی، آن گوشت پاره بی‌شکل و هیأت، به گوشت پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود «پس آن گوشت پاره را استخوانهایی چند ساختیم» که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند «بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم» یعنی: بر هر استخوانی - به همان مقداری که مناسب و درخور آن است - گوشتی رویانیدیم «آن‌گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر» یعنی: آن‌گاه درجین - بعد از آن‌که جمادی

بیش نبود - روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم «پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است» یعنی: خدای سبحان از آن روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می باشد. از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ...﴾ من گفتم: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾. پس همان گونه که گفته بودم نازل شد».

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ ﴿١٥﴾

«سپس شما بعد از این قطعاً می میرید» یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل هایتان، خواهناخواه به سوی مرگ رهنوردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

«سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می شوید» از قبرهایتان به سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

«و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم» طرائق: عبارتنند از طبقات آسمانها که لایه به لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده اند «و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم» یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه داشتن آنها و نیز از تمام عرصه آفرینش خویش غافل نبوده ایم که آن را همین گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می کنیم و نیز کسانی را که در زمین به سر می برند حفظ می کنیم از این که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرات دیگر و فضای بیرونی خود بیفکند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَالنَّاعِلِ ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ ﴿١٨﴾

«و از آسمان آبی را فرود آوردیم» یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده‌ای که در آن به سر می‌برند، وابسته به این آب است «به اندازه» یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشد کنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباه می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: «حتی خدای عزوجل به سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد اما خود زمین آنها قدرت تحمل بارانهای زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شنزار داشته و طبیعت آن تحمل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به سوی آن می‌فرستد و در فصل بارانهای موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکنده و آن را به سرزمین مصر می‌فرستد، که آب زمین را سیراب می‌کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته‌نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می‌گرداند».

«و آن را در زمین جای دادیم» یعنی: آب باران را در زمین مستقر گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه‌ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که گنجینه‌های فیاضی برای آب بارانند «و هرآینه ما بر بردن آن تواناییم» یعنی: چنان‌که بر فرود آوردن این آب توانا بودیم، بر از بین بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فرورودن آن در لایه‌هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی می‌کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاوَاكِبٌ كَبِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١١﴾

«پس با آن آب، برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم» جنات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها بهره گرفته و به وسیله

آنها تر و تازه و خرم و سرخوش می شوید. فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره مند می شود «و از آنها می خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به عنوان قوت و غذا نیز استفاده می کنید.

وَشَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لَّآ كَلِينٍ ﴿٢٠﴾

«و آفریدیم» برای شما «درختی را که از طور سینا بیرون می آید» مراد، درخت زیتون است که بخشنده ترین، منفعت بارترین و پر برکت ترین درختان است «به وجهی می روید که از آن روغن برمی آید» یعنی: میوه آن درحالی می روید که دارای روغن زیتون است «و نان خورشی برای خورندگان است» یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صبغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می گیرد.

در حدیث شریف آمده است: «كلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة: روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّتُفَكَّرَ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

«و البته برای شما در چهارپایان» شتر و گاو و گوسفند «عبرتی است» که می باید از آفرینش و وظایف آنها به قدرت عظیم الهی پی ببرید و از آنها درس بگیرید «شما را از آنچه در شکم آنهاست» یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به سوی پستانهای آنها سرازیر می شود «می نوشانیم» زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادی چون کاه و علف که حیوان از آن می خورد و تبدیل نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابه بی بدیلی، بزرگترین مایه عبرت برای عبرت گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است «و برای شما در آنها منفعتهای بسیار است» یعنی: بجز لبنیات و فرآورده های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به عنوان تخت روان و وسیله نقل و انتقال بهره می برید، نتاج آنها، پشمها، روده ها و موهای آنها... «و از آنها می خورید» بهره گیری از گوشت آنها لذت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی های مختلف دیگری که از مواد بدن آنها تهیه می کنید!.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

«و بر آنها سوار می شوید» یعنی: بر شتر مخصوصا نه بر بقیه چهارپایان حلال گوشت - مانند گاو و گوسفند - سوار می شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده است که در ایام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیله آن انجام می گرفته است «و» نیز «برکشتی ها» در سفرهای دریایی تان سوار می شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

«و هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را پرستید» به یگانگی زیرا «شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی کنید» از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن گاه که غیر او را می پرستید؟

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَوَلَّىٰ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

«پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند» یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: «این شخص جز بشری مانند شما نیست» یعنی: او در بشریت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست «می خواهد بر شما برتری جوید» یعنی: جوای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح عليه السلام را از دعوت وی متنفر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیک نگویند «و اگر خدا می خواست قطعا فرشتگانی می فرستاد» یعنی: آن اشراف برای اثبات مقوله باطل خویش گفتند؛ اگر خدا عز وجل فرستادن پیامبری را برای شما می خواست، یقینا فرشتگانی را به سوی شما به رسالت می فرستاد نه بشری مانند شما را «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکانمان نشنیده ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بَدِيعٌ جِنَّةٌ فَتَرَىٰ صُورَهُ بِهَيْبَةٍ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾

«او نیست مگر مردی که به وی عارضه دیوانگی است» یعنی: او دیوانه است و نمی‌داند که چه می‌گوید «پس تا چندی در کار او درنگ کنید» یعنی: تا چندی درباره‌اش دست نگاه‌دارید و او را تحمل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادعا بردارد، یا که بمیرد و از دست وی راحت شویم.

چون نوح عليه السلام این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خدای عزوجل نابودیشان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و خدای عزوجل نیز به او وحی فرستاده بود که: (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده است) «هود/۳۶».

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿٣٦﴾

«نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده» برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی، از آنان انتقام بگیر «از آن روی که مرا تکذیب کردند» و پیام‌هایت را نپذیرفتند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطِنٍ وَأَهْلِكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٣٧﴾

«پس به‌سوی او وحی فرستادیم که فلک را» یعنی: کشتی را «زیر نظر ما» یعنی: با حفظ و رعایت ما «و وحی ما» یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیت ساختن آن؛ «بساز پس چون فرمان ما در رسید» و عذاب را نازل کردیم «و تنور به فوران آمد» تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عزوجل فوران و جوشش آب را در آن نشانه آغاز طوفان گردانید. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح عليه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند «و» وارد کن «خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است» در هلاک ساختنشان. آنان عبارت بودند از: زن

نوح عليه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح عليه السلام ایشان را با همسرانشان به کشتی وارد کرد «و با من در باب کسانی که ستم کردند، سخن مگو» با درخواست نجاتشان از عذاب «زیرا آنان غرق شدنی هستند» و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «جمعا هشتاد نفر از انسانها در کشتی نوح عليه السلام راه یافته بودند».

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَكَ فَقُلْ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّنا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

«پس چون راست نشست» یعنی: قرار گرفتی و وارد شدی «تو با آنان که همراه تو» از خانواده و پیروانت «بر کشتی» و همه بر آن سوار شدید؛ «بگو: همه ستایشها خدایی‌راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد» یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح عليه السلام فرمان داد تا در هنگام داخل شدنش به کشتی و به‌قولی در هنگام خارج شدن از آن، چنین بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح عليه السلام به بارگاه خدای عزوجل در برابر این نعمت عظمی، به دنبال دعایش به بارگاه اوست.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُزْلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾

«و بگو پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آر و تو بهترین فرود آورندگان» و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

«هرآینه در این» ماجرای که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح عليه السلام و همراهانش و نابود کردن کفار «البته آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت گیرندگان «و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم» یعنی: ما آزمایش‌کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت شناخته شوند.

﴿۳۱﴾ قُرْآنًا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرَأَ آخِرِينَ

«سپس بعد از آنان قرنی دیگر را آفریدیم» یعنی: بعد از هلاک ساختن قوم نوح علیهم السلام، قوم یا امت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می کردند،^۱ پدید آوردیم. اکثر مفسران برآنند که مراد از آنان: قبیله عاد - قوم هود علیهم السلام اند.

﴿۳۲﴾ فَارْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۲﴾

«پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم» که در میان خودشان به دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینانشان به سخن او بیشتر از اطمینانشان به سخن کس دیگری باشد که از جایی دیگر به سویشان می آید و آن پیامبر هود علیهم السلام بود. پیام هود علیهم السلام نیز مانند دیگر پیامبران این بود: «که خدا را پرستید، جز او برای شما معبودی نیست» یعنی: هود علیهم السلام آنان را به سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران علیهم السلام امتها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می کنند، این امر مهم، عبارت از پرستش خدای عزوجل، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود. «آیا پروا نمی کنید؟» یعنی: آیا از خداوند متعال نمی ترسید تا شرک ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

﴿۳۳﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاتِهِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿۳۳﴾

«و ملا از قوم وی» ملا: اشراف و رؤسای قوم اند «که کافر شده و دیدار آخرت» و حساب و عقاب آن «را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم» و به بسیاری اموال و رفاهیت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم «گفتند: این شخص» یعنی: این پیامبر «جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن می خورید، می خورد و از آنچه شما می نوشید، می نوشد» این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتری نباشد.

^۱ قرن: در قرآن به سه معنای فوق به کار رفته است.

وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ أَنْكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٢٤﴾

«و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید» در اوامر و نواهی وی «در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود» در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد.

از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

أَيُّدِكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: «آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهید شد» زنده از قبرهایتان چنان‌که در دنیا بودید، بعد از آن‌که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

﴿ هَيَاتَ هَيَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴾ ﴿٢٦﴾

«وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید» یعنی: بیرون‌آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز - که این پیامبر به شما وعده می‌دهد - بعید اندر بعید است.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٧﴾

«زندگانی جز این زندگانی این جهانی نیست» زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می دهی «می میریم و زنده می شویم» در همین دنیا و لاغیر «و دیگر برانگیخته نمی شویم» بعد از مرگ.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

«او» یعنی: هود عليه السلام «جز مردی که بر خدا دروغ بسته» در ادعای نبوت و در وعده رستاخیز «نیست» و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد «و ما او را تصدیق کننده نیستیم» و هرگز ادعای او را باور نمی کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كُذِّبْتُ ﴿٣٩﴾

«گفت» هود عليه السلام «پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرت ده» یعنی: بعد از آن که هود عليه السلام دانست که آنان به هیچ وجه تصدیق کننده او نیستند دعاکنان به بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِحَّ مِنْ نَدِيمِينَ ﴿٤٠﴾

«فرمود» خداوند عز وجل در حالی که دعای هود عليه السلام را اجابت کرد «به اندک زمانی» یعنی: بعد از اندک زمانی «سخت پشیمان خواهند شد» از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

«پس - به حسب وعده راست - آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت» جبرئیل عليه السلام بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دلهایشان از آن بانگ ترکید و پاره پاره شد، از سویی دیگر خداوند عز وجل بادی کشنده فرستاد و آنان را به وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند «پس آنها را چون خاشاک درهم شکسته گردانیدیم» غثاء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان که آن خس و خاشاک درهم می شکنند «پس دوری باد بر گروه ستمکاران» یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾

«آن‌گاه بعد از آنان» یعنی بعد از هلاک کردنشان «قرنهای دیگری را» یعنی: نسلها و امتهای دیگری را «پدید آوردیم» به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب: بودند. به قولی دیگر: آنان بنی‌اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امتهای دیگری بجز امتهایی باشند که خداوند ﷻ اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان‌که در (آیه ۹) از سوره ابراهیم - بعد از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود - می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾: (و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ‌کس دیگری به حالشان آگاهی ندارد).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ ﴿٤٣﴾

«هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه بازپس می‌ماند» یعنی: هیچ امت و گروهی که در یک قرن به سر می‌برند، نه از اجلهای نوشته‌شده برای خود پیشی می‌گیرند و نه از میعاد مقرر خویشتن عقب می‌مانند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رَسُولًا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ آحَادِيثًا فَبِعَدَا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

«باز پیامبران خود را پی‌پی فرستادیم» به سوی امتهای، یکی از پی دیگری «هر بار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند» اکثریت آن امت «پس از پی آوردیم بعضی» از امتهای سرکش «را پس از دیگری» در نابود ساختن به وسیله عذاب «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست «پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند» یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت بر ایشان باد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

«پس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم» آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نه معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سوره «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجت واضح و آشکار.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

آری! موسی و هارون را فرستادیم: «به سوی فرعون و ملاوی» ملا: اشراف و سران قوم‌اند «پس استکبار ورزیدند» یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلف به آن پایبند شدند، هم از این روی در برابر حق و حقیقت گردن نهند «و قومی گردنکش بودند» که بر مردم برتری جسته و با در پیش گرفتن شیوه تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِيدُونَ ﴿٤٧﴾

«پس گفتند» فرعون و اشراف قوم وی «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم» یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ «و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند» یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدعی الوهیت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

فَكَذَّبُوهُمْ فَأَكْفَرُوا مِنَ الْمُنْهَكِينَ ﴿٤٨﴾

«در نتیجه، آن دو را دروغ‌گو خواندند» یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند «پس، از زمره هلاک‌شدگان گشتند» با غرق شدن در دریا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

«و هر آینه ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم، باشد که آنان راه یابند» یعنی: باشد که قوم موسی عليه السلام به وسیله تورات به سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند. ابن کثیر می گوید: «بعد از آن که خدای عزوجل تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به طور عام با عذاب ریشه کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

«و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم» یعنی: نشانه ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صنع بدیع ما دلالت می کنند. و نفرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هر دوی آنها یکی است و آن تولد عیسی از مریم علیهما السلام بدون مقاربت مردی با وی است «و آن دو را بر زمینی بلند» و مکانی مرتفع «جای دادیم که دارای استقرار» بود، یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پر از میوه و نعمت بود «و دارای آب روان بود» معین: آب جاری و زلال چشمه هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می دهد:

اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می کردند.

يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾

«ای پیامبران» یعنی: گفتیم ای پیامبران! «از چیزهای پاکیزه بخورید» طیبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت بخش باشند «و کار شایسته کنید» که با شرع و قانون من موافق باشد «که من به آنچه انجام می دهید، دانایم» چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی ماند و یقیناً من شما را بر حسب اعمالتان پاداش می دهم.

آری! این خطابی است برای تمام پیامبران عليهم السلام ولی نه در یک بار زیرا پیامبران عليهم السلام در زمانهای مختلفی فرستاده شده اند پس معنی این است که هر یک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته اند. در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی پذیرد و بدانید که او

مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده‌است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره / ۱۷۲». سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

وَإِنَّ هَدِيَّةَ أُمَّتِكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و گفتیم خطاب به پیامبران علیهم‌السلام «در حقیقت این امت شما، امتی یگانه‌است» یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همه شما دین و دعوت یگانه‌ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به سوی عبادت خدای یگانه لاشریک می‌باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید «و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید» یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می‌گردد انجام ندهید، به این که غیر من را با من شریک گردانید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

«پس پراکنده ساختند» پیروان انبیا و امتانشان «کار دین خود را در میان خویش پاره‌پاره» یعنی: دین خویش را با آن که در اصل و اساس یک دین است، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ «هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است» یعنی: هر فرقه‌ای از این گروه‌های اختلاف‌کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی که تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحد الله جل جلاله چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي عَمْرِيَّتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

«پس تا مدتی آنان را در غفلتشان واگذار» یعنی: ای محمد ﷺ! کفار مکه و کفار اهل کتاب را تا چندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند و از به تأخیر افتادن عذاب آنان دل‌تنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذب شوند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ ﴿٥٥﴾ مُسَارِعُهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

«آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم» در این دنیا، به‌خاطر آن است که: «می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟» یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این اموال و فرزندان برایشان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برایشان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برایشان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند جل جلاله دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است». در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا خداوند جل جلاله اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هر کس که خدای عزوجل دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به‌ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائتش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! بوائت وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر این‌که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عزوجل بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند».

آن‌گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به‌سوی خوبی‌ها را در سه آیه این چنین بیان می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

«بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند» یعنی: کسانی که از بس از خداوند عَلَّامٌ بیمناکند، با وجود آن که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به‌سر می‌برند چنان‌که حسن بصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

«و آنان که به آیات پروردگار خویش» که به‌سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی «ایمان می‌آورند» و به همه آیات و کتاب‌های او باور دارند «و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند» یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءًا تَآتَا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

«و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند» در راه خدا عَلَّامٌ از زکات و صدقات «درحالی‌که دل‌هایشان ترسان است که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند» یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند عَلَّامٌ نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن‌گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به‌سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی گردند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت: یا رسول‌الله! (کسانی که می‌دهند آنچه را داده‌اند در حالی‌که دل‌هایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می‌کنند و شراب می‌نوشند اما در عین حال از خدای عزوجل می‌ترسند؟ فرمودند: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله عزوجل: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد اما در عین حال از خدای عزوجل می‌ترسد».

أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

«آناند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند» زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند «و آناند که در انجام آنها پیش می‌تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می‌جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می‌جویند.

وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا مَكْتَبٌ بِمَا تَعْمَلُ بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٣﴾

«و ما هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازیم» در انجام دادن اعمال نیک پس - مثلا - هر کس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می‌تواند اشاره کند و هر کس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین‌گونه است رخصت‌های دیگر شریعت مقدس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلف سلب می‌شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان تکلیف و توان با یکدیگر است. طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامه بر آراسته شدن به صفات خواص، یعنی سبقت‌جویندگان به سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی‌ای، دستیابی به کرامتهاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حد و سع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافله نیکان عقب بمانند «و نزد ما کتابی است» که در آن کارنامه اعمال هر یک از مکلفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده «که به حق سخن می‌گویند» یعنی: در آن کارنامه، حق مطابق با واقعیت بی هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است «و بر آنان ستم کرده نمی‌شود» با کم ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرٍ مِّنْ هَذَا وَهُمْ أَعْمَلُ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمَلُونَ ﴿٦٤﴾

«نه، بلکه دل‌هایشان از این، در غفلت است» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن می‌گویند در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است «و آنان جز این، عمل‌هایی دارند که انجام دهنده آنند» یعنی: کفار جز این که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

حَقِّ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ ﴿٦٤﴾

«تا آن گاه که نازپروردگانشان را به عذاب گرفتار ساختیم» یعنی: در غفلت خویش ماندند تا آن گاه که چون آسوده حالان و خوشگذرانانیشان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ «بناگاه به فریاد درمی آیند» و زاری و التماس و داد و ولوله سر می دهند. در این هنگام است که به آنان گفته می شود:

لَا تَجْتَرُوا الْيَوْمَ إِنَّا لَا نُنصِرُونَ ﴿٦٥﴾

«امروز زاری نکنید» یعنی: در آن هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع هایشان به آنان می گوئیم: امروز زاری و داد و فریاد شما بی فایده است «چرا که از جانب ما قطعاً یاری نمی یابید» یعنی: از عذاب ما باز داشته نمی شوید و کسی هم به یاریتان نمی آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلائی شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می فرماید:

فَذَكَاتُ آيَاتِي نَتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ ﴿٦٦﴾

«در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می شد» در دنیا. مراد آیات قرآن است «و شما بودید که بر پاشنه های خود بازمی گشتید» یعنی: اعراض کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازمی گشتید و حتی شنیدن پیام ما را بر نمی تابیدید.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَمِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

«در حالی که به آن تکبر می ورزیدید» یعنی: در حالی که به تولیت بیت الحرام کبر می ورزیدید، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آید. شایان ذکر است که مردم مکه در تکبر ورزیدن به خانه کعبه و افتخار کردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می گفتند: هیچ کس نمی تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم «درباره آن شب هنگام افسانه سرایی و پریشان گویی می کردید» مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه سرایی می کردند و عمده افسانه گویی هایشان بدگویی از قرآن و طعن زدن در آن بود. هجر: به فتح هاء، هذیان گویی است. یعنی: درباره قرآن هذیان گویی می کردید.

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، کسانی را که شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم‌آرایی می‌کنند، نکوهش می‌کند اما شب‌نشینی و محفل‌آرایی برای طاعت خدا عز وجله، مانند مجالس علم و مجالس ذکر، بسی نیکو و پر ثمر است.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که سبب اقدامشان بر کفر، یکی از عوامل پنج‌گانه‌ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می‌شود و هریک از آنها به‌خودی‌خود کافی است که برگرداننده‌شان از ایمان باشد. در این آیه به بیان دو عامل از آنها می‌پردازد، عامل اول: عدم تدبر و اندیشیدن آنها در قرآن است «آیا در این سخن نیندیشیده‌اند» زیرا اگر در معانی قرآن تدبر و اندیشه می‌کردند، یقیناً حقانیت آن برایشان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند. عامل دوم این است: «یا مگر چیزی برایشان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود» لذا این عامل، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟! درحالی‌که اگر آنان نیک می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان، به این جهت بوده است که باری تعالی این خیر را برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان. عامل سوم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

«یا پیامبر خود را درست نشناخته‌اند پس به او ناآشنایند» یعنی: یا مگر پیامبر خود ص را به راستگویی و امانتداری نشناخته‌اند پس چون از او بیگانه‌اند لذا از سرانکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی‌که روشن است که آنان او را به اوصاف راستگویی و امانتداری شناخته‌اند و هرگز دروغگویی و خیانتی را از او تجربه نکرده‌اند. عامل چهارم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كِرْهُونَ ﴿٧٠﴾

«یا می‌گویند او جنونی دارد؟» درحالی‌که آنان نیک می‌دانند که پیامبر ص برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می‌گویند «بلکه او حق را» که عبارت از دین استوار و مبین الهی است

«برایشان آورده ولی بیشترشان حق را خوش ندارند» به سبب تعصب و سرسختی ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریتشان حق را دوست ندارند اما اقلیتشان با آن که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست دار حق نیستند، ایمانشان را آشکار نمی سازند.

وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ

۷۱

«و اگر حق» تعالی «از هوی و هوسهایشان پیروی می کرد» یا اگر اصول و پیام های حق به همان شیوه ای می آمد که آنان دوست دارند؛ «قطعا آسمانها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می شد» پس تفسیر آیه کریمه بر دو وجه است؛ اول این که: اگر حق تعالی - چنان که آنان دوست دارند - با خود شریکی قرار می داد، بی شک آسمانها و زمین تباه و بی انتظام می شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می بود که آنان می گویند - از وجود خدایان متعدد به همراه خدای یگانه - در آن صورت قطعا خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می کردند و در نتیجه اختلاف آنها همه کائنات به نابودی کشیده می شد. و همانند این استدلال است فرموده باری تعالی: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ که تفسیر آن در (آیه ۲۲، سوره انبیا) گذشت.

«بلکه حق این است که ذکر خودشان را بر آنان آورده ایم» یعنی: کتابی را برایشان آورده ایم که یادنامه فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ﷺ از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است «ولی آنها از ذکر خود روگردانند» یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامه فخر و شرف آنهاست، بی اعتنایند و این بی اعتنایی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست.

عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرَجًا فَخَرَجَ رَيْكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزْقِينَ ۷۲

«یا از آنان مزدی مطالبه می‌کنی؟» یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن بازمی‌دارد این است که می‌پندارند: تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد یا مقرری‌ای می‌طلبی پس از همین‌روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن‌که می‌دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته‌ای. حتی خداوند ﷻ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به‌دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است «پس خراج پروردگارت بهتر است» یعنی: رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند، برایت از آنچه ذکر شد، بهتر است «و او بهترین روزی دهندگان است».

خلاصه این‌که: آنان در عدم اجابت گفتن به دعوت رسول خدا ﷺ، هیچ عذر و حجتی ندارند.

وَلَا تَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾

«و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی» پس سزاوار است که به ندای دعوت لبیک گویند، نه این‌که رد و انکار پیشه کنند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَوِّنُ ﴿۷۴﴾

«و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه راست» که تو آنان را به سوی آن فرا می‌خوانی؛ «به در افتاده‌اند» و به سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته

می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند).

❖ **وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾**

«و اگر بر آنان رحمت می‌آوردیم و آنچه بر آنان از سختی» یعنی: از قحطی و خشکسالی «وارد آمده است برمی‌داشتیم، در طغیانشان پای می‌فشرده» یعنی: درسرکشی و گمراهی‌شان اصرار می‌ورزیدند و در طغیانشان سر برمی‌داشتند «باسرگشتگی» یعنی: در بیراهه گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سر به هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می‌فشرده.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتک علی مضر، اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان». خدای عزوجل دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوانهای گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد.

در بیان سبب نزول آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و پیوند رحم سوگند می‌دهم و التماس می‌کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کرک) را خورده‌ایم! پس خدای عزوجل نازل فرمود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَضُرُّعُونَ ﴿٧٦﴾

«و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم» به قولی: مراد همان گرسنگی‌ای است که در سالهای قحطی دامنگیر مشرکان مکه شد «ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند» یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند «و به زاری در نیامدند» و حتی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

حَقِّ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مَبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

«تا وقتی که دری از عذاب دردناک برآنان گشودیم» به قولی: مراد عذاب آخرت است. به قولی دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است «بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند» یعنی: از هر خیری متحیر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند. ابلاس: نومیدی از هر خیری است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

«و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دلها را آفرید» آری! این نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزاها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید اما شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: «چه اندک سپاسگزارید» به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این که شکر می‌گذارید ولی اندکی.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

«و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» چنان‌که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا برویند «و به‌سوی او محشور خواهید شد» یعنی: بعد از پراکنده شدن در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

«و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند» آری! فقط اوست - به طور انفراد و بالاستقلال - نه دیگری «و اختلاف شب و روز از اوست» زیرا آنها را چنان آفریده که پی‌درپی می‌آیند، نه از حرکت سست می‌شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم‌دیگر جدا می‌شوند چنان‌که در روشنایی بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی روز دیگر و شبی از پی شبی دیگر است «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت باری‌تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالِ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

«بلکه گفتند» کفار مکه «مانند آنچه پیشینیان» یعنی: پدرانشان یا کفار امتهای گذشته «گفته بودند».

قَالُوا أءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾

گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟» آری! چنین گفتند در حالی که این نحوه نگاه، صرفاً بعید انگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقل و اندیشه ندارد و الا، نه علم چنین حقیقتی را نفی می‌کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی آن‌که در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده‌اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی‌بهره است. شبهه دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلاَّ أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

«درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند» یعنی: قبل از بعثت محمد ﷺ نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند اما ما ندیدیم که پدران ما برانگیخته شوند «این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست» یعنی: این وعده‌ها دروغ‌پردازیهای پیشینیان است که به‌عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی است که ساخته و پرداخته دروغ‌پردازان است.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به مردم مکه در مقام پرسش از آنان: «زمین و هر که در آن است از آن کیست؟» و به چه کسی تعلق دارد؟ «اگر می‌دانید» و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید. مراد از (هر که در آن است)، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

«زودا که گویند: از آن خداست» یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هر که در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند ﷻ معترفند «بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: چنانچه شما به این حقیقت که

زمین و هرکه در آن است از آن خداست و او آفریننده زمین و متصرف آن می‌باشد، مقرر و معترفید پس چرا با باری تعالی خدایان دیگری را که به خوبی می‌دانید مالک هیچ چیزی نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا نُنْقِطُ ﴿٨٧﴾

«بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت، این همه از آن الله است» یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار آنهاست «بگو» ای محمد ﷺ «پس آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ چیز در آسمانها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدوده قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در حدیث شریف آمده است: «آسمانها و آنچه در آنهاست، در برابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است».

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

«بگو: کیست آن که ملکوت هر چیزی به دست اوست» ملکوت: فرمانروایی است «و او پناه می‌دهد» غیر خود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد «و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟» یعنی: هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا ﷻ را از کسی بازدارد و هیچ کس بر یاری دادن و به فریاد رسیدن او در برابر خدا ﷻ قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

«خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: پس چگونه دستخوش افسون می‌شوید؟» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در

نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر خدای عزوجل را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقلهایتان را ربوده است؟!!

بَلْ آتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠﴾

«بلکه حق را برایشان آوردیم» یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزشها و در همه چیز حق است و پیروان آن نیز برحق اند «و قطعاً آنان دروغگویند» در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادعای ایمان به خدا عزوجل، در انکار روز آخرت و در هر موضع‌گیری که با اسلام مخالف است.

مَا أَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَمَّا لَبَّضْنَهُمْ عَلَىٰ بَعْضِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ



«خدا هیچ فرزندی نگرفته است» زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست «و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را که آفریده بود، با خود می‌برد» یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می‌بود، یقیناً هر خدایی مخلوقاتش را بالاستقلال در حوزه تصرف و حیازت خویش می‌گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفرداً و به‌تنهایی بر آنان نافذ می‌ساخت، در این هنگام عرصه فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر جدا می‌شد و نهایتاً بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت‌نمایی در میان آنها اجتناب‌ناپذیر بود «و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می‌آمدند» یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می‌کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می‌گرفت، همچنان‌که عادت پادشاهان بنی‌آدم است و در این هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعاً صلاحیت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیت، ثابت و محقق شد و این‌که جز یک خدا نمی‌تواند به کار ربوبیت و پروردگاری بپردازد، این حقیقت نیز روشن می‌شود که آن خدای واحد، همان خداوند عزوجل است. این دلیل چنان‌که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز

با پدرش در ملکش کشمکش می‌کند^۱ «منزه است خدا از آنچه وصف می‌کنند» یعنی: منزه است از شریک و فرزند.

عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٣﴾

«دانای نهان و آشکار است» یعنی: فقط باری تعالی دانای نهان و آشکار است اما غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعاً نهان و غیب را نمی‌داند «پس برتر است» خداوند متعال «از آنچه شریک می‌آورند» در ملک و فرمانروایی وی.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿١٣﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٤﴾

و چون حجت بر کافران اقامه شد، اینک باری تعالی به پیامبرش چنین خطاب می‌کند: «بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی» یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده‌ای، مشاهده کنم؛ «پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده» یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ دعا می‌کردند: «وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرِمَفْتُونٍ: خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

^۱ همین روزهایی که بنده مشغول ترجمه این تفسیر شریف هستم، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بی‌نوا وی در غربت و آوارگی به‌سر می‌برد.

وَلِنَا عَلَيَّ أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِ رَوْنٌ ﴿٩٥﴾

«و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب «بر تو بنمایانیم» ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

أَدْفَعِ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

سپس حق تعالی پیامبرش را به‌سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: «بدی را به شیوه‌ای که» آن شیوه «نیکوتر است» از غیر آن «دفع کن» این شیوه نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکی و احسان «ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم» یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

«و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم» همزات شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

«و پروردگارا! از این که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم» زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی، برانگیختن به شر و برگرداندن از خیر کار دیگری نیست. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب رضی الله عنه از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند: «باسم الله أعوذ بكلمات الله التامة من غضبه وعقابه ومن شر عباده ومن همزات الشياطين وأن يحضرون: به‌نام خدا به کلمات تامه او پناه می‌برم از

خشم وی و عقابش و از شر بندگان و از وسوسه‌های شیاطین و از این که حاضر شوند». نقل است که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه این دعا را به کسانی از فرزندان او که به حد بلوغ می‌رسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

حَقِّقْ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿١٩﴾

«تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید» یعنی: آنان در غفلت خود به سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب غفلت بیدار شده آن گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرا بازگردانید. ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٢٠﴾

آری! مرا بازگردانید: «باشد که در سرایی که بگذاشتم» یعنی: در دنیا «کار نیکی انجام دهم» چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر «نه چنین است» هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم «این سخنی است که او گوینده آن است» یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد «و پیشاپیش آنان برزخی است» یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند «تا روزی که برانگیخته شوند» که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به انتظار امر خدا عز وجل واگذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند، اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار می‌یابد چنان که در حدیث شریف آمده است: «... پیوسته در آن (یعنی در قبر) معذب است».

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢١﴾

«پس چون در صور دمیده شود» به دمیدن «نشور» که نفخه دوم است اما نفخه اول، عبارت است از: نفخه «صعق» که زندگان از خلاق را می‌میراند.¹ صور: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: «دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد» یعنی: دیگر به نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حالشان سودی می‌بخشد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه ازدواج نمود، فرمود: «به‌خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فانه منقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من».

پس این استثنایی در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است «و از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: در عرصه قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هر کس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البته این در هنگام نفخه محشر است اما بعد از مستقر شدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنان‌که در این فرموده باری تعالی می‌خوانیم: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ «صافات/۲۷».

فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾

«پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان سنگین باشد «آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست‌داشتنی خود و نجات‌یافتگان از امور بیم‌انگیز.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾

«و کسانی که کفه میزان اعمالشان سبک باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان در مقابل گناهی که دارند، سبک باشد «پس آن گروه‌اند که به خود زیان زده‌اند» یعنی: خود را تباه ساخته‌اند و آنچه را که به‌نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا «همیشه در جهنم می‌مانند».

¹ نگاه کنید به سوره [زمر/ ۶۸] .

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾

«آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند» لَفَح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است «و آنان در آنجا ترش‌رویند» کَالِح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد و افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوخته گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به‌طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین‌گونه‌اند.

أَلَمْ تَكُنْ تَكُنْ ءَايَتِي تُنزِلَ عَلَيْكُمْ فَاكْتُمْتُمْ بِهَا كَذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

«آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد» در دنیا «و شما آنها را» با الفاظ و معانی آنها «دروغ نمی‌پنداشتید» و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند جل جلاله نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

«می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد» یعنی: لذتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مال و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾

«پروردگارا! ما را از اینجا» یعنی: از دوزخ «بیرون بر پس اگر باز هم برگشتیم» در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم «در آن صورت ستم‌پیشه خواهیم بود» بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان‌که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿١٠٨﴾

«می فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید» یعنی: در دوزخ گم و گور شوید، به گم شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می شود: گم شو! «و با من سخن نگویند» در باب برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می شود و نه سبک ساخته می شود.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا فَاغِرْنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١١٩﴾

«در حقیقت گروهی از بندگان من بودند که می گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی» ایشان مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدس و متعالی وی اقرار و اعتراف می کنند.

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرَاتًا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١٢٠﴾

«و شما» کفار «آنان را به مسخره گرفتید» با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را «تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد خدا جَلَّ جَلَالُهُ را فراموش کردید «و شما بر آنان می خندیدید» در دنیا، از این که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَاقِرُونَ ﴿١٢١﴾

«من هم امروز به پاس آن که صبر کردند» بر آزار و تسمخرهای شما «به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان» که این سرمنزل مراد، همانا دست یابی شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١٢٢﴾

«می فرماید» خداوند جَلَّ جَلَالُهُ، یا فرشته ای که مأمور پرسش آنان است: «چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید؟» چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می کند تا

این حقیقت را برایشان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَيْتَنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ﴿١١٣﴾

«می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز مانندیم پس پرس از شمارگران» یعنی: از کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا پرس از فرشتگان نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می‌شمارند. بدین سان است که از شدت هول و هراس، شمار سالها را فراموش می‌کنند.

قُلْ إِنْ لَيْتَكُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

«می‌فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید» یعنی: در زمین جز درنگی اندک، نمانده‌اید «کاش شما می‌دانستید» چیزی از علم را تا آن مدت اندک را به طاعت خداوند ﷻ و آماده شدن برای روز قیامت سپری می‌کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

«آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم» و بی ثواب یا عقاب رهایتان می‌کنیم؟ «و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟» با حشر و نشر تا شما را در برابر اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَبِيرِ ﴿١١٦﴾

«پس برتر است الله» یعنی: منزه است از این که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند «فرمانروای برحق» که فرمانروایی علی‌الاطلاق سزاوار اوست و فقط او فرمانروای برحق است زیرا فرمانروایی دیگران از بین رفتنی

و زوال‌پذیر است «هیچ معبودی جز او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی‌قدر» پس وقتی او پروردگار عرش گرانمایه است، چگونه پروردگار آنچه که پایین‌تر و فرودست‌تر از آن است، نمی‌باشد؟

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١٧﴾

«و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود» برهان: حجت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصه هستی پروردگاری جزا جَلَّ جَلَلُهُ وجود ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود «و حسابش فقط با پروردگارش می‌باشد» پس او خواه‌ناخواه مجازاتش می‌کند «در حقیقت کافران رستگار نمی‌شوند» در روز قیامت.

نسفی می‌گوید: «خداوند جَلَّ جَلَلُهُ این سوره کریمه را با: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آغاز کرد و آن را با: ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ به پایان آورد. وه! در میان آغاز و انجام آن چه فاصله بزرگی است.»

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١٨﴾

«و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشاینده‌گانی» و فقط رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی‌نیاز می‌گرداند درحالی‌که رحمت دیگران او را هرگز از رحمت بی‌نیاز نمی‌کند. بدین‌سان، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به وی اقتدا کنند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: «یا رسول‌الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً، وأنه لا یغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی إنک أنت الغفور الرحیم: بارخدایا! من بر خود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی.»

شایان ذکر است که دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می‌گذشت پس در گوش وی خواند: ﴿أَفْحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...﴾ تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در

اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه از بین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت بیمار برای درمان با قرآن است.

﴿سوره نور﴾

مدنی است و دارای (۶۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی این فرموده خدای متعال است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید».

موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازلی و سرمدی الله ﷻ، آن نور لایزال آسمانها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

«این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم» سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد «و آن را فرض گردانیدیم» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم «و در آن آیاتی روشن نازل کردیم» تکرار (انزلنا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرود آوردن این سوره است، به دلیل احکامی که این سوره دربرگیرنده آن می‌باشد «باشد که پندگیرید» لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدمه سوره می‌باشد.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَشَهَادَةٌ عِنْدَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

«زن و مرد زناکار» که هنوز ازدواج نکرده‌اند؛ «به هریک از آنان صد تازیانه بزنید» یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جلد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حد زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتفافی نیست، چنان که خواهد آمد. اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد - هرچند یک بار - و مرتکب زنا گردند، حد آنها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این‌که حد زنای مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست. اما در خصوص حد زنای بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می‌باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است. اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه ۱۶ و ۱۵ سوره «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این‌که آیه کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدم گردانید، این است که انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روشهای گوناگون، او را به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیه ست خصال: ثلاث فی الدنیا وثلاث فی الآخرة، أما التی فی الدنیا، فیزهّب البهاء ویورث الفقر وینقص العمر، وأما التی فی

الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالى، وسوء الحساب وعذاب النار: ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت اما آن که در دنیاست، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را از بین می برد، فقر را به جا می گذارد و عمر را کم می کند و اما آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ». «و نباید در اجرای حکم خدا درباره آنان دچار رأفت شوید» رأفت: رحمت و دلسوزی است. به قولی: رأفت، رقیق ترین عواطف مهر و دلسوزی است «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید» یعنی: اگر به یگانگی خدا ﷻ و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به اسامه بن زید رضی الله عنه - آن گاه که در باره فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری ای را دزدیده بود شفاعت کرد - فرمودند: «اتشفع فی حد من حدود الله: آیا در حدی از حدود خداوند ﷻ شفاعت می کنی؟» سپس به پاخاسته خطبه ای ایراد کرده و فرمودند: «إنما أهلك الذين من قبلکم أنهم كانوا إذا سرق فيهم الشريف تركوه وإذا سرق الضعيف أقاموا عليه الحد وأيم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها: جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میانشان شخص شریفی دزدی می کرد، او را آزاد می گذاشتند اما اگر شخص ضعیفی دزدی می کرد، حد را بر وی اقامه می کردند و سوگند به خدای عزوجل که اگر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله دزدی کند، بی گمان دستش را قطع می کنم». «و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند» برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می گوید: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

احناف و حنبلی ها برآنند که باید تمام حدود الهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

اما ابزار زدن تازیانه: علما اتفاق نظر دارند بر این که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در

حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

«مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی‌کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی‌گیرد» یعنی: غالب زناکاران - چه مرد و چه زن - چنین گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه - به عکس آیه قبل - مرد بر زن مقدم ذکر شد زیرا در اینجا سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند.

هدف آیه کریمه - بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا - بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیه ۳۲) از همین سوره: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ...﴾ منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾

«و کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند» مراد از زنان محصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند «آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند» که به ارتکاب زنا از سوی آنان گواهی دهند «به آنان هشتاد تازیانه بزنید»

یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنیید «و ابدا شهادتی را از آنها نپذیرید» یعنی: دو کیفر را برایشان جمع گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «ابدا» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعا با هم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگرشهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره رضی الله عنه به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. «و آن گروه، همانا فاسقند» فسق: بیرون رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از حد با ارتکاب گناه است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا جل جلاله و مردم عادل شمرده نمی‌شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعا سه خصلت می‌شود».

دلیل این‌که در آیه کریمه مخصوصا از زنان محصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت زدن به آنان زشت‌تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است ولی مردان نیز - بی هیچ خلافتی میان علمای این امت - در این حکم به زنان ملحق می‌شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می‌نامند، نه نسبت دادن اتهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می‌دهد، حد قذفی نیست. علما در باره شرطهایی که در تهمت‌زننده و مورد اتهام قرار گرفته، مورد اعتبار است، بحثهای درازدامنی دارند که در کتب فقه به تفصیل بیان شده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

«مگر کسانی که توبه کردند پس از این» یعنی: پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) «و به صلاح آوردند» اعمالشان را. یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند «به‌راستی که خدا آمرزنده مهربان است» به همین جهت، اتهام‌زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول گواهی وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت‌زننده (قاذف) توبه کرد، گواهی وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه بر آن است که استثنا فقط به جمله اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی

برداشته می شود اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و ازبین نمی رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد.

وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَمِيسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

بعد از آن که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد، اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصی است. «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند و جز خودشان گواهانی دیگر ندارند» تا به نسبت زنایی که به همسران خویش داده اند، گواهی دهند «پس شهادت یکی از آنان این است که چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند» یعنی: گواهی ای که حد قذف را از مرد ساقط می کند، این است که چهار بار به نام خدا شهادت دهد «که او از راستگویان است» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد: «و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است.

آری! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی ها با سوگند اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

«و از او» یعنی: از زن «عذاب» یعنی: اجرای حد «ساقط می شود، در صورتی که چهار بار به خدا گواهی دهد» به این مضمون که: «او» یعنی: شوهرش «از دروغگویان است» در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع می شود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا - از نظر ایشان - چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

وَالْخَمِيسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠﴾

«و پنجمین بار» یعنی: پنجمین گواهی آن زن باید این باشد: «که خشم خدا بر او باد» یعنی: بر زن باد «اگر او» یعنی: شوهرش «از راستگویان باشد» در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این‌که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این‌که: مرد غالباً ننگ دارد از این‌که زنش را به زنا متهم کند، مگر این‌که واقعا راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این‌که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌هایشان داشته باشد ندارد، برخلاف این‌که به در خواست خشم خداوند عز وجل برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

اما حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری می‌شود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این‌که همجنس‌بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاح‌دید حاکم است. در بیان سبب نزول آیات (ملاعنه) روایت شده است: هلال بن امیه رضی الله عنه شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را باز گفت اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را از وی نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که چنین شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر وی حد قذف جاری می‌کنند. اما هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود، گفت: ولی من امیدوارم که خدای عزوجل برایم از این بن‌بست گشایشی فراهم کند. همان‌بود که نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...﴾ در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغه (ملاعنه) را جاری کردند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خداوند توبه پذیر حکیم است» بی گمان به کسی از آن دو تن که دروغگوست، عذاب بزرگی می‌رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به سویش رجوع کند، توبه پذیر است و بر وی به رحمت بازمی‌گردد و با بازگشتنش از گناه، توبه وی را قبول می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم «لعان» یا اجرای حد مشروع و مقرر کرده است، حکیم و فرزانه است. آری! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

«در حقیقت، کسانی که افک در میان آوردند» افک: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیدتنا عایشه صدیقه ام‌المؤمنین رضی‌الله عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه رضی‌الله عنها را در بیان سبب نزول این آیات روایت کرده‌اند که حاصل آن این است: عائشه رضی‌الله عنها به حکم قرعه در غزوه بنی‌مصطلق با رسول خدا ﷺ همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن‌بند حضرت عائشه رضی‌الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن که به کجاوه خویش برگشت، متوجه این امر شد و برای یافتن گردن‌بند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان - به گمان این که عائشه رضی‌الله عنها در کجاوه خویش است - حرکت کرد، وقتی عائشه رضی‌الله عنها از جست‌وجوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محل اتراق کاروان باقی ماند، از آن سوی دیگر، صفوان بن معطل رضی‌الله عنه که دنباله نگهدار کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی‌الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی‌الله عنها را در ربوده بود پس صفوان استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفت، عائشه رضی‌الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی‌درنگ چهره خویش را پوشانید. صفوان حتی یک کلمه با عائشه رضی‌الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی‌الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر را گرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (افک: بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متهم کردند و گفتند آنچه گفتند اما خدای عزوجل با نازل کردن هجده آیه، براءت حضرت عائشه رضی‌الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین

آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند «عصبه‌ای از شما هستند» عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی رئیس منافقان، زیدبن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان. معنی (منکم) این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهره در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برایتان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق می‌گیرد زیرا خدای عزوجل با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیون‌ها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. اما بعضی از مفسران، خطاب: ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ﴾: (آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید) بر خانواده ابوبکر صدیق رضی الله عنه حمل کرده‌اند زیرا بیان براءت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستانهای عفت و پاکی، جایگاه خاصی را احراز کرد. «برعهده هر فردی از آنان» که در این بهتان دست داشته؛ «سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است» به سبب آلوده شدن به ترویج این بهتان «و آن کس از آنان که بخش عمده آن تهمت را عهده‌دار شده است، برایش عذاب بزرگی است» که او عبدالله بن ابی و به قولی حسان بن ثابت بود.

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رویداد افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند. سپس خدای عزوجل آن تهمت‌زنندگان را با ۹ امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

أُولَٰئِكَ سَمِعْتُمْ ظَنَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾

«چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند» یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: زن ابی ایوب انصاری رضی الله عنه در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی شنوی که مردم درباره عائشه چه می گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام ایوب! تو خود رابه جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می شدی؟ ام ایوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی ایوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. «و» چرا همه مؤمنان «نگفتند: این دروغی آشکار است» و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همه مؤمنان مانند ابی ایوب رضی الله عنه سخن می گفتند، بی شک این ادبی رفیع و شایسته شأنشان بود. ابن کثیر می گوید: «بهتان بر ام المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال افتخار که ام المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اگر در این کار کمترین شایبه ای می بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی کردند».

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: «چرا» فروروندگان در این تهمت «بر» اثبات و صحت سخنانشان در «آن» بهتان «چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده اند، آنان» یعنی: فروروندگان در بهتان علیه عائشه رضی الله عنها «نزد خداوند» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگوییانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده اند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

توبیخ سوم این است: «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید» ای تهمت زندگان به حریم عفت ام المؤمنین «به شما عذابی بزرگ می رسد» یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جمله آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانتان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به سوی او توبه کار آیند، رحم می کند. ابن کثیر می گوید: «این فضل و

رحمت در حق کسانی است که دارای ایمان بودند، مانند مسطح و حسان و حمنه، نه در حق عبدالله بن ابی و امثال وی از منافقان بی ایمان».

إِذْ تَلَقَوْنَهُمْ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چهارمین تویخ این است: «هنگامی که آن بهتان را از زبان یک دیگر می گرفتید» یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افک را نقل می کردید، بدین سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می کرد، به او می گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین گونه بود که بی اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یک دیگر دریافت می کردید «و با زبانهای خویش سخنی می گفتید که به آن علمی نداشتید» یعنی: این سخن شما فقط به زبانهایتان اختصاص داشت، بی آن که با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد «و آن را کاری سهل و ساده تلقی می کردید» که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود «با این که آن امر نزد خدا بس بزرگ است» یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است. ابن کثیر می گوید: «حتی اگر آن زن بی گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا عظیم است» «بی گمان انسان کلمه ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی دهد، درحالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می شود».

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

پنجمین تویخ و تأدیب این است: «و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد که به آن سخن بگوییم» این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطه پخش شایعه افک فرو افتادند. یعنی: چرا آن گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی رسد که به این چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی زند «تو را به پاکی یاد می کنیم» خداوند! «این بهتانی است بزرگ» و پاک است خدای سبحان از این که چنین بهتانی به همسر پاکیزه رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجب و

استبعاد (سبحان الله) می گفتید، آری! می گفتید: خداوند! تو را به پاکی یاد می کنیم! برای این که تعجب خویش را از حال این گروهی که داستان افک را به هم بستند، آشکار ساخته باشید.

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

ششمین تأدیب این است: «خداوند به شما اندرز می دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید» یعنی: خداوند ﷻ شما را نصیحت می کند، یا بر شما حرام می گرداند که دیگر در تمام مدت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید «اگر مؤمن هستید» به خداوند ﷻ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگه داری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

وَيَسِّرُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

«و خدا برای شما آیات خود را بیان می دارد» تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند ﷻ متأدب شوید «و خداوند دانا است» به آنچه که آشکار یا پنهان می دارید «حکیم است» در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقت و از حکمت وی است که حادثه افک آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت ام المؤمنین نازل شود تا شما در ورطه هایی نظیر آن درنیفتید.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

هفتمین تأدیب این است: «به راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود» یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: در میان پاکدامنان با عفت از اهل ایمان «برایشان در دنیا عذابی دردناک است» با اجرای حد بر آنان «و» نیز برایشان عذابی است دردناک «در آخرت» با عذاب دوزخ «و خدا می داند» رازهای سینه ها را «و شما نمی دانید» مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

هشتمین توبیخ این است: «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این که خدا رثوف و مهربان است» یقیناً شما را در برابر این بهتانان به شتاب مجازات می کرد.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

نهمین توبیخ فروروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی الله عنها این است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید» یعنی: از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به سوی آن فرامی خواند، نروید «و هر کس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او» یعنی: شیطان «به فحشا و منکر فرمان می دهد» فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می شود و از او در اوامرش اطاعت می کند «و اگر فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما مزکی نمی شد» یعنی: هیچ کس از شما نمی توانست در طول زندگیش نفس خود را از پلیدی ها پاک سازد «ولی خداوند هر کس را بخواهد» از خلقتش «تزکیه می کند» و پاک می گرداند به فضل و رحمت خویش «و خدا شنواست» آنچه را که بندگانش می گویند و «دانا است» به تمام دانستنی ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می دارند و به کسانی که خود را در هلاکت می افکنند.

وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّوا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: مسطح بن اثاثه از کسانی بود که بخش عمده ای از بهتان افک علیه من را بر عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از ماجرای افک و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یاد کرد که دیگر هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «و صاحبان فضل» در دین «و توانمندان شما» در دنیا از نظر ثروت «نباید سوگند خورند بر این که به خویشاوندان و

بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند» پس مسطح بن اثاثه هم از نزدیکان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه گانه مستدعی یاری کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در افک سر زد «و باید عفو کنند» گناهی را که علیه ایشان (خانواده ابوبکر رضی الله عنه) مرتکب شده‌اند «و باید درگذرند» از جنایت آنان، با چشم‌پوشی از جانی و جنایت وی «آیا دوست ندارید که خدا بر شما پیامرزد» به سبب عفو و درگذشتن از جنایت کسانی که به شما بد کرده‌اند؟ «و خدا آمرزگار مهربان است» پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی‌کنند. شایان ذکر است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از نزول این آیه، مجدداً به تأمین مالی و انفاق بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفاره داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

«بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر» از بدکاری که هرگز فروری در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود «با ایمان» نیز هستند «نسبت زنا می‌دهند» از آن جمله به حضرت عائشه رضی الله عنها که همه این آیات در برائت وی نازل شده است، چنین کسانی «در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند» مراد از لعنت: دور ساختنشان از رحمت خداوند عز وجل، زدن حد بر آنان، ترک نمودنشان از سوی مؤمنان، ساقط شدن رتبه عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است «و عذابی بزرگ در پیش دارند» در آخرت. پس کسی که به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر زنان پاکدامن با ایمان، نسبت زنا می‌دهد، او یقیناً مصداق این آیه است.

يَوْمَ نَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

آری! برایشان عذاب سختی خواهد بود در: «روزی که زبانهایشان» به آنچه که سخن گفته‌اند «و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می‌دادند، بر ضد آنان گواهی می‌دهند» به آنچه که در دنیا کرده‌اند و بسته‌اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان. آری! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی دادن بر ضدشان ناطق و گویا می‌گرداند.

يَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

«آن روز خدا جزای شایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد» بی هیچ کم و زیادی، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی «و» آن روز «می‌دانند که خدا همان حق‌المبین است» یعنی: حق آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می‌شود و به همه علم یقینی دست می‌دهد.

زمخشری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده‌است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که خداوند عَلَّمَ در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه رضی الله عنها، درستی و شدت به‌کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی‌شد، همین سه آیه کافی بود».

الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيْثُوتُ لِلْحَيْثِثِ وَالطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٦٣﴾

«زنان پلید برای مردان پلیدند» یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژه آنان می‌باشند «و» همچنین «مردان پلید برای زنان پلیدند» و از آنها در نمی‌گذرند. همچنین است معنی این فرموده خدای متعال: «و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه‌اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه» پس از آنجا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود پاکیزه‌اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، از این روی عائشه رضی الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داشته باشد «این گروه» مردان و زنان پاکیزه «از آنچه» مردان و زنان پلید و ناپاک «در باره ایشان می‌گویند، برکنارند» با این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنان‌که ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا در بیان سبب نزول آن می‌گوید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». «برایشان آمرزش و روزی نیکوست» که همانا روزی بهشت می‌باشد.

روایت شده است که سیدتنا عائشه رضی الله عنها فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

- ۱ - آن‌گاه که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.
- ۲ - من تنها دختر باکره‌ای بودم که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

۳ - آن گاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

۴ - رسول خدا ﷺ در خانه من دفن شدند.

۵ - فرشتگان در خانه من بر آن حضرت ﷺ گرد آمدند.

۶ - آن گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می شدند و

دور می رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

۷ - من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

۸ - عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹ - من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه ای درآمدم و از بارگاه خداوند ﷻ به آمرزش و رزقی

نیکو وعده داده شده ام».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ تَدَّكُرُونَ ﴿٣٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه هایی غیر از خانه های» ملکی و مسکونی «خود نشوید تا اجازه

بگیرید» یعنی: مگر آن که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازه ورود

داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن گاه وارد شوید.

نسفی می گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه ورود، با گفتن سبحان الله، یا الله اکبر، یا الحمد لله، یا

سینه صاف کردن است».

«و بر اهل آن خانه سلام گوید» با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از

یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدارکننده اجازه

دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد. اما امروزه که مردم برای خانه هایشان دروازه و زنگ نصب

کرده اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است «این» اجازه گرفتن و

سلام گفتن «برایتان بهتر است» از داخل شدن به طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از

اجازه گیرنده و اهل آن خانه «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این

دستور است.

از عدی بن ثابت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول

خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! من در خانه خود بر حالی قرار دارم که دوست ندارم کسی مرا آن گونه

بیند اما مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

فَإِنْ لَمْ يَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ آرْجِعُوا فَآرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ



«پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» به ورود در آن از سوی کسی که مالک این اجازه است «و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید» یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید «که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است» ازکی لکم: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده‌شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد «و خدا به آنچه انجام می‌دهید، داناست» پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می‌کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

«بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآید که در آنجا متاعی دارید» متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرار داده‌اند پس این خود در حکم اجازه دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدب و آراسته نمی‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه استئذان نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! پس تکلیف تجار قریش که در میان مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣١﴾

بعد از آن که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عام نگریستن دنبال کرده می‌فرماید: «به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند» در نگریستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پابندی بر این ادب سزاوارترند. البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است. علما گفته اند: دلیل این بعضیت این است که اولین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می‌افتد، بخشوده است «و» به مردان با ایمان بگو: «پاکدامنی ورزند» از آنچه که برایشان حرام است «این» فروبستن چشم و پاکدامنی «برایشان پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به گمان و تهمت و پاکیزه‌تر است از درافتادن به این پستی و دنائت «زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است» این هشدار است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرونبسته، یا پاکدامنی نمی‌ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقت و احتیاط می‌پایند. باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (امرد)، به اتفاق ائمه حرام است. صاحب تفسیر «الاساس» می‌گوید: «اما کسانی که نگاه به سوی مردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می‌دانند و این کار را راهی به سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌شناسند - چنان که بعضی از گروه‌های مدعی تصوف و عرفان چنین می‌کنند - باید گفت که این سخنان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدی هستند که قتلشان به اجماع کل امت واجب است...»^۱

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يُضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٢﴾

^۱ نگاه کنید به: الاساس فی التفسیر ۷/۳۷۴۸.

علما در بیان سبب نزول گفته‌اند: اسماء بنت مرثد رضی الله عنها در خانه خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند، به طوری که سینه‌هایشان برهنه و خلخال‌ها بر پاهایشان نمایان بود، اسماء گفت: چه زشت است این صحنه! همان بود که نازل شد: «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را» از نگریستن به نامحرم «فرو بندند» علما با این آیه، بر تحریم نگریستن زنان به سوی نامحرم استدلال می‌کنند «و فرج‌های خویش را حفظ کنند» یعنی: بر آنان لازم است تا به همان وجهی که به مردان دستور داده شده، پاکدامنی ورزند. فروبستن دیدگان را برحفظ فرج‌ها مقدم گردانید زیرا نگاه، پست چپ زنا و پیشاهنگ بدکاری است.

در حدیث شریف به روایت جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به نظر ناگهانی پرسیدم، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را برگردانم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لاتتبع النظرة النظرة، فان لك الأولى وليس لك الآخرة: ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از نشستن بر سر راهها بپرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فروبستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

«و» زنان «زینت خود را آشکار نگردانند» مانند زیورآلات و دیگر آرایشهای خود را. این - به طریق اولی - نهی از نمایان کردن مواضع زینت و آرایش در بدنهایشان نیز هست. نسفی - که حنفی است - می‌گوید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوشها، گردن، سینه، بازوها و ساقهای زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست‌بند، خلخال، میخک و غیره است». آری! زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیداست» به طور طبعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حرج است. چنان‌که نسفی می‌گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصا در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن عباس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست‌بند، حنا، انگشتر و مانند اینها لذا نمایان ساختن اینها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس و

ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می باشد».

قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دستهای زن - چنانچه خوف فتنه نباشد - عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

«و باید که روسری هایشان را بر گریبانهایشان فرو اندازند» خمر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می شود. جیوب: جمع جیب است و آن محل شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می شود «و زینت خود را آشکار نسازند» یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند «جز برای شوهران یا پدرانشان یا پدران شوهران یا پسرانشان یا پسران شوهران یا برادرانشان یا پسران برادران یا پسران خواهرانشان» در فرموده حق تعالی: ﴿أَوْلِيَاءُ الْيَتَامَى﴾ : (یا پسرانشان)، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می شوند، هر چند در رده های پایین قرار داشته باشند. و در: ﴿أَبَاءُ بُعُولَتِهِمْ﴾: (پدران شوهرانشان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادر شوهر نیز داخل می شوند، هر چند در مراتب پایین قرار داشته باشند. پس در همه این موارد زنان می توانند با آن قسمت های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسران شوهران، پسران پسران شوهران نیز داخل می شوند، هر چند در رده های پایین قرار داشته باشند. همچنین در پسران برادران و پسران خواهران، پسران پسرانشان نیز داخل می شوند، هر چند در رده های پایین تر قرار داشته باشند. عمو و دایی نیز در جواز نگریستن به قسمت های مجاز بدن محارمشان، مانند سایر محارمند ولی آیه مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به منزله پدرند. باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است، یعنی تمام نزدیکان رضاعی، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همه اینان محارمانی اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود اما بدون آرایش.

«یا زنان همکیشان» یعنی: همچنان زنان مسلمان می توانند، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود، با زینت خویش ظاهر شوند، همچون زنانی که خدمتکار، یا همدم و هم صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان معاشرت و آمیزش دارند. کنیزان نیز در جمله اینان داخل می شوند. علما گفته اند: زنان کفار - اعم از اهل ذمه و غیر آنان - از این حکم خارج اند بنابراین، جمهور فقها بر آنند که بر زن مسلمان نمایان ساختن چیزی از جسمش - بجز روی و هردو کف دستش - در نزد زن کافر جایز نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد

بیگانه است. اما زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن بازمی‌دارد چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به‌سوی او می‌نگرد». ولی در نزد حنبلی‌ها، زن کافر می‌تواند به‌سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد. اما عورت زن نسبت به زن - مطلقاً - فقط ما بین ناف و زانوست. «یا ملک یمین‌هایشان» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش - یعنی غلامان و کنیزانش، چه مسلمان باشند و چه کافر - آشکار سازد «یا مردان بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند، مانند خادم، اجیر، یا خصی (مرد بی‌شهوت جنسی) یا مخنث، یا ابله، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند «یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد. شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه «طفل» گفته می‌شود که مراهق نشده و به حد شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجه نشده و التفاتی نکند؛ مثلاً آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه‌گرانه آنان را با حس شهوانی، احساس نکند «و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینتشان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد» یعنی: زن نباید در هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود، مانند حرکت دادن دست با دستبندها، حرکت دادن زنگوله‌ها در موهای سر، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه.

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به‌طریق اولی عورت است. زجاج می‌گوید: «صدای ابزارآلات زینت زنان، از آشکار ساختن آنها شهوت‌انگیزتر است». «و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید» و در این‌که توبه کردن فرضی از فرایض دین است، هیچ اختلافی نیست. آری! توبه کنید «باشد که رستگار شوید» و به سعادت دنیا و آخرت نایل آید.

نسفی می‌گوید: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

خلاصه این که: عورت بر چهار قسم است:

۱ - عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - بجز ما بین ناف تا زانوی او - جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است چنان که در حدیث شریف آمده است.

۲ - عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یکدیگر در پهلوی هم جایز نیست.

۳ - عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام دادوستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

۴ - عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهار شهوت، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برآید، چه رسد به شهوت بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت بارگی می‌لولند.. و مسلم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهار شهوانی، یا بیماریهای عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست».

وَأَنْكَحُوا الْأَبْنَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾

«و همسر دهید ایم هایتان را» ایم: مرد بی همسر و زن بی شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنتی از سنتهای مؤکده است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «النكاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني»: نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه - نزد جمهور علما - برای استحباب است. «و» نیز همسر دهید «غلامان و کنیزان درستکار خود را» که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است «اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد» یعنی: از همسر دادن زنان و مردانتان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزوجل او را توانگر می کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی «و خداوند گشایشگر است» و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی کند. «دانا است» به مصالح و منافع خلقتش.

در حدیث شریف آمده است: «سه کس اند که یاری نمودنشان بر خدای عزوجل حق و ثابت است:

۱ - نکاح کننده ای که قصد عفت و پاکدامنی دارد.

۲ - مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.

۳ - جهادگر در راه خدا ﷻ».

وَلَسْتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَبَيِّنْتُمْ عَلَى الْإِغْيَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۳﴾

«و کسانی که اسباب ازدواج را نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند» یعنی: کسانی که هزینه های ازدواج - از قبیل مهر و نفقه - را نمی یابند، یا کسانی که همسر مناسبی نمی یابند، باید از فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفت و پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکر، ذکر و دوری جستن از هر منظره تهییج کننده ای «تا خدا آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند» یعنی: برایشان روزی عنایت کند که به وسیله آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند «و کسانی از ملک یمین هایتان که در پی مکاتب ساختن خود هستند» کتاب و مکاتب: این است که مولی به برده اش در برابر مالی که به اقساط به وی می پردازد، امکان بدهد که خود را از

او بازخرید کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود «پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید» یعنی: با آنان عقد کتابت ببندید. مراد از یافتن خیر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه کتابت است «و از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید» با کاستن از مبلغ بازخرید آنان. یعنی: در صورتی که وجه بازخرید خود را تماماً پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چیزی برگردانید.

نسفی می‌گوید: «این فرمانی است بر وجه و جوب برای مسلمانان، که باید به بردگان مکاتب خود کمک مالی کنند، سهم آنان را از زکات پردازند و با هر وسیله مشروع دیگری به آزادی آنها کمک کنند و در این کار به رسول خدا ﷺ و پیروان راستینشان اقتدا نمایند. اینک به این آمار توجه کنید: رسول خدا ﷺ خود (۶۳) برده را آزاد کردند. عائشه ام‌المؤمنین (۶۷) برده را آزاد کرد. عباس عموی پیامبر ﷺ (۷۰) برده را. حکیم بن حزام رضی الله عنه (۱۰۰) برده را. عبدالله بن عمر (۱۰۰۰) برده را. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سی هزار برده را... و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام بسیار داریم». البته یکی از عوامل مهم از بین رفتن تدریجی بردگی در جامعه اسلامی نیز، همین روش ستوده مسلمانان بوده است.

«و کنیزان خود را اگر خواهان پرهیزکاری باشند» یعنی: اگر خواهان پاکدامنی باشند «به بغاء وادار نکنید» بغاء: تن دادن زنان به زنا در برابر دریافت مزد است «برای این که بهره زندگانی دنیا را به دست آرید» از مبالغی که کنیز با فروختن شرمگاه خود برای شما می‌اندوزد. عادت اعراب چنین بود که کنیزان خود را به فحشا و امی داشتند و از آنان بر این کار مالیات می‌گرفتند در حالی که آنان خواستار عفت و پاکدامنی بودند پس باید دانست که قید: (اگر خواهان پرهیزکاری باشند) شرط نهی نیست بلکه شرط تصور و تحقق اجبار است زیرا اجبار متصور نیست مگر همراه با اراده پاکدامنی لذا کسی که کنیز راضی به عمل زنا را به این عمل دستور می‌دهد، اجبار کننده وی نامیده نمی‌شود. بنابراین، از قید: (اگر خواهان پرهیزکاری باشند)، این معنی بر نمی‌آید که اگر خود کنیزان خواهان عفت نبودند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید. «و هر کس آنان را اجبار کند» بر زنا «در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند زیرا هرچند به زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند اما چه بسا که به حکم سرشت و طبیعت بشری، در خلال عمل زنا از شایبه میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل بر مبنای اجبار و فشار است، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول می گویند: آیه مبارکه درباره عبدالله بن ابی رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

«و به راستی به سوی شما آیاتی مبینات» یعنی: روشن و روشنگر «و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند» یعنی: خبری از داستانهای شگفت آور و عبرت آموز امت های پیشین «و موعظه ای برای پرهیزگاران نازل کرده ایم» که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می گیرند. پس هر کس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره نگیرد، یقینا میان او و قرآن حجابی قرار دارد.

﴿ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

«الله نور آسمانها و زمین است» نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می کند و آنها را بر چشمها می تاباند. آری! خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و هموست که آسمانها و زمین را - با سامان دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش - برای کسانی که در آنها به سر می برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البته قلب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طایف - در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند - بر می گشتند، چنین دعا کردند: «... أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَسْرَقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ، وَصَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می برم...». «مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه ای است که در آن چراغ را می گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می کند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن

بیشتر و قوی تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در گوهر است. ضحاک می گوید: «کوکب دری، ستاره زهره است». «که افروخته می شود» آن شیشه «از» روغن «درخت بابرکت زیتونی» گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوه آن هم نان خورش است، هم روغن، هم پیراینده پوست، هم آتش افروز و هیچ چیز از درخت زیتون نیست مگر این که در آن منفعتی وجود دارد «که» آن درخت خجسته زیتون «نه شرقی است و نه غربی» یعنی: آن درخت، درختی است که هیچ چیز آن را از نورخورشید در حجاب قرار نمی دهد زیرا موقعیت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه ای زرع شده ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی دمد بلکه از اول تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد «نزدیک است که روغنش روشنی بخشد - هرچند آتشی به آن نرسیده باشد» یعنی: گویی روغن آن - به جهت زلالت و درخشش خود - حتی قبل از آنکه آتشی بدان برسد، می درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد، از دور دارای شعاع و پرتو است.

ابن عباس رضی الله عنه در معنی آن می گوید: «چنان که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می شود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند» و او را به حق می رساند - یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثلها می زند» یعنی: حقایق را - برای نزدیک ساختن آنها به فهم ها - با اشباه و همانندهای آنها بیان می دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می باشند، داناتر است.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنان که چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایتهاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا - به تعبیر علوم معاصر - می توانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید

مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های قرآن بدرخشد هرچند که خواننده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمانها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

۱ - قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.

۲ - قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.

۳ - قلبی است که واژگون شده است.

۴ - قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌غش، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...».

فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْتَفَعُوا مِنْهَا بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِأَسْمَائِهِمْ يُسَبِّحُ لَهُمْ فِيهَا بِالْفُؤَادِ وَالْأَصَالِ ﴿٣٦﴾

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن‌که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محل و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: «در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است که رفعت یابند» یعنی: در مساجدی که خدا عز وجله فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدیها و نجاستها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند «و نامش در آنها یاد شود» با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند «در آنها برای او در صبح و شام» یعنی: در اوایل و اواخر روز «تسبیح گفته می‌شود» آصال: جمع الجمع است زیرا جمع اصل است و اصل خود جمع اصیل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غدو: بامداد) را به صیغه مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز

بیشتر نیست اما (آصال) را به صیغه جمع یاد کرد زیرا از نیمه روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را در بر می گیرد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر که خدای عزوجل را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هر که اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هر که قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه های خداوند جل جلاله و بناهای وی اند که او به رفعت دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته اند و اهل آنها نیز مبارک و خجسته اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عزوجل در برآوردن حوائج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عزوجل از پشت سرشان (حامی و نگهدارنده)». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مساجد خانه های خداوند جل جلاله در زمین اند که بر اهالی آسمان روشنی می افکنند چنان که ستارگان بر اهل زمین روشنی می افکنند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزوجل برایش خانه ای را در بهشت بنا می کند».

حکم زینت دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه رحمته الله علیه می گوید: «باکی نیست که مساجد نقش و نگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم را نقش و نگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». اما جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این حدیث شریف استدلال کرده اند: «قیامت برپا نمی شود تا آن گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اللهم افتح لی أبواب رحمتک: بارخدایا! درهای رحمت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اللهم انی أسألك من فضلک: بارخدایا! من از تو، از فضلت می طلبم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت و آمد دارد و بدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

رِبَالٌ لَا لَّهُمْ فِيهَا بَيْعٌ وَلَا بِيَعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾

«مردانی» در بامداد و شامگاه برای خدای عزوجل در مساجد نماز می گزارند «که آنان را هیچ تجارت» و معامله ای در سفر «و خرید و فروشی» در حضر «از ذکر خدا» به اسمای حسناى وی با دل و زبان «و» از

«برپاداشتن نماز» در اوقات آنها بدون تأخیر «و» از «پرداخت زکات» فرض «باز نمی‌دارد» و به خود مشغول نمی‌کند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا ﷻ خرید و فروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افکندند و برای ادای نماز به سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه‌کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا ﷻ حمل می‌کند. «از روزی می‌ترسند» مراد، روز قیامت است «که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند» یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند. تقلب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگرستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به سوی چه مکانی برده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٨﴾

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: «تا خدا به پاس بهترین آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد» همان‌گونه که وعده دوچند ساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است «و از فضل خویش افزون بر این هم به آنان ببخشد» یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که مراد از: ﴿وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ﴾ دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلَهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَّحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لُرِيحٌ مِّن شَيْءٍ وَّوَجَدَهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابًا ۗ وَاللَّهُ

سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٩﴾

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد» مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلّه رحم، آباد ساختن بیت‌الحرام و آب دادن به حجاج. سراب چیزی است که در بیابانهای بی‌آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده می‌شود به طوری که بیننده آن را آب می‌پندارد. قیعه: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می‌شود. «تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد» و در آن وقت بداند که دیدن آب از

دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین اند کفاری که بر اعمال خویش تکیه می‌کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می‌بنند اما چون به بارگاه خدای سبحان پیش افکنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی‌یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است «و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به تمام و کمال به او بدهد» یعنی: آن کافر جزای خداوند عزوجلله را نزد خویش می‌بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی دررسد، از عملش سودی نمی‌یابد، مگر چنان‌که سراب به تشنه سود می‌رساند! «و خدا سریع الحساب است» زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

أَوْ كَظَلَمْتِ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَفْشَلُهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، سَحَابٌ مُّطْمَئِنٌّ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَكْدُهُ، لَوْ يَكْدُ بَرْنَاهُ وَمَنْ لَّا يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾

سپس خدای متعال برای اعمال کفار مثلی دیگر زده می‌فرماید: «یا» اعمال کفار «مانند تاریکی‌هایی است» تودرتو و متراکم «در دریایی ژرف» که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست «که موجی آن را فرو می‌پوشاند» یعنی: موجی برآب آن دریا فراز آمده که آن را به‌کلی فرو می‌پوشاند «و بر فراز آن موجی است» یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است «و بر فراز آن نیز ابری است» پس بیم دریا، امواج تودرتو، تاریکی‌های لایه‌به‌لایه آن و ابری که بر فراز آن برآمده است، جمعا بر آنان فرود می‌آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی‌نشینان به‌وسیله آنها راه می‌یابند، فرو می‌پوشاند «تاریکی‌هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرار گرفته است» تاریکی‌های به‌هم‌انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این تاریکی‌ها تودرتو و لایه‌به‌لایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شک و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلبهایشان، بر فراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ «هرگاه» این شخص گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا «دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند» چه رسد که آن را در واقعیت امر ببیند. یعنی: به علت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است «و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هر

کس که خداوند عز وجل برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در «آیه - ۳۵»: ﴿مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكُورٍ...﴾ گذشت. پس از آن، خدای عزوجل چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. نخستین دلیل، تسبیح گفتن مخلوقات است:

الَّذِينَ يَسْبِحُونَ اللَّهَ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٢﴾

«آیا ندیده‌ای» یعنی: آیا به علم عینی ندانسته‌ای. آغاز سخن با این تعبیر، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عزوجل، امر روشنی است که در حد علم غیرقابل شک، واضح و نمایان است. آری! آیا ندانسته‌ای «که همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، خداوند را تسبیح می‌گویند» تسبیح: به پاکی یادکردن خداوند عز وجل از هرآن چیزی است که سزاوار شأن وی نیست. آری! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است، اعم از عقلا و غیر آنان، مانند فرشتگان، انسانها، جنیان، حیوانات، نباتات و جمادات، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند. تسبیح گفتن غیر عقلا در صدهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود «و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند» در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند. حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بالهایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتنشان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است «هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است» یعنی: خداوند عز وجل این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده است، نه این که صدور این اعمال از آنان به طور اتفاقی و بی داشتن بصیرت باشد «و خداوند به آنچه می‌کنند، دانا است» و هیچ چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین» فقط «از آن خداست» نه غیر وی «و بازگشت به سوی خداست» نه به سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزَيِّجُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَرٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾

نوع دوم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند ﷻ، فرود آوردن باران است: «آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند» یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به سوی آنجایی که بخواهد می‌راند؟ «آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد» یعنی: اجزای آن ابرها را - بعد از پراکنده بودن و از هم گسسته بودن آنها - به هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند «سپس آنها را در هم می‌فشرده» یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکب و درهم فشرده می‌گرداند «آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید» یعنی: باران را می‌بینی که از لابلاهای ابرها بیرون می‌آید «و» خدا ﷻ است که «از آسمان از کوههایی که در آنهاست» یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است «تگرگی فرود می‌آورد» یعنی: از کوه‌های یخ زده ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسله عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده نبوده است. بعضی از مفسران برآنند که: کوههای سرما و یخ فعلا در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند ﷻ تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «من» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد «سپس آن را» یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را «به هر کس که خواهد» از بندگان خویش «می‌رساند» یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند «و آن را از هر که بخواهد» از بندگان خویش «باز می‌دارد، نزدیک است درخشش برقی» یعنی: برقی که در ابرهاست، «دیدگان را از بین ببرد» و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

نوع سوم از ادله وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: «خداست که شب و روز را می‌گرداند» گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. «بی‌گمان در این» راندن ابرها، فرودآوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز «عبرتی است» یعنی: دلالت روشنی است که به‌وسیله آن پند و اعتبار حاصل می‌شود «برای صاحبان بینش» که با به‌کار انداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

نوع چهارم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند: «و خداست که هر دابه‌ای را از آب آفریده است» دابه: هرآنچه که بر زمین از جانداران می‌خزد و می‌جنبد. پس اساس خلقت اولیه هر جاننداری از آب است. یا این‌که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. «پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند» مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها «و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند» مانند انسان و پرندگان «و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند» چون سایر حیوانات «خدا هرچه بخواهد، می‌آفریند» اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یاد نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرمهای دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکب و بسیط آنها، نمو‌کننده و نمو‌نکننده آنها «بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست» و هیچ چیز بر او دشوار نیست.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

«به‌راستی ما آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم» در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم «و خدا هر که را بخواهد» به لطف خویش «به‌سوی راه راست هدایت می‌کند» راه راستی که در آن هیچ

کژی ای نیست؛ با توفیق بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمل و تدبر راستین. و به وسیله پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می شود.

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول می گویند: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن گاه که در قضیه زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به سوی رسول خدا ﷺ می کشانید تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می کشانید در حالی که می گفت: محمد بر ما در داوری خویش ستم می کند!!

«و می گویند» منافقان به زبانهای خویش «به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم» بدین سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانهایشان چیزی را می گویند که در دلهایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان بردن از خدا ﷻ و رسول وی متعهد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین «آن گاه گروهی از آنان روی می گردانند» و رسول خدا ﷺ را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی کنند «بعد از این» یعنی: بعد از اعلام و ادعای ایمان و اطاعت. «و اینان مؤمن نیستند» اشاره به (أولئك: اینان) به کسانی از منافقان بر می گردد که از رسول خدا ﷺ روی می گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همه منافقان بر می گردد زیرا همه منافقان به این روی گردانی راضی اند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

«و چون به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند» یعنی: تا رسول خدا ﷺ میانشان داوری کند «بناگاه گروهی از آنان روی برمی تابند» از بردن داوری به سوی رسول خدا ﷺ؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است.

آیه مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ﷺ، حکم خداوند ﷻ است و بر بنیاد حق و عدالت استوار می باشد.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْمَقْتَبُ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

«و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می آیند» یعنی: درحالی نزد پیامبر ﷺ می آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می کنند زیرا آنان می دانند که پیامبر ﷺ به زودی به نفعشان حکم می کند پس انگیزه شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ﷺ نیست بلکه طلب کردن حق خویش است.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ آتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٥﴾

«آیا در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: آیا روی گردانیشان از مرافعه و دادخواهی نزد پیامبر ﷺ، به انگیزه نفاق است که در دل‌هایشان ریشه دوانده است «یا به شک افتاده اند» در امر نبوت پیامبر ﷺ و عدالت وی در داوری و حکمیت «یا از آن می ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند» حیف: گرایش در حکم و داوری به سوی بی عدالتی است «نه، بلکه اینان خود ستمکارند» یعنی: علت این روی گردانیشان هیچ چیز از آنچه ذکر شد نیست بلکه علت آن، ستمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به سوی حکمیت قاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا ﷻ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قضات مسلمانی که به احکام الهی دانا، به کتاب و سنت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا ﷻ و حکم رسول وی ﷺ است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥٦﴾

«سخن مؤمنان چون به سوی» حکم «خدا» یعنی: کتاب و وحی وی «و رسولش» یعنی: شخص وی در حیاتش و سنت وی بعد از وفاتش «فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می گویند: شنیدیم و فرمان بردیم» یعنی: سزاوار مؤمنان است که این چنین باشند، به گونه‌ای که چون از ایشان چنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان بردن و اطاعت مطلق و بی چون و چرا لبیک گویند. آری! مؤمنان می گویند: سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هرچند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را ناخوش می داریم و به زیان ما هم تمام شود «و این گروه» یعنی: مؤمنانی که این سخن را می گویند «اینانند که رستگارند» به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٧﴾

«و هر کس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد» در گناهان گذشته‌اش «و از او پروا دارد» در آینده «پس اینانند که خود کامیابند» به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیر آنان.

❖ **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾**

«و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی» که به جهاد بیرون آیند؛ «بی‌شک بیرون خواهند آمد» معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگند خوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماما کذب آشکار است، هم از این روی خداوند ﷻ این ادعایشان را رد کرده می‌فرماید: «بگو: سوگند نخورید» بر طاعت رسول و بیرون رفتن به‌سوی جهاد «اطاعتی پسندیده مطلوب است» و سزاوارتر برای شما، از سوگند خوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید اما دل‌هایتان برخلاف آن است «بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید» از اعمال «آگاه است» هرچند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشدار است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

الْمِيثُ ﴿٥٤﴾

«بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید» به فرمان بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیت «پس اگر پشت نمودید» بدانید که به رسول خدا ﷺ زبانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید «زیرا بر عهده او تنها همان است که به آن مکلف شده» از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است «و بر عهده شماست آنچه مکلف هستید» بدان از اطاعت و فرمان بردن «و اگر از او فرمان برید» در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند «راه خواهید یافت» به‌سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد «و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست» لذا پیامبر ما ﷺ به این قادر نیست که دل‌هایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به‌سوی ایمان بشتابید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُم

الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

ابی بن کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابشان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی خوابیدند و جز با سلاح شب را به صبح نمی آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عزوجل از کسی دیگر بیم و هراسی نداشته باشیم؟ همان بود که این آیه مبارکه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نگرانی اصحابشان را می دیدند، می فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی این کار (دین و دعوت) را به مقصد می رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حضرموت به تنهایی راه می پیماید در حالی که جز از خدا عزوجل و از گرگ بر گوسفندان از هیچ چیز دیگری نمی ترسد ولی شما شتاب می کنید». پس آیه مبارکه معجزه نبوت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می دهد که محقق شد. «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است» خطاب متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امتشان است «که حتما آنان را در زمین خلیفه می گرداند» یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می دهد تا در آن بسان تصرف شاهان در ممالک خویش، تصرف کنند «همان گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند» از بنی اسرائیل و دیگران «و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر دارد» یعنی: دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برایشان در سرزمین ها و کشورها فراخ می گرداند، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی آورد و دینشان - اسلام - را بر تمام ادیان غالب و پیروز می گرداند تا بدین سان، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگانشان باشد، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند «و بر آنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند» یعنی: آنان را در موقعیتی قرار می دهد که به جای بیم و هراس از دشمنان، در ایمنی و آسایش کامل به سر برند، به گونه ای که جز خدای سبحان، از هیچ چیز دیگری نترسند و به غیر وی امیدی نبندند. آری! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به سر می بردند، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با سلاح نمی خوابیدند و صبح و شام در انتظار فرود

آمدن زیان و آسیبی از سوی کفار بر خود بودند چنان که در بیان سبب نزول گذشت، سپس وعده خدا محقق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عزوجل شیاطین مشرک را در برابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمینها را برایشان گشود، راه را به رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد - که سپاس و ستایش اوراست.

«مرا پرستش می کنند و چیزی را با من شریک نمی سازند» یعنی: پرستش من برآنان لازم است تا به وعده یادشده برایشان وفا کنم. یا این موقعیت ممتاز درحالی برایشان مسلم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند. خدای عزوجل به این وعده، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیره العرب مسلط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمینهای مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلط شدند و در سایه خلافتهای پی در پی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن گاه با خلافت عباسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اول از قرن بیستم (۱۹۲۴ م) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان که باری تعالی می فرماید: «و کسانی که پس از آن ناسپاسی کنند» یعنی: کسانی که بعد از این وعده راستین، این نعمتها را کفران و ناسپاسی کنند «پس آن گروه» ناسپاس «همانا فاسقانند» یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل اند.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۵۶﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید» یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا وَنَهُمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿۵۷﴾

«و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار» یعنی: مپندار که آنان می توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن گاه که بخواهد عذاب را برآنان فرود آورد «و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشت گاهی است» یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بدمنزله گاهی است!؟

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَلِدْنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ
 ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ
 بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

بعد از طرح ادله الوهیت که خود دلایل و جوب اطاعت نیز هست، خداوند ﷻ با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند» در وقتی که به خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله غلامی از انصار به نام مدلج بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرستادند. آن غلام بر عمر رضی الله عنه درآمد و او را به حالی دید که عمر رضی الله عنه ورود وی را بر خود در آن حالت نمی‌پسندید، بعداً عمر رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امرونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. «و» نیز باید از شما اجازه بگیرند «کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند» آنان اطفال آزاد پسر و دخترند «سه نوبت» یعنی: هر دو گروه باید در طول مدت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی: اجازه گرفتن را از سه بار بیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: «پیش از نماز بامداد» زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرار داشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند «وهنگامی از نیمروز که لباسهاتان را بیرون می‌آورید» زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباسهای خود را در می‌آورند «و پس از نماز عشاء» که این وقت نیز، وقت برهنه‌شدن از لباس و خلوت کردن با همسران است «این سه نوبت برایتان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برایشان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حق مردان و زنان - هر دو - ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. اما در «غیر از این» اوقات سه گانه «نه

بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست» در داخل شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه «چراکه آنان بر شما طواف کننده‌اند» یعنی: آنان خدمتکاران شما هستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه‌گانه بدون اجازه بر شما درآیند «و بر همدیگر وارد می‌شوید» آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتنشان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسری یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید «خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند» آیاتی که دال بر احکام شریعت وی است «و خدا دانای حکیم است» بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در بیان مرادش.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حکیم ﴿۵۹﴾

«و چون کودکانتان به سن حلم رسیدند» یعنی: به حد احتلام و بلوغ رسیدند. خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حد احتلام می‌رسند. در رأی اکثر علما، رسیدن به حد حلم، یا با احتلام شدن است، یا با رسیدن به سن پانزده‌سالگی. اما ابوحنیفه می‌گوید: پسر تا آن‌گاه که به سن هجده سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سن هفده سالگی نرسد، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود. حد بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است. آری! چون کودکانتان به این حد از رشد رسیدند «باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه گرفتند» یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت، از شما کسب اجازه کردند، اینان نیز در تمام اوقات - اعم از اوقات خلوت و غیر آن - باید اجازه بگیرند «خدا آیاتش را این گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان، حکیم است در بیان احکام.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر. ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات، مکمل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد».

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ يَدَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِرْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

«و بر زنان بازنشسته‌ای» یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به علت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان «که دیگر امید ازدواج ندارند» یعنی: به سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند «بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرو نهند» زیرا مردان را به آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های رواندازی را که بر روی جامه پوشاننده عورت خود پوشیده‌اند - از قبیل چادر و مانند آن - فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشاننده عورتشان است «به شرطی که زینتی را آشکار نکنند» یعنی: زینتی را که در این فرموده باری تعالی: ﴿وَلَا يَبْدِينَ...﴾ «آیه/۳۱» به پنهان ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به شرط این که از فرو نهادن آنها قصد آشکار ساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجه آنان را به خود جلب کنند «و اگر طلب عفت کنند، برایشان بهتر است» یعنی: اگر فرو نهادن جامه را ترک کنند، این برایشان بهتر است «و خداوند شنوای داناست» بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا درباره آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدفشان.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ

يُنَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید اما آن واماندگان از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت دادن به آنان نازل شد.

«بر نابینا حرجی نیست» حرج: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است «و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این که» شما و کسانی که با شما همراهند «از خانه‌های خود بخورید» یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این روی مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «انت و مالک لایبک: تو و مالک از آن پدرت هستید». «یا» بخورید از «خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان» به این ترتیب، باری تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست «یا» بخورید از «خانه‌ای که کلیدهایش را در اختیار دارید» یعنی: از خانه‌هایی که به اجازه صاحبانشان در آنها مالک تصرف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبار دارانند زیرا اینان مالک تصرف در خانه‌های کسانی هستند که اجازه داخل شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیدهای خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوه آن بخورد. به قولی: حق استفاده از غذا برای این گروه‌ها در صورتی است که آن غذا در معرض استفاده آنان گذاشته شده باشد اما اگر غذا در مکانی در بسته و محفوظ قرار داده شده بود، خوردن از آن برایشان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به سبب وجود شبهه اجازه و دیگر این که مال شخص از نزدیکان آن، محرز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان، شرط بریدن دست است «یا» بخورید از «خانه‌های دوستان» زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابه رسول خدا ﷺ این گونه بودند. «بر شما گناهی نیست که باهم بخورید» از این خانه‌هایی که ذکر شد «یا پراکنده» برخی از اعراب از این که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان که در مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس

خرج می کردند، از بیم آن که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عزوجل در این آیه رخصت داد که شخص می تواند به تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، بابرکت تر و بهتر است.

در حدیث شریف آمده است که مردی برای رسول خدا ﷺ گفت: «ما غذا می خوریم ولی سیر نمی شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می خورید، بر غذای خود دسته جمعی گرد آید و نام خدای تبارک و تعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعاً خدای عزوجل در آن برای شما برکت می نهد». «پس چون به خانه هایی» که ذکر آنها گذشت، یا غیر آن از خانه ها «درآمدید، به یک دیگر سلام کنید» یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید «به تحیه ای» یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که «از جانب خداوند» ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می گوید، از جانب خدای عزوجل است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی «که مبارک است» یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و «پاکیزه» است، که روان شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می نشیند. به قولی: مراد از خانه ها در اینجا: خانه های مسکونی و غیر آنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه های مسکونی سلام بگوید اما در خانه های غیر مسکونی بر خود سلام بگوید چنان که از عمر و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانه غیر مسکونی وارد می شوی، بگو: السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانه غیر مسلمانی درآمدی، بگو: «السلام علی من اتبع الهدی: سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین: سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند». ضحاک می گوید: «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته: در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافه رحمت بیست حسنه و با برکات سی حسنه». «خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می کند تا بیندیشید» یعنی: تا زمینه درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ اللَّهُ لَهُمُ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

«جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و چون در کاری جامع با او باشند» یعنی: هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک

مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها «به جایی نمی روند تا از وی کسب اجازه نکنند» مفسران می گویند: چون رسول خدا ﷺ در روز جمعه بر منبر می رفتند و کسی می خواست تا برای قضای حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی رفت تا روبروی رسول خدا ﷺ به گونه ای قرار گیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا ﷺ به هر کس از آنان که می خواستند اجازه می دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از هیچ تجمعی از اجتماعاتی که او تشکیل می دهد، جز به اجازه آن امام و پیشوا بازنگردند، به نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمر جامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد «در حقیقت، کسانی که از تو اجازه می خواهند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند» این تأکیدی است بر آنچه که در اول آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ﷺ مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است «پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند» یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محل نیاز آنان است «به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده» و هر کس را که می خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می کند. این تعبیر دلالت می کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ﷺ واگذار شده است «و از خدا برایشان آمرزش بخواه، بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است» این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه خواستن از رسول خدا ﷺ هر چند با عذری موجه همراه باشد اما از شایبه ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان سبب نزول می گوید: رسول خدا ﷺ در خطابه هایشان متعرض منافقان شده و آنان را سرزنش می کردند پس منافقان به چپ و راست می نگرستند و چون کسی آنان را نمی دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی خواندند اما اگر کسی آنان را می دید، از ترس بر جای خود می ماندند و نماز می گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ﷺ برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی رفت تا این که از رسول خدا ﷺ اجازه نمی گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می رفتند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٣﴾

«فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرار ندهید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ شما را به اجتماعی فراخواند، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرق نشوید. یا معنی این است: پیامبر ﷺ را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید، یا صدایتان را بلند می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ﷺ مخاطب شماست، در کمال ادب و ملایمت بگویید: یا رسول‌الله! و با درستی و خشونت نگویید: ای محمد! لذا خدای عزوجل مؤمنان را در این آیه، به تشریف و تعظیم پیامبر ﷺ فرمان داد و این که باید با کمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند. به قولی معنی این است: پیامبر ﷺ را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقان‌دعای بد کند زیرا دعای وی مانند دعاهاى شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد «به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد» آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد، پنهانی بیرون می‌رفتند. (لواذ) نیرنگ پنهانی است. «پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند» یعنی: کسانی که از فرمان رسول خدا ﷺ که همان راه و برنامه ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند «باید برحذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» فتنه: کشته شدن و بلایای تکان‌دهنده است. به قولی: کوبیدن مهر بر دل‌هایشان است. ابن‌کثیر در تفسیر (فتنه) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَبَوْمَ تَرٰجِعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

﴿١٤﴾

«هان» بدانید که «بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است» یعنی: تمام مخلوقات «از آن خداوند است» پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات باعظمتی مخالفت نکنید «به یقین آنچه را که شما برآنید» ای بندگان

از احوال و اوضاع «می‌داند» پس شما را به‌حسب آن جزا می‌دهد «و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: و می‌داند روزی را که به‌سوی او بازگردانده می‌شوید «آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند» از اعمال آشکار و نهان «خبر می‌دهد» و برحسب آنچه عمل کرده‌اند، آنان را جزا می‌دهد «و خدا به هر چیزی داناست» پس هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿سوره فرقان﴾

مکی است و دارای (۷۷) آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماما جلوه گر است، از این روی این سوره «فرقان» نامیده شد. محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکی، اصول عقیده، یعنی توحید، نبوت و معاد است.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

«بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد» تبارک: برکت، کثرت است از هر چیزی. فراء می گوید: «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. فرقان: قرآن است که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می گرداند. «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی - درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات - بر حسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله اند و توصیف ایشان به عبودیت و بندگی، برای تکریم و گرامی داشت ایشان در مقام منت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیت، مقام بس بزرگی است «تا برای عالمیان هشداردهنده ای باشد» یعنی: فرقان را بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله بدین خاطر نازل کرد تا بیم دهنده این حقیقت برای انس و جن باشد که بعد از مرگ برانگیخته می شوند و به سوی خدای عزوجل محشور می گردند تا آنان را در برابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدْ رُءُوهُ فَتَقَدَّرُ نَقْدِيرًا ﴿٢﴾

آری! قرآن را «همان کس» فرو آورده «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» نه از غیر وی پس اوست متصرف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش به او محتاجند «و» همو که «هیچ فرزندی نگرفته است» چنانکه یهود و نصاری در مورد عزیر و مسیح چنین پندار باطلی دارند «و برای او

در فرمانروایی شریکی نیست» چنان که طوایف مشرکان - اعم از بت پرستان، دوگانه پرستان و اهل شرک خفی - می پندارند «و همه چیز را آفریده است» از تمام موجودات «آن گاه چنان که در خور آن بوده، آنها را به اندازه مقدر کرده است» با اراده حکیمانه خویش پس هر چیز را آن گونه که مناسب حال و به صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدرات وی - اعم از اجل و روزی و سایر امور وی - را مقرر و معین ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن موجود با دیگر پدیده ها در این هستی بزرگ به دقت سنجیده شده و مقدرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه آفرینش وی مقدر کرده است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا
مُشُورًا ﴿٣﴾

«و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند» یعنی: مشرکان برای خود - بجز خدای متعال - خدایان و معبودانی گرفته اند «که چیزی نمی آفرینند» یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند «و خود آفریده می شوند» یعنی: خدای سبحان آنان را می آفریند «و برای خود نه اختیار زیانی را دارند و نه سودی را» پس در حالی که آن معبودان برای خود اختیار سود و زیانی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب اختیار سود و زیانی هستند؟ «و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را» یعنی: معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفریننده میراننده پدیدآورنده سود و زیان را فرو گذاشته و به عبادت آن موجودات بی جان روی می آورند؟! »

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آيَاتُ قُرْآنِهِ وَآيَاتُهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

خدای متعال در این آیات چندین شبهه مشرکان را طرح کرده و به رد آنها می پردازد. اولین شبهه این بود: «و کافران گفتند: این» قرآن «جز دروغی نیست که خود» محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آن را بر بافته است» و از نزد خود بر ساخته است «و گروهی دیگر او را بر آن» یعنی: بر افترا و بر ساختن قرآن «یاری کرده اند» مراد آنها از

«گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفار در هر زمان و مکانی است و مبشران و مشرکان در این باره کتابها پرداخته و زحمتها کشیده‌اند اما هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند «و قطعاً ستم و دروغی» بس هولناک و بزرگ و آشکار «در میان آوردند» با این سخنان و نسبتهای بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قرار دادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را درمانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!

وَقَالُوا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُتِبَ عَلَيْهَا فِيهِ نَمْلٌ عَلَيْهِ بُكْرَةٌ وَأَصِيلًا ٥

شبهه دوم مشرکان این بود: «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است «که آن را بازنوشته است» یعنی: محمد ﷺ آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن را طلب کرده است، یا: آن را برای خود باز نوشته است «و صبح و شام بر او املا می‌شود» یعنی: بعد از آن که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد - زیرا او خود امی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتباً این اسطوره‌ها و داستانها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند. به قولی معنی «صبح و شام» این است: آنان دائماً در تمام اوقات محمد ﷺ را تحت آموزش خود دارند.

خدای متعال در رد آنان می‌فرماید:

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٦

«بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند» یعنی: این قرآن از سنخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه‌چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست، شاهد مدعا این که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمد ﷺ یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه خدای عزوجل است، از همین روست که شما از

معارضه قرآن درمانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید «بی‌گمان او آمرزنده مهربان است» هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد. ابن کثیر می‌گوید: «این فراخوانی‌ای است از آنان به سوی توبه و انابت».

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُوبُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾

سومین شبهه مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: «و گفتند: این پیامبر را چه شده است» آن حضرت ﷺ را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند درحالی‌که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند «که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» یعنی: او را چه شده است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به طلب معیشت خود راه می‌رود چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمد ﷺ به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود «چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟» به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ﷺ باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

أَوْ يُلقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكْوِينٌ لَهُمْ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾

«یا چرا» از آسمان «گنجی بر او افکنده نشده» تا با بهره‌گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد «یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟» و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیله آن بر ما مزیتی داشته باشد «و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید» که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنانشان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف بوده است.

أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

«بنگر» ای محمد ﷺ! و تو خود به خویشتن داناتری «که چگونه برای تو مثلها زدند» و تو را مفتری و جادو زده و ... خواندند تا به‌وسیله این سخنان یاوه به تکذیب متوسل گشته و بر انکارت راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات عجیب و غریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ﷺ

به‌میان کشیدند «پس گمراه شدند» از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری تصور مادی محضی داشته و نبوت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می‌کنند «در نتیجه هیچ راهی نمی‌یابند» به‌سوی حق پس در طعنه زدن به نبوت به‌راه‌های باطل سرگردانند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

خثیمه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: از بارگاه خدای منان به‌رسول خدا ﷺ پیغام رسید که: اگر می‌خواهی کلیدهای زمین و گنجینه‌های آن رابه تو می‌دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرت را کم نمی‌کند و اگر می‌خواهی گنجینه‌های دو جهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: نه! بلکه هر دو را در آخرت می‌خواهم. پس آیه مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت - درحالی‌که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود - بر رسول خدا ﷺ نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و گفت: ای محمد! رب‌العزه به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است - بناگاه دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد - سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنجهای دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال‌پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول خدا ﷺ به‌سوی جبرئیل علیه السلام نگریستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل علیه السلام دست‌خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این‌که بنده‌ای شکیبیا و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا جلّ جلاله با توست.

«بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این» چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند «قرار می‌دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می‌آورد» قصر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه‌ای از سنگ را - چه کوچک باشد چه بزرگ - قصر می‌نامند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

«نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند» یعنی: بلکه آنها عجیب‌تر از همه اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس از این‌روی نه از دلایل بهره‌ای می‌برند و نه در آنها تأمل می‌کنند بنابراین، منشأ انکار

آنها از وحدانیت خداوند عز وجل و حقانیت دعوت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاره وامی دارد، همانا انکار روز قیامت است «و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده ایم» که در آن معذب می گردند.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا ﴿١٣﴾

«چون دوزخ از جایی دور آنان را ببیند، از آن غیظ و زفیری می شنوند» غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می آید و به خشم و غیظ آن بر کفار دلالت می کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد.

وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٤﴾

«و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند» وصف کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ درآورده می شوند چنان که میخ به فشار در دیوار فرو برده می شود». «دست و پابسته» دست هایشان در دوزخ با غل و زنجیر به گردنهایشان بسته شده است. به قولی معنای (مقرنین) این است که: با شیاطین به هم بسته و پیوسته گردانیده شده اند، یعنی: هرکدام از آنان به شیطان خویش همراه شده «آنجا است» یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است «که خواهان نابودی شوند» یعنی: در آنجا است که سخت بی تاب شده در حق خود نابودی را آرزو می کنند و فریاد می زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدت بلایی که بر آنان نازل شده است.

ابن کثیر می گوید: «ثبور: جمع کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «اولین کسی که بر وی جامه ای از آتش پوشانده می شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می کشد در حالی که نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس

می گوید: یا ثبورا! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می آورند، در این هنگام به آنان گفته می شود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَجِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

«امروز یک بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید» یعنی: امروز در حق خود یک بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرار دارید، سخت تر از بارها هلاکت و نابودی است چرا که مدت این عذاب طولانی و پایان ناپذیر است در حالی که سختی و عذاب مرگ چند لحظه ای بیش نیست. مراد: نا امید ساختن آنان از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات دهنده آنان از آن عذاب سخت است.

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ؕ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

«بگو: آیا این» عقوبت «بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است» یعنی: آیا این فرو رفتنشان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمتهای آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت «برایشان» یعنی: برای بهشتیان «پاداش و بازگشت گاه است».

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ ؕ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُولًا ﴿١٦﴾

«جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند» از انواع نعمتها و لذتهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن های دلنواز، مرکب های راهوار، منظره های روح نواز و غیر اینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. «این وعده ای است بر عهده خداوند که درخواست کرده شده است» یعنی: این وعده ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده اند و او هم به این وعده وفا می کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ؕ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُم ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

«و روزی که آنان را با آنچه که به جای خدا می پرستند» از بتان، فرشتگان، جنیان، مسیح و عزیر، یا مخصوصاً بتان «محشور می کند آن گاه به معبودان می گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟» آیا گمراهی آنان بر اساس دعوت و فراخوانی شما بوده است، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده اند - آن گاه که شما را پرستش کردند. فایده این سؤال، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُبٰغِي لَنَا اَنْ نَّتَّخِذَ مِنْ دُوْنِكَ مِنْ اَوْلِيَاءَ وَلٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَاَبَاءَهُمْ حَقًّا نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا



«می گویند: تو را به پاکی یاد می کنیم» این تعبیر بیانگر تعجب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده است زیرا آن معبودان، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند ﷺ، یا هم جماداتی بی عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصور است «ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود بگیریم» یعنی: برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی برگرفته و آنها را پرستش نماییم پس چگونه بندگان را به سوی این امر فرا می خوانیم که ما را مورد پرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند، با این که ما خود، غیر تو را نمی پرستیم «ولی تو آنان و پدرانشان را بهره مند ساختی» به اموال، اولاد، طول عمر، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت ها «تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند» یعنی: تا بدانجا که از یادت غافل شده، پندت را فراموش کرده و تدبیر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت آورت روی برتافتند «و گروهی نابود شده گشتند» یعنی: با فراموشی یاد تو، نابود شدند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٨﴾

سپس به مشرکان می گوییم: «قطعاً خدایانتان شما را در آنچه می گوید، تکذیب کردند» یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می گوید: اینک معبودان سخن شما را در این که آنان خدایانتان بوده اند، تکذیب کردند «در نتیجه نه می توانید عذاب را از خود دفع کنید» ای گروه مشرک! «و نه خود را یاری نمایید» یعنی: نه کسی را می یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «و هر کس از شما که ستم کرده باشد» یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است «عذابی بزرگ به او می‌چشانیم» با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٤٠﴾

«و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این‌که» آنها هم مانند همه افراد بشر «غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند» زیرا پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بشرند و از پاسخگویی به نیازهای بشریشان بی‌نیاز نمی‌باشند پس ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذا خوردن و راه رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده‌ای از جانب خداوند عَلَّمَ نباشی پس چرا می‌گویند: این پیامبر را چه شده است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ «و برخی از شما را برای برخی دیگر آزمونی قرار دادیم» پس این یکی پیامبری است مکلف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبک‌سر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیله یک‌دیگر می‌آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیله بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیله انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش در برابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیت شناخته شود پس همه به برپا داشتن حکم الهی مکلفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیت چنان بود که چون شخص فروافتاده‌ای از غیر اشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می‌شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی‌تافت و می‌گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی‌شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علت در کفر خویش پابرجا می‌ماندند.

«آیا شکیبایی می‌ورزید؟» در راه حق، با مشاهده این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرموده خدای متعال: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ﴾ : (آیا شما (از شراب و قمار) دست بردار هستید؟) «مائده/۹۱» یعنی: دست بردارید. یا این جمله علت است برای جمله قبل: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾، که در این صورت معنی چنین می‌شود:

بعضی از شما را برای بعضی دیگر مایه آزمونی ساخته‌ایم تا بدانیم که کدام یک از شما پایداری و شکیبایی می‌ورزید؟ «و پروردگار تو همواره بیناست» به آن کسی که شکیبایی می‌ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی‌ورزد.

❖ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُوتُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

چهارمین شبهه مشرکان این است: «و کسانی که به لقای ما» یعنی: به دریافت آنچه که در برابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم «امید ندارند» آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت «گفتند: چرا فرشتگان بر ما فرو فرستاده نشدند» تا به ما خبر دهند که محمد ﷺ در ادعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا ﷻ به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ «یا چرا پروردگاران ما را نمی‌بینیم» به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمد فرستاده وی است؟ پاسخ آنان این است: «قطعا در باره خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند» یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجه استکبار و گردنکشی رسیده و تکبر و عنادورزی در برابر حق را در دل‌هایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزان‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به سوی خویش شدند و باز از این حد هم پا را فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیا است، بی آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدوده قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواس بشری درک و دریافته شود. خدای سبحان آفریننده ماده است و خود ماده نیست و حواس فقط در محدوده مادی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابراین باری تعالی اصلا به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبه دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرود آمدن فرشتگان است:

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾

«روزی که فرشتگان را ببینند» یعنی: آنان به زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است «آن روز برای مجرمان هیچ بشارتی نیست» بدین‌گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد

که آنان فرشتگان را فقط در هنگامه مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می بینند که خداوند **عَزَّوَجَلَّ** آنان را از یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده است «ومی گویند» فرشتگان به کفار «نصیبی جز حرمان ندارید» حجرا محجورا: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله ای است که کفار آن را در هنگام روبرو شدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به کار می بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش بهشتاب طلب می کنند زیرا دیدن فرشته رحمت برایشان مقدور نیست. ای کاش می دانستند.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴿٢٣﴾

«و به هر گونه کاری که کرده اند» و به ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است «می پردازیم، سپس آن را چون غباری بر باد رفته می گردانیم» مشرکان اعمالی را انجام می دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صله رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی ثمر گردانیده تا بدانجا که به منزله «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر بربادرفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب. ابن کثیر می گوید: «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی که اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

«بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقر خویش» یعنی: قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند، که بهشت است «و نیکوترند از نظر مقیل» مقیل: قیلوله، یعنی استراحت نیمروز است آنگاه که گرما سخت می شود، هر چند خوابی با این استراحت همراه نباشد. مراد از مقیل، استراحت گاهشان در بهشت است. هر چند در بهشت خوابی نیست ولی استراحت گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ وَيُنزِلُ الْمَلَكُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برایشان به تصویر کشد، منظره اول این است: «و روزی که آسمان از ابر بشکافتد» یعنی: روز قیامت آسمان در حالی که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود. به‌قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید. ابن کثیر می‌گوید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشمها را خیره می‌کند». «و فرشتگان چنان که باید، فرود آورده می‌شوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلائق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٣٦﴾

«آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است» زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نابود می‌شود اما در دنیا کسانی جز خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ ظاهراً فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست «و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است» از آن روی که بعد از انجام یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرت‌بخش می‌رسد. در حدیث شریف آمده است که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: یا رسول‌الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٣٧﴾

منظره دوم از منظره‌های روز قیامت این است: «و» یادآوری کن به آنان «روزی» را «که ظالم دستهای خود را می‌گزد» از روی خشم و حسرت و پشیمانی «می‌گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می‌گرفتم» که راه حق و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به راه حق می‌رفتم تا از این فرجام ننگین و رسواگر رهایی می‌یافتم.

يَوْمَئِذٍ لَيْتَنِي لَوْ أَنَا خَلِيلًا ﴿٣٨﴾

«وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!» که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾

ابن عباس رضی اللہ عنہ در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: ابی بن خلف به محضر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم می آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی داد اما عقبه بن ابی معیط او را بر این کار سرزنش می کرد پس نازل شد: «به راستی او مرا از ذکر - پس از آن که به سوی من آمد - به گمراهی کشاند» یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتم، مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن که قرآن به سویم آمد و بر این که به آن ایمان آورم قدرت یافتم «و شیطان همواره خوارسازنده انسان است» و او را در خواری و ذلت تنها می گذارد. ملاحظه می کنیم که خداوند جل جلالہ دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن که او را گمراه گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست گرفتن گمراه سازان و داشته است.

در این باره که آیا این جمله اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای عزوجل از زبان وی حکایت می کند، یا کلام خود خداوند جل جلالہ است؟ مفسران بر دو قول اند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می دهد، یا آن را از او می خری و یا از آن بویی خوش می یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می سوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی اللہ عنہ آمده است که اصحاب جل جلالہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالآخرة عمله: کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

«و رسول خدا گفت» شکواکنان به سوی پروردگارش در دنیا «پروردگارا! قوم من» قریش، یا اعراب «این قرآن را و نهادند» و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به قولی معنی این است: آنان قرآن را به باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هم اکنون و در هر زمانی که امت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن قیم می گوید: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش نهادن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است -

هر چند که آنرا بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هر چند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني وبينه: هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش صلی الله علیه و آله پرداخته و می‌فرماید:

وَكذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

«و این گونه» که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمد! «برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم» پس تو از این گونه برخوردارها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکبیا باش چنان‌که آنان شکبیا بودند «و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است» لذا او بندگانش را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ﴿٣٢﴾

پنجمین شبهه منکران نبوت این است: «و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است» در یک وقت؟ «این گونه» ما قرآن را بخش‌بخش و به تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم «تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم» یعنی: تا با نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوه نازل کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن

را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این که در دم با زبان وحی پاسخ آنها داده می‌شود «و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم» یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به دنبال بخشی دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ﷺ و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به علاوه این که مشاهده گاه به گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم ﷺ، خود از اموری بود که عزم آن حضرت ﷺ را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت وا داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می‌شدند و این امر برایشان سخت و سنگین بود. سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

«و به نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم» یعنی: ای محمد ﷺ! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن که ما در مقابل مثل باطل و شبهه بی‌اساس آنان، برایت پاسخ حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مثلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان‌که در دفع شبهه نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

الَّذِينَ يُحْسِرُونَ عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سَرُّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

«کسانی که به روی درافتاده به سوی جهنم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند» یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ﷺ را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی که اگر به دیده انصاف بنگرند در می‌یابند که

آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده راهند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشور می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٢٥﴾

«و به یقین ما به موسی کتاب دادیم» یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان‌که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیده نودرآمدی نیستی و کتابت اولین کتاب آسمانی نیست «و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم» وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن‌که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمد ﷺ! دستیار موسی عليه السلام وزیری از فرشتگان نبود چنان‌که مشرکان از تو این رامی طلبند.

فَقُلْنَا أَذْهَبَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَلْنَهُمْ نَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

«پس گفتیم: هر دو به‌سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید» هرچند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهما السلام سر نزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد اما مراد این است: به‌سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می‌انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. «آن‌گاه آنان را به‌سختی نابود ساختیم» یعنی: پس موسی و هارون علیهما السلام به‌سوی آنان رفتند اما با تکذیب روبرو شدند. (فدم‌ناهم): پس به‌دنبال این تکذیب هلاکشان ساختیم، هلاک ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری را که ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم عليه السلام را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

وَقَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

«و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم» قوم نوح عليه السلام او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، مسلماً تمام انبیا را تکذیب کرده است.

غرق کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سوره «هود» گذشت. «و آنان را» یعنی: غرق کردنشان را، یا داستانشان را «برای مردم عبرتی گردانیدیم» که از آن درس عبرت بگیرند «و برای ستمکاران» یعنی: برای قوم نوح عليه السلام و هر کسی که در تکذیب پیامبران عليهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که عذاب دوزخ است.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

«و عاد و ثمود و اصحاب رس را» نیز نابود ساختیم. رس در سخن عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حبیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند جل جلاله آنان را با منزلشان در زمین فرو برد «و امتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم» یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

وَكُلًّا ضَرَبْنَاهُ الْأَمْثَلُ ط وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

«و برای هر یک مثلها زدیم» یعنی: برای هر یک حجت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم «و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم» و زیر و زبر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطْرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

«و قطعاً» مشرکان مکه «بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته‌اند» آنها در هنگام سفرهای تجارتی‌شان به سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود «آیا آن را نمی‌دیدند؟» در هنگام سفر به سوی شام برای تجارت زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند «یا این که امید برانگیخته شدن نداشتند» یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بیمی نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است .

هدف از بیان این داستانها، هشدار دادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ﷺ است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امتهای پیشین حذر کنند.

وَإِذْ أَرْوَاهُ أَنْ يَنْخُدُّوكَ إِلَّا هُرُوءًا أَمْذًا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ **إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ الْهَتَمِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حَيْثُ يَرُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾**

«و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می گیرند» یعنی: به جای ایمان آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می گویند: «آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟» با آن که رسول خدا ﷺ در راه و روش، تصرفات، اخلاق متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونه‌های اعلاهی همه پیامبران علیهم السلام و کافه بشریت بودند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا ﷺ با یاران خویش از برابر وی می گذشتند، ریشخندکنان می گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟) «به راستی نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند» و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم «اگر بر آنها ایستادگی نمی کردیم» یعنی: چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی ورزیدیم و از محمد ﷺ در پرهیز کردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی دادیم «و هنگامی که عذاب را ببینند» همان عذابی را که به سبب کفر خود سزاوار آن هستند «به زودی خواهند دانست که چه کسی گمراه تر است» از راه حق و هدایت، آنان یا مؤمنان؟

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾

«آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده‌ای؟» یعنی: کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان بردن از خدا ﷻ فرمان برده و به هیچ چیزی دل نمی بندد مگر این که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در جاهلیت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می پرستید اما چون غیر آن را بهتر از آن می یافت، به پرستش آن روی می آورد و پرستش سنگ اول را وامی نهاد». «آیا تو بر او وکیل

هستی؟» یعنی: ای پیامبر! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ درحالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس.

أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

«یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؟» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و خرد «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و وحدانیت وی آغاز می‌شود، این ادله مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟» یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیده صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد، سایه‌های اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود «و اگر می‌خواست آن را» یعنی: سایه را «ساکن می‌گردانید» با ساکن ساختن خورشید اما از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشا فواید بسیاری است، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آن را متحرک گردانید. از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هرچیز با سایه

اصلی آن - در نزد جمهور - و دو برابر شدن سایه اصلی آن - در نزد ابوحنیفه - است «آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک‌کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا سَيْرًا ﴿٤٦﴾

«سپس آن را به سوی خود بازمی‌گیریم» یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جو، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد «به بازگرفتن اندک» یعنی: سایه را به تدریج و اندک‌اندک به قدر بالا آمدن خورشید بازمی‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جو نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت!^۱

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

«و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید» که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید «و خواب را مایه آرامش گردانید» که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سبات: قطع‌کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است «و روز را زمان جنب‌وجوش شما قرار داد» ملاحظه می‌کنیم که بیداری به حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب‌وجوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب‌وجوش و کار و فعالیت و تاریکی و سکوت شب، مایه آرامش و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را - تماما - برای چیزی که با آن مناسب است، آماده کرده است.

^۱ برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظاهره القرآنیه».

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

«و اوست آن کس که بادها را پیشاپیش رحمت خویش مژده بخش فرستاد» یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است «و از آسمان آبی طهور فرود فرستادیم» طهور: پاک پاک کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی آید مگر این که آن را پاک می گرداند. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن الماء طهور لا ينجسه شيء: آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی گرداند».

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسَابَ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

«تا به وسیله آن» یعنی: به وسیله آن آب باران فرودآورده از آسمان «سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم» با بیرون آوردن سبزه ها و رستنی ها از زمین بی گیاهی که مدت ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب و جوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند «و آن را» یعنی: آب را «به آنچه که خلق کرده ایم - از چهارپایان و انسانهای بسیار - بنوشانیم» اناسی: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین: گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾

«و به راستی آن را» یعنی: آیات و اندرزها را «در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند» یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدید آوردن ابرها و نازل کردن باران را در قرآن و سایر کتابهای آسمانی مکرر بیان کردیم تا عاقلان در آنها اندیشه کنند و پند بگیرند. به قولی معنی این است: باران را میان مردم در سرزمینهای مختلف، در اوقات مختلف و کیفیت های متفاوت - گاهی در اینجا و گاهی در جایی دیگر - گردش می دهیم پس در بعضی از سرزمین ها از آن بسیار می بارانیم و در بعضی سرزمین های دیگر از آن کم می فرستیم تا به آن پند گرفته و اندیشه کنند.

در اینجا نیز با یکی از معجزات بزرگ اسلام روبرو می شویم. ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما نقل می کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی خدای عزوجل باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می آورد». شایان ذکر است که دانشمندان

معاصر همین معنی را اثبات کرده و گفته‌اند: نسبت تبخیر و نزول باران در جهان پیوسته ثابت است و ذره‌ای کم و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای سالانه‌ای که زمین آن را جذب می‌کند، زیاد و کم نمی‌شود پس فقط این نسبت جزئی باران است که در این یا آن نقطه زمین تفاوت پیدا می‌کند، نه نسبت کلی آن «ولی بیشتر مردم جز کفران را نپذیرفتند» کفران نعمت: انکار و ناسپاسی آن است. یعنی: بیشتر مردم اعتراف به نعمت خدای منان را بر خویش در فرورستاندن باران نپذیرفتند و خداوند عَلَّامٌ را بر آن شکر و سپاس نگفتند بلکه آن را به بتان یا ستارگان نسبت داده و گفتند: به سبب فلان ستاره‌ای که ساقط شد، یا فلان ستاره‌ای که طلوع کرد، باران یافتیم. یعنی: سقوط ستاره‌ای از مکان خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند: به فضل خدای منان و رحمت وی باران یافتیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

«و اگر می‌خواستیم قطعا در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیزیم» یعنی: چنان‌که باران را در میانشان تقسیم کردیم، اگر می‌خواستیم رسالت را نیز این‌گونه در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! زیرا تو باران رحمت عامی برای همه جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بر دوش گیری.

فَلَا تُطِيعُ الْكُفْرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

«پس، از کافران اطاعت مکن» به هیچ‌وجه با آنان مجامله و موافقت نکن، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می‌شود، پشت پا بزن، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز «و با آن» یعنی: به وسیله قرآن «با آنان به جهادی بزرگ پرداز» و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان. جهاد بزرگ: جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد. پس ملاحظه می‌کنیم که حجتها و آیات قرآن بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

﴿٥٣﴾ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾

«و اوست ذاتی که دو دریا را موج‌زنان بهم برآمیخت» و به سوی هم روان کرد «این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است» فرات: آب بسیار خوشگوار و اجاج: آب بسیار نمکین است «و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد» برزخ: حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت خویش در

میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می‌کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می‌شود و نه آب شیرین با آب نمکین. شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محل ریختن رودخانه‌ها - مثلا - به هم می‌آمیزد اما با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می‌شود - به گونه‌ای که از نظر خاصیت خود بر آن غلبه کند - و نه آب شیرین بر آب شور چیره می‌شود بلکه به قدرت خدای تبارک و تعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می‌مانند، به سبب این که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

«و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید» یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید «آن‌گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد» مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می‌آید؛ از رابطه پدری، مادری، پدر یا مادر بزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندان‌شان. مراد از صهر: رابطه پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده همسرش، همسر و خانواده شوهرش و میان هر دو خانواده با یکدیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر شوهر است و رابطه خویشاوندی، هر دوی آنها را در بر می‌گیرد و همه این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می‌آید. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است». «و پروردگارت همواره تواناست» که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جمله توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

«و» کفار «به جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد» اگر آن را پرستش کنند «و نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است «و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان» شیطان «است» از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند.

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول می گوید: «آیه کریمه درباره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

«و تو را جز مژده رسان و هشدار دهنده نفرستاده ایم» پس به کفر و عنادشان بها نده و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو - زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده ای بیش نیستی. از این روی به این سه فرمان زیر توجه کن:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيْنِ رِيَّةً سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

«بگو: بر آن» یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت «هیچ مزدی از شما نمی طلبم، جز این که هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد» یعنی: ولی کسی که می خواهد به سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عزوجل مرا بر آن پاداش می دهد.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾

«و بر آن زنده ای که نمی میرد توکل کن» زنده همیشه پاینده ای که در تمام منافع و مصالح به او تکیه می شود پس بر او توکل کن، نه بر زنده ای که می میرد «و شاکرانه او را تسبیح گوی» یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در تسبیح خویش می گفتند: «سبحانک اللهم ربنا و بحمدک: بارخدایا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». «و او

به گناهان بندگانش آگاه بس» همین بس که حق تعالی به همه امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی ماند.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِرَبِّهِ خَيْرًا ﴿٥٦﴾

همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش به کیفیتی که خود به آن دانتر است، استوا یافت. «ثم: آن گاه» برای ترتیب اخباری است، نه ترتیب زمانی «رحمان» یعنی: او رحمتگر عام است «پس درباره اش از خبرهای پرس» که می داند و روشن است که کسی به خداوند عَلَّاهُ از بنده و پیامبرش حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دانتر و آگاه تر نیست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می گویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می دهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می دهی؟ «و بر رمیدنشان می افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی شان از دین و دوری شان از آن می افزاید.

علما بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند.

نَبَارَكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾

«مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است» مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ های بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود

زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه - بنابراین قرائت - به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند».

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿١٢﴾

«و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد» که یکی از آنها در پی دیگری می‌آید، سپس این می‌رود و آن دیگر می‌آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افزونی و کمی از پی یکدیگر می‌آیند «برای کسی که خواهان پند گرفتن است» یعنی: چون پندگیرنده عبرت‌آموز، در اختلاف شب و روز بیندیشد، به این حقیقت پی می‌برد که انتقال شب و روز از حالی به حال دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای دارد «یا» برای کسی که «خواهان سپاس‌گزاری است» و می‌خواهد که خدای عزوجل را بر نعمت‌های بزرگ و الطاف بسیاری که در آفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یکدیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿١٣﴾

«و بندگان رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند» هون: آرامش و وقار، بدون تکبر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البته مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران - به‌طور ساختگی و ریایی - به‌شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزت و گردن‌فرازی گام برمی‌دارند که نشانه مؤمن متواضع برای خدا عز وجل است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه رفتن

چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده است: عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر رضی الله عنه شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. «و» بندگان رحمان کسانی هستند که «چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، با سلام پاسخ می‌دهند» یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند» یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای آن را سجده‌کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می‌آورند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

«به‌راستی آن بدقرارگاه و بدمقامی است» یعنی: در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت، بد جایگاه و بدمکانی است. پناه می‌بریم به خداوند جل جلاله از دوزخ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می کنند و نه بخل می ورزند» اسراف: در گذشتن از حد با انفاق کردن بسیار است، هرچند راهی که در آن انفاق می شود، راه حلالی باشد. اقتار: تنگ گرفتن و بخل ورزیدن در انفاق است «و شیوه شان در میان این دو حد وسط است» قوام: انفاق به اعتدال و میانه روی است، به گونه ای که در حدی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن گونه ولخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده روی کرد بلکه اگر خداوند عز وجل به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که میانه روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد فی الغنی وما أحسن القصد فی الفقر وما أحسن القصد فی العبادۃ: چقدر نیکوست میانه روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

﴿٦٨﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو به سوی آن فرا می خوانی بسی نیکو است اما اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده ایم کفاره ای است! پس این آیه مبارکه نازل شد.

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند» یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا عز وجل صرف نمی کنند تا غیر خدا عز وجل را برای خود پروردگار قرار دهند «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی کشند» کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد)، زنا کردن بعد از احصان¹ و کشتن به قصاص «و زنا نمی کنند» یعنی: مقاربت جنسی را بدون

¹ یعنی: زناى مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی‌شمارند «و هر کس چنین کند» یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ «می‌بیند» و روبرو می‌شود در آخرت؛ «اثام را» ااثام: مجازات و کیفر است.

يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُخْلَدُ فِيهِ مَهَانًا ﴿٦٦﴾

«برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند» یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلت و حقارت جاودانه می‌ماند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

«مگر کسی که توبه کند» از شرک «و ایمان آورد» به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «و کار شایسته پیشه کند» بعد از توبه خویش پس بر این کس عذابی نیست «پس اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است» گناهان را از آنان محو کرده و به جای آن برایشان نیکی‌ها و طاعات را - با حسن عمل و طاعت و انابتشان به سوی وی - به ثبت می‌رساند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمانشان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند عَزَّ وَجَلَّ آنان را از بدیها روی گردان نموده و به سوی حسنات برگردانید و در نتیجه به جای بدیها، نیکی‌ها را برایشان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برایشان ایمان را به جای شرک و اخلاص را به جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاریها در پناه خویش قرارداده و حفظشان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبه نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيئَاتِ﴾ : (همانا حسنات سیئات را از بین می‌برند) «هود/۱۱۴». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اتبع السيئة الحسنه تمحها، وخالق الناس بخلق حسن: بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن».

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان که سیئات با توبه نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

«و هر کس توبه کند» و از صدق دل به سوی خدا جَلَّ جَلَلُهُ باز گردد «و عمل صالح انجام دهد، حقا که او چنان که باید و شاید به سوی خداوند باز می‌گردد» یعنی: او به‌طور راستین و با قوت تمام به سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ باز گشته است. به‌قولی معنی این است: هر کس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی خدا جَلَّ جَلَلُهُ توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند» به‌قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی‌اند که در مجالس باطل حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده نمی‌کنند. (زور) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بزرگتر از (زور) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا جَلَّ جَلَلُهُ است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یارسول‌الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت کنند. «و چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می‌گذرند» یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می‌گذرند که از آن روگردانند. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده‌ای است. یعنی: کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می‌دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی‌کنند.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که چون آیات پروردگارشان را فرا یادشان آرند» یعنی: قرآن را برایشان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزها و عبرتهاست به ایشان تذکر دهند «بر آن کور و کر به سجده نمی‌افتند» بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می‌افتند و از آن آیات بهره می‌برند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٦﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد» یعنی: آنان را - با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش - برای ما شادی‌بخش و مسرت‌آفرین قرار ده. «قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقه جاری، عملی سودبخش، یا فرزند صالحی که در حق وی دعا کند». «و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» یعنی: ما را الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر این‌که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به‌جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد.

پس (آیه ۷۴ تا ۶۳) دربرگیرنده نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عبادالرحمن) است.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَوْنَ فِيهَا كَهْفَهِمْ وَنُصْرَهُم بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٧﴾

«این گروه» موصوف به اوصاف زیبای ذکر شده در فوق «اند که غرفه را پاداش می‌یابند» غرفه: یعنی درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلای بهشت مخصوص آنان است «به‌خاطر صبری که ورزیده‌اند» بر مشقتهای تکالیف دینی «و در آنجا با تحیت و سلام روبرو می‌شوند» یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برایشان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٨﴾

«جاودانه در آنند» یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند «چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است» یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکو قرارگاهی است که در آن مستقر می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن

می‌گردند. این در مقابل سخن باری تعالی در وصف دوزخ است که قبلاً فرمود: ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ به‌راستی چه بدقرارگاه و چه بد مقامی است) «۶۶».

قُلْ مَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ لَفَدَّ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِرَأْمَا ﴿۷﴾

«بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند» یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهد داشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است «در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید» یگانگی خدای سبحان را ای کافران! «پس به زودی لازم خواهد بود» یعنی: به زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است.

با این بیم‌دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾: (بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد) پیوند می‌خورد.

﴿سوره شعراء﴾

مکی است و دارای (۲۲۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به سبب آن که حق تعالی در آیات (۲۲۶ - ۲۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعرانند و آنچه که باخود آورده اند از باب شعر است، رد نماید.

طسّر ۱

خوانده می شود: «ط، سین، میم» با ادغام سین در میم. خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است طوری که در آغاز سوره «بقره» بیان شد.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

«این است آیات کتاب مبین» «تلک: این است» به سوی آیات این سوره یا کل قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

لَعَلَّكَ بَخْعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳

«شاید از این که ایمان نمی آورند» یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسف و اندوه بر این که قومت به پیامی که آورده ای ایمان نمی آورند؛ «تو جان خود را نابودکننده ای» باخع: خود را کشته و هلاک کننده ای. اصل بخع: این است که عمل ذبح به محل نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغه رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصه بسیار نابود گردند. این آیه، تسلیت و دلجویی ای برای رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهده رویگردانی آنان، سخت تأسف می خوردند، به آرامش فرامی خواند.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْيُنُهُمْ لَمَّا خَضِبِينَ ۴

«اگر بخواهیم بر آنان از آسمان آیه‌ای» یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند «فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» یعنی: آن‌گاه اجبارا در برابر آن منقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواست است که با این آخرین رسالت خویش، معجزه سرکوب کننده‌ای بفرستد بلکه معجزه اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیت این رسالت همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روانها و درمان مشکلات انسان در همه زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصی نیست که با معجزه‌ای حسی و مقطعی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همه امت‌ها در همه عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزه آن نیز برای همه عصرها و نسلها تا روز قیامت معجزه باز و مفتوحی باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

«و بر آنان هیچ ذکر تازه‌ای» که جدیدا فرود آورده شده «از سوی رحمان نمی‌آید، جز این که همواره از آن روی بر می‌تافتند» خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجا و اندک اندک در حالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد اما اصل قرآن که کلام نفسی خدا عز و جلاله است، قدیم است.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَاءْتِهِمْ أَنْبَتُوا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

«آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند» یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: «پس به زودی انباء» یعنی: اخبار «آنچه که بدان ریشخند

می کردند، بدیشان خواهد رسید» یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تا کنون از آنان پنهان بوده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

«مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت ارزشمندی رویانده‌ایم» یعنی: از اجناس سودمندی که انسانها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها توانا نیست؟.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

«قطعا در این، نشانه‌ای است» یعنی: قطعا در رویاندن گونه‌گونه رستنی‌ها در زمین، دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی «ولی بیشترشان ایمان آورنده نیستند» یعنی: علم ازلی حق تعالی درباره آنان چنین پیشی گرفته است که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

«و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است» یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از این روی به آنان مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازاتشان شتاب نمی‌کند.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

«و یاد کن» یا بخوان ای محمد ﷺ برای قومت «آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم‌پیشه برو» یعنی: به سوی کسانی برو که میان کفر و گناه جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران - چون برده ساخته بنی‌اسرائیل و ذبح کردن پسرانشان - بر خود ستم کرده‌اند. ابومنصور ماتریدی رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: «آنچه موسی عليه السلام از سوی پروردگارش شنید، ندایی از جنس حروف و اصوات بود».

شایان ذکر است که داستان موسی علیه السلام در یازده سوره قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهای دیگری مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در این سوره در پی آن می آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه ای مطرح می شود که با سیاق سوره ها هماهنگ بوده و نقش ویژه خود در ساختار آن سوره را ایفا کند!^۱

قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَلا يَنْقُوتُ ﴿١١﴾

قوم ستمگر، همان «قوم فرعون» بودند «آیا پروا نمی دارند؟» یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی ترسند؟ این آیه دلالت می کند بر این که اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خداترسی در دل های مردم است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من می ترسم که مرا تکذیب کنند» در رسالت من.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ﴿١٣﴾

«و سینه ام تنگ می گردد» از غم و اندوه تکذیب آنان؛ «و زبانم گشاده نیست» بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود «پس به سوی هارون بفرست» یعنی: جبرئیل علیه السلام را با وحی به سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر بود.

وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی علیه السلام بود پس موسی علیه السلام از آن می ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیاء علیهم السلام نیز دست می دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب،

^۱ قبلا در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده ایم.

موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش‌های مهمی را که انتظار می‌رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البته این درسی است برای دعوتگران راه خدا صلی الله علیه و آله که باید موقعیت‌ها را به‌طور دقیق ارزیابی کنند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

«فرمود: نه چنان است» کلا: در اصل کلمه‌ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصور وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «کلا» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توکل کن و از آنان نترس، مطمئن باش که تو را نمی‌کشند «پس هر دوی شما با آیات ما بروید» ملاحظه می‌کنیم که در ضمن این جواب، پاسخ موسی علیه السلام در همراه ساختن برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته است. یعنی: تو و آن کسی که درخواست رسالت وی را کرده‌ای، به همراه معجزاتم بروید و از قبضی‌ها نترسید «بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم» مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دل‌های آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگه‌داری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

فَأَيُّ فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم» کلمه رسول بر مفرد و تشبیه و جمع - هر سه - اطلاق می‌شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون علیه السلام نیز می‌شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب‌العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

و مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی: ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

«گفت» فرعون «آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟» یعنی: بعد از آن که موسی و هارن عليهما السلام نزد فرعون آمده و پیام یاد شده را به وی ابلاغ کردند، فرعون به موسی عليه السلام گفت: آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی اسرائیل کشتیم، تو را استثنا کرده و به قتل نرساندیم؟ «و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟» یعنی: پس این نبوت مورد ادعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی: موسی عليه السلام سی سال در خانه فرعون به سر برد، از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکب های سواری وی استفاده می کرد و به نام فرزند وی نامیده می شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن گاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله جل جلاله دعوت می کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد.

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

فرعون در ادامه به موسی عليه السلام گفت: «و از تو سر زد آن کاری که کردی» به این ترتیب، او در آغاز نعمت های خود را بر موسی عليه السلام برشمرد، سپس گناه موسی عليه السلام را به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی عليه السلام بود «و تو از ناسپاسانی» ای موسی! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

«گفت» موسی عليه السلام «آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم» یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

«و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم» به سوی مدین - چنان که تفصیل داستان در سوره «قصص» آمده است «آن گاه پروردگارم به من حکم بخشید» یعنی: به من نبوت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند جل جلاله در آن است، بخشید و جهل و نادانی را از من دور کرد «و مرا از پیامبران گردانید» یعنی: مرا گرامی داشت و اکرام کرد؛ به این که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّ عَلَىٰ أَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٣﴾

«و این نعمتی است که بر من منت می‌نهی که بنی‌اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟» یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالی که قوم و قبیله من بنی‌اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی‌اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم بی‌نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به‌عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٤﴾

«فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟» یعنی: او دیگر چه کسی است که می‌پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی‌شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟ و این آغاز مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون وجود و وحدانیت خدای عزوجل بود.

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّكُمْ مُّوقِنِينَ ﴿٢٥﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید» یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین‌گونه بود که موسی علیه السلام مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فرو گذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می‌شناسند پس موسی علیه السلام در پاسخ وی به بیان جلوه‌ای از حقیقت قدرت عظیم الله جل جلاله پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾

«گفت» فرعون «به اطرافیان» از اشراف و سران قوم «آیا نمی شنوید» سخن موسی علیه السلام را؟ بدین گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

موسی دوباره «گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشیتان است» پس موسی علیه السلام برایشان روشن کرد که فرعون - چنان که ادعا می کند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُم لَمَجْنُونٌ ﴿٣٧﴾

«فرعون گفت: بی گمان رسولی که به سوی شما فرستاده شده، دیوانه است» او با این سخن، می خواست تا اطرافیان را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفکند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می گوید هیچ اهمیتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیان می گوید: من از موسی چیزی را می پرسم و او به من پاسخی دیگر می دهد پس او دیوانه است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣٨﴾

«موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست» موسی علیه السلام خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را - گاهی با نور و گاهی با ظلمت - دگرگون می کند پس او ایجادگر همه پدیده‌هاست «اگر تعقل کنید» یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتیم.

قَالَ لَيْنَ أَخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لِأَجْمَلَنَّاكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٣٩﴾

«فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جمله زندانیان خواهم کرد» بدین گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی عليه السلام به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

قَالَ أَوْلَوْ جِئْتِكَ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۳۰)

«موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟» یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهده آن صحت ادعای من به اثبات رسد - که عبارت از معجزه در هم کوبنده من است - آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟»

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱)

«فرعون گفت: اگر از راست گویانی» در ادعایت «آن» چیز آشکار «را بیاور».

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۳۲)

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد» یعنی: آن عصا اژدهایی واقعی شد، بی آن که پدیده‌ای خیالی در میان باشد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می گوید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد در حالی که به موسی عليه السلام می گفت: ای موسی! هر چه می خواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می خواهم که او را بازداري و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی عليه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد.»

وَزَعَزَعَهُ فَأَيْدِيهِمْ يَصَافُّوْنَ لِلنَّظَرِ (۳۳)

«و دستش را از گریبانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد» یعنی: دست موسی عليه السلام برخلاف هیأت ظاهری پوست و گوشت و استخوان، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید.

قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِنِّي نَزَّ بِهَذِهِ السَّحَابِ فَأُنزِّلُ مِنْهُ مَاءً فَيُخْرِجُ مِنْهُ نَبَاتًا ۚ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا لَعَلَّهُ يُظَاهِرُ عَيْنَهُ ۚ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

«فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت: بی گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست» به این ترتیب، فرعون خواست تا این ذهنیت را در اطرافیانش القا کند که آنچه موسی علیه السلام آورده، از باب سحر و جادوست، نه از باب معجزه.

سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت:

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

«می خواهد با جادوی خود شما را از سرزمیتان بیرون کند، اکنون چه رأی می دهید» رأی شما و نظر شما درباره او چیست؟ بدین گونه بود که درخشش و سلطه معجزه موسی علیه السلام، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادعای پروردگاری را فراموش نموده و دست یاری به سوی قوم خویش دراز کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشد زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود و گرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می دید و کبر و خودبزرگ بینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به گونه ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزل می دهد در حالی که او پیش از این، مدعی الوهیتشان بود و آنان نیز این الوهیت را برایش به رسمیت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْنَيْهِ فِي الدَّيْنِ حَشِيرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تَوَكُّلْ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾

«گفتند» سران قوم فرعون «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیرانداز و آنان را بی درنگ به قتل نرسان «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی مأموران و نیروهای نظامی ای که مردم را گرد می آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیت بفرست «تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند» سحار: کسی است که در شناخت فن سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

«پس جادوگران برای میقات روزی معین گردآوری شدند» آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می‌شود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

«و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟» این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن میعاد بود تا آنچه را که میان موسی عليه السلام و جادوگران روی می‌دهد و این که سرانجام غلبه با چه کسی خواهد بود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی عليه السلام داشت زیرا او می‌خواست موسی عليه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی عليه السلام نیز بود زیرا او می‌دانست که حجت خداوند جل جلاله قطعا غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوند جل جلاله بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی عليه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأی العین برآنان هویدا گرداند.

لَعَلَّآ نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمْ الْقَائِلِينَ ﴿٤٠﴾

«باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم» در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی‌طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به بازی بگیرند درحالی که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسی عليه السلام از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

فَلَمَّا جَاءَهُ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿٤٢﴾

«پس چون جادوگران آمدند» پیش فرعون «به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد بود» از مال یا جاه و مقام «اگر پیروز شویم» بر موسی عليه السلام؟

که فرعون با این خواسته آنان موافقت کرد و «گفت: آری و بی‌گمان شما در آن صورت از مقربان خواهید بود» یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار

خواهید گرفت به طوری که از مقربان بارگام خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعده منصب و مقام فریفت.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾

«موسی به آنان» یعنی: به جادوگران «گفت: آنچه را که افکنده هستید، بیفکنید» از سحر و جادو. بدین سان بود که موسی عليه السلام خواست تا از موضع قدرت، با حجت و معجزه خویش سرکوب و مقهورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌ای که او به همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، از این روی نوبت تقدم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آماده میدان او باشند.

فَأَلْقُوا جِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

«پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و» در هنگام انداختن آنها «گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

«پس موسی عصایش را افکند و به ناگاه بر ساخته‌هایشان را فروبلعید» یعنی: عصای اژدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افکنی - با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال - ساخته بودند، فروبلعید.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

«پس جادوگران به سجده در افکنده شدند» یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانع حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عزوجل ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی عليه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

«گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم» و از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون عليهما السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

قَالَ ءَامَنَّا لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ أَلَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ نَعْمُونَ ۚ لَا تَقِطَعَنَ آيَاتِكُمْ وَارْجُلُكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

«گفت» فرعون «پیش از آن که به شما اجازه دهم» یعنی: آیا بی اجازه من «به او ایمان آوردید؟». سپس برای این که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این که مردم را به شک و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماس است «بی گمان او همان بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است» اعتراف فرعون به این که موسی عليه السلام بزرگ آنان است، با آن که او دوست نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسی عليه السلام را با آن بالا ببرد، برای این بود که همه کسانی که در صحنه رویارویی موسی عليه السلام با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی عليه السلام آورده است، درخشان‌تر و قوی‌تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افکنده‌اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شک و شبهه را درافکند که: این صحنه‌ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبه موسی بر جادوگران به پایان آمد اما این خود؛ کار استاد خودشان بود و آنان این فن را از خود وی آموخته بودند پس گمان نبرید که کار موسی عليه السلام کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به‌سوی فرامی‌خواند «به زودی خواهید دانست. حتما دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید» یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن «سپس همگی تان را به دار خواهم آویخت» به صلیب کشیدن یا به دار آویختن، همان حلق آویز کردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به دار کشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برایشان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ لَنَا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

«جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به سوی پروردگار خود باز می گردیم» یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می رسد، بر ما هیچ باک و زیانی نیست زیرا این عذاب در گذر است و بر طرف می شود و ما بعد از آن به سوی پروردگارمان بازمی گردیم و او برای ما - با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجهات، ثباتمان بر توحید و بیزاری از کفر - از نعمتهای همیشگی خویش چنان می بخشد که آن را حد و وصفی نیست.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

«ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان آورندگان بوده ایم، بپامزد». سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سوره «اعراف» گذشت.

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾

«و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر» بعد از آن که موسی عليه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد «زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت» یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی عليه السلام و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسران، موسی عليه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی عليه السلام تابوت یوسف عليه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف عليه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی اسرائیل از مصر می رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عید فصیح» می نامند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

«آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد» یعنی هنگامی که خبر به‌راه افتادن بنی‌اسرائیل و خروجشان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیت فرعون قرار داشت.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

فرعون گفت: «بی‌گمان اینان» یعنی بنی‌اسرائیل «گروهی اندکند» او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتنشان را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی‌اسرائیل جمعاً ششصد و هفتاد هزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. اما این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی‌اسرائیل است.

وَأَنَّهُمْ لَنَا لَآئِطُونَ ﴿٥٥﴾

فرعون افزود: «و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند» که بی‌اجازه ما از مصر بیرون رفته‌اند.

وَلِنَا لَجَمِيعٍ حَازِرُونَ ﴿٥٦﴾

«و ما انبوهی حاضر هستیم» حاذر: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی‌اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّن جَنَّتِ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَارٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

«سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاههای پرناز و نعمت بیرون کردیم» یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر از باغستانها، چشمه‌سارها و گنجینه‌ها بود بیرون راندیم. مقام کریم: منازل و خانه‌های نیکو و به قولی: مجالس رؤسا و امراء است.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

«چنین بود» خواست و اراده ما «و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم» در زمان سلیمان علیه السلام و بعضی از شاهان دیگر بنی اسرائیل. یا مراد زیوراتی است که بنی اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند. آیه کریمه احتمال این و آن - هر دو - را دارد.

فَاتَّبَعُوهُمْ مَشْرِيقًا ﴿٦٠﴾

«پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند» یعنی: فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند، به هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند. به قولی معنی این است: فرعونیان درحالی به تعقیب بنی اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَاهُ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمَذْكُونَ ﴿٦١﴾

«و چون دو گروه همدیگر را دیدند» یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند، به گونه‌ای که این گروه، گروه دیگر را می‌دید «یاران موسی گفتند، بی گمان ما گیر افتادیم» یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

«گفت» موسی علیه السلام «چنین نیست» ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند جل جلاله دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند «زیرا پروردگارم با من است» با یاری و رهنمونی خویش «و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد» به راه نجات.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

«پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزن» آن دریا بنا بر قول راجح، دریای سرخ (بحرا حمر) بود «آن‌گاه دریا از هم شکافت» یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام - دوازده پاره شد «پس هر پاره‌ای از آن» فرق: قطعه و پاره‌ای از دریاست «همچون کوهی بزرگ بود» که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

وَأَرْزَلْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ ﴿٦٤﴾

«و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم» یعنی: فرعون و فرعونیان را به سوی دریا نزدیک کردیم.

وَأَجْنَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

«و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم» با گشودن راههایی برای عبورشان از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٦٦﴾

«آن‌گاه دیگران را غرق کردیم» یعنی: فرعون و قومش را با به‌هم‌آوردن دریا بر آنان، غرق کردیم زیرا آنها برای دنبال کردن موسی علیه السلام و قومش به دریا درآمدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

«بی‌گمان در این» رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز «نشانه‌ای است» بزرگ بر قدرت عظیم و خیره‌کننده حق تعالی «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که با فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان - مانند آسیه زن فرعون - ایمان نیاورده بودند.

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

«و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است» یعنی: از دشمنان خویش انتقام گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٧١﴾

«و خبر ابراهیم را برایشان» یعنی بر امت خویش «بخوان» ای محمد ﷺ! زیرا او خلیل خدا ﷺ و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امت خوانده شود تا در اخلاص و توکل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

«آن گاه که» ابراهیم عليه السلام «به پدرش و قومش گفت، شما چه می پرستید؟» ابراهیم عليه السلام می دانست که آنها بتان را می پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَيْنَيْنِ ﴿٧١﴾

«گفتند: بتانی را می پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم» یعنی: پیوسته و به استمرار - نه فقط در وقت و میعاد معین - بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت ورزیدن بر عبادت آنهاست.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

«گفت» ابراهیم عليه السلام به قومش «آیا وقتی آنها را به پرستش می خوانید، ندای شما را می شنوند؟».

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

«یا به شما سودی می بخشند» به وجهی از وجوه سودرسانی «یا زیانی می رسانند؟» چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه می شنوند و نه سود و زیانی می رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

«گفتند: نه» هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می شنوند، نه به ما سودی می بخشند و نه زیانی می رسانند «بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می کردند» و ما هم از آنها تقلید کرده ایم. بدین گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می توانند سود و زیانی برسانند، نه می شنوند و نه می بینند.

قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ الْاَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام در رد این تقلید کورکورانه آنان «آیا در آنچه شما و نیاکان پیشیتان می پرستیده اید، تأمل کرده اید؟».

فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيْ اِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

«بدانید که آنها دشمن من اند» یعنی: بتان دشمنان من اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده ام، با آنها دشمنی می ورزم تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم «جز پروردگار عالمیان» یعنی: لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است. بدین سان، پاسخ ابراهیم علیه السلام هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود. و از آنجا که پاسخ ابراهیم علیه السلام حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای عزوجل پروردگارش می باشد بنابراین، به شناساندن او آغاز کرد و گفت:

اَلَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِيْ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِيْ هُوَ يُطْعِمُنِيْ وَيَسْقِيْنِيْ ﴿٧٩﴾

«همان کسی که مرا آفریده است و همو مرا هدایت می کند» به سوی مصالح و منافع دین و دنیا می. به این ترتیب، ابراهیم خلیل علیه السلام پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش، هدایت کردن، روزی دادن، دفع بیماری، جلب شفا، میراندن، زنده کردن و آمرزیدن - که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند - همه، نعمت هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر - که بلندترین و

سزاوارترین آن نیایش و پرستش است - می‌طلبند، چنانچه می‌فرماید: «و همان کسی که به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند» با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُؤْتِنِي ثَمْرًا يَجِينِ ﴿٨١﴾

«و چون بیمار شوم همو مرا شفا می‌دهد» و جز او کسی بر شفا دادنم قادر نیست «و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند» و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم علیه السلام فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکرشده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الا بیماری و غیر آن همه از جانب خدای سبحان است.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

«و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشد» حاصل و خلاصه پیام ابراهیم علیه السلام در این بیان شیوا و حجت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره‌کننده این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایسته پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول این که او در پاسخ این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی خرد کرده است؟ گفته بود: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾: (بلکه این کار بت بزرگ است) در حالی که بت شکن خود او بود.

دوم این که او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾: (من بیمارم) در حالی که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی درباره ستاره که گفته بود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾: (این پروردگار من است) نیز از آن جمله است.

زجاج می گوید: «پیامبران عليهم السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم عليه السلام از «معارض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنَ بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

«پروردگارا! به من حکم ببخش» مراد از حکم: دانش و فهم است. به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله جل جلاله، احکام و غیر این از معارف است «و مرا به صالحان ملحق فرمای» یعنی: مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان. در حدیث شریف آمده است: «اللهم أحيينا مسلمين وأمتنا مسلمين وألحقنا بال صالحين، غير خزايا ولا مبدلين: بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

«و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو گذار» یعنی: برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می آیند، نام و آوازه نیکو قرار ده. خدای سبحان این نام و آوازه نیکو را برای ابراهیم عليه السلام قرار داد زیرا تمام امتها و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

«و مرا از وارثان بهشت پرناز و نعمت گردان» یعنی: از کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

وَأَغْفِرْ لَأَيِّبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ ﴿٨٦﴾

«و بر پدرم بیامرزد زیرا او از گمراهان بود» ابراهیم عليه السلام در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست اما چون برایش معلوم شد که او دشمن خدا جل جلاله است، از وی بیزاری جست.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾

«و مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند، رسوا نکن» یعنی: مرا در ملا و محضر مردم در روز محشر - با بازخواست و مجازاتم - رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت عذاب نکن. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر در حالی ملاقات می کند که بر چهره آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی کنم! در این هنگام ابراهیم علیه السلام [مناجات کنان] می گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند جل جلاله می فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده ام، سپس می فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیم علیه السلام به زیر پای خویش می نگرد، بناگاه می بیند که در زیر پایش کفتار نر گندیده و آلوده ای است آن گاه چهار دست و پای آن کفتار گرفته می شود و در آتش افکنده می شود». گویی خداوند متعال آزر را به صورت کفتاری درمی آورد.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد» یعنی مال و فرزندان شخص نمی توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند جل جلاله نگاه دارند.

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

«مگر کسی که دلی پاک و پیراسته» از کفر، نفاق و بقیه امراض باطنی «به نزد خدا بیاورد» یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند جل جلاله به انسان سودی نمی رسانند بلکه آنچه که به وی سود می رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است.

با این دعا، دعاهای ابراهیم علیه السلام به پایان رسید.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود» تا به آن وارد شوند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

«و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می شود» یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می شود که نزدیک است شعله هایش آنان را فراگیرد. بدین گونه است که خداوند عز و جل بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می گرداند؛ قبل از آن که به آن داخل شوند و دوزخ را برای کفار، قبل از آن که به آن درآیند تا غم و اندوه کفار سخت تر شده و شادی و مسرت مؤمنان مضاعف گردد.

وَقِيلَ لَهُمْ أَنِمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿١٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَبْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ ﴿١٣﴾

«و به آنان گفته می شود» یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: «آنچه جز خدا می پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می کنند، یا خود یاری می بینند؟» قطعاً پاسخ منفی است.

فَكَبِجُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿١٤﴾

«آن گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افکنده می شوند» یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگران، همه بر روی یکدیگر با سر در دوزخ افکنده می شوند.

وَجُنُودِ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿١٥﴾

«و نیز همه سپاهیان ابلیس» یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنی وی که مردم را گمراه می کردند نیز همگی در دوزخ سرنگون افکنده می شوند. به قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی اند. به قولی دیگر: مراد هر کسی است که به سوی پرستش بتان دعوت می کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافکنده می شوند.

قَالُوا وَهَمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿١٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٧﴾

«آنان درحالی که در آنجا با یکدیگر ستیزه می کنند، می گویند: سوگند به خدا که ما درگمراهی آشکاری بودیم» یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان

برمی‌شورند، بعد از آن‌که در دنیا در محبت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر هرکسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم علیه السلام با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

إِذْ نَسُوا لَكُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم «آن‌گاه که شما» معبودان باطل «را با پروردگار عالمیان برابر می‌کردیم» و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

آن‌گاه می‌افزایند: «و جز مجرمان» از شیطانهای انسی و جنی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند «ما را گمراه نکردند».

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾

«پس اکنون هیچ شفיעی نداریم» که برای ما شفاعت کند و ما را از عذابت برهاند چنان‌که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعان و واسطه‌هایی دارند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

«و نه هیچ دوست حمیمی» یعنی: دوست صمیمی‌ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند. حمیم: دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «همانا شخص بهشتی در بهشت می‌پرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می‌گیرد و] برای او شفاعت می‌کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را درباره وی

می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان می گویند: ما لنا من شافعين و لا صديق حميم: اینک نه ما هیچ شفيعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی».

فَلَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

«و ای کاش برای ما یکبار بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا از مؤمنان می شدیم» و در قطار آنان درمی آمدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«بی گمان در این نشانه ای است» یعنی: در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم عليه السلام، دشمنی دوزخیان با یکدیگر و حسرت خوردنشان بر گمراهی خویش، عبرت و پندی مؤثر است «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان ابراهیم عليه السلام را برایشان می خواند - که قریش و همراهان دینی آنانند - مؤمن نیستند. یا مراد: قوم ابراهیم عليه السلام اند که بیشترشان مؤمن نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

«و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است» لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبت می ورزد.

كَذَبَتْ قَوْمٌ نُّوحَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

«قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» چرا فرمود: (پیامبران را)؟ درحالی که آنان فقط پیامبر خویش نوح عليه السلام را تکذیب کردند نه همه پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر بعثت تمام پیامبران عليهم السلام بودند. یا این که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همه ایشان است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

«چون برادرشان نوح به آنان گفت» یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح عليه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرارداشتند. آری! نوح عليه السلام به آنان گفت: «آیا پروا

نمی‌دارید» از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به سوی شما فرستاده شده است لبیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام ندای پیامبران به اقوام و امت‌هایشان همه این بود: (أَلَا تَتَّقُونَ: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم‌السلام، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

«من برای شما رسولی هستم» از جانب خداوند جل جلاله که در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح علیهم‌السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾

«پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید» یعنی: طاعت خداوند جل جلاله را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند جل جلاله شما را بدان امر می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾

«و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم» یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعت بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد «پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١١٠﴾

«پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید» نوح علیه‌السلام این جمله را بدان جهت تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح علیه‌السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا،

علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

﴿ قَالُوا أَنْزِلْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴾

«گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن‌که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذاله: خست و ذلت است. آری! قوم نوح عليه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان‌جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به‌قولی: پیروان نوح عليه السلام متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند. پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می‌آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می‌نماییم.

﴿ قَالَ وَمَا عَلِيَّ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾

«نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی‌ای دارم؟» یعنی: مرا با شغل و حرفه آنان چه‌کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلفم که آنان را به‌سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه‌ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

﴿ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوَ تَشْعُرُونَ ﴾

«حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می‌یابید» یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبه ضمائر و اعمالشان فقط بر خدا جل جلاله است و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می‌کردید.

نسفی می‌گوید: «آن متکبران، پیروان نوح عليه السلام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح عليه السلام ایمان ندارند». که نوح عليه السلام پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

«و من طردکننده مؤمنان نیستم» این پاسخ نوح علیه السلام است به درخواست کفار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

«من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم» یعنی: من فقط هشداردهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشداردادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ بِنُوحٍ لِّتَكُونَ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

«گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری قطعا از جمله سنگسارشدگان خواهی بود» یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جمله سنگسارشدگان خواهی بود. به قولی معنای ﴿مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ این است: اگر از سرزنش دین و دشنام دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جمله دشنام داده‌شدگان خواهی بود. بدین سان، نوح علیه السلام را به برخورد بدلفظی، چون دشنام دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن که در میدان منطق و حجت خلع سلاح شدند. البته این عادت و شیوه دشمنان خدا جل جلاله است که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران راه خدا جل جلاله را از دعوتشان برگردانند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

«نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند.

فَأَنْتَحِ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَمَّا وَبِحَنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

«پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن» فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن «و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به یاری فراخواند و خداوند جل جلاله دعایش را اجابت کرد:

فَأَنجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

«پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم» یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاها بود.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

«آن گاه باقی ماندگان را بعد از آن غرق کردیم» یعنی: بعد از نجات دادن او و همراهانش، باقی ماندگان از قومش را غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

«قطعاً در این نشانه‌ای است» یعنی: در نجات نوح علیه السلام و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیت خدای عزوجل و راستگویی پیامبرانش «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

«و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است» یعنی: او سرکوب‌کننده دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٢﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا نُنْفُونَ ﴿١٣٤﴾

«قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح علیه السلام به قوم خویش است، که در آیات «۱۰۶ - ۱۰۵» گذشت.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٣٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣٦﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٧﴾

«به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست» تفسیر این آیات سه‌گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح علیه السلام، آیات: «۱۰۹ - ۱۰۷» می‌باشد.

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٣٨﴾

«آیا بر هر بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید؟» ریع: تپه مرتفع از زمین است. به‌قولی: ریع، کوه است. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید و آن را چون نشانه‌ای بر اظهار قوت و قدرت خود می‌گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این‌که مایه فخر و مباهات عده‌ای و آزار و زیان دیگران و هدر دادن امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان‌که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیت کرده و آنان را به ریشخند می‌گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه‌ها و مکانهای مرتفع برای فخر نمایی و ارائه نمایش جاه و مکت، در بسیاری از حکام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٣٩﴾

«و مصانع می‌سازید» مصانع: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت می‌سازند. به‌قولی: مصانع، عبارت از قلعه‌ها و دژهای استوار است «به‌امید آن‌که جاودانه بمانید» گویی با ساخت و ساز این برجها، جاودان می‌مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی‌که اصلاً چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می‌رود چنان‌که از دست پیشینیان شما رفت.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾

«و چون به کیفر دست می‌گشایید، ستمکارانه دست می‌گشایید» بطش: حمله ور شدن به درستی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است.

هود عليه السلام این شیوه را از آن روی ناشایست دانست که این‌گونه برخورد، ظالمانه است. اما در کیفر دادن به حق، به کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣١﴾ وَاتَّقُوا الَّذِينَ آمَدَكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾ آمَدَكُم بِأَعْمَلِكُمْ وَبَيْنَ ﴿١٣٣﴾

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می‌دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد» یعنی از عذاب خدا جل جلاله پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت‌های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری‌ها بهره‌مندتان گردانید. شایان ذکر است که قوم هود در احقاف - نزدیک حضرموت یمن - سکونت داشتند و از نعمتها و قدرت بسیاری بهره‌مند بودند.

وَحَنَّتْ وَعُيُونٌ ﴿١٣٤﴾

«و» نیز شما را مدد رسانید «به دادن باغها و چشمه‌ساران» و چاه‌ها و جویباران.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾

سپس هود عليه السلام آنان را بیم داده فرمود: «به‌راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر خدا جل جلاله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمتها را به‌جا نیاورید.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعظت أم لم تكن من آلوعظيب ﴿١٣٦﴾

«گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است» یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادنت نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از آن اهمیتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم.

این سخن را از باب تعجیز هود علیه السلام و مایوس کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

«این جز شیوه پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جمله معترضه‌ای از فرموده خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز مانند تکذیب سایر مرفهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر این فرموده حق تعالی: ﴿تَشَبَّهتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (دل‌هایشان شبیه همدیگر است) «بقره / ۱۱۸».

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾

«و ما عذاب‌شونده نیستیم» در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرار داریم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

«پس او را» یعنی هود علیه السلام را «تکذیب کردند و در نتیجه هلاکشان ساختیم» یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنان‌که در آیه «۶/۱»

سوره حاقه» می خوانیم: ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَابُ غُرَفٍ يَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾﴾ (و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان کن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرمابنایی هستند ریشه کن شده پس آیا اثری از آنان بازمانده می بینی؟). «بی گمان در این» نابود ساختنشان «نشانه ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشگان «و بیشترشان مؤمن نبودند» با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بینات.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

«و به راستی پروردگارت عزیز رحیم است» تفسیر نظیر آن، در آیه «۱۴۰» گذشت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٤٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

«ثمود نیز رسالت یافتگان را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی دارید؟ بی گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی طلبم. پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت.

شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح علیهم السلام بود.

أَتْرَكُونَ فِي مَا هَنَأْنَا مِنْكُمْ ﴿١٤٦﴾

«آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می شوید؟» یعنی: آیا در این نعمت هایی که خداوند تعالی در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می شوید و همچنان در دنیا ماندگار می مانید؟

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَتْ هَاضِمًا ﴿١٤٨﴾

«در باغها و در کنار چشمه‌ساران؟ و کشتزارها و خرما‌بنانی که باروبر آنها لطیف است؟» هاضم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هاضم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طلع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به باروبر می‌نشیند.

وَتَنحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾

«و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید» قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدتهای دراز باقی بماند، از آن روی که عمرهایشان طولانی بود و خانه‌های بناشده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فارهین) این است: آنان خانه‌ها را با تسلط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به قولی دیگر معنی این است: آنها مرفهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشانه و متکبرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آنکه به سکونت در آنها نیازی داشته باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به‌خرج داده و انواع نقش و نگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که از آثار برجای‌مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصله چهارصد کیلومتری مدینه منوره معروف و شناخته شده است، به‌گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیر و مددهوش می‌سازد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٥٠﴾

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید» یعنی: از خدا تعالی پروا دارید؛ با ادای حق وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُتَسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾

«و از فرمان اسراف‌کاران اطاعت نکنید» یعنی: از فرمان مشرکانی که شما را به‌سوی پرستش غیر خداوند تعالی فرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله تعالی توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند، اطاعت نکنید. به قولی: مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند.

سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود:

الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

«کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند» یعنی: شیوه و عادت افراطگران و اسراف‌کارانی که در زمین - با توطئه علیه صالح علیه السلام و مؤمنان همراهش - فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان - با ایمان و عدالت - صلاح و اصلاح سر نمی‌زند، این است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ ﴿١٥٣﴾

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی» یعنی: از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند. به قولی: مسح کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَشَائِرَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ﴿١٥٤﴾

«تو جز بشری مانند ما نیستی» لذا چنین پنداشتند که قرار داشتن صالح علیه السلام در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادعای نبوتش دروغگو می‌کند «پس آیه‌ای بیاور» یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن آن توانا نیست «اگر از راستگویان هستی» در سخن و ادعای خویش.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

بعد از آن که آنان از صالح علیه السلام نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثه را زنده از کوه بیرون آورد، به گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجتی بر نبوت صالح علیه السلام باشد: «گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معین نوبت آب شماست» یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معین از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معین است پس

برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این‌ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

وَلَا تَسْوَاهَا يَوْمَ يُأْتِكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾

«و به آن آسیبی نرسانید» مانند پی‌کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری «که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهد شد» آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ ﴿١٥٧﴾

«پس آن را پی کردند و آن‌گاه پشیمان گشتند» از پی‌کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب بر آنان فرود آمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح عليه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرموده حق تعالی: (آن‌گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که در حال فرود آمدن بر آنان بود^۱.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

«آن‌گاه عذاب آنان را فرو گرفت» همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند. تفسیر ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ «بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند» گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح عليه السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآوردند) «هود/۶۷».

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیات «۶۴ - ۶۸» از سوره «هود» که در آن بیان این رویداد آمده است.

«و بی شک پروردگار تو عزیز رحیم است» از عزت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١١٠﴾

«قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند» او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزاده ابراهیم خلیل علیه السلام است که در حیات ابراهیم علیه السلام به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا نُنْفِقُونَ ﴿١١١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١١٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١١٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١١٤﴾

«چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سوره «اعراف» گذشت.

اتَّقُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾

«آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟» یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را انجام می‌دادند چنان‌که در سوره «اعراف» گذشت.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١١٦﴾

«و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وامی‌گذارید» یعنی: زنانی را که خداوند جل جلاله برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده‌است وا گذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا

هدف از دعوتشان این بود که زنان را به همسری بگیرند «بلکه شما مردمی تجاوزکارید» یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می کنید.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ بِأَلْوَابِنَا فَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَخْرُجِينَ ﴿٣٧﴾

«گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری» از سرزنش، عیب جویی و تقبیح کار ما؛ «بی گمان از رانده شدگان خواهی بود» از شهر ما و قطعا از آن تبعید خواهی شد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿٣٨﴾

«گفت: من برای عمل شما» یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می دهید؛ «از دشمنان هستم» یعنی از متفران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾

«پروردگارا! مرا و خانواده ام را از شر آنچه انجام می دهند، رهایی بخش» بدین سان بود که لوط علیه السلام به سوی خداوند جل جلاله به دعا متوسل شد تا او و خانواده اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾

«پس او و اهلش همگی را رهایی بخشیدیم» یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی اش را نجات دادیم آن گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿٤١﴾

«جز پیرزنی را» مراد زن لوط علیه السلام است «که از باقی ماندگان بود» در عذاب زیرا هر چند او با لوط علیه السلام و سایر اعضای خانواده اش از شهر بیرون آمد، لیکن خداوند جل جلاله به لوط علیه السلام و کسانی که فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سویشان ننگند پس هیچ کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن

لوط عليه السلام و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٧٢﴾

«سپس دیگران را نابود ساختیم» با فروربردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٧٣﴾

«و بر آنان بارانی سخت بارانیدیم» از سنگ که از آسمان بر آنان بارید، افزون بر فرو بردنشان در زمین «چه بد است باران هشدار یافتگان» که بیم داده شدند اما تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

«بی گمان در این» عقوبت قوم لوط و نجات دادن او و کسانش «نشانه‌ای است» بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله و بر صحت رسالت پیامبرانش «ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند» با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها «و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است» از عزت وی است که هر کس را بخواهد ریشه‌کن می‌کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می‌دهد.

كَذَّبَ أَصْحَابُ آلِكَ الْأَمْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾

«اصحاب آیکه نیز پیامبران را تکذیب کردند» به قولی: «آیکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». خلیل می‌گوید: «آیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ يَا لَئِن لَّمْ يَآئْتُوا بِنَبَأٍ سَرِيحٍ لَأَكُونُنَّ أَكْثَرُ الْأَكْثَرِينَ ﴿١٧٧﴾

«آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» در اینجا خداوند جل جلاله فرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب عليه السلام در نسب از مردم آیکه نبود، برخلاف داستان

فرستادن وی به سوی مدین که در آن فرمود: (اِخَاهُمْ شَعِيبًا: برادرشان شعیب) زیرا شعیب رضی اللہ عنہ در نسب از قوم مدین بود. البته بیان نسب وی در سوره «اعراف» گذشت. ولی ابن کثیر ترجیحا بر آن است که اصحاب ایکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این که به دادن پیمانہ به طور کامل امر شدند «آیه ۸۱» چنان که در داستان مدین نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب رضی اللہ عنہ دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یکبار به سوی اهل مدین و بار دیگر به سوی اصحاب ایکه.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٧٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾

تفسیر آیات: «من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» در همین سوره گذشت.

﴿١٧٩﴾ أَوفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾

«پیمانہ را تمام دهید» یعنی به کسی که با شما معامله می کند، پیمانہ را به کمال و تمام دهید «و از کم فروشان نباشید» که از وزن و پیمانہ بکاهید. اما افزودن بر وزن و پیمانہ به نفع مشتری، کار نیکی است، به همین دلیل آن را ذکر نکرد.

﴿١٨٢﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٣﴾

«و با ترازوی درست وزن کنید» یعنی حق صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید، بی آن که با تردستی، پنهانی بر آن دست برید تا از حق خریدار بکاهید.

﴿١٨٣﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٤﴾

«و به مردم اشیای شان را کم ندهید» یعنی: از حقوقی که مردم دارند نگاهید. تفسیر نظیر آن در سوره «هود» گذشت. همچنین تفسیر: ﴿وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ «و در زمین به تباهی نکوشید» در سوره هود و غیر آن گذشت.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِلَّةَ الْأُولَىٰ ﴿١٨٦﴾

«و از آن کس که شما و امتهای پیشین را آفرید، پروا کنید» جمله: امتهای و خلق انبوه‌اند. اما پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود:

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٧﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿١٨٨﴾

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی» تفسیر آن به‌طور شافی و کافی در آیه «۱۵۳» این سوره در پاسخ همانندانشان به صالح علیه السلام گذشت «و به‌راستی ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» یعنی: به‌راستی این امر بر گمان ما غلبه می‌کند که تو در ادعای رسالتت از سوی خداوند جل جلاله، دروغگو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٩﴾

«پس اگر از راستگویانی» در ادعای رسالت خود «پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفگن» این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به‌عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند چنان‌که در سوره‌های «اسراء» و «انفال» آمده است زیرا دلهای کافران و الفاظ شان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٩٠﴾

«گفت» شعیب علیه السلام «پروردگارم به آنچه می‌کنید» از شرک و گناه «داناتر است» پس اگر بخواهد شما را در برابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن اما در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و بر آن اصرار و پافشاری کردند «پس عذاب روز ظلّه آنان را فرو گرفت» ظلّه: ابر آتشیاری بود که خدای عزوجل آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد «بی گمان آن عذاب روزی سهمگین بود» بدان جهت که چنان سختی ای بر آنان فرود آمد که بشر حد و اندازه آن را نمی تواند بسنجد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدنهایشان را پخته و بریان کرد، خانه هایشان داغ شد و آبهایشان در چاهها و چشمه سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالی که باد سموم همراهشان بود آن گاه خداوند عزوجل خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملا آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت و ریگ ها و شن های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه ای ماند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین سان، خدای عزوجل شعیب رضی الله عنه و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیب رضی الله عنهم در سه سوره از قرآن (سوره های اعراف، هود و همین سوره) به تعبیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

«حقا که در این» هلاک ساختنشان «نشانه ای است» روشن بر وجود و یگانگی خداوند عزوجل «و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است» تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾

«و به راستی که این فروفرستاده پروردگار عالمیان است» یعنی: قرآن که ذکر آن در اول سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می‌شود، نازل شده از بارگاه خدای رب العالمین است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١١٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١١٤﴾

«روح الامین آن را بر دلت فرود آورده است» یعنی: جبرئیل علیه السلام آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اولین حس از حواس باطنی است که دریافت می‌کند و بر اثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده‌ای. روح الامین به اتفاق علما جبرئیل علیه السلام است چنان که در سوره بقره آمده است: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ «تا از هشداردهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرودآورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه‌ها و مجازات‌هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١١٥﴾

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند تعالی قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین سان بود که حق تعالی حجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١١٦﴾

«و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است» یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم و جدید را - با وجود تحریف آنها - بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

أُولَئِكَ يَكْفُرُ لَمْ يُعَلِّمَهُمُ عِلْمَ تَوْحِيدِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١١٧﴾

«آیا این برای آنان» یعنی برای کافه خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل «نشانه‌ای» روشن و معجزه‌ای کامل «نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند» یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و

گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابه مرجع نگریسته و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

﴿۳۳﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿۳۳﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿۳۳﴾

«و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم» یعنی: اگر قرآن را بر این وصف و کیفیت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کردیم «سپس آن را برایشان می‌خواند» آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ «به آن ایمان نمی‌آوردند» با وجود این که اعجاز قرائت کلام عربی از سوی فرد عجمی، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است.

﴿۴۰﴾ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۰﴾

«این گونه، آن را در دلهای مجرمان راه داده‌ایم» یعنی: بدین گونه، شرک و تکذیب و انکار را در دلهای کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند. آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسدت الجسد كله، الا وهی القلب: آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است.»

﴿۴۱﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۴۱﴾

آری! انکار را در دلهای تبه‌کاران راه می‌دهیم: «که به آن» یعنی به قرآن «ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک را ببینند» در هنگام مرگ، یا در هنگام نزول عذاب. که البته چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد.

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٢﴾

«پس بر سر آنان آید» آن عذاب «به طور ناگهانی» و غافلگیرانه «و» حال آن که «انان آگاه نباشند» از آمدنش.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٣﴾

«آن گاه گویند: آیا ما مهلت خواهیم یافت» که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان از دست رفته و به تمنای بازگشت به سوی دنیا برای جبران مافات می گویند اما هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی کنند.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٤﴾

«پس آیا عذاب ما را به شتاب می طلبند؟» با این سخنشان که: (بر ما از آسمان سنگ بباران یا برای ما عذابی دردناک بیاور) «آیه ۱۸۸». این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حق، عذاب را نیز به شتاب می طلبند.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَمَتُونَ ﴿٢٧﴾

«مگر نمی دانی که اگر سالها بهره مندشان سازیم» یعنی: به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم «و آن گاه آنچه که بدان بیم داده می شوند، بدیشان برسد» از عذاب و هلاکت «آن برخورداریشان چه به کارشان می آید؟» یعنی: آن بهره مندی درازمدت و طولانی، هیچ چیز را از آنان دفع نمی کند؟ زیرا بهره دنیا چون به پایان آید، کم و بسیارش فرقی نمی کند، گویی اصلا هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا باشد؟! قطعاً طول مدت بهره مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی رساند. در حدیث شریف آمده است: «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می شود سپس به او گفته می شود: آیا تابه حال هیچ خیری هم دیده ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده ای؟ می گوید: نه! به خدا سوگند، پروردگارا! آن گاه انسانی را می آورند که در دنیا سخت ترین رنجها و عذابها را دیده است و او را در بهشت گشت و گذاری می دهند، سپس به او می گویند: آیا تابه حال رنج و زحمتی هم دیده ای؟ می گوید: نه! به خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَمَا مُنذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

سپس خداوند ﷻ از عدل خویش خبر می‌دهد: «و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن‌که هشداردهندگان داشتند» یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجت به آنان؛ با فرستادن پیامبران ﷺ و فرودآوردن کتابها.

ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾

«برای پنددادن» یعنی: این هشداردهندگان را به جهت پند و تذکر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی‌نیاز نیستند «و ما ستمکار نبوده‌ایم» تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایاندیم.

وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾

«و شیاطین آن را» یعنی: قرآن را «فرود نیاورده‌اند» این آیه رد این پندار کافران است که می‌گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می‌کنند. سپس خداوند ﷻ برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می‌کند:

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾

دلیل اول این است: «و سزاوارشان نیست» یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند. دلیل دوم این است: «و نمی‌توانند» که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرود آوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفار به آنان می‌دهند، اصلاً ناوارد است.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعزُولُونَ ﴿٢١٢﴾

دلیل سوم این است: «آنان از شنیدن» قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان «معزول و برکنار هستند» یعنی: شیاطین از این که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدت فرود آوردن قرآن بر رسول خدا ﷺ، پر از نگهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتی نمی‌توانستند یک حرف از آن را برابیند و این از رحمت خداوند ﷻ برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿١١٣﴾

«پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود» گویی فرمود: ای محمد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ﷺ است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خدا ﷻ است زیرا در آن فرماندهی اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در او امرش مشاهده نمی‌شود چنان‌که در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیت و تسلیم محض قرار دارد.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿١١٤﴾

«و خویشان نزدیکت را انذار کن» خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر ﷺ را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت و ورزیدن به شأن آنان سزاوارتر است.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ قبیله قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ در آغاز تمام آنان را مورد خطاب قراردادند و سپس از میانشان مخصوصا نزدیکان و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا من برای شما از سوی خدا ﷻ اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این که شما بر من حق صله رحمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

«و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند» اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان «بال خود را فروگستر» یعنی: با آنان اظهار محبت کن، گرامی‌شان بدار و از آنان درگذر.

فَإِنْ عَصَاكَ فُلْ إِتَىٰ بِرِيءٍ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

«پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم» یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه گناه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکل آمد: «و بر خدای عزیز رحیم توکل کن» در تمام امور خویش زیرا او مؤید و نگهبان و یاری دهنده و برتری‌دهنده توست.

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

«آن کس که چون برمی‌خیزی» به تنهایی برای نماز تهجد (نماز شب) «تو را می‌بیند» و حاضر و مراقب حال توست.

وَتَقَلَّبُكَ فِي السُّجُودِ ﴿٢١٩﴾

«و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می‌بیند» یعنی: تو را آن‌گاه که در جماعت، نماز می‌خوانی - در حالات قیام و رکوع و سجده - می‌بیند. از نمازخوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می‌گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می‌بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله به عرصه وجود آورد».

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

«بی گمان او شنوای دانا است» شنواست سخنان بندگان خود را، دانا است به حرکات و سکنات ایشان. نسفی می گوید: «خداوند ﷻ دشواریهای طاعات را بر پیامبرش ﷺ آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی کند».

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن نَّزَّلُ الشَّيَاطِينَ ﴿٣١﴾ نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٣٢﴾

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی» از بشر «فرود می آیند؟» بدانید که محال است بر رسول خدا ﷺ فرود آیند زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می آیند» افاک: بسیار دروغزن و اثم: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا ﷺ شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القا می کردند. ابن کثیر در بیان سبب نزول این آیات می گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می کردند آنچه که رسول خدا ﷺ به همراه آورده اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برافته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٣٣﴾

«گوش فرامی دارند» شیاطین به سوی ملا اعلی تا چیزی را از آنان استراق نموده و سپس آن را به سوی کاهنان بیفکنند و با یک کلمه حقی که می شنوند، صد دروغ را نیز می آمیزند «و بیشترشان دروغگویند» یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغهای برساخته خود را به آن ضمیمه می کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروبن زبیر از عائشه رضی الله عنهما آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ﷺ راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می دهد، خبر می دهند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی

می‌رباید و آن را چون کتکت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افگند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾

«و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند» یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم‌صدا و همراه می‌شوند. مراد از «غاوون»، گمراهان انس و جن‌اند. اما فقط پیروان رسول خدا ﷺ ره‌یافتگانند و به همین دلیل، محمد ﷺ شاعر نیست.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید رضی الله عنه آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا ﷺ در وادی (عرج) راه می‌پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». شافعی رحمته الله این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

«آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادی از وادیهای تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلک‌مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی که محمد ﷺ نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد ﷺ را شاعر می‌نامید؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

«و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند» در حالی که محمد ﷺ به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می گویند: چنین وچنان کردیم در حالی که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن که خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادعاهایی که متضمن اتهام‌بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند».

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسِعَلُمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٣٧﴾

از آنجا که سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمد صلی الله علیه و آله شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» از شعرا «و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند» در اشعار خویش «و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند» مانند شاعرانی که هجوکنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان که شعرای پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان دفاع و از آبرویشان حراست می‌کردند، کسانی را که به هجو پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادیهای سخن بیرون می‌رانند.

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضی الله عنهم گریه‌کنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: وقتی خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت کردند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه]

شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ : «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَأَنْصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾. آن‌گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثنا قرار گرفته‌اید.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الکلام، حسنه کحسن الکلام، وقبیحه کقبیح الکلام: شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر زشت مانند سخن زشت». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به حسان رضی الله عنه گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

«و کسانی که ستم کرده‌اند، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت» یعنی: به زودی دروغگویان و خیال‌پردازان از شعرا و مانند آنها، در هنگام ملاقات پروردگارشان، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پرحسرت خویش را خواهند دید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که پیام این آیه عام است، در مورد هر ظالم و ستمگری، اعم از شعرا و غیر آنان».

﴿سوره نمل﴾

مکی است و دارای (۹۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیه آنها در پرهیز از لگدمال شدن به وسیله سپاه سلیمان علیه السلام، در آن آمده است. محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾

چنین خوانده می‌شود: «طا، سین» این دو حرف، از حروف مقطعه است و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این است آیات قرآن و کتابی مبین» کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشاره «تلک: این است»، ناظر بر خود این سوره می‌باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده، خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می‌کند بر این که این آیات خوانده می‌شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن‌گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می‌کند. لذا به کار بردن تعبیر دوگانه «قرائت - کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه‌ها به وسیله قرائت و دیگری در مصاحف به وسیله کتابت.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾

«هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است» یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند، هدایتگر و مژده‌بخش است چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَاءً﴾ (بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایه شفاء است) «فصلت / ۴۴». هم بدین جهت می‌فرماید:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۳﴾

«همان کسانی که نماز برپا می‌دارند» یعنی: نمازهای فرض را «و زکات می‌پردازند» مراد از آن: زکات فرض است «و خود به آخرت یقین دارند» تکرار «هم» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان‌که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است... آن حقیقت این است که: قرآن کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است...».

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

«بی‌گمان کسانی که به آخرت» و برانگیخته شدن بعد از مرگ «ایمان ندارند» که کفارند «کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم» به‌گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند «پس آنان سرگشته‌اند» یعنی: آنان در گمراهی خویش متردد و متحیرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسُونَ ﴿٥﴾

«برای این گروه» ناباور به آخرت «عذاب سخت است» در دنیا؛ با کشته شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبره بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان‌که مادیت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها می‌بینیم «و آنان در آخرت، زیانکارترین هاینند» یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

وَإِنَّكَ لَنَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

«و بی‌گمان تو» ای محمد ﷺ «قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری» یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالی که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا

می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و داناست پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تام است.
این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَائِغًا مِنهَا بِخَيْرٍ أُو۟ءَاتِيكُم بِشَهَابٍ مِّن سَّمَاءٍ قَبَسَ لَكُم تَصَاطُوتَ ۗ ﴿٧﴾

داستان موسی علیه السلام در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمن پندها و عبرتهای زیادی است، که این پندها و عبرتها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطه ستمگر آن زمان - یعنی سلطه فرعون - به دست مردی بی سلاح که به پشتوانه قدرت حق تعالی متکی است، جلوه‌گر شده است.

«آن‌گاه که موسی به اهلش گفت» یعنی: یادکن ای محمد صلی الله علیه و آله هنگامی را که موسی علیه السلام در مسیر راه مدین به مصر، به همسرش گفت «من آتشی به نظرم رسید» که از سمت کوه طور شعله می‌کشد «به‌زودی از آن» یعنی: از راه «برای شما خبری خواهم آورد» «سین» در ﴿سَائِغًا﴾ بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند «یا شعله اخگری برایتان می‌آورم» یعنی: از آن پشته آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قبس: جرقه آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیله آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند «باشد که خود را گرم کنید» یعنی: باشد تا به وسیله آن شعله اخگر، آتشی برافروزد و خود را از گزند سرما ننگه دارید. ثعلب می‌گوید: «اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله‌ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست». بنابه روایتی: در این سفر جز زن موسی علیه السلام کسی دیگر با وی همراه نبود.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورًا أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحٰنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

«چون به نزدیک آن آمد» یعنی: چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش آمد؛ «ندا رسید: کسی که در آتش است، خجسته و مبارک گردید» ابن‌کثیر می‌گوید: «چون موسی علیه السلام به‌نزدیک آتش آمد، منظره تکان‌دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله‌ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثنا موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام پنداشت که آن نور، آتش

است». از حسن و سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾: (کسی که در آتش است)، نور خدای سبحان می باشد. ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «منظور خداوند جل جلاله از ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ﴾: (مبارک است کسی که در آتش است) خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن آتش است» که مراد: موسی علیه السلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش اند «و منزه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می سوزاند».

يَمْوَسِعُ إِتَهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آن گاه خدای سبحان به موسی علیه السلام چنین خطاب کرد: «ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم» عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَرَّ يُعَقِّبُ يَمْوَسِي لَّا تَخَفْ إِنِّي لَأَيُّحَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

«و عصای خود را بینداز» ای موسی علیه السلام تا به معجزه ات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی علیه السلام عصای خویش را افکند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد «پس چون آن را دید که گویی ماری است که می جنبد» یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می کند. جان: مار سفید است و عصا در چالاکي و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. «پشت گردانید» از ترس این که آن مار بر وی حمله برد «و به عقب بازنگشت» یعنی: موسی علیه السلام از شدت ترس به دنبال خود نگاه نکرد. در این

هنگام خدای سبحان ندا فرمود: «ای موسی! نترس» از مار و آسیب آن «که پیامبران در پیشگاه من نمی ترسند» یعنی: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی ترسند پس تو نیز از مار نترس.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

«مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده» یعنی: لیکن کسی می ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده باشد - که پیامبران علیهم‌السلام از آنان نیستند - و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: «که من آمرزنده مهربانم» یعنی: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می آمرزم. این‌کثیر می گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه‌السلام در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی علیه‌السلام خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/۱۶»».

وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِذْ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾

«و دستت را در گریبان تو فرو بر» جیب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می شود «تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی» چون پیسی یا مانند آن از آفات «بیرون آید» آن‌گاه موسی علیه‌السلام دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. «در نه معجزه» یعنی: عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد. بقیه معجزات موسی علیه‌السلام عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان. «به سوی فرعون و قوم او برو» یعنی: تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و فرستاده شده‌ای تا به سوی فرعون و قوم وی بروی «زیرا آنان مردمی فاسقند» یعنی: آنان نافرمان و از دایره طاعت ما بیرون اند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

«پس چون آیات روشنگر ما» که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوت موسی عليه السلام دلالت می کرد. یا معنی این است: چون آیات ما که به سبب روشنی خود در معرض دید بود «به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است» فرعون و کسان وی ادعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شک و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد.

وَحَدِّثُوا بِهَا وَأَسْتَيْقِنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

«و انکار کردند» فرعونیان «آنها را» یعنی: آن معجزات را به زبانهای خود «و حال آن که دل‌هایشان بدان باور داشت» و به یقین می دانستند که آنها معجزات الهی است پس این انکارشان «از روی ستم و سرکشی» یعنی: شرک و تکبر از این امر بود که به آنچه موسی عليه السلام آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می دانستند که آن معجزات از نزد خداوند جل جلاله است «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله! «که فرجام فسادکاران چگونه بود» یعنی: در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است. آری! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

«و به راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم» یعنی: به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام، علم قضا و داوری میان مردم، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است «و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست» یعنی: داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند: ستایش خدایی راست «که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد» با علم و نبوت و رام کردن پرندگان و جن و انس برای ما. البته آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند.

آیه کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است.

وَوَيْتَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّا هَذَا لَكُمُ الْفَضْلُ الْأَمِينُ ﴿١٦﴾

«و سلیمان از داوود میراث یافت» علم و نبوت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «انبیا مالی را به ارث نمی گذارند و مالی که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است». نقل است که داوود علیه السلام نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می بود، فقط سلیمان علیه السلام به یادآوری مخصوص نمی شد زیرا تمام فرزندان داوود علیه السلام در این میراث شریک و با وی مساوی بودند «و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان پرندگان آموخته شده است» یعنی: سلیمان علیه السلام از باب تحدت به نعمت های خداوند جل جلاله بر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده است، این سخن را گفت. دلیل این که او فهم زبان پرندگان را قبل از دیگر نعمتها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیر آن را در آن مشارکتی نیست. منطق الطیر: سخن گفتن پرندگان است. آری! سلیمان علیه السلام سخن آنان را چنان می فهمید که پرندگان خود در میان یک دیگر آن را می فهمیدند «و از همه چیزها به ما داده شده است» یعنی: همه چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخر کردن جن و انس، پرندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همه آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسران می گویند: داوود علیه السلام از سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر و دامنه دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد «بی گمان این» نعمت هایی که ذکر شد؛ از فهم زبان پرندگان و دیگر نعمتها «فضل آشکار است» که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین گونه سلیمان علیه السلام خواست تا به شکرگزاری آن نعمتها بپردازد.

وَحَيْثَ لَسَلِمَنَّ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

«و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و پرندگان گرد آورده شدند» ابن کثیر می گوید: یعنی سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد «آن گاه آنان باز داشته شدند» یعنی: در صفوف و دسته های

منظم آراسته شدند. وازع درجنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صف خویش جلو آیند، به جای آنها در صف برمی گرداند تا صفوف منظم شود. این تعبیر دلالت می کند بر این که سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود. آری! سلیمان علیه السلام با شکوه و ابهتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعد از آن صفوف جنیان و سپس صفوف پرنندگان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می بود، پرنندگان لشکر را با بالهای خویش سایه بانی می کردند.

آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرمهای برپا دارنده سپاهی آراسته و سالم می باشند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَتَأْتِيهَا النَّمْلُ أَخْلُوًا مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سَلِيمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

«تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت» او ملکه موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان علیه السلام که به سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: «ای مورچگان! به درون خانه هایتان درآید تا سلیمان و لشکریانش - ندیده و ندانسته - شما را درهم نکوبند» با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگان به صیغه خطاب عقلا مورد خطاب قرار گرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می فهمیدند. ملاحظه می کنیم که ملکه موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان علیه السلام و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم نمی کوبند چراکه به معیارهای حق و عدل پایبندند.

فَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي

بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

«پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود» تبسم: آغاز خنده است. خنده سلیمان از روی تعجب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود «و گفت: پروردگارا! به من الهام کن» و توفیقم ده «تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس بگذارم» زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خود انسان است بنابراین، نعمت های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند «و این که» توفیقم ده تا «کردار شایسته ای انجام دهم که آن را بپسندی» از من و به آن خشنود گردی «و مرا به رحمت» نه به وسیله اعمال شایسته ام «در زمره بندگان صالحت درآور» نامم را

در جمله نامهایشان ثبت کن و مرا در زمره آنان به سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گردان. آری! همه اینها را به رحمت بر من ارزانی دار، نه با عملم. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ وارد بهشت نمی شود».

وَتَقَدَّ الظَّيْرُ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدَىٰ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَايِبِ ﴿٢٠﴾

«و جویای حال پرنندگان شد» یعنی: سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام حال پرنندگان را بازجست و از وضع پرنندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد. یادآور می شویم که پرنندگان وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه بانی از بالهایشان قرار می دادند «و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم» آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده، یا ندیدن او علت دیگری دارد؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت: «یا این که از غایبان است» یعنی: بلکه او غایب است.

مفسران می گویند: سبب جست و جوی سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محل وجود آب در زیر زمین راهنمایی می کرد، بدین گونه که در محل وجود آب نوک می زد، سپس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به وسیله جن و شیاطین از آن محل آب بیرون می آورد همچنین هدهد سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام و لشکریانش رابه حد فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می کرد.

قرطبی می گوید: «این آیه دلیل بر ضرورت تفقد و پرس و جوی امام از احوال رعیتش و نگهبانی و حراست از آنان است، بنگر به سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند». خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بیخشاید بر عمر بن الخطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که او نیز در این امر با سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام هم سیرت بود، آنجا که فرمود: «اگر گرگ برگوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد، بی گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهد گرفت».

لَا عَذْبَةَ، عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أذْبَحْتَهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾

سپس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام افزود: «قطعاً او را» یعنی هدهد را «به عذابی سخت عذاب می کنم، یا سرش را می برم» به قولی: مراد وی از عذاب سخت این بود که پرهایش را قطع می کند. به قولی دیگر: مراد وی این بود که او را از خدمت خویش بازمی دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می رسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است «یا باید حجتی روشن برای من بیاورد» بر این که او در غیبتش عذر موجهی داشته است.

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٣﴾

«پس دیری نپایید» هدهد در غیبت خویش. به قولی دیگر معنی این است: زمانی اندک بعد از پرس و جوی سلیمان عليه السلام از هدهد و تهدید آن به مجازات، هدهد آمد «و گفت» خطاب به سلیمان عليه السلام «از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای» یعنی: چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم: «و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام» سبا: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود. نبأ: خبری مهم و درخور اهمیت است.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٤﴾

سپس هدهد افزود: «من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند» او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جزوی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. اما حکم آن در شریعت ما: ابن عباس رضی الله عنهما در حدیث شریف روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة: هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند». «و» آن زن «از همه چیز داده شده است» یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی مورد نیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه «و عرشی بزرگ داشت» عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصد و شصت طاق در طرف شرقی و سیصد و شصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند».

بدین جهت هدهد در ادامه گزارش خود افزود:

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

«و او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می کنند» یعنی: خورشید را می پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته اند. به قولی: آنان آتش پرست بودند «و شیطان اعمالشان را» یعنی: پرستش خورشید و سایر اعمال کفری را «برایشان آراسته است و آنان را از راه باز داشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند ﷻ است، باز داشته است «در نتیجه آنان راه یافته نبودند» در کار دین.

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٣٥﴾

«تا سجده نکنند» تقدیر آیه چنین است: شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند، برایشان آراسته بود تا سجده نکنند «برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می آورد» یعنی: خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است، آشکار می کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی ها را از زمین. به قولی: پنهانی های زمین، گنجها و رستنی های آن است. به قولی دیگر؛ خبأ: به معنی راز است «و می داند آنچه را که پنهان می دارید و آنچه را آشکار می نماید» یعنی: خدای سبحان امور پنهانی ای را که در ضمیر عالم انسانی است، با علم خویش، از آن بیرون می آورد چنان که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمانها و زمین را که بخواهد، بیرون می آورد. باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٣٦﴾

«الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است» هدهد از عرش - مخصوصا - یاد کرد زیرا عرش - چنان که در حدیث شریف آمده است - بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل است. این آیات دلیل بر آن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوند ﷻ به یگانگی و سجده کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نهی النبی ﷺ عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدد والصرد: رسول خدا ﷺ از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک».

❖ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام به هدهد «به زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای» در این اخباری که به ما داده‌ای «یا از دروغگویان بوده‌ای» در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، در صورتی که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیت خویش را بپذیرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل: عذر نزد هیچ‌کس مانند خدای عزوجل دوست داشته‌تر نیست به همین جهت بود که او کتابها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

أَذْهَبَ بِكَئِيبِي هَذَا فَأَلْفَقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

سپس سلیمان علیه السلام به هدهد گفت: «این نامه مرا ببر و آن را به سوی آنها بیفگن» یعنی: به سوی اهل سباء «آن‌گاه از آنان روی برتاب» یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من بازآوری «آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند» یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور.

هدهد رفت و نامه سلیمان علیه السلام را به سویشان افکند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ إِلَىٰ آلِي كُنْتُ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾

«گفت» بلقیس ملکه سبا «ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به سوی من افکنده شده است» بلقیس نامه سلیمان علیه السلام را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

- ۱ - تا سلیمان علیه السلام را بزرگ بدارد.
- ۲ - نامه سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

۳ - نامه او مهر شده بود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کرامۃ الکتاب ختمه: کرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است». از این جهت رسول خدا ﷺ برای خود خاتمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لااله الاالله محمدرسول الله».

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

بلقیس افزود: «که این» نامه «از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشاینده مهربان است» یعنی: آن نامه با نام خداوند ﷻ آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحيم) در آن چنین آمده است: «بر من گردنکشی نکنید» یعنی: تکبر نورزید چنان‌که پادشاهان ستمگر چنین می‌کنند «و فرمانبردار نزد من آیید» یعنی: فرمانبردار برای دین خدا ﷻ، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده‌ام، نزد من آیید. علما گفته‌اند: هیچ‌کس قبل از سلیمان ﷺ (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور می‌شویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره‌ها بجز سوره «برائه» آمده است، همین یک‌بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامه سلیمان ﷺ، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

«گفت» ملکه سبا «ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید» یعنی: ای اشراف قوم و ای سران کشور! راهنمایی‌ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید، به من نظری بدهید که مبتنی بر حزم و حکمت و دوراندیشی باشد «من هیچ‌کاری را فیصله نداده‌ام مگر این که شما در آن حاضر و ناظر بوده‌اید» یعنی: من تا به حال هیچ‌کاری را بی‌حضور و رأی شما به قطعیت و فیصله نهایی نرسانده‌ام. سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملت، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند:

قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَيِّ شَيْءٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

«گفتند» بزرگان ملت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ «ما دارای قوت و شوکت هستیم» هم در عده و هم در عده «و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم» یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم «ولی اختیار کار با توست» یعنی:

کار موکول به رأی و نظر خود توست «پس بنگر چه فرمان می دهی» یعنی: تأمل کن که ما را به چه چیز فرمان می دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

«گفت» ملکه سبا به سران قومش «پادشاهان چون» با زور و غلبه «به شهری درآیند، آن را ویران می سازند» یعنی: ساختمانهای آن را ویران کرده، اموال آن رابه تباهی می کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می سازند «و عزیزترین های مردمانش را خوارترین ها می گردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می کشانند و این کار را بدان جهت می کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دل های مردم پابرجا گردد. آن گاه خدای عزوجل بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: «واین گونه عمل می کنند» اما به قولی: این جمله نیز حکایت از ادامه سخن بلقیس است.

ملاحظه می شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد، به صلح گرایید زیرا جنگ، فرجامی نامیمون دارد.

وَإِي مَرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

سپس ملکه سبا افزود: «و» اینک «من هدیه ای به سویشان می فرستم» پس اگر سلیمان پادشاه باشد، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می مانیم ولی اگر پیامبر باشد، این هدیه او را راضی نمی سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت دعوت، گردن نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش، راضی نمی شود و از این روی گفت: «و می نگرم که فرستادگان من چه پاسخی بازمی آورند» آن گاه به تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا رد هدیه از سوی سلیمان عليه السلام باز آوردند، در این موضوع تدبیری می اندیشم و به مقتضای آن عمل می کنم. در حدیث شریف آمده است: «تهادوا تحابوا، و تصافحوا يذهب الغل عنكم: هدیه مبادله کنید که سبب محبت میان شما می شود و مصافحه کنید، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می گرداند».

ابن کثیر می گوید: « صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان عليه السلام هدیه فرستاد».

شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیت طرف را به درستی ارزیابی کرد، همان گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثر است، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد اما وضع سلیمان علیه السلام این چنین نبود:

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَيْنَاهُ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ فَفُرِحُونَ ﴿٣٦﴾

«پس چون» پیک بلقیس همراه با هدیه «به نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید» و توقع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عزوجل به من این همه سلطه و مال و مکنت و خدم و حشم از جن و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ «بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است» از نبوت، فرمانروایی‌ای عظیم و اموالی بسیار «بهبتر است از آنچه به شما داده است» از مال و مکتبی که این هدیه نیز از آن جمله است «بلکه این شما هستید که به هدیه خود شادمان می‌شوید» اما من به آن دلخوش نمی‌شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی‌پذیرم.

دلیل این که سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند اما صدقه را نمی‌پذیرفتند.

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

سپس سلیمان علیه السلام به پیک بلقیس گفت: «به سوی آنان» یعنی: به سوی بلقیس و قوم وی «بازگرد» و بگو: «قطعا بر سر آنان لشکری می‌آوریم که تاب پایداری در برابر آن را ندارند» تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی خویش حراست نمایند «و بی‌گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند» یعنی: از سرزمینشان «به خواری و زبونی» بعد از آن که عزتمند و سربلند بودند. صغار: خواری و زبونی است. به قولی: صغار در اینجا به معنای اسارت و بردگی است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَفْئِدَتِكُمْ بَعْرِثَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام «ای سران» کشورم «کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد» یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت «پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟» سلیمان علیه السلام با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان علیه السلام خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عزوجل است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

قَالَ عَفْرِيْتُ مَنِ الْجِنِّ أَنَا أَيْنِكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

«عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برایت می آورم» یعنی: از آن مجلسی که سلیمان علیه السلام برای حکومت کردن میان مردم در آن می نشست. سدی می گوید: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم می نشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می گوید: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و برآنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آئِنِكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرْنَا مَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

«کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت» بیشتر مفسران برآنند که اسم این کسی که بهره ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می کند. ابن کثیر از زهری نقل می کند که آصف بن برخیا علیه السلام گفت: «یا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت ائتنی بعرشها: ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور». پس در دم تخت بلقیس روبه روی وی حاضر آورده شد. به قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان علیه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی نزدت می آورم» گویی سلیمان علیه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود

سلیمان علیه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن که چشمت را برهم زنی، آن را به نزدت می آورم. معنای «طرف» گشودن پلکها برای نگریستن و مراد از «یرتد»، به هم آوردن دوباره پلکهاست چنان که به دوست خود می گویی: این کار را باید در یک چشم به هم زدن انجام دهی.

«پس چون آن را نزد خود مستقر یافت» یعنی: سلیمان علیه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان علیه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می گزارم یا این که کفران می کنم» آیا حق تعالی را در برابر این نعمتها شکر می گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می نمایم، یا این که او را ناسپاسی می کنم و شکر نعمت وی را فرومی گذارم «و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارم بی نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان.

قَالَ تَكْرُوهًا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرَ أَنْهَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

«سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید» یعنی: تخت ملکه بلقیس را برایش به حالی دگرگون سازید که چون آن را می بیند، باز نشناسد. روایت شده است که: آنان تخت بلقیس را با کم کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به قولی علت این دستور سلیمان علیه السلام این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی ای است پس سلیمان علیه السلام خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: «تا بنگریم که آیا پی می برد» به شناخت تخت خویش، یا: آیا راه می برد به سوی ایمان به خدا جل جلاله «یا از آنان می شود که راه نمی یابند» به سوی این امر.

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوَيْتِنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

«پس چون آمد» بلقیس نزد سلیمان علیه السلام «گفته شد» به او و گوینده خود سلیمان علیه السلام یا غیر وی به دستور او بود: «آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است» بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردد وی در میان شناختن و ناشناختن آن بود، که این خود نشانه ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن، جواب مثبت کامل بر می آمد و نه جواب

منفی. عکرمه می‌گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، می‌ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: گویی این همان است.» «و پیش از این، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده‌ایم» به قولی: این جمله از سخن سلیمان علیه السلام است. یعنی: پیش از بلقیس از سوی خداوند جل جلاله علم داده شده و برای خداوند جل جلاله از در اطاعت درآمده بودیم. یا معنی این است: پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت، آگاه ساخته شده‌ایم. به قولی دیگر: این سخن از قوم سلیمان علیه السلام و پیروان وی بود.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

«و آنچه که به جای خداوند پرستش می‌کرد، او را باز داشته بود» یعنی: بلقیس را تعلق خاطر و دل‌مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود، از ایمان به حق باز داشته بود «و او از جمله گروه کافران بود» این آیه نیز از ادامه سخن سلیمان علیه السلام، یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

گویی دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن‌قتیبه می‌گوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساقهایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم».

از داستان بلقیس چنین بر می آید که او در میان ملتی فرمانروایی می کرد که دارای مدینیتی ریشه دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدینیتی ریشه دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیر و بهت زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می آموزد که مدینیت راستین اسلامی آنچنان مدینیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه در روایتی طولانی نقل کرده اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس رضی الله عنه رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می باشد که نه تصدیق می شود و نه تکذیب.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

اینک داستان دیگری بیان می شود: «و به راستی به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را پرستید» یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند جل جلاله فرستادیم «پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه گر و متخاصم تقسیم شدند» که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادعا می کرد که حق با وی است. به قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، درباره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟

قَالَ يَنْفَوِرُ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَفْهِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

«صالح گفت: ای قوم من، چرا سیئه را پیش از حسنه» یعنی: عذاب را پیش از رحمت «به شتاب می طلبید» یعنی: چرا ایمانی را که جلب کننده پاداش و نیکی است به تأخیر می اندازید و کفری را که جلب کننده عذاب است، جلو می افکنید؟ زیرا آنان از فرط کفر و عناد می گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را که وعده می دهی برای ما بیاور «چرا از خداوند آمرزش نمی خواهید» و به سوی او از شرک توبه کار نمی شوید، قبل از آن که عذابش بر شما فرود آید؟ «باشد که مورد رحمت قرار گیرید» و گرفتار عذاب نشوید.

قَالُوا أَطَّلِعْنَا بِكَ وَيَمِّنُ مَعَكَ قَالَ طَعْنَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

«گفتند: ما به تو و همراهانت» از کسانی که دعوت را اجابت گفته و به دینت درآمده‌اند «شگون بد زده‌ایم» و شما را شوم و نامیمون می‌دانیم. نقل است که به آنان قحطی ای رسید پس به صالح علیه السلام شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست «گفت» صالح علیه السلام به آنان: «شگون بدتان نزد خداوند است» یعنی: این قحطی به سبب فال بدی که آن را شوم می‌پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند جل جلاله است زیرا خیر و شر همه از نزد او به سوی شما می‌آید و این قدر و قسمت اوست که به شما می‌رسد چرا که تمام امورتان به دست بلا کیف اوست، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و پرندگان که آنها را وسیله فال بد خود می‌پندارید، به خیر و شر شما علم و آگاهی ای ندارند «بلکه شما مردمی هستید که آزموده می‌شوید» و مورد امتحان خداوند جل جلاله قرار گرفته‌اید. به قولی معنی این است: شیطان شما را با این فال بد زدنتان، یا به آنچه که به خاطر آن فال بد می‌زنید، در فتنه می‌افکند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد از این فرموده خداوند: (تفتنون) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می‌افتید و روند انحطاط را می‌پیمایید».

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

«و در آن شهر» که شهر «حجر» بود و صالح علیه السلام در آن می‌زیست «نه رهط بودند» یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قدار» که شتر صالح علیه السلام را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رهط» در اینجا «مرد» است. «که در زمین فساد می‌کردند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند» یعنی: شأن و شیوه و کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصور نیست.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾

«گفتند: به خدا هم قسم شوید» یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیایید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم «که بر او و خانواده‌اش شبیخون بزنیم» یعنی: شب‌هنگام بر سر صالح علیه السلام یورش آوریم و او و خانواده‌اش را به قتل رسانیم «آن‌گاه به ولی او» یعنی: به سرپرست و قبیله نزدیک او که خونخواه و وارثانش می‌باشد «بگوییم که: ما در کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم» تا این گمان را در آنان بیفکنیم که نه او را کشته‌ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده‌ایم «و ما قطعاً راستگوییم» در این سخنان که

به‌هنگام کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم. زیرا اگر او را در تاریکی شب می‌کشتند، او را در آن حال نمی‌دیدند لذا ظاهراً در این سخنشان راستگو بودند.

﴿۵۰﴾ وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَمَكْرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

«و مکرری» سخت و نیرنگی بزرگ «ورزیدند» با این توطئه‌ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند «و ما نیز مکرری در میان آوردیم» یعنی: آنان را در برابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم «درحالی که آنان در نمی‌یافتند» مکر خدا ﷻ را و به آن پی نمی‌بردند.

محمدبن اسحاق در تفسیر آیه می‌گوید: «آن نه تن بعد از آن‌که شتر را پی کردند، به یک‌دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب‌هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبیخون زنند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن‌گاه اولیایشان به صالح عليه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح عليه السلام در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند».

﴿۵۱﴾ فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمُ أَجْمَعِينَ

«پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» خداوند متعال آن نه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جریشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به سلامت نرهد.

﴿۵۲﴾ فِتْلِكَ يُوْثِقُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

«پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است» از کسان خود، به طوری که هیچ کس در آنها ساکن نیست «به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این» ماجرا «برای اهل معرفت» یعنی: برای کسانی که سنت

خداوند جَلَّ جَلَلُهُ را در خلقش می‌داند و می‌داند که نتایج به اسباب وابسته است «نشانه‌ای است» یعنی: عبرت و پندی است اما جاهلان نه می‌داند و نه هم پند می‌گیرند.

وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

«و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند» یعنی: از خدا جَلَّ جَلَلُهُ و از عذاب وی می‌ترسیدند، که صالح عَلَيْهِ السَّلَام و مؤمنان همراهش بودند «نجات دادیم» از آن عذاب رسواگر.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط عَلَيْهِ السَّلَام است: «و لوط را» یعنی: و فرستادیم لوط عَلَيْهِ السَّلَام را «آن‌گاه که به قوم خود گفت» آنان اهالی شهر سدوم بودند «آیا مرتکب فاحشه می‌شوید» یعنی: آیا مرتکب کاری می‌شوید که بسیار زشت و وقیح است «درحالی که دیده می‌شوید» زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی‌کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می‌دادند. یادآور می‌شویم که بیان این داستان به‌طور مفصل در سوره «اعراف» گذشت.

أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ۗ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بِجَهْلُونَ ﴿٥٥﴾

«آیا شما به‌جای زنان از روی شهوت با مردان درمی‌آمیزید؟» این سخن لوط عَلَيْهِ السَّلَام، تکرار توبیخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می‌پوشید که آنان محل و جایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حکم و حکمت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ قرار دارد «بلکه شما قومی هستید که نمی‌دانید» بزرگی و سهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

﴿٥٦﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ ۚ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ ۗ أَلْ لَّوِطِ ۗ مِنْ قَرِينِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهُرُونَ ﴿٥٦﴾

«ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط» یعنی: لوط عليه السلام و پیروانش «را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه جو هستند» یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

فَأَجْبَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾

«پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم» از عذاب «جز زنش را که مقدر کردیم» بودن «او را از بازماندگان» یعنی: از باقی‌ماندگان در عذاب. ابن‌کثیر می‌گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می‌کرد».

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنذِرِينَ ﴿٥٨﴾

«و بر آنان بارانی» از سنگ «باراندیم پس باران هشدار یافتگان چه بداست» مراد از مندرین: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان بر آنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

«بگو: ستایش برای خداست» یعنی: بگو ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! ستایش خداوند متعال را که امتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنایش «و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده است» که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریت، یعنی امت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدی و ابن‌عباس رضي الله عنهم می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمد صلى الله عليه وآله وسلم اند». «آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند» با او که بتان اند؟ به‌قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند عز وجل بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟ در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل الله خیر وأبقى وأجل وأكرم: بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگ‌تر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ عَلَىٰ بَلٍّ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی‌دهی و تدبیر امور خلقش پرداخته می‌فرماید: «یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ «و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد» یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است «پس بدان» آب «باغهای خرم و باطراوت رویانده‌ایم» حدیقه: باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذات بهجه: زیبا و بارونق که بیننده آن شاد و شکفته می‌شود «شما را نمی‌رسید که درختانش را برویانید» یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصه وجود بیرون آورد. قرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدل می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز - اعم از موجودات ذی‌روح یا غیر ذی روح - جایز نیست». اما جمهور علما برآنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است «آیا در جنب خداوند خدایی هست» یعنی: آیا همه این کارها را خدایی در جنب خداوند ﷻ انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به‌قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ «نه بلکه» حق این است که «آنان قومی کجرو هستند» که از شاهراه حق به کژراهه باطل گراییده‌اند. یا معنای (یعدلون) این است: آنها با خدای سبحان غیر او را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَادًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ عَلَىٰ بَلٍّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«یا کیست که زمین را قرارگاه کرد» یعنی: آن را هموار و مسطح و آرام گردانید، به‌گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد «و در میان آن جویبارها»ی شیرین و گوارا «پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید»

که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته و آن را از اضطراب و جنبش بازمی‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند «و میان دو دریا برزخی قرار داد؟» مراد از بحران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند عز وجل میان آنها قرار داده است، یکی به دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البته وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سوره «فرقان» گذشت. «آیا با خداوند معبودی دیگر است؟» یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصه وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای عزوجل چیزی را شریک می‌آورد که قدرت رساندن هیچ سود و زینتی را ندارند؟ «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطه بی‌چون وی را.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُم خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أُولَٰئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

«یا کیست که دعای مضطر را - چون او را بخواند - اجابت می‌کند» مضطر: درمانده فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افکنده که او را به تضرع و زاری به بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطر: گنه‌کار است آن‌گاه که آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را - چون به اخلاص تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص گرداند - اجابت می‌کند «و» کیست آن که «بدی را می‌گرداند؟» یعنی: هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش». همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی رضی الله عنه آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول‌الله! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی‌ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌رویانند...».

«و» کیست که «شما را جانشینان زمین می سازد؟» یعنی: نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به جای آنها پدید می آورد و بدین گونه است که نسلها یکی از پی دیگری جانشین یکدیگر می شوند. به قولی معنی این است: مسلمانان را جانشین کفار می گرداند تا مالک سرزمینها و قلمروهای آنان شوند. ابن کثیر در تفسیر آن می گوید: «یعنی امتی را بعد از امتی، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می آورد و اگر بخواهد همه امتهای و نسلها و اقوام را در یک زمان بیافریند، می آفریند و بعضی را از نسل بعضی دیگر نمی گرداند - چنانکه ابتدائاً آدم علیه السلام را از خاک آفرید - و اگر بخواهد، بعضی را از نسل بعضی دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد، می تواند چنین کند، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد، در غیر آن زمین بر ساکنان خود تنگ می شد و رقابت بر سر نعمتها و داشتههای زندگی، به کشمکش و انفجاری ویرانگر می انجامید.» «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این نعمتهای بزرگ را بر شما ارزانی داشته است؟ یا که متولی همه این نعمتها خدای یکتاست؟ «چه اندک پند می گیرید» و چه کم به حق باز می گردید، حقی که عبارت است از: اعتراف به نعمتهای خداوند جل جلاله، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطر» به نقل از حافظ ابن عساکر می گوید: «از مردی به نام دق صوفی حکایت کرده اند که گفت: من شخصی کرایه کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه کشی می کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطر را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره راه آشنایی ندارم. اما او گفت: من بدان آشنا هستم، این راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرود آیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه در هم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم اما او مرا دنبال می کرد. در این حال او را به نام خدای عزوجل سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالا که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگذارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگذارم اما چنان پریشان خاطر و آشفته حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتی یک حرف از آن هم به خاطر نیامد.

متحیر و وامانده ایستادم و او پشت سرهم می گفت: هلا زودتر... تمام کن. در این هنگام بود که خدای عزوجل بر زبانم جاری کرد: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾. بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانه وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افکند، نیزه رأسا بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای عزوجل سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستاده کسی هستم که شخص مضطر و درمانده را - آن‌گاه که او را بخواند - اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٦﴾

«یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید» یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک - آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید - با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان‌جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزاری که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به‌وسیله آنها راهیاب می‌گردند «و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؟» یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرود آمدن قریب الوقوع آن هستند «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیت درآورد و ایجاد نماید؟ «خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند» یعنی: حق تعالی منزّه و مقدس است از آن که برایش شریکی باشد.

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكَ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي فَضْلٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

«یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟» مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند عزوجل، الزاما اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ «آیا با خدا معبود دیگری است» که چیزی از

اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش شریک قرار دهید؟ «بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید» یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونه هستی صانع و آفریننده دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادعا که خداوند ﷻ شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقیناً این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

«بگو: هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌داند» یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند ﷻ علم آن را در حوزه اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند «و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند» از قبرها. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «هر کس می‌پندارد که رسول خدا ﷺ آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است».

بَلِ ادْرَاكِ عِلْمِهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

«بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد» یعنی: علمشان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند اما این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حالشان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کننده آخرت و دروغ‌انگارنده آن بوده‌اند. یا معنی این است: علمشان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا معنی این است: اسباب تکامل علمشان درباره تحقق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند «بلکه آنان در باره آن در شک هستند» یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شک و تردید قرار دارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: «بلکه آنان در مورد آن کوردلند» و چیزی از دلایل آخرت را درک نمی‌کنند، بدان‌جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیله آن صورت می‌گیرد، مختل گردیده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا إِنَّا الْمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

«و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می شویم» از قبرهایمان زنده شده؟ بدین گونه است که آنان برانگیخته شدن مجدد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می پندارند و نفی می کنند.

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤَنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ ﴿٦٨﴾

«در حقیقت این را» یعنی: برانگیخته شدن را «به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده اند» یعنی: پیش از این که محمد ﷺ وعده آن را به ما بدهد، پدرانمان آن را به ما وعده داده اند اما نمی بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد «این» وعده برانگیختن از قبرها «جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: سخن از رستاخیز و برانگیخته شدن مجدد، از داستانها و دروغ پردازیهای برساخته کتابهای پیشینیان است، نه وحیی از نزد خداوند سبحان.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

«بگو در زمین سیر کنید» و آثار برجای مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید «پس بنگرید» با بینایی های ظاهر و باطن خود تا ببینید که «فرجام مجرمان چگونه بوده است» یعنی: بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیاء ﷺ در خبر دادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند، چگونه بوده است زیرا مشاهده این آثار، پند آموز و عبرت آفرین است.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می فرماید: «و بر آنان اندوه مخور» در اصرار و پافشاری شان بر کفر «و از آنچه مکر می ورزند در تنگی نباش» یعنی: دلت از دعوت خدا ﷻ به خاطر مکرها و نیرنگ هایی که این گروه مشرک علیه تو می کنند، تنگ نشود زیرا خداوند ﷻ مؤید و یاری دهنده تو و غالب کننده دین خویش بر مخالفان آن است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

«و می گویند: این وعده» یعنی: وعده عذاب، یا وعده روز آخرت «کی فرامی رسد اگر شما راستگویند؟» در این وعده خود.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي سْتَعْتَابُونَ ﴿٧٢﴾

«بگو: چه بسا بخشی از آنچه را که به شتاب می طلبید» از عذاب «به شما نزدیک شده باشد» درحالی که شما نزدیک بودن آن را در نمی یابید و درک نمی کنید. به قولی: مراد عذاب کردنشان در روز بدر است. به قولی دیگر: مراد عذاب قبر است.

باید دانست که کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت می کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و بی گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است» در این که عذاب را از آنان به تأخیر می اندازد و در غیر آن از فضلها و انعامهای خویش «ولی بیشترشان شکر نمی گزارند» فضل و انعام وی را و نمی شناسند حق احسان وی را پس کفر ورزیده و عذاب را به شتاب می طلبند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

«و بی گمان پروردگارت آنچه را دلهایشان پنهان می دارد و آنچه را که آشکار می دارند» از سخنان و افعال خویش «نیک می داند» پس به تأخیر افگندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حالشان بر وی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معین و مقدری دارد.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾

«و هیچ نهفته ای در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی مبین است» غائبه: تمام چیزهایی است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از خلق خویش پنهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی ماند و از جمله، عذابی که آنان به شتاب می طلبند. لذا باید بدانند که هر چیز، موقت به وقتی معین و مؤجل به

می‌عادی مقرر است که علم آن در نزد خداوند عز وجل است پس چگونه آن را قبل از می‌عادی که برای آن مقرر شده است، به شتاب می‌طلبند؟

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُضُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

«بی‌گمان این قرآن بر بنی‌اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند، حکایت می‌کند» مانند اختلافشان درباره عیسی، عزیر علیه السلام و در دیگر امور حق. پس اگر بنی‌اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی‌گمان راه حل اختلافها و پایان دادن به تفرقه‌هایشان را در قرآن می‌یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند عز وجل است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

«و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است» یعنی: یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند عز وجل ایمان آورده و از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می‌کنند، هدایت و رحمتی است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

«بی‌گمان پروردگارت به حکم خویش» یعنی: به قضاوت عادلانه خویش «در میانشان» یعنی: در میان بنی‌اسرائیل، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن «داوری می‌کند» در روز قیامت پس محق را پاداش داده و مبطل را مجازات می‌کند. به قولی معنی این است: پروردگارت میانشان در دنیا داوری کرده و آنچه‌را که به تحریف کشیده‌اند، آشکار می‌گرداند «و او عزیز علیم است» عزیز است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

«پس بر خدا توکل کن» یعنی: ای پیامبر! کار خویش را به او بسپار و بر او اعتماد کن زیرا او یاری‌دهنده توست پس، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند، باکی نداشته باش «بی‌گمان تو بر حق آشکار هستی» یعنی: بر حق بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه، در آن شک و تردیدی به میان آید.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند» و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب ندا کننده باشد، صدا را نمی‌شنود، چه رسد به این که به ندادهنده پشت کرده باشد.

در این آیه خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ کفار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندر زها را نمی‌شنوند و دعوت به‌سوی خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ را اجابت نمی‌کنند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَّاتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

«و تو نمی‌توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه‌بنمایی» یعنی: تو راهبر کسانی که خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ آنان را از دیدن حق کور کرده، به سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست «تو نمی‌توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورند» و قرآن را تصدیق می‌کنند، نه کسانی که به آن کفر می‌ورزند «پس اینان مسلمانند» یعنی: این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص‌اند.

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾﴾

«و چون قول بر آنان وقوع یابد» یعنی: چون عذاب بر آنان ثابت شود و تعلق گیرد «دابه‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم» و این واقعه در هنگام نزدیک شدن قیامت است؛ آن‌گاه که کفار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را به‌شتاب می‌طلبیدند روبه‌رو می‌گردند. البته خدای سبحان خود به اوصاف این دابه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است، داناتر است زیرا خروج دابه‌الارض از علامات قیامت می‌باشد «که با آنان سخن گوید» یعنی: آن دابه‌الرض با مردم سخن می‌گوید: «که مردم به آیات ما یقین

نداشتند» یعنی: خروج دابه الارض به سبب عدم باور داشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می‌دهد که فلان شخص، مؤمن و فلان شخص، کافر می‌باشد.

در حدیث شریف مرفوع به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان اولین نشانه‌های قیامت که ظهور می‌کند، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابه بر مردم به هنگام نیم روز است». همچنین در حدیث شریف آمده است که حذیفه بن اسیدانصاری رضی الله عنه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما از اطای سر کشیدند در حالی که ما درباره قیامت مشغول گفت‌وگو بودیم. پس فرمودند: «تا شما ده نشانه ذیل را نبینید قیامت برپا نمی‌شود:

۱ - طلوع خورشید از غروبگاه آن.

۲ - ظهور دود و دخان (معروف).

۳ - خروج دابه الارض.

۴ - ظهور یاجوج و ماجوج.

۵ - خروج عیسی بن مریم علیه السلام.

۶ - خروج دجال.

۷ - سه خسوف: خسوفی در مغرب، ۸ - خسوفی در مشرق، ۹ - و خسوفی در جزیره العرب.

۱۰ - آتشی که از عمق عدن بیرون می‌آید و مردم را می‌رماند یا گرد می‌آورد، با آنان در هر جایی که شب بگذرانند، شب می‌گذراند و هر جا که در نیم‌روز بیاسایند، با آنان همراه است».

اما محل خروج دابه الارض: در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: دابه الارض از کجا بیرون می‌آید؟ ایشان فرمودند: «از بزرگترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند جل جلاله - یعنی از مسجد الحرام». ابن کثیر حدیث شریف ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سه چیز اندک که چون بیرون آیند، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته باشد، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد: طلوع خورشید از غروبگاه آن، خروج دجال و خروج دابه الارض».

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

«و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند، محشور می‌گردانیم آن‌گاه آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم پیوندند» یعنی: ای محمد ﷺ! روزی را یاد کن که از هر امتی از امتها گروهی را که تکذیب‌کننده آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به هم پیوند داده شده و اول و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یوزعون) به این معنی است: آنها همه به سوی محشر رانده می‌شوند.

حَقَّ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا نَأْتِكُمْ مَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

«تا هنگامی که چون» به سوی موقف حساب «آمدند، می‌گویند» خداوند ﷻ برایشان تهدیدکنان: «آیا آیات مرا» که آنها را بر پیامبران خود فرورستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم «دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟» یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصور و دریافتی درست داشته و معانی و دلالت‌های آنها را بشناسید پس هر کس چنین کرده باشد، قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید «یا چه می‌کردید» در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگرستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بیهوده آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

«و به سبب ستمی که ورزیده بودند، قول بر آنان وقوع یافت» یعنی: به سبب ستم ورزیدنشان که شرک آوردن به خداوند ﷻ از بزرگترین انواع آن است، حکم فرودآوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد «در نتیجه آنان سخن نگویند» در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

الْمُرُوءَ أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنْؤُفِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

«آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن‌گر گردانیدیم» یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند اما روز را روشن‌گر آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنها را از آن گریزی

نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند «قطعا در این امر برای مردمی که ایمان می آورند نشانه‌هایی است» پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شمامست، به تمام و کمال دریافت می کنید.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

«و» یاد کن «روزی» را «که در صور دمیده شود» صور: شاخی است که اسرافیل علیه السلام در آن می دمدم و این دمیدن را سه بار تکرار می کند:

۱ - بار اول برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می کند.

۲ - بار دوم برای صعق، که همه در آن می میرند.

۳ - بار سوم برای بعث، که همه در آن مجددا زنده می شوند.

ولی قرطبی می گوید: «صحیح این است که صور دوبار دمیده می شود و نفخه فزع و صعق هر دو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ بر اثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخه اول پدید می آیند پس از آن، نفخه دوم دمیده می شود که نفخه بعث، یعنی برانگیختن مجدد می باشد».

«پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است، هراسان شود» یعنی: همه از شدت آنچه که شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه و برآشفته می شوند «مگر آن کس که خدا بخواهد» که او در هنگام دمیدن این نفخه، هراسان نشود. به قولی: این کسانی که از هراس ایمن‌اند، عبارت از شهدا، انبیا و کافه مؤمنان می باشند، به دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این، می فرماید: (هر کس که نیکی در میان آورد، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند). «و همگان خاکسارانه به نزد او آیند» در موقف حساب، در حالی که خوار و خرد شده هستند.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

«و کوهها را می بینی و آنها را ساکن می پنداری» یعنی: می پنداری که بر جای خود بی حرکت ایستاده‌اند «و حال آن که آنها ابرآسا در حرکت‌اند» به قولی: این پدیده در روز قیامت است. به قولی دیگر: مراد حرکت کوهها در دنیا است که البته این حرکت، به دوران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن‌گونه که مردم

می‌پندارند ساکن نیست بلکه متحرک است، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می‌فرماید: «این آفرینش الهی است که همه چیز را در کمال استواری پدید آورده است» زیرا پدید آوردن و استوار آفریدن غیر از درهم کوفتن و ویران کردن است و از آنجا که خدای عزوجل در روز قیامت کوهها را درهم می‌کوبد و ویران می‌کند پس این خود دلالت می‌کند بر این که مراد از حرکت کوهها در این آیه، حرکت آنها در دنیاست نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کریم است «بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است» پس حق تعالی به جهت آگاهی‌ای که دارد، بندگان را در برابر خیر و شر جزایی مناسب می‌دهد. همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است. خبیر: کسی است که بر ظواهر و ضمائر همگی آگاه است.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾

«هر کس که حسنه به میان آورد، بهتر از آن را خواهد داشت» یعنی: هر کس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمه طیبه لاله‌الاله‌الله را به میان آورد، برایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر «و آنان از هراس آن روز» یعنی: از هراس تمام روز قیامت «ایمن‌اند» به قولی: مراد از آن، ایمنی از «فزع اکبر» یعنی هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرموده حق تعالی ذکر شده است: ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾ (آنان را هراس بزرگتر، اندوهگین نمی‌سازد) «انبیاء/۱۰۳».

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُحْزَنُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾

«و هر کس سیئه به میان آورد» مراد از سیئه در اینجا به قول ابن‌مسعود، ابن‌عباس، ضحاک، قتاده و حسن رضی الله عنه شرک است «به رو در آتش جهنم سرنگون شوند» و در این هنگام مأموران جهنم از روی سرزنش و تهدید به آنها می‌گویند: «آیا جز در برابر آنچه می‌کردید» در دنیا از شرک و معاصی «جزا می‌یابید؟» یعنی: اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی‌یابید.

إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ عَبَدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾

«من فقط فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده است و همه چیز از آن اوست» در آفرینش، فرمانروایی، مالکیت و تصرف «پرستش کنم» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! به آنان بگو: من

فقط مأمور شده‌ام که خداوند عز وجل را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم، هم او که پروردگار شهر مکه است، مکه‌ای که بیت‌الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده است که در آن خونی ریخته نمی‌شود، بر کسی در آن ستمی نمی‌رود و صید آن شکار نمی‌شود. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمودند: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمٌ لَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْضُدُ شَوْكَةً وَلَا يَنْفِرُ صَيْدَهُ وَلَا يَلْتَقِطُ لِقْطَةً إِلَّا مِنْ عَرَفْهَا وَلَا يَخْتَلِي خَلَاهَا: بِيْ غَمَانٍ أَيْنَ شَهْرِيْ أَسْتُ أَنْ خَدَاوْنِدْ مُتَعَالِ أَنْ رَا دَر رُوْزِيْ كَهْ أَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِ رَا أَفْرِيْدِ، حَرَامٌ گِرْدَانِيْدِ پَسِ اَيْنِ شَهْرٍ بَهْ فَرْمَانِ خَدَايِ عَزُوْجَلِ تَا رُوْزِ قِيَامَتِ حَرَامٌ اسْتِ، خَارِ أَنْ بَرِيْدَهْ نَمِيْ شُوْدِ، شَكَارِ أَنْ رَمَانْدَهْ نَمِيْ شُوْدِ وَ گَمْ شُدِهْ أَنْ بَرْدَاشْتَهْ نَمِيْ شُوْدِ مَغْرُ كَسِيْ گَمْ شُدِهْ أَنْ رَا بَرْدَاشْتَهْ مِيْ تُوَانْدِ كَهْ أَنْ رَا مَعْرُفِيْ نَمَايْدِ (بگويد كه من اين چيز را يافته‌ام، اين از آن كيست؟) و گياهان تازه آن قطع نمی‌شود». «و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از پذیرندگان امر خدا عز وجل و تسلیم‌شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش.

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٢﴾

«و» فرمان یافته‌ام «این که قرآن را بخوانم» مراد خواندن آن، به منظور دعوت مردم به سوی ایمان است. یعنی: بر شما قرآن بخوانم تا به وسیله آن شما را به سوی طاعت خداوند عز وجل فراخوانده و هشدارتان دهم «پس هر کس راه یابد» با پیروی از من و پذیرش این دعوت «تنها به سود خود راه یافته است» زیرا نفع و بهره‌این راهیابی به خودش باز می‌گردد «و هر که گمراه شود» با کفرورزی و روی برتافتن از هدایت «بگو: من فقط از هشدار دهندگانم» و با ابلاغ پیام الهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری بر عهده من نیست لذا فرجام بدگمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«و بگو: ستایش از آن خداست» در برابر نعمت‌هایش؛ مانند نعمت نبوت، علم و غیره «به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند» آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در این کائنات بزرگ «پس آنها را خواهید شناخت» یعنی: آن‌گاه آیات خداوند عز وجل و دلایل قدرت و وحدانیت وی را خواهید شناخت اما این شناخت به حال کفار سودی نمی‌بخشد زیرا آنها این آیات

را به هنگامی می‌شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی‌شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است. یا معنی این است: شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی، آیات پروردگار و نشانه‌های وجود، وحدانیت و عظمت وی را می‌شناسید. که عصر حاضر بهترین تجلی‌گاه این شناخت است «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه بر همه چیز گواه است. و این خود تهدید و هشدار برای انسانها است. در حدیث شریف آمده است: «یا أيها الناس، لا یغترن أحدکم بالله فإن الله لو کان غافلاً شیئاً لا غفل البعوضة والخردلة والذرة: هان ای مردم! کسی از شما درباره خدا عز وجل فریفته نشود زیرا اگر خدا عز وجل از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی‌گذاشت» اما چنین نیست زیرا به قول شاعر:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی